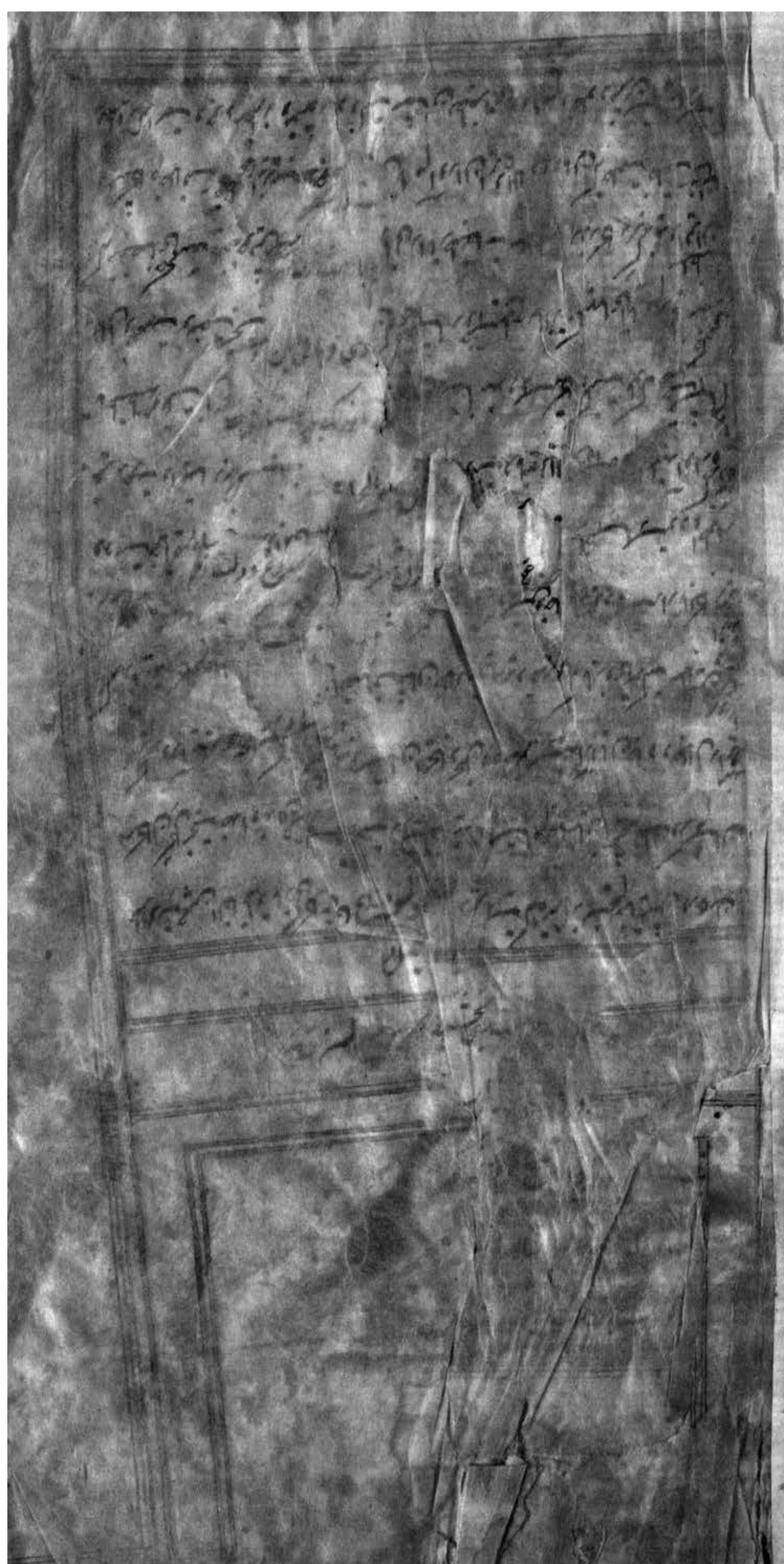
B.L. MS. No 69

٦٩

بادشاه نامه

(محمد امین قزوینی)





تا بزلال عدل چمن عالم و روضهٔ جهان را گلشن و بنور اسلام و ایمان ساحت این سرای خاکدان را روشن سازند
و ازین طبقهٔ رفیعه ده سرور بلند اختر را که تلک عشرة کاملة آیتیست در شان ایشان نسلاً بعد نسل
خلیفه و فرمانروای جهان گردانید تا چون عقول عشره موجب قوام عالم و باعث نظام احوال بنی آدم باشند
و از آن نامداران مورد تأییدات آسمانی حضرت صاحبقرانی را که بادی و بانی این دولت خداداد بود
مرتبهٔ عقل اول کرامت نمود و پایهٔ عقل عاشر که عقل فعال است بطراز اورنگ جهانستانی حضرت صاحبقران
ثانی که تکمیل این سلطنت مادرزاد اوست عطا فرمود تا بکرایم افعال و صوالح اعمال رونق افزای کارخانهٔ
کبریا و جلال باشند جهان آفرینی که این چهار سعادت مهد و قرین شرافت قرین را بفروغ دولت و فر سلطنت
شمع این گلشن و ستون این بارگاه پادشاه سلطان جهان شاه و جهان پادشاه ایده الله و
ابقاه ضیا و زینت داد و چار بازار هستی را بتجلی جلیل ذات و صفات آن شاه مجموعهٔ کاینات
آذین بست و بقلم قدرت بر صفحهٔ جمال آن حضرت که بهترین خطه بود کلک ید اللهی دیباچهٔ مکارم
اخلاق انگاشته و بود طغرای علامتش را بجمیع صفات جلالی و جمالی بیاراست و قامت قابلیتش را
بتشریف انا جعلناک خلیفة فی الارض مشرف گردانیده اکلیل دیهیم دولت را و اورنگ ملک و دولت را
از وجود اقدسش پایهٔ سربلندی و پایهٔ ارجمندی بخشیده و بآن پادشاه گردون سریر از فضل و تدبیر
وزیر روشن ضمیری عنایت کرد که در دمی کار عالمی بسازند و در زمانی مهم جهانی کفایت کنند و
از اقبال بلند علمی عطا فرمود که چون فتح فلکی و تسخیر کشوری ارتفاع یابد نصرت و ظفر دو اسپه
باستقبال شتابند تمکین و وقار را سالار و سپهدار عساکر فیروزی مآثرش گردانید تا در
معرکه‌ها تا چند کوه سیلاب لشکر انبوه از جا نروند و جرات و جلادت را اینهٔ شیر و سپاه

ظفر پناهش کرد تا گاه نبرد باران تیر ظفر تأثیر بعلبکاه عدو تازند ... چاوش بارگاهش

ساخت تا بهنگام بار از دورباش سنگمان مسیح شان قیصر و خاقان قدم جرأت و جسارت

پیش نگذارند و قهر و غضب را سر تیغ درگاهش گردانید تا در پرستگاه عدالت پالهنگ در گردن

سرکشان و جباران کرده بمعرض سیاست آورند دستگاه عظمتش را فسحتی داد که ساحت حشمت

سلیمان در جنب آن از دل مور تنگتر نماید و قصر قدرش بر اساسی بنا نهاد که از نهایت رفعت پیوسته

تارک مهر و ماه چون سرهای سرافرازان در پای آن باشد مرآت ضمیر الهام پذیرش را بجلای

فیض فروغی بخشید که آئینه رای سکندر نظر بآن مانند فضای ظلمات ظلمانی نماید و بنای رای صائب

و عزم راسخش را نوعی ثابت و استوار کرد که بانقلاب دوران و گردش چرخ گردان منقلب نگردد

بحرهای پهناور و کوههای استوار را خندق و حصار ولایتش گردانید عدالت را نگهبان دولت

و سیاست را قهرمان مملکتش ساخت او را حامی شرع و شرع را حامی دین او کرد و جهان را تابع

فرمان او و او را مطیع امر خویش فرمود چراغ دولت از مشعله ضمیر ... و دماغ خلق بوی

گل خلقش معطر گردانید شاهد سلطنت را از جواهر بخت و تاجبخش زیور داد و عروس مملکت را بگوهر عقل و

آرایش زینت بخشید ❊ خداوندی که زیب کن فکان داد ❊ جهان را عیب از شاه جهان داد

چراغ سلطنت از رویش افروخت ❊ قبای معدلت بر قامتش دوخت ❊ زبان خنجرش را کرد گویا

بذکر آیت انا فتحنا ❊ حیاتش را بقای جاودان داد ❊ ز دولت آنچه می بایستش آن داد

خالقی که ملک و دین را در شب نم خلیفه توامان آفرید و نبوت و سلطنت را در مهد فطرت از ضرع یک پستان گردانید

دنیا و آخرت را از وجود مسعود انبیا و سلاطین نصفت معمور کرد و دین و ملت را از نعم خوان کرامت شان کوثر

رسانید طراوت چمن شریعت و نضارت گلشن رسل را به آبیاری تیغ خواقین منوط و مربوط ساخت و قصر قدر
و کاخ دولت ملوک را بمعماری متابعت احکام شرع مبین بذروهٔ چرخ برین برافراخت برات ثبات دین و ملت
بر جوهر صمصام سیاست سلاطین اسلام نوشت و نخاک قرار ملک و دولت باب اتباع سنن هدات
انام سرشت و ازین دو گروه با شکوه دو یگانهٔ برگزیده نبوت و سلطنت را از وجود با جود شان
بمعراج رسانید یکی را پیشوائی پیغمبران و دیگری را مقتدائی پادشاهان ساخت و رسالت و پیغمبری
و خلافت و سروری بران دو دولت اقدس ختم گردانید از زمرهٔ انبیا رسولی که خواقین دین پرور
بتعظیم امر نافذش پایهٔ سریر عظمت و فرمانروائی بعرش برین رسانیده اند و باطاعت شرع
شریفش در محکمهٔ قضا دعوی وراثت ملک جهان را بکرسی نشانیده هنوز کلک ید اللهی در اثبات نسخهٔ آفرینش
ابتدا بلفظ کن نکرده و خامهٔ تقدیر طغرای وجود بیاض برصفحهٔ هستی رقم ننموده و پیش از آنکه مصنّف
ازل تصنیف کتاب ابداع و تألیف نسخهٔ اختراع شروع نماید قلم حکمت دیباچهٔ خلقت با شعاع ذاتش
بر لوح وجود نگاشته بود از نتیجهٔ نسیم وجودش مرکز ناز پا در میان نهادی و نه دایرهٔ سپهر از پرگار رفتاری
و اگر ز دانهٔ سبحهٔ ایش کلید قفل دلها نگشتی گشاد کار جهانیان دست نداوی دست قدرت
اگر نردبان نه پایهٔ سپهر نگذاشتی عقل اوّل با اوّلین درجهٔ معراج قدر و جلالش برسیدی و دیدهٔ
ماه و مهر اگر از کحل الجواهر شب و شیاف ابیض صبح جلا نگرفتی در مشاهدهٔ انوار جمالش خیره گردیدی
براق هدایتش دوران درگاه اله را در یکدم از صد ساله راه به بارگاه قرب رسانیده و نخضر شفاعتش
عاصیان گمراه را بیک نفس از تیه عقوبت و عذاب رهانیده پایهٔ کرسی رفعتش پیوسته بر دوش عرش
برین است و با علو آستان قدرش بلندی آسمان پستی زمین هر ذرّه از خاک راهش را اوج شرف و سعادت

[illegible] نموده و تیره‌ای از حباب افلاک در محیط بیمثالی آب حیوان جانش پیش طلاقت لسان اعجاز بیانش سبق

جانبخشی و روح فزائی روان کرده و به تیغ زبان انا افصح و زبان تیغ انا نبی بالسیف کشور فصاحت

و اقلیم نبوت را بدست آورده و در میدانی که رخش فصاحتش جولان نموده گوی بلاغت در خم چوگان

خموشان بود و در بازاری که بساط فضائل و کمالات فرو چیده خسران دو جهان سود سودائی

خود فروشان با نسیم گل خلقش اگر از شمامهٔ عنبرسا را و نافهٔ مشک چین و ختن سخن گویند خطاست

و با شمیم یاسمین لطفش اگر غنچهٔ گل سوری دهان بدعوی نکهت بگشاید خونش هبایست بسنگر می

شفاعتش عاصیان امت را در مهد لحد چون طفل در دامن مادر بخواب راحت میسر و در میزان حلم و

کرمش کوه بدی با کاه همسنگ و کاه نیکی با کوهی برابر آغاز و که بنای ایجاد دو کون بر چهار حرف نام

نامی آن سرور است معمار ازل قصر وجود و ایوان هستی را مرتفع اساس نهاده و حکیم لم یزل ترکیب

خلقت عالم ناسوت را از چهار حرف و عناصر ترتیب داده آغاز ازل ختم ابد آنکه زبانش

چون غنچه دهان بر بود اصناف امم را سلطان رسالت که گنبد منبر بجنبش بر صفحهٔ روان بی مدد دست قلم

یعنی وسیلهٔ خلقت آدم واسطهٔ ایجاد عالم اکمل نوع بشر ممدوح خالق اکبر شمسهٔ ایوان جلالت

ماه آسمان رسالت افتخار انبیا و رسل مهین نتیجهٔ عقل کل منتخب مجموعهٔ کاینات فهرست جریدهٔ مکونات

خلاصهٔ امتزاج آب و گل واسطهٔ ارتباط جان و دل مهر سپهر اجتبا سلطان سریر اصطفا اولین

موید لحجه قدم آخرین گوهر محیط کرم مشرق کوکب فتوت مغرب آفتاب نبوت فاتحهٔ مصحف وجود خاتمهٔ

کتاب جود و بهار گلشن دین و ملت خزان چمن کفر و ضلالت مرکز ادوار دانش و بینش مخزن اسرار آفرینش

مطلع قصیدهٔ سروری مقطع غزل پیغمبری بند ترجیع لیالی و ایام نظم ترکیب عناصر اجسام خلاصهٔ موجودات

و شفیع روز عرصات ـ محمد کاصل هستی شد وجودش ⁂ فلک گردی ز شادروان جودش
علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوة و اکمل التحیات را برگزیده بمرتبه والای و لکن رسول الله و خاتم
النبیین رسانید و محبت عترت طاهره آنحضرت را بموجب انّما مثل اولادی کمثل سفینة نوح
سفینه نجات مومنین از طوفان روز رستاخیز گردانید و از وجود خلفاء راشدین رضی الله
عنهم اجمعین که فضای میدان نطق و بیان بر جولان رخش مناقب شان تنگست کعبهٔ دین متینش را
چهار رکن رکین مشیّد ساخت و آن چار یار با سکینه و وقار را که انوار صدق و عدل و آزرم و علم از
ناصیهٔ حال شان آشکار بود اختیار فرموده معمار چار بازار ملت بیضا و آبیار چار باغ شریعت
غرّای آن حضرت گردانید ـ او وتر عشق و چار یارش ⁂ یکی بود و صد و ده هزارش ⁂ اصحابش
بیش و کم نشاید ⁂ کاعداد همین چهار باید ⁂ هر چار چهار رکن تمکین ⁂ بل چار حدود کعبهٔ دین
و از طبقه سلاطین پادشاهی که تا انگشتری فلک بنگین مهر و ماه تزئین یافته مثل او صاحب نگینی
بر تخت فرماندهی نشسته و از آن ساعت که شهر و انجم بر اورنگ چرخ چهارم قرار گرفته مانند او پاک
دینی بر سریر جهانگیری متمکن نگشته خالق اخلاق طینت همایونش را از عناصر اربعه سخاوت و شجاعت
و عفت و عدالت خلق نموده و خلق محمدی و جمال یوسفی و حشمت سلیمانی و حکمت لقمانی کرامت فرموده
زلال دهر رشتهٔ زمان را برای نظم گوهر مفاخر و معالیش بچرخ فلک رشته و دست قضا خمیرمایه
نظام جهان را با آب لطف و آتش قهر و باد حرکت و خاک سکونش سرشته نظر عنایتش را خاصیت
کیمیاست و آفتاب تربیتش را همت سایهٔ هما هفت حرف نام مبارکش که چون سبعه سیاره مدار
نظام عالم است کلید فتح هفت کشور و ماهچهٔ رایات منصورش که کلک قضا آیهٔ نصر من الله بر شقه

آن نوشتهٔ تیر اوج نصرت و ظفر پرور نگار رنجانش اگرانی بار عطا گدا بقارون رسیده و از روز افزونی
دست جودش کشتی وجود سایل غرق آب گهر گردیده دل و دستش در فیض بخشی بیان پیشانی ماه و آفتاب
گشاده و خازن بکرمتش اهل حاجت را بهیچ خبر بخزانه اشطار داده ٭ کفش گشاده چنان که آب دستش از بحر رد
بگفت و گو نگشاید زبان بستهٔ لال ٭ بزم جود متقدم نشین شاهانست که بر عطاش تقدم نکرده است سؤال
سرافرازی که دین و دنیا را بدو دست بربایی دارد و همتش سر بحاصل دو کون فرود نیارد دریادلی که اگر
دو جهان را از زلال بحر کرمش سیراب کرده چنان نماید که کسی یکقطره آب از محیطی بردارد ٭ نالوده دست
همتش از حاصل دو کون ٭ کف الخضیب زنگین کی از حنا شود ٭ کوئی که آبخورد ز دریا و تشنه لب
از همتش چو کام دو عالم روا شود ٭ اگر آفتاب خطش بر سطح آب تا بر قصر حباب که بجنبش نسیمی از
گرو هست چون سقف این گنبد نیلی حصار تا ابد پایدار ماند و اگر نسیم خرابش بگلشن وزد زنگ
گل سوری که بوی از وفا ندارد بسان آب و تاب گل آفتاب پیوسته برقرار ماند تیغ مغفر شکاف
عدو سوزش آبیست آتشبار و آتشی آبدار که آب گلشن بخت هواخواهان و برق خرمن عمر مخالفانست
بعهد عفافش اگر غنچه از شمیم خنده دندان نما نماید بسیلی تنبیه صبا آتش از رخسارش برورزد
اگر قصهٔ سوختن داغ شقایق که شیوهٔ رندان عاشقست با دیگری گل رساند بر خود خشک
بچمن باتش لاله بسوزد تا خطیب ثنا بر اغصان خطبه عروسان بستانی نخواند اگر نرگس شوخ چشم
خیره بجانب گلبن نگرد از خوف بدنامی غنچه ناشگفته ماند گل از تاب آفتاب رنگ در بازد
و اگر دوشیزهٔ شاخ از باد بهار حامله گردد از بیم رسوائی طفل ثمر را نارسیده بیندازد
تا نخواند خطبه بلبل در زمان عدل او ٭ بر نگیرد باد صبح از غنچه مهر زرگری ٭ آفتاب از اثر تو که هر

صباح با آستین حلهٔ زرکش نور غبار ظلمت لیل از شمسهٔ ایوان زرفشانش فشانده پنجهٔ خورشید زرنگار
ساخته و ماه ازین راه که هر شام بساط مهتابی در حریم بارگاه جاهش گسترانده رایت افتخار
بر آسمان برافراخته. بدوران عدلش کاه که در آتش تلم باد صبا پریشان بود ثبت بدیوان امن داده
و نرگس که مدام از بیداد غارتگران چمن سر بر سر زر می‌نهاد اکنون طبق زر بر سر نهاده جائی که
عقاب سیاستش آشیان ساز و غراب ظلم سر از بیضهٔ عدم بر سر نتواند آورد. در هوائی که
شهباز عدالتش پرواز نماید طایر جور و ستم پر باز نتواند کرد و ظالم از بیم قهرش چون سیماب بهیچ جا
قرار نگیرد و شیر نر از تاب خشمش مانند شرار از آتش سوزنده فرار نماید. ظالم اندر زمان معدلتش
مسکن در هیچ جا نیابد بار. سینه را هوس نجو ندهد. که بر آئینه زدوده غبار. معمار صنائع قصر
اقبالش را بنوعی بلند ساخته که در تماشای آن کلاه مهر از تارک سپهر بیفتد و صیقل قدرت مرآت
الصفای رایش را بحدی روشن گردانیده که آئینهٔ ماه نظر با آن بی جلا نماید. گردون چه
ز بلندی اقبال بیندش. دستها را آفتاب ز فرقش جدا شود. از شرم رای او که جهان روشن است ازان
آئینهٔ مه از وطن خود جلا شود. خدیوی که دیدهٔ چرخ پیر نظیرش بهیچ دوری از ادوار ندیده
و خامهٔ مصور صنع شبیهش بر صفحهٔ روزگار نکشیده همای طالع بلندان از سایهٔ چتر جلالتش
سعادت و همایونی پذیرد و شهباز بخت ارجمندان به نیروی بال اقبالش طایر فلک گیرد
کتابهٔ طاق جبینش تفسیر آیهٔ فتح مبین و مصرعین ابروانش شاه بیت دیوان دولت
و دین از بیم برق بلارکش منافق بداندیش چون خس از باد بهار فرار نماید و از سهم ابر آبان
ناوک مخالف بدکیش تیرسان از کمان بگریزد باد غرورش خاک وجود اهل بغی و عنا در آب دهد

از آتش قهرش دود و دود از نهاد ارباب فتنه و فساد برآرد و تفسیده کان آفتاب حوادث بسایه
دیوار حمایتش پناه آرند و تشنه لبان سراب فقر و فاقه بزلال چشمه مکرمتش سیراب کردند گردون
طریق خلاف موافقتش نسپرد و دوران براه و خلاف مخالفتش نگذرد و قضا پیوسته تابع
رضای او باشد و قدر همواره مطیع رای او قبولش قبول خالقست و ردش رد خلایق
شهنشاهی که از اقبال هنرمند ❊ چو تاج از بادشاهان بر سر آمد ❊ همیشه پیرو حق در همه کار ❊
که سایه تابع ذاتست ناچار ❊ جهانداری که از احسان عامش ❊ زمین را چون نگین بگرفته نامش ❊
ز بیمش هر که چون شاهین جفا جوست ❊ چو بهله خون ندارد در ته پوست ❊ یعنی بادشاه انجم حشم ستاره
سپاه سکندر حشمت سلیمانجاه آسمان قدر فلک بارگاه دین پرور دولت پناه ظلمکاه
عدل گستر فریادرس داد گر هلال تیغ بدر سپر سپهر سریر مهر افسر مسند آرای هفت
اورنگ امکان مربع نشین چار بالش عناصر ارکان ملجاء سلاطین زمان مرجع خواقین دوران
زیبنده افسر بختیاری برازنده سریر جهانداری نور چراغ عالم افروزی شعله تیغ عدو سوزی
فروغ اختر سروری آب گوهر نیک اختری شهسوار مضمار دلیری و شجاعت پیش خیل جنود
فتح و نصرت کف جود و دست همت دماغ هوش و مغز فطرت گل بخت و بهار دولت سحاب
فیض و نیسان رحمت پاک طینت والاگهر دانش آموز بینش ور فضل دوست هنرپرور کامل خرد
بالغ نظر سخن فهم نکته دان راست عهد درست پیمان قضا قدر قدرت قضا توان خرد پیر دولت
جوان مطاع سلاطین ترک و تازی شهنشاه حقیقی و مجازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران
ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله ظلال جلاله الی یوم القیام را خاتم ختم سلطنت

در انگشت

در انگشت کرده و کلید فتح هفت کشور در مشت نهاده و آنحضرت را از خزانهٔ المال و البنون
زینة الحیوة الدنیا چهار گرامی گوهر بیبها که هر یک زیب مسند جهانبانی و زینت اورنگ کشور
ستانی تواند بود کرامت نموده و چهار خلف ارشد ارجمند سعادت یار و چهار شاهزاده
نامدار کامکار را از عمر و دولت برخوردار که هر یک ماه آسمان شرف و مشتری فلک سعادت حاتم
عرصهٔ همت و رستم میدان شجاعت سحاب مزرع جود و بهار گلشن وجود شمسهٔ ایوان جلال
و شاه بیت دیوان کمال اند عطا فرموده تا پشتیبان قوایم اربعه این سریر سلطنت روزافزون
باشند و همچنانکه خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین حافظ دین متین و حامی
شرع مبین حضرت رسول مختار علیه و علی آله و اصحابه صلوات الملک الجبار و آن حضرت را سالار
اعوان و انصار و در هر حال یار و مددکار بودند و بنای ایمان و اسلام از آن هدات اسلام
استوار مانده این چهار شاهزاده کامکار عالیمقدار نیز آن برگزیده آفریدگار را همواره حارس
و نگهبان بوده در امور جهانستانی و کشورگشائی و مهام عالمگیری و جهانداری ممد و معاون
باشند هر یک بضبط و نسق اقلیمی و کشوری پردازند و هر کدام سپاهی و لشکری و فوجی را
سرگروه لوای توجه بفتح ملکی و تسخیر ولایتی برافرازند و اساس این دولت خداداد
بوجود اشرف آن کوکب برج عز و شرف تا ابد پایدار ماند
الهی بود تا ز هستی نشان
خداوند آفاق شاه جهان ❊ همیشه بر اورنگ فرماندهی ❊ بماناد با فر ظل اللهی ❊ وزین چار
شهزادهٔ کامران ❊ مسخر کند چار رکن جهان ❊ امید که طناب بارگاه جلال این سایه
رحمت کردگار و شاهزاده های عالیمقدار تا یوم قیام باوتاد خلود و دوام بسته باد

وازفیض معدلت شان در اطراف و اکناف و اضلاع و ارباع جهان بساط امن و امان ممهد باد و آفتاب
عمر و دولت شان را نقص زوال و دستگاه حشمت و جاه شان را آفت عین الکمال مرساد
خداوندا بپیران جوانبخت · که تا هست آسمان خیر و زمین تخت · بزیر پای تخت شاهیش باد · تبارک خیر
ظل اللهیش باد · همیشه باد درگاهش ز تعظیم · چو کعبه سجده گاه هفت اقلیم · خراب آباد عالم باد معمور
باولاد و کرامش تا دم صور · بعد از حمد خالق جهان آرا و نعت سرور انبیا و مدح پادشاه عدو بند
کشور گشا اولی آنکه کلک سخن طراز نخست راه ستایش سخن که همین نتیجه انشاء لفظ کن و بهمین واسطه
ابداع چرخ کهنست بپای فره سرگرده از باطن فیاض آئینه سخن و روح پرفتوح کاملان این فن اعانت
طلبد و قدم در شاهراه مقصود نهاده شروع در اصل مطلب نماید سخن گوهریست والا و متاعی دست بالا
که بدست آویز آن پای در وادی قدس های نیستهای الهی جل شانه توان گذاشت و باب روی آن حلقه
بر در دولتسرای نعت حضرت ختمی پناهی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات توان زد و بوسیله
آن بارگاه مدح شهنشاه جهان و خلیفه زمان خلد الله ملکه و سلطانه راه توان یافت
نیامد ازین آسمان کهن · متاعی گرانمایه تر از سخن · خرد با مداد از زبان شکر نعم منعم حقیقی و سپاس
مواهب وهاب تحقیقی نتوان کشود و بغیر استعانت از سلاطین دیندار و خواقین معدلت آثار
که سایه رحمت آفریدگارند نتوان ستود سخن بهار بوستان ایجاد است و معمار بنیان سبع شداد
مقدم نشین ایوان شهود است و قافله سالار کاروان وجود خوان هستی را عزیز مهمانیست
که دو عالم همه طفیلی او افتاده هم و ما را در ابداع را نخستین خلعتست که کون و مکان از و زاده
عیانست از معنی کن و مکان · که اول سخن زاد و آخر جهان · تا در مجلس گاه نضا بوند گاه و لون دست نداد

از دوام

ازدواج آبای علوی با امهات سفلی اتفاق نیفتاد و تا کلک نقشبند امکان نگارگن
بر روی کار نیاورد این همه تصویرات گوناگون و نقوش بوقلمون بر لوح هستی رقم نکرد شعر
جنبش اول که قلم برگرفت • حرف نخستین سخن برگرفت • پرده اول چو برانداختند • جلوه اول سخن ساختند
تا سخن آوازه بدل درنداد • جان تن آزاده بگل درنداد • بی سخن آوازه عالم نبود • این همه گفتند سخن کم نبود
اول اندیشه پسین شمار • آن سخنست این سخن اینجا بدار • زهی جلالت قدر و رفعت شان سخن که مهتر
سروران و سرور پیغمبران آنرا معجزه دعوی پیغمبری ساخته و در نیره وی آن در معرکه سروری
لوای برتری برافراخته زبان را که گوشت پاره بیش نیست بنسبت او آن مایه فضیلت حاصل
گشته که سلطان سریر رسالت و برهان دعوی فصاحت که شاطه کلام اعجاز نظامش جمال
شاهد بلاغت را بکمال رسانیده سوال عم الجمال را فی اللسان جواب فرموده و ساقی کوثر
در باب مدینه علم خیر البشر در بیان که کلام بلاغت انتظام المرء مخبوء تحت لسانه بساط فصاحت
بر اهل هوش پیموده و چون چنین باشد که تفوق انسان بر سایر حیوانات بزبان و شرف بشر
بر کل مکونات بنطق و بیانست شعر هر چه ز نو تا بکهن ساختند • قابلی از بهر سخن ساختند
لیک نیفتاد بروی زمین • قالب این سکه به از آدمی • این خرد و نطق که زان تو اند • هر دو دو همشیره
جان تو اند • گر بخرد گنج نهان کرده اند • لیک کلیدش زبان کرده اند • سخن عروسیست رعنا و
شاهدی زیبا که حسن جمالش نقص زوال نبیند و خط و خالش را آفت عین الکمال نرسد شعر
حسن سخن ره نیابد بزوال • سخن را توان گفت صاحب جمال • گلیست که از سرد مهری خزان
پژمرده نگردد و سحریست که ثمرش از باد مهرگان نریزد اصلیست که فرع آن دو جهانست شاخیست

که برگ و بر آن کون و مکانست خزینه ایست که هر چند از آن بخشند کم نگردد و دفینه که چندان که از آن برگیرند
نقصان نیابد کنجیست کلام خوش که بخشنده آن هر چند کرم نمود در دولتش افزود سحابیست که چمن
دولت و نیکنامی ازو طراوت گیرد و آبیست که گلشن عزت و دوستکامی ازو رطوبت پذیرد گوهریست
که زیب افسر جهانداران است و جوهریست که زینت سریر بختیاران است اگر سلاطین با مدار ترک کلاه و طرف کمر را
بآن مطرز نسازند تا ابد برقرار نمانند و اگر خواقین کامکار قصر و ایوان دولت بآن آرایش ندهند تا
قیامت پایدار نمانند اگر سخن نبودی از بذل حاتم و عدل نوشیروان کی اثر ماندی و اگر سخنور قصه پردازی
ننمودی که داستان سکندر و صاحبقران را بر سر زبانها نشاندی سخن از آسمان کبود آمده
طفیل سخنور فرود آمده سخنور نبودی اگر در جهان که می گفت اوصاف شاهنشهان چون شرح فضایل سخن
و تعداد فواید این فن از حیز بیان بل حیطهٔ امکان بیرونست همان بهتر که کلک صفحه پیرای زیره چینی خوان
نکته پردازی و معنی گزینی محمد امین ابن ابو الحسین قزوینی نعمه الله بغفرانه قدم از تکاپوی این وادی کوتاه
کشیده و از طول مقال اندیشیده بعرض حقوقی که سخن را بر وی ثابت است پردازد و شکر احسان بیکرانش
از ذمهٔ همت ادا سازد در بیب نعمت سخن در پیشست کلک معنی طراز جا و دهنم که مرا از زاویهٔ خمول
ببارگاه قبول رسانید و از روستای گمنامی بر آورده در شهرستان شهرت گردانید
پست نیم را بلندی و طالعم را ارجمندی داد گوهرم را والا و متاع عمرم را نرخ بالا گردانید سرمایه سفر از
ساختم سود بیشمار دیدم و در رنج اندک بردم براحت بسیار رسیدم از محنت ذلتم رهانید و بر بساط
عزت نشانید حرفم را گهر گردانید و از خار خشکم گلهای تازه و تر رویانید شبم را سحر کرد و نقشم را اثر
بخشید بدستگیری او قدم از زیر بار کلفت رابت کردم و بپایمردی او دامن دولت بدست آوردم

مرا از مفیض ابر کرم • چون کلک کامیابی سینه چاک • بر ارباب استعداد نکهت بوستان آباد هندوستان آورده
بدرگاه خلیفهٔ جهانم رهنمونی کرد و بیارگاه سلیمان نشانم رهبری نمود بیاوری ار پیشانیم از سجدهٔ آستان
سلطنت سرمایهٔ سعادت گرفت و لبم از زمین بوس عتبهٔ دولت پیرایهٔ شرافت یافت بدولت بندگی سایهٔ
خدا سرافراز شدم و از دنیا و ما فیها بی نیاز گشتم منشی روزگار بودم منشی شهنشاه کامکار گردیدم
کارفرمای مداد و خامه ازین خزاین بادشاهانه شدم از دوات و قلم طبل و علم کردم و از نظم و
نثر خیل و حشم فراهم آوردم بخت یاری و طالعم مددگاری نمود کشور لفظ را مفتوح ساختم و اقلیم معنی را
مسخر گردانیدم همچنانم از پایه درگذشت و کلک بلاغت سلک من گشت تحسین داستان شاهان گیتی ستان
سمت عنوان طرازان که تا نسخ طراز نامه‌های سلاطین ماتقدم یافت خامهٔ حقایق نگار را لحن صریر بیان دلپذیر
بنماید که راقم این آیین نامهٔ بدولت آثار در اواخر سنهٔ پنج جلوس اقدس حضرت صاحبقران ثانی بمساعدت
بخت و موافقت طالع سایهٔ همای همایون فال این سلطنت بیزوال جای گرفت و چون شوق تتبع نثر در
انشا غالب بود بعضی اوقات بتقریب فتوحات دولت افزا و جشنهای فرخ فزا که رو میداد
کلک سحر طراز را صفحه آرا ساخته سطر نبشتها را بپایهٔ سریر سلیمانی میرسانید و بصلات و انعامات
لاتعد سربلندی می‌یافت و از ذوق احسان و تحسین شهنشاه زمان و زمین که بهر روزی و قدرشناسی
آیتیست در شان بندگانش روز بروز درین شغل شریف سرگرمی زیاده میشد و رفته رفته سخن را
تناسبی و طبع را کمالی حاصل میگشت و از آنجا که خاطر ملکوت ناظر بندگان اعلیحضرت سلیمان
مکانی ظل سبحانی بضبط وقایع این دولت ابد قرین که زیب و زینت زمان و زمین است بسیار
مایل بود و همچنانکه بذات اقدس متوجه نظم امور دینی و دنیوی میشدند و احوال ملک و ملت و

و رعیت را بسعی و اهتمام خویش انتساق و انتظام می‌بخشیدند میخواستند که تاریخ وقایع سلطنت ابدی
و خلافت سرمدی آن حضرت نیز درین عهد سعادت مهد زمان میمنت عنوان نگاشتهٔ کلک حقایق
نگار منشیان بلاغت‌نشان گردد تا خود بنفس نفیس متوجه تنقیح مطالب و تصحیح مضامین آن شوند

چندی نادر مستعدان مجلس بهشت آیین بتحریر این مآثر دولت که ناسخ دفاتر مفاخر سلاطین ذی‌شوکت
مامور شده چون طبع مشکل‌پسند شهنشاه سخن‌سنج بانوعی که ارباب کمال قرار داده اند جادهٔ بر کار
و عام فهم خاص پسند خوش نمی‌آمد چنانچه جمال شاهد مدعا در زیور عبارات و حلیهٔ استعارات
نهفته ماند و حسن عروس معنی از لباس لطافت و پیرایهٔ ملاحت عاری باشد لهذا کلام هیچکدام
مقبول خاطر انور نیفتاد و همیشه خواهان کسی بودند که بطریق خواهش طبع اقدس این خدمت را
تمشیت دهد تا درین وقت که اولیای دولت ابد پیوند فتح ولایت بندیله چنانچه در مقام خود
مذکور خواهد شد روداد و این بنده آن داستان دلپذیر را بقید تحریر در آورده معروض واقفان
پایهٔ سریر اعلی گردانید و از مساعدت بخت تشریف قبول بخشید رقم این خدمت که دیرباز آرزوی
آن کمترین ضمیر است بنام کمترین بنده‌های درگاه خلایق پناه کشیدند و بتاریخ بیست و نهم
دی ماه سنه هشت جلوس همایون که دران رونق آب زیب‌دهٔ مجلس وزن شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد قرین
پادشاه خورشید افسر گردون سریر منعقد بود و زمین آسمان را جیب و دامان از نثار

بزم خدایگان جهان مالامال مکیفت عاطفت پادشاهی و مرحمت سایهٔ الهی گنا خواهش این بنده را
از سیم و زر چون دامن فلک از نقد اختر لبریز ساخت و بعنایت تشریف و حکم نوشتن این کتاب مستطاب
خلعت امتیاز پوشانید و فرمان مطاع شرف صدور یافت که نسخهٔ احوال فرخنده مآل آن حضرت را
از ابتدای ولادت همایون لغایت سال دهم جلوس میمنت مانوس گرفته سراپا بعرض اشرف رساند
و هرچه در حضور اقدس تصحیح یابد آنرا بعبارات دلکش که از نقص اغراقات شاعرانه و تکلفات
منشیانه و عیب تطویل و اطناب متخلی و بحلیهٔ صدق و وقوع و زیور سلاست و جزالت متحلی باشد
مرقوم نموده جلد اول باتمام رساند و از ابتداء سنه یازده وقایع را جمع کرده بترتیب جلد دوم
پردازد بیت من انگشت نهادم تصدیقش بچشم دیده چون شمع هنوزم بسر انگشت نگر و این نسخهٔ
شریفه را بر مقدمه و مقاله و خاتمه مرتب ساخت مقدمه در بیان احوال ایام دولت فرجام پادشاهزادگی
از ولادت کثیر السعادة تا هنگام جلوس همایون خلیفهٔ زمان و مقاله در تحریر وقایع دور اول سنین
ابد قرین سلطنت شهنشاه زمان و زمین که ده ساله احوال باشد و خاتمه در ذکر بعضی اجلهٔ مشایخ
و فضلا و اطبا و شعرای پایهٔ سریر اعلی رجا از درگاه کبریا آنکه این کتاب میمنت نصاب بسعی فقیر
صورت اتمام یافته بر صحیفهٔ روزگار یادگار بماند و نام این گمنام بطفیل صیت مفاخر و ذکر
مآثر حضرت صاحبقران ثانی که منشی قضا دیباچهٔ کتاب سلطنت و خلافت و عنوان دیوان نصفت و
معدلت را بنام نامی و لقب گرامی آن حضرت موشح و مزین ساخته از ظلمات دوات آب حیات نوشیده
مانند خضر قلم تا ابد بر صفایح لیالی و ایام پایدار بماند و چون کلک شکسته زبان را یارای آن نیست
که همه جا نام نامی آن ملاذ دنیا و آخرت که از بزرگی در دو جهان نمی‌گنجد بر زبان راند لهذا درین کتاب

مستطاب که از پادشاه ملک رقاب پادشاهنامه نام یافته بجای اسم مبارک آن حضرت
قبل از جلوس همایون بر اورنگ خلافت شاه بلند اقبال و بعد از آن حضرت صاحبقران ثانی مرقوم
میگردد و من الله توفیق الاتمام و بلطفه الاعتصام فی الافتتاح و الاختتام در بیان احوال سعادت اشتمال
ایام پادشاهزادگی که ظهور نور سعادت و طلوع نیر دولت اعنی ولادت بسعادت آیت مرز و
تاییدات ذوالجلال اقبال مقدر الاقتدار حکیم علی الاطلاق جلت حکمته چون همیشه اوضاع جهان و احوال عالم
کن و مکان را که ساخته و پرداخته ید قدرت اوست منسق و منتظم میخواهد بهر دوری از ادوار نامداری را
از کتم عدم بعرصه وجود آورده مرآت جمال عظمت خود میسازد و بهر قرنی از قرون کار صاحبقرانی را از
تنگنای غیب بفضای شهود جلوه داده مظهر کمال قدرت خویش میگرداند تا گردمندی که بمرور
ایام و دهور بر روی کار روزگار نشسته باشد بآستین عقل و تدبیر بیفشاند و شعله فتنه ها و فساد
که در سراچه دنیا زبانه کشیده باشد بآب تیغ سعی و مجاهده فرو نشاند اساس دین و ملت را
از نو قوت نماید و مهام ملک و دولت را تازگی تمشیت دهد ضوابط و قوانین پسندیده بر روی کار آرد
و وضع زمانه را از لباس اندراس برآرد آب عدالت در جوی مملکت روان سازد و بیخ ظلم و تعدی
از ساحت سرابستان گیتی براندازد و پیشگاه هستی را ببسط بساط امن و امان رواج و رونق دهد
کارخانه دنیی را بنقش و نگار زیب جهانبانی زیب و زینت افزاید بهر دوری بهر نظام امور
ضرورست صاحبقرانی ضرور که زنجیر عدلش بخندد دهان زند خنده بر عدل نوشیروان
ز ایام روز الطاف پروردگار بهر دوری از گردش روزگار درآید از لجه برکنار
که افسر بآن گردد افتخار شود پرتوی طالع از آسمان که گیرد فروغش سراسر جهان

نهد. این هنگام که فی الجمله ضعف و وهنی در مراسم شرع و ملت و خلل و قصوری در کار ملک و دولت پیدا شده بود
و ترک مرضیات و اصرار در منهیات شیوع تمام یافته زبردستان لاف زیردستی میزدند و خردان
واقعه‌های بزرگ پیش میگرفتند کار شرع از نظم و نسق و مهم ملک از رواج و رونق افتاده بود مصلحت الهی اقتضای
ظهور نور اقبال و نیر جلال یعنی وجود مسعود حضرت شاهنشاه بلند اقبال نمود و آن ذات اقدس که مصداق
در پرده غیب است تا هنوز آنچه نگارش یافته گشته تا این وقت در تتق قضا به پرده خفا اختفا داشت
و طلوع نیر جمالش از مشرق کمال همین موقوف بود از آن عالم پاک که ماوای قدسیان تجرد منش است پرتو توجه باین
جهان آب و خاک که جای پایبندان عقال تعلق باشد انداخت و ولادت آن گوهر المیمنت منور السعادت
آنحضرت که بهترین عطایای خداوند جهان آفرین بر اهل زمان و زمین بود در دار السلطنه لاهور صانها الله
عن الشرور بعد از انقضای یک ساعت و ده دقیقه که دوازده گهری و پنجاه و پنج پل باشد از شب مبارک
پنجشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بحسب رویت هلال و غره شهر ربیع الثانی باصطلاح اهل نجوم
مطابق ششم کانون الآخر سنه هزار و سه اسکندری و نوزدهم خرداد قدیمی سنه نهصد و شصت و یک
یزدجردی و دوم بهمن ماه جلالی سنه پانصد و سیزده ملکشاهی و بیست و پنجم دیماه الهی
سال سی و ششم جلوس اکبرشاهی که بضابطه رصدبندان فرس ایران بحساب اخترشناسان
هند سنبله طالع بود صورت وقوع یافت و لوامع نور و ضیا و سواطع فر و بها از اشراقات نیر
وجود مسعود آنحضرت بر زمین و آسمان و کون و مکان تافت بر چرخ پیر که عمرها چشم براه طلوع این
آفتاب نور و دولت بود دیده بدیدار مقصود روشن نمود و جهان فرتوت که روزگار
انتظار رؤیت این هلال عید سعادت میبرد از انتعاش نیل مطلوب دیگرباره جوان شد

هلالی شد از اوج غرت پدید * که نورش باطراف عالم رسید * دُری آمد از لجّه بحر بخت * که شد زیور
تاج و زیب تخت * زجان مادر روزگار شد برده اش * بشیر خرد کرده پرورده اش * چو بنهاد پا از شرف بر زمین
سعادت رسودش بچرخ برین * از مؤیدات آنچه در مقدمهٔ تمهید رفت اینکه ولادت همایون آن حضرت
بموجب اشارت وافی بشارت حدیث صحیح انّ الله یبعث لهذه الامّة علی رأس کل مأة سنة
من یجدد لها دینها در رأس مأیه عاشره واقع شده درینمقام مراد از رأس مأیه آخر مأیه است
چنانچه اکابر سلف اعتبار نموده اند و عمر عبد العزیز را که در اواخر مأیه اوّل بخلافت نشسته مجدد اوّل
شمرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که رأس مأیه اول مأیه است بر هر تقدیر اگر آخر مأیه را رأس مأیه گیرند
آنحضرت بحسب ولادت مجدد مأیه عاشر اند و اگر اوّل مأیه را رأس مأیه اعتبار نمایند از حیثیت جلوس
بر اورنگ خلافت مجدد مأیه حادی عشر اند و بمقتضای سنت الهی که بعد از انقضای هر هزار سال جهانبانی
بعرصه وجود آمده بمعاضدت تائید آسمانی رسوم مذموم جور و طغیان از ساحت جهان براندازند و بنور
زاویه قلوب اهل کفر و ضلالت روشن سازد چنانچه این رباعی منسوب بحکیم خاقانی * گویند بهر هزار
سال از عالم * آید بجهان اهل وفائی محرم * آمد ز میش و ما نزاده ز عدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم
باین معنی ناطقست تولد اشرف آن همای اوج شرف بر سر دوره هزار فروغ بخش دیده اولی الابصار
گشته و ازین اشارات غیبی و بشارات لاریبی چون آفتاب روشنست که آن حضرت را ترقی بمدارج
سعادات عظیمه و عروج بمعارج کمالات فخیمه دست خواهد داد و دو عالم عنان اختیار خود بقبضه
اقتدارش سپرده کار دین و دولت از مساعی ذات مقدسش نظام و سرانجام خواهد یافت
تاریخ ولادت اشرف آن نیّر اوج شرف را یکی از نکته سنجان مجلس بهشت آئین چنین گفته

بحکم

بجهانگیر بادشاه جهان آن فلک رتبه سپهر سریر گوهری داد از خزانهٔ غیب خازن کارخانهٔ تقدیر
اختری گشت از افق طالع که ندیدش فلک شبیه و نظیر مهر را دید بادشاه بخواب برج شاهزاده
شد تعبیر عالم از مقدمش چنان بشکفت که جوان گشت باز عالم پیر گشت تاریخ میمنت آثارش
لمعهٔ آفتاب عالمگیر و دیگری شاه روی زمین و شاه جهان یافته والدهٔ ماجدهٔ آن حضرت
دختر بلند اختر راجه اودی سنگه پسر راو مالدیو است که از راجه های ذی شوکت بمزید قدر و اعتبار اختصاص
داشت و صاحب پنجاه هزار سوار بود و غیر از رانا سانکا دیگری از راجه های عمدهٔ هندوستان
با او برابری نمیتوانست کرد و درین کتاب مستطاب هر جا بلقیس مکانی مرقوم میگردد اشاره بدان
قدسی سمات آن خلوت گزین شبستان قدس است صورت زایچه طالع فرخنده و مطالع ولادت
اشرف همایون عملی باصطلاح منجمان فرنگ که ملا محمد اشرف خانی استخراج نموده

شرح مراکز بیوت دوازده گانه در بیان احکام آن الا ای دانش آموز رصد ساز

نگاهی کن بدین گنجینهٔ راز بحسن طالع شاه جهان بین سعادت نامهٔ هفت آسمان بین تماشا کن درین فرخنده منشور
سعادت در سعادت نور در نور چون انوار جلال آثار کمال این نوبهار گلشن ایجاد و نوباوهٔ بوستان
مراد فطرتیست نه فکری و هیچ آیه کسبی لهذا به بیان بعضی احکام زایچه طالع فرخنده مطالع آن درج اشرف
اعلی لازم است تا دیده وران آگاه دل را معلوم گردد که اسباب این دولت خداداد و دولت سلطنت
مادرزاد را کارگران قضا و قدر از روز ازل الحکم قدیر لم یزل سرانجام نموده بودند احوال
جهات و احوال ... آغاز کار برج میزانست که خانهٔ زهره و شرف زحل و هبوط شمس و وبال مریخ باشد
و منسوب به خانهٔ زهره است بشرکت زحل و رب مثلثه آتشی عطارد بشرکت زحل و مشتری و مرکز این خانه بیست دقیقه
هفدهم از درجهٔ اول این برج است و این درجه مذکر است خالی از نحوست و ظلمت و حد زحل و وجه قمر و دریجان
زهره است و رب الساعه مشتری نیست بیان احکام اجمالیه چون طالع برج میزانست دلالت کند بر آنکه صاحب
طالع میزان اعتدال و ترازوی استقامت احوال باشد و راههای پسندیده رود و کارهای سنجیده کند
و بقوانین شرع شریف و ملت حنیف عمل نماید و بعضی از ارباب نجوم گفته اند که طالع اکثر انبیا سنبله یا میزان
بوده و در طالع خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اصحابه میزان بوده و سماک رامح در طالع و درین طالع سعادت نتیجه
نیز بحساب اختر شناسان هندوستان طالع سنبله است و بقول حکمای یونان میزانست و سماک رامح در
طالع و این از غرائب اتفاقاتست و وقوع سهم الغیب و سهم الورع و سهم العبید در طالع و سهم الالفه
والمحبة در دوازدهم دلیلست بر آنکه مولود مسعود بخت فهم و اصابت رای موصوف بود و بسیار دان
و دقیقه یاب و خداترس و پاک اعتقاد و با تمکین و وقار و با اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده

متصف و از افعال نکوهیده و کذب و انوار شایسته مجتنب و بحت بفضل و دانش بر اکثر ملوک و سلاطین
فایق باشد و آداب ملک ستانی و رسوم جهانبانی نیکو داند و بغور هر چیز بارسد و بقوت طبیعت
ابداع امور غریبه و اختراع اشیاء عجیبه کند و اصحاب فضل و ارباب هنر از دور و نزدیک بدرگاهش
آیند و اکابر و اشراف ربقه اطاعت در گردن جان انداخته باستسلام شده و بنشینه اش مستسعد شوند و بسبب استیلا
و زهره و شرکت زحل بر جانب و مقارنه زهره که صاحب طالع است بمشتری و رسوم با علبه قوت بر ضعف و ارباب
مثلثه این خانه و اتفاق سهم الحیوة در ششم که صاحبش قوی حالست دلالت میکند بر آنکه مولود مسعود نیکو رود
همایون طلعت و فرخنده لقا و سلیم الاعضا و خوش اندام و صافی لون و شیرین سخن و عطر دوست و بزینت
مایل و اکثر اوقات تندرست و صحیح المزاج باشد و روزگار فرخنده آثار سلطنت و کامکاری گذرانند
و همت والا نهمت بر هرچه مصروف دارد برونق مرادش میسر گردد و آثار اقبال و شواهد اجلال از احوال
فرخنده مآلش واضح و لایح باشد و روز بروز مدارج دولت و معارج سعادت ترقی کند خاصه در دولت
آخر از عمر گرامی خانه دوم که خانه اموال و احوال اعوان و انصار است برج عقرب واقع شده مرکزش
دقیقه سی و دوم از درجه سیوم این برجست که حد و وجه مریخست و رب مثلثه اش مریخ بشرکت زهره و جهت
قمر و مستوی و صاحبش مریخ در خانه خود و قوی حال در ربع سابع و بهره یابی قوتش مقدار ... خرد باد
بر بهره های ضعف و ناظر بشمس و زحل و عطارد و ناظر بقمر بنظر تسدیس و بتثلیث مشتری و زهره که
صاحب طالع است بیان احکام این خانه بودن صاحب این خانه که مریخ باشد در خانه خود و استیلای او بران
و قوی بودن آن در ربع رابع و اتفاق سهم الملک و السلطان درین خانه و صلاح حال مریخ و زهره
و قمر که ارباب مثلثه این خانه اند دلالت میکند بر حصول خزاین موفوره و وصول منافع غیر محصوره

و تیسیر اسباب تحمل و تنعم و چون میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر دوستیست کارهای دشوار این مولود
مسعود بسهولت و آسانی برآید و روزگار بسعادت آثارش اکثر بکامرانی و شادمانی گذرد خصوصاً
در اواخر عمر گرامی و بدین واسطه که صاحب این خانه در حادی و بیست درجه سابع است و ناظر باکثر کواکب بنظر
سعادت دلالت میکند بر آنکه در فتوت و مروت قصب السبق از سلاطین نامدار و جهانگیر کامکار
برباید و صیت فضایل و فواضل باطراف و اکناف عالم منتشر سازد و در بارگاه خلایق شفقت و
مرحمت مرعی دارد و کافه انام از اطراف و اکناف بدرگاه جهان پناهش روی آرند و اعوان و
انصار از صمیم قلب مطیع و منقادش باشند بیان خانهٔ سیوم که خانهٔ برادران و خواهران و نقل و تحویل است
برج قوس واقع شده و مرکز این خانه دقیقه بیست و پنجم از درجه سیوم این برج است که حد مشتری و وجه
عطارد است و مستولی و صاحبش مشتری در خانه خود و قران صاحب طالع که زهره است و غلبه بهره های قوت
مشتری بر ضعفش پنجاه و هفت جزو و غلبه بهره های قوت زهره بر ضعفش چهار جزو است و رب مثلثه اش
مشتریست بشرکت شمس و خدمت زحل بیان احکام این خانه قران صاحبش که مشتریست بصاحب طالع با غلبه
قوت هر دو و وقوع السهم الظفر محصور بین السعدین و اتفاق سهم الشرف مقارن سعدین و ناظر بودن زهره مریخ
بنظر تثلیث و بودن مریخ صاحب عطیه عمر و ارباب مثلثه که مشتری و شمس و زحل باشد دلیلست بر استیلای
صاحب طالع بر جمیع برادران و خویشان و استیصال این گروه و قطع تناسل ایشان که عدم ایشان بجهت
صلاح ملک و خیریت خلق بهتر از وجود است و آنکه اگر احیاناً از اولاد ذکور ایشان کسی ماند بمقصد
نرسد و مطلب نیابد و مدت بسیار دولت و سعادت در اولاد امجاد صاحب طالع بماند و چون
نقل و تحویل و سفر نزدیک باین خانه تعلق دارد دلیلست بر آنکه نقل و تحویل بسیار کند و از آن مر فواید و منافع

کلی حاصل نماید خانه چهارم که خانه پدر و وطن و املاک و عواقب امورات برج جدی اتفاق افتاده و مرکز
دقیقه نهم و سیم از درجه اول این برج است که حد عطارد و وجه المشتری است صاحبش زحل و قوتش بر ضعف غالب
شانزده بهره و مستولی مریخ بشرکت زحل و رب مثلثه اش قمر بشرکت زهره و حد مریخ بیان احکام
این خانه اتفاق زحل که صاحب این خانه است در درجه سهم با غلبه قوتش و مقابله آن با شمس و عطارد و سهم الاعدا
و سهم الخصومات و استیلای مریخ و زحل بر این خانه و ارباب مثلثه که قمر و زهره و مریخ باشد دلالت میکند بر کمال محبت
و نهایت الفت بمیان والد بزرگوار و مولود سعادت آثار و چون مستولی برین خانه نحسین اند و زحل بنظر
مقابله از وتد عاشر و مریخ بنظر تربیع از وتد سابع ناظر است و ضعف رب مثلثه که قمر باشد بسی و هشت
جزو دلالت میکند بر آنکه دولت و سلطنت بخیر و خوبی بصاحب طالع انتقال یابد و ازین جهت که این خانه
بملک و وطن و ولایت منسوب است دلالت دارد بر استقامت احوال ملک و معموری بلاد و بقاع و خوبی
عاقبت کارها و منفعت یافتن خلایق بسبب این مولود مسعود خانه پنجم که خانه اولاد و احباب
[illegible] برج دلو است لیکن مرکز این خانه دقیقه چهاردهم از درجه بیست و نهم جدی است که حد
مریخ و وجه شمس است و صاحبش زحل و بهره باقی قوت او شانزده جزو و ضعفش غالب و مستولی زحل و رب
مثلثه اش قمر بشرکت زهره و حد مریخ بیان احکام این خانه غلبه قوت صاحب خانه که زحل باشد
بر ضعف و وقوع سهم الاولاد بحسب تسویة البیوت در هفتم و دیگر شواهد تثلیث بر آنکه حق سبحانه تعالی
این مولود مسعود را اولاد عالی قدر از ذکور و اناث کرامت و چون سهم العلا در ذکور در نهم که
بیت علم و خانه عطارد است واقع شده اکثر صاحب دولت و بلند همت باشند و مراتب و مناصب
ارجمند یابند و بصحبت اهل فضل و هنر رغبت کنند و باین وجه که عطارد در خانه زحل ناظر است باو

از اتو ناو و زحل دلیل تأمل و تعمق نظر است و عطارد دلیل بلاغت و فصاحت و سهم الولد در خانهٔ علم است

دلالت دارد بر آنکه در علم و دانش غور کنند و صاحب رای و تدبیر باشند و والی عصر و صاحب ملک گردند

و سهم السعادة در برج سنبله و نیز نوبت در خانهٔ زحل با دیگر شواهد دلیل آنست که برتبهٔ سلطنت و

فرمانروائی رسند و چون هدایا و تحف باین بیت منسوبست دلالت میکند بر حصول هدایا و وصول

تحف بسیار از سلاطین کبار و مردم دیار از بلاد قریبه و ولایات بعیده خانهٔ ششم

خانهٔ ششم که [illegible] بیماران و دواب کوچک است ابتدا [illegible] با برج حوت واقع شده لیکن مرکز این خانه

دقیقهٔ دهم از درجهٔ بیست و نهم برج دلو است که حد زحل و وجه قمر است و مستولی و صاحب خانه زحل و رب

مثلثهٔ آتشی مریخ بشرکت زهره و زحل خدمت قمر بیان احکام این خانه مستولی بودن صاحب خانه که زحل

باشد برین خانه و وقوع سهم المرض در چهارم و سهم العبید در طالع و ارباب مثلثهٔ این خانه دلیلست بر آنکه

صاحب طالع در اکثر اوقات صحیح المزاج و تندرست باشد و از امراض مخوفه و آلام مهلکه سالم بود و اگر

عارضه رو نماید که در اول دشوار بود آخر بآسانی رفع گردد و چون بر اکثر درجات این بیت مستولی

زهره و مشتریست دلالت میکند بر حسن ترکیب و اعتدال مزاج و استوای اعضا و ازین رو که احوال عبید

و خدم و دواب باین بیت منسوبست دلالت کند بر کثرت خدم و حشم و دواب خانهٔ هفتم که خانهٔ

ازدواج و خصماء و خصومت و شرکت است برج حمل واقع شده و مرکز این خانه دقیقهٔ هفدهم

از درجهٔ اول [illegible] که حد مشتری و وجه مریخست و صاحب خانه مریخ و زیادتی بهرهای

قوت او بر ضعفش بمقدار صد و نه جزو است و مستولی مریخ بشرکت شمس و رب مثلثهٔ آتشی مشتری

بشرکت زحل و خدمت شمس بیان احکام این خانه بودن صاحب خانه که مریخ باشد در حاق وتد

با مریخ باستیلا و زیادتی قوت او و اتفاق السهم التسریح وسهم الرجاء وسهم الاصدقاء درین خانه
و ناظر بودن صاحب خانه با کواکب و ارباب مثلثه این خانه که شمس و زحل و مریخ باشد دلیلست بر حسن
حال عقد و نکاح و عصمت و عفت و پارسائی پرستاران محل و خادمان و چون نظر سعادت میان
صاحب طالع و سابع واقعست میباید که در میان مولود و مسعود و ازواج طاهرات کمال موافقت
و محبت باشد و فیمابین اصلا کلفت و کدورت راه نیابد و ازینجهت که صاحب این خانه مرنحیست و
با زحل بنظر تربیع ار او نا ناظر دلالت دارد برانکه نحوست کار خود کند و مصیبت عظیم از جانب
ازواج روی نماید و کلفت و کدورت تمام و ملالت و اندوه مالا کلام با حوال صاحب طالع راه
یابد و مدت مدید برنج و الام این مصیبت بماند و چون صاحب خانه هفتم بنظر دوستی با سعدین ناظر است
و بشمس و قمر و کواکب دیگر نیز نظر دارد دلالت بر کثرت عقد و نکاح شاهد طرعیان و اشراف زمان
از طوایف مختلفه و بواسطه آن که استدلال بر حال اضداد و شرکا از این خانه میکنند و صاحب خانه
هفتم بصاحب خانه طالع و مشتری ناظر است بنظر تثلیث و هرسه کوکب قوی حالند دلالت
میکنند که مولود مسعود از شر دشمنان و خصمان ایمن باشد و همه روی نیاز بدرگاه او آرند و اولیای
دولتش همیشه مظفر و منصور باشند خانه هشتم که خانه خوف و خطر و میراث و اموال غایب
برج ثور است و مرکز این خانه دقیقه سی دوم از درجه سیوم این برج که حد زهره
و وجه عطارد است و صاحب شرف زهره و مستولی زهره بشرکت قمر و رب مثلثه اتشی قمر و شرکت
زهره و خدمت مریخ بیان احکام این خانه استیلاء قمر و زهره برین خانه و بودن سهم الارتحال
در چهارم و اتفاق سهم المال الحرام درین خانه و ارباب مثلثه اتشی که قمر و زهره و شمس و مریخ باشد

دلیلست بر جمع آمدن اموال در خزانه و راستی و درستی متصدیان مهمات و چون مواریث و اموال غایب
باین بیت منسوبست و صاحب این خانه صاحب خانه طالعست و مقارن مشتری دلالت میکند که
مواریث ابای عظام و اجداد کرام بصاحب طالع انتقال یابد و ازین جهت که احوال حرف و خطر این
بیت نسبت دارد و استیلای زهره و قمر بران دلیل سعادتست دلالت دارد بر انکه در اکثر اوقات
از آفات و امراض محفوظ و مصئون باشد و اگر احیاناً المی روی نماید در خانه نهم که خانه دانش و دین و سفر
و دور و حج [illegible] برج جوزاست و مرکز این خانه دقیقه بیست و پنجم از درجه سیوم از برج
که حد عطارد و وجه مشتریست و صاحبش عطارد و زیادتی بهرهای ضعف بر قوتش بیشی و دو خزاست
و رب مثلثه اش عطارد و شرکت مشتری و خدمت زحل و مستولی عطارد و [illegible] احکام این خانه
بودن سهم السفر در ششم و سهم العلم و الحلم در نهم و ارباب مثلثه این خانه که عطارد و مشتری و زحل
باشد با دیگر شواهد دلیل است بر کثرت نقل و حرکت و سفرهای دور و یافتن منافع موفوره
و سعادات نامحصوره از سفر و بواسطه آنکه صاحب بیت السفر تحت الشعاع واقع شده گاه سفری برضا
و اراده واقع شود و لیکن هیچ سفری بی منفعت نباشد و چون علم و قوت فهم باین بیت منسوبست دلالت
کند بر انکه صاحب طالع بحدت فهم و قوت طبع و ضیای و روشنی رای و حسن تدبیر و کمال عقل و وفور
دانش و فرهنگ و نهایت کیاست و فراست موصوف بود و بسیار نکته دان و شیرین بیان
و مبدع غرایب و مخترع عجایب و خداترس و پاک عقاید و بخیرات و صدقات مایل و بتقویت
ضعفا و تربیت فضلا راغب و در جاده عفاف ثابت باشد و میل طبعش بخواندن و نوشتن
بسیار بود و چون صاحب این بیت در خانه زحل واقع است در تحصیل دانش و کسب کمالات [illegible]

نوز

مشقت تنگ شد و بقوت فکر و تعمق نظر غواص علوم دریابد و جواهر های نیکو بسیار بیند که آثار تعبیر
آن بروز و ظهور از عالم غیب بعرصهٔ شهادت جلوه کند خانه دهم که خانه مادر و دولت و سلطنت
و عمل و منصب باشد برج سرطانست و مرکز این خانه دقیقه هژدهم از درجهٔ اول این برج
که حد مریخ و وجه زهره است صاحبش قمر را و از این خانه ساقط است و صاحب خانه طالع نیز ساقط
و مستولی مشتری بشرکت قمر و رب مثلثه آتش مریخ بشرکت زهره و حد قمر بیان احکام این خانه
سقوط صاحب خانه که قمر بود و سقوط صاحب خانه طالع که زهره باشد از این خانه و وقوع سهم الملک و السلطان
در خانه دوم که صاحبش مریخ است و اتفاق سهم الاثیر در دوم و مراعات قمر و مشتری و ارباب مثلثه
این خانه یکی مریخ و زهره و قمر باشد دلالت کند بر کمال جاه و حشمت و دوام دولت و سلطنت و چون
مستولی بر سهم السلطان مریخ بود و او بقوانی ذاتی و عرضی آراسته باشد دلالت کند بر کثرت
عساکر و برآنکه امرای صاحب اقتدار و بندهای عقیدت شعار در طریقه جانسپاری و شیوهٔ
خدمتگزاری دقیقه فرو نگذارند و بهر طرف که رو آرند مظفر و منصور گردند و بدین سبب که احوال امهات
باین خانه منسوبست از والدهٔ مکرمه مهربانی و شفقت بسیار نسبت بمولود مسعود بظهور رسد و بودن
راس در دهم دلالت کند بر حصول مطالب و مقاصد و وصول سعادات کلیه و بودن مرکز عاشره
اول برج سرطان که طالع قران اکبر است و وقوع کوکب مستعلی در آنجا اند دولت دلالت
دارد بر فتح بسیاری از بلاد و بقاع خانه یازدهم که خانه احباب و آمال و سعادت است
برج اسد باشد لیکن مرکز آنجا نه دقیقه چهاردهم از درجه بیست و نهم برج سرطانست که حد
زحل و وجه قمر بود و مستولی و صاحب خانه نیز قمر و زیادتی بهره های ضعفش رطوبت نفسی و هست

.جزو در ربّ مثلثهٔ آتشی مریخ بشرکت زهره و خدمت قمر بیان احکام این خانه بودن سهم الاضداد و سهم الرجاء
در خانهٔ هشتم و سهم الفتح در دوم و ارباب مثلثهٔ این خانه دلالت کند بر کثرت اعوان و انصار و بندهای جان‌سپار
و چون صاحب یازدهم که قمر باشد بصاحب خانهٔ طالع بتسدیس ناظر است همه را اخلاص و خیرخواهی کوشند
و آداب بندگی و عبودیت بجا آرند و سعادات کلّی دریابند و منسوب بودن حال امید و سعادت بدین
سه خانه دلیلست بر آنکه مراد و مطلوب کلّی و جزئی میسّر گردد و خواقین عالی مقدار و سلاطین کامکار طوق
اطاعت و انقیاد پیش گیرند و خانهٔ دوازدهم که خانهٔ اعدا و اسباب و امتعه و مواشی و دوابّ بزرگ
برج سنبله اتفاق افتاد ولیکن مرکز این خانه دقیقهٔ دهم از درجهٔ بیست و نهم برج اسد بود که حد و وجه مریخست
و مستولی و صاحب خانه هم که نیّر اعظم باشد ازین بیت ساقط است و زیادتی بهره یافتی ضعف او در قوت
.بهشت جوزت و ربّ مثلثهٔ آتشی مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل بیان احکام این خانه ساقط بودن
شمس ازین خانه باز یافتن ضعف آن در قوت و وقوع سهم الاعدا در چهارم با سنبله و شمس و بودن سهم السعاده
درین خانه و ارباب مثلثه و تثلیث بر سعادت دشمنان و وخامت عاقبت ایشان و بودن سهم السعاده در
.بیت الاعدا دلالت دارد بر آنکه صاحب طالع از شر این جمع عدد کنف حمایت حامی علی الاطلاق باشد و هر که از
اطاعت او بپیچد مقهور و منکوب گردد و چون احوال مواشی که با این خانه تعلق دارد و سهم الدوابّ در هفتم آمدست
و صاحبش قوی حال دلالت کند که دوابّ بزرگ از فیل و اسپ و استر و شتر زیاده از حدّ شمار برسم
تحفه و هدیه از اطراف ولایت بدرگاهش آرند بالجمله چون مقدم حضرت شاه بلند اقبال کامکار مانند
مقدم بهار رشک گلستان سلطنت را تازه و خرّم گردانید حضرت عرش آشیانی بدولتسرای حضرت جنت مکانی
تشریف قدوم ارزانی داشته دیدهٔ امید را بفروغ لقای جهان آرای قرة العین خلافت نورانی ساختند

و آن خرمی بخش گلشن اقبال و بخت را بسلطان خرّم موسوم گردانیدند و در همان منزل جلسهٔ جمال جشنی عالی
ترتیب یافت که دیدهٔ روزگار در هیچ دوری از ادوار ندیده بود و حضرت عرش آشیانی که دیدهٔ
بصارت و بصیرت اختر نیک اختری و انوار سروری از شرق جمال و ناصیهٔ حال حضرت شاه بلند اقبال
طالع و لامع دیدند و اشعهٔ سعادت ازلی و بارقهٔ دولت لم یزلی از جبین مبینش تابان و درخشان
برای ثاقب و تدبیر صایب ایشان مفوض گشته روز نخست معلمان مکتب خانهٔ قدس لوح معارف
کن فیکون بر کنار نهاده اند و سطر خط تعلیم نون و القلم و ما یسطرون داده لیکن از آنجا که هر حقیقی
در عالم مجاز نمونه و هر معنی در نشاء صورت مثالی دارد و ناظمان جهان سفلی را جهت رونق کارگاه
ظاهری و رواج کارخانهٔ صوری سلوک طریق ارباب تعارف ضرور می‌نماید لهذا چون عمر ابد طراز
حضرت شاهی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بشیمهٔ کریمهٔ اهل اسلام در ساعتی که سعادت فزای
سعد اکبر و شرف بخش آفتاب انور بود آن حضرت را صدر نشین دبستان دانش و بینش و سبق آموز
کتاب آفرینش گردانیدند و در آن جشن فرخنده و روز خجسته که نوروز مه و سال و عید اطفال آمال بود بزمهای
خوش و مجالس دلکش ترتیب یافته و در آن صلای فرح و نشاط در داده ابواب عیش و عشرت بر روی جهانیان
بگشادند و چشم حرص و آز بالوان نعمت سیر گشته جیب و دامن حاجت و آرزو از نقد مراد پر شد و سعادت
خدمت تعلیم آن گوهر بخت و دولت بهم نصیب روزگار سعادت آثار صدر نشین مجلس افادت انجمن آرای
محفل افاضت عزیز مصر عزیزی ملا قاسم بیگ تبریزی که شاگرد رشید علامهٔ زمان و وحید دوران فلاطون
یونان دانشوری نکته پردازی ملا میرزا جان شیرازی بود گردید و مساعدت بخت قرعهٔ این دولت
بنام آن ادیب دبستان سر لوحهٔ معرفت افتاد و جمعی دیگر نیز شمول فهرست جریدهٔ دانائی حکیم دوانی

که بحقوق سعی و جهد در تعلیم از سایر استادان آنحضرت گوی سبقت ربوده و مجمع فضایل و هیچ کتب و تتبع دقایق
یاب نکات فارسی عربی شیخ ابوالخیر برادر علامی شیخ ابوالفضل و صاحب ملکات ملکی و محاسن بشری
شیخ صوفی که بتحلیه کمالات صوری و معنوی و زیور علوم ظاهری و باطنی آراسته و بمبارکی دم و یمن قدم
موصوف بود ازین خدمت والا و عظمی پایه ارجمندی بهره بلندی یافتند آن سواد خوان خط پیشانی
که لوح جبینش مطلع انوار هوشمندی و نکته دانی بود اگرچه نظام پیر طریق شاگردی سلوک داشته تحصیل خط و
سواد و استفاده دانش در شاه سمیع و لیکن بخطای از صفحه جبهه نورانی افاده دولت میسر بود و خط
سرنوشتش استادانه اثر دانش سعادت وارین بود هم در ایام خرد سالی و آغاز مکتب نشینی سواد
خوانان صحایف بینش پیشانی از صحیفه حال آن نوگل بهارستان اقبال معلوم بود که عنقریب بعنایات
ازلی اوج دانش را پایه و سریر دولت را بهشتپایه گردد که آوازه جاه و جلال و صیت فطرت و کمالش
رقم نسخ بر اشتهار حشمت سکندر و ناشناز فطرت افلاطون کشد از آن رو معلم توفیق تربیت گوهر
والا اش کمر همت بسته در اندک فرصتی آن منتخب مجموعه هستی را بزیور عقل و ادب و حلیه علم و هنر بیاراست

بآموزگاری بر او تاریخ برد ٭ در آموختن آنچه نتوان شمرد ٭ ادبهای شاهی نهانی نغز ٭ که پیرو دهی ال باشد و تمیز مغز
ز هر دانشی کان بود در جهان ٭ از آن کرد دانا اندیشه سنجی نهان ٭ برآراست آن گوهر پاک را ٭ چو انجم که آراید افلاک را

توجه حضرت عرش آشیانی بسیر بهشت آباد کشمیر و گذاشتن حضرت شاه بلند اقبال در دار السلطنه لاهور
بجانب خویش و ذکر بعضی وقایع

در سنه آخر که خاطر ملکوت ناظر حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر رغبت فرمود چون حضرت خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم را که از مخدرات
حرمسرای دولت بپرورش و تربیت حضرت شاه بلند اقبال شرف اختصاص داشت در دار السلطنه لاهور

نیکو داشتند و نیز تعب راه و دشوار گذاری در صغر سن بران برگزیدهٔ ناز و نعیم روا نمیداشتند بالضروره
آن حضرت را در مستقر سریر خلافت گذاشتند و میر مراد جوینی پدر قاسم خان را که سیّدی صحیح النسب پسندیده
حسب و در فن کمانداری ممتاز و یگانهٔ زمانه بود و بمردانگی و شجاعت قصب السبق از امثال و اقران می
ربود بجهت تعلیم تیراندازی آن قدر انداز آماجگاه دولت که ناوک تدبیرش مانند تیر تقدیر هرگز خطا
نگشته مقرر فرمودند و حکم اقدس شرف صدور یافت که بضابطهٔ معهود این دولت ابد خلود اهل کشیک در
خدمت آنحضرت تسلیم نور میکرده باشند و چون حضرت عرش آشیانی را از فرط هوش و شعور و فهم و
ذکای حضرت شاهی لمعهٔ ظهور این معنی بر پیشگاه خاطر آگاه میتافت که عنقریب آن طراز خلعت سعادت
و گوهر افسر دولت مسندآرای سریر جهانستانی و افتخار دودمان صاحبقرانی خواهند گردید
درین لباس میخواستند که آنحضرت را ملکهٔ فرمانروائی و مشق جهان آرائی رسد و فی الحقیقه در همان وقت
بالهام ربّانی آن مورد تائید آسمانی را از همایون وادی جهانستانی گشته توقیع سلطنت و کامکاری
و منشور دولت و بختیاری بنام همایونش رقم نمودند ~ کسی را که فیض ازل هست یار ~ چو صبح از
جبینش بود آشکار ∴ شهزادگی شاه صاحب قرانست ∴ که در کوچکی کل تمام اوست ∴ بزرگان بزرگند از آغاز کار
رخ آورد مهر کامل عیان ∴ وقتی که موکب جهان پیرا از دار السلطنهٔ لاهور بصوب دار الخلافه اگره نهضت
میفرمود مقرر شد که رایات جاه و جلال پیشتر متوجه شده هودج دولت حضرت مریم مکانی
حمیده بانو بیگم و محمل عزت نواب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم و سایر مخدّرات تتق عصمت و
پردگیان حجب عفّت از عقب مرافقت موکب همایون شاهی روانه دار الخلافه کردند و مهد مکانی
که رایات نصرت آیات بفتح و تسخیر ولایت دکن و خاندیس ارتفاع یافت آن مقدمهٔ جنود ظفر را

بستان بخت و دولت رونق و فروغ چمن تیش ساختند و راجه سالباهن که از فدویان معتمد حضرت عرش آشیانی بود در فن
انداختن تفنگ و ساز و سرانجام لوازم آن مهارت تمام داشت مقرر گشت که آن حضرت را آموزگار آداب تفنگ اندازی
باشد و تاتار خان که در سلک خانه‌زادان قدیم این دودمان خلافت نشان منتظم بود بخدمت تعلیم زبان ترکی
بآن زبان‌دان دیار عرفان سرافراز شد و حضرت شاه بلند اقبال درین سفر تا روزی که موکب اجلال بمقر سلطنت
معاودت نمود مونس و دمساز جد بزرگوار بوده در استرضای خاطر مقدس دقیقه فرو گذاشت نفرمودند چون در
ناصیهٔ حال حضرت شاه بلند اقبال روز بروز لمعان انوار دانائی و خردمندی بتزاید می‌یافت و حضرت عرش آشیانی
علامات رشد و کاردانی از جبین مبین آنحضرت هر زمان بیشتر از بیشتر مشاهده و معلوم می‌گردید آن سرلوح کتاب
آفرینش را که دل و دیده دانش و بینش بودند لمحه از دیده و دل دور نساختندی چنانچه ابیات کان ماه دل افروز
بر پیش چشم او بایستی شب و روز و مکرر بر زبان الهام بیان میگذرانیدند که چراغ افروز دودمان عالی شان ما
سلطان خرم خواهد بود و بحضرت جنت مکانی میفرمودند که این فرزند دلبند اگرچه بسال از خسرو و پرویز خوردتر است
اما در رشد و فطرت و بلندی همت بر ایشان بچندین درجه تفوق دارد و در زمانی که اعلی حضرت عرش آشیانی
حضرت جنت مکانی را بتنبیه و تادیب رانا امر سنگه مقرر مینمودند آن حضرت التماس همراهی یکی از فرزندان ارجمند
خویش کردند و مطمح نظر و مکنون خاطر انور حضرت جنت مکانی رفاقت حضرت شاه بلند اقبال بوده حضرت
عرش آشیانی تجویز مفارقت آن قرة العین دولت ننموده فرمودند که انس و الفت ما بسلطان خرم که مونس
همراز و مصاحب همدم ماست بآن درجه دارد که دل بر جدائی او نتوانیم نهاد و خسرو را که از حلیه عقل و
ادب و زیور صدق و اخلاص عاریست مناسب رفاقت شما نمیدانیم پرویز که نسبت قرب و بعدش
بما مساویست اگر خواهید درین سفر با شما رفیق باشد بعد از توجه حضرت جنت مکانی بمهم رانا از انجا

کامگار

که کارگران دار العیار آسمانی انواع عوارض جسمانی و اقسام آلام روحانی را بوتهٔ امتحان زر وجود انسانی
ساخته اند آن نقد گنجینهٔ مخزن هستی را که طلای خلقتش حاصل کیمیای سعادت است عارضهٔ آبله روداد و
حضرت عرش آشیانی ازین معنی بسیار متألم و پریشان خاطر گشته حکمای دانا و اطبای حذاقت شعار را
بمعالجهٔ آن صحت مزاج دین و دنیا مامور ساختند و خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده مناجات
نمودند که بار خدایا این گرامی گوهری که از بحر لطف و کرم بی منتهی با این نیازمند درگاه خویش عطا فرموده
از آسیب این عارضهٔ خطیر محفوظ دار و مرا پیش پدر کامگارش شرمنده مساز چون استدعای حضرت
عرش آشیانی ناشی از صدق نیت و صفای طویت بود بفر اجابت اقتران یافته مزاج اقدس
آن واسطهٔ امتزاج عناصر و انتظام موالید باعتدال گرائید و ذات اشرفش را که در کارخانهٔ
ایجاد متضمن حکمت بسیار و مصلحت بیشمار بود بعنایت حکیم لم یزل صحت کامل و شفای عاجل
حاصل گردید سلامت ذات بابرکات آنحضرت همانا کلید در رحمت و مفتاح باب نعمت بود
که فیض نذور و صدقات و خیرات مبرات که بشکرانهٔ آن موهبت ربانی از حضرت عرش آشیانی
بتقدیم رسید فقرا و مساکین و ضعفا و مستحقین را بهره ور و محظوظ ساخت و هنگامی که حضرت
شاه بلند اقبال بر بستر عافیت و سلامت و چاربالش صحت و استقامت قرار گرفتند
حضرت عرش آشیانی بدست مبارک خود زر و گوهر بسیار نثار تارک افسر زیب آن زینت
مسند اقبال نموده بزم افروز عیش و نشاط و انجمن آرای فرح و انبساط گشتند دران ایام
خجسته فرجام حضرت شاه بلند اقبال از فرط اشفاق و محبتی که از حضرت عرش آشیانی نسبت
بخود مشاهده میفرمودند بنوعی شیفتهٔ خدمت و فریفتهٔ ملازمت آن حضرت شده بودند

که مدام صبح تا نیمشب در حضور اقدس بسر میبردند و از روی سنجیدگی بخدمات شایسته قیام نموده این
وسیله کسب فنون سروری و رسوم دادگری میکردند و استرضای خاطر و طلب خشنودی حضرت عرش
آشیانی را ذریعهٔ وصول سعادات صوری و معنوی و وسیلهٔ حصول مطالب دینی و دنیوی میدانستند
و چون از آغاز تبسّم گلشن سعادت و ابتدای تبسّم غنچه دولت طبع اقدس حضرت شاه بلند اقبال
بسرسبزی حدایق دوستی و الفت و طراوت بساتین خلّت و محبت مایل و خاطر اشرف آن بهار
چمن شوکت و جلال برفع خار و خس خصومت و فساد و قلع بیخ و بن خشونت و عناد راغب بود و همواره
از روی هواخواهی و خیراندیشی خواهش ازدیاد مواد مصادقت و اتحاد و استحکام مبانی
یکجهتی و وداد میانهٔ جدّ بزرگوار و پدر عالیمقدار داشته نمی خواستند که هرگز غبار کدورتی میان آن
دو دیدهٔ دولت مرتفع شود چنانچه این مقدمه که رقمزده کلک بیان میگردد دلیلی برصدق آن برهانیست
واضح چون اعلی حضرت عرش آشیانی را بحضرت جنّت مکانی جهت تخلّف از مهم رانا و توجه بجانب
الهاباد و تصرف بعضی ممالک محروسه بغیر استجازه بعنوانی که در اواخر اکبرنامه حاوی تفصیل آنست
فی الجمله غبار خاطری بهم رسیده بود و روز بروز ارتکاب امور نامرضی و اصرار در سرکشی و نافرمانی
علاوه میشد رفته رفته کدورت بحدی انجامید که از غلبهٔ خشم و آشفتگی مزاج مقدس بقصد تادیب
حضرت جنّت مکانی رایات اقبال از دار الخلافه آگره بجانب الهاباد ارتفاع یافت و حضرت عرش
آشیانی عزم این سفر شورش اثر جزم نموده از آب جون عبور فرموده نزول فرمودند درین اثنا
بعرض اشرف رسید که مخدرهٔ اسرار سلطانی مهبط انوار سبحانی حضرت مریم مکانی را از قضایای آسمانی
بیماری که دران ایام عارض شده بود تزاید یافته و ضعف اشتداد پذیرفته حضرت عرش آشیانی

آن

ازین خبر موحش درهم شده شاه مهر شرف مشتری سعادت را بعیادت آن زبدهٔ مخدرات مامور
نمودند و مقرر فرمودند که جالینوس الزمانی حکیم علی گیلانی را که سر آمد اطبای عصر بود بجهت ملاحظهٔ احوال خیر مآل
آن بناه عصمت و برکت و دولت در ملازمت خویش برده بعد از تشخیص حقیقت واقعه را بعرض اقدس رسانند
حضرت شاه بلند اقبال حسب الحکم جد سلیمان مکان متوجه شده بشرف عیادت حضرت مریم مکانی دریافتند
و بعد از مشاهده حال و اندیشهٔ مآل مراجعت نموده معروض داشتند که حضرت مریم مکانی را حال متغیر
و وقت تنگست اگر خواهش دیدار بازپسین ایشان داشته باشند توقف و تاخیر گنجایش ندارد
و فحوای این معنی ملال انگیز فرمودند که حضرت عرش آشیانی با آل راکب سفینهٔ دولت گشته
از آب جون عبور نمودند و بسعادت داخل قلعه شده بدیدار فیض آثار والدهٔ معظمه با جدهٔ خود روشنی
بخش دیدهٔ حق بین گردیدند و بدین واسطه توجه الهاباد در عقدهٔ تعویق افتاد و این معنی که از نتایج ۱۶
کمال عقل و حسن تدبیر شاه دولت جوان خرد پیر بود باعث صلاح و فراغ بال جهانیان گشته
نایرهٔ چنان فتنه که برق خرمن جانها و خانه برانداز دودمانها بود بزلال فهمیدگی و کاردانی
آنحضرت منطفی شد و بمیامن عقل مصلحت کیش و طبع صلاح اندیش آن مهین نتیجهٔ عقل کل روزگار
آشوب جو با منیت و زمانه فتنه طلب برفاهیت گرایید و در صغر سن مصدر این قسم امر عظیمی گردید
بلطائف الحیل میانه اب و جد که ابجد لوح وجود و فهرست مجموعهٔ شهود بودند رفع نزاع نموده
اصلاح ذات البین فرمودند آری هر کرا روز ازل تارک سعادت بتاج عقل و خرد آراسته و قامت
قابلیت بخلعت هوش و شعور پیراسته باشند خردی سال نقصی به بزرگی کمال نرساند و حداثت سن و
قلت تجارب بکثرت دانش و اصابت تدبیر زیان نکند چنانچه کارهای بزرگ که در خردسالی از

حضرت شاه بلند اقبال سرزده و مهمات عمده که در ایام صبا و شباب از آنحضرت تمشیت پذیرفته
حیرت افزای صاحبان طبع سلیم و خداوندان ذهن مستقیم است بال افشانی طایر روح حضرت
عرش آشیانی از قفس تن بسوی گلشن جاودانی و وقایع دیگر که در خلال آن حال روداد
روشن دلان بینا که جام جهان نمای ضمیرشان عکس پذیر صور اشیاست صورت این معنی نیک شناسند
که دنیا منزلیست محقر و سرای مختصر که بنیانش از آب و گل فنا و زوال است و بقایش نزد هوشمندان
ممتنع و محال فضای حریمش بر ارباب همم عالیه تنگست و ناز و نعیمش پیش عقول کامله فسون و نیرنگ نه جای
که قرار و ثبات را شاید و نه ماوایی که دانا بان التفات نماید جهان بر آب نهادست و زندگی
بر باد؛ غلام همت آنم که دل بر آن ننهاد بلکه منزلگاهیست که هر گاه مسافران اقلیم قدس و راهروان
ملک بقا خیمه وجود از سواد اعظم عدم بیرون زنند بجهت سرانجام آن سفر بی‌منتها روزی
چند اینجا مقام نمایند تا هر کس درخور همت و قدر قدرت تهیه زاد راه کرده طبل رحیل فرو کوبد القصه
حضرت عرش آشیانی که آستان رفیع بنیانش قبله حاجات جهانیان بود چون از عدالت و داد
و مسکین نوازی و رعیت پروری بسیج سفر آخرت نمودند از این منزل فنا و کلفت رخت هستی
بربسته عزم عالم امن و راحت فرمودند صورت این واقعه هایله آنکه در دار الخلافه آگره مزاج وهاج
آن زینت ده تخت و تاج از نهج اعتدال منحرف گشته عارضه تب روداد و معالجه و مداوای
آن حضرت بعهده حذق و حذاقت جالینوس الزمانی حکیم علی گیلانی که سرآمد اطبای عصر بود و مسترشد حضرت
شاه بلند اقبال با عده سعادت و بختیاری بتکفل خدمت و بیمارداری جد بزرگوار را سرمایه
دولت و برخورداری ساختند از آنجا که مخالفت تقدیر از تدبیر صورت نگیرد و حکم اذا جاء اجلهم

لا یستاخرون

لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون تغییر نپذیرد و چندانکه معالجات مجرّبه و تدبیرات صائبه
بعمل می‌آمد سود مند نمی‌افتاد و روز بروز کوفت ترقی و قوت تنزل یافته زوال آفتاب حیات آن
آسمان جاه و جلال در آئینهٔ حال رخ می‌نمود و ازین معنی و سبب مزید کلفت خاطر جهانیان میشد و درین اثنا
روزگار واقعه طلب طرح شورشی افکنده و چون خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم بود و اینها دو که از اعاظم
امرای حضرت عرش آشیانی و ارباب حلّ و عقد امور جهانبانی بودند و جمعه خاطر فاتر ساختند که با وجود
حضرت جنّت مکانی آن خسرو ملک نادانی را سلطنت بر داشته تمهید مقدمات عصیان و ترتیب اسباب
بغی و طغیان نمایند و حضرت جنّت مکانی بنابر رعایت حزم و احتیاط که لازمهٔ جهانداریست از کید و غدر
معاندان اندیشناک شده در آن قسم وقتی بنابر اضطرار حرمان سعادت خدمت والد عالیمقدار اختیار
نمودند و چون اکثر ملازمان آن حضرت در گجرات که آنوقت باقطاع ایشان مقرر بود تعیین شده بودند
با جمعیت قلیلی از منزل فیض محفل خویش که بر کنار دریای جون است آرام گرفته بر کشتی آمده باندرون
قلعه کردند حضرت شاه بلند اقبال با دلی قوی و عزمی درست میان بدنیتان نفاق کیش متوکلانه
قدم همت فشرده سعادت خدمت جدّ بزرگوار غنیمت شمردند چندانکه حضرت جنّت مکانی از روی
اشفاق و عاطفت بآن غرّهٔ ناصیهٔ خلافت پیغام فرستادند که بودن آن فرزند کامکار میان
اهل نفاق مخالف قانون حزم مینماید صلاح وقت و مصلحت حال درینست که بهر نحوی که توانند خود را
از آن موج خیز حادثه بکنار کشیده باین جانب رسانند آن قطب فلک سعادت دل قوی داشته
دست از پرستاری و بیمارداری جدّ بزرگوار باز نکشیدند و تا نفس آخر وجد انسی از حد
آنحضرت بگذرد کمال دلسوزی و غمخواری بتقدیم رسانیدند القصّه حضرت جنّت مکانی از نهایت

مهربانی و فرط دلگرانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاه بلند اقبال را بطلب آن حضرت فرستاده تاکید
بسیار فرمودند که زیاده ازین توقف جایز نداشته متوجه حضور گردند که از جدائی ایشان خاطر عاطر
رهین صد گونه تفرقه است آن ملکهٔ زمان بعد از دریافت نعمت ملاقات فرزند کامران هر چند که بر غیبت آن برادر
از قلعه نموده درین باب الحاح و مبالغه از حد گذرانیدند موثر نیفتاد و طبع مروت کیش و رای صواب
اندیش حضرت شاه بدین معنی رضا نداده در جواب گفتند که تا اثری از حیات شاه ما باقی باشد تصور
ترک خدمت در حوصلهٔ همت نمی‌گنجد آن پرده‌نشین سرادق عصمت چون قوت توکل و رسوخ نیت فرزند
سعادتمند خویش را ملاحظه نمودند ناچار بی نیل مطلوب معاودت فرمودند و این معنی محض حکمت الهی
بود چه سعادتمندان کوته اندیش جمعی را بر سر دروازه‌ها گذاشته بودند که اگر حضرت شاه بلند اقبال اراده
برآمدن فرمایند ممانعت نمایند باری چون روز ازل خامهٔ تقدیر که حکمش بهیچوجه تغییر پذیر نیست طغرای
منشور این خلافت عظمی را بنام نامی و القاب گرامی حضرت شاه بلند اختر زینت ساخته بود و قلم قضا برین رفته
که حق بمرکز خود قرار گیرد و این دولت مؤید با فساد تبه‌رایان فتنه انگیز خلل پذیر نباشد آن گروه حق ناشناس
از ارادهٔ باطل خویش باز آمده نادم و شرمنده و منفعل و سرافکنده بخدمت حضرت جنت مکانی
شتافتند مجمل آن مفصل اینکه مرتضی خان بخاری که میر بخشی حضرت عرش آشیانی بود و بنهایت اقتدار
و استقلال داشت با برادران و اقوام برهنمونی توفیق آمده پیشانی بخت از ناصیه سائی عتبهٔ
خدمت آنحضرت نورانی ساخت و اکثر امرا و اعیان دولت درین معنی اقتدا باو نموده باستلام
سدّهٔ سدره رتبه آستانش بتفاخر سر افراختند و سائر مردم پیروی آن سالکان طریق صواب
اختیار کرده فوج فوج ادراک دولت ملازمت می‌نمودند تا رفته رفته طرف حق قوی گشت و چون

خسرو درآنوقت ده هزار روپیه روزیانه میبیافت و شکی نداشت و جمعیت خان اعظم که از خواهان او میبود
نیز منحصر در خیل نفاق بود و نیز راجه مانسنگه و جمعی از جیوبان دیگر که با او اتفاق داشتند ... زده
بود حضرت جنت مکانی بآن سرکشان پیغام فرموده بودند که چون اکثر هواخواهان دولت احراز
شرف ملازمت ما را سرمایه سعادت دارین میدانند و امر جلیل القدر خلافت کبری بعنوانی که در دیوان ازل مقرر
شده بود از آبا و اجداد استحقاقاً بذات اقدس ما قرار گرفت اکنون صوبه وسیع بنگاله را که سابقاً صاحب
صوبگی آن براجه مانسنگه متعلق بود بمجموع شما مرحمت مینمائیم دعا میباید شما را مرخص میفرمائیم که از قلعه
برآمده متوجه آن صوب گردید آن غارت زدگان متاع عقل که از پختن سودای خام سودی نیافتند ترک
اراده فاسد خویش که سرمایه یکجهان خسران بود نمودند و نادم و پشیمان شده زیاده اصرار
معصیت جایز نشمردند و از قلعه برآمده بیرون شهر بسمت بنگاله سر گرفتند حضرت جنت مکانی که
چند روزی بنابر رعایت حزم و احتیاط از ملاحظه شر اهل نفاق ترک آمد و شد خدمت پدر عالیقدر
نموده بودند روز شنبه که حضرت عرش آشیانی در حالت احتضار بودند و شب آینده همان روز
وداع حیات مستعار میفرمودند سعادت ملازمت آن حضرت یافته از دولت دیدار فیض آثار
والد عالیقدر از ذخیره اوقات هجران و ایام حرمان اندوختند و بر دروازه های قلعه و مداخل
و مخارج شهر مستحفظان از سرکار خود تعیین کردند و حضرت شاهنشاه بلند اقبال را به ثبات قدم و استقامت
رای متین تبلیغ فرموده با خویش در سعادت چون بخت همعنان و چون اقبال همرکاب شتافتند
و شبستان دولت را که ظلمت اندود مفارقت بود بفروغ شمع جمال جهان آرای آنحضرت
روشنی بخشیدند و در نیمه شب چهارشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخری سنه هزار و چهارده

هجری بیست و دوم آبانماه الهی سنه پنجاه حضرت عرش آشیانی روی همت از نعیم فانی بر تافته محفوف
برحمت ربانی بعالم قدس شتافتند چنانچه در مجمل احوال آنحضرت نیز سمت ذکر یافته و بساعت جلوس همایون حضرت
جنت مکانی بیستم جمادی الاخری مطابق دهم آبانماه سنه مذکور مقرر شد و آنحضرت بخسرو و همراهانش
که از حصار دولت و دایره سعادت بیرون بودند پیغام نمودند که هرگاه نوبت سلطنت خداداد و بنام نامی
ما نوازش یافت و آفتاب خلافت از مشرق عنایت خالق عباد بر کنگره قصر سعادت ما تافت بسبب گفت و
شنودی که قضا اقتضای آن نموده باشد مناسب نمی‌نماید که بی دریافت دولت ملازمت شرف
روانه بنگاله شوند اگر احراز شرف تقبیل عتبه اخلاص عبودیت نموده اجازت آن صوب حاصل نمایند موفق
نوره و آداب خواهد بود آن سوختگان آتش خامی حسب الامر جهان مطاع بملازمت شتافته ناصیه
آن خاک آستان را پیرایه آبرو ساختند و بقطره‌افشانی عرق خجلت غبار ... را فرو نشانیدند و بعنایات
پادشاهانه مستمال گردیده رخصت مراجعت بمسکن خویش یافتند و هنگامی که جلوس همایون آن سریر آرای
خلافت براورنگ معدلت منعقد شد دیگر باره آن گشتگان وادی پشیمانی بقصد تهنیت سعادت اندوز
ملازمت گشته بدولت زمین‌بوس درگاه والا مشرف شدند و این هر سه خسرو و خان اعظم را در رکاب
سعادت انتساب نگاه داشتند و راجه مان‌سنگه را بهمان دستور صاحب صوبگی بنگاله تفویض نموده رخصت
آنصوب فرمودند چون مقام اقتضای اجمال این احوال مینمود باین مقدار اختصار کرده تفصیل آنرا بجهانگیرنامه
که وقایع سلطنت جهانگیری در آن مفصل و مشروح مذکور و مسطور است حواله نمود جلوس همایون
حضرت جنت مکانی بر سریر سلطنت و کامرانی حکمت کامل حکیم لایزال و عدل شامل
پادشاه بیهمال مقتضی آنست که تاج خلافت مبارک سروری را بیاراید که شعله تیغ سیاستش ظلمت

ظلم و جور را از عرصهٔ مملکت محو سازد و خلعت سلطنت بر قامت سخاگستری راست آید که بر بیکسان وادی
افتقار و احتیاج را بتشریف عطا و احسان بنوازد و چتر جلال سایه بر سر صاحب اقبالی افکند که تفسیدگان آفتاب
حوادث در ظل رافتش برآسایند و ابواب نعمت پروری بر تخت بلندی مفتوح شود که سر انگشت جودش گره
از کار فروبستهٔ درماندگان بگشاید گل باغ دولت سعادتمندی چیند که بناخن معدلت خار جور و
ستم از پای مظلومان بیچاره برآرد و زور بازوی اقبال نصیب زبردستی گردد که بدو افتادگان
و زیردستان بردارد ناموس سلطنت بگردن سرافرازی قرار گیرد که پاس سیرت و ناموس عالمیان
در عهدهٔ حفظ و حراست خود شناسد و طغرای فرمانروائی بنام مداری قسم پذیرد که سر از خط فرمان
شریعت برندارد و از شعلهٔ دولت چراغ صافی ضمیری روشن شود که بپرتو رای منیرش راه از ظلمات
مهالک بیرون توان برد و عروس مملکت در آغوش دولت جوانمردی درآید که او را بگوهر عقل و جوهر تیغ کابین
نماید و زلال کامکاری در جدول طالع بختیاری جریان یابد که متانت تدبیرش سد سیلاب حوادث
و نوائب تواند بود و بادپای جهانداری در عرصهٔ خاک شهسواری جولان دهد که آب تیغش اطفای
آتش فتنه و فساد تواند نمود ع بنازد بدان پادشاه تخت و تاج ∴ که یابد از او کار عالم رواج
قوی ساز داد از عدل بازوی شرع ∴ ز تیغش رود آب در جوی شرع ∴ ببیند بهر جا که مسکین غور
چو مهرش نوازد بتشریف نور ∴ ز عالم کند محو نقش ستم ∴ ز عدلش شود ملک رشک ارم لهذا
چون قابلیت این موهبت عظمی و لیاقت این عطیهٔ کبری در طینت با میمنت حضرت جنت مکانی
که خلعت خلقتش بطراز مکارم اخلاق آراستگی داشت مخمر بود و طالع روزگار بشان اقتضا می‌نمود
که بعد از صبح دولت آن حضرت آفتاب سلطنت حضرت شاه بلند اقبال طلوع کرده روز بخت جهانیان و

جهانیان از پرتو عالمگیرش روشنی پذیرد و دوران پیر پدر بیافت عهد سعادت مهدش جوانی از سر گیرد
لاجرم کوشش بیجا و سعی بیحاصل آن گروه جاهل که طبع کجروشان از حق بجانب باطل مایل بود بجائی نرسید
و روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری مطابق دهم آبانماه الهی سنه پنجاه
اکبرشاهی حضرت بادشاه جنت مکان سریر خلافت را بفر جلوس همایون پایه رفعت با آسمان رسانیدند
فرح‌ترین ساعت آمد بتخت ∴ خدیو جهانگیر فیروزبخت ∴ بر آمد شه کامران بر سریر ∴ چو بر آسمان آفتاب منیر
و خود را بخطاب مستطاب نورالدین محمد جهانگیر بادشاه مخاطب فرموده خطبه و سکه را بنام نامی و لقب
سامی خویش مزین ساختند بارگاه سلیمانی از آرایش بزم طرب و شادمانی رونق گلزار خیابان و طراوت
ریاض رضوان یافت زرپاشی و درافشانی دست جود جیب و کنار رعایا را رشک بحر و کان ساخت
ولایت ز عدلش پر آوازه گشت ∴ بدو تاج و تخت پدر تازه گشت ∴ بنازد روان کی بنا و ورد رای
برون از خط عدل ننهاد پای ∴ ببازارگانان رها کرد باج ∴ نخست از مقیمان شهری خراج ∴ و چون
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه نگران آن سریرآرای سلطنت را با عساکر نصرت قرین با استیصال
رانا تعیین فرموده بودند و از آنجا که کارها مرهون وقت است آن مهم حسب المدعا صورت نیافته در عقده
تعویق مانده بود لاجرم بعد از جلوس بر اورنگ همایون و استقرار دولت [illegible] تحصیل دادن مهم را
بر جمیع مقاصد مقدم داشته پرویز را با لشکر بیشمار روی سر انجام پیش برد آن کار بدانصوب رخصت فرمودند
واگرچه این خدمت بنام پرویز بود اما زمام حل و عقد آن در کف اختیار جعفر بیگ آصف خان گذاشته
او را اتالیغ و مدار علیه ساخته بودند چون در ازل حل آن عقده دشوار بسرپنجه اقبال و سر انگشت
تدبیر حضرت شاهی حواله رفته بود بسعی ایشان نیز کاری نگشود هنگامی که طلیعه لشکر بهار آشکار شد

سلطان نمو خضان ربیع علم سبز سبزه در ساحت دشت و صحرا برافراخت برآورد سر لاله از کوهسار
نمود آتش کاروان بهار حکم اقدس شرف نفاذ یافت که به آیین حضرت عرش آستانی برای تقدم شهسوار
فیروزی شعار نوروز جشنی فرخنده ترتیب داده مجلسی خجسته بیارایند که ابر آذری و باد بهاری صحن چمن
و ساحت گلشن را بآن صفا و زینت نتوانند آراست و در شب شنبه یازدهم ذیقعده سنه هزار
و چهارده هجری که جمشید گردون سریر خورشید از وحدتکده حوت بعشرت سرای حمل مسند آرای شرف
و سعادت گردید ابواب ناز و نعمت و عیش و عشرت مفتوح گشته فیض داد و دهش و احسان و بخشش
عام شد و فرمان مطاع نفاذ پیوست که آغاز سال حال را ابتدای تاریخ جلوس اشرف اعتبار نموده
بدستور معهود این دودمان عالیشان در جمیع فرامین و احکام و دفاتر و انشا ثبت نموده باشند
از سوانحی که در ابتدای آن سال همایون فال بظهور پیوست گریختن خسرو بود چنانچه رقم زده کلک بیان
میگردد و روگردانی خسرو از دولت و سعادت برای ناصواب که گریختن از دار الخلافه آگره بجانب
پنجاب و وقایع دیگر مصلحت اندیش مصالح آسمانی چون خواهد که آفتابی از مشرق سعادت طالع
گردیده عالم را از ظلمت شب دیجور ظلم برهاند و روز جهانیان را بنور عدل روشن گرداند ساحت
فلک دولت را از اختر بد اختران بی اثر که از وجودشان کار ملک و دین در خطر باشد مانند مطلع
شمس اقبال از هجوم نجوم بپردازد و چمن پیرای بستانسرای امکانی هرگاه اراده تربیت نهال دولت بلند
نماید تا خلایق در سایه حمایتش فرو نشینند و جهانیان میوه فیض عامش بچینند انرا از شاخ و برگ زاید بپیراید
تا برادخویش قوت گیرد و بکام دل بالش نماید مصداق این بیان احوال همایون فال حضرت شاه
بلند اقبالست که چون ارادت ازلی بطلوع نیر سلطنت و پرورش نخل دولت آن حضرت تعلق گرفته بود

از آغاز صبح فطرت و ابتدای بهار خلقت تا هنگام نحسی که با کوکب اقبالش دعوی شرف کرد دشمنی خویش
و بال احفاد و هر شجر فتنه ثمری که در ریاض ملکش سر برکشید و برگ فساد داشت از شاخ و برگ آره
و تیشه از برای خود ساخت چنانچه خسرو که خویشتن را سزاوار افسر خلافت و شایسته سریر سلطنت
می‌پنداشت از تیره رائی خود و بال اختر خود گشته بدست خویش تیشه بر پای خویش زد و آهنگ گریز که
مخالف قانون عقل و فرهنگ بود ساز کرده گردن به بند خواری تن بزندان بی اعتباری در داد شرح
این واقعه حیرت افزا بر سبیل ایجاز آنکه در آن ایام در دماغ آن بیهوده رای سلطنت موهوم از افکار فاسده
پیر گشته همواره خاطر فاتر را بخیالهای پریشان و اندیشه‌های ناصواب مشوش و آشفته میداشت
تا آنکه داعیه بر سر آتش مستولی شد و قرار بر فرار داده عزیمت پنجاب نمود و در شب یکشنبه هشتم ذی الحجه
سنه مذکوره با مجهولی چند از قلعه دار الخلافه بر آمده رو براه ادبار آورد و حضرت جنت مکانی
چون بر این معنی مطلع گشتند بنفس نفیس عزم تعاقب او فرموده مرتضی خان بخاری را همان شب بطریق
منقلای تعیین کردند و خود نیز باستصواب بخت بیدار هنگام طلوع صبح مانند رایت فتح آیت
باوج ماه بر افراخته بر سبیل استعجال روانه گردیدند و حضرت شاه بلند اقبال را بجای خویش در
مقر خلافت گذاشتند تا در غیبت آنحضرت رسوم دادگری و عدل گستری را تازه دارند و مقرر شد
که شیخ علاء الدین نبیره شیخ سلیم فتحپوری که بکوکلتاشی حضرت جنت مکانی سرافرازی داشت و در عهد
سلطنت آن حضرت بخطاب اسلام خانی و صاحب صوبگی بنگاله فایز گشت و میرزا غیاث بیگ طهرانی
که ثانی الحال برتبه والای اعتماد الدولگی فایز شد و دوست محمد مخاطب بخواجه جهان و راجه راسنگه
بهوریه در خدمت حضرت شاه بلند اقبال باشند چون خسرو بحوالی متهرا رسید حسین بیگ شیخ عمری که از

بکره

حکومت کابل تغییر شده متوجه درگاه معلی بود در راه برخورد خسرو او را بتملق و افسون از راه برده
رفیق طریق گمراهی ساخت و بسرعت تمام بدار السلطنه لاهور شتافت مستحفظان قلعه پیشتر خبر
یافته باستحکام برج و باره و سرانجام تحصن و قلعه‌داری پرداختند آن بی‌سعادت چون در دولت را
بر روی خویش بسته دید ناچار در بیرون حصار لاهور توقف نموده بلوازم محاصره و ترتیب اسباب
محاربه پرداخت در همان چند روز از فتنه‌جویان هرزه‌کار و واقعه‌طلبان پریشان‌روزگار گروهی
انبوه بر او جمع آمده اسباب نخوت و غرور آن تهی‌کیسهٔ نقد عقل و شعور آماده و مهیا گشت و چون خبر
نزدیک رسیدن مرتضی خان یافت با جنود عاقبت نامحمود خویش از گرد قلعه برخاسته در کنار آب
بیاه تقابل فوج بادشاهی نمود با آنکه مرتضی خان بیش از چهار هزار سوار همراه نداشت و زیاده از ده
هزار سوار بر سر او جمع شده بود باندک زد و خوردی پای ثباتش از جای رفت و بسمت کابل متوجه
شده در آب چناب اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید و مقارن رسیدن مرکب اقبال بسرپل گوبیندوال شمسی
و نتیجی خبر فتح بحضرت جنت مکانی رسانیده بخطاب خوشخبرخانی سرافرازی یافت و رایات جلال
بلاتوقف بدار السلطنه لاهور شتافته باغ میرزا کامران بفر نزول اقدس رونق روضهٔ رضوان
پذیرفت و حسب الحکم الاشرف محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در آنوقت بخطاب امیر الامرایی
سرافرازی داشت و وزیر مستقل و مدار علیه بود بسبیل استعجال رفته او را با حسن بیگ مقهور سر افکندهٔ
خجلت و انفعال بعتبهٔ اقبال حاضر ساخت و حسب الاشاره قهرمان جلال حسن بیگ بیاسا رسید
و خسرو پای بند زنجیر ادب و مقید زندان خذلان شده بوبال اعمال خویش گرفتار گردید و جمعی از مفسدان
تبه‌رای تیره‌روز را که باعث این فتنه بودند در شوارع عام بردار سیاست کشیدند چون

حضرت جنت مکانی را جدائی حضرت شاه بلند اقبال پیوسته پریشان خاطر و دل گران داشته مفارقت در
حوصلهٔ محبت نمی‌گنجید نیز هوای سیر کابل در سر با قرار ارادهٔ آن سفر در ضمیر انور قرار گرفته بود بعد از وقایع
مذکوره فرمان طلب آن گوهر افسر خلافت بحضور موفور السرور از کمن عاطفت عز صدور یافت و آن حضرت
با نواب خورشید حجاب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم و جمیع مخدرات تتق عصمت و پردگیان حجب عفت
و جواهر خانه و خزانه و سایر کارخانجات سرکار خاصهٔ شریفه متوجه درگاه والا شدند و بتاریخ دوازدهم
ربیع الآخر سنه هزار و پانزده هجری در دار السلطنه لاهور حمیت عن الشرور حضرت شاه بلند اقبال بخدمت
پدر بزرگوار پیوسته مانند بخت و دولت با هم اقتران نمودند و حضرت جنت مکانی از مقدم آن بهار
دولت بسیار خوشوقت و منبسط گشتند آثار جهانبانی و سروری حضرت شاه بلند اقبال از ناصیه [illegible]
نواب مهد علیای ممتاز الزمانی که [illegible] حضرت [illegible] منصب [illegible] صاحبقرانی [illegible]
چون کلک حقایق نگار بذکر نواب ممتاز الزمانی مریم ثانی سمت اندوز میگردد نخست بیان نسب شریفش را
زینت عنوان داستان میسازد و آن قدسی سرشت فرشته سیر دختر پاکیزه گوهر آصفخان از امرای
عظیم الشان عضد الخلافه یمین الدوله آصفخان خلف سعادتمند دستور اعظم میرزا غیاث بیگ
مخاطب باعتماد الدوله ابن خواجه محمد شریف رازیست و والدهٔ خواجه مذکور رسیده بود از سادات سیفی
ری که صحت نسب شان بتواتر پیوسته و جدهٔ مکرمهٔ خان آصف صفات نیز رسیده بود از سلسلهٔ سادات
نبی مختار که بر علو رتبه و جلالت قدر شان این مثل عرب که السماء للجبار و الارض لآل المختار
دلالت تمام دارد و بمیر شمس الدین علی سلطان میرزا که سر آمد اکابر و اعیان خراسان در عهد شاهی
زمان بود قرابتی قریب داشت و والدهٔ نواب ممتاز الزمانی دختر نیک اختر میرزا غیاث الدین علی

یزدی

قزوینی مخاطب بآصفخانیست که بحلیهٔ قابلیت و استعداد آراستگی داشت و در زمان حضرت عرش آشیانی
میر بخشی و در کمال اعتبار و اقتدار بود چنانچه برادرزادهٔ او جعفر بیگ آصفخان با سایر قبیلهٔ او بوسیلهٔ او بهند
آمده مراتب بلند و مناصب ارجمند یافتند بالجمله حضرت جنت مکانی که بنور فراست سواد خط سرنوشت
روشن دانسته‌اند و از صفحهٔ پیشانی هر کس مستقبل حال او معلوم میفرمودند چون فروغ سعادت و ارجمندی
در جبین مبین مریم ثانی ممتاز الزمانی مشاهده نموده آن زهرهٔ زهرای آسمان عفت را لایق اقتران
با کوکب سعد فلک دولت یافته بودند در ایام نوروز سنهٔ ششم جلوس همایون جهانگیری که آغاز
بهار سال دولت و جهان آرائی حضرت شاهی بود بدار السلطنه لاهور ارادهٔ پیوند دادن آن نوگل گلشن
عفت و کمال با تازه نهال حدیقهٔ جاه و جلال نموده بودند و در وقتی چون بقدوم نوروز میمون و ساعتی همایند
شرف آفتاب همایون والدهٔ ماجدهٔ یمین الدوله آصفخان نزد باظهار این معنی که از جلائل عطایای آسمانی
و اعاظم مواهب ربانی تواند بود بشارت سعادت دو جهانی داده حکم فرمودند که آن گوهر
درج عصمت را جهت نامزد نمودن باختر برج سلطنت در حرم سرای دولت خاصه سازد و آن عاطفه
زنان زمان و دستور العمل کدبانوان جهان پیوند نهال حدیقهٔ عفت را با دوحهٔ ریاض خلافت مثمر
دولت و نعمت عظیم و اقتران کوکب فلک نیکبختی را با نیر اوج سلطنت منتج شرف و سعادت فخیم بشمرده
حسب الحکم پادشاه جنت مکان که عقد زهره و مشتری قران مهر و ماه برای صواب نمایش منوط و مربوط
بود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه سنهٔ مذکور مطابق هفتم ذیحجهٔ سنهٔ هزار و پانزده هجری نواب
ممتاز الزمانی را که در آن وقت سن شریفش چهارده سال و چهار ماه و بیست و سه ۲۳ روز
قمری بود بتقبیل بساط سلیمانی پذیرای دولت جاودانی ساخت حضرت جنت مکانی

تقدیم تهنیت فرمایش را باعزاز و احترام تمام تلقی نموده بشگفتگی گل از خلق و طراوت از بهار عطوفت مجلس
بهشت آیین را گلبرگ غیرت حور خلد برین ساختند و بآیینی که سزاوار بادشاهان ذیشان باشد اقامت رسم
نثار نموده انگشت سعادت پیوند آن بانوی ارجمند را بانگشتری بخت فیروز آگین فرمودند و بتاریخ نوزدهم
ماه مذکور که روز مبارک شرف آفتاب و از جهات متعدده اشرف ایام سال است حضرت بادشاه
جنت مکان شاه بلند اقبال را بتسلیم منصب هشتهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده
علم و نقاره و تومان و طوغ و آفتاب گیر بآن خلف الصدق خلافت و فرمانروائی مرحمت نمودند
و حکم برپا کردن بارگاه سرخ که درین دولت ابد طراز مخصوص بادشاهان و شاهزاده عالی نژاد است
کردند و سرکار حصار فیروزه را باقطاع آنحضرت مقرر داشتند و این معنی بر زبان الهام بیان حضرت
جنت مکانی گذشت که چون حضرت فردوس مکانی فتح سواد اعظم هندوستان کرده نخست جاگیری
که بحضرت جنت آشیانی عنایت فرمودند سرکار حصار فیروزه بود و همچنین حضرت جنت آشیانی
بحضرت عرش آشیانی اول بار آن سرکار را دادند و حضرت عرش آشیانی در ابتداء حال آن را
باین نیازمند درگاه الهی مرحمت کردند ما نیز بسنت آبای عظام عمل نموده بجهت مبارکی و فیروزی و
شگون دولت و بهروزی سرکار مذکور را بآن فرزند کامگار تفویض فرمودیم و مهر اشرف اوزک را
که زینت بخش فرامین و احکام ممالک و نظام بود بآن سزاوار تاج و نگین سپرده مهمات امور
سلطنت و فرمانروائی و انتظام مهام جهانگیری و کشورگشائی برای رزین آن حضرت حواله نمودند
و حکم فرمودند که جمیع احکام و امثله رساله حضرت شاه بلند اقبال شرف صدور یابد و ضمن آنها
بخط میمون و مهر رساله آنحضرت زیب و زینت گیرد مقارن این احوال رایات جاه و جلال بسیر بهشت آباد

کابل ارتفاع یافت و حضرت شاه بلند اقبال در خدمت والد عالیمقدار از سیر و شکار را انبساط
و انبساط اتمام آمد و روز پنجشنبه بیست و سیم صفر سنه هزار و شانزده هجری آن خطه دلکشا را به فر
ورود میمنت ساختند و حضرت جنت مکانی در باغ شهرآرا که بنا کرده حضرت فردوس مکانیست و
حضرت شاهی در اورته باغ که درین باغ مذکورست نزول اجلال نمودند و در آخر ماه ربیع الاول
حضرت جنت مکانی بسیر عمارتی که در اورته باغ نفرموده حضرت شاه بلند اقبال صورت اتمام یافته
بود و از تصرفات طبع عالی آن بانی بنیان جهانبانی زیب و زینت قصور جنت پذیرفته شرف ورود ارزانی
داشتند حضرت شاهی اقامت رسم پا انداز و نثار نموده از نفایس جواهر و مرصع آلات
و اقمشه پیشکش نمایانی بنظر انور والد سلیمان مکان درآوردند و مجموع آن منظور نظر عنایت شده
بقبول طبع اشرف گشت و آن مکان خوش و عمارت دلکش خاطر قدسی مظاهر را مستحسن افتاده تمام روز
بعیش و نشاط گذرانیدند و هرچند که وزن قمری شاهزاده ها درین دولت روزافزون مقرر و معمول نیست لیکن
چون دران ایام مزاج اقدس بسبب اختلاف هوا از نهج اعتدال انحرافی داشت حضرت جنت مکانی
از نهایت اشفاق و مهربانی آن روز که ابتدای سال شانزدهم قمری از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال بود در
همان محفل جلد تمایل آنحضرت را بزر و سیم و سایر فلزات سنجیده وجه مذکور را بارباب استحقاق رسانیدند
روز جمعه هفتم شهر جمادی الاخری همین سال بعد از انقضای یک پهر حضرت جنت مکانی باتفاق حضرت شاه
بلند اقبال از کابل متوجه هندوستان شدند و بدار السلطنه لاهور رسیده بعد از چند روزه
اقامت بازان بلده طیبه لوای توجه بصوب آگره که مستقر سریر خلافت برافراختند روز دوم ذی الحجه
سنه هزار و شانزده هجری تحویل نیر اعظم ببرج حمل اتفاق افتاده جشن نوروزی در حوالی

دار الخلافه منعقد گشت و بتاریخ دوم فروردین ماه سنه سه جلوس جهانگیری مطابق چهارم ذی‌حجه سنه مذکور
مستقر اورنگ خلافت بورود موکب منصور زیب و زینت روضهٔ خورنق گرفت چون خانهٔ محمد مقیم مخاطب
بوزیرخان که درون قلعه در جوار دولتخانهٔ پادشاهی واقعست بسرکار پادشاهی متعلق شده بود و عمارات
سابق را برداشته بنائی درخور فطرت و همت متعالی آن حضرت نهاده بودند و جاهای عالی
و نشیمن‌های پادشاهانه ساخته و پرداخته درینوقت که آن منزل فردوس شمایل حسن اتمام یافته کار
پردازی دستان طرازیش بانجام رسیده بود و بفرشهای ملون و پرده‌های زرنگار زینت گرفته
جهت تیمن و تبرک التماس قدوم میمنت لزوم حضرت جنت مکانی نمودند آن حضرت ملتمس قرة العین
خلافت را بشرف قبول داشته بفر ورود زینت افزای آن منزل فیض اساس گشتند و حضرت شاه بلند اقبال
در سرانجام ضیافت والد بزرگوار اهتمام نموده جشنی آراستند و مجلسی پیراستند که دیدهٔ
گردون گردان چنان بزمی ندیده بود و بعد از اقامت رسم پانداز و نثار چندان جواهر
قیمتی نفیس برسبیل پیشکش گذرانیدند که هوش ربای حاضران و حیرت افزای ناظران گردید

خواستگاری نمودن حضرت جنت مکانی دختر نیک اختر مظفر حسین میرزا صفوی را برای
حضرت شاه بلند اقبال و وقوع عقد ازدواج آن نیر اوج جلال در سال چهارم جلوس

مبارک جهانگیری دختر نیک اختر صفوهٔ دودمان مصطفوی نقاوهٔ خاندان مرتضوی مظفر حسین
میرزا صفوی را که درهٔ فاخرهٔ بحر سیادت و نجابت و دری مضیء فلک شرف و سعادت است حضرت
جنت مکانی بجهت حضرت شاه بلند اقبال خواستگاری فرمودند و در ماه مبارک رجب سنه هزار
و نوزده هجری مطابق هفدهم آبان ماه سنه پنج جهانگیری که سن شریف آنحضرت بهجده رسیده بود

بدار الخلافه آگره در منزل فیض شامل مریم الزمانی والدهٔ مکرمه جدهٔ حضرت جنت مکانی که متصل بدولتخانهٔ
پادشاهی بود سابقا بمریم مکانی والدهٔ معظمهٔ حضرت عرش آشیانی تعلق داشت جشن طوی آراسته گشته
بساعتی خجسته و طالعی فرخنده مجلس عقد انعقاد پذیرفت و بزم سور و اسباب طرب و سرور ترتیب یافت
بعد از اقتران این میمون ازدواج سعادت حضرت جنت مکانی بدولتسرای شاهی که درون قلعه در جنب دولتخانهٔ
پادشاهی در وسعت و تبارکی از ساختن و پرداختن عمارات دلکش و قصور بقصور رشک روضهٔ
حور گردیده بود تشریف قدوم ارزانی داشتند و یک شبانروز در آن منزل انجمن آرای طرب و نشاط
و بزم افروز عیش و انبساط گشتند حضرت شاه بلند اقبال از درگاه والای پادشاهی با نشیمن خاصهٔ
که در دولتخانهٔ خویش بجهت پادشاه عرش تمکین جنت مکان مقرر فرموده بودند پا انداز گسترده
تحفه های عالی از قسم جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه پیشکش گذرانیدند و همه از روی عنایت
و عاطفت بعز قبول یافت چون اسم مظفر حسین میرزا بتقریبی سمت ذکر پذیرفت بیان مجملی از احوال
آن والانژاد درین مقام مناسب مینماید مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزاست
و بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل و برادر شاه طهماسب صفوی در سال سیوم جلوس همایون اکبر شاهی
که حسب الحکم حضرت عرش آشیانی محمد خان قلاتی قندهار را بگماشتگان شاه علیین بارگاه
طهماسب فرمانروای ایران سپرده بدرگاه والا آمد شاه جمجاه آن ولایت را ببرادرزادهٔ خود سلطان
حسین میرزا داد و در سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس حضرت عرش آشیانی سلطان حسین میرزا بساط
هستی در نوردید و از وی چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابوسعید میرزا و سنجر میرزا و چون پایهٔ
مرافقت که شیرازهٔ جمعیت است درمیان نبود میانهٔ برادران کار بنزاع و خصومت انجامید

دبانساد فتنه جویان آماده طلب معاونه بجاهای برسید چنانچه تفصیل آن بموجب تطولیت رستم میرزا بدلالت
سعادت با شریفخان اتگه که در آنوقت حکومت غزنین داشت طرح دوستی افکنده و بوسیلهٔ او عریضه مبنی بر
اظهار ارادت و دولتخواهی بدرگاه والا ارسال داشته خواهش شرف آستانبوسی نمود و منشور استمالت
از پیشگاه عنایت بنام میرزا صدور یافت مصحوب بیگ جلایر و مهتر ابراهیم مرسل گشت و میرزا ابراهیم بکران
مستظهر گردید و متوجه پایهٔ سریر اعلی شد و در مهر ماه سال سی و هشتم جلوس [illegible] شاهی با برادر خرد
خود سنجر میرزا و چهار پسر مرادشاه و ارخ و حسن و ابراهیم و چهارصد ترکمان دولت ملازمت یافت و
حضرت عرش آشیانی مقدم میرزا را گرامی داشته دقیقه از دقایق لطف و [illegible] مرعی داشته
نمودند و آن والا مقام را منصب پنجهزاری و حکومت صوبهٔ ملتان با بعضی از محال بلوچستان مرحمت فرمودند
و ابو سعید میرزا نیز از عقب آمده در ماه اسفندارمذ سال مذکور سعادت آستانبوسی یافت و چون مظفر حسین
دانست که رستم میرزا بامداد عساکر اقبال در مقام انتقام درآمده لشکر بر سر او خواهد برد و قندهار از
تصرفش برآمده با اولیای دولت ابد قرین اتصال خواهد یافت و در آنصورت او را چنانچه راه ایران مسدود است روی
آمدن بهندوستان نیز نخواهد ماند بنابرآن عقل دوراندیش را چراغ راه هدایت خویش ساخته مادر و پسر
بزرگ خود بهرام میرزا را بدرگاه والا فرستاده دوری نهار خواست بعد از وصول ایشان حضرت عرش آشیانی
پسر را بیک قدیمی قرا بیگ را که بان سلسله رابطهٔ دیرین داشتند با منشور عاطفت و عید بری تقندها فرستادند
و میرزا از سعادت نصیبی باستقبال منشور والا شتافته مراسم تعظیم و تکریم بجا آورد و در بیست و هشتم فروردین
ماه سال چهلم جلوس اکبرشاهی سکه و خطبه را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیب و زینت داده قندهار را
بموجب فرمان عالیشان شاه بیگ خان سپرده خود با سه پسر دیگر حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماسب میرزا

و دو هزار تیر کمانباش متوجه درگاه سلاطین پناه شد و در پنجم شهریور ماه سال مذکور احراز سعادت ملازمت نموده
با فرزندان و همراهان مورد الطاف بیکران گشت و صد اسب عراقی با دیگر تنسوقات گذرانید از انجمله
مهره بود که هرگاه مار گزیده سوده بدو دهند بجنبش آمده زهر را جذب نمودی موجب شفا گشتی و بمنصب هزاری
و جاگیر سرکار سنبهل که زیاده از قندهار است نوازش یافت توجه نمودن حضرت جنت مکانی بشکار در ایام شاهزادگی
و شمشیر زدن حضرت شاه بلند اقبال بر شیر و بعضی وقایع دیگر صاحب اقبالی که بادشاه قدیر توانا او را
مظهر قدرت و جلال خویش گرداند بتوقیع تائید حکم تیغ ابدارش را مانند نص قاطع بر سرکشان و جباران
جاری سازد و بنیروی توفیق در معارک شیردلان پر صولت را از پا می‌اندازد در نخچیرگاه مردانگی
شهباز تیرش بغیر از دل شیر صید ننماید و در میدان جولان صولجان پیکارش جز گوی سر گردن فرازان
نرباید موید این معنی جرأت حضرت شاه بلند اقبال است در عنفوان شباب و آب دادن شمشیر از خون
شیر بحضور والد عالی جناب شرح اینواقعه آنکه آخر ماه سنه پنج جلوس همایون جهانگیری خاطر اقدس
حضرت جنت مکانی بنشاط شکار رغبت فرمود و شاه جوانبخت بلند اقبال را با سایر دولت و سعادت
همعنان و همرکاب ساخته رایت توجه بصوب بندارا باری که شکارگاه خاص حوالی دارالخلافه است برافراختند
روزی در اثنای شکار قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیر پیست بسیار قوی هیکل و تنومند با آنکه
آخرهای روز بود از انجا که میل و رغبت طبع اقدس بشکار شیر درجه کمال داشت بجمع گشتن فیلان
مردم مقید نشده باتفاق شاه شیر شکار کلگون برق سیر و تند برانگیخته زر را مانند
باد بشکفتان ساختند ع سمندی شتابنده زیرش چو برق ** ستامش چو خورشید در زر غرق
بریشم نی بلکه لولو شمی ** دونده چو لولو بر ابریشمی ** چون وقت شکار منتظر نبود که سوای قراولان

چندی از مقربان که در خدمت باشند غیر راجه رامداس کچواهه و انوپرای خواص و اعتماد رای و حیات خان
و دیگر کسی ملازم رکاب سعادت انتساب نبود حضرت جنت مکانی خواستند که سواره تفنگ اندازند اسپ از
هراس شیر آرام نمیگرفت بالضروره پیاده شده مرتبه اول که تفنگ را آتش دادند آن تیر بشیر رسید
و تیر دوم و سیوم اگرچه رسید اما کارگر نیفتاد شیر خشم آلود برخاسته حمله آورد و یکی از میرشکاران را
که نزدیک ایستاده بودند انداخته بجای خود نشست و آن حضرت از کمال شوقی که بکشتن شیر داشتند چند قدم
پیشتر رفتند و تفنگ را بر پایه نهاده خواستند که بیندازند در آن وقت انوپرای پایه تفنگ را گرفته
نشسته بود و حضرت شاه بلند اقبال در جانب چپ مکان و مسکن شاه کشورستان باندک فاصله
از مدر والا قدر مایل به پیش ایستاده و راجه رامداس پهلوی حضرت شاهی و حیات خان و اعتماد رای
بطرف راست حضرت جنت مکانی بر پای بوده و کمال قراول از عقب تفنگ برگرده میرسانید در وقت
ماشه خوابانیدن شیر از سورت غضب برخاسته بجانب آن بادشاه شیردل متوجه شده تیری که در آن حالت
گشاد یافت آسیبی بشیر نرسانید درین اثنا حضرت شاه بلند اقبال نخایه کمان چون قمر بقوس در آمده
تیری بجانب شیر انداختند اگرچه آن تیر بشیر رسید لیکن کارگر نیفتاد و شیر خود را بانوپرای رسانید
او چوبی که در دست داشت از روی قدرت بر سر آن بیدادگر کوفت شیر هر دو پنجه را خیابان بر سینه اش زد
که به پشت افتاد و هر دو دستش را با چوب بدهان برده خائیدن گرفت انوپرای بزور بازو دست
خود را از دهن شیر برآورده بر شانه اش حایل کرد حضرت شاه بلند اقبال را از مشاهده آن حالت عرق
حمیت و شجاعت بحرکت آمده تیغ زمرد فام از نیام کشیده اراده انداختن شمشیر بر کتف شیر نمودند
هنگام فرود آوردن تیغ مو شکاف دست انوپرای که بر شانه شیر حایل بود بنظر مبارک بمبن در آمده

در عین غضب و آشوب طبیعت دست از آن ضرب که بموجب قطع ید و میشد نگاه داشتند و چابکدستی نموده بهمان
انداز ضربتی بکمر شیر زدند که عقل از آن حسن ادا هوش و ربای تیغ محو آن تیزی هوش گشت راجه رامداس نیز زخمی
رسانیده و حیاتخان چوبی چند زد شیر سراسیمه گردیده و انوپرای اگر چه از آسیب نجات یافت عقب رو آن شد زخمی و مجروح رفته
در نشیبی نشست حضرت جنت مکانی بسعادت سوار شده بر سر شیر راندند و جمعی دیگر کارش را تمام ساختند
و از انجا که علو فطرت و رفعت همت شاهزاده شیر افکن شیر شکار از مباهات باشال این علو دست داشته
این نوع دستبردها روا نمی داشت بمجرد زدن زخم بر شیر زده جلد و چسپان شمشیر را در غلاف کردند
و آن کارنمایان را پنهان داشته بنهج تمکین و وقار لب باظهار نگشودند راجه رامداس و حیاتخان که از آن جلد دستی
و تیز هوشی واقف بودند حقیقت حال را بعرض حضرت جنت مکانی رسانیدند و آن حضرت بدست مبارک خود
شمشیر حضرت شاهزاده بلند اقبال را که آلوده خون شیر بود از غلاف بر آورده برای العین مشاهده فرمودند
و بر دلیری و چابکدستی آن گرانقدر تحسین و آفرین نمودند و در وقتی که محرمان حریم قرب مدح طراز و ثناخوان
حضرت شاهی بودند بر زبان اعجاز توام آن حضرت که فتح کشور نطق و بیان را تیغ دو دم است جریان یافت
که زدن شمشیر جا شاکه منظور همت این نیاز رسند درگاه احدیت افتد لیکن خاطر مروت کیش باین معنی که در آن
قسم وقتی باین دست انوپرای از آسیب زخم داشته مشغوف است ~ کسی را که تائید حق پیشتاز
همه شیر گیرد بوقت شکار ~ بمیدان چو آهنگ جولان کند ~ سر خصم را گوی چوگان کند ~ روز پنجشنبه نوزدهم امرداد
سنه شش جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و بیست هجری در شبستان دولت
حضرت شاه بلند اقبال از چراغ دودمان مصطفوی دختر نیک اختر مظفر حسین میرزای صفوی صبیه
قدسیه بوجود آمده فروغ بخش حرم سرای سلطنت گردید چون اولین غنچه گلشن اقبال نخستین گوهر

سعدن اجلال بود حضرت جنت مکانی با قامت رسم تهنیت ابواب بهجت و مسرت بر روی همین خلف نامدار کامگار
خویش گشوده با مخدرات تتق عزت و پردگیان حجب حرمت بدولتسرای آن حضرت شرف قدوم میمنت لزوم ارزانی
داشتند و آن محفل فردوس شمائل را بگستردن بساط نشاط و تمهید عیش و انبساط آذین طرب و عشرت بسته رشک روضه
ارم ساختند حضرت شاه بلند اقبال اقامت مراسم پا انداز و نثار نموده پیشکشهای شایسته و تحفه‌های
لایق گذرانیدند و آن نوگل ریاض قدس به پرهیزبانو بیگم موسوم گردیده حضرت خدیجة الزمانی ایشان را
بفرزندی از حضرت شاه بلند اقبال درخواستند و در حجرهٔ عصمت و پردهٔ عفت بحجر تربیت خویش پرورش دادند
اضافه منصب حضرت شاه بلند اقبال مرتبهٔ اول و ثانی در آغاز بهار طراوت شعار سال ششم جلوس
میمنت مانوس جهانگیری که از پرورش ابر آذری کار سرو و شمشاد بالا گرفت و تربیت باد بهاری سبزه و گل را
هنگام بالیدن آمد مقدم نوروز جهان‌افروز جهانبانان را مژده کامروائی و فیروزی آورد و رسیدن موکب
ربیع دلها را ببشارت خرمی و بهروزی داد و منتظران کوی امید را وقت حاجت روائی از حاصل کشت جان
رسید و نخل مناصب و مراتب بلند و پست مانند سرو و گیاه از فیض نیسان کرم قد کشیدند از فیض سحاب
پرورش و تربیت و نسیم عطوفت و عنایت حضرت جنت مکانی حدیقهٔ دولت حضرت شاه بلند اقبال
طراوتی تازه یافت و نهال شوکت و جاه آن حضرت چون درخت نخلش رو بسرسبزی و ترقی آورده بالیدن
گرفت و بتاریخ چهارم فروردین ماه سنه مذکور مطابق روز پنجشنبه نهم شهر محرم الحرام سنه هزار و بیست هجری
در دار الخلافه آگره حضرت پادشاه جنت مکان دو هزاری ذات اضافه حضرت شاه بلند اقبال فرموده
منصب آنحضرت را از اصل و اضافه ده هزاری ذات و پنجهزار سوار مقرر فرمودند مقدسان ساحت
افلاک خجسته دمان صومعهٔ خاک زبان تهنیت و مبارکباد گشوده سر بلندی نهال بخت و برومندی

نخل اقبال آن چمن پیرای حدائق جاه و جلال را از درگاه ایزد متعال خواستند و در نوروز سنه هفت
جلوس همایون بازده هزاری ذات اضافه نموده منصب آن برازنده تخت و تاج را از اصل و اضافه
دوازده هزار ذات و پنجهزار سوار مقرر فرمودند. عقد ازدواج نواب مهد علیای ممتاز الزمانی
با حضرت شاه بلند اقبال حکمت کامله حجله آرای ماه و مهر در نه رواق زنگار سپهر تقاضا نموده
که در آسمان وجود اختران سعد با کواکب سعود مقارنت نموده هر مشتری سعادتی با زهره جبینی پیوند جوید
و مهر آفتاب شرفی مهر ماه طلعتی گزیند تا از قران و اقتران ایشان نتایج شرف و سعادت دارین
حاصل شود لهذا هنگامی که از عمر مبارک حضرت شاه بلند اقبال بیست سال و یازده ماه و نه روز قمری
گذشته و سن شریف نواب ممتاز الزمانی به نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز رسیده بود و از
تاریخ نامزد نمودن مدت پنج سال و سه ماه و دو روز منقضی شده حضرت جنت مکانی که فروغ
ضمیرش آفتاب روز دولت و ماه شب سعادت بود در دار الخلافه آگره خود بنفس نفیس متکفل سر انجام جشن
کدخدائی آن بهین داماد خانواده ایجاد گشتند و از زر و جواهر و قماشه و نفایس آنچه سامان
این کار را شایسته و سزاوار بود وصف نموده بآئینی که لایق خواقین رفیع الشان باشد اسباب طوی
و لوازم عیش و سور را مرتب داشتند و شب جمعه نهم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری
مطابق بیست و دوم اردیبهشت ماه سنه هفت جلوس اکبری ~ بوقتی که طالع برومند بود
نظر با سزاوار پیوند بود نکاح آن بلقیس عهد با سلیمان زمان صورت انعقاد پذیرفت و در آن شب خجسته که
شب قدر و برات از آن برات قدر و شرف یافتی و پرتو چراغان انجم بر زمین و فروغ مشعل و فانوس زمین
بر آسمان تافتی ~ شبی روشنتر از روز جوانی ~ نشاط افزا چو عیش کامرانی ~ مهد دولت را برج

عظمت نواب مهد علیای ممتاز الزمانی را عروس و در بیت الشرف آفتاب سپهر سلطنت اتفاق افتاد
آن ماه فلک عصمت بمقارنه کوکب سعد آسمان خلافت قرین سعادت جاوید گشت و چون نیرین اوج جلال و
جمال در یک برج اقتران یافته حجله آرای دولت و بخت گردیدند آبای علوی جواهر عقد ثریا و لآلی عقد پروین را
نثار کردند و امهات سفلی زاده های کان و معدن و پرورده های چشمه عدن برونما آوردند متصدیان
ساحت افلاک و مقیمان خطه خاک زبان بتهنیت و مبارکباد گشودند صدای کوس شادیانه و نفیر شادمانی
گردون گردان را برقص در آورد و مطربه ناهید در پرده افلاک چنگ بقانون نغمه سرائی زده نوای
عشرت و طرب ساز کرد خوان سالار احسان نعمت الوان در سرای سپهر آن هفت خوان کشیده و از خلعت
جود و عطا خلعت زربفت و دیبا بخرد و کلان و پیر و جوان رسید از نهایت توجه و اهتمامی که حضرت
جنت مکانی را بشان آن امر جلیل القدر بود قبل از وقوع عقد قرین دولت و اقبال نیز الامین الدوله آصف جاهی
که در انوقت مخاطب باعتقاد خان بود شرف قدوم ارزانی داشته یکشبانروز انجمن افروز بزم عشرت
و نشاط گشتند و باز بعد از چند روز که آن طوی فرخنده و جشن همایون بانجام رسید با جمیع مخدرات
حجب عصمت و پردگیان حرم سرای سلطنت منزل فردوس شمائل حضرت شاهی را بقدر نزول مزین
ساخته از فرط ذوق نشاط قران آن دو کوکب سعادت نشان یکشبانروز دیگر در ان نزهت سرا بزم آرای
عیش و کامرانی و نور افزای محفل انبساط و شادمانی بودند حضرت شاهنشاه اقبال رسم پا انداز
و نثار بتقدیم رسانیده جواهر بیش بها و اقمشه و نفایس دلپسند پیشکش والد عرش سریر نمودند و همگی متکفل لطف
عاطفت افتاد بعد از وقوع عقد ازدواج بنابر رسم عادت فرمان فرمایان این دودمان خلافت
نشان که از حجله آرایان شبستان دولت هر کدام را باعتبار اختصاص می بخشند خطاب مناسبی میدهند

حضرت شاه بلند اقبال چون آن بانوی عدیم المثال را که اصل نام مبارکش ارجمند بانو بیگم بود بمیزان امتحان گران قدر
و بمحک تجربه کامل عیار یافتند و بحسب صورت و معنی از زنان زمان و بانوان دوران سر آمد و ممتاز دیدند ممتاز محل
بیگم خطاب دادند تا هم باعث مفاخرت آن برگزیده روزگار باشد و هم اصل نام نامی آن نیکنام دنیا و آخرت
که عین مسمی بود بر زبانها جریان نیابد و درین کتاب میمنت نصاب همه جا مهد علیائی ممتاز الزمانی مذکور خواهد گشت
ولادت با سعادت ثریا ودیعه دولت سلیمان ثانی بلقیس دوم غنچه گلشن قدس حور نسا
بیگم
در مبادی سال هشتم جلوس جهانگیری هنگامی که بهار مقصود از نهال آرزو شگفتن و نخل امید میوه
مراد بار آوردن گرفت نطفه نیسان را شبنم عمان پرورش دادی طفل نباتات از مادر خاک زادی در حرم سرای
دولت چمن پیرای حدایق جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال نو گلی از گلبن بخت دمید که شمیم سعادتش مشام
قدسیان را معطر ساخت و درجی نیک اختر پاکیزه گوهر از شمول عنایت ربانی نواب خورشید احتجاب مهد
علیائی ممتاز الزمانی تولد یافت که لمعه نور ظهورش فروغ بخش شبستان وجود گردید حضرت جنت مکانی
مقدم میمنت گر توام آن نو رسیده عالم قدس را بشگون مبارک و میمون گرفته با پردگیان حریم دولت نزول
حضرت شاهی شرف قدوم ارزانی داشتند و بساط عیش و انبساط گسترده انجمن شادی و طرب آراستند
حضرت شاه بلند اقبال ترتیب جشن و سور و تمهید لوازم فرح و سرور پرداخته مجلس بهشت آیین را
از نظر انور بادشاه زمان و زمین جلوه فردوس برین دادند و از زر و جواهر و تحف و نفایس چندانکه
در حوصله وهم نگنجد بر سبیل پا انداز و نثار و پیشکش نظر والا گذرانیدند حضرت جنت مکانی
آن دردانه درج سلطنت را حور نسا بیگم نام کرده بشرف فرزندی خویش که فوق مرتبه سعادت ارجمندیست
عز اختصاص بخشیدند نهضت موکب منصور حضرت جنت مکانی از دار الخلافه آگره بدار البرکه

بجمیع موجبات آن و شرح وقایع دیگر چون حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه لوای توجه بسفر کشور بقا افراختند
دنیاداران دکن قدم جرأت از حد خویش بیش گذاشتند بتخصیص خیل تیره درونان فتنه اندیش عنبر حبشی که از
کم‌فرصتی آنها فرصت نموده بعضی از محال بالای گهات را که داخل حد و متعلقه پادشاهی بود بتصرف خود
درآورد و خانخانان که نقد اخلاصش ناقص عیار بود و پیوسته دیده کوتاه بین از مصلحت دولت ولی نعمت
بحقیقت پوشیده فتنه انگیزی و هنگامه سازی را بیرانه گرمی بازار سپاهگری میدانست ابتداء حال که
سد باب فساد بسهولت ممکن بود دران وادی سعی ننمود و آخر الامر که سیل فتنه طغیان کرد و نایره
آشوب اشتعال پذیرفت عنان اختیار از کف اقتدارش بیرون رفت در چاره و تدارک عاجز و بیچاره ماند
حضرت جنت مکانی بعد از اطلاع بر حقیقت حال پرویز را با لشکر بیکران و فیلان کوه توان و خزانه بی‌شمار
و مصالح حرب بیکار بدفع آن گروه مقهور و ضبط صوبه دکن تعین نمودند و جعفر بیگ آصفخان را اتالیق ساخته
براجه مانسنگه و امیر الامرا و جمعی دیگر از سران سپاه ظفر پناه را بکومک و همراهی او مقرر فرمودند
چون از قسمتگاه ازل او را از گوهر عقل و کاردانی و جوهر فطرت و حکمرانی قسمتی و نصیبی نداده بودند و همه
با سند هوا پرستان بمداومت مسکرات و مغیرات اشتغال نموده تمام ایام را بخواب میگذرانید
توفیق آن نیافت که با وجود مثل خانخانان و راجه مانسنگه گرگ گو ملکیان که بسرداری و سپاهگری مشهور
آفاق بودند و لشکر آراسته و خزانه موفور و اسلحه و اسباب نامحصور مصدر آن امر شده بکاری از پیش
برد و این معنی روز بروز باعث خیرگی و چیره دستی غنیم میگشت تا آنکه اعاظم امرا که هر یک بمرتبه از
عهده ضبط اقلیمی و تسخیر کشوری توانستی برآمد مثل خان اعظم و خانجهان و مهابتخان و عبد الله خان
سوای امرائی که سابقاً کومکی صوبه دکن بودند از درگاه والا متعاقب یکدیگر بکومک او تعیین

یافتند و فی الحقیقة اکثر لشکر پادشاهی بدانصوب تعیین شده معهذا چون پای اقبال بلند تدبیر صائب
که علم فتح و کلید نصرت در میان نبود از دست او کاری نگشود و جمال ظفر و فیروزی در آئینهٔ حال
جلوه ننمود و بسبب آنچه امرا قول و فعل او را اعتبار ننموده از و جدائی می گرفتند و بواسطهٔ غرض خود
و دولتخواهی و کارگذاری صاحب را منظور نداشته پیوسته خیل وفاق را مغلوب لشکر نفاق میداشتند
دو سه مرتبه لشکرها بسپاه بهار آراسته و رنگین ببالای کهاٹ برده از کم رشدی خود و نفاق
امرا نا شنید فیما دیدگان خران بی برگ و پریشان باز آورد و هر بار آن حرکت باعث شکست خاطر
اولیای دولت بی زوال و قوت و استیلای آن گروه بد سگال گشته روز بروز کار ابتر و حال ابتر
میشد و تمامی بالای کهاٹ بنحوی که در جای خود نامه مسطور است بتصرف غنیم درآمد و همچنین مهم رانا که
از سال دوازدهم جلوس همایون حضرت عرش آشیانی تا سنه هشت جلوس حضرت جنت مکانی که
چهل و شش سال باشد چندانکه عساکر نصرت قرین تا استیصال او تعیین یافتند اثری بر وجود ایشان
مترتب نشده بی نیل مطلوب معاودت نمودند چنانچه حضرت عرش آستانی جنت مکانی را
با راجه مانسنگه و جمعی کثیر از امرا و اعیان و لشکران و خزانهٔ بیکران باهم فرستادند و کاری
از پیش نرفت و این معنی پیوسته بر خاطر اقدس حضرت جنت مکانی گرانی مینمود تا آنکه بعد از جلوس
بر اورنگ فرماندهی پرویز را نامزد آن خدمت فرمودند و چون پرداخت آن مهم از حوصلهٔ قدرت
او فزون بود مصدر امری که قابل ذکر بوده باشد نتوانست شد و نوبتی دیگر مهابت خان با لشکر
عظیم و سامان شایسته بآن خدمت متعین شد و بکلیه تدبیر او نیز فتح این باب بتیسیر نپذیرفت
و مدتی دیگر آن مهم دشوار باعث رونق بازار عبدالله خان و رواج کار راجه باسو بود تا یک

چندی در آن کار به بطالت روزگار گذرانید تا آن سرگشتهٔ تیه جهالت و نادانی انواع محنت و رنج را تحمل
کشته پیوسته از راه ضلال بشعاب جبال درآمده و در گریوهای صعب و جاهای سخت که پیک خیال را
رسیدن بآن محال بود مسکن میگرفت و از رسم اطاعت سر پیچیده بلوازم فرمانبرداری تن در نمیداد
و قطع نظر از آنکه خود آمده ملازمت نماید بفرستادن فرزند جانشین که باصطلاح اهل هند صاحب
ٹیکه گویند نیز راضی نمیشد زیرا که از قدیم الایام در ان سلسله هر که رانا شد پیش هیچ یک از سلاطین
ذیشان ممالک هندوستان سر اطاعت فرود نیاورده و متابعت را گردن ننهاده بلکه صاحب ٹیکه
خود را هم بملازمت نفرستاده مگر رانا پرتاب که در مدت پنجاه ساله سلطنت حضرت عرش آشیانی
یکمرتبه پسر صاحب ٹیکه خود را که همین رانا امرسنگ باشد بملازمت آن حضرت فرستاده بود و همیشه
این طبقهٔ ضلالت پیشه بر سایر رایان و راجهای هندوستان ازین جهت تفوق میجستند لهذا رانا
روانمیداشت که در عهد او آن قرار داد برهم خورده سلسلهٔ آنها را بر سایر طبقات زمینداران هندوستان
جهت تفوق و امتیازی نماند لاجرم در ان وادی قدم ادبار استوار داشته گردن بر بقهٔ بندگی
و اطاعت نمی نهاد فی الجمله چون کشایش آن دو عقدهٔ مشکل پیشنهاد همت پادشاه ابر کف دریا دل
بود رای عالم آرای بران قرار گرفت که خود همعنان دولت و اقبال بدار البرکهٔ اجمیر توجه فرمایند و نخست
مهم رانا را فیصل داده از انجا لوای توجه بتسخیر ملک دکن و تنبیه آن گروه پرحیله و فن برافرازند و بـ
عزیمت صائب در دوم ماه شعبان المعظم سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم
شهریور ماه الهی سال هشتم جلوس جهانگیری نهضت مرکب منصور بجانب اجمیر اتفاق افتاد
و از جائی که گنبد منور متبرک پیشوای اهل یقین خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز نظر تعاین

در ایام حضرت جنت مکانی طریق حضرت عرش آشیانی راه سلوک داشته از روی صدق و اخلاص پیاده بزیارت
آن آستان قدس نشان شتافتند و به نیازمندی و شکستگی عرض مطالب و اظهار حاجات خویش در آن حضرت
نموده سعادات صوری و معنوی اندوختند و از آن مشکاة انوار فیض چراغ مرادات دینی و دنیوی بر افروختند
چون باین تقریب نام میمنت نظام سالک مسالک عرفان ناهج مناهج ایقان والی کشور ولایت هادی
سبیل هدایت مقتدای اهل زمان و زمین خواجه معین الملة والدین روح الله روحه سمت ذکر یافت بجهت
تیمن و تبرک شرح شمهٔ از علو مرتبت و سمو منقبت آن قدوهٔ ابرار و نقاوهٔ اخیار درین نسخهٔ شریفه که تا نسخ
دفاتر مفاخر سلاطین روزگارست رقم زدهٔ کلک حقایق نگار میگردد والد ماجد شان جناب معالی انتساب
خواجه غیاث الدین حسن چشتی و مولد مطهرش سیستان در خراسان که آن وقت مجمع اولیای کرامت
نشان بوده نشو و نما یافته و بتوجه و ارشاد در حلقهٔ مجذوبان وحدت گزین شیخ ابراهیم قندوزی
بسلسلهٔ ارباب تجرید و اصحاب توحید در آمده ظاهر و باطن خویش را از قید علایق جسمانی
و بند لذات نفسانی رهانیده قدم همت بوادی سیاحت گذاشته نخست در سمرقند و بخارا
حفظ قرآن که مفتاح باب عرفانست نموده بعد از آن تحصیل علوم ظاهری و کسب معارف باطنی فرمود
و از آنجا متوجه نشاپور شده در هارونیه نام موضعی که از ملحقات آن بلدهٔ طیبه است ادراک
ملازمت حضرت شیخ عثمان هارونی کرده قریب دو و نیم سال در خدمت آن مرشد اهل کمال
بتکمیل نفس و تهذیب اخلاق اشتغال داشت و چون آن مقتدای اهل شهود پیرش مقصود را بکمال
رسانید و بریاضت و مجاهده تصفیهٔ باطن نموده لوح خاطر را از نقش ماسوی پرداخت حضرت شیخ
چنانچه طریقهٔ مشایخ کبارست خرقهٔ خلافت بآن صاحب کرامت عنایت کرد بعد از آن از

شیخ بزرگوار رخصت حاصل نموده متوجه عراق عرب گشت و در اثنای راه بشرف ملاقات سر حلقه ارباب
هدی شیخ نجم الدین کبری رسید و قریب دو ونیم ماه بصحبت فیض بخش آن نجم آسمان ولایت بسر برد و بعد
از ان بجبل نام موضعی در دامن کوه جودی که چنانچه کریمه استوت علی الجودی از ان خبر میدهد کشتی نوح علیه السلام
بران قرار گرفته بود شرف ورود ارزانی داشت و سعادت خدمت حضرت سیادت منقبت
ولایت مرتبت هادی طریق حق پرستی مخدوم ثانی غیاث المسلمین سید عبد القادر جیلانی قدس الله
سره العزیز در یافته مدت پنجاه و هفت روز ملازمت کیمیا خاصیت آن قدوه اولیای
کبار فیض پذیر بود و از انجا ببغداد آمده شرف ملاقات شیخ ضیاء الدین پیر شیخ شهاب الدین
سهروردی دریافت و بروایت حسام الدین چلبی شیخ اوحد الدین کرمانی را آن وقت ابتدای
سیر و سلوک بوده و در بغداد حضرت خواجه را ملازمت نموده از آن مرشد اهل کرامت خرقه خلافت
یافت القصه خواجه از بغداد بهمدان آمده شیخ یوسف همدانی را ملاقات نمود و از همدان باصفهان
شرف قدوم ارزانی فرموده با شیخ محمود صفاهانی صحبت داشت و از انجا متوجه تبریز شده دران
خطه دلکشا بصحبت شیخ ابو سعید تبریزی که از اکابر اولیای عصر بود رسیده از مشکات
ضمیر منیرش اقتباس انوار حقیقت نمود و از تبریز بجانب میهنه و خرقان رفته و از انجا باستراباد
آمده حضرت شیخ ناصر الدین استرابادی که از مکملان اولیای کرامت نشان بود ملازمت کرد و از انجا
باستراباد آمده متوجه هری شد و یکچند دران بلده طیبه بسر برد و از هری بسبزوار آمده روزی
چند انجا اقامت نمود و از سبزوار بحصار شادمان و از انجا ببلخ آمده در مقام میمنت فرجام
حضرت شیخ احمد خضرویه قدس سره مدتی مجاورت فرمود و از بلخ بغزنین گذر افکنده از ملاقات

کثیر البرکات شمس العارفین عبد الواحد روّح الله روحه سعادت اندوز گشت و از غزنین بخطهٔ لاهور توجه
نموده در انجا بصحبت شیخ حسین زنجانی فایز شد و میان آن دو بزرگ صاحب حال انس و الفت بحد کمال
رسید دران ایام سلطان معز الدین محمد سام فتح دهلی نموده سلطان قطب الدین ایبک را که غلام خاص او
بود انجا حاکم مستقل و مطلق العنان ساخته خود بجانب غزنین روانه شده بود و در اثناء راه بجوار رحمت
ایزدی پیوسته حضرت خواجه از شیخ حسین مرخص شده متوجه دار الملک دهلی گردید و چند گاه در دهلی
توقف فرموده چون خلق بان گنج نهان راه بردند از هجوم عوام متنفر و متضجر شده از انجا بدار الخیر
اجمیر شتافت هر چند که اجمیر دران ایام رونق اسلام یافته بود اما نواحی آن تمام از کفره فجره پر بود
قطب الدین ایبک چون بعد از وفات معز الدین محمد سام والی باستقلال هندوستان شد میر حسین خنگ سوار را
از سادات مشهد مقدس بحکومت اجمیر و خدمت حضرت خواجه تعیین کرد و او باعانت باطنی حضرت خواجه
و امداد ظاهری قطب الدین ایبک آن نواحی را از لوث کفر پاک کرده صیت اسلام منتشر ساخت حضرت
خواجه او اخر حال تاهل اختیار نموده اقامت سنت نبوی و متابعت شریعت مصطفوی صلوات الله
و سلامه علیه را باتمام رسانید و در نود و هفت سالگی بعالم قدس توجه فرموده بمطلب اصلی که وصال مطلوب
حقیقی باشد فایز شد حضرت قطب الواصلین خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی که مرقد منورش
در دهلی کهنه واقع شده از کبار خلفای حضرت خواجه است و گنج حقیقت و مخزن طریقت شیخ فرید شکر
گنج خلیفه حضرت خواجه قطب الدین است و حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین مشهور باولیا
که دار الملک دهلی ببرکت وجود فیاضش معدن فیض گشته از خلفای شیخ فرید شکر گنج است
و زبان حقیقت بیان پیر دستان بستان دهلی که خسروی اقلیم معنوی بر وی مسلم گردیده این ابیات

در مدح آنحضرت سرائیده · شیخ امم قطب حقیقت نظام · حضرت شیخ از دم یحیی العظام · آن
بولایت شد و سلطان نهاد · ذروه اورنگ دو عالم کلاه · بیت · همچو منش بدین پروری · نسخه دیباچه
پیغمبری · غیب در آئینه دل روشنش · آئینه از سوم هراز آهنش · چون بهوا برده دو دست دعا
کشته هر انگشت کلید سما · و حضرت شیخ نصیر الدین مشهور بچراغ دهلی که در راه دهلی آسوده
و شیخ برهان الدین غریب که مزار فایض الانوارش در دولت آباد دکهن واقع است و امیر خسرو دهلوی
که در صحن روضه متبرکه سلطان المشایخ مدفون است و مناقب هر یک از حوصله نطق و بیان افزون مجموع
از خلفاء حضرت شیخ نظام الدین اولیا بوده اند حاصل که این سلسله رفیعه بحضرت خواجه منتهی
میشود و آن حضرت در ممالک هندوستان بلکه ولایت ایران و توران نیز از اولیاء زمان معتقد
و تقدس ذات ایشان را داشته [illegible] چون حضرت جنت مکانی حضرت شاه [illegible] اقبال [illegible]
یافتند آن [illegible] پادشاه [illegible] چون سابقه عنایت ازلی تخم توفیق بر جریده کامل
صاحب آمال کشیده نشر روقش را الطغرای غرای نصرت و تائید مزین سازد دیده ضمیر آن صاحب
بصیرت را از بدایت حال نهایت کار را معلوم کرد دیده حسام ظفر نیامش را انفتاح باب فتح
و نصرت شناسند و قطع و فصل مهمات عمده را بجوهر شمشیر و حل عقد امور مشکله را بسر انگشت
تدبیرش واگذارند لاجرم حضرت جنت مکانی که از مبادی نشو و نمای نهال اقبال جهانگشا
شاهی در لوح جبین آنحضرت آیه فتح مبین مطالعه فرموده فروغ عقل و کاردانی از ناصیه
حال همایون فالش بنظر دوربین مشاهده مینمودند باعتماد و استظهار جوهر فطرت و علو همت
آن قرة التاج خلافت خود سعادت در دار البرکه اجمیر رحل اقامت افکنده شاه ظفر پناه

که از اول تارک دولتش بمغفر توفیق و قامت اقبالش بجوشن تائید آراسته بود با لشکرهای گران و سپاه
بیکران بتنبیه اعدا و تسخیر ولایت او تعیین نمودند و بتاریخ ششم دیماه سال هشتم جلوس جهانگیری
مطابق چهاردهم ذیقعده سنه هزار و بیست و دو هجری آن فرمانروای جهانستانی و سرخیل جنود آسمانی
از خدمت والد سپهر جناب مرخص گشته بهمعنانی فتح و نصرت رایت توجه برافراختند و در وقت رخصت
حضرت جنت مکانی چارقب گرانمایه که گلهای مرصع بران دوخته بودند و بر دور گلها مرواریدهای
قیمتی بکار برده با چیره زردوزی ریشه مروارید و کمربند زربفت مسلسل مروارید و شمشیر مرصع و خنجر مرصع
گرانبها و دو اسپ خاصه یکی عراقی بنام کوه پاره که آمش زین مسمی بود با زین مرصع و دوم راهوار
برق سرعت باد رفتار که زلال جویبار از خرامش تعلیم نرم روی و همواری گرفتی و فتح گج نام فیل از فیلان
خاصه که حضرت شاه بلند جناب خود بدولت انتخاب فرموده بودند با فیل ماده بان سرافراز
عواطف سبحانی عنایت نمودند و باضافه هزار سوار نوازش نموده منصب آن حضرت را از اصل و اضافه
دوازده هزاری ذات شش هزار سوار مقرر ساختند و دیگر امرای عظام که درین یورش
ظفر فرجام ملازم رکاب حضرت شاه بلند اقبال بودند جمعی که از حضور اشرف تعیین شدند راجه
سورجسنگه سیفخان ولد سید محمودخان بارهه تربیت خان نبیره مقیمخان نوازشخان ولد سعیدخان و
کشن سنگه برادر راجه سورجسنگه راو رتن هاده رانا سنگرا ابوالفتح دکنی صلابتخان ولد سید قاسم
بارهه سورجمل پسر راجه باسو مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ بهوراجه بکرماجیت بهدوریه میر حسام الدین
ولد میر جمال الدین حسین انجو سلمان بیگ مخاطب بفدائیخان که بخشی آن لشکر منصور بود خسرو بی اوزبک
سید حاجی حاجی یوزبی زراق بی اوزبک دوست بیگ خواجه محسن معزخان خوافی

سید شهاب بارهه و کرودی که از صوبجات متعین گشتند از صوبه مالوه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که دران
وقت صاحب صوبه مالوه بود فریدونخان ولد محمد قلیخان برلاس و سردار خان برادر عبدالله خان با سایر
منصبداران آنصوبه و از صوبه گجرات عبدالله خان فیروز جنگ دلاورخان کاکر و باقی منصبداران که کومکی
آن صوبه بودند شبل باربیک و سردار خان برادر عبدالله خان و زاهد ولد مقیم خان و جواد کومکیان
صوبه دکن را استعداد و حالت آن نمانده بود که دیگر دران صوبه مصدر کاری خدمتی توانند شد
و دران وقت بودن ایشان آنجا عبث بود از جمله آنها نیز جمعی مردم کارآمدنی شبل راجه نرسنگدیو
بندیله یعقوبخان بدخشی محمد خان نیازی حاجی بی اوزبک و عزیزخان جالوری شیرزه خان معروف بمیر حاج
میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی که الحال بخطاب التفاتخانی سرافرازست بخدمت شاه والاجاه
تعیین شده بموجب فرمان قضا جریان بلشکر ظفر اثر پیوستند مجملاً از مردم رکاب حضرت جنت مکانی
و کومکیان صوبجات و منصبداران قریب بیست هزار سوار در رکاب ظفر انتساب شاهی فراهم آمدند
و حضرت شاه بلند اقبال چون از دارالبرکه اجمیر نهضت فرمودند همگی همت والا بترتیب
افواج و تسویه صفوف مصروف و تمامی توجه خاطر جهان گیرا بدلجوئی سپاه و بخشش اسب و سلاح
مبذول بود با موکب عالم آرا بحوالی کوهستان بانا رسیده روزی که قصبه باندل مخیم سرادقات
جلال گشته قراولان که بجهت تفحص شکار رفته بودند در اثنای راه آمده بعرض مقدس رسانیدند
که درین حوالی شیری چند هست از انجا که شجاعت و شهامت ذاتی پیوسته خاطر انور شاه دارا
بشکار شیر راغب و مایل داشت ازین خبر منبسط و فرخناک گشته عنان توجه بدانصوب منعطف ساختند
و در اندک فرصتی پنج شیر قوی هیکل تنومند را که بزخم تیغه و ضرب طپانچه هر یک کوهی از پا درآمدی

فیل سوار بتفنگ زده بر خاک هلاک انداختند و آن شکار شیرانه را که مبشر صید مقصود و متضمن فتوحات
پی در پی بود شگون نصرت و فیروزی گرفته قرین سعادت و اقبال بقصبهٔ ماندل نزول اجلال فرمودند
قصبهٔ مذکور مبدا حدود ولایت راناست پرویز و مهابت خان که سابقاً حسب الحکم جهان
مطاع متوجه تسخیر آن ولایت شده بودند هیچکدام از انجا قدم جرات پیش نگذاشته بودند
آن قصبه کولابی دارد در نهایت وسعت فضا و فسحت پهنا زلالش مثل روان روشندلان با صفا
و مانند صحبت دانشوران گوارا چون ورود موکب مسعود آن کولاب را آب رو داده خاطر
ملازمان رکاب ظفر مآب از نزهت و صفای آن مقام دلگشا فرح و انبساطی حاصل نموده و توجه عالی
بر نیل مطلوب گماشته از انجا روانهٔ پیش گشتند وقتی که منزل موهی که دوازده کروهی اودیپور است
مخیم سرادقات جلال گشت محمد تقی بخشی را که بحسن اخلاص و نیکو خدمتی و کاردانی آراستگی داشت
و او آخر حال خطاب شاه قلیخانی یافته بود مقرر فرمودند که با پنجهزار سوار کار طلب بآن کوهستان
رفته هر جا از رانا و مردم او نشان یابد بقتل و غارت نماید و چون از ان منزل کوچ فرمودند
در اثنای راه نیله گاوی چند بر طرف صحرا نمودار شد و شهباز همت اوج گزین بهوای آن
شکار پرواز نموده باد پای خوشخرام را که شرار نعلش چراغ برق برافروختی و از نصوب
سبکعنانش ساختند چه زیبا مرکبی شیرین و مرغوب ... سکون و جنبشش چون نبض مطلوب
همه اعضاش بهم سبقت اندیش ... کفل وا جسته از پس ماندن خویش ... و با چندی از
سعادت اندوزان ملازمت رکاب دولت رسیده پنج نیله گاو را به تیر و شمشیر شکار
نمودند و بموکب اقبال رسانیدند در خلال این احوال بهر یک از دولتخواهان صلاح اندیش را

کنکاش و مصلحتی که فراخور دریافت دانش خویش بخاطر رسید موقوف عرض رسانید خصوص راجه سورجسنکه
خالوی حضرت شاه بلند اقبال که ماهیت دان آن سرزمین بود عرض کرد که اگر در بیرون کوه
نزول اجلال نموده افواج قاهره باستیصال آن سرکشته وادی ضلال تعیین نمایند باحتیاط اقرب
چه با این جمعیت و کثرت سپاه اگر بکوهستان درآیند مبادا غنیم کمین کشا پیرامون استحکام داده
ممر ورود اهل اردو و بازار مزاحمت رساند و رسد غله کمتر رسیده باعث پریشانی لشکر منصور
گردد حضرت شاه بلند اقبال که خاطر عاطرش مهبط انوار آسمانی و مورد الهام ربانیست التفات
بگفت ظاهربینان نفرموده با آنکه هنوز نصفی از کومکیان لشکر ظفر نه پیوسته بودند باعتماد
عنایت کارساز بی انباز با جنود نصرت نمون تائید ربانی قدم جرات و توکل در چنان کوهستانی
که طایر وهم هیچ فرمانروائی بر شواهق آن پرواز ننموده گذاشته قصبه و دیهور را که محل
اقامت راناست منصرب خیام لشکر نصرت اعتصام ساختند و چون اراده ازلی باین معنی تعلق
گرفته بود که لیاقت سروری و تاجداری و قابلیت جهانگیری و جهانداری حضرت شاه
بلند اقبال بر عالمیان ظاهر گشته محبتش در دل دوستان و هیبتش در خاطر دشمنان جایگیر گردد
با آنکه این اولین مهمی بود که همت والا بانصرام آن معطوف گردیده بود و جمعی از مردم عمده کاردیده
ملازم رکاب ظفر مآب بودند با هیچ یک در هیچ باب مصلحت ندیده کنکاش نفرمودند و
بعقل کامل و رای صایب خویش آن مهم را که صورت انصرامش در مرآت خیال هیچ کس
عکس نیفکنده بود چنان بانجام رسانیدند که موجب اعتضاد معتقدان و اعتبار منکران گردید و بیاری
توفیق و مددکاری تائید آن سفر از ابتدا خوش نشین شده تا انتها هر رائی که اندیشیدند محض صواب بود

و به تدبیری که کردند موفق تقدیر افتاد و بفضل ایزد نصرت بخش آن فتح نمایان مقدمه فتوحات
بی پایان گشت درین مقام کلک صفحه پیرا بجهت تشادابی گلزار کلام بذکر مجملی از احوال رانا و ولایت او تحریر
میگردد نام این رانا امر سنگه و نام پدرش رانا پرتاب سنگه و اسم جدش رانا اودی سنگه است و پدر
اودی سنگه رانا سانکا بود چنانچه گذارش یافته با لشکر حضرت فردوس مکانی پادشاه عظیم الشانی
که در بیانه نزدیکی سلطان سکندر لودی صاحب یک لک سوار را شکست داده بودند از وفور جمعیت
اسباب نخوت و غرور جنگ صف کرد و اودی پور را ابتدا اگر رانا اودی سنگه بنام خود آباد نموده وطن ساخته
بود و آنجا عمارات کرده و بنیادها گذاشته و برفراز کوهچه که در سمت شرقی آن واقعست بطرز هنود
منازل خوب و نشیمنهای مرغوب بنا کرده طرف شمال کوهچه مذکور کولابیست در نهایت وسعت و فضا
و کمال نزهت و صفا و تیالاب بچهوله مشهور و معروفست و در خارج قصبه مذکور میدانی چوگانی
ساخته و بر دور آن دیواری از سنگ کشیده چون خالی از وسعت و صفائی نبود در وقتی که
همایون در آن میدان قرار گرفت عمارات قدیم رانا اودی سنگه را که یکی بر سر کوه و دیگری میان
تالاب واقع شده و عبدالله خان بطریق تاخت آنجا رفته بود در آنجمله خراب کرده بود حضرت
شاه بلند اقبال مقرر فرمودند که آن عمارات را عجالةً بر اساس قدیم از نو بسازند و در فضائی که پیش عمارت
بالای کوه واقع شده نشیمنی مختصر مشرف بر تالاب طرح نمودند و حسب الحکم قضا نفاذ باندک فرصتی
آن عمارات دلکشا در نهایت زیب و صفا صورت اتمام پذیرفت تالاب اودی پور بسیار بصفا و
کیفیتست سه طرف آنرا کوهی در کمال خضرت و نضارت احاطه نموده در سه کروهی اودی پور نیز
کولابی که ساحتش مثل بحر دل ارباب همت وسیع و پهناور و مانند باطن اهل ریاضت مصفا و

نمودارست واقع شده ضلعش کوه است و یک ضلع دیگر را رانا اودیسنگه بندی عریض طویل در نهایت ارتفاع و
استحکام بسته و لختی از کوه بریده در روی جهت آب ساخته و از جائی که آب میریزد چون زمین سنگباریست
آبشارهای عالی بهم رسیده همه بسان دست کریمان درافشان و فیض رسان پیش کولاب جلگائی
واقع شده مانند مزرع بخت نیکبختان سبز و خرم و از آنجهت که رانا اودیسنگه بانی آن بوده به اودی
ساگر موسوم گشته بالجمله چون اودیپور مخیم عسکر ظفر اثر گردید حضرت شاه بلند اقبال بجهت رفاهیت
تمردین و رسیدن علوفه و آذوقه و ضبط محال بیرون کوه شش تهانه مقرر فرمودند در ماندل
جمالخان ترکی و در کپاسن دوست بیگ و خواجه محسن و در انتوله سید حاجی و در شاه آباد معروف
منهیار عرب خوافی و در دیوکر میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو و در کوتل دیهاری شهباز
و همراه هر یک جمعی از مردم منصبدار و فوجی از مردان کار تعیین گشتند و محمد تقی که از مقام موسی با نجهزار
سوار جرار به تنبیه مقهوران تعیین شده بود بجانب چهپن که پنجاه و شش محال است و هر محال مشتمل بر پنجاه
و شش قریه و از جهت آنکه اهل هند پنجاه و شش را چهپن میگویند باین اسم اشتهار دارد
شتافت و لشکر منصور در آن ولایت که آن وقت معمورترین ملک رانا بود و عمارات عالی بطرز
هنود و بتخانه‌های عظیم داشت از سوختن و کشتن و نهب و غارت دقیقه فرو گذاشت ننمودند و
ردودات نمایان کرده آثار شجاعت و مردی بظهور رسانیدند جمعی کثیر از راجپوتان نامی
دران عرصه گیر و دار داد دلیری و تهور داده مردانه قدم بوادی عدم نهادند خصوص
بعضی که در بتخانه‌ها بقصد ثواب پای ضلالت افشرده با غازیان لشکر اسلام مصاف نمودند و از جمله
رانا پسر رشید خود بهیم را که بکمال شجاعت و مردانگی داشت بقصد شبخون فرستاد و محمد تقی بیدرنگ

اقبال بزوال شاهی در آن آشوبگاه حادثه که محل آزمون جوهر مردی و پُردلی بود بهادرانه قدم همت استوار داشته حسب الامکان بمدافعه و مقاتله پرداخت و از انجاکه پیوسته حفظ ایزدی نگهبان دولتخواهان است و دودمان خلافت نشان آن از آسیب و گزند عین الکمال محفوظ ماند مقارن این حال عبد الله خان صاحب صوبهٔ گجرات و دلاور خان کاکر و جمعی دیگر از منصبداران کومکی صوبهٔ مذکور بمعسکر اقبال پیوسته دولت آستانبوس دریافتند و از جواهر و مرصع آلات و قماشه و نفایس احمدآباد پیشکشهای لایق گذرانیدند و بجهت سرفرازی ایشان شرف قبول یافت و چون حکیم خوشحال ولد حکیم همام را خان اعظم که در آنوقت صاحب صوبگی مالوه یا تعلق داشت تعین شده بود و خان والا شان الیه بعد کفت و شنود بسیار و عذر و اهمال بی شمار که خلاف آئین بندگی و اخلاص بود جریده بموکب منصور پیوست باآنکه او درین دولت ابد قرین همواره صاحب سامان و دستگاه عظیم بود و بجا بعهد حضرت عرش آشیانی منصب پنجهزاری از وریافت و همیشه جاگیرهای معمور داشت و ایام کم نوکر و بد نوکر بود در نیوقت که بابستی دولت ملازمت حضرت شاهنشاه بلند اقبال و غزای کفار و تحصیل ثواب را نعمتی عظیم شمارد و به این شکرانه جمعیت آدمیانه سامان نموده باپیشانی کشاده بخدمت آنحضرت شتابد از انجاکه بصر و بصیرتش را غشاوهٔ غفلت پوشیده بود نظر بر عاقبت کار خود و مصلحت دولت ولی نعمت و ولی نعمت زادهٔ حقیقی نموده بجای تبیل و سپاه و جرار با جیل و تزویر بسیار که حیلتیش بدان منظور بود بدرگاه جهان پناه آمد و از جهت نسبت مصاهرت خسرو همگی همت بر نیل این مطلوب میگماشت که آنمهم بسعی اولیای دولت روزافزون شاهی انصرام نیابد و ازین معنی غافل که بلباس دولتی که در کارگاه ازل از تار و پود بخت و اقبال بافته باشند نکتا کش کرو عذر نمیان

حد کیش تاری از ان گسسته کرد و مجملاً در زور بلازمت قانون بندگی را خارج آهنگ ساخته از فرط نخوت و
نفاق جبلی چندان عیوب از مخفی ظاهر گردد که آنحضرت با کمال حلم و تجارب جهت نظام کارخانه سلطنت
و بیداری عنود ه بجتان از خواب غفلت جزای اعمال او بر ذمه غیرت لازم شمردند و حکم قضا شمال از مکمن
جلال شرف صدور یافت که بیرم بیک بخشی او را تنبیه ساخته نگاه دارد و صورت حال را بخدمت
والد بزرگوار نوشته مصحوب سریعی ارسال داشتند چون حضرت جنت مکانی افعال و اقوال ناشنوده
او را خصوص اعمال ناشایسته که هنگام شنقار شدن حضرت عرش آشیانی چنانچه گذشته از و
سر زده و بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی بعد از جلوس بر اورنگ همایون بعفو و اغماض مقرون شده
بود در خاطر انور داشتند اینمعنی نیز علاوه آن گشته حکم اقدس شرف صدور یافت که مهابت خان
بخدمت حضرت شاه بلند اقبال شتافته خان اعظم را بعتبه جلال آورد آنحضرت بموجب حکم والد بزرگوار
خان اعظم را بمهابت خان سپرده روانه پایه سریر خلافت نمودند و بعد از رسیدن در درگاه
معلی حضرت جنت مکانی او را بقصد الخلافه یمین الدوله آصف خان که در انوقت بخطاب
اعتقاد خانی سرافرازی داشت و قلعه گوالیار بعهده خط و حراست او مقرر بود حواله فرمودند
تا دران حصن حصین که زندان کجروشان ناهموار است مقید و محبوس سازد و حضرت جنت مکانی
بعد از اطلاع بر اخراجاتی که حضرت شاه بلند اقبال را دران یورش نصرت مال روی داده بود از
فرط عنایت و مهربانی سوای منصب جاگیر سابق سه کرور دام در محال نقد مالوه از تغییر خان اعظم
بحضرت شاهی مرحمت نموده محافظت صوبه مذکور بعهده ملازمان سعادت نشان آنحضرت مقرر داشتند
بالجمله حضرت شاه بلند اقبال چهار فوج از غازیان عرصه وغا و مبارزان بیشه هیجا یکی بسرداری

مظفرخان

عبد الله خان دوم بهمراهی صفیخان بارهه سیوم بیگ بخشی سیوم برگردگی دلاور خان کاکر و شر سنگه بهام

بکار فرمائی محمد تقی شاه قلیخان بقصد کردن را نا و قتل و غارت متابعان او تعیین فرموده بدرون

کوهستان فرستادند و بهر یک را فراخور حال او خلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع و اسب عراقی و فیل کوه پیکر

مرحمت نمودند و چون سرداران شجاعت نشان و بهادران جانفشان پای همت در رکاب عزیمت در

آوردند بنای سکون و ثبات آن سرگشتهٔ وادی ضلالت از غلبهٔ خوف و دهشت متزلزل گردیده

دران ایام یکجا قرار نمی‌توانست گرفت روزها بر قله‌های کوه و شبها در مغوله‌ها بسر میبرد و از

سهم برق تیغ بهادران عذر جوشش باران تیر دلاوران سخت کوش بیابان گرد باد در کوه و بیابان

گشته دمی آب بفراغت نمی‌خورد درین اثنا جاسوسی خبر بعبد الله خان رسانید که رانا عالم گمان

نام فیلی را که نزد او بسیار عزیز است و سرامد فیلان اوست چنانچه همواره بآن مباهات مینماید در یکی

از شعاب جبال مخفی ساخته عبد الله خان بسرعت تمام شتافته فیل مذکور را با هفت فیل دیگر بمیامن

اقبال جهانگشای حضرت شاهی بدست آورد و درین وقت که نسیم بهار ظفر از مهب عنایت ایزدی میوزید

و هر دم گل فتح تازه از شاخسار اقبال چمن پیرای چهار اتق جاه و جلال میدمید اجمالی دولت را

گلشن آمال از رشح سحاب نصرت تازه و تر و مقربان حضرت را نخل امید بمیوهٔ مراد بارور بود سلطان

فیروزی نشان نوروز با خیل آراسته ربیع در رسیده لشکر زمرد قبای سبزه و سپاه لعل خفتان شقایق

بساحت دشت و کوه کشیدند ه از لاله سرخ گشته چو رخسار یار کوه ه از سبزه دشت

شد چو خط دوست بر عذار ه و بعد از انقضاء دو پهر و یک گهری از شب جمعه نهم شهر صفر سنه

هزار و بیست و سه [۲۳] هجرت حضرت خیر البشر مسند آرای اورنگ چهارم بر سریر لولو نگار حمل آمده

تکیه چهار بالش عروج شرف زد و سال نهم از جلوس همایون جهانگیری آغاز شد حضرت شاه بلند اقبال آرایش
مجلس نوروزی بزم جهان آرائی و عالم افروزی فرمان داده مسند دولت جاودانی و وساده کامبخشی
و کامرانی را زیب وجود اقدس مزین ساختند و سران سپاه ظفر پناه و مقربان درگاه آسمان جاه را
هر یک فراخور قدر و حالت او بانواع الطاف و اقسام اعطاف نواختند درین جشن فرخنده و وقت
همایون عبدالله خان فیل عالمگمان را با پنج زنجیر فیل دیگر بدرگاه خلایق پناه آورده جبین عبودیت
بسجده آستان قدس نشان نورانی ساخت دلاور خان نیز سعادت بوس یافته فیلی چند که بدست آورده
بود از نظر انور گذرانید و سایر سرداران که تردّدات نمایان نموده و از کفار بدکار زد و گیرها نموده
اسیر بی شمار بدست آورده خرابی بسیار بآن ملک رسانیده بودند درین نصرت با استلام
عتبه جلال سرافرازی یافتند حضرت شاه بلند اقبال عریضه مشتمل بر مبارکباد نوروز جهان افروز
و حقایق حالات و کیفیت فتوحات با فیل عالمگمان و هفده زنجیر فیل دیگر مصحوب جادو رای
دیوان بیوتات خویش بخدمت والد بزرگوار ارسال داشته و در همین ایام نوروز خجسته و وقت عید فروز
عرض داشت شاه با فیلان کوه شکوه بنظر مبارک حضرت جنت مکانی درآمده باعث خوشحالی و نشاط
و موجب فرح و انبساط خاطر اقدس گردید و بر فیل عالمگمان سوار شده در صحن عام و خاص سیر فرمودند
و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص در جواب عریضه شاه مالک رقاب مرقوم نموده ارسال داشتند چنانچه
نقل آن بجنس درین دفاتر مآثر دولت بهشت سپرده میگردد نقل فرمان عالیشان که بخط مبارک حضرت جنت مکانی
[illegible] بابا بی بلند من حاصل عمر پنجاه ساله من الله تعالی این نوروز عالم افروز را
مبارک و خیر گرداناد انشاء الله تعالی و بعد ازین فتحهای نو و تازه خدا نصیب آن فرزند جگربند

کو

اکنون ذیل جمال عالمگمان را بنهایت خوش کردیم و بلند همت نسل جوییت هر دو را خاصه گردانیدیم و بر عالمگمان
سراری نموده شد بسیار جلدات منتهی کلام القصه جامع فضائل وهبی و کسبی مجمع کمالات صوری
و معنوی ملا شکرالله شیرازی که بالفعل بخطاب افضل خانی و لقب علامی و وزارت کل ممالک محروسه متفخر
و سرمایه وزارت چنانچه ذکر آن در محل خویش گذارش خواهد یافت چون در آن یورش اقبال در سلک
کومکیان موکب منصور انتظام داشت و حضرت شاهی با وجود فضل و کمال از سیمای کاردانی و معامله
فهمی وی آثار صدق و سداد و امانت و دیانت نیز در وجنات احوال او بنظر فراست مشاهده میفرمودند
بخدمت حضرت جنت مکانی عرضداشت کرده اجازت حاصل نمودند و او را از تغیر میر معصوم یزدی
بخدمت دیوانی سرکار خویش پایه قدر و منزلت برافراختند ولادت سعادت آیت ثریا ذات
جناب خورشید جنسی ... نظر کواکب و انجم جهان آرا بیگم الملقب به بیگم صاحب و تعبیه احوال
در ابتدای این سال همایون فال که از فیض بهار اقبال در ریاض دولت گلشن آرای حدایق جاه و جلال
تازه بتازه گلهای مراد در دمیدن و نو بنو میوه های مقصود در رسیدن بود و ابر آذاری دمبدم نوید
طراوت چمن شوکت و کامکاری میداد و نسیم بهاری نفس بنفس مژده شکفتگی گلزار عظمت و بختیاری
میرسانید روز چهارشنبه بیست و یکم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق روز تیر از فروردین ماه
الهی سال نهم جلوس جهانگیری در سرابستان امید حضرت شاهنشاه بلند اقبال جهانیان از نخله روضه
عصمت و عفت شجره حدیقه دولت و سعادت نواب قدسی جناب ممتاز الزمانی مریم ثانی ثمره طرب
حاصل شد صبیه قدسیه لولد با نیت که بمقدم فرخنده اش برکت بخش شبستان وجود گردید
حضرت جنت مکانی بالهام آسمانی آن مولود مسعود را بجهان آرا بیگم موسوم ساخته رسوم عشرت

وطرب بازو داشتند و دقیقه از مراسم داد و دهش و عیش و نشاط فرو نگذاشتند بعد از طی این مقدمه عنان
کلک حقایق بیان بصوب مقصد منعطف داشته صورت حال رانا را بدین عنوان عیان میسازد که درین مدت هر جا
از و متعلقانش اثری ظاهر میشد حضرت شاهنشاهی فوجی بسرکردگی یکی از معتمدان کاردان به سبیل ایلغار بسرش فرستادند
و بهادران در سرعت از باد گوی سبقت ربوده بدان صوب میشتافتند و هر گرامی که می‌یافتند بقتل رسانیده
از اموال هرچه میرسید بیند غارت میکردند و آن جاهل بیخرد آرام و آسایش را خیرباد گفته با معدودی
از اقربا و خاصان خویش هر روز در غاری و بیغوله و هر شب در بیشه و جنگلی بسر میبرد و اهل و عیال را
بر اسپان سوار کرده با پسر خود سورجمل در نهایت مذلت و خواری آواره کوه و دشت بی آرامی و بیقراری میساخت
و از انجا که اصابت تدبیر و پیش بینیهای حضرت شاهنشاه بلند اقبال بود آن مصلحت اندیشیدند که چون موسم برشکال
در رسد و سحاب قطره فشاندن آغاز نماید از کثرت باران و زور گل و لای طغیان آبها تردد سپاه متعذر
خواهد شد و فرصت استیصال برشکال از دست خواهد رفت بهتر آنست که پیش از شروع نمودن بارش در
شعاب جبال و قلل اتلال که مفر و مقر او باشد تهانجات مقرر کرده و مانند شکار قمرغه آن وحشی دشت
ادبار را در میان گرفته تا بدست نیفتد دست از سعی و کوشش باز ندارند لاجرم تهانه کونبلمیر
بعهده بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ و چاوند بسید سیفخان و سید محمود خان بارهه مقرر گشت و گوگنده
بسعی رانا سگر ولد رانا اودی سنگه و ابنه باهتمام دلاور خان کاکر استحکام یافت و تهانه اوکنه بنظر بهادر
خان برلاس و براوس ها ده و تهانه چاوند بمحمد تقی شاه قلیخان مفوض شده و در مچیالور پیرم بیگ
بخشی حضرت شاه بلند اقبال که بحسن خدمت و جانفشانی بخطاب والای جانبازخانی سرافراز شده
بود و در چاور که کان نقره است ابراهیم خان مهیت که در سلک بندهای درگاه شاهی انتظام داشت

قدم همت فشردند و در ماوپیری میرزا مراد پسر میرزا رستم صفوی و در یاتوره میرزا و ازخان برادر عبدالله خان
و در کهیوره زاهد خان پسر تقسیم خان معین گشتند و تهانه ساوری بعهدهٔ ضبط راجپوتان عمدة السلطنة
راجه سورج سنگه قرار گرفت و اکثر سرداران مذکور در تهانجات خویش حصارهای استوار ساخته ابواب
مداخل و مخارج را بر وسد و کردانیدند و سرانجام جمعیت و مایحتاج اکثران تهانه داران نوعی
شد که رانا از طرف هر که سر آرد آن کس پیراسته از عهدهٔ او تواند برآمد و هر یک از انها در حوالی
تهانهٔ خود شب و روز مستعد جنگ و جدال بوده بر دو بنشینند و هیچ وقت از پشت زین قدم
بر روی زمین نگذاشته حسب الامکان لوازم سعی بعمل می آوردند چنانچه دران تاخت راجپوت بسیار
بدست دلیران عرصهٔ گیر و دار از پای افتادند و لشکریان نصرت شعار آن ملک را قتل و
غارت کرده اولجه و اسیر بیشمار گرفتند و بیمن اقبال بیزوال شاهی در آن ولایت که بنا تیش از آب
و گل کفر و ضلال بود صیت اسلام انتشار یافته تبخانه‌ها خراب و مساجد آباد شد و بجای صدای
ناقوس کبران کلبانگ اذان بلند گشت در خلال این احوال محمد شاه را که از بندهای جان فشان تربیت
کردهای شاه بلند اقبال جهانستان بود با فوجی بجانب تبخانه یکلنگ تعیین فرمودند و او بر سبیل
استعجال شتافته خرمن عمر بسیاری از راجپوتان بدطینت کجهاوه بباد فنا برداد و در اثنای سندر داس
میر سامان که از فدویان با اخلاص و نوازش یافته‌های خاص بود با فوجی از جهاد دران جان
نثار بصوب سروپی که اهل و عیال آن تهور را دران حدود نشان میدادند رخصت فرمودند
اگرچه قبل از رسیدن آنها مذکور عیال و اطفال او را بجای دیگر نقل نموده بودند لیکن در کشتن و اسیر نمودن
مردم آنجا دقیقه فرو گذاشت نکرده داد سعی داد و راجپوتان تهور که جهالت را در لباس غیرت

وجمعیت جلوه میدید چند زمان و فرزندان خود را کشته اسپان را پی کردند و در نیچانه فراهم آمده محاربه
و مدافعه پای ادبار استوار نمودند و مجاهدان جانسپار داد مردی و مردانگی داده در کشش و کوشش
رقم نسخ بر داستان رستم و اسفندیار کشیدند و تا رمقی از آن گروه پرخاشجوی باقی بود بتلاش
کرده مردانه بسر جیب عدم فرو بردند و رای مذکور نیچانه ها را با خاک یکسان نموده سر جرنقه
حضور آمده سعادت زمینبوس دریافت ◦ بعهد شاهجهان شاه جهان جو سجا اسلام که اهل کفر زنند از برای دین
شمشیر ◦ چون درین مهم از ملا شکرالله دیوان و رای سندرداس سرانجام خدمات شایسته
بظهور آمد حضرت شاه بلند اقبال جهانستان در وقتی که آن دو مخلص فدوی کاردان را از اودیسه
برای سرانجام بعضی مهمات بخدمت حضرت جنت مکانی میفرستادند جهت ایشان التماس خطاب
نمودند و آن حضرت ملا شکرالله را بخطاب افضلخانی و رای سندرداس را بخطاب رای رایانی
سربلند ساختند و رای رایان ثانی الحال بوسیله خدمات پسندیده بدستگاه قرب و منزلت رسیده
براجه بکرماجیت که عمده ترین خطابهای هنود است مخاطب گشت و من بعد همه جا باین خطاب والا مذکور
خواهد شد مجملاً در اندک وقتی بیمن اقبال و حسن تدبیر حضرت شاهی کار رانا بدشواری کشید
ولایت معمور او پی سپر سپاه ظفر پناه گردید و بر کنار لشکر منصور از زراعت و عمارت
اثری نگذاشت مردان سپاهی و رعیت بتیغ جهاد غازیان لشکر اسلام در گذشتند و زنان
و فرزندان ایشان اولجه و اسیر گشتند قوم و خویش مفارقت اختیار نموده راه فرار پیمودند
و ملازمان سر خویش گرفته طریق بیوفائی پیش گرفتند اسپ و فیل و اسلحه و یراق بغارت رفت
سامان و جمعیت متفرق گردید و اسباب تفرقه و پریشانی سامان یافت کوکب اقبالش رجعت

کرد و اختر دولتش رو بهبوط آورد و فکر و اندیشه آن مدبر جهل پیشه از چاره و تدبیر عاجز و حصر
آمد و دانست که اگر گردن بربقهٔ اطاعت و بندگی ننهد کار بترک وطن و مسکن یا قطع تعلق جان
از تن خواهد انجامید ناچار بمقربان درگاه حضرت شاه بلند اقبال بتخصیص راجه بکرماجیت
که هریک رشد و کاردانی از همگنان گوی سبقت ربوده بود و رانا با وی یک گونه راه آشنائی
داشت خطوط نوشته استشفاع نمود و اظهار کرد که اگر بندگان اعلیحضرت شاهی از
زلات بنده درگذشته جرایم این مقصر را و به جریرت را بعفو مقرون دارند بقبول اطاعت
و بندگی نموده پسر جانشین خود را بملازمت آنحضرت بدرگاه جهان پناه میفرستد در
ملتمس او بوسیلهٔ مقربان معروض گردیده مقبول نیفتاد زیراکه همگی همت والا بدین مصروف
بهمد اشتند که چون اولین مهمی بود که بانصرام آن توجه نموده بودند بعنوان دلخواه صورت
انجام پذیرد و طبع اقدس بجز این راضی نمیشد که رانا یا بدست افتد یا جلای وطن شده یکبار
آن مرز و بوم از بیخ کفر و ضلال پاک گردد و همواره باستیصال آن سرگروه اهل ضلال سعی
مبذول مینمودند و بعد از آنکه رانا را از عنایت حضرت شاهی یأس حاصل شد و خود را غریق
گرداب حادثه دید حقیقت واقعه را بمهابتخان نوشته باو متوسل گشت و استدعا نمود
که چون حضرت شاه بلند اقبال التماس این بنده و شفاعت دولتخواهان را رد نموده در پی استیصال
این بندگان آشفته حالند اگر ایشان در خدمت بندگان اعلی مهما رسی بنده را باین عنوان
قرار دهند که قبول اطاعت و فرمان پذیری نموده کرن را در رکاب سعادت انتساب شاهی
بدرگاه خلایق پناه بفرستد احسان عظیمی است و تا قیامت رهین منت خواهد بود در

مهابتخان حقیقت حال را بخدمت حضرت جنّت مکانی معروض داشته با آن حضرت این معنی را قرار داد
و فرمان عاطفت عنوان بنام حضرت شاه بلند اقبال شرف صدور یافت که هرگاه رانا از در عجز و انکسار
در آمده قبول اطاعت و دوستداری کرن پسر صاحب تیکهٔ خود را ملازمت نموده مرحمت بادشاهانه
تقاضای آن میکند که ذیل عفو بر جرایم او بپوشیم مناسب آنکه آن فرزند سعادتمند درخواست او را
بر ملتمساتش بگذارد و او را بنوید عفو و رحمت از زندان خوف و دهشت برآرد حضرت شاه بلند اقبال
معروض داشتند که چون خدمت اوّل این مرید است و بهمین اقبال بی زوال در ین پنج شش ماه که شروع
در ان نموده بتدبیرات صائبه و تعیین تهانجات و تاخت و تردد افواج منصوره کار را بر آن
ضلالت کیش بنوعی تنگ ساخته که قطع امید از حیات خود کرده و اگر اندک وقت دیگر
مهلت ندهند او را یا روانهٔ عدم خواهد نمود یا از وطن و مسکنش آواره ساخته سر به بادیهٔ حیرت
و سرگردانی خواهد داد این مهم بموجب خواهش اولیای دولت روزافزون صورت انصرام یافته
یکباره بیخ و بن آن سلسلهٔ مردود ازین ولایت برکنده خواهد شد بعد از اطلاع حضرت جنّت
مکانی بران مضامین فرمان مرحمت عنوان از کمال عاطفت بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال
شرف صدور یافت که بموجب آنکه در عفو لذّتیست که در انتقام نیست رضای خاطر اشرف
ما درین است که آن فرزند دلبند سعادت پیوند جان بخشی رانا کرده ملتمسات او را قبول نماید
و کرن را ملازم موکب خویش ساخته بزودی متوجه درگاه معلّی شود که این معنی نزد ما خدمت
نمایان آن فرزند است حضرت شاه بلند اقبال چون بر مضمون فرمان عالیشان مطلع گشتند از حضرت
خاطر مقدس حضرت جنّت مکانی را منظور نظر حق بین داشته براجه بکرماجیت حکم فرمودند تا رانا را

پیغام نماید که کس فرستاده مطالب و مدعیات خود را معروض دارد رانا ازین پیام بهجت انجام که تبشیر رهایی او
از زندان اندوه و کلفت بود حیات تازه یافته سبگرن نام خالوی خود را با هرداس جهالا که در سلک
عمده های او انتظام داشت بدرگاه شاهی فرستاد و آنها بوسیلهٔ راجه بکرماجیت سعادت تقبیل
عتبهٔ جلال یافته بعجز و مسکنت و خجلت و ندامت بمبهما از جانب رانا اظهار نمودند و مطالب او را
بموقف عرض اقدس شرف پیشه رسانیدند خلاصهٔ ملتمسات آنکه یکی از عمده های دولت روزافزون
بجهت تسلیهٔ خاطر آن وحشی رمیده معین گردیده دل بی آرام او را بنوید الطاف مراحم شاهی آرام سازد
شاه جوان دولت تدبیر حسب الالتماس او علامی افضل خان و راجه بکرماجیت را در ششم آذر
با نشان عاطفت عنوان بجهت تسلی و اطمینان آن رمیده خاطر دل نگران فرستادند و فرمودند که
چون از راه عجز و انکسار بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آمده عذرپذیری و جرم بخشی او بر ذمهٔ کرم و
مروت ما لازم است و بعمل خواهیم آورد مشروط بآنکه آمده ملازمت کیمیا خاصیت ما را سرمایهٔ
سعادت سازد و کرن پسر صاحب تیکه خود را ملازم رکاب دولت مآب ما گردانیده بدرگاه معلی فرستد
و بعد از آنکه کرن رخصت وطن یابد جگت سنگه پسر صاحب تیکه کرن را مقرر نماید که با یکهزار سوار همیشه
در ملازمت ما باشد و من بعد قدم از جادهٔ بندگی و اطاعت بیرون نگذارد افضل خان و راجه بکرماجیت
پنجم بهمن نیز نزد رانا رفته نشان عالی شان را که برات حیات و منشور نجات او بود رسانیدند
و نهم بهمن که اهل نجوم ساعت نهضت موکب منصور از اودی پور اختیار کرده بودند حضرت شاه
بلند اقبال از آنجا کوچ فرموده بسمت گوگنده متوجه گشتند و رانا چون بسواد نشان مرحمت عنوان
دیدهٔ امید روشن ساخته استشمام روایح عفو و کرم شاهانه نمود مبتهج و مطمئن گشته آنچه حکم شد

پیمبر قبول کرد و بملازمت حضرت شاهنشاه بلند اقبال که سرمایهٔ مفاخرت او بود بیرون در داده با دل شاد
و خاطر مسرور از تفرقه آزاد و روی امید بآستان قدس نشان آنحضرت آورد و حکم اقدس نفاذ پیوست
که محفل آرایان بارگاه جلال اسباب جشن مهیا نمایند و در مقام گوکنده بر سر آن پشته که مشرف
بر بالا دست مجلسی عالی و بزمی بادشاهانه ترتیب داده قبهٔ بارگاه حشمت و جاه را با اوج مهر و ماه
رسانند و چون رانا بحوالی اردوی کیهان پوی رسید از امرای بادشاهی عبدالله خان
و راجه سورجسنگه و راجه برسنگدیو بندیله و سیفخان بارهه را باستقبال او فرستاده پایهٔ اعتبارش
بلند و پلهٔ امیدوارش گران ساختند و روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن سال نهم جلوس جهانگیری حضرت
شاه بلند اقبال بر مسند جاه و جلال متمکن گشته باحضار رانا امر نمودند و افضلخان و راجه
بکرماجیت را حکم فرمودند که بقانون مقرر و عادت معهود این دودمان خلافت نشان او را بملازمت
فرمایند و رانا از جائی که دیده امیدش بفروغ جمال جهان آرا روشنی پذیرفت با صفحهٔ اخلاص و
ارادت بر زمین ادب سوده آداب ملازمت و تسلیمات بندگی بتقدیم رسانید و هر چند تا شاهزادهٔ
جهانبان دولت و اقبال قدم پیشتر گذاشت مراسم خضوع و خشوع بیشتر ظاهر میساخت و چون
بتقبیل بساط دولت بلند پایگی یافت حضرت شاه بلند اقبال دست مبارک خویش سر او را برداشته
فرق عزتش برافراختند بعد از تقدیم رسوم بندگی و زمین بوسی عبدالله خان و راجه سورجسنگه را بر یمین
سعادت قرین و امرا بر یسار نشیمن آثار حکم نشستن فرمودند و با تمام عنایت و نوازش و انواع
تلطف و پرداخت خاطرش کوشیده او را آرمیده ساختند رانا لعل کلانی که داشت بعینک و رنگ
مشهور و از عیب و قصور دور بوزن هشت و نیم مثقال آنرا با دیگر جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر

فیل کارزار تاراج افواج منصوره با تمامه بود پیشکش نمود و بعد از آن سه پسر او یکی سورجمل دوم بهیم و
سیوم باکه با دو برادرش که یکی سهیه و دیگری کلیان نام داشت و باقی اقوام و عشایر در جهه با این
عمده او بسعادت زمین‌بوس سربلندی یافتند رانا مرد سنجیده معقول متین کم سخن بود و از روی
تخمین هشتاد و پنج سال عمر داشت و پسرش جوانان نمایان بودند خصوصاً بهیم که بسیار قوی هیکل و شجاع
و مردانه بود فی‌القصه چون از لوازم ملازمت پرداختند خلعت فاخر و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب
به یراق با زین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره برانا مرحمت فرمودند و به ده نفر دیگر که سه پسر و دو
برادر و پنج راجپوت معتبر او بودند اسپ و خلعت و خنجر مرصع و بچهل کس دیگر اسپ و خلعت و به پنجاه
نفر خلعت تنها عنایت نمودند و آن دست‌فرسود کشاکش روزگار که از هجوم غموم و انبوهی
اندوه پریشان خاطر و دل شکسته و در عافیت بر روی خویش بسته بود به یمن لطف و مرحمت و
کرم و مروت شاه ولی شعار ملک سیرت مطمئن خاطر و آسوده دل شد و از مراحم بی‌اندازه
شاهی مجدداً ملک و دولت بر و مسلم گشته حیات تازه یافت و رخصت معاودت حاصل نمود و
با خاطر خرسند و دل اخلاص‌مند بمقر و مسکن خویش شتافت و بهیم کام رخصت بجهت مزید
عزت و اعتبار او مقرر گشت که افضل‌خان و راجه بکرماجیت بطریق مشایعت همراهی نموده کرن
پسر جانشین او را بدرگاه معلی آورند و بموجب حکم اقدس آخرها روز کرن شرف ملازمت یافته
بناصیه‌سائی عتبه عبودیت تارک عزت و افتخار برافراخت و بعنایت خلعت فاخر و خنجر و شمشیر
مرصع و اسپ خاصه با زین طلا و فیل خاصه سرافراز گردید چون مقرر شده بود که کرن در رکاب
ظفر انتساب حضرت شاهی بدرگاه سلاطین پناه شتافته خاکبوس حریم جلال حضرت جنت

مکانی را سرمایهٔ آبرو سازد و از کثرت تاخت و تاراج و نهب و غارت افواج قاهره عسرت و
پریشانی بسیار بحال آن سلسله راه یافته بود و بنیاد مانی بجدی رسیده که اورا تهیهٔ و سرانجام
آن سفر دولت اثر متعذر و متعسر بود از خزانهٔ فیض عام شاه کیوان غلام پنجاه هزار روپیه
در وجه انعام او مقرر شد که صرف مایحتاج خود نموده در ظل موکب جهان پیرا روانهٔ درگاه والا
گردد و بعد از آنکه این مهم بر وجه دلخواه صورت انصرام پذیرفته خاطر اقدس از پرداخت آن کار دشوار
فراغت حاصل نمود روز دوشنبه بیست و هفتم بهمن ماه الهی از مقام گوگنده رایات جلال
قرین فتح و نصرت و فیروزی و اقبال بصوب دار البرکه اجمیر ارتفاع یافت و آمورد تأییدات
آسمانی بسعادت و کامرانی منزل بمنزل از صید و شکار نشاط طبع و انبساط خاطر اندوخته
بتاریخ دهم ماه اسفندارمذ سال نهم جلوس جهانگیری در ظاهر دار البرکه اجمیر نزول فرمودند ارکان
دولت و اعیان سلطنت جهانگیری بطریق استقبال سپرده غبار موکب اقبال آن حضرت را توتیای
دیدهٔ امید ساختند و حسب الحکم حضرت جنت مکانی بارگاه سلیمانی بانواع تکلفات و اقسام
تجملات زیب و زینت گرفته بآیین طرب و شادمانی آراسته گشت و اسباب جشن و لوازم عیش و عشرت
مرتب شده روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور مطابق بیستم شهر محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار هجری
آن قرة باصرهٔ خلافت بنور جمال جهان آرا فروغ بخش دیده والد بزرگوار گردیدند و بعد از
تقدیم مراسم کورنش و تسلیم حضرت جنت مکانی از فرط محبت و آرزومندی بی‌تحمل شده آغوش
شوق گشودند و حضرت شاه بلند اقبال تحجبه منظر همایون قرار نمودند دل در بر گرفتند آن حضرت
هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه بطریق تصدق و صندوقچهٔ لودرین مملو از

جواهر نفیسه با لعل گرانبهائی که رانا روز ملازمت گذرانیده بود و فیلانی که از دو آتباع او در ان مهم بدست اولیای
دولت روز افزون شاهی آمده بود در پیشکش از نظر انور گذرانیدند آن لعل را مبصران صاحب خبرت شصت
هزار روپیه تقیمت نمودند و حضرت جنت مکانی چارقب مرصع و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه یکی با زین مرصع
و دیگری با ساز طلا و فیل خاصه با ساز نقره و فیل ماده بآن قرة الباصره خلافت عنایت نمودند
و سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر منصب آنحضرت افزوده مقرر فرمودند که دیوانیان
عظام موافق پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه از محال انقد جاگیر تنخواه
نمایند محاسن کثیر المناقب آنحضرت که در ایام متعارف مقتضای اخلاص و ارادت دراز گذاشته
بودند بدست مبارک خویش اصلاح فرمودند آنگاه به بخشیان عظام و حاجبان درگاه فلک احتشام
حکم شد که کرن پسر رانا را ملازمت نمایند و کرن جبین اخلاص بسجده خاک آستان عبودیت
نورانی ساخته بعد از آن امرای پادشاهی بندهای حضرت شاهی بترتیب منصب و نسبت خویش
سعادت زمینبوس دریافتند و حضرت جنت مکانی خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و تسبیح مروارید و
اسپ و فیل و پنجاه هزار روپیه بکرن مرحمت فرمودند و باستصواب حضرت شاه بلند اقبال
او را منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته در سلک بندهای درگاه والا عز
انتظام بخشیدند و جاگیر نصف از محال درون کوهستان و نصف از مواضع بیرون آن عنایت
کردند و بعد از چهار ماه که سعادت اندوز ملازمت کیمیا خاصیت بود در هشتم تیر سنه ده
جهانگیری رخصت انصراف بوطن و مسکن خویش یافت و مقرر شد که جگت سنگه پسر او که بالفعل
بجای پدر و جد خویش رانا ست با هزار سوار مکمل در یورش و کرن ملازم رکاب نصرت مآب حضرت شاهی

باشد و این نخستین گل فتحی بود که در بستانسرای آمال شاه جوان بخت شگفته زبان عندلیبان گلشن آرای

سلطنت و خلافت را در بیان جلال آن حضرت باشتعال ترنم ساخت هنوزش نهالی بود سرو باغ

هنوزش شرار بیت روشن چراغ هنوزش بود قطرهٔ در خوشاب هنوزش بود چشمه دریای آب

شکوفه است بار درختش هنوز بود صبحدم زور بختش هنوز امید که تا یوم قیام نهال اقبال

این مسند آرای اورنگ جلال ثمر فتح و ظفر بارور باد و این دولت بی زوال را که فیض شان

عالمیانست آفت عین الکمال مرساد در وقتی که سپاه کینه خواه سلطان عدالت شعار ربیع

قهرمان شتا و لشکر سپاه کرسما را مغلوب ساخته خیل گل و لاله در ظل رایت شهسوار فیروزی آثار

بهار سرخرو بطرف باغ و راغ معاودت نمود و در روز شنبه بیستم شهر صفر ختم بالفتح والظفر

سنه هزار و بیست و چهار هجری بعد از انقضای یک گهری خسرو انجم و مسند آرای اورنگ چهارم

رخت عشرت از زمستانخانه حوت بایوان شرف بنیان حمل کشیده نظاره سبزه این چمن

بنیاد تماشای شکوفه سبزه و شریاریا سرمایهٔ فرح و انبساط ساخت جشن فرخنده نوروزی

آیین جهان آرای عالم افروزی تازه نمود و عمر داد نشاط افزای خاطر جهانیان گشت و سال

دهم از جلوس همایون جهانگیری بفرخی و مبارکی آغاز شد ولادت سعادت آیت گل روی سپهر

بهارستان جاه و جلال نو نهال گلشن بوستان دولت و اقبال شاهزاده اعظم بهره ور دانش

پژوه سلطان دارا شکوه دران ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام که از فیض بهار طراوت آثار

شعار صحن چمن از جوش شکوفه و نسترن مانند عرصهٔ چرخ اخضر از کواکب و نجوم مزین و منور رخساره

گل شبنمی از قطره فشانی ابر نیسانی بسان عارض مهوشان سیمبر تازه و تر بود و فراش صبا

گرد کدورت از خاطر پژمرده دلان عالم خاک بجاروب اعتدال برفت و دلهای افسرده کان غمناک
از تحرک شمال چون غنچه گل بر نهال می شکفت طفل ثمر در آغوش مادر شاخ جا می کرد و دایه ابر اطفال
ریاحین را در مهد بساتین می پرورد در بوستان سلطنت نوباوه رسید که حلاوت بخش کام
امید جهانیان گشت و در گلستان خلافت تازه گلی شکفت که مشام جان عالمیان را معطر ساخت
و شب دوشنبه بیست و نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق نهم فروردین ماه الهی سنه
ده جلوس همایون جهانگیری بعد از انقضاء دوازده گهری و چهل و دو پل که پنج ساعت و چهار
و نیم دقیقه و هژده ثانیه نجومی باشد ماه سعادت از مطلع شرف طالع و اختر دولت از افق اقبال
لامع شده شاهزاده والاگوهر فرشته شیمی از بانوی بانوان عالم نواب ثریا جناب مهد علیای
ممتاز الزمانی مریم ثانی تولد یافته قدم فرخنده بعالم وجود گذاشت که صدف چرخ در بحر وجود کم چنان
دردانه پرورده بود
شد از ابر نیسان صدف باردار * پدید آمد لولوی شاهوار * یکی
گوهر آمد پدید * که مثلش درین صدف کس ندید *
مقدم میمنت نوازش چون قدوم نوروز عالم افروز
عرصه جهان را آذین خوشی و خرمی بست جشنهای ملکشا و بزمهای روح افزا آراسته شده ابواب
عیش و نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشت رسم داد و دهش و عطا و احسان عموم یافته فیض
کف دریا پاش حضرت شاهی بسان باران رحمت الهی از گل تا خار گلشن دهر را سبز و سیراب ساخت
حضرت شاه بلند اقبال هزار مهر بر سبیل نذر بخدمت والد بزرگوار گذرانیده جهت فرزند ارجمند سعادتمند
خویش التماس نام نمودند حضرت جنت مکانی آن غره ناصیه دولت را بسلطان داراشکوه موسوم
گردانیدند و برسم تهنیت بر دولتخانه شاه جوان بخت فرزانه که در دار البرکه اجمیر بر کنار تال کوثر

شمال را تا سالگره بود شرف قدوم ارزانی داشته رسوم عیش و انبساط بتقدیم رسانیدند و چشم جهان
بین را بفروغ جمال آن گوهر اکلیل جاه و جلال منور ساختند حضرت شاه بلند اقبال قانون معهود آداب
رسم پا انداز و نثار نموده پیشکش نمایانی از اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر روزگار
نظر انور حضرت جنت مکانی درآوردند و آنچه از آنجمله شرف قبول یافت دو لک روپیه قیمت شد تاریخ
ولادت با سعادت آن بهار چمن دولت را یکی از نکته سنجان انجمن بلاغت گل اولین گلستان شاهی
یافته

جشن وزن قمری شصت و پنجم سال از بیست و چهارم عمر ابد طراز حضرت شاه بلند اقبال و بعضی وقایع دیگر که در ایام خجسته انجام
بتاریخ بیست و پنجم ماه دی سال هم جلوس جهانگیری جشن وزن مبارک شنبه بیست و چهارم از سنی شمسی آن حضرت

جهان

حضرت شاه بلند اقبال زینت افزای دهر گردیده و بزم کامرانی و کامبخشی آراسته و آن حضرت را بزر و سیم
و سائر فلزات و غیرها سنجیده ارباب استحقاق را بفیض رسانیدند حضرت شاهی بیست
و چهار سالگی بیمامن فضل الهی و برکات فیض نامتناهی بشرب می که سرمایهٔ غفلت و مستی
و باعث گرمی هنگامهٔ هوا پرستیست رغبت نموده بلکه هیچ یک از مسکرات توجه نفرموده
بودند حضرت جنت مکانی در آن انجمن عشرت و شادمانی بدست مبارک خویش آن حضرت را
پیاله داده خوشوقت فرمودند کاکر موافق قول قدوهٔ حکما ابو علی سینا که گفته ــ می دشمن مست
و دوست هشیار است ــ اندک تریاق و بیش زهر مار است ــ در بسیارش مضرت اندک نیست
در اندک او منفعت بسیار است ــ عمل نموده در بزم جشنهای خوش و مجالس دلکش بجهت تفریح
خاطر و ترطیب دماغ دو سه پیاله بنوشند از عقل پسندیده است و متضمن حفظ صحت و تحصیل
قوت نیز خواهد بود و بعد از تکلیف و مبالغهٔ بسیار بجهت استرضای خاطر والد بزرگوار در آن
محفل جلال تمثال جرعهٔ چند آشامیدند و چون یک قرن از عمر ابد قرین گذشته قرن دوم فرخی و
فیروزی و همایونی آغاز شد بعنایت ایزد جرم بخش خطاپوش توفیق توبه یافته دامن لب را
بآب استغفار شستند چنانچه در محل خویش رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد و غرهٔ شهر ربیع الاول
سنه هزار و بیست و پنج هجری نوروز عالم افروز سال یازدهم جلوس اقدس جهانگیری
در رسیده مجلس آرایان بهار بزم چمن را بمیناهای زمردی سرو و صنوبر و قدحهای یاقوتی
لاله و گل شقایق بیاراست و ساقی ابر ساکنان باغ و بستان را از بادهٔ رطوبت تر دماغ
ساخته نشاط افزود و خرمی بخشید و جشن نوروزی ترتیب گشته بارگاه سلطنت بر بستن آذین

صفا و زیب و زین یافت حضرت شاه بلند اقبال که طلب رضای الله با جدر اساس کل سعادات میدانستند
ذهبیه تشخصان بجهت تحف و نوادر بهر شهر و دیار سفیر فرستاده بودند آنچه از نفایس و غرایب بهیا ساختند
بنظر انور والد ستوده رفتار در آورده باعث مشغولی خاطر عاطر و انبساط طبع عالی آن حضرت میگشتند
روز مبارک تشرف آفتاب اقسام جواهر و مرصع آلات و غرائب و نفایس بر سبیل پیشکش گذرانیدند از آنجمله
لعلی بود خوش آب و رنگ که بدرخشانی آب سهیل یمانی بردی و از درخشانی دیده آفتاب جهانتاب خیره
کردی بوزن پنجمثقال و ده قیراط و هشتاد هزار روپیه که قریب ۳ هزار تومان رایج عراق است
قیمت داشت رحلت حضرت آیت تجلی آرا بر جلوه قطع من حور نسا بیگم از این جهان فانی به عالم جاودانی
روز نخست مقرر و مقدر شده که گلگشن دهر چیدن هر گل شادی را خلش خار غمی در قفا باشد و [illegible]
زمانه نوشیدن هر صاف عیشی را کشیدن دردی در دمالی در پی بود از جهت قضا نسیم مشرقی بی غبار کدورتی
نورزد و در قسمتگاه ازل کسی را نوش راحتی بی نیش المی نرسد نشد سر خوش کسی
که نا خوش گشت از خمارش بسی درین لاجوردی سرای دو در زر و نبال طرب بود نوحه گر لهذا
درینهنگام که عرصه گیتی از مقدم فرخنده اردی بهشت صفا و طراوت روضه بهشت داشت و نسیم
بهار گرد کلفت از خاطر جهانیان رفته و دلهای عالمیان مانند گلهای بستانی شگفته بود در روزگار
دل آزار دم سرد دی بیدید چراغ طرب و نشاط را فرو نشانیده بزم خرمی و انبساط را تیره و تاریک
گردانید و روز چهارشنبه بیست و دوم اردی بهشت سنه یازده جلوس جهانگیری موافق بیست و چهارم
ربیع الثانی سنه هزار و بیست و پنج هجری گوهر شاهوار درج سلطنت کوکب درخشان برج
خلافت حور نسا بیگم که حضرت جنت مکانی او را بشرف فرزندی خویش اختصاص بخشیده بودند

و نهایت دلبستگی بآن نوگل حدیقهٔ سلطانی داشتند در حالتی که سن شریفش به سه سال و یکماه رسیده
بود بمرض آبله دعوت حق را اجابت نموده سوی گلشن قدس توجه فرمود و آن پروردهٔ کنار عفت و
دامن دولت را در بلدهٔ طیبهٔ اجمیر درون روضهٔ منورهٔ پیشوای اهل یقین خواجه معین الدین چشتی دفن
نموده همدم حوران بهشتی ساختند و چون حضرت جنت مکانی را با جوهر ذاتی و فطانت جبلی آن ثمرة
الفؤاد علاوه علاقهٔ فرزندی شده خواهش و تعلق بحد افراط رسیده بود از شنیدن این واقعهٔ وحشت زای
بی نهایت طاقت آن حضرت خلل پذیر گردیده خاطر ملکوت ناظر از هجوم غم و هم را بنوعی اندوه آشفته
گشت که حضرت شاه بلند اقبال نیز چه از راه تعلق مفرط و چه از بیم آنکه تا آن وقت در شبستان دولت
این قسم قضیهٔ موحشی سانح نشده بود و چنین المی که همواره خاطر احبای دولت خداداد از آن
مصئون باد ادراک نفرموده بودند بنهایت کلفت و آزار کشیدند و حضرت جنت مکانی هم از برای
پرسش و خاطرجوی حضرت شاه بلند اقبال و پردگیان تتق عصمت و هم بجهت آنکه این حادثه در منزل
دلگشای آن حضرت واقع شده بود و دیدن آن دولتخانه موجب ازدیاد مواد اندوه و ملال خاطر
اقدس میگشت بمنزل فیض اساس حضرت شاه بلند اقبال شرف قدوم ارزانی داشتند و ده روز
آنجا توقف فرموده اصلا بمهمات ملکی نپرداختند و از بس که این واقعهٔ جانگزا موجب کلفت
آنحضرت شده بود روز وقوع این واقعه را که چهارشنبه باشد گم شنبه نام کردند و تا حال بر السنه
و افواه خاص و عام این نام جاریست ولادت با سعادت کوکب سعد فلک دولت گوهر یکتای محیط
سلطنت نقش بدیع کارخانهٔ ابداع ———— حضرت عزت جل شانه که نظام ملک و ملت
و قوام دین و دولت را بفراغبال و استقامت احوال سلاطین ذیشان منوط ساخته و خوشی نشاط

جهان و جهانیان را بخوشدلی و انبساط طبیعت خاقان رفیع مکان مربوط گردانیده بموجب این معنی

که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی اگر گاهی جهت مزید آگاهی بار اندوهی

بر خاطر ملکوت ناظر شان گذارد مهتدا آنرا که باعث ملال عالمیانست روا نداشته زود بدست

لطف و عنایت بردارد و ابواب فرح و شادمانی بر دل عدل مایل شان مفتوح سازد لهذا

از رحلت گل باغ دولت حور نسا بیگم بسی نگذشت که نسیم مسرت از مهب عنایت ایزدی وزیده

حضرت جنت مکانی و حضرت شاه بلند اقبال را که غنچه دل شان از الم آن واقعه پژمرده بود

شگفته خاطر ساخت و در عوض آن صبیه پاکیزه گوهر شاهزاده نیک اختری از نواب ثریا جناب

مهد علیا ممتاز الزمانی آفریدگار جهان شاه والا مکان عطا فرمود که مانند مردم دیده باعث

روشنائی چشم جهانیان گشت و چون غنچه نو شگفته زینت گلبن شاهی گردید • غنچه از گلبن شاهی

دمید • نفحه از ملک آگاهی وزید • تاج شد از گوهر او سر بلند • تخت گشت از بخت او فیروزمند

صحن گیتی بی وی چو چشم فلک • بود او بی مردم این بی مردمک • زد بمردم صحن آن معمور شد

چشم این از مردمک پرنور شد • در شب یکشنبه یازدهم تیرماه الهی سنه یازده جهانگیری موافق

هژدهم شهر جمادی الآخری سنه هزار و بیست و پنج هجری بعد از انقضای سی و هفت پل از

گهری اول در دار البرکت اجمیر بطالع یازدهم درجه جدی آن کوکب مسعود از افق هستی لامع شد

انوار سعادتش بسان تابش خورشید انور ساحت سلطنت را منور ساخت حضرت شاه

بلند اقبال مراسم شکر ایزد متعال بجا آوردند و بعادت معهود هزار مهر بر سبیل نذر گذرانیده

از والد بزرگوار التماس نام نمودند حضرت جنت مکانی آن مولود مسعود را بشاه شجاع موسوم

گردانیده و برسم تهنیت دولتسرای حضرت شاه بلند اقبال را شرف قدوم بخشیدند آن حضرت از نثار
دریا انداز تقدیم رسانیده جواهر و مرصع آلات و تحف و نفایس بسیار پیشکش نمودند تاریخ ولادت
میمنت آیت آن بدر سمای سعادت را یکی از شعرای پایه سریر خلافت مصیر چنین در سلک نظم کشیده

داده خوش سایهٔ خود را وگر از تو خلفی ‌ که توان دید در آن فر خلافت جا پیدا ‌ سر نوشتش که از آن کلک رقم
آمد اقبال ‌ بهترین قطعه بود کلک ید اللهی را ‌ می توان یافتن از ناصیهٔ شاه شجاع ‌ جوهر دست توانایی
و عدد کاهی را ‌ بهتر تاریخ ولادت بدعا گفته ملک ‌ ور مبین نیّر بادا فلک شاهی

و چون از عدم رشد سلطان پرویز چنانچه قبل ازین مذکور شده اختلال تمام با حوال صوبهٔ دکن راه یافت
و رایات بالاگهات حتی قلعهٔ احمدنگر که از قلاع معظمهٔ آن ملک است بتصرف اهل خلاف در آمده بود و عنان

ضبط و نسق آن ولایت از کف اقتدار اصحاب صوبه و سرداران طلقا بیرون رفته بعد از آنکه مهم را باتمام توجه
جهانگشایی فرازنده لوای کشورستانی حضرت شاه بلند اقبال صورت انصرام پذیرفت رای عالم آرای
حضرت جنت مکانی چنان اقتضا نمود که رایت فیروزی آیت شاه ظفر لوا که در جمیع معارک مانند الف
انا فتحنا بفتح و نصرت برپاست بصوب دکن ارتفاع یابد و ازین جهت که آن مهم نهایت عظم و اشکال
یافته بود و غنیم بسیار خیره و دلیر شده متصور ساختند که خود نیز تا مانند و توجه نموده آنجا
بدولت توقف فرمایند و باین عزیمت صایب در سلخ شهر شوال سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق
بیستم آبان ماه الهی سال یازدهم جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور حضرت شاه بلند اقبال بران صوب
واقع شد و هنگام رخصت حضرت جنت مکانی آن حضرت را شاه خرم مخاطب ساختند و تا
آن وقت هیچ یک از سلاطین فرزند خود را بخطاب مستطاب شاهی سربلندی نبخشیده بود و منصب آن
حضرت را که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و ده هزار
سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر نموده حکم فرمودند که دیوانیان عظام جاگیر آن نقد تنخواه نمایند و خلعت خاص
با چارقب مرصعی که دور دامان و آستین و گریبان آنرا بلآلی غلطان مطرز ساخته بودند و دو اسپ خاصه
یکی عراقی با زین مرصع و دوم رهواری با رفتار و فیل خاصه با ماده فیل و خنجر و شمشیر مرصع با گرانبهایی
از غنایم فتح قلعه احمدنگر که یک لک روپیه قیمت داشت و حضرت عرش آشیانی بحضرت جنت مکانی
مرحمت فرموده بودند بآن قرة الباصره خلافت عنایت نمودند و چند خوان از عقود جواهر و لآلی
خاصه خود نزد آن حضرت آورده فرمودند که هر چه از اینها خوش آید بردارند حضرت شاه بلند اقبال
نظر بر نفاست و ارزندگی جواهر نموده تسبیح مرواریدی که لعل و زمرد نیز در میان منظوم بود

دهم زر

و حضرت عرش آشیانی مکرر بر سر با جور خویش بسته بودند تیمناً و تبرکاً اختیار نمودند حضرت
جنت مکانی را این معنی بسیار خوش آمد آنرا با یک تسبیح دیگر مثل آن که خود در گردن مبارک
می انداختند و یک لک روپیه قیمت داشت بآن حضرت مرحمت فرمودند و با مرای بادشاهی
که دران یورش اقبال بملازمت رکاب ظفر انتساب مقرر شده بودند و ملازمان عمده حضرت
شاهی فراخور مرتبه و حالت هر کس اسپ و خلعت و غیر هما مرحمت نمودند و حکم اقدس شرف صدور
یافت که دیوانیان عظام جاگیر سلطان پرویز را در صوبه الهآباد تنخواه نمایند و مهابت خان که
کومکی لشکر دکن بود [illegible] نموده او را از برهانپور بصوبه الهآباد روانه سازند و چون موکب
منصور شاه ظفر پناه از راه چیتور و مندسور که سر حد رانا امر سنگه است متوجه مقصد بود
و از خلوص نیت و رسوخ عقیدت حق گذاری نوازشهای پادشاهی آن حضرت را لازم دانسته اراده
استلام عتبه جلال نمود حضرت شاه بلند اقبال جهت مزید عزت و اعتبار رانا که دست گرفته
آنحضرت بود راجه بکرماجیت را فرستادند تا او را بملازمت اشرف آورد و رانا از روی
اخلاص و ارادت برفاقت راجه روانه خدمت شد و در مقام اونتوله که بیرون کوهستان
واقع است بموکب منصور پیوسته احراز سعادت ملازمت کیمیا خاصیت نمود و بعد از تقدیم مراسم
کورنش و تسلیم پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانچه پر از جواهر و مرصع آلات
بطریق پیشکش از نظر اشرف گذرانید شاه سلیمان جاه او را مشمول انواع عنایات
گردانیده رخصت انعطاف داد و جگت سنگه نبیره اش را با هزار سوار ملازم رکاب
ظفر انتساب خویش ساختند و در همین وقت علامی افضل خان و راجه بکرماجیت را مرافقت

وکلای عادلخان که قبل ازین بدرگاه جهان پناه آمده بودند مرخص ساخته نزد عادلخان فرستادند و نشان عالیشان بنام عادلخان شرف صدور یافته در مطاوی آن از نوید لطف و تهدید قهر باین معنی اشارتی رفت

دو شعله زیک شمع دارم بجنگ ۞ یکی نور صلح و یکی نار جنگ
بود نور صلحم شبستان فروز ۞ ولی نار جنگم بود خانه سوز

خلاصه مضمون آنکه اگر غیر بداختر دست از حدود متعلقه پادشاهی بازداشته ولایاتی که در زمان حضرت علیین مکانی عرش آشیانی انار الله برهانه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده بود و سال اول جلوس همایون حضرت جنت مکانی نیز مردم پادشاهی متصرف بودند بدستور سابق واگذارد و دنیاداران دکن سر بر خط اطاعت و فرمان پذیری گذاشته پیشکش لایق بدرگاه والا فرستند شفیع جرایم گذشته ایشان را از صدمات افواج قاهره ایمن و مطمئن خواهیم ساخت و الا عنقریب بسزای اعمال ناشایسته و افعال ناپسندیده خویش خواهند رسید و متعاقب آنها حضرت شاه بلند اقبال متوجه گشته منزل بمنزل نشاط صید و شکار می اندوختند و طی مراحل می نمودند و چون از آب نربده عبور فرمودند امرای عظام و منصبداران پادشاهی که کومکی آن صوبه بودند مثل خانخانان و خانجهان و مهابتخان و شاهنوازخان و عبدالله خان فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهار سنگه خلف راجه مانسنگه و داراب خان و راجه نرسنگدیو بندیله و غیرهم باستقبال شتافته غبار مرکب همایون را توتیای دیده امید ساختند و در خور شایستگی خویش بعواطف شاهانه تارک مفاخر برافراختند روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مطابق بیست و سیوم اسفندارمز سنه یازده جلوس جهانگیری وصول رایات جهانگشا بلده طیبه برهانپور را رونق جلای نوین

داد و مضمون بیاکرات نصرت شعار شاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید حالی اهل
آندیار افتاد و از سطوت موکب کیهان شکوه حضرت شاه بلند اقبال بهندستان بنای سکون مخالفان تزلزل
گشته تا ساحل دریای شور شورش گرائید حکام آن ولایت زورق طاقت بطوفان اضطراب داده غریق بحر
اندیشه گردیدند و از صیت معدلت و بیم سیاست شاه دین پناه رعایا و مساکین حیات تازه یافته
طلبه و متعلقین دل بر بلاکه خویش نهادند و هم دران روز خجسته و ساعت همایون حضرت جنت مکانی بشادی و
آباد و ماند و نزول اجلال فرمودند و در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش
هجری عشر بکده حمل از فیض نزول خسرو انجم بانوار شرف و سعادت مزین و منور گشته سال دوازدهم جلوس
همایون جهانگیری بمبارکی آغاز شد و بمقدم نوروز جهان افروز بر زمین و زمن تابند و ورود موکب همایون
بر صفحه دکن پرتو نور آمد و حسب الحکم الاقدس صحن دولتخانه برهانپور را آذین بسته جشنی پادشاهانه
مرتب ساختند و بزم عیش و طرب بیاراستند امرای عظام و سایر منصبداران پادشاهی و بندهای درگاه
که ملازم رکاب ظفر مآب بودند هر یک بقدر مرتبه و حالت خویش بعواطف گوناگون نوازش یافته کامیاب
مطلب و مراد گشتند و وکلای حضرت شاه بلند اقبال چون بحوالی بیجاپور رسیدند عادلخان تا پنج کروه
استقبال نموده آداب تسلیم و زمینبوس بتقدیم رسانیدند و نشان قضا جریان حضرت شاهی را که منشور
شرف و سعادت او بود بوسیده بر سر نهاد و قرار داد که ملک پادشاهی را با مقالید
قلاع و حصون خصوصاً قلعه احمدنگر تسلیم بندهای درگاه جهان پناه نماید و پیشکشهای لائق از
خود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بپایه سریر خلافت مصیر فرستد و من بعد او و
دیگر دنیاداران آن ولایت قدم از جاده مستقیم اطاعت و فرمانپذیری بیرون نگذاشته اداب

و خدمتکاری بعمل آرند و مراتب اخلاص و دولتخواهی را پاس دارند چون عرایض افضل خان و راجه بکرماجیت
بر طبق این معنی معروض واقفان بارگاه جلال گشت حضرت شاهزاده بلند اقبال عرضه داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی
مرقوم کلک عنبرافشان فرموده مصحوب سید عبدالله ولد سید قاسم بن سید محمود باره که از تربیت کردهای
آن حضرت بود بخدمت پدر عالیقدر ارسال داشتند حضرت جنت مکانی را از مژدهٔ این فتح عمده و بشارت
این نصرت عظیم نهایت فرح و انبساط رو داده زبان الهام بیان بشکر این موهبت گشودند که مهمی چنین
دشوار بنمایانی صورت پسندیده یافته ولایتی از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت روز
افزون درآمد و مفسدانی که همیشه قدم از عجب و استکبار بیرون زدند از روی عجز و انکسار باج بسیار
و خراج گذار گشتند و حکم نواختن نقارهٔ شادیانه فرموده آن روز برکنار تال کوتر شمال دولتخانه مجلسی
شگفته تر از گلشن فردوس آراستند و در نهایت فرح و نشاط و عشرت و انبساط گذرانیدند و سید
عبدالله را بخطاب سیف خانی که پیش از این عموی او داشت سرافراز ساختند و بعنایت خلعت و اسب
و فیل نوازش فرموده رخصت مراجعت فرمودند و لعلی گرانبها که جگرگوشهٔ کان بدخشان و دُرّ یتیم چراغ خورشید
درخشان بود و مکرر حضرت جنت مکانی آنرا بر سر تاج خویش بسته بودند بشگون دولت و بهروزی
جهت آن گوهر افسر سلطنت و عالم افروزی فرستادند مجملاً افضل خان و راجه بکرماجیت پنجاه زنجیر
فیل کوه شکوه که بوقوف متصدیان فیلخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه شش لک روپیه قیمت شد از آنجمله
سه فیل که ذکر آنها خواهد آمد هر کدام بیک لک روپیه و چهل و هفت زنجیر دیگر به سه لک روپیه و پنجاه
راس اسپ عربی و عراقی که اهل خبرت آنرا بشصت هزار روپیه قیمت کردند و یک لک و پنجاه
هزار هون نقد که شش لک روپیه باشد و تتمه جواهر و مرصع آلات و اجناس نفیسهٔ دیگر از هر قسم که

مجموع پانزده لک روپیه می شد گرفته و با وکلای عادلخان متوجه زمین بوس درگاه معلّی گشتند و عادلخان
نهایت آدمیت و انسانیت بنسبت بافضلخان و راجه بکرماجیت بعمل آورده از لوازم مهمانداری
و تواضعات دقیقه نامرعی نگذاشت و سوای جواهر و فیل و اسپ متعدد بهر یک دو لک روپیه نقد
تکلف نموده و راجه شنیده که در کوه شخصی لعلی دارد بوزن نهصده مثقال و کسری و بده لک روپیه قیمت
شده و مبلغ مذکور را فرستاده آن لعل گرانبها را ابتیاع نموده در مراجعت از بیجاپور باحمدنگر
رسیده قلعه آنرا که چند بیگاه بود که از تصرف اولیای دولت روزافزون بیرون رفته بود بقید ضبط
در آورد و حقیقت واقعه را بدرگاه شاهی عرضداشت کرد چون این خبر بهجت اثر مسموع باریافتگان
حریم بارگاه جلال حضرت شاه بلند اقبال گشت حکم فرمودند تا نقاره شادیانه و فتح بجهت خرمی و
شادمانی دلهای موافقان بنوازش در آورند و همان ساعت جهانگیر بیگ مخاطب بجانسپار خان را نصب
احمدنگر و خنجر خان را که بالفعل خطاب سپهدار خانی دارد بنسق جالناپور تعیین نمودند و بیرم بیگ را فرمودند
که جمعی را که بتهانه داری محارست محال مفتوحه معیّن شده اند ببالاگهاط برده هر یک را بجای خود بفرستند
و خاطر جمع نموده مراجعت نماید و راجه بکرماجیت چون احراز سعادت ملازمت اشرف نمود از آنچه
خود بهمرسانیده و عادلخان باو داده بود پیشکشی عالی که قریب بچهار لک روپیه سامان نموده بنظر انور
شاه عدالت گستر در آورد و از جمله پیشکش او آن لعل بود که سبق ذکر یافت با یک قطعه لعل دیگر که شصت
هزار روپیه قیمت داشت و افضلخان نیز بعد از آمدن از بیجاپور از نوادر جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر
پیشکشی لایق کشید و راجه جادو و نداسی میر علی که بجهت آوردن پیشکش نزد قطب الملک رفته بودند
روز یکشنبه پنجم شهر رجب سنه هزار و بیست و شش هجری بچهار کروهی حیدرآباد رسیدند و قطب الملک

از روی اخلاص استقبال نموده آنچه لازمهٔ ادب شناسی و آداب دانیست بعمل آورد و بورود عالیشان
شاه کامران و خنجر مرصع که از روی مرحمت بجهت او فرستاده بودند تارک عزت برافراخت و کمر اطاعت
و انقیاد بر میان جان بسته رای جادونداس و میرکی را با جماعه بمبالغه تمام بشهر در آورد و بتوجه
سرانجام پیشکش شده در آنکه قرصی از نوادر جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان عربی
و عراقی پیشکشی بتکلف که مجموع آن موازی پانزده لک روپیه میشد سامان نموده روانهٔ درگاه
والا ساخت و سفرا الیهما با دل خورسند و خاطر خرسند از آنجا مراجعت نموده بسعادت
تقبیل عتبهٔ عبودیت سرافراز گشتند و روز یکشنبه یازدهم شهریور ماه الهی سنه دوازده جلوس
همایون جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و بیست و شش هجری بعد از
انقضاء بیست و شش گهری و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد در بلدهٔ طیبهٔ برهانپور از نواب
سپهر جناب مهد علیای ممتاز الزمانی مریم ثانی ممتاز محل بیگم صبیهٔ قدسیه تولد یافت که نور سعادت
و فروغ میمنتش ساحت شبستان سلطنت را چون مشرق مهر انور روشن و منور ساخت و آن
گوهر درج عفت و اختر برج دولت را بروشن آرای بیگم موسوم ساختند خواستگاری نمودن حضرت
شاه بلند اقبال دختر نیک اختر شاهنواز خان را نموده حضرت جنت مکانی جهت اطمینان خاطر جهانبان
حسب کرمی او در خطبه و جانفشانی و بعضی وقایع دیگر در ماه رمضان همین سال همایون فال حضرت شاه
بلند اقبال بامر والد سلیمان مکان دختر پاکیزه گوهر شاهنواز خان خلف خانخانان را بنکاح
شرعی در حبالهٔ ازدواج خویش در آوردند و از برای سرافرازی خانخانان بمنزل او شرف
قدوم ارزانی داشته انجمن آرای جشن طوی گشتند و ابواب انعام و احسان بر روی جهانیان مفتوح

زن

ساخته عالمی را کام دل در کنار نهادند و صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر را بخانخانان تفویض فرمودند

شاه نواز خان خلف او را با دوازده هزار سوار کمکی بجهت ضبط و حراست محال مفتوحه متعین نمودند و مهم محالی

و سرکار تلنگانه مثل پرگنه بتر که ده کرور دام موافق بیست و پنج لک روپیه جمع آنست و چنان پرگنه در

کل دکن بلکه در هیچ ملکی نیست و احمدنگر و جالناپور و مونگی پتن و پرگنه ابیر و سرکار پاتهری و بیسم

و سرکار بهکر و سرکار ماهور و پرگنه بالاپور و سرکار گاویل و سرکار کهیرله و غیرها را بعهده

یکی از عمده ها مقرر ساختند و سی هزار سوار و هفت هزار پیاده تفنگچی و تیرانداز بکومک خانخانان

متعین نمودند معاودت رایات منصور حضرت شاه بلنداقبال از سرحد دکن بعد از فتح و نصرت

و مخصوص گشتن آن حضرت بعنایات خاص حضرت جنت مکانی بتخصیص خطاب والای شاه جهانی و دیگر

چون خاطر ملکوت ناظر حضرت شاهی از مهم دکن و انتظام معاملات آن صوبه فراغت یافت رایات اقبال

بصوب ماندو که در آنوقت محل اقامت موکب جلال حضرت جنت مکانی بود برافراختند رایات اقبال بصوب ماندو در

که در آنوقت بیرم بیگ بخشی که با فوجی از ملازمان شاهی بجهت تنبیه بهرجی زمیندار بگلانه مرخص شده

بود درین وقت معاودت نموده بهرجی را با پیشکش لایق بدرگاه سلاطین پناه آورد و فوجی دیگر از

مردم شاه ظفر پناه که بجهت تادیب زمینداران گوندوانه از برهانپور تعیین شده بودند ابد بصوب

شتافته آن گروه جاهل را به نیروی اقبال شاه دریادل تنبیه بلیغ نمودند و شصت زنجیر فیل و

دو لک روپیه از زمیندار چانده و سی زنجیر و یک لک روپیه از زمیندار جاتبه که مجموع نود فیل و سه

لک روپیه نقد باشد پیشکش گرفته در اثنای راه قرین نصرت و فیروزی بموکب اقبال پیوستند و چون

حوالی قلعه ماندو مخیم سرادقات جلال گشت بحکم حضرت جنت مکانی یگانه گوهر محیط جلال مهین خلف حضرت

شاه بلند اقبال سلطان داراشکوه که سعادت پذیر خدمت جد سلیمان مکان بودند با جمیع امرای ذیشان به
استقبال شتافته احراز سعادت ملازمت آنحضرت نمودند و روز هشتم ماه آلهی سال دوازدهم
جلوس جهانگیری موافق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری باغی که مجمع انواع شرافت
و سعادت بود حضرت شاه ظفرپناه سکندر اقبال سلیمان جاه تیمور رکاب دارابی که دستور العمل سلاطین
دوران و ناسخ قوانین خواقین ذیشان توانند بود و همعنان فتح و ظفر و همرکاب نصرت و فیروزی متوجه
ملازمت حضرت جنت مکانی گشتند و برسم و آئینی که مخصوص پادشاهان عظیم الشان این دودمان خلافت
نشانست نقاره‌های فتح و کورکه‌های شادیانه بر پشت فیلان و اسپان بنوازش درآورده غریو
کوس و صدای کرنای بعیوق رسانیدند پیش پیش فیلان نامی کوه پیکر با یراقهای طلا و نقره
و جل‌ها و برگستوانهای زردوزی و مخمل زربفت و اسپان عراقی نسب عربی نتاج همه زرین ستام
و مرصع لجام و سوار و پیاده بسیار از تفنگچی و تیرانداز و نیزه گزار و باندار برق زن زرنگار تسمه
و توپخانه که بر فیلان کوه پایه و شتران نرمایه بار کنند و آنرا باصطلاح اهل هند گجنال و شترنال
مینامند و از عقب و یمین و یسار امرای نامدار و لشکر بسیار از مردم پادشاهی ملازمان شاهی هر
یک بجای خویش روان گردیده آن جهان حشمت و جاه و آسمان شوکت شان با فر فریدونی و
شکوه صاحبقرانی داخل شادی آباد ماندو شدند و چون سعادت ملازمت دریافته
لوازم اخلاص و عبودیت بعمل آوردند و مراسم نیازمندی و ارادت بتقدیم رسانیدند حضرت جنت
مکانی آن حضرت را بالای جهروکه طلب فرموده بی‌اختیار از جای خویش برخاستند و چند قدم
پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش عاطفت کشیدند و چندانکه

شاه جوانبخت در رعایت ادب و فروتنی مبالغه فرمودند آنحضرت بر اعزاز و احترام افزوده نزدیک
خویش بحکم نشستن نمودند حضرت شاهی هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و نه هزار مهر و نه هزار روپیه
بسبیل تصدق گذرانیدند و بواسطهٔ آن که درین روز فرصت آن نبود که جمیع پیشکشها بنظر انور درآید
فیل سرباک را که سرحلقهٔ فیلان عادلخان بود و خان مشار الیه آن را بسبیل پیشکش بجهت حضرت شاه
بلند اقبال فرستاده با یراق طلا و صندوقچهٔ پر از جواهر گرانبها گذرانیده تتمه را بوقت فرصت
موقوف داشتند بعد از آن امرائی که در موکب منصور سعادت اندوز ملازمت آنحضرت بودند مثل
خانجهان و عبد الله خان و مهابت خان و راجه سورجسنگه و راجه بهاوسنگه وغیرهم بترتیب منصب سعادت
زمینبوس یافتند آنگاه خلعت خاصه با چارقب زربفت لولوکار و شمشیر مرصع و خنجر مرصع شاه ظفر
پناه عنایت نموده در جلدوی این فتح نمایان که طراز فتوحات آسمانی تواند بود آنحضرت را
بخطاب والای شاه جهانی و منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش فرمودند
و نعلی که علیا جناب غفران مآب مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
هنگام ولادت حضرت جنت مکانی برو نما آورده بودند و مکرر از فرق قدسی آنحضرت
شرافت اندوخته بود با دو مروارید کلان غلطان بشاه بلند اقبال مرحمت نمودند و از آن روز
بار در مجالس بهشت آئین متصل بسریر عرش نظیر صندلی بجهت جلوس آن زینت افزای اورنگ
فرماندهی مقرر فرمودند و حضرت جنت مکانی در جهانگیرنامه مرقوم نموده اند که این لطف خاص
که نسبت با فرزند سعادتمند بظهور آمد از زمان حضرت صاحبقران جهانستان انار الله برهانه
تا حال درین دودمان دولت از هیچ پادشاهی نسبت بفرزند خویش سمت ظهور نیافته القصه

بعد از ظهور عنایات مذکوره حضرت جنت مکانی با حضرت شاه بلند اقبال از جهروکه فرود آمده نخست از
خواهشهای شاه که در ته جهروکه چیده بودند بجهة مزید عزت و رفعت رتبت آن گرامی خلف خانواده
خلافت چند خوان از اقسام جواهر و زر و سیم بدست مبارک خویش بر تارک اقدس زیب آنحضرت قربان نمودند
آنگاه فیل سرناگ را خود بدولت سوار شده بدرون غسلخانه بردند و بنابر عادت خویش که هر وقت
بر فیل سواری میفرمودند بدست مبارک خویش از دو طرف زر میفشاندند از یمین و یسار زر افشانی
بسیار نموده خلقی را بفیض رسانیدند و آنرا انور بخت موسوم گردانیده سردار جمیع فیلان خاصه نموده
و مقرر فرمودند که همیشه در صحن غسلخانه می بسته باشند تا منظور نظر انور باشد فیل مذکور بسیار قوی
هیکل و تنومند و خوش ترکیب و سربلند بود و از افراد نوع خود بکمال امتیاز داشت و حضرت جنت
مکانی نیز قیمت آن را یک لک روپیه منظور داشتند بعد از چند روز تمام پیشکشها را در صحن خاص و
عام دولتخانه نهادند و بترتیب و آدابی که حیرت افزای اولوا الابصار گشتی از نظر انور حضرت جنت
مکانی گذرانیدند از انجمله هژده خوان جواهر و مرصع آلات بود و در آن میان دو لعل و یک قطعه
نیلم طبع مشکل پسند آنحضرت را بسیار مستحسن افتاد الحق در سنگ و رنگ و آب و تاب دیده ماه و
آفتاب مثل آن سه گوهر کمیاب ندیده بود یک لعل از بابت پیشکش راجه بکرماجیت بوزن
نوزده تانک موافق هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت داشت چنانچه سابقاً مذکور
شده و لعل دیگر بوزن پنج و نیم تانک که در اندام و آب و رنگ مثل نداشت و پنجاه هزار روپیه
قیمت آن مقرر شده و نیلمی خوش آب و رنگ بوزن هفت تانک که سقف این گنبد مینایی
از شعاع آن نیلگون مینمود و در کلانی و نفاست بی شبه و نظیر بود و یک لک روپیه قیمت آن

معمور شد دیگر جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه بسیار بود که هر کدام فی ذاته نهایت غرابت
و تحفگی داشت لیکن بملاحظه اطناب ممدوده که هر وصف هر یک را برشته بیان در نمی آورد دو صد
فیل از انجمله سه با یراق طلا یکی فیل نور تخت که سابقاً مذکور شده و دو دیگر یکی بنام هنونت و
دیگری بخت بلند که با تنها نیز هر کدام یک لک روپیه قیمت شد و این دو فیل اگرچه از نور تخت کلانتر
و تنومندتر بودند اما نور تخت بحسب صورت و ترکیب اکمل بود و نه فیل با یراق نقره و یکصد اسب عربی
و عراقی از انجمله سه راس با زین مرصع که اینها مجملاً مجموع پیشکشی که بحضرت جنت مکانی گذرانیدند
موازی بیست لک روپیه قیمت شد و سوای آن دو لک و شصت هزار روپیه از جواهر و مرصع
آلات به بیگمان ارمغان دادند که همگی بیست و دو لک و شصت هزار روپیه باشد و چون بمبارک
اقبال جهان کشای حضرت شاه بلند اقبال صوبه دکن بقید ضبط و نسق درآمده مهمات آنجائی
صورت انتظام یافت خاطر اقدس حضرت جنت مکانی بسیر ولایت گجرات و تماشای دریای
شور رغبت فرمود و باتفاق حضرت جنت مکانی شاهی که همواره آن حضرت را از طریق
دولت و جلیس بزم خلافت بودند متوجه آن صوب گشتند و منزل بمنزل بنشاط صید و شکار می‌آمدند چنانچه
در روز جمعه هشتم دی ماه الهی سنه دوازده جلوس همایون ساحل دریای شور محل نزول موکب منصور
گشت و بعد از فراغ از تماشای بندر کنبهایت و سواری غراب و سیر دریا باز رایات نصرت
آیات بصوب دار الامان احمدآباد ارتفاع یافت و در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور ورود موکب
جهان پیما بآن بلده خلد صفا اتفاق افتاد و در همین روز خجسته که آغاز سال ۲۷ بیست و هفتم شمسی
از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال عدالت آئین بود برسم معهود آن آسمان قدر کوه وقار را بزر و

سیم و تمام نفایس و اشیائی که لازمهٔ وزن مبارک سلاطین نامدار و شاهزاده های عالی مقدار

این دودمان خلافت نشان است سنجیده مستحقین را از آن وجه محظوظ ساختند و خضاب مجلس بهشت

آئین بجهت بقای عمر و افزونی دولت حضرت شاه بلند اقبال طائر دعاهای اجابت آشیان را بپرواز

درآوردند ● آن سبزه مهران که از پابوس شه شد سربلند ● سر گرانی بر فلک از طالع والا کنند

تا براز نو در دعای دولت شاه جهان ● گه نهند رو بر زمین که سر بسوی بالا کنند ● هر که رخ نساید

بخاک درگهش از اعتقاد ● همچو خور بر اوج رفعت سر فرازیها کند ● و چون در معموری صوبهٔ وسیع

گجرات که حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در ایام حیات فایض البرکات خویش آنرا به نزول

حضرت جنت مکانی مقرر فرموده بودند بسبب بی پروائی صوبه داران فی الجمله خللی و فتوری راه

یافته بود درین وقت حضرت جنت مکانی هم از جهت تیمن و هم بواسطهٔ اینکه بمباشر ضبط و پرداخت

حضرت شاهی آن ملک نظم و نسق شایسته بیابد صوبهٔ مذکور را بحضرت شاه بلند اقبال عنایت

نمودند گجرات صانها الله عن الآفات از اعاظم ممالک محروسه است و از حیثیت کثرت محترفه

و ارباب صنایع و وفور جواهر نفیسه داشته نفیسه و تحف غریبه از هر جنس و هر نوع که در وهم و خیال

آید بر بلاد ایران و توران بل کل امصار جهان رجحان دارد و الیاقت هم بولایت در حشمت و

مکنت از امثال و اقران خویش امتیاز تمام داشته همیشه صاحب پنجاه هزار سوار بوده اند و حکام

مالوه و خاندیس و تمامی دکن و برار و رانا که عمده ترین راجهای هندوستان است مغلوب ایشان بوده

پیوسته طریق اطاعت و انقیاد می سپرده اند و از حوادث دوران و نوایب حدثان بآن پناه بان دودمان

برده در معضلات امور و مشکلات وقایع ایام و دهور از ایشان استمداد و استعانت می نموده اند

بالجمله حضرت شاه بلند اقبال در احمدآباد گجرات از ضیافت والد سلیمان مکان گروه متصدیان
مهمات سرکار عالی خویش را بسرانجام لوازم آن مأمور ساختند و بعد از ترتیب اسباب جشن و سور
و بسط بساط طرب و سرور آراسته استدعای قدوم میمنت لزوم حضرت جنت مکانی نمودند و آن
حضرت منزل خلد نشان را که دُر یکدانهٔ محیط سلطنت و گوهر یکتای معدن دولت را بفرّ نزول همایون
زینت روضهٔ خلد بخشیده نشاط افزای خاطر ملکوت ناظر گرامی خلف ارشد خویش گشتند حضرت
شاه بلند اقبال از درگاه والای پادشاهی تا دولتخانهٔ عالی خود اقمشهٔ نفیسه بر سبیل پا انداز گستردند و
سیم و زر نثار نمودند و پیشکش نمایانی از جواهر و مرصع آلات گرانبها و تحف و نوادر دیار
خصوص گجرات که منبع نفایس و غرایب روزگار است بنظر والد سلیمانجاه سکندر فر گذرانیدند
حضرت جنت مکانی دران محفل فردوس شمائل که گلستان عیش و نشاط و بهارستان فرح و انبساط
بود قدح قدح بادهٔ دوستکامی و دوستکانی نوشش کردند و دامن دامن گل مسرت
و شادمانی فراهم آوردند و بحسن انجام و کارسازیهای شاه کیوان غلام آن مجلس از فاتحه تا
خاتمه بنوعی گذشت و آن ضیافت بخوبی بانجام رسید که دیدهٔ چرخ پیر چنان بزمی شگفت و رنگین
ندیده بود — چنان از می و میوهٔ خوشگوار ∴ برآراست مهمانی شاهوار ∴ که تا هیچ آرزوی بعالم نبود
که یکیک بران خوان فراهم نبود ∴ طرایف نه زانسان که زیبا برست ∴ یکی آوردان بعمری بدست
جواهر چندان که جوهر شناس ∴ نگنجد نیم آنرا بالی قیاس ∴ دران روز فرخنده حضرت جنت مکانی
از کمال عنایت و مهربانی فیل خاصه که بهیکل و ترکیب از نوع خود ممتاز بود با ساز طلا و یک زنجیر
فیل ماده بآنحضرت مرحمت فرمودند و در غرهٔ اسفندیارمذ ماه الهی سنه دوازده جهانگیری رایات

معاودت ارتفاع یافته مقرر شد که در پرگنهٔ دوحد که سرحد مالوه و گجرات است و الحال بدوهد مشهورست

دارد شکار فیل نموده از انجا متوجه دار الخلافه شوند حضرت شاهی که کلک تقدیر نشان خامهٔ

تقدیر بابد که زمانی بر دخت مهم جهانی تصور نماید بر سر کاری را از صوبهٔ گجرات بعهدهٔ معتمد کاردانی

مقرر فرموده خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق آن ولایت مطمئن ساختند و در رکاب جلال

انتساب والد سپهر جناب روانه شده روزی چند در مقام دوحد بذوق نشاط شکار

فیل گذرانیدند و آنجا جشن نوروز سال سیزدهم جلوس همایون جهانگیری در کمال دلپذیری

سرانجام یافته شب چارشنبه بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری سلطان

عدالت نشان اقلیم چهارم آسمان عز ورود به بیت الشرف حمل ارزانی داشته و چون مکرر از

عرایض منهیان دار الخلافه معروض حجاب بارگاه جلال گردید که در احمدآباد علت وبا شیوع

تمام یافته و هوا نیز رو بگرمی داشته و طی آن مسافت بعید با وجود حرارت هوا صعب مینمود رای

جهان آرا حسبان اقتضا کرد که بموجب العود احمد باحمدآباد معاودت نموده ایام تابستان و

موسم باران را دران خطهٔ دلگشا بگذرانند و فصل برشکال که بانجام رسد و سحاب از قطره افشانی و

سیلاب از روانی باز ماند لوای عزیمت بصوب دار الخلافه برافراشته شود و خیام بارگاه

تعلقام سلیمان زمان سکندر را ایام مانند لاله و شقایق زینت افزای سبزه و صحرا

گردد بنابران بعد از فراغ از جشن نوروزی و بزم جهان آرائی و عالم افروزی موکب جهان

پیرا از دوحد بدار الملک احمدآباد عود نمود و شاه اقلیم گشا بالهام خرد والا

فوج از دلاوران رزمجو و بهادران آتش خو هر کدام سرداری یکی از بندهای کاردان جهت قلع و قمع

زمینداران مفسد متمرد آن ملک که باصطلاح اهل هند مطلق این طایفه را گراسیه مواس خوانند تعیین نمودند
ازانجمله فوجی با راجه بکرماجیت که آثار رشد از ناصیه حالش هویدا بود بتنبیه جام و بهاره و فوجی دیگر
همراه راجه بهیم پسر رانا امرسنگه که بملازمت حضرت شاه بلند اقبال سرمایه دولت اندوخته بود بتادیب
متمرد چیکان کاتیهی و فوج سیوم با سید سیفخان باره بدفع مفسدان کنار دریای بترسی فرستادند
و راجه بکرماجیت چون بحدود ولایت جام و بهاره رسید آن نخوت کیشان خلاف اندیش که بهیچ زمان یک
از سلاطین ماضیه را ندیده بودند و اطاعت امر هیچ فرمانروائی ننموده از سطوت سپاه ظفر پناه
و تدبیرات صائبه راجه بکرماجیت کشوردل مغلوب لشکر رعب و هیبت یافته ابواب فنا و زوال
بر روی خویش گشاده دیدند و ناچار ترک گردن کشی نموده چاره کار دران دانستند که بذیل شفاعت
راجه متوسل گشته روی نیاز بآستان قدس نشان آورند و ناصیه سائی غبار عبودیت رقم خلاف
و عصیان از لوح جبین محو نمایند و باین قصد آمده راجه بکرماجیت را ملاقات نمودند و برفاقت راجه
متوجه درگاه خلایق پناه گشته بوسیله او سعادت زمین بوس دریافتند و هر کدام ازانها یکصد راس
اسپ کچهی بر سبیل پیشکش گذرانیدند اسپ کچه بهترین اسپانیست که در ولایات هندوستان بهم میرسد
و از اسپان سرآمد آنجا راستی تا ۳ هزار روپیه خرید و فروخت میشود و جام و بهاره از
زمینداران عمده صوبه گجرات و در وسعت ولایت و ثروت و جمعیت هر دو برابراند ملک جام
از یکطرف بمحال سورته و از اطراف دیگر بدریای شور متصل است و حکومت آنجا بهر که قرار گیرد اورا
جام میگویند و ملک بهاره نیز در ساحل دریای شور بسمت ولایت تهته واقع است و ریاست آن
سرزمین بهر که متعلق شود اورا بهاره میخوانند و هر یک ازآنها قریب شش هزار سوار با پیاده

بسیار نوکر دارد و در وقت ضرورت ده و دوازده هزار سوار سامان میتواند نمود و چگال دو فوج
دیگر نیز که بنیت منصبداران آن نواحی تعیین شده بودند در تلاش و تردد داد سعی داده بسمرد و انزا به تنبیه
بلیغ کردند و از کراس و سواس آن ملک پیشکشهای لایق گرفته بعتبهٔ جلال سعادت نمودند تعیین شدن
راجه بکرماجیت از جانب حضرت ولیعهد اقبال بر تنبیه سورجمل پسر راجه باسو و تسخیر قلعه کانگره و
موجبات آن چون از روز ازل حل هر عقدهٔ مشکلی بناخن تدبیر دانادلی و فتح هر بابی بکلید
اقبال مالک رقابی مقرر گشته در ایام سعادت فرجام سلطنت حضرت عرش آشیانی با وجود مساعدت
بخت و موافقت طالع و نیروی بازوی جهانستانی اولیای دولت روزافزون آنحضرت را فتح
قلعه کانگره و تسخیر ملک را نا دست نداده بود و بارها افواج قاهره بهر دو جانب تعیین شده
هر بار بی نیل مطلب معاودت نموده بودند بنابران حضرت جنت مکانی را اهتمام تمام شان به
این دو مهم عمده بود و بعد از آن که ملک را بامیامن اقبال بی زوال حضرت شاه بلند اقبال مسخر گشت
و معامله دکن نیز صورت انتظام گرفت همواره فتح قلعه کانگره نصب العین ضمیر منیر بود تا در وقت
که مهام و بهار چنانچه گذشت انصرام یافت بعرض باریافتگان بارگاه جلال رسید که سورجمل
پسر راجه باسو که بعد از فوت پدر بجانشینی او سرافراز شده بود از راه کفران نعمت قدم
بوادی ضلالت گذاشته و سر بفتنه و فساد برداشته طریق آبای طاغی خویش سلوک مینماید
و تمام زمینداران کوهستان شمالی پنجاب را با خود بفریب و افسون متفق ساخته و دست تعدی
به پرگنات پنجاب دراز نموده دقیقه از دقایق تاخت و تاراج فرو نمیگذارد بنابران حضرت
جنت مکانی تنبیه و تادیب او را از جمیع وجوه بر ذمهٔ همت آسمان پیوند واجب و لازم شمرده

متوجه تمشیت آن امر گشتند و چون نکات بر آنحضرت ظاهر شده بود که شهباز اقبال شاه ظفر پناه
در صید مملکت قوی چنگال و ملازمان سعادت نشانش را در جمیع امور نصرت و تأیید ایزد متعال قرین حالست
و بهمت چرخ رفعت بسرانجام هر مهم عمده و کار دشواری که مصروف دارند خواه بنفس نفیس متوجه شوند
و خواه سامان لوازم آن فرموده بعهدهٔ سعی و اهتمام یکی از تربیت کردهای معتمد خویش نمایند بیمن
اقبال و حسن پرداخت آنحضرت در اندک فرصتی موافق مطلب و لیاقتی دولت ابد پیوند صورت انجام می پذیرد
لهذا امر فتح قلعه کانگره که بمتانت و استحکام شهرهٔ ایام بود بنام نامی شاه کیوان جاه کشیدند
و از آنجا که پیوسته همت والا نهمت آنحضرت بتمشیت امور دین و تقویت شرع حضرت سید المرسلین
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مصروفست این معنی را از امور عظیم دانسته از اسباب سعادت دارین
شمردند و چون حضرت شاه بلند اقبال حقیقت کاردانی و کارطلبی و سرداری و سپاهیگری راجه بکرماجیت را
از انصرام و انجام مهم بهارج و جام مشاهده فرموده بودند او را بسرداری و تدبیر از اکثر ملازمان
خویش در پیش بینی دانستند این مهم صعب را بعهدهٔ اهتمام آن نخستین فدویان اخلاص کیش مقرر نمودند
و بتاریخ بیست و یکم شهریور ماه سنه سیزده جهانگیری مطابق بیست و سیوم شهر رمضان المبارک
سنه هزار و بیست و هفت هجری در احمدآباد گجرات راجه را با فوجی عظیم از دلاوران قلعه کشا و بهادران
عرصه پیما که همه غرق آهن ز سر تا بپا ٭ چو صورت که گیرد در آئینه جا ٭ رخصت نموده روانه
آن صوب ساختند که نخست مهم سورجمل را فیصل داده بعد از آن بتسخیر قلعه کانگره پردازد راجه از
وفور عقیدت و خلوص نیتی که نسبت بولی نعمت و خداوند کار حقیقی خود داشت با آنکه او هندو بود
و کانگره بتخانهٔ عظیمی دارد که از معابد معتبر هنود است استرضای خاطر اقدس شاه دین پرور را

برپاس تراب کیش و آیین خویش مقدم دانسته بطیب خاطر و طوع رغبت متوجه آن صوب گردید به نیروی
اقبال بیزوال شاهی آن دو مهم دشوار را موافق مطلب حسبالی دولت قاهره بانصرام رسانید
چنانچه در محل خویش رقمزده کلک بیان خواهد شد و در بیست و پنجم شهریور رایات جلال از بلده طیبه احمدآباد
بجانب دارالخلافه ارتفاع یافت و موکب جهانپیرا منزل بمنزل طی مراحل نموده و سیر سبزه و صحرا
و نشاط صید و شکار موجب شرح و انبساط خاطر اقدس حضرت پادشاه جنت مکان و شاه بلند اقبال
کامران میگشت چون حضرت شاهی از بلده برهانپور دو نفر بیک برادر ابراهیم بیک بخشی و الله ویردی بیک را
که بالفعل بخطاب الله ویردی خانی سرافرازست بجهت زنجیر فیل کلان و آنچه بکار احتیاج همراه نموده بحوالی
سلطانپور بشکار فیل فرستاده بودند و ایشان در آنجا لوازم سعی بعمل آورده بیمن اقبال اقلیم شکار
آنحضرت هفتاد زنجیر فیل صید کرده بودند در نیولا بموکب همایون پیوستند اگرچه در بنگاله و تهار و دوار
و آن نواحی فیل خوب بهم میرسد اما فیلی که کنار آب نربده در حوالی سلطانپور و غیره میشود و با آن
آب و هوا پرورش می‌یابد بهمه جهت بر فیلان جاهای دیگر رجحان دارد و ولادت با سعادت
گوهر افسر خلافت فروغ اختر سلطنت شاهزاده جوان بخت دولت نصیب بهار گلشن فتح و ظفر سلطان اورنگ زیب
شب یکشنبه یازدهم آبانماه الهی سال سیوم از عشره دوم جلوس همایون جهانگیری مطابق یازدهم شهر ذی قعده
سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از انقضای بیست و هفت گهری و سی و هشت پل که یازده ساعت
و سه دقیقه و دوازده ثانیه نجومی باشد بطالع ثور دهم درجه میزان در مقام دهود جهان افروز
کوکبی از افق اقبال طالع شد که لمعه نور ظهورش دیده مهر و مشتری را فروغ شرف و سعادت بخشید
و شاهزاده والاگهر نیک اختری از بانوی حمیده صفات ستوده سیر نواب مهد علیای ممتاز الزمانی

مریم ثانی قدم فرخنده بعالم وجود گذاشت که گوهر والائیش زیب اورنگ سلطنت و زینت افسر خلافت
گردیده مبشّران اقبال جهانیان را مژده رسیدن غنچهٔ مراد رسانیده صلای جشن و سور در دادند
و مقدسان افلاک زمینیان را نوید طلوع کوکب بخت داده زبان بتهنیت و مبارکباد گشادند
طنطنه کوس بشارت و نفیر شادمانی در گنبد خضرا پیچید و صدای دف و چنگ و بربط و نای بگوش
گردون رسید جمشید گردون سریر خورشید از خرّمی بر فرش از طارم چهارم بساط عیش و نشاط
گرم ساخت و زهرهٔ زهرا قانون عشرت ساز کرده باهنگ طرب نغمهٔ خوشدلی و سرور بنواخت
و نوای رود و سرود و ترانه سرا شده این صوت دلکشا بمسامع ساکنان عالم بالا رسانید
ای بخت شب منتظر از سحر آمد ※ بردار سر از خواب که خورشید برآمد ※ نخلی که کشید آب ز سرچشمهٔ کوثر
از میوهٔ مقصود چو طوبی ببر آمد ※ چون عیسی مریم بزمین نوبت دیگر ※ از ما در ایام یکی خوش پسر آمد
طفلی که بخوردی چو مه عید بزرگست ※ خردی که بلطف چو گهر معتبر آمد ※ در صنعت گرانمایه که از قدرت قدرت
گوهر صدفش آئینه ماه و خور آمد ※ حضرت شاه بلند اقبال بعادت معهود هر از اشرفی بخدمت والد بزرگوار
برسبیل نذر گذرانیده التماس نام نمودند حضرت جنّت مکانی بالهام ربانی آن گوهر محیط سلطانی و منظور
انظار سبحانی را بسلطان اورنگ زیب موسوم ساختند تاریخ ولادت باسعادتش را یکی از نکته سنجان
پایه سریر اعلی چنین یافته و در سلک نظم کشیده ※ جلوه ات شاهنشها زاکرد کار ※ هدیه کرد از
عطائی خود نصیب ※ زاد از درج سعادت گوهری ※ بخت را مطلوب و دولت را حبیب ※ آفتابی
گشت طالع از افق ※ کز فروغش یافت تاج و تخت زیب ※ سال تاریخش رقم زد کلک غیب ※ گوهر
تاج ملوک اورنگ زیب ※ چون در دوهد مکانی لایق بسط بساط جشن و سور نبود صوبهٔ مالوه که

بعنوان تنبول بسر کار حضرت شاهی تعلق داشت نزدیک بود لاجرم آرایش بزم شادمانی و ضیافت
حضرت جنت مکانی را بوصول آن صوبه موقوف داشتند و بتاریخ بیست و پنجم همان ماه که هوای مالوه
از غبار موکب همایون عنبر آمیز گشت شاه ظفرپناه در اوجین سرانجام جشن ولادت قرة العین فرموده
استدعای مقدم میمنت توام حضرت جنت مکانی نمودند و آن حضرت از روی انبساط بدولتسرای
حضرت شاه بلند اقبال شرف قدوم ارزانی داشته انجمن آرای محفل عیش و نشاط گشتند و بدیدار خجسته
آن بلمعهٔ آفتاب سلطنت کمال نشاط و مسرت حاصل نمودند و حضرت شاهی بعد از اقدام مراسم پا انداز
و نثار پیشکشی لایق از جواهر ثمینه و امتعهٔ نفیسه با پنجاه زنجیر فیل از بابت فیلانی که دولت بیک و الله وردی
بیک شکار کرده آورده بودند بنظر انور آنحضرت درآوردند و تمامی آن ملحوظ نظر عنایت گردیده شرف
قبول یافت

القصه بعد فراغ از مراسم جشن و ضیافت در خدمت والد سلیمان مکان از اوجین بتوالی توجه بصوب

مقصد افراخته بتاریخ بیست و پنجم دی ماه سال مذکور موافق غرهٔ شهر صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری ورود
موکب منصور بمعمورهٔ فتحپور اتفاق افتاد و در همین روز فرخنده جشن وزن مبارک شمسی حضرت شاهی ترتیب
یافته بزم عیش و سور و مجلس طرب و سرور آراسته گشت و سال بیست و هشتم از عمر ابد پیوند بفرخی و فیروزی
آغاز شد و حضرت شاه بلند اقبال را بزر و سیم و دیگر اشیا وزن نموده وجه آنرا بارباب استحقاق
رسانیدند و چون معلوم رای جهان آرای حضرت جنت مکانی گردید که از علت وبائی که در دار الخلافه بهم رسیده
بود هنوز اثری باقیست چنین مقرر شد که تا برطرف شدن آن موکب منصور در فتحپور اقامت نماید
و صبح روز مبارک پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجری تحویل نیر اعظم ببرج
حمل اتفاق افتاد و سال چهاردهم جلوس همایون جهانگیری بفرخی آغاز شد و جشن نوروزی در
دار السرور فتحپور آرایش یافته آئین خوشی و نشاط تازه گردید از فیض بهار عالم افروز مزرع امید
جهانیان سرسبز شد و نخل آرزوی پیر و جوان بثمر مراد بارور گشت در همین ایام خجسته فرجام حضرت جنت مکانی
با پردگیان حرم سرای سلطنت بمنزل فیض شامل حضرت شاهی که سابقاً با فلاطون الزمانی میر فتح الله
شیرازی که از اجلهٔ سادات فارس و در فضل و دانش سرآمد فضلای عصر خویش بود و در خدمت حضرت عرش آشیانی
کمال قدر و اعتبار بهم رسانیده و بمرتبه والای وکالت فایز شده بود تعلق داشت تشریف قدوم مزین ساختند
حضرت شاه بلند اقبال لوازم ضیافت و مهمانداری بتعجیل آورده مراسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیدند
و پیشکشی عالی از تحف و نفایس روزگار و غرایب و نوادر هر دیار که پنج لک روپیه قیمت مجموع آن
بود بنظر انور آن حضرت گذرانیدند ذکر رحلت مغفرت آیت والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاه بلند اقبال از این
سکنای ظلمانی بنزهتگاه سرای جاودانی و وقایع دیگر از آنجا که عادت روزگار دل آزار ستمگر

گلچینان باغ نشاط را گاهی گلشن خاطر غمی نکارد و نعمت‌خوارگان خوان انبساط را وقتی مائدهٔ المی پیش آرد
درین هنگام که موکب جهان‌آرا در دار السرور فتحپور اقامت داشت مزاج قدسیهٔ علیا جناب خورشید حجاب
قدسی انتساب مستورهٔ حجب عصمت مخدرهٔ سرادق عفت پرده‌نشین سراپردهٔ عزت حجله‌گزین شبستان دولت
نخلهٔ روضهٔ برومندی دوحهٔ حدیقهٔ سربلندی کاملهٔ زنان زمان عاقلهٔ نسای دوران بلقیس مکانی
مریم الزمانی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاه بلند اقبال از مرکز اعتدال عدول نمود و چون ودیعت
حیات مستعار را وقت سپردن رسیده بود چندانکه طبیبان حاذق در معالجه سعی نمودند سودمند نیفتاد
درین اثنا رایات جلال از فتحپور متوجه مستقر خلافت گردید و بتاریخ سیوم شهر جمادی الاولی
هزار و بیست و هشت هجری در باغ مظفرخان معموری که در ظاهر دار الخلافه اکبرآباد واقع است
و آن ملکهٔ روزگار آنجا نزول نموده بودند رخت اقامت ازین سرای فانی بر بسته روی توجه بگلگشت روضهٔ
رضوان و صحبت حوران جنان آوردند ۞ نماند جهان جاودانه بکس ۞ خدائی جهان جاودانست و بس ۞ نخندید
بر طرف گلشن گلی ۞ که بگریست در ماتمش بلبلی ۞ و آن بانوی جهان عصمت را بموجبی که خود وصیت فرموده
بودند در محلی متصل باغ دهره که حضرت جنت مکانی آنرا معروف بنور منزل ساخته‌اند دفن کرده روضهٔ صفا آئین
و گنبد و عمارتی دلکشا فراز تربت آن محفوف رحمت ایزدی ساختند در چهارم روز که این قضیهٔ مرضیه روی داد حضرت
جنت مکانی بمنزل فیض‌منزل حضرت شاه بلند اقبال شرف قدوم ارزانی داشته بعد از ادای مراسم تعزیت و
پرسش آن حضرت را با خود بدولتسرای همایون بردند و تشریف خاص پوشانیده از لباس کدورت
و الم برآوردند و بانواع دلجوئی و نوازش تسلی‌بخش خاطر ملکوت ناظر آن والاگهر خلافت گشتند و چون
موجب معنی ۞ چو اختر کند با سعادت ظهور ۞ چو خورشید تابد ز سیمایش نور ۞ نکو اصل را کس نه پیراسته

که از صفحهٔ آینه آرای آن ملک ملکی سیرت از ابتدا لوامع دولت و انوار سعادت از ناصیه حال حضرت
شاه بلند اقبال مشاهده نموده بودند همواره باین معنی استحضار میفرمودند که چنین گرامی گوهر یکتایی
از ذات ایشان بعالم وجود آمده که زیب اورنگ سلطنت و زینت افسر خلافت تواند بود مجملاً بتاریخ
غرّهٔ اردی بهشت ماه آلهی سال چهاردهم جلوس همایون جهانگیری مطابق چهارم شهر جمادی
الاولی سنه هزار و بیست و هشت هجری ورود موکب مسعود حضرت جنت مکانی بدار الخلافه آگره
اتفاق افتاد و از غرایب وقایع که درین ایام بعالم ظهور آمد آنکه حضرت جنت مکانی فرمان
طلب سلطان پرویز که مدتی از سعادت ملازمت محروم بود رقم فرموده مصحوب خدمتگاران
ارسال داشتند روز دیگر که حضرت شاهی بخدمت والد سلیمان مکان تشریف بردند آن
حضرت فرمودند که همین زمان واقعهٔ عجیب مشاهده افتاد حضرت عرش آشیانی را در خواب دیدم
که بمن میفرمایند که فرزند خرّم کوهی از سیدان برده طلبیدن و ناطلبیدن پرویز مساوی است
رهی مراتب خوابی که عین بیداریست سابقاً رقم زدهٔ کلک بیان گشته که حضرت عرش
آشیانی در ایام حیات بابرکات خویش درباب شاه مالک رقاب مکرر بحضرت جنت مکانی
میفرمودند که چراغ افروز دودمان خلافت نشان ما سلطان خرّم خواهد بود آن کلام
هنگام حیات و این سخن حالت ممات که با یکدیگر در معنی مطابقند و حقیقت صدق و حقیت هر دو
بالفعل مثل آفتاب بر عالمیان روشن است بر نهایت مرتبه بینائی و شناسائی حضرت
عرش آشیانی دلیلی واضح است ولادت شاهزاده والاگهر سلطان جهان افروز
روز شنبه چهارم تیر ماه آلهی مطابق دوازدهم شهر رجب المرجب سنه هزار و بیست و هشت هجری

در مشکوی دولت شاه مهر شرف مشتری سعادت از دختر نیک اختر شاهنواز خان ولد
عبد الرحیم خانخانان فرزندی سعادت پیوند تولد یافته مقدم میمنت توامش زینت افزای
عرصهٔ وجود گردید آنحضرت پانصد مهر بسبیل نذر بخدمت والد سلیمان مکان گذرانیده التماس نام
نمودند حضرت جنت مکانی آن مولود مسعود را بسلطان جهان افروز موسوم ساختند و از جهت
که در ساعت خوبی تولد نیافته بود حضرت شاهی او را نزد خویش نگه نداشتند و بجا بیگم دختر
خانخانان که حرم محترم شاهزاده دانیال بود داده نزد خانخانان فرستادند که پرورش
و تربیت نماید و چون یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریفش منقضی شد بعالم قدس شتافت
و چون خاطر مبارک حضرت جنت مکانی بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر رغبت تمام داشت و حضرت
شاهی نیز درین مدت آن گلشن خلد آئین را که از جوش سبزه و نشو برگ و گل نسرین هر قطعه
زمینش رشک فردوس برین است سیر نفرموده بودند در خاطر اقدس قرار گرفت که باتفاق
شاه آفاق که رفیق طریق سلطنت و جلیس بزم دولت آن حضرت بودند لوای توجه بصوب
کشمیر افراخته از سیر و شکار آن بهشت روزگار نشاط اندوز گردند و باین عزیمت صائب
در پنجم شهر شوال همین سال رایات دولت و اقبال بجانب پنجاب ارتفاع یافت

ولادت شاهزادهٔ عالمیان سلطان مراد بخش و دیگر وقایع

چون وصول موکب کیهان شکوه بحوالی سرهند اتفاق افتاد در روز چهارشنبه شانزدهم آذر ماه
الهی سنهٔ چهارده جهانگیری مطابق یازدهم ماه محرم سنه هزار و بیست و نه هجری دو پهر و دو
گهری از روز گذشته در حرم سرای دولت حضرت شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب

مهد علیائی ممتاز الزمانی سپهر معالی والا گهر تولد یافته پردگیان حریم سلطنت را روشنی بخش دیده امید آمد
آنحضرت بعادت معهوده هنوز از سپهر برسبیل نذر بخدمت والد سلیمان جاه گذرانیده التماس نام نمودند حضرت جنت
مکانی بالهام آسمانی آن ثمره شجره خلافت را سلطان امید بخش موسوم گردانیدند و در کنار آب شلج
که بآب لودهیانه مشهور است حضرت شاه بلند اقبال جشن ولادت فرزند ارجمند که تازه نهالی
از حدیقهٔ جاه و جلال بود بیاراستند و اسباب عیش و سور و لوازم طرب و سرور مرتب ساخته استدعای
مقدم میمنت توام والد بزرگوار نمودند حضرت جنت مکانی از کمال مهربانی شرف قدوم ارزانی داشته
آن محفل خلد مشاکل را صفا و زینت روضهٔ خورشید دادند و چشم امید بنور جمال آن گوهر دانه محیط دولت
روشن ساختند حضرت شاهی که دست پرور خرد و قاعده آموز ادب اند مراسم پا انداز
و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشی عالی از غرایب نفایس روزگار بخدمت والد عالیمقدار گذرانیدند
و چون حضرت جنت مکانی از غلبهٔ شوقی که بسیر خطهٔ دلپذیر کشمیر داشتند دار السلطنه لاهور را
قریب سه کروه در دست چپ گذاشته بسرعت تمام رفتند حضرت شاه بلند اقبال از آنحضرت
یکهفته رخصت حاصل نموده متوجه دار السلطنه گشتند و منزل فیض اساس خود را که انجا عمارات عالی
طرح نموده و نشیمنهای پادشاهانه بنا فرموده بودند بنور قدوم منور ساخته بعضی تصرفات
که بخاطر دقیقه یاب رسید فرمودند و بموجب وعده معاودت نموده بر سبیل تعجیل در اثنای راه
خود را بسعادت ملازمت والد سلیمان حشمت رسانیدند و چون حضرت جنت مکانی را دریافتن بهار
کشمیر و سیر لاله و شکوفه آن گلشن فردوس نظیر نصب العین ضمیر منیر بود و درین فصل بسبب کثرت
برف از راه پیر پنجال که نزدیکترین راههاست عبور ممکن نه لهذا انهضت موکب عالم آرا براه پکهلی

و دو هنتور که اگرچه دورترین راههای کشمیر نیست اما برف غزار دو واقع شده و در روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی
سنه هزار و بیست و نه هجری سرور هشیارکان دولتسرای حمل را بفر نزول شرف جاوید بخشید جهان
پیر دیگر بار جوانی از سر گرفت و عالم افسرده از نوطراوت و تازگی آغاز کرده غنچه سنجان باغ و بستان از
بنوای بازاین چه جوانی و جمال است جهان را دستانسرا گردیدند و جشن نوروز سال پانزدهم جلوس اشرف
جهانگیری بر فراز چشمه که بر کنار رودخانه کشن گنگا واقع بود در کمال دلفریبی ترتیب یافت و بار دوم
فروردین ساحت دلپذیر کشمیر پر نور بود موکب جهانگیر قرین گردید و قریب به دولتخانه پادشاهی جائی خرم و خوش
و مکانی نزه و دلکش بجهت نزول حضرت شاهی معین گشت و در اندک روزی بفرموده آن بانیه ابنیه دولت
و اقبال در آن زمین دلنشین عمارات عالی اساس بنا شد بحسن سعی معماران هنرور و استادان صنعتگر
صورت اتمام یافت و آن منزل خلد شمائل چون بفیض ورود حضرت جنت مکانی زیب و زینت گرفت مطبوع
مشکل پسند آن حضرت بسیار مرغوب و مستحسن افتاد و چنانچه در عرض شش ماه و یازده روز که در بهشت
آباد کشمیر اقامت داشتند مکرر بدان منزل فرح افزای نشاط افزا شرف قدوم ارزانی داشته
بزم آرای عیش و انبساط گشتند و شاه ابرکف دریا دل هر مرتبه اقامت مراسم نثار و پا انداز
نموده از جواهر مرصع آلات و غیرها پیشکشهای نمایان بنظر انور والد سلیمان مکان گذرانیدند
و شالمار که از جمله سیرگاههای مشهور کشمیر خلد نظیر است در آن ایام احداث شده بحسن اهتمام
شاه کیوان غلام صورت اتمام یافت مبداء بناء فیض اساس شالمار آن بود که روزی حضرت
جنت مکانی را با شاه بلند اقبال در اثناء سیر دامن کوه پهاک کشمیر بر آن سرزمین دلنشین که از طرف
مشرق تا بتالاب دل و از جانب مغرب بکوه مذکور متصل است و نهر آبی بقدر سه چهار آسیا در

کمال لطافت و صفا دارد عبور واقع شد و حضرت جنت مکانی آن محل را قابل تعمیر و ترتیب یافته
شاه بلند اقبال فرمودند که اگر درین مکان باغی و عمارتی ساخته شود از جاهای خوب دنیا خواهد شد
حضرت شاه بلند اقبال چون طبع اقدس والد بزرگوار را مایل ترتیب آن سرزمین فیض تکمین یافتند بنابر
استرضای خاطر مبارک آن حضرت و رغبت طبع دقیقه یاب خویش ساختن عمارات رفیع بنیان
و طرح انداختن بساتین خلدنشان تعهد تعمیر شایسته نموده عجالة فرمودند که خیابانی بعرض سی گز و در
وسط آن جویی بعرض ده گز بسازند و در مرتبه بالای خیابان که دو مرتبه واقع شده عمارتی و در مرتبه
عمارت حوضی بنا نماید که آب از میان عمارت گذشته بعرض جو آبشاری دران حوض بریزد و پنج فواره یکی
از میان و چهار دیگر از چهار گوشه حوض جسته باشد و حسب الحکم مصاحب ماثر شاهی بنایان صاحب
سلیقه چابکدست آن عمارات را در اندک فرصتی باتمام رسانیدند و بستان طرازان چمن پیرای
دو جانب خیابان را بر اشجار های رعنا و سفیده ارهای موزون بیاراستند و بتوجه حضرت شاه بلند
اقبال آن مکان جنت نشان بنوعی صفا و نزهت یافت که با وجود سیرگاه های کشمیر که هر یک از
جوش سبزه و دسته برگه (?) و طراوت گل و لاله چشم و چراغ هشت خلد و هفت اقلیم و از صفای مجاری (?)
و ریاض و تسلسل جداول و انهار نسخه جنات نشان نعیم است در خرمی و فرح بخشی از همه امتیاز
داشت و در همان ایام خجسته فرجام حضرت جنت مکانی بتکلیف حضرت شاه بلند اقبال بتوجه سیر
شالمار گشته از تماشای آن منبع فیض انبساط تمام حاصل نمودند و دران سرزمین دلنشین چون
لیاقت تربیت و گنجایش تصرف طبیعت بسیار بود باغی فرح بخش دلکشا و عمارات عالی با صفا
طرح نموده سرانجام آنرا بعهده متصدیان مهمات سرکار خاصه شاهی مقرر فرمودند چنانچه

آن مکان فردوس نشان در مقام خود شرح گزارش زده کلک بیان خواهد شد و حضرت جنت مکانی ابتدای
خوبیهای کشمیر را که آغاز بهار و اول لاله و شکوفه است تا انتها که فصل خزان و وقت گل زعفران باشد
دریافته سیر چشمه سارها و ییلاقات نمودند و بیشتر آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام
باتفاق شاه جوان دولت بعیش و عشرت گذرانیده در اکثر سر چشمه‌ها و سیرگاه‌ها تصرفات
طبیعت بکار بردند و عمارات عالی فرمودند و بتاریخ بیست و دویم مهرماه سنه پانزده جلوس اقدس رایات
رجعت بمستقر سلطنت برافراختند در خلال این حال عرضداشت عبدالرحیم خانخانان بدرگاه والا
رسید مبنی برین مقدمه که بسبب بُعد موکب جلال از مرکز خلافت دنیاداران دکن فرصت کفر صنعتی
یافته نقض عهود نموده اند و از کوته اندیشی دست تصرف بمضافات احمدنگر دراز کرده حضرت
جنت مکانی چاره کار و حل آن عقده دشوار منحصر در توجه رایات نصرت آیات حضرت شاه بلند اقبال
بر انصوب دانسته در پی سرانجام آن یورش ظفر فرجام گشتند و وصول مژده فتح قلعه کانگره
مباشر اقبال بیزوال حضرت شاه بلند اقبال و صورت وقوع آن قبل از وصول موکب جلال حضرت
جنت مکانی بدار السلطنه لاهور در اواسط ماه آذر سنه پانزده جهانگیری مژده فتح قلعه کانگره
بهجت افزای خاطر احبای دولت ابد قرین شده بمشهر فتوحات بی اندازه گشت حقیقت این واقعه آنکه
چون بکرماجیت بآن نواحی رسید سورجمل مقهور بر بعضی اطلاع یافته تزلزل در بنای سکونش
افتاد و در حمایت از حوالی پنهان بقلعه مؤکه میان کوه و جنگل واقع شده و در کمال
متانت و استحکام است و از قدیم الایام محل سکون و آرام راجه باسو و آبای او بود کشیده
آنجا تحصن جست راجه چون بر حقیقت حال مطلع گشت با بهادران ضیرور نشان جلوریز خود را بپای

قلعهٔ مذکور رسانیدند از راه دلاوری و سرداری آن قسم حصن حصینی را بر سر سواری مسخر گردانیدند
و دلیران نر مجود دست تطاول و غارت گشوده داد کشش و کوشش دادند گردن بستهٔ تیغ خان بلند
کشته تیغ و پیکان مانند ژاله و باران بر سر و سینهٔ مخالفان باریدن گرفت و ساحت میدان
از خون معاندان رشک لاله ستان گشت ٭ ز خون گشت روی زمین لاله گون ٭ کله خودها گشت
گرداب خون ٭ ز بس خون که در رزم پاشیده بود ٭ زمین پشت گاو را خراشیده بود ٭ چنانچه دران روز
قریب هفتصد نفر از کفرهٔ فجره به تیغ جهاد غازیان لشکر اسلام در گذشته مرحله پیمای وادی
عدم گشتند سورجمل در اثنای گیرودار طریق فرار پیموده خود را با خیل هلاکت و ادبار بقلعهٔ نورپور
رسانیده بحصانت آن پناه جست مکانی که قلعهٔ مذکور ساخته شده سابقاً دهمیری نام داشت
راجه باسو پدر او قلعهٔ در کمال متانت آنجا بنا نهاده و باسم اعلی حضرت جنت مکانی با تمام
رسانیده نورپور نام کرده بود و وطن و مسکن خویش ساخته سورجمل مقهور از صدمهٔ قهر
افواج قاهره در آن قلعه نیز قرار نگرفته روی ضلال بقلعهٔ اسرال که بالاتر از قلعهٔ نورپور بود در
یکی از شعاب جبال متعلق بحدود ولایت راجه جنبال واقع شده و جنگل انبوه دارد آورد مجملاً
راجه ازین معنی خبر یافته مانند شاهین بال همت در عقب آن صید رمیده پرید و با خیل
بهادران قلعه کشا خود را بپای آن حصار سپهر آثار رسانیده بمحاصره و محاربه اشتغال نمود
و اهل قلعه با آن خیل مقهوران ضلالت پیشه باستظهار متانت حصار برج و باره را استوار
کرده طریق حرب و پیکار سلوک داشتند ٭ بیت ٭ ببستند دروازه های حصار ٭
گشودند بر خود در کارزار ٭ در خانه بندی چو بر آفتاب ٭ درون آید از روزنت بی حجاب ٭

رسیده آن شتابنده سیل تیز بر اطراف آن قلعه شد موج ریز سر باره سود از رفعت شان
بلندی بدانگونه شد پست شان و بعد از شش ماه روز که آتش حرب و پیکار اشتعال داشت نسیم فتح
و نصرت از مهب عنایت ایزدی بر شقه رایات اولیای دولت حضرت شاه جوانبخت بلند اقبال وزیده آن
قلعه نیز بحیطه تسخیر در آمد و قریب هزار نفر از کفار نابکار در ان جنگ گریبان بچنگ اجل داده پا
بدامان عدم کشیدند و جمعی از غازیان لشکر اسلام تردد نمایان نموده زخمی شدند و جگل
ازانجا نیز بپا مردی فرار نجات یافته براجه جیپال پناه برد و راجه بکرماجیت بنورپور معاودت نموده
آنجا قرار گرفت و قلاع حوالی نورپور را مثل قلعه مارج و نهاری و نیه و نکروته سور و حوالی که هر کدام از آن
در جنگلی صعب واقع شده و بکمال حصانت و استحکام دارد بضرب تیغ مفتوح ساخته ازانجا بکوتله که
مابین کانگره و نورپور است متوجه گردید و آن قلعه را که از سه طرف متصل بدریا است و بر یکطرف آن
راهیست در کمال باریکی و صعوبت و دران ایام مادهو سنگه برادر سورجمل تیره بخت آنجا متحصن بود
محاصره نموده در عرض سه روز مسخر ساخت و تمام آن ولایت را از تصرف سورجمل و منتسبان او بر آورده بحیطه
ضبط در آورد و سورجمل مقهور که از وطن و مسکن خویش آواره گشته براجه جیپال توسل جسته بود
بوبال اعمال خویش گرفتار شد و بی اخلاصی و نمکحرامی او نسبت به بندگان اعلیحضرت شاه بلند اقبال
که بوسیله عنایت آن حضرت بمرتبه راجگی و جانشینی پدر رسیده بود برق خرمن حیاتش گردیده
باجل موعود بسفر سقر اختیار نمود و راجه بکرماجیت براجه جیپال نوشت که اگر مجموع اموال و
مردم آن سرگشته تیه فنا و زوال را در روز روانه اینجانب نسازی عنقریب از صدمات افواج بحر
امواج زورق هستی را بطوفان حوادث خواهی داد راجه جیپال از ان تهدید متوهم گشته از آسیب

سطوت لشکر منصور اندیشه نموده جمیع اموال سورجمل را از نقد و جنس با مادهو سنگه برادر او و دنمائی سویا نفس

مصحوب پسر وی را در خور نزد راجه فرستاد و راجه مجموع آنها را بخدمت حضرت شاه بلند اقبال ارسال داشت

و آن سرگروه فدویان اخلاص کیش که همگی همت خویش به تسخیر قلعه کانگره گماشته و آن طلسم سخت بنیاد

مصروف میداشت با لشکر ظفر اثر از کوتله بقصد محاصره قلعه کانگره بدان صوب شتافت قلعه کانگره در

کوهستان شمالی پنجاب بر فراز کوهی بلند واقع شده و مشکل این حصن حصین در کوهستان مذکور بل تمام صوبه

پنجاب نیست بیرون قلعه بتخانه عظیم است که بدیبی اشتهار دارد و پیوسته از طوایف هنود خلقی انبوه بطریق

جهل و گمراهی سپرده از اقصی بلاد هندوستان روی بسعادت بدان معبد اهل ضلالت می آورند

و بروایت هنود از تاریخ بنای [illegible] کانگره خبر بانی قلعه نیلی حصار آسمان دیگری اطلاع ندارد

و این معنی خود از آثار سلف ظاهر است که تا مملکت وسیع هندوستان تحت فرمان سلاطین اسلام در آمده

کمند تدبیر خواقین کشورگیر بکنگره تسخیرش نرسیده سلطان فیروز شاه مشهور با کمال حشمت و جاه خود

با لشکر گران بعزم تسخیر ساختن آن از دهلی متوجه شده مدتی بمحاصره و محاربه پرداخت و چندانکه سعی نمود

بر مطلوب ظفر نیافت لاجرم بملاقات راجه آن سرزمین خورسند گشته بمستقر خویش معاودت

نمود گویند که از زمان سلطان غیاث الدین محمد تغلق که در سنه هفتصد و بیست هجری بر سریر سلطنت دهلی

جلوس نموده تا حال پنجاه و دو محاصره از سلاطین نامدار و امرای عالیمقدار بر این قلعه واقع شده

و هرگز بمتانت فکر و اصابت تدبیر خللی در بنای حصانت و استحکام آن راه نیافته و نه از انبوهی

لشکر و افزونی حشر کر و فتوری بکنگره آسمان سایش نشسته بعهد سلطنت حضرت عرش آشیانی

انار الله برهانه حسین قلیخان ترکمان که بخطاب خانجهانی سرافرازی داشت و ابتداء حال صاحب

صوبه باستقلال پنجاب بود در وقت صاحب صوبگی خود مدتی مدید آن قلعه را قبل نموده داد سعی و تلاش داد
آخر الامر از تسخیر آن عاجز شده بی نیل مطلوب مراجعت نمود بهانا طلسمی بود که کارگران قضا و قدر
روز از اینام بنام حضرت شاه بلند اقبال بسته بودند مجملاً درین وقت چون موسم برشکال نزدیک شده و غله و
آذوقه چنانچه باید سامان و سرانجام نیافته بود رای صواب نمای راجه و مصلحت بعضی از بندهای درگاه
معلی که با او درین امر متوقف داشتند چنان اقتضا نمود که عنان عزیمت بجانب نورپور معطوف گردانیده
ایام برسات آنجا بفراغ خاطر بگذرانند و دران فرصت سرانجام غله و ذخیره کما ینبغی نموده
متوجه آن امر عظیم گردید و بموجب این قرارداد بنورپور آمده موسم برشکال را آنجا بسر بردند
و بعد از آنکه ترک هوا ترک بیکار شکر گرما نموده تیغ برق و کمان قوس قزح بیکار ماند و ترکش
ابر از تیر باران تهی گشته فوج سحاب از هم پاشیده بهادران قلعه گشا بقصد جهاد و غزا شمشیر حمایل
کرده ترکش بر بستند و بعزم محاصره آن حصار گردون اساس بر مرکبان برق سرعت باد رفتار برنشستند
و از نورپور بجانب کانگره شتافته در غره مهر ماه سنه چهارده جهانگیری باستظهار اقبال
بی زوال شاه جهانستان قلعه را نگین سان درمیان گرفتند و راجه ملچارها بمردان کارکرده و دلیران
عرصه گیر و دار قسمت نموده هر جماعه فراخور همت خویش کاری از پیش گرفتند بعضی بساختن
حواله و سرکوب پرداختند و برخی بنقب و بردن نقب از سر جیب مردی آورده لوای بلند نامی
افراختند گروهی پیش برد کار را در پیش بردن سینه دیدند و جمعی بساختن کوچه سلامت
مخالفان را از رهنمون کوی ملامت گشتند و از اطراف و جوانب قلعه جنگ در پیوسته بهادران
شیر صولت شب و روز با آن محبوسان طلسم جهان چون خیل نور و ظلمت در هم آویخته

از درون و بیرون داد دلاوری و مردانگی میدادند * ز آمد شد سنگ و تیر خدنگ

زمین آسمان هر دو گشتند تنگ * ز پایان چو تیری به بالا شدی * شکی درین چرخ والا شدی

ز بالا چو سنگی بزیر آمدی * ز کاوش زمین بانگ شیر آمدی * و در اثنای محاصره سه مرتبه

بهادران نصرت نشان نقب زده هر بار یکی از برجهای حصار را باروت پرانیدند و در هر نوبت

آن جلادت پیشگان ضلالت کیش دفعةً واحدةً رخنه را سد و ساخته پای ثبات استوار

کردند و دست جرأت بمقابله و مدافعه گشوده افواج بحر امواج را فرصت دخول قلعه ندادند و چون

بکلید آن تدبیر کاری نگشود راجه جمهور سپاه را فرمود تا اتفاق نموده خندق برابر دروازه

قلعه را که بیست گز عمق داشت بسنگ و خاک و خس و خاشاک انباشته بران بالا جواله ساختند

و جمعی از تفنگچیان قدر انداز را بر فراز آن داشته مقرر کرد که در اندرون حصار هر که سر بر آورد

او را بضرب تفنگ از پای در آورند و بحسن ضبط و اهتمام راجه مداخل و مخارج و راه رسیدن

آذوقه بر اهل قلعه چنان مسدود شده بود که آن زاغ وشان زغن سیرت را در آن قفس بلا بجز

تیغ و سنان و بندق و پیکان آب و دانه نمی رسید و آن طایفه سخت جان تا آذوقه داشتند

دست از سعی و کوشش باز نداشتند و چون مدت محاصره آن قلعه گردون اساس بچهار ده ماه

کشید و از ضبط راجه غله در حصار مفقود الاثر گشته کار مردم بجائی رسید که پوست درختان را

کنده در آب جوش میدادند و بان سد رمق می نمودند ناچار از روی اضطرار بقدم عجز و انکسار

پیش آمده امان طلبیدند و بخدمت حضرت شاه بلند اقبال عرضه داشت نمودند که اگر مراحم

شاهانه رقم عفو بر جریده اعمال ما کشید قلعه را حواله بندهای آن حضرت نموده ازین [illegible]

حوادث پناه بدرگاه جهان پناه می آوریم حضرت شاهنشاهی بمقتضای حلم و مروت جبلی جرایم آن محبوسان
زندان جهالت را بعفو و اغماض مقرون داشته در خدمت حضرت جنت مکانی نیز شفیع گناهان آن
نامه سیاهان گشتند و فرمان مطاع از کمال لطف و مرحمت شرف صدور یافت که عنایت بی نهایت ما
خط نسیان بر جریدۀ اعمال آن گستاخان باديه عصیان کشیده جان بخشی آنها نمودیم مشروط
بآنکه قلعه را حوالۀ اولیای دولت نموده خود برآیند بعد از ورود فرمان سعادت عنوان بهرسنگه ولد [illegible]
تهور که جانشین پدر و سرور و رئیس اهل قلعه بود و در آن وقت دوازده سال عمر داشت اطاعت امر اعلی
نموده با سکندر نامی که خویش و مدار علیه او بود و سایر راجپوتان و مردم خود در غرۀ آذر سنه
پانزده جهانگیری از قلعه برآمده با راجه ملاقات کرد و همشیرۀ خود را بعقد راجه در آورده
قلعه را باولیای دولت روز افزون سپرد و راجه بهادر آن حین لشکر را از تعرض احوال و اموال آنها
منع نموده جمعی را بمحافظت قلعه گذاشت و خود با بقیۀ لشکر ظفر اثر بهرسنگه و توابع او را
بطریق نظربند همراه گرفته و برین قسم فتحی که شطری از فتوحات عمده تواند شد متوجه درگاه
آسمان جاه گردید و در اوایل بهمن ماه همین سال فرخنده فال سعادت اندوز ملازمت حضرت شاه بلند اقبال گشت
و چون بهمین ارشاد و تربیت آن حضرت مصدر این خدمت نمایان شده چنان قلعه را که صورت
تسخیرش در مرآت اندیشه هیچ یک از سلاطین کشورگیر عکس نمی افکند مفتوح ساخته بود بانواع
عواطف بیکران و اصناف مراحم بی پایان شاه قیمت شناس قدردان سربلندی یافت و ازین
جهت که مهم کانگره بسعی ملازمان حضرت شاهی صورت انجام یافته بود و عمارات دولتخانه
لاهور آن حضرت نیز باتمام رسیده داعیه عالی قدر و همت لزوم حضرت جنت مکانی بمنزل

حل مشاکل خویش نمودند و آن حضرت دولتسرای بهین خلف خانواده خلافت را بفر مقدم جهان پیرا بهار بخشیده
و بساط عیش و طرب گسترده بزم آرای عشرت و نشاط گشتند حضرت شاهزاده بلند اقبال بعد از تقدیم مراسم
پا انداز و نثار از جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه پیشکش نمایانی گذرانیدند از انجمله سه زنجیر فیل
کوه شکوه با یراق طلا و دیگر اشیا از جواهر ثمینه و امتعه نفیسه که قیمت مجموع قریب بچهار لک میشد
شرف قبول یافت درین اثنا مجدداً عرایض منهیان ممالک جنوبی متوالی رسید که عادلخان و نظام
الملک و قطب الملک همه با هم اتفاق نموده پنجاه هزار سوار از اجامره و اوباش جمع کرده و
بولایات بالای گهات که در تصرف اولیای دولت قاهره بود لشکر کشیده آنها را بتصرف خویش در آوردند
و لشکر دکن در هر جا بهم پیوسته مدت سه ماه با مخالفان طریقه گیر و دار و حرب و پیکار مسلوک داشتند
و چون از هیچ طرف علوفه و آذوقه باشان نمیرسید و عسرت و تنگی بنهایت انجامید ناگزیر از کتل
لوری فرود آمده در بالاپور اقامت نمودند و لشکر غنیم متعاقب آنها آمده در اطراف بالاپور
تاخت و تاراج پرداختند و راه آمد و شد مردم و رسیدن رسد را مسدود ساختند ناچار
مردم بادشاهی همگی به برهانپور شتافته بخان خانان پیوستند و غنیم در کمال قوت و استیلا
از عقب رسیده در اطراف شهر برهانپور دست تعدی بیغما کشوده و شهر را محاصره نموده و تمام
پرگنات بالاگهات و پائین گهات را که عبارت از برار و خاندیس باشد متصرف گشته و از جهت
کمی غله و آذوقه و عسرت و تنگی چهارپایان زبون شده و کار مردم بدشواری کشیده است و متعاقب
آن متواتر عرایض خانخانان باین مضمون رسید که دکنیان بسیار قدم جرات از حد خویش
پیش نهاده کار بر اهل این ملک تنگ ساخته اند و حال کثیرالاختلال این سپه علاج و گوشمال آن

این صوبه در قبیل آن طایفه و جمیع العاجمه از قبیل احوال خان اعظم و امرای صوبه گجرات است که در قلعه احمدآباد تفصیل
محمد حسین میرزا و شاه میرزا در گجراتیان افتاده بودند و حضرت عرش آشیانی به نیروی قدرت و جلادت
ذاتی بذات مقدس ایلغار فرموده از روی کرم و مروت جبلی بفریاد ایشان رسیدند و جان آن محبوسان
زندان حوادث را از چنگ هلاک رهانیدند و آن حضرت نیز اگر فریادرسی ننموده از شر آن گروه مفسد
فتنه اندیش نجات نبخشند چنانست که حیات تازه عطا فرموده باشند و الا بنده جوهر نموده
درگاه والا در راه ولی نعمت حقیقی جان فدا خواهد ساخت و درین واقعه خلق بسیار ضایع خواهند شد
جوهر باصطلاح راجپوتان عبارت از آنست که هرگاه کسی از غلبه خصم و استیلای غنیم کار تنگ
شده او را امید مدد و فریادرسی نماند و خلاصی را هیچ چاره نتواند جهت حفظ
عرض و ناموس عورات و اطفال خود را به تیغ بگذراند و بعد از قطع تعلق از اهل و عیال و اطمینان
خاطر از ننگ و ناموس دل بر هلاک خویش نهاده با غنیم بجنگ پیش آید و داد مردی و مردانگی
داده شربت ناگوار مرگ از دم تیغ آبدار برغبت درکشد نهضت موکب منصور حضرت شاه
بلند اقبال مرتبه دوم بصوبه دکن و رفع فتنه و فساد دکنیان شرانگیز خیره‌سر و خیره
چون کارفرمایان ازل تعالی شأنه ابواب کشایش دولت ابد پیوند را از روز نخست بدست کارگشائی
حضرت شاه بلند اقبال سپرده و آن حضرت همواره در پرداخت مهمات عمده در کارهای دشوار
گوی سبقت و فیروزی از همگنان ربوده اند لهذا حضرت جنت مکانی بعد از اطلاع بر مضامین
عرایض خانخانان آنها را بحضرت شاهی فرمودند که از بلندی همت و جوانمردی آن فرزند اقبالمند
چشم داریم که همچنانکه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بتائید ازلی ایلغار فرموده در سرعت

و سیر برباد و برق سبقت نموده خود را بگجرات رسانیده خان اعظم و سایر فیلبانان را از آن
مهلکه خلاصی دادند آن خلف ارجمند سعادت پیوند نیز بر سبیل استعجال شتافته خود را به برهانپور
رسانیدند و لوای نصرت ذیفروزی برافراخته خانخانان و کومکیان صوبه دکن را از قید محاصره
دکنیان زشت کردار رهائی دهند و رعایا و برایا و عجزه و مساکین آن ولایت را از ظلم و
تعدی سفها آن فتنه اندیش نجات بخشند و آن مقهوران را بنوعی تنبیه و تادیب نمایند که من بعد قدم
جرأت از حد خویش بیش نتوانند گذاشت حضرت شاه بلند اقبال هم بوجوب امتثال امر والد
باجد و بنیم حفظ ناموس سلطنت که در شرع حمیت لازم و متحتم است منظور داشته شگفتگی وجه
و طیب خاطر قبول این معنی نمودند و عزم یورش دکن مصمم ساختند و روزی در جهروکه عام و خاص وقت را
مناسب یافته از حضرت جنت مکانی استفسار کردند که در باب خسرو چه بخاطر مبارک میرسد
آن حضرت در جواب فرمودند که رضای ما رضای خاطر تست هرچه مصلحت آن فرزند سعادتمند
اقتضا نماید صلاح خود را در آن میدانیم حضرت شاه بلند اقبال نظر بر نظام کل مصلحت جمهور فرموده
بعرض مقدس رسانیدند که اگرچه او حواله خواجه ابوالحسن است و خواجه بذات خود اعتماد را شاید اما
نوکران را بیم و امید کلی از شاهزادها میباشد از امر آنیست بنابر آن خاطر از معامله او جمع نمیتوان
داشت چون خواجه همراه این مرید تعین شده اگر حفظ و حراست خسرو بعهده این هواخواه خیراندیش
شود بالکلیه اطمینان خاطر از رهگذر او حاصل خواهد شد حضرت جنت مکانی آن رای صواب را
که متضمن امنیت و رفاهیت عالمی بود مستحسن داشته از راه دوربینی و عاقبت اندیشی التماس آن
حضرت را بسمع قبول اصغا نموده فرمودند که خسرو را حواله مردم خود نمایند بلکه در این سفر همراه گیرند

تا موجب زیادتی اطمینان و جمعیت خاطر باشد حضرت شاهنشاه اقبال استدعا نمودند که اگر غیری درین باب حرفی
معروض دارد درجه قبول نیابد و آن نیز بقبول طبع اقدس افتاد و حضرت شاهی مراسم تسلیم و زمینبوس بتقدیم
رسانیده خسرو را از خواجه ابوالحسن گرفتند و حواله معتمدان خویش کرده فرمودند که با احتیاط تمام محافظت نموده
نگاه دارند و حضرت جنت مکانی در روز جمعه چهارم دیماه سال یازدهم جلوس جهانگیری مطابق غره شهر صفر
سنه هزار و سی هجری خلعت خاصه با چارقبی که در دور دامان و سر آستین و گریبان آن از مرواریدهای شاهوار زینت
داده بودند و خنجر مرصع گرانبها و فتحجنگ نام فیل خاصه سبیل ثقال با ساز نقره و ماده فیل و دو اسب
خاصه سرامد یکی عربی با زین مرصع و دیگری ترکی راهوار شاه کامکار عنایت نموده آن حضرت را
از دار السلطنه لاهور بیورش دکن رخصت فرمودند و قرار دادند که بعد از تسخیر نمودن و متصرف شدن
ملکی که بیش ازین در تصرف اولیای دولت قاهره بود سوای چهل کرور دام جاگیر که سی و هشت کرور
و بیست لک و سی هزار دام آن بتنخواه منصب سی هزار ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه در وجه انعام آن حضرت
مقرر بود ده کرور دام دیگر بجلدوی آن فتح اضافه تنخواه شاه سلیمان جاه نمایند که مجموع جاگیر آن
حضرت از سابق و لاحق پنجاه کرور دام بوده باشد و بیست کس از بنده های مقرب شاهی بعنایات ظهور
رسانیدند از آنجمله راجه بکرماجیت را که تازه مصدر فتح قلعه کانگره شده بود بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و
فیل نوازش فرمودند و برادر حکیم و علامی افضلخان و هفت کس دیگر خلعت و اسپ و بیده نفر خلعت
مرحمت شد و آن حضرت بساعت فرخنده و طالع فیروز رایات دولت برکار سعادت برآورده
همعنان فتح و ظفر و همرکاب فیروزی و اقبال متوجه آن صوب شدند
زمانی که با فتح یار بود ظفر با طالع سزاوار بود
گران شد رکابش مرصع رکاب برآمد بچرخ بلند آفتاب
مطاش

گوش افلاک سفت بماه شب عید گردید حقیقت شش پرچم طوغ زیب سپهر محاسن بزینت از آن روی مشهر
و درین یورش اقبال جمعی کثیر از بندهای شایسته و امرای عظام مثل عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و لشکر خان
و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشی لشکر منصور بود و سوار و پیاده بیشمار از احدی
و تفنگچی با توپخانه سامان و پنجاه لک روپیه خزانه در ظل رایات فتح آیات حضرت شاه بلند اقبال روانه
گشتند فرستادن حضرت شاه بلند اقبال راه بیگ بخاری را برسم ایلچی گری نزد شاه جمجاه
شاه عباس فرمانروای ایران چون سلطنت و حشمت پناه والاجاه نقاوهٔ خاندان مصطفوی
سلالهٔ دودمان مرتضوی شاه عباس صفوی همواره در مراسلات خود حضرت علیین مکانی عرش آشیانی را
شاه بابا می نوشتند و روابط پدر فرزندی ممهد و قواعد آنرا مشید میداشتند و حضرت جنت مکانی را
که یکسال از حضرت شاه کلانتر بودند برادر میگفتند و از ایام شاهزادگی با یکدیگر طریقهٔ اخوت
و محبت مسلوک داشته فیمابین ابواب مراسله و مفاوضه مفتوح می بود و حضرت شاه بلند اقبال بآن
اعتبار شاه جمجاه را عمو میخواندند و شاه جمجاه نیز نظر بآن روابط کرده اکثر اوقات از تجار و متردّدین
استفسار مجاری احوال و مآثر اقبال آن یگانه گوهر محیط جلال نموده سلسله جنبان دوستی و وداد بودند و
همواره مکاتیب صداقت عنوان مصحوب ایلچیانی که بخدمت حضرت جنت مکانی میفرستادند ارسال داشته
در استحکام بنای یکجهتی و اتحاد سعی وافی نموده اند لهذا حضرت شاهی در وقت حضور بعرض والد بزرگوار رسانیدند
که چون از جانب شاه بمقتضای نسبت اخوتی که با آنحضرت دارند مکرر مراسلات باینجانب واقع شده
اگر امر نمایند ازین طرف نیز در جواب آنها مکتوبی مشعر بر مراتب خلت و محبت نگاشته خامه پرداز
گردانند و ازین جهت که مرتبهٔ اول است بزرگ جانی فرستادن خوشنما نیست یکی از ملازمان قاعده دان را بایلچی گری

روانه نموده بعضی تحف و نفایس از غنایم فتح دکن و امتعهٔ گجرات که بسرکار این جانب متعلق است برسم ارمغان فرستادند

حضرت جنت مکانی این ارادهٔ حسن را تحسین فرموده بطیب خاطر اجازت دادند و حضرت شاه بلند اقبال نیز

بخاری را که از ملازمان قدیم آنحضرت و روشناس آنحضرت بود باین خدمت مقرر کردند و دو لک و پنجاه هزار روپیه

اسپان نفیس نصف مرصع آلات از هر قسم و نصف دیگر اقمشهٔ اعلی کارگجرات از هر جنس بطریق سوغات همراه

نموده بدانصوب رخصت فرمودند توبه نمودن حضرت شاه بلند اقبال از شرب خمر که سرمایهٔ

مستلذات نفسانیست در عین جشن دولت و جوانی و دیگر وقایع چون کارگزاران قضا و قدر در ازل

طینت میمنت سرشت والاگوهری یکی از اختری کامل دولت ابدی سعادت سرمدی خلعت حقیقتش را

بطراز محاسن و نیکوکاری مطرز ساخته باشند همواره بجهت افعال حسنه و اعمال صالحه فرصت جویان

طلب باشد لهذا حضرت شاه بلند اقبال که گوهر والاشان دست پرورد توفیقات سبحانی و وجود

عالم آرایش سرمایهٔ خیرات جاودانیست بعد شرب باده در سال بیست و چهارم عمر ابد پیوند بتکلیف والد

سلیمان مکان که سایهٔ بقا بر مفرق ذره کلک بیان گشته همیشه از آن فعل ناصواب تحاشی و تنفر نموده

هرگز شرابی با شغف یا ضرورتی ارتکاب نمی نمودند مگر در روزهای جشن بتکلیف حضرت جنت مکانی

یا تحریک هوای برشکال برشح بارانی و مدام طبع مبارک از ترای برگ آن جوبانی سبی بود تا درینوقت که

بدولت و سعادت متوجه دکن میشدند اتفاقا رخصت نموده چند روز قبل از رخصت بعرض مقدس

رسانیدند مگر چون درین مرتبه معاملهٔ دکن بسیار با تربیت و دنیاداران آنجا هر سه اتفاق نموده

لشکر بسیار فراهم آورده اند و برهانپور را که هرگز قدم غنیم بحوالی آن نرسیده بود قبل نموده

این مرتبه اهتمام از مقولهٔ مراتب سابق نیست و بسیار زور طلب است و بی نظر عنایت پادشاه نصرت

بخش فیصل دادن آن کار دشوار صورت نمی بندد بخاطر این مرید رسید که چنانچه حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی انار الله برهانه هنگام مقابله با رانا سانگا که با لشکر بیشمار بمحاربهٔ آن پادشاه دیندار آمده بود
از شرب خمر توبه کرده غلبه و فیروزی برکفار از درگاه آفریدگار استدعا نمودند و ببرکت نیت صادق
ایشان دران معرکه نسیم ظفر بر پرچم اعلام سپاه اسلام وزید این نیازمند درگاه الهی نیز در شولا که
چنین امر عظیم و کار دشواری روداده دست توسل بذیل انابت و استغفار زند و در انتهای
سال حال که انجام قرن اول عمر است و سی سال قمری تمام میشود از شرب باده توبه کند تا ببرکت
آن بر اعدا مستظهر و منصور گشته پیش ولی نعمت حقیقی سرخروئی حاصل نماید و درین باب التماس اجازت
ازان حضرت دارد حضرت جنت مکانی این معنی را که متضمن فوائد دینی و اخروی بود مستحسن داشته طوعاً
رضا داده فرمودند که حق سبحانه تعالی آن گرامی فرزند را درین نیت راسخ گرداند و توفیق مرضیات
خویش کرامت کناد و فتح و فیروزی درین زود کار رخ نموده آثارش هویدا باد و در بیست کروهی گهاتی حاجی
برکنار آب چنبل روزی که جشن وزن قمری سال و یکم از عمر ابد طراز حضرت شاه بلند اقبال منعقد بود
آن سرور ارباب توفیق قلباً و لساناً توبه کردند و از روی ندامت سر انابت بسجدهٔ ایزد
غفور گذاشته طلب عفو و مغفرت نمودند و حکم اشرف بنفاذ پیوست که جمیع شرابها را در آب
چنبل بریزند و اسباب بزم باده مشتمل صراحی و پیاله و ظروف و اوانی طلا و مرصع مجموع را
شکسته بفقرا و اهل استحقاق قسمت نمایند. حبذا شاهی که در عهد شباب شد ز توبه همچو
پیران کامیاب گرچه از باده لب آلوده بخت زان باب آخر لب بشست جام می با آن همه طهارت
ماند دور از مجلس او خشک لب گشت محروم از حریم بزم او دوستی اندر شد بصد حسرت سبو الحق

نهایت قدرت و توفیق و کمال بسط ید بلند دست که کسی را با وجود دولت عظیم و مکنت فخیم و وسعت دستگاه عیش و سرانجام
لوازم طرب در عین غرور جوانی و وفور نشاط و کامرانی یاب شود و اگر کسی ملاحظهٔ احوال سلاطین ماضیه نماید معلوم او گردد
که هیچ یک از پادشاهان و پادشاهزادگان در سن شباب به چنین توفیقی نیافته اند و چنانکه حضرت فردوس مکانی
به توبه موفق گشتند سن شریف آن حضرت به چهل و پنج رسیده بود. بالجمله هنگامی که حوالی اجین از ورود موکب مسعود زیب
و زینت یافت عرصه داشت محمد تقی که در قلعه ماندو بود مشتمل بر این معنی رسید که بتاریخ بیست و هفتم اسفندارمذ ماه یازده
قریب به شش هزار سوار دکنی به سرداری منصور حبشی یکبار آب نربده رسیدند و فوجی از آنها قدم جرأت پیشتر
گذاشته به این روی آب آمده و اطراف قلعه را سوخته به نهب و غارت مشغول است و جمعی از آن فوج به پای گریوه ماندو
آمده قصد آن دارند که به حصار در آیند و میانهٔ آنها و بنده های درگاه هر روز طریق گیرودار و حرب و پیکار
مسلوک است. چون قلعه ماندو را با کمال وسعت شکست و ریخت دیوار حصار را با این جمعیت قلیل محافظت
ممکن نیست اگر کومک بزودی نرسد بیم آنست که غنیم غالب آمده به حصار در آید و جمعی از بنده ها که اینجا هستند
ضایع شده تدارک آن مشکل شود. اعلیحضرت شاه بلند اقبال چون بر این مقدمه اطلاع حاصل نمودند بعد از
انقضای دو گهری از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور در پرگنه دیبالپور خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار از
مردم پادشاهی و بیرم بیگ میر بخشی را با هزار سوار از ملازمان خود به رسم منقلای رخصت فرمودند که به سرعت تمام
شتافته سزای این کردار ناهنجار در کنار آن تیره بختان تیره روزگار گذارند و مقرر شد که بیرم بیگ با مردم سرکار
خاصهٔ شریفهٔ شاهی هراول فوج خواجه باشد و محمد تقی با هزار سوار دیگر که همراه اوست بعد از رسیدن لشکر منصور
به ماندو به خواجه ملحق شده همه باتفاق متوجه دفع غنیم سیه گلیم گردند و لشکر ظفر اثر چون به حوالی ماندو رسید
محمد تقی و یوسف خان با سایر ملازمان شاهی که در آنجا بودند مستظهر گشته از قلعه فرود آمدند و با

مقهورانی که در حوالی مانده بودند جنگ کرده بیمن اقبال بی‌زوال آن حضرت آنها را شکست داده و تعاقب نموده
از آب گذرانیدند و خود در این طرف آب توقف نمودند و دکنیان بفوج خویش که در آنطرف نهفته مشغول
بودند پیوسته باتفاق یکدیگر دوم باره قصد گذشتن این طرف کردند محمد تقی به دلیری و مردی بر
گذرات کنار آب را گرفته مردانه قدم همت فشرده و بضرب تیر و تفنگ آنها را از عبور باینجانب باز داشت
خواجه ابوالحسن بمجرد استماع این خبر با بیرم بیگ و سایر بهادران نصرت نشان شباشب روانه شده
هنگام طلوع آفتاب در کنار نربده بمحمد تقی پیوست و باتفاق از آب گذشته بر فوج غنیم حمله آوردند
دکنیان بمقام مدافعه در آمده پای چند افشردند و چون دیدند که صدمات افواج منصوره از حوصله
طاقت آنها فزونست تاب مقاومت نیاوردند و دست از ستیز کشیده روی گریز نهادند و بهادران
جلالت نشان قریب چهار کروه تعاقب کرده جمعی را از خشم تیغ و سنان از پای در آوردند
و بفیروزی مراجعت نموده بر کنار آب نربده در گذر اکبرپور فرود آمدند و مهیمان ماحوالی برهانپور
عنان باز کشیده بلشکری که برهانپور را قبل از این ملحق شدند چون این خبر بمسامع جلال رسید
حکم اقدس شرف نفاذ یافت که خواجه با بهادران از رجوع تا وصول موکب منصور همانجا توقف نماید و در روز شنبه
بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی و هجری که شاه کواکب سپاه چرخ چهارم پرتو ورود به بیت
الشرف حمل افکند حضرت شاه فلک بارگاه بدولت و اقبال داخل شادی آباد ماندو شده جشن
نوروز عالم افروز شاهانه ترتیبی بیاراستند مقارن آن عرایض خانخانان و سایر دولتخواهان
که نظر بر ظاهر حال داشتند متواتر رسید که چون اکثر امرا و مردمی که در رکاب سعادت انتساب
آن حضرت باین خدمت تعین شده اند بواسطه سامان سفر در جاگیرهای خود مانده بموکب جهانگشایی

نیز پیوسته اند جمعیت غنیم قریب بشصت هزار سوار است چنانچه از روی قدرت و قوت تمام برهانپور را که هرگز قدم
آنها بانجا نرسیده بود محاصره نموده ابواب مداخل و مدارج بر اهل شهر بسته و دو کرده اند اگر آنحضرت
روزی چند در ماندو توقف فرموده بعد از آنکه کومکیان بعسکر اقبال می پیوندند با جمعیت شایسته متوجه این جا
صوب گردند بصواب اقرب خواهد بود و اکثر اعیان که در رکاب سعادت انتساب بودند نیز موافق این معنی
بعرض مقدس رسانیدند آن شهسوار مضمار حضرت اقبال که همواره موید بتاییدات سبحانی و همواره
در کنف حمایت جنود آسمانی بود از کثرت لشکر مخالف و قلت سپاه ظفر پناه که عدد آن در آن وقت
زیاده از شانزده هزار سوار نبود اندیشه نانموده چند روز بجهت قسمت کردن چیبه و آراستن افواج
در ماندو اقامت کردند و در شب دوشنبه شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جلوس جهانگیری
مطابق دوازدهم جمادی الاولی سنه هزار و سی هجری تکیه بر عنایت پادشاه نصرت بخش نموده بهادران مایه
جمعیت از مردان کارطلب و دلیران رزمجو که در رکاب دولت مآب حاضر بودند بر سبیل استعجال
از ماندو بجانب برهانپور نهضت فرمودند و جشن شرف آفتاب جهانتاب بر کنار آب نربده آرایش
یافت و در همین روز فرخنده عنوان عبدالله خان که از کومکیان شاهجهان پناه بود از کالپی
که بجاگیر او تعلق داشت رسیده با دو هزار سوار از خود و همراهان بموکب همایون پیوست
و ملازمت کیمیا خاصیت آن حضرت را سرمایه سعادت دارین ساخت و حضرت شاه بلند اقبال از آن
منزل ترتیب افواج منصوره فرموده عبدالله خان را با جمعی کثیر هراول نمودند و غول را بترتیب وجود
اقدس خویش آراسته راجه بکرماجیت را برانغار و خواجه ابوالحسن را جوانغار قرار دادند و با آن همه
دریای لشکر چون باد از آب گذشته بایین توزک روانه شدند و در بیست و سیوم ماه فروردین

حوالی برهانپور را مضرب خیام لشکر ظفر قرین ساختند خانخانان از ملاحظه آنکه اگر با مجموع کومکیان آن صوبه
بخدمت حضرت شاهزاده بلند اقبال شتابد مبادا غنیم عرصه را خالی دیده از طرفی داخل برهانپور شود اکثر مردم را
آنجا گذاشته خود بر آمد و بسعادت ملازمت آنحضرت مشرف شده بهمان ساعت بجهت محافظت شهر رخصت
انعطاف یافت و اعلیحضرت شاهی در روز مبارک پنجشنبه بیست و ششم فروردین مطابق بیست و دوم جمادی الاولی
سنه هزار و سی قرین سعادت و اقبال داخل بلده برهانپور شده بفیض مقدم جهان پیرا خاک آن خطه را
خاصیت سرمه و توتیا بخشیدند و ظل عنایت بر فرق ساکنان آن ولایت گسترده همه را که از ترکتاز فتنه و دست انداز
حادثه در کنف حمایت خویش جای دادند و برکت ورود موکب مسعود شاهی حال اهل آن ولایت از پریشانیهای رعیت
که بانجا از تفرقه و شورش و دست فرسود حوادث و نوائب بودند با امنیت و رفاهیت گرائید و جمیع کومکیان
آن صوبهها سرافراز سعادت ملازمت نمودند و دکنیان بحدی خیره و دلیر شده بودند که با وجود وصول
رایات جلال برهانپور پای ادبار استوار داشته از حوالی شهر بر نخاستند حضرت شاهزاده بلند اقبال با
خانخانان و سایر بندههای کاردان در باب دفع غنیم و انصرام این مهم عظیم کنکاش نمودند خانخانان که
سپه سالار و صاحب اختیار آن ملک بود بتوقف عرض رسانید که چون مخالفان قوت و استیلا تمام دارند
تا موسم برشکال دو ماه بیش نمانده و در این مدت قلیل نیز بسبب گرمی هوا چنانچه باید تردد میسر نیست اگر
لشکر منصور افواج مخالف را از آب عادل آباد که در سمت کرهی برهانپور واقع است گذرانیده همین آب را
که بر پای پورنه اشتهار دارد حد قرار دهند و همانجا توقف نمایند کار عمده کرده خواهند بود و بعد از
برشکال بتوفیق ایزد متعال ببالاگهات و دیولگانون بر آمده به تسخیر آن مملکت لوای نصرت بر افرازند
و عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و داراب خان ولد خانخانان و دیگر بندههای بادشاهی همه متفق اللفظ و المعنی

معروض داشتند که کنکش سپاه را محض صلاح و صوابدید از انجا که اقوال و افعال ستوده حضرت شاه بلند اقبال
همه تاییدات آسمانی و الهامات ربانیست از روی خرد خداداد و دانش مادرزاد در جواب فرمودند که انچه شما را بخاطر
رسید بمقتضای دولتخواهی و کار آگاهی بعرض رسانیدند اکنون هرچه رای و تدبیر ما اقتضا نماید بعمل آورده
آنرا بر جهانیان ظاهر و هویدا خواهیم ساخت و وزرای ممالک نظام و بخشیان عظام و کلّ ارباب حلّ و عقد
امور دولت را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که طلب متصدیان صوبه دکن را که جاگیر آنها به تصرف
غنیم در آمده حواله کرده بدفعات عرض ننموده باشند تا متصدیان خزانه عامره از روی سیاهه عرض
تغییر درست نمودن سند در حضور اشرف بایشان رسانید ثانی الحال خزانچیان بجهت خود سند
درست کنند و آن مردم اسپ و شتر و اسلحه و ما یحتاج سفر که در دفعات یک قلم از دست داده اند
بلا تعلل سامان نمایند و آن حضرت بنوعی متصدی سرانجام لشکر و نظام حال سپاه می شدند که بعد از ادای
نماز ظهر در اول وقت از دولتخانه برآمده بار عام میدادند و نماز عصر و مغرب و عشا را در بیرون بجماعت
گزارده تا دو پهر شب به تبدیل اسپ و زر و پرداخت احوال لشکر اشتغال می نمودند چنانچه در عرض روز
مبلغ چهل لک روپیه بمردم آنصوبه که مدتی از جاگیرها بحال عسرت و صعوبت گذرانیده بودند داده رفع
پریشانی و بی سامانی آنها نمودند و سی هزار سوار مکمّل مسلّح بسرکردگی پنج سردار شجاعت آثار مرتّب
ساختند از انجمله سه فوج بسرداری امرای پادشاهی یکی دارابخان دوم عبدالله خان سیوم خواجه
ابوالحسن و دو فوج بسرکردگی دو کس از ملازمان عمدۀ خویش یکی راجه بکرماجیت و دیگری راجه بهیم و در هر
فوج شش هزار سوار جلادت آثار تعیین فرمودند از جملۀ آن سی هزار شش هزار سوار گزیدۀ خوش اسپ و
یراق از سرکار آنحضرت و ما بقی از مردم پادشاهی بود و اگرچه بخطاب سرداری کل لشکر ظفر اثر بدارابخان

والد خانی زمان تعلق گرفت لیکن در معنی کارفرمائی و خبرداری جمیع افواج براجه بکرماجیت تفویض یافت و سرداری
دارابخان منحصر درین شد که عمده های لشکر فیروزی اثر در خانه او از برای کنکاش و مصلحت جمع میشده باشند
و در شب یکشنبه بیست و سیم فروردین مطابق بیست و پنجم جمادی الاولی که بعد از ۳ روز از دخول برهانپور باشد
جمیع امرا و اعیان و سایر ملازمان را بقدر مراتب خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده
رخصت فرمودند و سرداران مذکور حسب الحکم الاقدس بجهت سرانجام ما یحتاج خویش پنج روز در
سواد شهر توقف نموده روز جمعه چهارم ماه اردیبهشت از آب برهانپور که بتپتی مشهور است گذشتند
و در یک کروهی شهر منزل گزیدند و از انجا روز شنبه هشتم ماه مذکور هنگام طلوع صبح سرداران کاردان
بموجب ارشاد حضرت شاه بلند اقبال جهان ستان هر یک از ان پنج فوج را چهار فوج ترتیب دادند غول و
هراول و برانغار و جوانغار که مجموع بیست فوج بوده باشد و تیوزک و اداب شایسته بجانب غنیم روانه
شدند ~ یکی قلزم آهن آمد بموج * نهنگان دران جلوه گر فوج فوج ~ چو کوهی ز آهن ازان بیشتر تا قه
سر کوه را لخت ابر ~ و بموجب این قرار داد که هر روز یکی ازان پنج فوج بنوبت چنداولی نماید
آن روز خواجه ابوالحسن با فوج خود چنداول شد و چهار فوج دیگر صف بسته راهی شدند و چون یک گروه
راه طی شد یاقوتخان که سردار دکنیان بود با مجموع افواج مخالف از لشکرگاه خود یک گروه پیش
آمده نمودار شد عساکر نصرت شعار و بهادران عرصه پیکار تکیه بر اقبال روز افزون شاهی کرده
نظر بر کثرت سپاه غنیم ننمودند و بر مخالفان حمله آوردند و هر یک از افواج منصوره بفوجی ازان
گروه مقهور روبرو شده مانند شیر ژیان سرپنجه مردی و جلادت بمحاربه و مقابله گشادند و بسیاری
از مخالفان رو بصف را انجا که هلاک انداختند ~ بهنگام سرپنجه روباه لنگ * چگونه نهد پای پیش پلنگ

عاقبت نهیب سطوت بهادران پیر صولت رخنه در بنای طاقت خصم شتر دل افکنده و کنیمیان روبه حمیت
از معرکه کارزار تاب نیافتند و سیل عار فرار را زینت رخسار روزگار خود دانسته راه هزیمت پیش گرفتند
گریزان شدند آن گروه دلیر * چو نخچیر رم خورده از پیش شیر * یکی اسلحه افکند تا جان برد * کلاه آن
دگر نیز آسمان برد * لشکر منصور آن تیره بختان را تعاقب نموده از آب عادل اباد که تا برهانپور هفت
کروه باشد بهیت گذرانیده و دران تعاقب قریب پانصد کس از لشکر دکن علف تیغ بهادران شیر شکار
شده ششصد نفر زنده گرفتار گشتند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر و علم و نقاره ها وغیره بدست
لشکر ظفر اثر افتاد و از ملازمان شاهی دو کس گلگونه زخم را زینت عارض مردی خویش ساختند یکی شیر
بهادر که از جوانان مردانه روزگار بود و دیگری الله ویردی بیگ پسر کوسه مقصود ترکمان که بالفعل بخطاب
الله ویردیخانی سرافراز گشت و سرداران نصرت نشان روز دیگر قرین فتح و فیروزی از عادل اباد
کوچ کرده بملکاپور رفتند و در وقت فرود آمدن لشکر داراب خان و راجه بکرماجیت بجهة تاکید و ملاحظه آنکه
کسی بیجا فرود نیاید و دقیقه از دقایق احتیاط فرو نگذارد بر دور لشکر می گردیدند چون نزدیک بچیه راجه
بهیم رسیدند دو از سرداران دکهنی دلاور خان و آتش خان با قریب چهارده هزار سوار نمودار شدند
و قریب سه هزار سوار خوش اسپه خود را پیش فرستادند که بر نزدیک لشکر ظفر اثر آمده بان اندازی نمایند راجه
اراده کرد که بر آنها بتازد داراب خان مانع آمده گفت طریقه حزم آنست که تا جمع شدن مردم توقف
واقع شود اما راجه صبر ننموده متهورانه بران گروه کم فرصت که فرصت شوخی از دست نمیدادند تاخت
آورد و راجه بهیم و داراب خان نیز از دنبال راجه جلو انداختند و بهادران نصرت شعار با مخالفان تیغ بکار
در هم آویخته نعره گیر و دار بفلک دوار رسانیدند و بعد از زد و خورد بسیار فوج غنیم را برداشته تا به

آنها رسانیدند و بتائید الهی و اقبال بیزوال شاهی تیب را نیز برهم زده متفرق ساختند و در این وقت
جمعی از آن گروه حیله ساز اراده نمودند که از پهلوی لشکر منصور در آمده دستبردی نمایند دلاوران
با مردمی که از عقب رسیده بایشان ملحق شده بودند تقابل نموده آنها را منهزم ساختند و تا یک کروه
تعاقب کرده آن مقهوران را باین حرکت ناهنجار تنبیه و بسیاری از مردم خود را عرصه تلف نموده از سهام باران و برق
تیغ دلیران زخمی و پراکنده گشتند و روز جمعه یازدهم اردیبهشت که لشکر نصرت قرین در سه کروهی رهنکهیر
منزل گزید افواج مخالف بعضی از راه کتل رهنکهیر و برخی از گریوه کوتهلی بالای گهات برآمدند و سرداران
سپاه ظفرنشان روز شنبه دوازدهم در پای گهات کوتلی که نسبت برهنکهیر باپچ هموارتر است نزول
نمودند و روز یکشنبه گریوه را طی کرده در بالای گهات فرود آمدند و دلاوران جانسپار در تلخواهان دو روز
بجهة رسیدن مردم عقب در آن منزل توقف کردند چون خبر آمدن لشکر فیروزی اثر ببالای گهات مسموع
حضرت شاه بلنداقبال گردید محمدتقی را با هزار سوار بجانب ملک برار و محمدخان نیازی را با هزار سوار
دیگر بطرف ولایت خاندیس فرستادند که رفته آن محال را در حیطه تصرف و قید ضبط در آورند
و روز شنبه پانزدهم ماه اردیبهشت که مردم از دنبال رسیدند لشکر ظفر اثر از انجا کوچ کرده هشت
کروه راه طی نموده در آن روز از دکنیان سست پیمان اثری ظاهر نشد و روز چهارشنبه سرداران ظفر
نشان ترتیب افواج نموده شش کروه دیگر پیش رفتند چون عنبر فتنه گر بیاقوت خان که در سرداری
و سپاهیگری دوم او بود چیزی نوشته ملامت بسیار کرده بود که تا کی تن بعار فرار داده
از خصم گریزان باشند یکمرتبه دیگر پای قرار استوار کرده جنگ مردانه بکنند شاید دست
و پائی زده شرم خود و دولت صاحب خود را نگاه دارند و شمشیر غازیان فوج هراول غنیم که بسرداری

دلاور خان حبشی و جادو نرای و کهیلوجی و ساهوجی بهونسله و آتش خان که خلاصه سرداران و سپاهیان
دکن بودند مقرر بود از جانب چپ در آمده بر فوج راجه بکرماجیت حمله آوردند و سید صلابت خان و سید قاسم بارهه ،
و سید علی محمد و سید محمد بارهه و سید جعفر و سید مظفر با سادات دیگر و او و داجیرام دکنی که هراول
فوج راجه بودند پای ثبات محکم کرده دست شهامت بکارزار گشودند زهی مرد و طرف یکه تازان مرد
گشادند بر هم کمان نبرد فرو ریخت پیکان زهر آبدار چو باران قوس قزح از بهار سنان نیزه در کار سینه
گرفت ز چشم زره خون تراوش گرفت گله خودها گشت گلگون چنان چو دلهای عشاق پر خون همه
و از آنجا که حمیت جبلی و غیرت ذاتی راجه بود خود نیز توقف ننموده با سطوت و اقبال جهانگشای
شاهی بر فوج مخالف تاخت و از مهب عنایت ایزد دادگر نسیم نصرت و ظفر وزیدن و شمیم غلبه و استیلا
در دماغ مبارزان عرصه وغا پیچید و مخالفان بیکبار استشمام زبونی و ادبار خویش نموده ناچار
طریق هزیمت اختیار کردند و شیران بیشه هیجا غنیم را تا یک کروه تعاقب نموده راندند و بسیاری را
بقتل رسانیدند و دران گیر و دار تیپک رائو را که از سرداران لشکر دکن بود با جمعی کثیر آب تیغ
بهادران نصرت شعار آتش در خرمن جان افگند و از مردم بادشاهی سید علی محمد بارهه شمشیرهای نمایان زده
زخمهای منکر که بر روی او رسیده بود از باغ مردی و شجاعت گل نیکنامی جاوید چیده سرخرو
بگلشن خلد شتافت و حمید خان برادر بهادر خان حبشی که برهنمونی بخت در ماند و داخل
دولتخواهان این دودمان خلافت نشان شده بود نیز بزخم تیغ از پای در آمده بمیان فدویان جان
نثار رتبه افتخار بر افراخت و از مردم شاهی سید مظفر که بوسیله خدمات شایسته مراتب عالیه یافته
بالفعل بخطاب سید خان جهانی و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز است با دو برادر خورد

سیّد جمال و سیّد بایزید دران معرکه داد مردی و مردانگی داده و زخمهای کاری برداشته از اسپ افتادند
سیّد مظفر را با چهار زخم نمایان از میدان برداشته بمعسکر فیروزی آوردند و هر دو برادرش سرخروئی
ابد حاصل نموده بسوی روضهٔ رضوان شتافتند درین وقت که راجه بکرماجیت هراول غنیم را پیش انداخته
می برد یاقوت خان حبشی که با فوج غول مخالف از عقب در آمده خواست که باردو و احمال و اثقال لشکر که
باصطلاح اهل هند بهیر گویند دست اندازی نماید چون از بسیاری دواب مردم لشکری و اردو بازاری
در بهیر کثرت عظیمی بود و بحسب اتفاق آنروز از ابتدا تا انتها فاصلهٔ بسیار بهم رسیده چنداول از اوایل
و اواسط آن خبر نمیتوانست گرفت راجه بهیم و دیگر مردم شاهی و پادشاهی که بطرف راست بودند بعد از
استماع این خبر تاخته فرصت ندادند که آن بی سر و پایان دست درازی کنند و میان راجه بهیم و
غنیم جنگی عظیم واقع شد چنانچه ازینجانب صادق بخشی و عبد الکریم بیگ و گدا بیگ بدخشی و خواجه طاهر
و باقی بیگ و چندی دیگر از جوانان کارآمدنی شربت هلاک چشیدند و از ان طرف فیروز خان حبشی که
از سرداران عمده بود با قریب نهصد نفر مرحله پیمای وادی فنا گردیدند و افواج قاهره هر روز با غنیم
آویزش نموده لوای ظفر برمی افراشتند روز بیست و دوم اردی بهشت که از شش کروهی کهرکی کوچ کرده
متوجه کهرکی شدند بعد از طی دو کروه راه افواج غنیم نمودار گشتند و سرداران سپاه ظفر پناه تاخته
بنصرت تیغ دو رو آن گروه بیرو را برگردانیدند و پیش انداخته تا کهرکی که محل اقامت نظام الملک و
عنبر بود رسانیدند عنبر یکروز قبل از وصول لشکر منصور از بیم تیغهای اقبال جهانگشای شاه
ظفر لوا اندیشیده اکثر لشکر را در مقابل سپاه ظفر پناه گذاشت و نظام الملک را با اهل و عیال
و احمال و اثقال بالای قلعه دولت آباد برده خود با جمعی از مردم کارآمدنی معتمد خویش در پائین پناه

توپ و تفنگ قلعه جاکرفت و پشت استظهار بحصار باز داد و عساکر فیروزی مآثر در همان روز داخل کهرکی شده
سه روز انجا توقف نمودند و عمارات عالی آن شهر را که در مدت پانزده سال رونق و سرانجام کرفته بود
بالتمام خراب و ویران ساختند و روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور یک کروه از کهرکی پیش رفته منزل نمودند
و روز یکشنبه بیست کروه بجانب دولت آباد رفتند و چون بمنزل نزدیک رسیدند یاقوتخان و سایر
سرداران غنیم فوجهای خود را تورگ کرده بر سر راجه بکرماجیت که دران روز نوبت چنداولی او بود تاخت
کردند راجه مردانه بمدافعه و مقاتله پرداخته بامداد اقبال شاهی آن مقهوران را درهم شکست و دارابخان
با راجه بهرسنکه بوندیله از جانب چپ و راجه بیتهم با فوج خویش از طرف راست خود را بوقت رسانیدند
و عبدالله خان نیز با ایشان پیوست و باتفاق تا یک کروه تعاقب نموده دکنیان را متفرق و
پریشان ساختند دران معرکه جمعی کثیر از مخالفان بضرب تیغ بهادران شیر دل بصحرای عدم درگذشتند
و چون فوجی از لشکر دکن قلعه احمدنگر را قبل کرده کار بر اهل حصار دشوار ساخته بود رای دولتخواهان
چنان اقتضا نمود که باحمدنگر شتافته آن مفسدان فتنه اندیش را بسزای خویش رسانند و ازو
سامان آذوقه و سرانجام لوازم قلعه داری نموده جمعی را بکومک خنجرخان بگذارند و خود بجانب
ناسک و سنکمیر که ملک معمور غنیم بود متوجه گشته دست جلادت بقتل و غارت بکشایند
و باین عزیمت صائب روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت روانه احمدنگر شدند و خنجرخان قلعه دار
احمدنگر بمجرد شنیدن این خبر که دولتخواهان فتح کهرکی نموده متوجه کومک او شدند اعتضاد و استظهار
تمام یافته با جمعیت خود از قلعه برآمده و با جوهر حبشی داماد عنبر و کهر و جمعی دیگر که قلعه را محاصره
نموده بودند جنگ مردانه کرده و بتائید پروردگار و اقبال شاه کامکار آن کروه نابکار را شکست

داده قریب دویست نفر از اهل تمرّد را بخاک هلاک انداخت و دارابخان و باقی سرداران که روانه
احمدنگر شده بودند چون در ظاهر پتن بر لب آب بانگنگا که در وسط راه دولت اباد و احمدنگر واقعست
فرود آمدند راجه بکرماجیت بدولتخواهان درگاه آسمان جاه گفت که غنیم بسیار بی‌پروایانه در حوالی
لشکر منصور میگردد و اکثر اوقات شوخی مینماید مصلحت چنین اقتضا میکند که یک مرتبه آن شوخ
چشمان را گوشمالی بکمال بدهیم تا متنبّه شده من بعد این قسم دلیریها ننمایند گرد اولیای
دولت ابد قرین همه این رای را پسندیده و از هر فوجی یکهزار سوار جهت محافظت اردو و اسباب
گذاشته روز یکشنبه بیست و سوم ماه خرداد بقصد تنبیه مخالفان سوار گشتند و غنیمان دو فوج شده
در سه کروهی لشکر ظفر اثر فرود آمده بودند دارابخان و راجه بهیم بر سر یاقوتخان و مردم عادلخان
که آنها را قریب پانزده هزار سوار نشان میدادند رفتند و آن مقهوران را تنبیه بلیغی نموده
جمعی کثیر را به بئس المصیر فرستادند و اسپ و شتر بسیار از آن گروه بدست سپاه نصرت شعار افتاد
و عبدالله خان و راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن بر سر ملّا ورخان و جادو نیرا و آتش خان
که بیست و پنجهزار سوار بر سر آنها جمع بود تاختند هنوز یک کروه از لشکرگاه غنیم مانده بود
که فوج مخالف مستعد و آراسته از برابر پیدا شد و آن سرداران جلادت شعار با افواج خود بر مقهوران
حمله آورده داد سعی و تلاش دادند و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان را برگردانیده تا بنگاه
ایشان دوانیدند و اکثر اردوی غنیم بتاراج لشکر منصور رفته و نه زنجیر فیل باره
و شتر و اسب بی شمار بدست سپاه نصرت شعار در آمد سرداران ظفر نشان مظفر و
منصور مراجعت نمودند و در وقت برگشتن نیز دکنیان چنانچه شیوه ایشانست بطرف فوج خواجه

ابو الحسن منزوی شدند و بیرم بیگ بخشی که با هزار سوار پیش هراول فوج خواجه بود و جان سپار خان
ترکمان و بعضی منصبداران دیگر بر آن مقهوران تاخته ترددنمایانی کردند و در این اثنا خواجه ابو الحسن و
راجه بکرماجیت بکومک رسیده مخالفان را منهزم ساختند و شعلهٔ تیغ عدوسوز خرمن عمر بسیاری
از مقهوران را بباد فنا داد چنانچه در آن روز زیاده از دو هزار کس از لشکر غنیم بر خاک هلاک افتادند
و خلقی انبوه زنده گرفتار شدند و بمیامن اقبال روزافزون حضرت شاه بلند اقبال این قسم فتح نمایانی
که طراز فتوحات آسمانی تواند بود نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و محمد تقی که بضبط
محال پایین گهات رفته بود بعد از فراغ از آن مهم حسب الحکم قضا نفاذ به بالای گهات بر آمده
باسم را با بعضی از محال اطراف آن متصرف شد و هر محلی و موضعی را بیکی از بندهای پادشاهی
سپرد که بمحافظت آن مواضع قیام نموده باشند عنبر مدبر از شنیدن این خبر مضطر شد
جادو رای و آتش خان را با هشت هزار سوار بر سر او فرستاد و چون این خبر بمسامع جلال حضرت
شاه بلند اقبال رسید بجهت آنکه مقهوران متنبه بر اصلی بنیابند راجه بهیم را با افواج او از
لشکر پیش طلب فرمودند و هزار و پانصد سوار دیگر از مردم خود همراه نموده بباسم فرستادند که رفته
باتفاق محمد تقی آن گروه نابکار را استیصال سازد راجه بهیم بموجب حکم خود را بمحمد تقی رسانید و هر دو
باتفاق آن مقهوران را تادیب بلیغ نموده منهزم و متفرق ساختند و در باسم اقامت نمودند و چون
عنبر که از شکستهای پی در پی لشکر خود شکسته بال شده بود بر عزیمت افواج بحر امواج بجانب
ناسک و سنگمیر اطلاع یافت یکبار داعیه بلند پروازی از سر نهاده دانست که کوکب تیره
او در برابر آفتاب اقبال بی زوال شاهی نمودی نتواند کرد و شام بخت او با صبح طالع آن

آسمان جاه و جلال دم از سرتابی نتوانند زد ناچار چاره کار خود را در آن دید که بقدم عجز و انکسار پیش آمده
از روی خجالت و ندامت تمهید معذرت و طلب عفو و مرحمت نماید و بهنگام ورود لشکر منصور بپتن وکلای
دانا نزد راجه بکرماجیت فرستاده پیغام نمود که مرتبه اول که بندگان اعلیحضرت سلیمان مرتبت بمهم دکن توجه
فرمودند و عادلخان را مشمول عواطف و مورد لطف عنایات شاهانه ساخته بر قول و فعل او اعتماد نمودند و
بجرایم الطاف و مراحم پایه اعتبار او افزودند اگر در هر مرتبه داغ غلامی خود را زینت ناصیه اعتبار
و سرمایه مباهات و افتخار این بنده خاکسار سازند عهد میکنند که من بعد بهیچوجه سر از خط فرمان
نپیچیده ربقه الطاعت و بندگی را گردن نهیده و تا حیات رهین منت لطف و احسان شاهنشاه جهانستان
بوده ملک پاینگهات را حواله اولیای دولت قاهره نماید و از خود و سایر دنیاداران دکن پیشکشی که
لایق و سزاوار آن منظور عنایت آید مرکار باشد سامان نموده بدرگاه جهانپناه فرستد و انواع خدمات
شایسته بظهور رساند و در استرضای خاطر اقدس بجان بکوشد راجه بکرماجیت وکلای او را
گفت که از امتحان غیر بوجی صدق و صفای بثبات نرسید که مردم خود را از گرد احمدنگر برخیزاند و جمعی را
که بجهت رسانیدن خزانه بانجا میفرستیم ممانعت نموده مزاحمت نرساند بعد از آنکه این معنی
از او بوقوع آید حقیقت حال بدرگاه آسمانجاه معروض خواهیم داشت و صدق قول او مانند صبح صادق
بر رای عالم آرا روشن شده آفتاب عنایت شاهنشاهی شب ادبارش را بامداد روز بخت مقبلان
منور خواهد گردانید وکلای او قبول این مقدمات نموده بقدم خدمت پیش آمدند و مردم خود را از دور
قلعه احمدنگر برخیزانیده یک لک روپیه خزانه و هزار تفنگچی و توپچی پیاده را با جمعی از سواران
کرد و تنخواهان همراه میرخنجر خان قلعه دار آنجا مقرر نموده بودند بدرقه همراه کرده سالماً باحمدنگر

رسانیدند چون راجه از اقوال عنبر استشمام روایح صدق وبهبود نمود خلاصهٔ ملتمسات او را بخدمت حضرت
شاه بلند اقبال معروض داشته همت بر اصلاح حال و انجاح مطالب و نیل آمال او گماشت و در آن هنگام که مقاصد
و مدعیات آن تیره ایام معروض رای انور شاه کیوان غلام گردید چون شدت گرما بکمال رسیده و ابتدای
موسم برشکال شده بود و وقت آن آمد که سحاب قطره افشانی آغاز نموده سپاه از تردد
باز ماند و از درگاه والا خبر آمده که از ضیق النفس حضرت جنت مکانی متواتر رسیده خاطر اقدس نگران احوال
آن حضرت بود و کرم و مروت جبلی بر اقتضای عذرپذیری و جرم بخشی نموده ملتمسات عنبر را بعز قبول
مقرون داشتند و فرمان مطاع از کمال عاطفت شرف صدور یافت که این مرتبه که معامله دکن بمصالحه صورت گرفت
چنین مقرر شده بود که آنچه در اواخر عهد سعادت مهد حضرت عرش آشیانی و اوایل جلوس میمنت مأنوس
حضرت جنت مکانی اولیای دولت ابدقرین در تصرف داشتند بملازمان درگاه والا واگذارند و در آن
وقت بعضی از محال میانه دکنیان و مردم بادشاهی مشترک بود چنانچه با ربع آنها متصرف بودند و با
اینها عمل می‌نمودند الحال حکم میفرمائیم که آن محال مشترک را که مجموع چهارده کرور دام است و سی و پنج لک
روپیه حاصل دارد بملازمان درگاه والا واگذارند و سرکار دنیا دار دکن پنجاه لک روپیه نصف نقد و
نصف جنس سامان نموده بطریق پیشکش بفرستند از انجمله عادلخان بیست لک و نظام الملک دوازده
لک و قطب الملک هژده لک اگر امتثال امر نمایند جرایم او بعفو مقرون شده مشمول عواطف بیکران خواهد
گشت مشروط بانکه بعد ازین از اندازهٔ خویش شناخته طریق سپاهی و زیاده سری نسپرد و قدم
از جادهٔ اطاعت و فرمان پذیری بیرون نگذاشته شرایط دولتخواهی بتقدیم رساند چون عنبر بورود
فرمان عالیشان مفتخر گشته دیدهٔ بخت از سواد آن منشور عاطفت منشور و دماغ جان از روایح

عنایات حضرت شاه بلند اقبال جهانیان معطر ساخت منت حیات ابد پذیرفته احکام مطاعه را بدل و زبان اذعان
نموده والتماس کرد که دوازده لک روپیه خود و نظام الملک را سامان نموده بدرگاه خلایق پناه میفرستیم و چون قطب الملک
از گفته و من بیرون نیست ازو هم تحصیل میکنیم اما درباب پیشکش عادلخان حکم باو صادر شود و یکی از ملازمان جهت
گرفتن و آوردن پیشکش او معین گردد و اگر در دادن تعلل نماید راجه بکرماجیت را تعیین فرمایند که بنده نیز همراه
راجه بیست لک روپیه که مقرر شده بوده از مع شیئی زاید ازو تحصیل خواهم کرد و دارابخان و راجه بکرماجیت
با همراهان خاطر از فیصل یافتن آن مهم جمع نموده با عساکر منصوره متوجه بهرنی شدند و ازینوقت که نخل دولت
حضرت شاه بلند اقبال ثمر فتح و فیروزی بار آورد و نهال امید پرورکیان حرم عصمت میوه مراد بار آورده
بعد از بیست و پنج گهری و شیر روز از شب بیست و یکم خرداد سنه نزده جهانگیری مطابق بیست و ششم شهر رجب سنه
هزار و سی از نواب ثریا جناب مهد علیای ممتاز الزمانی صبیه قدسیه تولد یافت و نور افزای شبستان
خلافت شده ثریا بانو بیگم موسوم گردید بالجمله چون در بالای گهاط باین قلعه دولت آباد و کریوه دیولگانون
حصاری که محل گذاشتن جمعیتی و اقامت لشکری تواند شد نبود حسب الحکم الاشرف بر فراز رودخانه گهرپور
تا یک کروه این طرف بهرنی بسمت گهات دیولگانون زمین قابلی اختیار نموده قلعه در کمال متانت و استحکام
از سنگ و آهک ساختند و ازین رو که بنای قلعه بعد از ظفر یافتن اولیای دولت قاهره بر غنیم و روی
نمودن این فتح عظیم واقع شد آنرا ظفرنگر موسوم گردانیدند و مقرر شد که دارابخان و راجه بکرماجیت با
بناه هشت هزار سوار ایام بارا در ظفرنگر بسر برند و عبدالله خان با فوج خود در موضع آن و خواجه
ابوالحسن با جمعیت خویش در پیپلی و سردار خان برادر عبدالله خان با فوج در دیولگانون اقامت
نمایند و خنجر خان با ۳ هزار سوار در احمدنگر و سربلند خان با ۳ هزار سوار در جالناپور و جانسپار خان با

سه هزار سوار و بیرو و یعقوبخان بدخشی با جمعی در مونگی پتن و داود و داجیرام با فوجی از دکنیان که در سلک ملازمان

درگاه والا منتظم بودند در ماهور برشکال را بگذرانیدند و از دیولگانون تا برتانیز هر جا ضرور بود جمعی گذاشتند

تا متمردین بفراغ بال آمد و شد نتوانند نمود و در سلخ آفت و ستمبر متمردین بلشکر منصور رسیده باشند

عساکر نصرت و اقبال بموجب فرموده در ان برشکال جا بجا قرار گرفتند و جاگیرداران محال متعلقه خود را

متصرف شده بقید ضبط در آوردند و حضرت شاه بلند اقبال راجه بهیم را با فوجی عظیم از مردم پادشاهی و

ملازمان خود معین فرمودند که رفته از زمینداران گنده وانه پیشکش بگیرد و بجهت آوردن پیشکش دنیاداران

دکن بدرگاه معلی حکیم عبد الله گیلانی را نزد عادلخان و کهنرداس برادر راجه بکرماجیت را نزد نظام الملک

و قاضی عبد العزیز را نزد قطب الملک فرستادند و چون در مصالحه سابق عادلخان پاره از ملک خود را در عوض

بعضی از محال نظام الملک که بتصرف اولیای دولت ابد طراز در آمده بود بنظام الملک داده و در تصرف

آنها را انتزاع نموده متصرف شده بود و درینولا که عنبر داخل دولتخواهان گشت و این خدمت را موافق خواهش

اولیای دولت بتقدیم رسانید حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عادلخان محال مذکور را بنظام الملک

واگذارد و پیشکش مقرری را نیز بزودی ارسال دارد حکیم عبد الله چون بحوالی بیجاپور رسید عادلخان باستقبال

نشان عالی شان حضرت شاهی که منشور سعادت او بود شتافته مراسم تسلیم و لوازم تعظیم بتقدیم رسانید

اما این مرتبه بجهة آن که پای عنبر در میان بود در دادن آن محال و فرستادن پیشکش اهمال می نمود

و این معنی از عرضداشت حکیم عبد الله معلوم حضرت شاهی گشته راجه بکرماجیت را با افواج عظیمی مقرر فرمودند

که بر سر عادلخان رفته عنبر را نیز حسب الالتماس او همراه ببرد و محال متعلقه نظام الملک را که متصرف

شده از و انتزاع نموده حواله مردم نظام الملک کند و مبلغی دیگر بر پیشکش مقرر افزوده بوصول

رسانند و او را تنبیه گردانند و چون حضرت شاه بلند اقبال بخانه خیر رای عادلخان راضی نبودند علامی
افضلخان را که در آن مرتبه به بیجاپور رفته بود با عادلخان آشنائی داشت نیز رخصت فرمودند که نزد
خان مشار الیه رفته او را از مفاسد این کردار ناصواب آگاه سازد و از تعلل و اهمال درین امور
منع نماید افضلخان به بیجاپور رفته بوجوه موجهه و دلایل معقوله خاطر نشان او ساخت که مخالفت و نافرمانی
ناظر با فیهای عنایت یزدانی نفعی سوای خاتمت و وخامت عاقبت نتیجه ندارد و اگر راجه بکرماجیت با عسکر
و افواج منصوره درین ولایت علم کین برفرازد و آتش قهر برافروزد تر و خشک یکدیگر بسوزد و چندان خرابی
باحوال ملک راه یابد که تدارک آن بهیچ صورت نبندد و چون حقیقت صدق قول و خیراندیشی افضلخان
بر خاطر صافی عادلخان پرتو افکند محال معینه را مرحوم نظام الملک سپرده در عوض یک نقره شصت زنجیر
فیل و بیست لک روپیه نصف نقد و نصف جنس از قسم جواهر و مرصع آلات و تحف و نفایس دیگر سامان
نمود و برسم پیشکش مصحوب افضلخان و حکیم عبد الله ارسال داشت و در مرتبه نیز بدستور سابق ده لک روپیه
با افضلخان بتکلف نمود و قطب الملک صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و نفایس جواهر و مرصع آلات که مجموع هژده
لک روپیه میشد بقاضی عبد الله خان داده روانه درگاه والا نمود و کهیر داس پنجاه زنجیر فیل و شش لک
روپیه نقد و جواهر و مرصع آلات و اسپان عربی که مجموع دوازده لک روپیه بود از نظام الملک گرفته
بآستان معدلت نشان معاودت کرد و وکلای دنیاداران دکن با پیشکشها متوجه درگاه سلاطین پناه
گشتند و الله وردی بیک ترکمان را که بجهت شکار فیل بالزام آن از برهانپور بحوالی سلطان پور فرستاده بودند
در هیولا سعادت نموده از جمله یکصد و بیست و پنج فیل که شکار شده بود هشتاد و پنج فیل که زنده مانده بود نیز
از نظر اشرف گذرانید و حضرت شاه بلند اقبال را چون از معاملات دکن فراغ دست داد و یک سال تمام

ناشده همه کار از پیش رفت آن مهم عمده درین مدت اندک صورت انصرام یافت عرضداشتی مشتمل بر نوید این فتح

عظیم که طراز فتوحات روزگار تواند بود مرقوم نموده مصحوب حکیم علیم الدین که از تربیت کرده های حضرت شاه

مالک رقاب و بتفضل بخطاب وزیرخانی سرافرازی دارد بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشتند

چون سررشتهٔ سخن باین مقام کشید تحریر این مقدمه طراوت بخش گلزار بیان میگردد روزی مرشد عالمیان

که همواره شمع جلالش پرتو فضل و کمال افروخته باد سفینهٔ مشحون از لآلی معانی بلند و جواهر مضامین خاطر

پسند که مبین سخنان حکمت نشان اکابر از نظم و نثر بخط خاص که سوادش روشنی بخش بیاض دیدهٔ

اولوالابصارست دران مرقوم گشته باین ذرهٔ بیمقدار دادند تا بعضی سخنان که مناسب اندراج درین کتاب

مستطاب باشد انتخاب کرده آن گهرهای شاهوار را پیرایهٔ شاهد بیان سازد و راقم

مآثر دولت ازان مخزن جواهر معنی دُرهای گرانبها بدست آورده هم سرمایهٔ مفاخرت و مباهات

اندوخت و هم سررشتهٔ سخن سازی و نکته پردازی گرفت و هر یک ازان زواهر جواهر را در محلی مناسب

بکار برد و ازانجمله این عرضه داشتست که حضرت شاه بلند اقبال بعد از فیصل دادن مهم دکن بخدمت

حضرت جنت مکانی نوشته اند و چون حضرت جنت مکانی در وقت رخصت بآن حضرت فرموده بودند

که چنانچه حضرت عرش آشیانی از مستقر خلافت بسرعت خود را بگجرات رسانیده خان اعظم و سایر کمکیان را

ازان مهلکه خلاصی داده اند باید که شما هم بهر نوع شتافته خانخانان و کومکیان آن صوبه را از محاصره

دکنیان نجات بخشند آن حضرت درین عرضه داشت تفاوت درجات آن کار و این مهم دشوار را بدلایل

معقوله و وجوه موجّهه اثبات فرموده اند نقل عرضه داشت مذکور بعرض اشرف حضرت

سلیمان مکانی ظل سبحانی میرساند که اگرچه اعلیحضرت عرش آشیانی از آگره بقصد فتح

گجرات

گجرات از کارنامهای روزکار است و کار خود را بآن کار سنجیدن از ادب دور لیکن چون آن حضرت
این هر دو را از یکجا تصور فرموده اند لازم دانست که حقیقت را از قرار واقع معروض دارد بجهت
وجه آن کار را باین نسبت اول آنکه حضرت عرش آشیانی پادشاهی بودند در کمال استقلال و
عظمت و جلال و صاحب خزانه وافی و لشکر وافر و بعد از آنکه هندوستان را بحیطه تصرف در آورده
بودند و فتوحات عظیمه نموده بگجرات تشریف رفته آن دیار را مفتوح ساختند و این نیازمند در بادشاهزادگی
بعنایت الهی مصدر چنین فتحی گشته دیگر آنکه حضرت عرش آشیانی بر سر نوکر خود و نوکران گجراتیان رفته بودند
و معلوم که غنیم ایشان من حیث الکمیه چه بود تمام جمعیت آنها بدوازده هزار سوار نمیرسید و خزانه و سامان
مطلق نداشتند و آنچه هرسه دنیادار دکن را از خزانه و لشکر و توپخانه و فیل و حشم میسرست اگر بادشاهان
دهلی شوکت را میسر باشد و لشکر آنها که در وقت برهانپور را مقبل نموده بود بتخمین شصت هزار بلکه زیاده بود
و سپاه ظفر پناه این نیازمند نصف آن دیگر آنکه آنحضرت گجرات را که پنجاه کرور دام جمع دارد سوای
جوناگده که هفت کرور جمع آنست فتح نمودند و این نیازمند درگاه ایزدی از کنار شادی آباد ماندو گرفته
ملک خاندیس و برار و دکن را که مجموع یکصد و بیست و پنج کرور دام است و ده بیست و پنج گجرات است فتح نموده و متعهد
پنجاه لک روپیه پیشکش از هرسه دنیادار دکن که عادلخان و نظام الملک و قطب الملک باشند و ده لک روپیه
دیگر از زمینداران آن نواحی که در باد و لی خواهی با دنیاداران دکن متفق بودند جرمانه گرفته که مجموع شصت
لک روپیه باشد دیگر آنکه آنحضرت بذات اقدس خود بمعرکه کارزار در آمده فتح نمودند و این نیازمند
درگاه در برهانپور نشسته لشکر را به پنج فوج کرده در جنین کرنا فرستاده و این قسم فتحی عظیم روداد دیگر آنکه
آنحضرت از آگره بگجرات تشریف برده بودند و این نیازمند از کشمیر بدکن آمده که قریب هزار کروه

راه است تفاوت درمیان اینکه آن مبهم ازین مراتب معلوم فرمایند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

بالجمله دران ایام که فتوحات بی اندازه روی نموده خاطر احبای دولت روزافزون مانند گل از نسیم

بهار شکفته بود در روزگار ناهموار نیرنگ تازه خوشدلی را بر هم زده در اوایل ماه ربیع الثانی سنه هزار و سی و

یک مطابق آذر ماه بهمن ماه شاهزاده جهانگیر گل حدیقه سلطنت سلطان امیدبخش که منظور

عنایت و باعث مسرت حضرت شاهی بود از صرصر خزان اجل پژمرده گردید ازین واقعه کمال کدورت

بخاطر انور آن حضرت رسید و بعقل کامل در مقام صبر و شکیبائی درآمده رضا بقضای الهی دادند و نصایح

سودمند در تسلی خاطر نواب مهد علیای ممتاز الزمانی نیز کوشیدند و آن نهال حدیقه سلطانی را

در باغ فیروزه برهانپور مدفون ساختند و بفاصله یک هفته خسرو که در قید بندگان اعلی حضرت شاه بلند

اقبال بود بساط هستی درنوردید و شهسوار عرصه چرخ چهارم که تیغ کشیده از پی فتح بروج این

نیلی حصار خروج کرده بود شب دوشنبه هشتم ماه جمادی الاولی سنه هزار و سی و یک هجری بعد از

یک و پنج گهری بفتح و فیروزی طی منازل نموده بشرفخانه خویش سعادت فرموده سریر عرش نظیر

زیب وجود انور پایه اعتبار برافراخت بشکرانه این فتح عظیم هنگامه عیش و طرب گرم ساخت و جشن نوروز

عالم افروز در سال هفدهم جلوس همایون جهانگیری در دولتخانه برهانپور ترتیب یافت فضای

عام و خاص بآذین صنعا و تزئین نفایس یافت و آن بزم نشاط افزا بزیب و زینتی آراسته گشت که بزم آرای

چرخ والا و فرازنده ایوان فلک مینا هر صبح بجام سپهر فیروزه فام برآمده تا شام تماشای آن

تمام می نمود و نظارگیان آن مجلس جلدنشان را معنی فرداست وعده جنت وا فروزش نصیب

از صورت حال هویدا بود دران ایام خجسته فرجام که هنگام بهار گلشن امید جهانیان بود و ابواب عطا

دائم

و انعام بر روی خاص و عام مفتوح شده بهره مندان سعادت حضور برکات با خلاص مخصوص گشتند زین العابدین
ولد جعفر بیگ آصفخان از خدمت حضرت جنت مکانی آمده فرمان عاطفت عنوان بشاه کامران رسانید خلاصه
مضمون آنکه سلطنت پناه شاه عباس فرمانروای ایران با لشکر گران بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره
نمود و عبد العزیز خان نقشبندی که با جمعی در آن قلعه بود دلیری قلعه داری نموده حسب المقدور سعی و تلاش کرده
و عاقبة الامر بجهت بعد مسافت از رسیدن کومک ناامید گشته قلعه را داد و چون آن فرزند سعادتمند
از پرداخت صوبه دکن و تنبیه کینه سگالان تزویر فن خاطر جمع نموده و همه سرکشان آن دیار را مطیع و منقاد ساخته
از آنجا که پاس ناموس سلطنت بر ذمه همت آسمان بنیاد آن خلف ارجمند لازم است مناسب چنان می نماید
که بقصد استخلاص آن عقده مشکل از بلده برهانپور ماندو بلکه تا اجمیر آمده شتاب کرده گرما و موسم باران را که مانع
سفر و تردد است آنجا بگذارند و بعد از برشکال قرین نصرت و اقبال از همانجا متوجه مقصد شوند حضرت
شاه بلند اقبال که آفریدگار جهان عَلَم ظفر پیکرش را ستون دین و دولت و تیغ اعدا کشش را حصار ملک و
ملت گردانیده بحکم قهرمان غیرت و فرموده والد سلیمان حشمت در روز مبارک شرف که جامع جمیع
شرافت است از برهانپور رایت منصور بصوب شادی آباد ماندو برافراختند و علامی افضل خان از پیش
عادلخان مراجعت نموده با راجه بکرماجیت و دیگر امرا که برای بند و بست محال بالاگهات رفته بودند
بتاریخ بیست و ششم فروردین ماه در بین راه بموکب همایون پیوستند و وکلای دنیاداران دکن نیز
رسیده بسعادت زمین بوس سربلند گشتند و پیشکشها را بموجبی که بسبق ذکر یافته رسانیده
بدفعات از نظر انور گذرانیدند و در دوم ماه اردی بهشت سنه هفده جهانگیری ورود موکب مسعود
عرصه شادی آباد ماندو را رونق بهشت داد و در همین ایام راجه بهیم که بعد از انصرام مهم دکن تنبیه

زمینداران گوندوانه دگر ضمن پیشکش شایسته از آنها معین شده بود چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر
فیل از زمیندار چاندا و یک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه فیل از زمیندار جانبه که مجموع یکصد و
پنجاه فیل و پنج لک و چهل هزار روپیه نقد بوده باشد گرفته بدرگاه آسمان جاه آورد و حضرت شاهی
در ماند و مصحوب زین العابدین عرضداشتی در جواب فرمانهای عالیشان حضرت جنت مکانی ارسال داشتند مشتمل
برین معنی که چون همگی همت این مرید خیرخواه باسترضای خاطر اقدس آن حضرت مصروفست و همیشه مهمات
شاهزاده که رجوع نموده اند همه را بطوع و رغبت بقبول تلقی کرده در جمیع امور تابع رضای آن حضرت بوده هرگز
بجز طریق متابعت و فرمان برداری نسپرده و درین وقت که بچنین مهم عمده مامور ساخته اند نیز اطاعت
و انقیاد را از فرایض شمرده بطیب خاطر متوجه گردید و در دوم اردیبهشت داخل قلعه مندو شده و چون عساکر
نصرت مآثر هنوز از محنت یورش دکن نیاسوده اند و در ایام برسات و کثرت باران و طغیان آبها
تردد و تخصیص در زمین مالوه مشکل و متعذرست حسب الحکم الاقدس تا انتهای برشکال در مانده توقف نموده
و بتوفیق الهی بعد از طلوع سهیل با لشکر آراسته و سامان بسته رایات نصرت شعار بعزم انتزاع
قندهار بر می افرازد لیکن بنابر آنکه مهم عمده پیش آمده و با مثل شاه عباس شخصی کار افتاده که در تدبیر
و سپاهیگری مشهور آفاقست و آن شاه جمجاه را اکثر بار روی و اوزبک و طوایف دیگر مصافها
واقع شده و از ملتان تا قندهار که سیصد کروه راهست آذوقه که کاروانیان افغان باشند هم
نمیرسد چنانچه تجار و تردد دین از جانبین که روانه میشوند آذوقه همراه برمیدارند لشکرهای عظمت را
بغیر سامان لایق و سرانجام شایسته چگونه بان راه توان برد و غالب ظن آنست که شاه خود
بعزم مصاف متوجه شده جنگ صف واقع شود و این مهم را مهمات دیگر که در هندست روی داده نسبت نمی‌توان

کرد و آنچه لازمهٔ پیش‌بُرد این کار دشوار است از خدمت آن حضرت التماس می‌نماید چون بجز خیراندیشی و مصلحت دولت
و پیش رفتن این مهم که متضمن حفظ ناموس سلطنت است غرضی ملحوظ نیست امید که بانجاح مقرون گردد اولاً
مرزبان و منصب و تغییر و تبدیل جاگیر کومکیان را بقبضهٔ اختیار این مرید واگذارند تا موجب بیم و امید آن مردم
ازین جانب بوده باشد که این معنی را در انصرام مهام عمده دخلی عظیم است دوم صوبهٔ پنجاب را که نسبت بقندهار
اقرب است و آذوقه مایحتاج لشکر در آنجا بسهولت سرانجام می‌شود بجاگیر این نیازمند عنایت نمایند
و در اخور این خدمت خزانه همراه کنند بعد از وصول عریضهٔ حضرت شاهی بدرگاه معلّی و اطلاع حضرت جنّت
مکانی بر مضمون آن نور محل که کاخ دماغش از نور چراغ عقل فروغی نداشت چون دختری که از علی قلیخان
ترکمان داشت بشهریار داده از کوتاه‌بینی و ناعاقبت اندیشی همگی همت بتربیت آن سرگروه ناخلفان
بیت فطرت که زادهٔ یکی از جواری گمنام بی‌اعتبار رومی نیست بهره نسل کریمان عنصر نیز تخم خیانت بسی تلخ‌تر
از ناصیهٔ حالش آشکار بود می‌گماشت و از آنجا که بر کم رشدی و بی‌جوهری داماد بی‌استعداد خویش وقوف
یافته را این معنی از صورت حال مشاهده و معلوم او گشته که عنقریب حضرت جنّت مکانی بعارضهٔ ضیق النفسی
که در آن وقت عارض مزاج مبارک بود بساط هستی در نوردیده امر جلیل القدر جهانداری بمقتضای
استحقاق و قابلیت بحضرت شاه بلند اقبال قرار خواهد یافت و دست او از مهمات سلطنت و حل و
عقد امور خلافت که از بیدماغی و بی‌پروائی حضرت جنّت مکانی در قبضهٔ اقتدار او بود کوتاه خواهد شد
تمامی فکر و اندیشهٔ ناصواب باختلال احوال فرخنده مآل حضرت شاه بلند اقبال مصروف می‌داشت
و حیله‌ها انگیخته دست و پایی می‌زد که شاید بعد از قضیهٔ ناگزیر حضرت جنّت مکانی امر خلافت
بآن ناقابل بی‌سعادت قرار گرفته و دامن دولت از چنگ او بیرون نرود ازین معنی غافل که هر گز

مانند تیر بیبال و پر جاریت پرواز نماید زود در کارش زود سرنگون گردد آنجا که ندلت اندازد صعوه
یخسر گر با باز دلیر دعوی بلند پروازی نماید عن قریب در چنگل شاهین اجل آشیان نموده خیره خویش را
زنگله‌سان در پای باز بندد القصه در سنوات انتهاز فرصت نموده هر یک از مهمات را که متضمن مصلحت و منتج
استحکام مبانی دولت بود در لباس ناخوشی بنظر آن حضرت جلوه داد و جمعی از دولتخواهان اخلاص کیش
که از حقیقت معامله آگاه بودند چون حضرت جنت مکانی را زیاده از آن شیفته و فریفته نورمحل می‌دیدند
گفته ایشان افسون او را باطل نتواند ساخت بالضروره سکوت میورزیدند و چندی دیگر بمقتضای
بغض و نفاق جبلی با او درین معنی همداستان شده نائره فتنه را مشتعل ساختند و هر روز بتمهید
مقدمات تازه کرده بوجوه ناموجه خاطرنشان حضرت جنت مکانی می‌نمودند و مزاج اقدس
آن حضرت را متغیر ساخته شورش افزای طبع اقدس می‌شدند و چون نورمحل را مطمح نظر کوتاه بین
این بود که سلک جمعیت حضرت شاهی از هم گسسته در موجبات سلطنت آن حضرت که عبارت از زر و لشکر
باشد فتوری بهم رسد و شهریار نابکار نخبه اند و سپاه قوی گشته اسباب دولت فراهم آورد
مهم قندهار را برای او التماس کرد و چون بعد از فوت اعتماد الدوله حضرت جنت مکانی اموال او را
بآن بخرد بخشیده بودند و درین مدت از جاگیرهای نقد و دیگر وجوه خزانه بسیار جمع کرده بود خود
متصدی سامان یورش قندهار و متعهد سرانجام مصالح آن کار شد و بعرض رسانیده مقرر ساخت
که میرزا رستم صفوی که مدتها در قندهار بوده و حقیقت‌دان آن سرزمین است اتالیق و مدار علیه
او باشد و اگر جاگیرهای خوب حضرت شاه بلند اقبال تغییر نموده بنخواه آن ناخلف کرده بخشند
که حضرت جنت مکانی قبح این کردار دریافته در قبول این معنی توقف می‌نمودند آن تیره کار در مکابره

ولی جهت مزید وثوق تا سرانجام حاصل نموده ارسال داشت که آن فرزند سعادتمند همانجا که جهت توقف کار آید

که ما سرانجام این مهم را بنوعی دیگر تحریر کرده ایم و کوکبیان مهم دکن را بزودی روانه درگاه معلی سازد

و بجهت طلب امرا و مردمی که در موکب منصور حضرت شاهی بودند سزاوار آن فرستادند و سید عبدالسلام را

که مراتب ترقیات او درین دولت ابد پیوند بر یک بجائی خود و همت که ازش خواهد یافت و در آن وقت

از جانب آن حضرت در درگاه والا بامر وکالت اشتغال داشت منع بودن اردو نموده از درگاه

دور ساخت و چون این وقایع وحشت افزای فتنه زای بمسامع جلال حضرت شاهنشاه اقبال

رسید مصلحان دیوان خویش را که دقیقه شناس رموز حکمت علمی و عملی‌اند بر سبیل استعجال بخدمت حضرت

جنت مکانی فرستادند که فساد بیعت رائی نابرا که منقصان عقل و دین موصوف اند بر آن حضرت روشن

و مبرهن ساخته حقیقت غرض عمده اهل نفاق را از قرار واقع باز نمایند و ظاهر گردانند که آن مفسده را

مطلب از تمهید این مقدمات که خبر سوء خاتمت و اختلال دولت نتیجه نقاضت عهد و عداوت آن

سرور ارباب سعادت و تربیت و تقویت اعادی بدنهاد خویش است و عرضه دارد که نظم

زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی هرگز ندیده بدانند هر که بشناسند چپ از راست که از چپ

راستی مشکل توان خواست چراغ کذب را کافروز دشمن بجز اشک دروغش نیست روغن ازان روغن

چراغش چون فروزد بیکساعت جهانی را فروزد زینت گوش هوش آن حضرت نگشته که در مصالح

مالی و ملکی و امور جزوی و کلی بقول زنان بی سر را که موجب خرابیست و مورث وخامت عاقبت است علیحده

بی تقصیری و جانبی با این فرزند ارادت کیش خیراندیش که بیاری انچه بقصد تسخیر فتح عظیمی شده و بهاد آن

این خدمت چشم انواع عنایات دار است گرانی منفرمایند و باعث شماتت منافقان بداندیش

کردند چگونه اهل فساد جاگیرهای این نیازمند را تغییر نمایند و بآن ناخلف سپرند افضل خان بسرعت تمام شتافته
خود را بدرگاه معلّی رسانید و ابلاغ رسالت و عرض مطالب نموده چندانکه بدلایل معقول و سخنان دلاویز
حقیقت معامله را خاطرنشان کرد و در اطفای نائرهٔ فساد کوشید و چون استقلال [illegible] بکمال رسیده
زمام اختیار از کف قدرت حضرت جنت مکانی بیرون رفته بود سعی او مؤثر نیفتاد و بی‌نیل مقصود
رخصت معاودت یافت بعد از مراجعت افضل خان بر اعلام حقایق احوال رای جهان آرای چنان اقتضا
نمود که خود درین سعادت و اقبال بتسویهٔ خدمت والد ماجد گشته رفع آن غائله نمایند و باین عزیمت صائب
در اواخر دی ماه سنه هفده جلوس جهانگیری از ماندو رایت کشورگیر بصوب پایهٔ سریر اعلی برافراشتند و اهل
نفاق از استماع این خبر دستگاه سخن یافته از درون محل و از بیرون مفسدان دیگر بتخصیص مهابت خان
که سر همه فتنه جویان واقعه طلب بود نهضت موکب حضرت شاه بلند اقبال را بآنجانب بطریق مخالفت
و شدت وانمودند و موافق مطلب و مدعای خویش خاطرنشان کرده مزاج اقدس حضرت جنت مکانی را
منحرف ساختند و فتنهٔ عظیم انگیخته باعث شورش عالمی گشتند چنانچه ذکر آن جهت اطالت و باعث خستگی است
و بشاشت کید و غدر نورمحل چهار پنج سال در هندوستان نائرهٔ فتنه و آشوب مشتعل بود

زنان را کیدهای بس عظیمست ✿ ز کید زن دل مردان دو نیمست ✿ عزیزا کید زنان خوار مشمر ✿ بکید زن بود دانا گرفتار

ز مکر زن کسی عاجز مبادا ✿ زن مکاره خود هرگز مبادا ✿ و چون حضرت شاه بلند اقبال بالکلیه از عنایت
و مهربانی والد عالیمقدار مأیوس گشتند ناچار عنان سعادت منعطف گردانیده رایت منصور بجانب
برهانپور برافراختند و پنجم شهریور ماه سنه هجده جهانگیری عرصهٔ ماندو مخیم سرادقات جلال گشت
و درین روز از نواب قدسی مقام خورشید احترام مهد علیای ممتاز زمانی شاهزاده والاگهری

بوجود آنکه قبل از تعیین ایام بسوی روضهٔ خلد شتافت و ششم ماه مذکور از آب نربده گذر
دیگر پور عبور نموده سایهٔ وصول بلدهٔ برهانپور انداختند و قلعهٔ آسیر را به الحه‌گو بالاس کرو که از بندهای معتمد
درگاه والا بود سپردند و بتاریخ دوم مهر ماه سنه هژده جلوس جهانگیری موکب جهان‌پیما از آب
تپتی برهانپور گذشته بطرف ملک برار و گلکنده روان شد و چون عبور لشکر منصور بر ملک قطب الملک واقع
میشد میر عبد السلام را که از بندهای فهمیدهٔ معقول از نجدات بانشان عالیشان باستمالت و تسلیه
خاطر قطب الملک فرستادند و موکب منصور بر قلعهٔ باهور گذر افکندند و از آنجا بولایت تلنگانه که متعلق
بنظام الملک بود در آمده متوجه ممالک شرقی گردید و هنگامی که بندر مچهلی پتن از ورود موکب مسعود میمنت
پذیرفت سلطان محمد قطب الملک یکی از معتمدان خود را با پیشکش و لایقی از نقد و جنس بملازمت اقدس فرستاده
اظهار اخلاص و هواخواهی بسیار نمود و بکارسازان و متحفظان سرحد ولایت خود نوشت که شرائط
خدمتکاری نسبت بملازمان رفیع الشان آنحضرت مسلوک و مرعی داشته دقیقه از دقایق رضا جوئی و فرمان
پذیری فرو گذاشت ننمایند و خضر شاهی از مچهلی پتن با اودیسه اگر چه آن مسافت را از راه کنار دریای شور طی
نموده در آخر ماه آذر بقصبهٔ گنگ که حاکم نشین ملک اودیسه است سایهٔ نزول گستردند و ولایت اودیسه را
مفتوح ساختند و احمد بیگ خویش ابراهیم خان که بحکومت اودیسه منصوب بود و در گنگ اقامت داشت از
اودیسه فرار نموده پیش ابراهیم خان رفت و از آنجا رایات اقبال بصوب بنگاله بر افراختند و ابراهیم خان
خالوی نورمحل که در آنوقت صاحب صوبهٔ بنگاله بود لشکر آنصوبه را جمع نموده با فیلان و توپخانه و نوارهٔ بسیار
که عبارت از کشتیهاست که توپ و تفنگ و ادوات جنگ بر آنها ترتیب ساخته در هر یک جمعی از مردان کار نشانند
و بر روی آب در وقت ضرورت باستعمال آلات حرب اشتغال نمایند عزم رزم و پیکار را از جهانگیرنگر

برها شهرت دارد و باکبرنگر که سابقاً براج محل اشتهار داشت موسوم شد و در آخر بهمن ماه همین سال که رخت اکبرنگر
حوالی درگاه لشکر ظفر اثر گشت قلعه اکبرنگر را خالی گذاشته حصار مقبره پسر خود را که یک کروه بالاتر از قلعه بر کنار دریا
بود و بند و نواره وار و آذوقه بهم رسید مضبوط کرده باستحکام آن قیام نمود و احمال و اثقال را آنجا گذاشته خود با
لشکر از آب گنگ گذشت و آن طرف آب را معسکر ساخت حضرت شاه بلند اقبال که ضمیر خبیرش از پرتو الهام
نورانی و آیینه خاطر عاطرش مهبط انوار آسمانیست در ابتدای حال ایمای حمله بر مقبره زدن او را که
بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم شگون گرفتند و خود بنفس نفیس و اقبال در قلعه اکبرنگر نزول اجلال فرموده
داراب خان و سید مظفر خان و سید جعفر مخاطب بشجاعت خان و خواجه قاسم مخاطب بصفدر خان را با سوار و پیاده
بسیار بقبل گردن آن حصار فرستادند و ایشان از اقبال عالمگیر حضرت شاهی استعانت نموده آنرا
نگین وار در میان گرفتند و از درون و بیرون نبرد آزمایان رزمجو داد سعی و کوشش داده
نقب زده دیوار را بباروت پرانیدند و بهادران لشکر منصور یورش نموده داخل حصار شدند و در آن
دیوار و یورش حصار عابد خان والد نظام الدین احمد بخشی حضرت عرش آشیانی و رحیم خان
و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام بارهه با جمعی از سپاهیان ضایع شدند و از اهل حصار بسیری که
که در آن صوبه بسیار عمده بود کشته شده و اکثر مردم از بیم آتش تیغ بهادران خود را در آب انداخته خرمن حیات
خویش بباد فنا دادند و سرداران با غنایم بسیار بخدمت حضرت شاه بلند اقبال کامکار سعادت نمودند
و عبدالله خان و راجه بهیم و خواجه صابر که مراتب ترقیات او مذکور خواهد شد و دریا خان روهیله و بهادر خان
پسر او و علیخان ترین و دلاور خان بریج و کریمداد خان شیرانی و شیر بهادر را با فوج عظیمی بر سر ابراهیم خان
تعیین فرمودند و چون ابراهیم خان بیشتر جمیع کشتیها را گرفته با خود بآن طرف آب برده بود و عبدالله خان

با همراهان سه گروه بطرف بالای آب رفته چهار صد غراب کشتی بهم رسانید و دریاخان و بهادرخان و کریمداد خان
و محمد خان مهمند را با سه صد سوار از بابینان خود و پنجاه اسپ با مرونی آب فرستاد و در سیوقت ابراهیم خان
رسیده مردم او آن چهار صد غراب کشتی را در آب غرق کردند و نواره مشار الیه سر راه گرفت چون در میان
ابراهیم خان و دریاخان دریای باجیور بر بینه که با آب گنگ متصل میشود حایل بود ابراهیم خان احمد بیگ را
با فوجی از آن دریا گذرانیده برسر دریاخان فرستاد و دریاخان با همراهان پیاده بجنگ پیش آمده
فتح نمود و چون شب بمیان آمد عبد الله خان در لشکرگاه خود مقرر کرد که همه جا چراغها روشن نموده بگذارند
تا غنیم تصور کند که لشکر بجای خود است و خود با جمیع سپاه سوار شده کنار گنگ را گرفته و شبا شب
بجانب باکلیور که در طرف بالای آب است ایلغار نمود و صبح بباکلیور رسیده و از انجا چند کشتی بدست آورده
تا سه پهر روز تمام لشکر را از آب گذرانید و ابراهیم خان چون شکست یافتن احمد بیگ را شنید از دریای
باجیور بر بینه عبور نموده بجانب دریاخان متوجه شد و چون دریاخان خبر یافت کنار آب را گرفته بطرف عبد الله خان
شتافت و بان لشکر ملحق گردید متعاقب او ابراهیم خان با قریب پنجهزار سوار و فیل بسیار رسید و صفوف
قتال آراسته گشته جنگ در پیوست دریاخان که هراول لشکر منصور بود بر احمد بیگ هراول ابراهیم خان
تاخت و او تاب مقاومت نیاورده رو گردان شد و بجانب جوانغار ابراهیم خان که نجیب و فوجی از
مردم ابراهیمخان بر التمش لشکر منصور که بعهده اهتمام خواجه صابر و علیخان ترین بود تاخته نخست
بمحمد خان مهمند که از هراول باری عقب مانده بود برخورد و او قدم همت استوار داشته بازوی جلادت و
مردی بکارزار گشود و با هفتاد نفر از اقوام و مردم خود در راه ولی نعمت خویش جان نثار گشت
و اجداد خان پسر او زخمی چند برداشته در میدان افتاد و غول ابراهیم خان با غول عبد الله خان روبرو شده

جنگ عظیم دست داد و شیر بهادر در آن معرکه یکه تازیها نموده کمال دلاوری بظهور رسانید در این اثنا یکی از بابیان
عبد الله خان انگشتری ابراهیم خان و دیگری اغضب سر او را نزد عبد الله خان آورده نسیم این فتح عمده بر پرچم
علم سپاه ظفر پناه وزیده بهادران مظفر و منصور بخدمت حضرت شاه بلند اقبال معاودت نمودند و موکب جهان
پیرا از انجا در بیست و پنجم ماه اسفندارمذ قرین فتح و فیروزی بصوب دهاکه نهضت نموده در هفدهم فروردین
ماه سنه نوزده بهاء نیروی عرصه ها که را که دار الملک بنگاله است منصرب خیام عساکر نصرت اعتصام ساختند و باقبال ابر
شاه تمام ولایت بنگاله بحیطه تصرف اولیای دولت در آمد و از غنایم هفتاد لک روپیه نقد و پانصد زنجیر فیل
با تمامی نوارح و توپخانه آن بلاد و دیگر چیزها که تفصیل آن موجب تطویل است بدست افتاد حاصل که در مدت پنجساله
قرات که با فدا و اهل غدر و نفاق حادث شد اکثر مصافها میانه مردم پادشاهی و ملازمان شاهی اتفاق افتاده
از جانبین سرداران عمده و مردم خوب تلف گشتند چنانچه از انجانب جمعی کثیر مثل ابراهیم خان و دیگر مردم صاحب
نام جرعه هلاک کشیدند و از ینجانب مثل راجه بکرماجیت و راجه بهیم که دو سردار نامدار در آن وقت عمده
ترین اولیای پایدار بودند و بیرم بیگ و محمد تقی و راجه گوپال داس گوڑ با بلرام پسر خود و علیخان ترین و شیر بهادر
و عبد الله بارکوکه بخطاب همت خانی سرافراز بود و کریمداد خان شیرانی و شاه بیگ و شیر انداز و غیرهم در
هر جا که واقعه رخ نمود نقد جان بهر نثار بر کف نهاده فدائی وار پای ثبات و قرار استوار کرده و در راه
ولی النعمت خویش سرباخته نیکنامی ابد حاصل نمودند مجملاً بعد از تسخیر بنگاله رایات نصرت شعار بفتح ولایت
بهار بر افراشتند و در آخر اردی بهشت ساحت پتنه از پرتو ماهچه علم ظفر پرچم منور گشت و آن ولایت
مفتوح شده بقید ضبط درآمد و شیخ مبارک مانکپوری قلعه دار رهتاس بدلالت سعادت احراز دولت
ملازمت نموده قلعه را داد و او نیز از اهل آن سعادتمندانست که در راه حضرت شاه بلند اقبال جان خوش

فدا کردند

نداکرونه قلعهٔ رهتاس چون از غرائب قلاع و حصون عالمست ذکر چگونگی آن درین مقام مناسب نمود قلعه مذکوره در سمت
غربی بهار بر قله بلند بر فراز کوهی واقع شده و آن کوه متصل است بکوه عظیمی که به بنگاله منتهی میشود و دورش از ته
شانزده کروه و محیط قله اش دوازده کروه پادشاهیست و اطرافش اکثر جاها نیم کروه ارتفاع دارد
برو دوران حصاری از سنگ و آهک بر آورده اند چون اساس دولت دانا استوار و چون عهد ارباب وفا
پایدار چهارده دروازه دارد و قریب بهر دروازه درون قلعه سه آبادیست در اوقات از انجمله چهار دروازه
مفتوح و باقی مسدود است و چشمه در ان قلعه همیشه جاریست که از هر یک بقدر دو آسیا آب می آید
و سه تالاب چشمه خیز دارد و محیط یکی از آنها که بسمت شمال واقع شده قریب نیم کروه است و آن سه تال
مدام از آب زلال مالا مالست و از کشت و زرع مواضع درون قلعه چندان غله حاصل میشود که ساکنان
آنرا کفاف باشد و در وقت ضرورت بآوردن آذوقه از بیرون احتیاج نیفتد و از وفور گاه و سبزی
چراگاه دواب اهل حصار از مراتع محال بیرون چراگاه و علف آن مستغنی اند شیرخان افغان در زمان
استیلای خویش اراده نموده بود که یکجانب این کوه را که بکوه کلان اتصال دارد و سرکوب این قلعه
از همان طرف است بریده این کوه را از آن کوه منفصل سازد و شروع دران امر نموده بود که کار از
پیش برد و فرصت اتمام نیافت راجه مانسنگه در وقت صوبه داری آن ولایت دیوار استواری دران
ضلع بر آورده چنانچه استحکام آن طرف نیز کم از اطراف دیگر نیست و باغ خوشی دران حصار طرح
انداخته و عمارات عالی بنیاد و نشیمنهای دلکشا ساخته و بر یکطرف انقلعه کوچه ایست که دوران سه جریب است
و از هیچ طرف راه بر آمدن ندارد الا از درون قلعه و آن نیز راهیست بعرض یک ذرع در کمال صعوبت و دشواری
دران ره مرغ تواند پریدن بمقراض پر آن ره را بریدن و آن کوچه نیز بندان قلعه رهتاس معروف

و شش پهورست حاصل که تا معمار قضا حصار لاجوردکار آسمان را بطلای ثوابت مهر زرنگار کرده حصاری

باین وسعت و رفعت و استواری و متانت طرح نیفکنده ۵ چو سد سکندر بنا زآهنش * فلک سنگی افتاده

در دامنش * سر کنگرش کرده بر چرخ راه * شده اره فرق خورشید و ماه * دراو که شد فرش آن خشت مهر

ز قوس قزح حلقه دادش سپهر * ولادت کثیر السعادت چارمین گوهر محیط سلطنت و خلافت

شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجه سنه هزار و سی و سه هجری موافق شانزدهم ماه

سنه نوزده جهانگیری چهار گهری از شب مانده بطالع برج پنجم درجه سنبله در قلعه فلک اساس رهتاس

بیامن فضل و عنایت ایزد مراد بخش در حرمسرای دولت حضرت شاه بلند اقبال از نواب سپهر جناب مهد علیا

ممتاز الزمانی شاهزاده نیک اختر خجسته منظری تولد یافته قدم فرخنده بعالم وجود گذاشت که لوا

سعادت از ناصیه همایونش چون آفتاب جهانتاب درخشان و انوار نیکبختی از جبین مبینش مانند ماه عالم افروز

نمایان بود آن برادر خاطر اسعد والا را از سلطان مراد بخش موسوم گردانیدند و از جمله چهار شاهزاده والاگهر

نامور خجسته سیر بلند اختر که بالفعل قوایم چهار کاخ سریر سلطنت و جهانداری و ارکان اربعه جهان خلافت و

بختیاری اند چهارمین آن گوهر اکلیل دولت است تاریخ ولادت همایونش را یکی از اهل طبع ۵

مراد شاه جهان پادشاه دین و دول یافته

بالجمله بعد از تسخیر ولایت پتنه و قلعهٔ رهتاس در سنهٔ هزار و سی و چهار هجری رایات کشورگشا ظل ورود بجانب
جونپور افگندند تا انجا ممالک شرقی بتصرف اولیای دولت حضرت شاهی در آمده و رایات عالم آرا سلیمان
زمان و صوابدید ملازمان کاردان باقتضای مراجعت ازان نواحی بصوب بنگاله شد و بنابران عنان معاودت
بقلعهٔ رهتاس معطوف داشتند و شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان مرادبخش را که نورسیدهٔ عالم قدس بود
بحافظ حقیقی سپرده دران قلعه گذاشتند و سید مظفرخان را با رضا بهادر که در اوان خدمت برستم خان
خطاب یافته بود بمحافظت قلعه و خدمت آن شاهزادهٔ والا تبار تعین نمودند و خود با شاهزادهای
جوانبخت سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب رایات توجه به بنگاله بر افراختند و از بنگاله بهمان
راهی که در آمدن شرف عبور موکب منصور یافته بود بولایت دکن مراجعت نمودند و چون مرآت خاطر
انور حضرت شاهی از غبار کدورتی که از اهل فساد میانهٔ حضرت جنت مکانی و آن چراغ دودمان
صاحبقرانی انگیخته شد بسیار مکدر بود و همواره در صدد تدارک و تلافی والد عالیمقدار میبودند درین وقت
که عرصهٔ کشمیر مخیم بارگاه جلال گشته چون حضرت جنت مکانی خواهش حضور موفور السرور گوهر افسر خلافت
سلطان دارا شکوه و زینت سریر سلطنت سلطان اورنگ زیب فرموده بودند با آنکه ماه فلک سعادت
سلطان شاه شجاع بهادر دولت اندوز ملازمت آن حضرت بودند حضرت شاه بلند اقبال بانکمال
تعلقی که بان شاهزادهای بلنداختر داشتند ایشان را نیز بتاریخ دوازدهم اسفندارمذ سنهٔ
بیست جهانگیری مطابق روز دوشنبه سیوم شهر جمادی الآخری سنه هزار و سی و پنج هجری با پیشکشی
عالی از نفایس جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که ده لک روپیه قیمت آن بود بجهت
استرضای خاطر اقدس والد سلیمان مکان روانهٔ درگاه خلایق پناه گردانیدند

و حکم نفاذ و شرف صدور یافت که قلعهٔ رهتاس و آسیر را محافظان سرکار خاصهٔ شریفه حواله نموده
پادشاهی نموده خود بموکب همایون متوجه شدند بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنهٔ هزار و سی و پنج
هجری از ولایت نظام الملک بهوای سیر تهته متوجه ولایت تهته شدند و در بیست و هفتم تیر ماه سنه
بیست و یک جهانگیری بدار البرکهٔ اجمیر سایهٔ نزول افکنده زیارت خواجهٔ اهل یقین خواجه معین الدین را پیرایهٔ
سعادات و سرمایهٔ نیل مرادات ساختند و از آنجا بناگور و از ناگور بجیسلمیر که حضرت جنت آشیانی همایون
پادشاه انار الله برهانه در ایام فترات و استیلای افاغنه از همان راه بولایت سند رفته بودند
توجه نموده درین معنی طریق موافقت با جد بزرگوار خویش سپردند و در غرهٔ شهریور ماه سنه بیست و یک جهانگیری
وصول رایات جلال بامرکوت که ولادت حضرت عرش آشیانی در آن حصار میمنت آثار وقوع شده
اتفاق افتاد و در بیست و چهارم ماه مهر سنه بیست و یک جهانگیری ظاهر تهته منصب خیام بارگاه دولت
اعتصام گشت و موکب جهان پیما آن راه را از ناسک تا تهته که چهار صد و یازده کروه بادشاهی مسافت
دارد بهفتاد و کوچ و پنجاه مقام که مدت چهار ماه کامل میشود طی نمود و همگی بیست و دو روز آن ولایت
از نزول موکب همایون سعادت اندوز بود شب چهارشنبه چهاردهم شهر صفر سنهٔ هزار و سی و شش هجری
مطابق یازدهم آبان ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری گرامی پسر پاک اختری از نواب قدسی القاب
مهد علیا ممتاز الزمانی تولد یافته حضرت شاهنشاهی باقبال آن گوهر محیط سلطنت را سلطان
لطف الله موسوم ساختند و صبح روز یکشنبه هژدهم شهر صفر از راه رن و ملک بهاره که از مضافات
گجرات است رایات عزیمت بصوب دکن ارتفاع یافت و از تهته تا ناسک آن راه که دو صد و شصت
کروه است بچهل کوچ و ده مقام طی شد و در اثنای طریق فوت سلطان پرویز بتحقیق مسموع

همعنان رکاب سعادت مآب گشت و در غرهٔ آذر ماه همان سال که موکب کیهان نورد بناسک شرف
نزول ارزانی داشت سید مظفر خان و حضرت پرستخان که در رکاب شاهزاده جوانبخت سلطان
مراد بخش از قلعهٔ سیپانس آمده بودند دولت زمین‌بوس دریافتند و چون در ناسک برنگه منزلی خرم
و مقامی دلکش که لایق اقامت آن حضرت باشد نبود حسب الالتماس نظام الملک بکنیزکی از جاهای
دلکشا و ولایتهای خوش آب و هوا است توجه فرموده در بیست و نهم فروردین سنه بیست و دو
جهانگیری بمنزلی که بغیر ساخته بود شرف نزول ارزانی داشتند از سوانح آنکه مهابتخان نظر
بر تقصیرات خویش نموده از عنایت حضرت جنت مکانی قطع امید کرده خود را در معرض فنا و زوال
دیده دیگر در ممالک محروسه مجال توقف و درنگ نیافت و با وجود یک جهان جرم و خطا که عفو آن جز از لطف خدا
و کرم سلسله خدا انبیا نمی‌بود نجات را منحصر در توسل بحبل المتین مرحمت و جوانمردی حضرت شاه جرم‌بخش پوزش پذیر
دیده بدست آویز خجلت و ندامت روی عجز و شکست بدرگاه عالم پناه آنحضرت آورده و بتاریخ بیست و یکم شهر
صفر سنه هزار و سی و هفت هجری در جهرجراز دولت ملازمت نموده بناصیه جبهه‌سائی غبار عبودیت عرق شرم
گناه از جبین شسته و بصیقل اخلاص زنگ عصیان از آئینه دلش زدوده کرم ذاتی و مروت جبلی حضرت
شاه ولی شعار ملکی سیرت رقم عفو بر جرائد جرائم او کشید و این حسن خاتمه پرده‌پوش زشتی کردار
گشته بانواع عواطف و عنایات شرف اختصاص یافت مجملی از احوال مهابت خان و باعث آوارگی
او از درگاه پادشاه جنت مکان آنکه او از سر مستی باده دولت که در طبع کامل عقل فساد و در مزاج
جاهل هوس ریاست و غرور نخوت و غروری که لازمهٔ سکر آن بزم ریاست و مکنت است بعضی از اداهای
ناشایست پیش نهاد خاطر فاتر خویش ساخته بی اصدار فرمانی و تحصیل اجازتی از برهانپور متوجه

درگاه آسمان‌جاه گردیده و در وقتی که موکب اقبال حضرت جنت‌مکانی بعزم سیر خطهٔ دلکشای کابل از لاهور
نهضت نموده کنار آب بهت مخیم بارگاه جلال بوده حوالی آن دو منزل رسیده و اکثر امرا و لشکری
بجهت رعایت خود پیشتر از آب گذشته آن حضرت با قلیلی از مردم رکاب در یک طرف آب مانده بودند
چون بر حقیقت حال اطلاع یافت این معنی را منصوبهٔ عظیم دانسته با جمعیتی که همراه داشت ناگهان بر دولتخانهٔ
بادشاهی رفت و حضرت جنت‌مکانی را که این قسم جرأت و جسارتی از هیچ آفریده بتخصیص یکی از بندهای دو
خویش تحمل و تصور نفرموده بودند غافل بدست آورد و نور محل که همیشه در پی خرابی آن از مهابت‌خان
بود و این فتنه و فساد از کینه و عناد او ناشی شده فرصت یافته خود را بکشتی رسانید و بآن طرف
آب عبور نموده اکثر امرا را با خود متفق ساخته روز دیگر بعزم محاربه با لشکران از آب گذشت و در آن
طرف آب با مهابت‌خان مصاف کرده شکست یافت و آن سند خجی بی باک که بهمین تربیت حضرت جنت‌مکانی
از حضیض مذلت باوج عزت ترقی نموده بود بدست فراغت پرده آزرم از میان برداشته و حق
نعمت چندین ساله منظور نداشته از روی استیلا بنوعی کار را بر ولی‌نعمت حقیقی خویش تنگ گرفته
و عیش را بر آن حضرت تلخ ساخت که ذکر آن موجب ملال خاطرهاست و منشاء آنچه کلفت و آزار که بحضرت جنت
مکانی رسید آن بود که دست تسلط نورمحل بالتمام قوی گشته حل و عقد امور سلطنت و قبض و بسط مهام مملکت را بقبضهٔ
اختیار او گذاشته بودند و چون عقل ناقص زنان از عاقبت اندیشی و دوربینی و ملاحظه انجام کارها که مبانی
حکمرانی و سروری و مدار جهانبانی و دادگری بر آن باشد قاصر است او در جمیع امور غرض و مطلب خویش را منظور نظر
کوتاه‌بین داشته اصلا رعایت خیرخواهی و صلاح حال و تقاضای دولت آن حضرت نمی‌نمود و این معنی باعث فتنه‌ها و فسادهای
عظیم گشت بارها بعد از آنکه مهابت‌خان رنجیده آن طریق ناصواب سلوک داشته عالمی را از خود ناخشنود ساخته

از خواب غفلت گشوده دیدهٔ آن گرداب پیچ‌ها پیچ جز سود خاتمه نتیجه نخواهد داشت و اگر بر آن شیوه ناستوده
نماید عنقریب بوبال اعمال خویش گرفتار خواهد گردید ناچار از درگاه معلی جدائی اختیار نموده روی امید بآستان
عرش نشان حضرت شاهی آورد و بهمین عنایت و برکت حمایت آن حضرت از تفرقهٔ خاطر رسته در کنف امن و امان جای
گرد بالجمله چون از روز نخست مقرر شده که سالکان مسالک نبوت و ولایت و ناهجان مناهج سلطنت و
خلافت را در آغاز طریق نوایب احتمال عقبات مشکله پیش آید و ریاضات شاقه رخ نماید تا اگر بهنگام
نزول محنت و بلا و حالت حدوث شدت و عنا در مقام صبر و شکر و رضا و تسلیم ثابت قدم و رزیده بخلش
خار تعب پا از وادی طلب نکشند و در کشاکش حوادث به نیروی همت دامن دولت از کف ندهند
شایسته وصول مراتب قرب و کمال و مستعد ترقی بمدارج جاه و جلال گردند لهذا هنگام سریر آرائی
و فرمانروائی اعلیحضرت شاهی چون نزدیک رسید بحکمت آنحضرت را بحکم قضا سفرهای شاق و ترددهای
صعب و معرکه‌های پر آشوب و واقعه‌های دلکوب روداده انواع شداید و محن پیش آمد تا زر وجود اقدسش
در بوتهٔ ریاضت بی غش گردد و نقد فطرت عالی و همت متعالیش از محک امتحان کامل عیار برآید اگر چه شداید
که درین چهار پنجسال قریب بر آن حضرت واقع شد و نظر بمشقت‌ها و ترددها که در مبادی دولت
حضرت صاحبقرانی انار الله برهانه و حضرت فردوس مکانی نور الله مرقده را دست داده و صورت یافته
که از نفاق حاسدان و خصومت معاندان قبل از استقرار سلطنت بحال آن دو پادشاه سلیمان حشمت راه یافته
قدر محسوسی ندارد لیکن چون آنحضرت در اکثر اطوار ستوده بحضرت صاحبقران کشورگشای و حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی مشابهت دارند درین معنی نیز با آن برگزیده‌های الهی تشبه نمودند و آن برازندهٔ سلطنت
ربع مسکون را در ضمن این حرکتها و محنتها تجربه‌ها حاصل شده اطلاع تمامی بر احوال جهان و اهل جهان

بهم پیوسته نزد عقلا روشن است که چراغ بختی که پیش از ظلمت شام کلفت و غبار برافروزد چندان فروغی
نبخشد و کاخ دولتی که اساس آن از صعوبت و شدت ایام استوار نگردد بسی پایدار نماند دولت آن به
که از نوخیز بود دولت تند رستخیز بود هر که بر جفای خار ادبار و ناکامی صبور باشد عن قریب از
شاخسار امل گل اقبال و نیک سرانجامی بچیند و کسی که از تلخکامی تعب و مشقت روزگار روترش
ننماید عاقبت کام امید از شربت خوشگوار دولت و نعمت بلند نامی شیرین سازد درین سراچه
قیمت محنت کس را بی خون جگر مراد دل حاصل نگردد و بی تپش زحمت روشن راحت میسر نشود
درین دیر کهن رسم است دیرین که بی تلخی نباشد عیش شیرین خورد نه ماه طفلی در رحم خون که آید بارخ چون
ماه بیرون ز بس سختی که بیند لعل در سنگ که خورشید درخشانش دهد رنگ از غرایب احکام نجوم که از زبان
اطبای بیان حضرت شاهی استماع افتاده آنکه دوم مرتبه که آنحضرت قرین نصرت و تایید الهی بیورش دکن حضر
گشتند نواب ثریا جناب خدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم که از برای وداع مهد والیجاه شاهی شرف
قدوم ارزانی داشته بودند بنواب خورشید احتجاب مهد علیای ممتاز الزمانی اظهار نمودند که احکام
حکمای هندی گویند منجم که قبل از ولادت این فخر خاندان و چراغ دودمان حضرت صاحبقران کرده
بودند یکی اینست که چون نوبت سریر آرائی آن گوهر اکلیل خلافت نزدیک رسد بموجب سعی
بدگویان فتنه جو کار بسامان نشود آن حضرت را بجهت پریشانی ها و تعب ها پیش آید و کلفت ها
و کدورتها رخ نماید و آخر الامر کوکب مقصود از افق بخت طلوع نموده سریر سلطنت را از فر
بفر وجود همایونش زیب و زینت گیرد و محنت ها براحت و غمها بشادی مبدل گردد درین مدت
گوهر این راز را در گنجینه سینه مخزون میداشتم الحال باظهار آن گشودم تا محنت و مشقتی که رو نماید بر خود آسان

کرده

گرفته امیدوار و الطاف عظیم باشید و اگر چند روزی بحکم قضا روزگار ناخوش گذرد و طبع خورشید افسرده
بدر نسازید که اوقات شدت و عسرت زود بانجام رسیده تیر مراد از شست امید لامع خواهد گردید
و بحسب تقید بر احکام کوهنده منجم از اول تا آخر بهمه وقوع افتاد و انتقال حضرت جنت مکانی از دیر
فانی به ترتیب سرای جاودانی و بعضی وقایع دیگر که بعد از آن قضیه رخ نموده
اگرچه سابقاً در بیان مجمل احوال حضرت جنت مکانی شرح واقعه جانگزای رحلت مغفرت آیت آنحضرت
سمت ذکر یافته لیکن بجهت رعایت ربط سخن درین مقام تکرار برخی از آن ضرور نمود در سال بیست و دوم
جلوس همایون جهانگیری موافق سنه هزار و سی و شش هجری که موکب مسعود بطرز معهود در عرصه گلستان
کشمیر اقامت داشت عارضه ضیق النفس که همدم هفت سال آن حضرت بود اشتداد یافته ضعف
بکمال رسید و از تحلیل قوی و فقدان اشتها علامات ارتحال و قرب زمان انتقال بر آن نیر اوج جلال
ظاهر شد چنانچه وقتی که از کشمیر متوجه لاهور شدند میفرمودند که معلوم نیست که تا رسیدن بشهر
حیات باقی باشد و در راجور مرض طغیان نموده تا رسیدن بمنزل چنگس هتی حال متغیر گشت و
روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست
و دوم جلوس همایون همای روح پاک آن حضرت از نشیمن خاک پرواز نموده بر فرق ساکنان ساحت
افلاک سایه افکن شد ∴ رسید از اجل مرغ روحش بسر ∴ بر کلاهش برآورد بر ∴ زبادی که
بیرون شدش از دماغ ∴ نشانید امید اماان چراغ ∴ ندیده کسی تا ابد زندگی ∴ خدائی جهان را سزد بندگی
از شورش و وحشت دار و دوا آثار قیامت بدید آمد و از ناله و زاری در لشکر علامات محشر آشکارا
گردید ∴ غم و درد رست از سیاه زمین ∴ گرفت اشک و آه آسمان و زمین ∴ و چون هنگام آن رسید که

بود که صبح اقبال حضرت شاهی عالم نور بر افرازد و آفتاب دولت آن حضرت از مشرق سعادت تیغ

کشیده اقالیم سلطنت مسخر و کشور خلافت را منور سازد و اراده ازلی باین معنی تعلق گرفته بود که بحکم

الطاف سبحانی غبار فتنه از هوای شاهراه مقصود فرو نشسته شاهد مملکت بی مانع و مزاحمی در آغوش

دولت حضرت شاه جوانبخت بلند اقبال درآید لاجرم قبل از نهضت موکب مسعود حضرت جنت مکانی

از کشمیر بجانب لاهور شهریار که از بس ناقابلی و بیجوهری حضرت شاهی او را ناشدنی معروف ساخته اند

و بالفعل در السنه و افواه بهمین نام مذکور است بمرض داء الثعلب مبتلا شده و موی سر و ابرویش فرو ریخت

و صفحه رویش از خط که زیب عذار مردانست ساده گشته او را بهیچوجه روی ملازمت والد بزرگوار رو

نمودن با چل روز کار نماند و بر تن آن شوربخت که از مو چون زمین شوره از گیاه عاری شده بود بمداوای اطبا

یک مو نرست و حال تباهش که از نهج صلاح بیرون بود اصلا باصلاح نیامد ناچار بمبالغه و ابرام تمام

رخصت حاصل نموده پیشتر بلاهور شتافت که روزی چند در انجا بمعالجه و مداواه خویش پردازد

ازین معنی غافل که هنگام آن رسیده که صرصر خزان ادبار نهال وجود بی حاصلش را از پا در اندازد

و نسیم بهار اقبال نخل برومند دولت شاهی را سرسبز و خرم سازد و از علامات ضعف طالع آن

برگشته بخت یکی این بود که بلاقی خسرو را که نور محل بنابر رعایت حزم و احتیاط حواله او نموده بود

حضرت جنت مکانی در ان ایام از وی گرفته بارادتخان میر بخشی سپردند و نور محل که بواسطه ربیبت داماد

خویش مصدر چندین فتنه و فساد شده عالمی را بشورانیده بود درینوقت خواست که جمعی را که با

طریق خلاف سپرده از در موافقت درنمی آمدند خصوص آصف خان که برادر حاجی قابل رشید او و چشم

و چراغ آن سلسله بود گرفته محبوس گرداند بلکه ضایع و نابود کند و بی مزاحمی متصدی نظم امور

سلطنت

سلطنت و حل و عقد مهام خلافت شده اساس شوکت و استقلال نا شدنی خسران مآل را شدید
سازد و دست تطاول آن بدسگال را در تصرف ملک و مال کوتاه گردانیده زمام فرمانروائی و حکمرانی
بدستور زمان حضرت جنت مکانی در کف اختیار و قبضهٔ اقتدار خویش آورد و اعضاد سلطنت
عظمی اعتماد خلافت کبری ابن الملک یمین الدوله آصفجاهی که پیوسته اخلاص و ارادت و جانفشانی و
فدویت حضرت شاهی را سرمایهٔ دولت و سعادت شمرده در همه حال طریقهٔ هواخواهی و خیراندیشی
می سپرد و همگی همت بتشیید مبانی دولت و استحکام قواعد سلطنت آن حضرت مصروف داشته در
دفع موانع و رفع اهل خلاف و عناد مساعی جمیله بتقدیم میرسانید چون بنور چراغ عقل و بصیرت روشنای
این دودمان خلافت نشان را منحصر در فروغ شمع اقبال حضرت شاهی میدید و میدانست که سررشتهٔ
بقای این دولت خداداد جز بوجود اقدس آنحضرت انضباط نپذیرد و در منیت بلاد و زجاجیت عباد
بتغییر جلوس همایونش بر سریر فرمانروائی صورت نگیرد و این معنی را متیقن بود که ارادهٔ فاسد نورمحل که موجب چشم زخم
این دولت شد اگر هم بفعل آید و بر نیاید و بجز خرابی مملکت و تفرقهٔ حال سپاه و رعیت ثمره نبخشد
بنا بر آن در نیوقت با ارادتخان که در همه جا و همه حال با این اسخفار امرای عظیم الشان در هم یکجهتی و موافقت
می زد صلاح دیده گفت که چون موکب همایون از مرکز خلافت دور واقع شده و تا وصول رایات اجلال
بمستقر سلطنت عالمی پایمال فتنه و آشوب میگردد و بدست آوردن شاهزاده های عالی مقدار
سلطان داراشکوه و سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگزیب که در حرم نورمحل میباشند بالفعل
متعذر است اگر چند روزی بلاقی را بنابر مصلحت به سلطنت برداشته اطفاء نائرهٔ آشوب نمائیم و متوجه
استیصال شهریار شده شاهزاده دولت را از خس و خار وجود نابکار او غبار بیرداریم بصواب نزدیک

می‌نماید تا فی الحال دفع او که بی‌شعوری بادهٔ بلادت و بلاهت است با سهول وجهی میسّر گردد و از آنجا که درین
سعی با یمین الدوله همداستان شده تا خبر یافتن نورمحل آن نهال بیحاصل بوستان دولت را که قامت
خلقتش از خلعت قابلیت و جوهر ذاتی عاری بود و خبث باطن و کراهت منظرش تصدیق کلام الظاهر عنوان
الباطن می‌نمود در لباس سلطنت لباسی جلوه داده خود او را سوار کرده با جمعی از موافقان و دولتخواهان
شاه سلیمان مکان که اعتماد تمام بر قول و فعل ایشان بود روانهٔ منزل پیش گشتند و چون نورمحل از باختن
این نصوبه که فکر شطرنجی روزگار بان نمی‌رسید توقف یافت مات و متحیر گشته از روی اضطرار سپهر
شاهزاده نامدار کامکار عالی‌مقدار را با خود بر یک عماری فیل سوار کرده نعش حضرت جنت مکانی را از دامنه
سراسیمه‌وار از عقب شتافت و در همان روز یمین الدوله بنارسی هندو را به مواعید عنایات بادشاهی
استمال ساخته مقرر نمود که در مسارعت و استعجال بر صبا و شمال پیشی گرفته خود را بخدمت سراپا
سعادت حضرت شاه بلند اقبال رساند و چون وقت بنگاشتن عرضداشت و شرح احوال وفا نمیکرد
مهر خود را جهت اعتماد با او داد که بنظر اقدس در آورده مفصّل وقایع را معروض دارد و التماس نماید که
اصلا توقف در ذر یک جا نداشته بر سبیل تعجیل متوجه مستقر اورنگ خلافت گردند که گفته اند
جهان آنرا بود کو در ستاند ** جهانگیری توقف بر نتابد ** همه چیزی روی تا که رائی سکون بر تابد الا بادشاهی
و چون لشکر از کوهستان کشمیر برآمده به بهنبر رسید آنفقد و خواتین بلند مکان خواجه ابوالحسن را که پیشتر
به بهنبر رفته بود با جمعی از امرا و اعیان در استیصال باشندی و استقرار خلافت سلیمان زمان با خود
متفق ساخته از مخالفت ایشان خاطر جمع نمود و چون این معنی بر یمین الدوله بتحقیق پیوسته بود
که مرکوز خاطر فاتر نورمحل آنست که بحیله و افسون جمعی از زراعه‌طلبان را اغوا نموده قصد فتنه و هنگامه شورش

وفات وی گرم ساز و بعد از آمدن و آوردن نعش حضرت جنت مکانی به بهنبر آن صاحب خرد والا نظر
بر مصلحت دولت ابدی و خیریت او و کافه خلایق نموده او را از محل پادشاهی بمنزل خود آورده نگاه داشت
و بعضی خواجه سرایان و خدمتکاران بوالفضول را که محرک سلسله فتنه و دامن زن آتش فساد بودند از
خدمت او منع کرد و بشرایط تجهیز و تکفین حضرت جنت مکانی قیام نموده نعش مبارک آن حضرت را با تجملی
که سزاوار سلاطین جم احتشام باشد روانه لاهور ساخت و چون از صادق خان که ابن عم یمین الدوله آصف خان
بود در نهضت فی الجمله نفاقی نسبت به بندگان حضرت شاهی و مخالفتی با یمین الدوله که سالار روز تیمارداران
دهد و با آن حضرت نسبت ظاهر شده و از این رهگذر خوف و هراسی داشت در همه وقت به یمین الدوله ملتجی شده بود و آن
خان آصف صفات بحکم مروت رعایت قرابت نموده میخواست که واهمه او رفع شده خاطرش بامنیت و
اطمینان گراید و شفیعی از برای تقصیرات خود داشته باشد لهذا آن شاهزاده های نامدار عالی مقدار را
که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود تا بخدمت و محارست آن فروزنده اختران برج شرف رفع جرایم خویش
نماید و همشیره مکرمه یمین الدوله که زوجه صادق خان بود پرستاری آن لآلی درج اقبال را سرمایه
سعادات دارین خویش ساخت و ناشدنی بعد از اطلاع برین وقایع از تهیدستی نقد عقل و شعور حرا بن
لاهور را گشوده بهنگامه آراستن لشکر و سامان جمعیت سپاه پرداخت و تعرض بمال و ناموس امرا شده
عیال و اطفال ایشان را محبوس میساخت و اموال مردم را از نقد و جنس و اسب و فیل هر چه در هر جا می یافت
بید رفع بجماعتی از مجهولان نامعتمد که فراهم آورده بود میداد و از بی ضبطی و بی پروائی او نوکران خود سر
اسپان طویله های خاصه پادشاهی را گشوده میبردند و نوعی ابواب اسراف و تبذیر مفتوح داشت که
در اندک روزی قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزاین پادشاهی و اموال امرا بموقع و بیجا بمردم بیسر و پا داد

چنانچه بعد از استیصال آن بدمآل و استقرار این دولت ابدی الاتصال که متصدیان مهمات سرکار خاصه شریفه
بجهة آنکه خام‌طمعان زورکار عبرت گرفته من بعد احدی بهیچوجه معقول باخذ مال پادشاهی جرأت ننماید در صدد مطالبه آن
در آمدند و در هر جا هر کرا یافتند مواخذه نموده آنچه از دفاتر بنام او بر آمد باز خواست کردند از انجمله در مدت
هفت سال مبلغ چهل و پنج لک روپیه داخل خزانه عامره شد و قریب بیست و پنج لک دیگر بشامت
آن نادان وخیم العاقبه از میان رفت و او بعد از تضییع مال و دادن منصبها و خطابهای نامناسب
بنوکران بی نام و نشان خویش افواج مرتب ساخت و قریب پانزده هزار سوار از مردم قدیمی و جدیدی
خود را با اسلحه توپخانه سرکار پادشاهی و امرای سلخ نموده بسرداری باسنغر بن شاهزاده دانیال
که حواله خواجه ابوالحسن بود و در روز واقعه حضرت جنت مکانی فرار نموده نزد او بلاهور رفته بود بمقابله
خان آصف نشان و سایر دولتخواهان فرستاد و خود با جمعی از ملازمان نفاق کیش خویش در قلعه لاهور
توقف نمود و روز یکشنبه یازدهم ماه ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و هشتم آبانماه
الهی سال بیست و دوم جلوس جهانگیری در سه کروهی لاهور بر کنار پل ریک تلاقی فریقین دست داد
و با آنکه هنگام توجه بکشمیر اولیای دولت ابدی بواسطه تنگی و صعوبت راه اکثر مردم را جا بجا رخصت
نموده توپخانه و کارخانجات زاید را در لاهور گذاشته جریده رفته بودند و درین وقت همگی جمعیتی که
با یمین الدوله همراه بودند بده هزار سوار نمیرسید در میان آن مردم نیز جمعیت معقول و سایر اسلحه کمتر بود آن کاشف
دقایق رزم‌آزمایی و واقف حقایق جهانگشایی دل قوی داشته بمظاهرت تائید الهی و مساعدت اقبال شاهنشاهی
همت بر دفع مخالفان گماشت و بترتیب افواج و تسویه صفوف پرداخته آماده کارزار گشت فوج هراول را
تعلقه از خواجه ابوالحسن که سرداری باکفایه رزمکار بود و مخلصخان و الله‌ویردیخان و راجه جگت سنگه ولد راجه

با سو جمعی دیگر از بهادران عرصهٔ هیجا پیش بیار است و شایسته خان خلف ارجمند خویش را با شیر خواجه و خواجه صفخان
و مردم جلو که باهتمام او مقرر بودند و سید هزبر خان و سید جعفر و سید عالم باره و جمعی از راجپوتان در التمش باز
داشت و برانغار را بالهیردی و شجاعت ارادتخان که در معرکهٔ وغا چون کوه با برجاست و میرزا شجاع ولد میرزا
شاهرخ که بالفعل بخطاب نجابتخانی سرفرازست و مرویخان ترکمان و شرف الدین حسین مخاطب بهمت خان ولد یوسف
نیکنام و فخر الدین احمد که الحال تربیت خان خطاب دارد و ملازم شد که بخطاب مکرمتخانی بلندنامست و حکیم
جمالای کاشی و بهادر بیگ با جمعی دیگر از منصبداران و تمامی احدیانی که در رکاب نصرت مآب حاضر بودند استوار
ساخت و در جوانغار رضا قلیخان را با خانزمان و میر حمله و شاهنواز خان و معتمد خان و راجه [illegible] و جمعی
دیگر از بهادران زرمجو تعیین نموده آن فوج را بفرّ وجود شاهزاده های عالی مقدار سلطان دارا شکوه و
سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگزیب که بر یک خوصهٔ فیل چون سه گوهر یک درج و سه اختر در یک برج
جای داشتند و نگهبانی ایشان بعهدهٔ صادقخان بود زینت داد چنانچه آیین سرداران معرکه آرای
هندوستانست که در روز مصاف بواسطهٔ اطمینان خاطر سپاه و تحریص جانبازان بجنگ و جدال
بر فیل سوار میشوند تا لشکریان احتمال فرار را راه ندهند و بیهوده رخ از عرصهٔ کارزار نتابند
آن سالار سپاه فتح و نصرت بر فیل سوار شد و بلاقی را بر یک فیل و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده
دانیال را بر فیل دیگر سوار کرده با ایشان موسوی خان و میر عبد الهادی و میر خلیل الله پسر میر میران و خان خلف
ذو الفقار خان قرامانلو که در آن ایام از ایران آمده دولت ملازمت یافته بود در غول قرار گرفت
و چون صفوف قتال آراسته گشت بیک حملهٔ بهادران نصرت نشان پای ثبات مخالفان از جا رفته بسان
برگ رزان از تیش باد خزان گریزان شدند و اولیای دولت لوای فتح و نصرت برافراخته مجدداً باقبال

روز افزون شاهی آنها کشتند و مردم نیز با شهریار چون علامات نکبت و امارات ادبار او را برأی العین
مشاهده نمودند مغلوب یأس شدند و از بیم جان هر یک سر خویش گرفته از طرفی بدر رفتند و او با تصویب
و اتفاق دختر نور محل که در حبالهٔ نکاحش بود اکثر فتنه‌ها ازو زائیده میشد با جمعیتی که در شهر مانده بود
از عقب بایسنغر آمده در علامی افضلخان که در زمان حضرت جنت مکانی خدمت دیوانی سامانی داشت و حسب الحکم
همراه کارخانجات پادشاهی پیشتر بلاهور شتافته بود و در همه جا و همه حال خصوص درین واقعه طریقهٔ دولتخواهی
و جانفشانی نسبت به بندگان حضرت شاهی مسلوک داشته با یمین الدوله در غیبت و حضور تقید تمام در سرانجام کار
در استیصال بدسگال دخل تمام داشت موافقت و مرافقت می‌نمود و در آن وقت با شهریار همراه بود چون
ندانست که از رفتن او لشکرش توهمی میکردند او را بلطایف الحیل در راه چندی توقیف فرمود
که خبر شکست یافتن بایسنغر و پراکنده شدن لشکری که همراه او بود رسید شهریار از استماع این خبر
دست و پا گم کرده چون اقبال را از خویش بالکلیه روگردان دید و از حصار را دیار بهیچوجه راه بیرون شدن نیافت
حیرت زده و پریشان گشته ناچار روی اضطرار بقلعهٔ لاهور آورد و ازین معنی غافل که
چو سلطان میدان رود در حصار * برون آورندش آخر شهریار
حصار شهان تیغ و جوشن است * نه دیوار سخت و در آهنست
چو مرغ آید از بوستان در قفس * ز پرواز باید بریدش هوس
روز دوم لشکر ظفر اثر بیرون حصار دار السلطنه نزول نمود و همانروز سالار سپاه فیروزی و نصرت یمین الدوله خلف خویش
شایسته خان را با ارادتخان و افضلخان را که همانروز از شهر آمده با آن آصف دوران ملاقات نموده بود
بدرون حصار فرستاد و ایشان داخل قلعه شده بضبط کارخانجات پرداختند و شهریار را که درین وقت
با زوجهٔ فتنه اندیش خویش از منزل خود بمحل پادشاهی گریخته پنهان شده بود فیروز خان و خدمت خان

که از خواجه سرایان معتمد حضرت جنت مکانی بودند با شاهزاده‌ها و دولتخواهان فرستاد از آنجا برآورده و در محل
محفوظی حبس نموده و روز دیگر یمین الدوله با سایر دولتخواهان به شهر درآمده دیده‌ها شخصی را میل کشیدند
تا دیگر میل سلطنت ننماید و چشم دولت از نور کار بر اشسته باشد و آن خان فلاطون فطنت به تسکین آشوب و تطمینان
خواطر و صید قلوب مردم کوشیده طلوع ماهچه رایت جهانگشایی را منتظر می‌بود و عرضداشتی مشتمل بر کیفیت
حال و بشارت این فتح عظیم که از میامن اقبال بی‌زوال روزی شده و التماس استعجال در توجه مستقر
اورنگ جلال قلمی نموده مصحوب بنارسی به خدمت شاه سلیمان جاه فرستاد و بنارسی که خبر شنقار شدن حضرت
جنت مکانی برده بود و به بال اقبال آن همای اوج جلال پرواز نموده در عرض بیست روز آن مسافت
بعیده را طی کرده بود و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذرماه
سنه بیست و دو جهانگیری به جنیر رسیده و از راه به منزل مهابت خان که یک روز قبل از آن به شرف
تقبیل بساط عبودیت یافته بود رفته با او اظهار این مقدمه نمود و او فوراً به درگاه عالمیان پناه شتافته
دعا عرض کرد و حضرت شاهنشاهی چون خبر آمدن خان مشار الیه به درگاه والا فی‌الفور متعاقب شنیدند
از محل برآمدند و بنارسی حقیقت واقعه را بموقف عرض رسانیده مهر یمین الدوله را به نظر انور درآورد و از
استماع این خبر کلفت اثر خاطر اقدس بسیار متکدر شده آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت
خواستند که اقامت مراسم تعزیت نمایند دولتخواهان به عرض اقدس رسانیدند که امر خلافت که اهم
امور عالم است تأمل و تعلل برنمی‌تابد زیرا که اگر اندک تأخیری در آن واقع شود موجب شورش جهانی می‌گردد
و فرصت را آن وسعت نیست که پاس رسوم و عادات داشته به امثال این امور بپردازند اولی آنکه
رای جهان آرای متوجه سرانجام امری گردد که انتظام احوال عالم و رفاهیت جمهور امم بدان منوط

ورضای خاطر و آسایش خلایق بدان مربوط است آنحضرت چون از شمائم روایح صدق و حقیقت از کلام اخلاص کیشان
خیراندیش نمودند منجمانی را که سعادت اندوز رکاب دولت بودند فرمودند تا ساعتی سعد جهت توجه موکب جلال
بصوب دار الخلافه اختیار کردند روز پنجشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الاول مطابق نهم آذر ماه الهی سنه دو
جهانگیری در ساعت کثیر السعادتی که مختار دقیقه شناسان فن نجوم بود موکب جهان پیرا از جنیر نهضت نمود
براه گجرات متوجه مستقر اورنگ سلطنت گشت و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر اظهار رسیدن بنامه‌ای و رسانیدن
اخبار و توجه موکب کیهان نورد از راه احمد آباد بصوب دار الخلافه بیمین الدوله رقم فرموده بمصحوب امان الله
و بایزید که خدمتکاران جلد چپاتی بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بنده های فداجان
و فدویان جانفشان بود با فرمان عالی شان محتوی انواع الطاف و عنایات و برقرار داشتن منصب و
جاگیر و صاحب صوبگی دکن بدستور سابق نزد خانجهان لودی رخصت فرمودند تا او را نوید بخشش عواطف گوناگون
گشته بعنایات شاهانه مستمال سازد و بر مخفیات ضمیر او وقوفی حاصل نموده بعز عرض رساند بعد از
وصول او و رسانیدن فرمان واجب الاذعان خانجهان نادان جوابی چند که یاد از بی اخلاصی و
عدم موافقت میداد مذکور ساخت و با نظام الملک موافق مطالب خویش عهود و مواثیق درمیان آورد و
بایمان مغلظه موکد گردانیده تمامی ولایات بالاگهات را با و داد و سوای سپهدار خان که قلعه احمدنگر
بعهدهٔ حفظ و حراست او بود و در باب دادن آن قلعه نوشته او را اعتبار نمود و دیگر تمام جاگیرداران
بموجب پروانچهٔ او محال جاگیر خود را واگذاشته به برهانپور آمدند و آنچنان ملکی منفعت و رایگان
بتصرف نظام الملک درآمد و دریا خان روهیله که قبل از قضیهٔ رحلت حضرت جنت مکانی از خدمت خسرو شاه
بلند اقبال بجانب نور که داخل ولایت نظام الملک بود رفته آنجا بسر میبرد درینوقت آمده بخانجهان ملحق

گشت و محرک سلسلهٔ فتنه و فساد شد خانجهان پسران خویش را با سکندر دوتانی و جمعی از افغانان که با او
نهایت اتفاق داشتند در برهانپور گذاشته جان سپار خان را بی آنکه عرضداشتی در جواب فرمان عاطفت بیان
مرقوم نماید رخصت کرد و خود با جمعی از بنده‌های پادشاهی که بالضروره با او و هم از سوء صحبت نزده خود را از
او محافظت میکردند مثل راجه گجسنگه و راجه جسنگه و غیرهما بماندو آمده اکثر محال مالوه را متصرف شد و از این حرکت
بی وجه منویات خاطر فتنه اندیش خویش را بر عالمیان ظاهر ساخت و چون ماهچهٔ رایت اقبال بسرحد گجرات
پرتو افکند عرضداشت ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت و از عمده‌های کومکیان آن صوبه بود
منبی بر اظهار دولتخواهی خویش و بی اخلاصی سیفخان رسید و اراده‌های باطل سیفخان که در ایام حیات
حضرت جنت مکانی از و نسبت بملازمان حضرت شاهی بعضی بی ادبیها سر زده بود و بدین سبب متوهم
و خایف بریت موید قول او گشت لهذا آن حضرت شیرخان را مورد عنایات پادشاهانه ساخته بتفویض
صاحب صوبگی گجرات پایهٔ عزتش برافراختند و فرمان مطاع شرف صدور یافت که شهر احمدآباد را متصرف شده
حواله معتمدان خویش نماید و سیفخان را نظربند بدرگاه معلی آورد و چون همشیرهٔ نواب خورشید احتجاب ممتاز الزمانی
در حبالهٔ نکاح سیفخان بود و آن ملکهٔ جهان بهمشیرهٔ خود نهایت محبت داشتند خدمتپرستخان را که از غلامان
فدوی معتمد حضرت شاهی بود حکم فرمودند که باحمدآباد رفته نگذارد که آسیبی بسیفخان رساند و تا رسیدن
او بدرگاه آسمانجاه در محافظت کوشیده از حال او خبردار باشد و موکب همایون کوچ در کوچ بکنار نربده آمده
از گذر بابا پیاره عبور نمود و بتاریخ سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق هفدهم ماه آذر
سنه میمنت ورود جهانگیری در ظاهر قصبه سینور که بر کنار آب نربده واقعست جشن قمری
سال خجسته فال سی و هشتم از عمر ابد پیوند مرتب شده عمر دائمی فرح فزائی خاطرها گشت و در آن روز مبارک

شیر خان بار دیگر به سعادت زمینبوس رتبه یافته بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز شده و در ایام نوروز
عرضه داشت شیر خان بدرگاه والا رسید مشعر و مضمون داشته بود که از نوشته هندوان گجراتی که در دار السلطنة
لاهور میباشند ظاهر شد که شاهزاده های والاقدر و یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان در حوالی لاهور
با ناشائسته که عبارت از شهریار باشد جنگ کرده و او را شکست داده رایت نصرت برافراختند و ناشائسته
حصاری شده به پای خود بزندان مکافات رفت و باین بشارت حسب الحکم الاقدس نقاره شادیانه نوازش
در آوردند و از مردم صوبه گجرات بهدایت بخت و سعادت در شهر منزل جمعی خود را بدولت زمینبوس سرافراز ساختند
و چون صاحب صوبگی آن ولایت بشیر خان رسید جبین اخلاص بشکر مواهب الهی و سپاس عواطف حضرت
شاهنشاهی نورانی ساخته باطاعت احکام مطاعه قیام نمود و خدمت پرستخان که بجهت آوردن سیف خان
نامزد شده بود چون بحوالی احمدآباد رسیده بود فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه که تا آن الحال مصحوب او
ارسال داشته بودند بشیر خان فرستاده و او به نور کشاینده استقبال نموده شرایط تعظیم و تکریم بجا آورد
و خلعت دولت که سرمایه یک جهان سعادت بود پوشیده و بمراسم سجده و تسلیم قیام نمود و سیف خان
که در آن وقت عارضه جسمانی ضمیمه مرض بی خلاصی او شده بود حواله خدمت پرستخان کرد و او خان
مشار الیه را نظربند بدرگاه معلی رسانیدند و شاه جرم بخش بشفاعت نواب ثریا جناب مهد علیای ممتاز الزمانی
جرائم او را بعفو مقرون داشته آن متعهد زندان خوف و دهشت را از بند غم آزاد ساختند
همه اوضاع او شاه خطاپوش نمود از رحمت عمداً فراموش بلطف و ترحمش از خاک برداشت همه اطوار او
نادیده انگاشت و شیر خان استقبال موکب جلال نموده در محمودآباد که از آنجا تا احمدآباد دوازده کروه است
بادراک دولت کیهان پوی پیوست و تقبیل عتبه عبودیت سرافرازی کونین حاصل نموده مورد مراحم بیکران گشت

و هزار اشرفی بر سبیل نذر بنظر انور درآورد و دیگر منصبداران عمدهٔ پادشاهی مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا
والی و غیرهم نیز بسعادت اندوز ملازمت گشتند و چون در دولتخواهی با شیر خان متفق بودند مورد عنایات شدند

وصول موکب جهان پیرای حضرت شاه بلند اقبال بخطهٔ دلکشای احمدآباد

بتاریخ هفدهم شهر ربیع الثانی مطابق پنجم دیماه آلهی سنه دو جهانگیری کنار تالاب کانکریه که در خارج شهر
نزهت بهر احمدآباد واقعست مخیم بارگاه آسمانجاه گردید و آن حضرت هفت روز در آن مقام دلکش اقامت
نموده بنظم و نسق آن ولایت پرداختند و شیر خان را که صاحب صوبهٔ گجرات فرموده بودند منصب پنجهزاری ذات
و پنجهزار سوار سرافراز ساختند و میرزا عیسی ترخان را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار
نواخته بصاحب صوبگی تهته پایهٔ اعتبارش برافراختند و بدان صوب رخصت فرمودند و سید دلیر خان را با بعضی
دیگر که کومکی آن صوبه بودند ملازم رکاب دولت مآب ساخته بیست و سوم دیماه از آنجا قرین سعادت و اقبال روانهٔ مستقر
اورنگ خلافت گشتند و در نواحی احمدآباد شیر خان بخلعت و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت نموده او را
رخصت انصراف ارزانی داشتند و چون این معنی بر ارباب عقول کامله وضوح تام دارد که امر خلافت و فرمانروائی
شرکت برنتابد و همچنان سلطنت پادشاه حقیقی از نقص سهیم و شریک مبراست باید که مملکت سلاطین جهاندار که
سایهٔ رحمت آفریدگارند نیز از عیب و قصور مشارکت غیر معرا باشد تا امور سلطنت و رسوم معدلت برونق دلخواه
انتظام گیرد و امنیت بلاد و رفاهیت عباد کما ینبغی صورت پذیرد و از این جهت که دنیا هیچ وقت از وجود
مفسدان و اهل طلب خالی نباشد اگر بعضی را که با عدم استعداد و استحقاق و فقدان رای صائب و عقل کامل
دغدغهٔ سلطنت و وراثت مملکت برگرد خاطر فاتر گردد و در قید حیات گذارند با [illegible]
بدنهاد مصدر فتنه‌های عظیم گردند و رخنه گر ملک و دولت شوند ⁂ شود عرصهٔ ملک آنروز تنگ که در یک

سر وارش را چو کلاه سر وارث ملک تا برنشست تن ملک را فتنه پیراست عروسی که خواهنده دارد بسی
نمی آید آسان بعقد کسی بنابران حضرت شاهی بنظر نظام کل مصلحت جمهور نموده در اثنای راه حدیث سخن را
بواسطه وضع حیثیتی که خمیرمایهٔ فساد بوده بدار السلطنه لاهور تعیین نموده و مصحوب فرمان عالیشان بخط
مبارک که مشعر برین معنی با شمشیر و خنجر مرصع خاصه یمین الدوله فرستادند و چون امان الله و بایزید که بسابقه تربیت
رسانیدن مژده توجه رایات جلال بمرکز خلافت روانه دار السلطنه لاهور شده بودند بابلاغ فرمان نشان
عنوان فرح بخش خاطر امیدوار دولتخواهان گشتند و ورای آن نیز متواتر بخط خاص فرامین مطاعه که مبشر طلوع
کوکب مقصود بود رسیده فروغ بخش دیده آمال منتظران صبح اقبال گردید و یمین الدوله و دیگر فدویان خلافت
وثوق و استظهار تمام حاصل شد و روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت هجری
مطابق نوزدهم بهمن ماه الهی سنه بیست و دو جهانگیری دولتخواهان در دار السلطنه لاهور بنام نامی و القاب سامی
حضرت شاه بلند اقبال خطبه خواندند و بلاقی را که از سلطنت جز نامی با او نبود و فی الحقیقه در آن وقت هم مقید بود
یکباره در محلی مناسب محبوس ساختند و فردای آن که روز مبارک دوشنبه بود خدمت پرستخان رسیده
فرمان قضا جریان و تبرک که سلیمان زمان بآصف دوران رسانیده و حسب الحکم الاقدس شهریار ناشدنی را با بلاقی
و برادرش گرشاسب و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال گرفته در شب چهارشنبه بیست و دوم
ماه بهمن مطابق بیست و ششم جمادی الاولی مرحله پیمای راه فنا ساخت و گلشن هستی را از شر وجود
شان که بیخ گیاه فتنه و فساد بود پرداخت و هوای دولت و فضای مملکت از سحاب فتنه
و غبار آشوب بالکل صاف و پاک گشت ۞ بیکبارگی آن بلند آفتاب شد آسوده از تیرگی سحاب
وصول موکب اقبال بحدود ممالک [illegible] رسیدن [illegible] بالکرن در درگاه والا

چون موکب جهان پیرا بنواحی ولایت رانا پیوست رانا کرن از روی اخلاص و عقیدت استقبال نموده
بتاریخ چهارم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و دویم دیماه آلهی شنبه بیست و دو چهار یکی
در بام گوگنده که قبل ازین نیز بارانا امر سنگه پدر خود در آنجا بسعادت ملازمت اقدس مستسعد شده بود دولت
زمینبوس درگاه والا یافت و پیشکشی فراخور حالت خویش بنظر انور گذرانید حضرت شاهجهان راسخ العقیده را
بعنایت خلعت و لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و دیگر خنجر مرصع و فیل خاصه با یراق
نقره و اسپ خاصه با زین طلا نوازش نموده جاگیرهای او را برقرار داشتند و بتاریخ نهم شهر مذکور مطابق
بیست و پنجم دیماه آلهی بر کنار تالاب قصبه مندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و پنجم از عمر ابد طراز برپا نمو
کامبخش جهانیان گشت و در اثنای راه پیوسته عرایض نیازمندان هواخواه مبنی بر اظهار اطاعت و عبودیت
بدرگاه جهان پناه میرسید و مکرر عرایض قاسم خان جوینی که بحکومت دار الخلافه آگره و حراست خزانه پادشاهی
معین بود رسیده بصدور فرامین مطاعه در جواب آن نهایت مفتخر گشت و بتاریخ هفدهم جمادی الاولی مطابق ششم بهمن ماه
آلهی هوای ساحت اجمیر از غبار موکب جهان پیرا رایحه روح و بهجت اندوخته در عمارات کنار تال اناساگر
که بفرموده حضرت جنت مکانی صورت اتمام یافته بود نزول اجلال واقع شد و بآیین جد بزرگوار و پدر نامدار
خویش از آنجا پیاده بروضه متبرکه سرخیل اهل یقین خواجه معین الدین روح الله روحه تشریف برده شرایط
زیارت و طلب حاجت بعمل آورده از فیض نذور و صدقات و تعیین وظایف و ادرارات نخل امید معتکفان
و مجاوران آنجا از فایض الانوار مستحقان آن دیار را بمیوه مراد بارور ساختند و چون بعد از فتح رانا
نذر فرموده بودند که در آن روضه منوره مسجدی بسازند درین وقت بنذر خویش وفا نموده روبروی
مرقد متبرک خواجه بزرگی که بنای ساختن مسجد حکم شده بود احتیاط فرمودند و فراخور گنجایش

آن زمین مسجد عالی مشتمل بر دوازده طاق که طول عمارت پنجاه و پنج ذرع و عرض ده ذرع و ارتفاع هفت و نیم ذرع
طول صحن شصت گز و عرض چهارده گز باشد طرح کرده امر نمودند که بنایان بالغ‌نظر و سنگتراشان صنعتگر تمام آن را
از سنگ مرمر در کمال صفا و استحکام بسازند و عضد الخلافه مهابت خان را از صوبه احمدنگر که ذکر آن گذشته متوجه حضور
شدند در راه اکثر امرای صاحب جاه و ملازمان درگاه مثل خان عالم و مظفر خان و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه
و انیرای و راجه بهارت و سید بهوه و غیرهم بر سر گرد قدم و زر دیده نعلین خود را بسعادت
زمین‌بوس رسانیدند وصول رایات ظفرپیکر از باغ دهره و دخول موکب جهانکشای بدار الخلافه اکبرآباد
شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق چهارم بهمن ماه الهی سنه بیست و دو اکبری
همای رایت آسمان‌فرسای بظاهر دار الخلافه ظل ورود افکنده باغ دهره منزل بارگاه جلال رشک باغ
ارم یافت و رایات جهانگشا از جنیر به پنجاه و پنج کوچ و نه مقام پرتو نزول بظاهر دار الخلافه انداخت بدین موجب
از جنیر بملک بگلانه نه کوچ و از آنجا باحمدآباد پانزده کوچ و یک مقام و از احمدآباد تا اجمیر بیست و سه کوچ و هفت
مقام و از آنجا بباغ دهره هشت کوچ و یک مقام و در باغ دهره قاسم خان بسعادت ملازمت استسعاد یافته
نوازشهای شاهانه تارک افتخار برافراخت صباح روز پنجشنبه مذکور از آنجا ماهچه رایات نهضت ثالث
نیرین گشته همای چتر همایون فال حضرت شاه بلند اقبال سایه دولت بر مفارق اهل دار الخلافه انداخت و
آفتاب جمال با کمال آن حضرت آن شهر کرامت بهر را بفروغ سعادت و اجلال منور ساخت شاه مالک رقاب بلند
آفتاب که از کوه به کوه نمایان شود بر تخت فیل کوه‌شکوه نشسته بتزک سلیمانی و توره و داب صاحبقرانی
روانه گشتند و بکوکبه که چشم کواکب مثل آن ندیده و دبدبه که گوش گردون مانند آن نشنیده داخل دار الخلافه
شدند مصرع کوکبه چون فلک آراسته ماه علم با فلک خاسته صف‌شکنان ضرب‌زده همراه شاه

انجمنی ساخته بر کرهٔ ماه جنبش فیلان زمین جنبش فکنده زلزله در عرصهٔ عالم فکنده آسمان غبار سمندش را
توتیاسان میل شهاب بر دیدهٔ انجم میکشید و آفتاب ویساجی پرتو بر سم پا انداز در رهگذارش می گسترانید
طنطنهٔ کوس دولت و نوای نفیر حشمت غلغله در گنبد گردون می انداخت و غوغای دعا و ثنا و آواز تهنیت
و مبارکباد گوش چرخ کر دا از اکران می ساخت از انبوهی خیل و سپاه و هجوم حشم و خدم چشم عقل حیران بود
و از آرایشگی فیلان زرین یراق و اسپان مرصع ستام و اسباب جاه و جلال و اثاثهٔ سلطنت
و احتشام دیدهٔ نیرین در تماشا خیرگی می نمود و تمام راه مانند ابر نیسان که بر لب تشنگان باغ و بستان
قطره فشان گردد از پشت فیل سحاب رفتار زر و سیم بر فقرا و مساکین میفشاندند و ضعفا و مستحقین را
در کوچه ها و بازارها از زر افشانی دست دریا نوال خون نگین در زر می نشاندند و در ان حالت زبان
حال مردم دار الخلافه باین مقال مترنم بود بیت زما گر شبی رفت روزی رسید گلی رفت گلشن بروی رسید
ازین بارگه گر چراغی نشست فروزنده خورشیدی آمد بدست و چون ساعت مسعودی که بجهت جلوس همایون
آنحضرت بر اورنگ سلطنت اختیار نموده بودند دوازده روز مانده بود بدولتخانهٔ بیرون قلعه که
در ایام فرخنده فرجام پادشاهزادگی تعمیر نموده غیرت خلد برین ساخته بودند تشریف نزول
ارزانی داشته آن چند روز در ان دولتخانه بفرح و انبساط بسر بردند تعالی الله در تحریر وقایع دوم سال
ایام سلطنت ابد مقرون شهنشاه زمان جلوس میمنت مانوس فرازندهٔ لوای کشورستانی طرازندهٔ اورنگ صاحب
قرانی حضرت صاحبقران ثانی بر سریر سلطنت و کامروائی آفرینندهٔ جهان و نگارندهٔ زمین و
آسمان جلت آلاؤه و عمت نعماؤه مدار کار کارخانهٔ ایجاد و تکوین بر نقطهٔ وجود سلاطین دادگر
نهاده و سر رشتهٔ انتظام مکان و مکین را بدست اهتمام خواقین عدل پرور داده اگر بهیبت قهر فرمانروایی

نباشد خلایق نه متابعت قول نبی نمایند و نه اطاعت امر یزدان و اگر سطوت غضب جهانبانی مانند چوب
شبان مانع نیاید اقویا با ضعفا آن کنند که گرگان با گوسفندان اگر پیرایش تیغ سیاست ملوک نبودی
خار کفر و عدوان ساحت بوستان جهان را فرو گرفتی و اگر قطره فشانی سحاب معدلت پادشاهان اطفای
نوایر ظلم و تعدی اشرار نابکار ننمودی شعله آتش جور و طغیان خشک و تر را در یکدیگر سوختی ❁ شهانند بنیاد امن و امان
وز ایشان مدار زمین و زمان ❁ از آن مملکت زود بربند رخت ❁ که نبود در آن پادشاهی بتخت ❁ بدان انجمن زار باید گریست
که فرماندرش اغوا اندکیست ❁ سرانجام ملک تن از سر بود ❁ جهان بی جهاندار ابتر بود ❁ لهذا لطف شامل و عدل
کامل پادشاه پادشاهان بهر عصری از اعصار و دوری از ادوار امر جلیل خلافت و شغل خطیر سلطنت را
در طبقه از طبقات ناس ودیعت گذارد که نفس ذات بمکارم صفات اتصاف داشته باشند و وجود
مسعود ایشان بفضایل آراسته و از رذایل پیراسته باشد و چون ملک دوام خلود ملک مالک الملکوت و دیگر را
بران دستی نیست هر وقت که یکی از سلاطین آن سلسله علیه بحکم قضا سریر عظمت و فرماندهی را بجال
عاطل گذارد و بجای وی بخت بلند دیگری بار که عزت با کلیل دولت بیاراید و بر اورنگ ابهت متمکن گردد که در
مراسم خلافت و سروری مراتب سلطنت و داورگری اقتدا با آثار برگزیده و اطوار پسندیده آبای عظام و اجداد
کرام نماید و در قواعد معدلت گستری و قوانین رعیت پروری از سنن اسلاف انحراف جایز ندارد و با لطف و
مرحمت و قهر و سیاست بکار ملک و ولایت پرداخته مهم سپاه و رعیت را بسازد و در تنفیذ احکام
شریعت و اعلای الویه ملت سعی موفور و جهد مشکور بظهور رسانیده رایات دین و اعلام اسلام برافرازد
تعهد حال و تفقد بال سپاه و لشکر را که وقت کار و هنگام پیکار قامت نیزه و جوهر شمشیر ایشان رایت نصرت
و آیت ظفر است از موجبات روز افزونی دولت داند و ابواب فراغت و اسباب معیشت آن گروه کرامت

جهانگیری و جهانداری با مداد و اعانت ایشان منوط و مربوط است گشاده و آماده سازد و اهل قلم را
که کلک قضا فهرست روزنامچه ضبط و کفایت بر صفحه حال ایشان رقم نموده عزیز و محترم دارد و در رعایت
و تعظیم ارباب فضل و کمال که اعزاز و احترام ایشان موجب حصول سعادات و باعث وصول مرادات است
دقیقه فرو نگذارد و صلحا و اتقیا را گرامی دارد و از باطن گوشه نشینان و درویشان و انفاس کیمیا خواص
ایشان استمداد نماید غبار معرکه جهاد و میدان هیبت برانگیزد و گرد فتنه و فساد را فرونشاند و خنجر کینه
از آن جهت برکشد که تیغ ظلم را در نیام آرام دهد و رخنه که در حصار دین بهم رسد بکارفرمائی عقل متین مسدود
سازد و شکستی که در کار خسته دلان راه یابد بمومیائی لطف و احسان درست گرداند بنای سلطنت
بر اساس نیکوکاری نهد و ایوان خلافت را بعدل و انصاف زینت دهد تعظیم اوامر الهی را شعار خود سازد
و اجتناب از مناهی و ملاهی را دثار خویش گرداند پیوسته چون آفتاب جهانتاب پرتو تربیت و پرورش
از عالمیان باز نگیرد و مانند سحاب نیسان قطرات فیض و احسان از اهل جهان دریغ ندارد و مرغ دل بیگانه
و آشنا را بدانه بذل و سخا در دام ارادت خویش کشد و گردن متمرد و مخالف را بکمند لطف و عطا در ربقه
اطاعت خود آورد و بلطایف اکرام جلب قلوب انام نماید و بلطایف انعام صید دلهای خاص و عام کند
فضای بیابانها را جولانگاه خیل بیابانی خود سازد و شاهراه و بیابانها را رهگذار لشکر دعاگوی خویش گرداند
بموجب معنی ﴿ جهان را بسنده است یک تاجدار - نیابد زنی را دو شوهر بکار - بضبط و فتح اقلیمی و کشوری
قناعت ننماید و در تسخیر ممالک ربع مسکون جهد موفور بظهور رساند نه چو خود ملک گیری و کشورگشائی خیال داشته
باشد و نه از لشکرکشی و سپاه آرائی ملالی ﴿ کسی را کند حکم فرما حکیم - که بر جاده شرع باشد مقیم
نهد تاج بر فرق آن کامکار - که باشد پدیر بر زبا مدار - کرم پیشه را کند پادشاه - که گیرد جهان را به تیغ عطا

کسی را او همای سایه خود قرار که فیضش بود عام خورشیدوار شاهد صدق این مقال احوال فرخنده فال حضرت صاحبقران
ثانیست که چون از روز نخست دبیر تقدیر نسخهٔ این صفات حمیده را در دفتر خلقت با سعادت آن حضرت تحریر کرده بود
و خیاط قضا خلعت این سلطنت کبری و تشریف این موهبت عظمی را باندازهٔ قامت قابلیتش دوخته روزگار
په تمهیدات نمود و دهر ناهموار چه عقدها بست و گشود تا حق بمرکز خود قرار گرفت و اورنگ فرمانروایی بجلوس همایون
آن شهنشاه فلک بارگاه استقرار یافت و بتاریخ بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هشتم شهر جمادی الآخر سنه
هزار و سی و هفت هجری روز مبارک دوشنبه که هم ولادت موفور السعادت و هم بعثت کثیر المیمنت حضرت سید
المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین در آن روز متبرک واقع شده و چندین سعادت و کرامات
دیگر را نیز شامل است شهنشاه دین پرور دولت پناه سایهٔ لطف و رحمت اله مفخر سلاطین دنیاستان
مرجع خواقین دوران خاقان جم خدم انجم حشم ملجا و مرجع سلاطین عالم خدایگان گردون توان و قار خورشید
اقتدار مظهر کرم و رأفت آفریدگار مبدع آئین کامبخشی و کامگاری مخترع قوانین جهانگیری و جهانداری
فرمانروای بحر و بر وارث هفت کشور مخزن اسرار الهی مطلع انوار پادشاهی منبع عیون حکمت و معرفت
منهل زلال فضل و کرامت ملک بخش کشورگیر مهر افسر سپهر سریر مجموعهٔ کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی
سرلوح کتاب دانش و بینش بیت القصیدهٔ دیوان آفرینش بارقهٔ انوار ازلی مورد الطاف لم یزلی
خداوند اقبال و بخت زینت بخش دیهیم و تخت پایه افزای اورنگ خلافت باسط بساط عدالت و نصفت
ناصب لوای دین و دولت مروج احکام شرع و ملت پادشاه زمین و زمان شهسوار عرصهٔ دوران
چراغ دودمان صاحبقرانی مجدد آئین کشورستانی مورد تأییدات آسمانی حضرت صاحبقران ثانی
خلد الله ظلال جلاله الی یوم القیام بعد از انقضاء سه نیم گهری که یکساعت و بیست و چهار دقیقه نجومی

باشد از منزل فیض شامل ایام پادشاهزادگی بفرّ سلیمانی و نورک صاحبقرانی سوار شده همعنان دولت
و بخت و همرکاب سعادت و اقبال متوجه قلعه شدند و دولتخانهٔ درون ارک اکبرآباد را که مشرق آفتاب
سلطنت است بفروغ طلعت خجسته چون شرفخانهٔ برج حمل از پرتو انوار چهرهٔ انور مشرّف و منور ساختند و
باغی که نه دیدهٔ اختر مثل آن دیده و نه وهم اختر شناس بکنه سعادتش رسیده تاج پادشاهی و
خلعت ظل اللّهی را از سر و بر همایون زیب و فر دادند و اورنگ خلافت را بجلوس اشرف پایهٔ عرش
برین رسانیدند و این لطیفهٔ غریبه که کلام اعجاز نظام انّی جاعل فی الارض خلیفه را در عدد پادشاه جهان
پادشاه غازی سلّمه اللّه ابقاه مساوی یافته اند اشاره بآنست که این دولت خدائی و این سلطنت
آسمانی است و سعی و جهد مخلوق را درین نه دخلی نیست شعرای فصاحت شعار تواریخ بدیعه جهة جلوس همایون گفته اند
از آنجمله این تاریخست که جالینوس جهد و سحبان زمان حکیم رکنای کاشی المتخلص بمسیح در رشتهٔ نظم کشیده
بعرض مقدس رسانید و بصلهٔ شایسته سرفراز گشت — پادشاه زمانه شاه جهان — محترم و شاد و
کامران باشد — حکم او بر خلایق عالم — همچو حکم خدا روان باشد — بهر سال جلوس شه گفتم — تا جهان باد در جهان باشد
و سعیدای گیلانی المخاطب به بیبدل خان که در فنون شهری بی‌بدل روزگار است و ذکر او بتقریبات خواهد آمد
جلوس شاه جهان داده زیب ملت و دین. تاریخ این لطیفهٔ آسمانی یافته و زینت شرع و شد احق بحقدار دادم
همچنین تاریخ این جلوس میمنت مانوس است و چون آنحضرت را در کشور اطوار و اوضاع مرضیه با فرازندهٔ لوای
جهانستانی اعلیحضرت گردون بسطت صاحبقرانی انار اللّه برهانه شباهتی تام بود چنانچه بتساوی
ثمانیات صاحبقران که صد و شصت و پنج است باز پرشاه جهان مصدّق آنست و نیز در رجم شیاطین
و استظهارات دین شهاب ثاقب کمال مناسبت داشتند و ظفر بر اعدا خود دامنیست که از روز

از ازل مخصوص اولیای دولت آن حضرت شده لهذا بمقتضای الاسماء تنزل من السماء اسم سامی و لقب
گرامی خویش را بالهام غیبی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی مقرر فرمودند و از
سکهٔ آن سرور بلند اختر زر زینت پذیرفت و منبر از خطبهٔ آن فرمانروای بحر و بر رفعت و والایی
یافت از رفعت این خجسته القاب منبر زده پا بفرق محراب زین سکه که زد بفرخی فال در زر بگرفت ماه شش اقبال
و خطیب خوش الحان فصیح بیان مانند هزار دستان که بر منابر اغصان بر آید بمنبر بر آمده خطبهٔ بلیغ ادا کرد و بعد
از حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی عشری از سوره مناقب سلاطین عشره اخلاف مدار نبر و امثال آن که
متحلی باخلاق عشرهٔ مبشره و مصداق تلک عشرة کاملة اند و فاتحهٔ ایشان حضرت صاحبقرانی و خاتمه حضرت
صاحبقران ثانیست برخواند و چنانچه رسم این دولت ابد پیوست باسم هر یک از آبای قدسیهٔ آن حضرت که رسید خلعتی
فاخر از خلعتهای عطایای پادشاهی پوشیده و چون زبان را بذکر نام نامی و القاب گرامی شهنشاه جهان آرا
سعادت بخشید تشریفی گرانمایه یافت از زر و سیم بیشمار از سکوک و غیر مسکوک بر سر انشار افشاندند
و خاص و عام نصیب گرفته غلغلهٔ مبارکباد در گنبد گردون پیچید صدای کوس شادیانه و نفیر شادمانی
و نوای طرب افزای نغمهٔ اغانی و سرود و غوانی چرخ پیر را با قامت منحنی برقص در آورده امرا و سران
سپاه ظفر پناه و زبان بدعا و ثنا گشوده این مضمون ادا نمودند که شاها بزیب تو تخت و تاج
نمایان بماناد آدم بتاج و بر جا دست بندیم بهر نیاز یکی پیش تو دیگری در نماز بود واجب و فرض بر
ما دو کار زمین بوس و سجدهٔ کردگار در آن روز خجسته بزمی برترتیب یافته و جشنی سرانجام پذیرفته بود
که تا جمشید خورشید بر سریر طارم چهارم قرار گرفته در جلوس هیچ یک از سلاطین روی زمین مثل
آن مشاهده ننموده در آن فرخنده محفل چشم تماشایی بجاروب مژه گوهر مراد از زمین می‌رفت

و از روز های

آرزوها که چندین ساله واهیای نطفر کیا نراخیر یا بتحف خوانهای طلا مملو از دُرّ و گوهر و سیم و زر نثار که نواب

ثریا جناب کرده آن خورشید احتجاب مسند نشین حرم سرای دولت خلوت گزین مشکوی سلطنت حجله آرای

شبستان عصمت چهره پیرای شبستان عفت مستوره حجاب شرم و حیا محجوبه نقاب عظمت و کبریا

خازن جواهر اسرار خلافت مشرق لوامع انوار سعادت مخزن لآلی محیط اقبال مطلع دراری سماء اجلال

گوهر معدن وفا و وفاق معدن گوهر رحم و اشفاق برکت بخش خاندان جود میمنت افزای دودمان

وجود زیب ناهود عزت و احترام زینت پیرای جاه و حشمت ناظم دولتسرای شهنشاهی مونس راحت

افزای خلیفهٔ الٰهی واسطه عقد مکارم و معالی طغرای منشور عدیم المثالی ملکه ملکی خصال بانوی حور شمائل

قافله همایون کاه بخت بلند سرور زنان زمان مفتخر نساء دوران مورد الطاف سبحانی مهبط انوار یزدانی

بلقیس دوم و مریم ثانی نواب مهد علیای ممتاز الزمانی در حرم سرای سلطنت زیب داده و ترتیب داده بودند مانند

برگ شکوفه که باد بهار بر گل افشاند بر فرق فرقدسای آن حضرت نثار کردند ۞ نثاری که با

سزاوار تخت ۞ فشاند بر شاه فیروز بخت ۞ و چون مجلس خاص و عام بانجام رسید محل همایون شرف قدوم

ارزانی داشتند و اهل حرم محترم پروانه وار گرد آن شمع دودمان خلافت جمع آمده مراسم تهنیت و مبارکباد

بتقدیم رسانیدند و نواب مهد علیای ممتاز الزمانی در شبستان دولت جشن آرای بزم نوروز

گشته بدستوری که نثار محل بیرونی را سرانجام فرموده بودند در درون نیز خوانهای زر و گوهر

نثار نمودند و پیشکشی عالی از جواهر و لآلی آبدار و نفایس و نوادر روزگار از نظر انور گذرانیده

لوازم طرب و شادمانی بتقدیم رسانیدند و نواب قدسی القاب خورشید احتجاب پرده نشین سرادق

جاه و جلال نور حدیقه دولت و اقبال بهین ثمره بوستان شهنشاهی بهین شجره ریاض ظل الٰهی

ملکهٔ زمان و صاحبهٔ دوران شاهزادهٔ عالم و عالمیان جهان آرا بیگم ملقب به بیگم صاحب که از کمال شرافت
ذات و مکارم اخلاق و صفات زیاده از فرزندان دیگر منظور نظر توجه و عاطفت حضرت صاحبقران ثانی اند
درین مراسم اقتدا بوالدهٔ مکرمهٔ خویش نموده و مبلغها از طلا و جواهر نثار کرده پیشکشی لایق گذرانیدند
شهنشاه دریا نوال دران روز خجسته دو لک اشرفی و دو لک روپیه که مجموع سی و دو لک روپیه باشد
بنواب مهد علیا ممتاز الزمانی و یک لک اشرفی و یک لک روپیه بحجله گزین سرادق عصمت شاهزادهٔ
عالمیان بیگم صاحب مرحمت کردند و سالیانهٔ نواب مهد علیا را ده لک روپیه و سالیانهٔ نواب قدسی الالقاب
بیگم صاحب را شش لک روپیه مقرر نموده فرمودند که دیوانیان عظام نصف آن مبلغ را نقد از خزانهٔ
عامره و نصف جاگیر از محال نقد تنخواه نمایند و هفت لک روپیه که در وجه انعام دیگر شاهزادهای
عالیمقدار مقرر شده بود از انجمله یک لک بقرّهٔ باصرهٔ سلطنت سلطان مراد بخش و یک لک بفروغ بخش
شبستان دولت روشن رای بیگم و یک لک به پرده نشین هودج عفت ثریا بانو بیگم که سعادت اندوز
ملازمت اشرف بودند عنایت نمودند و چهار لک روپیه دیگر را برای شاهزادهای عالی تبار از
عمر و دولت برخوردار سلطان دارا شکوه و سلطان شاه شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب که هنوز
از دار السلطنهٔ لاهور باحراز دولت آستانبوس نرسیده بودند بنواب مهد علیا سپردند که
بعد از آنکه بتقبیل عتبهٔ حضور شرف گردند میانهٔ ایشان تقسیم نماید و درین ایام دولت آغاز
سعادت انجام پیوسته بساط عیش منبسط و بزم طرب آراسته بود و هر روز خلقی انبوه را دامن امید از
گوهر مقصود پر میشد و جمع کثیری کامیاب مطالب و مرادات گشتند شعرای پایهٔ سریر اعلی اشعار غرا در تهنیت
جلوس همایون گفته بعرض میرسانیدند و صلات و انعامات لایقه می یافتند و در اصلاحش

کرم رستم قدیست ٭ کریم ابن الکریم ابن الکریمست ٭ زکف بحر نوال آورده شست زر ٭ کشیده چو بهار بنی پر سر انگشت
بسی کشت امل در چهره باری ٭ شده سر سبز از چهره بیاری ٭ چون در زمان حضرت عرش آشیانی و حضرت
جنت مکانی مقرر بود که هر گاه کسی ملازمت میکرد و یا مورد عنایتی می گشت از روی تعظیم سجده بجا می آورد
چنانچه در ادیان سابقه مجوز بوده از قبیل سجود ملائکه بحضرت آدم و حضرت یعقوب با اولاد در حضور
حضرت یوسف علی نبینا و علیهم السلام که آیات قرانی بآن ناطقست در ساعت فرخنده که حضرت
صاحبقران ثانی بر سریر دولت دارین متمکن گشتند اول حکمی که ازان پادشاه دیندار پرهیزکار
شرف صدور یافت این بود که من بعد کسی ارتکاب سجده تعظیم در خدمت آن حضرت نماید امرای رفیع
مقدار و ارکان سلطنت پایدار التماس نمودند که چون آن سرور کار جهان این دولت روزافزون را
ازدو تنهای بکرامت سازی کرامت فرمود و در تعظیم و تکریم سلاطین این سلسله منیع ایشان نسبت
بدیگر فرمان روایان تفاوتی لازمست اگر بجای سجده زمین بوس حکم شود مناسب خواهد بود و ملتمس
دولتخواهان بانجاح مقرون شده امر اعلی بنفاذ پیوست که آنرا نیز چنین بعمل آورند که دست راست بر
زمین گذاشته پشت دست خود را ببوسند تا لب بزمین رسد و اصلاً سجده گفته نشود و سادات
صحیح النسب کریم الحسب و علما و فضلا و صلحا و اتقیا و درویشان و گوشه نشینان را ازان معاف
داشتند و نقش سکه مهر و روپیه را مقرر فرمودند که یک روی من کلمه طیبه شهادتین و حاشیه
نام نامی خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر اسم سامی و القاب گرامی آنحضرت
باشد و مهر اشرف اورنگ که روی احکام قضا آئین را بمنزله چشم جهان بینست سابقاً
چون بنام مبارک حضرت جنت مکانی و هشت اسم دیگر از اسامی اجداد امجاد آن حضرت

زینت بود به سپهر اشتهار رو داشت دریوقت که سریر سلطنت بفر جلوس حضرت شاهنشاهی عاشر زینت اورنگ
افلاک گردید و نام همایون این سایه الهی مرکز آن دایره شد نمونه عقول عشره گشت و نهال شیر بشارت آمیز
بهجت تاثیر را که بنصاحب صوبها و حکام اطراف اکناف مملکت شرف صدور یافته بود بطغرای غرای
ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی معنون و بمهر اشرف اورنگ
زینت گردانیده مصحوب سرعان ارسال داشتند واعتضاد خلافت و نصفت پناهی اعتماد سلطنت و کشور
کشائی فصل خاتم ابهت و بختیاری آب گوهر حقیقت و جان سپاری مقدمة الجیش معارک جهانستانی نقد
العیش کامبخشی و کامرانی مونس وحدت سرای حضور خاص الخاص سیر سرور ذوی الخصایل الرضیه و الشمایل
المرضیه صاحب الکمالات الصوریه و المعنویه مستشار دولت خاقانی مونس بارگاه سلطانی انجمن
آرای محفل انس صدرنشین بساط قدس همدم دلگشای مجلس خاص محرم خلوتسرای وفا و اخلاص وثیقه پای
سرایر پادشاهی رمز شناس عالم فرماندهی و آگاهی گره گشای عقده مشکل سینه صیقل نمای
ضمیر آسمان پیوند مورد الطاف شاهنشاهی مرجع عواطف ظل اللهی جوهر مرات حقیقت و وفا فروغ
شمع یکرنگی و صفا شعله افروز فطرت اشراقیان دانش آموز طبیعت مشائیان قدوه خواقین بلند مکان
مبارز الملک یمین الدوله آصفخان که کرامت ذات و علو درجاتش از همین القاب که برحسب امر اعلی در
فرامین عاطفت آیین و مناشیر رحمت تاثیر چار نام آن قدوه نوئینان بلند مکان سمت ذکر یافته نمایان
بلاغت نشان بحسن منسوبست ظاهر است چون هنوز از دار السلطنه لاهور متوجه احراز سعادت ملازمت
نشده بود فرمانی بخط خاص که منشور سرافرازی کونین باریافتگان بارگاه قرب و منزلت
تواند بود باو ترحم نموده انواع عواطف و عنایات در مطاوی آن مندرج گردانیدند و عنوانش را

بخطاب مستطاب عمویی خان برابر زینت بخشیده مفخر شرف اسلاف و منشور سعادت اعقاب آن نجابت
ساختند و منصبش را که هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود و در عهد حضرت عرش آشیانی
و حضرت جنت مکانی منصب هیچکس ازین زیاده نشده بلکه بیش از یک دو کس باین مرتبه نرسیده بودند
باضافه هزار ذات و هزار سوار هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند ربانی
عنایات از نقل فرمان لمعان که بجهت اظهار قدر افزائی و حق شناسی پادشاه زمین و زمان و قدر
و منزلت یمین الدوله آصف خان نزد آن حضرت درین صحیفه شریفه ثبت می‌نماید معلوم جهانیان میگردد
الحق آن افتخار امرای عظیم الشان در مراتب اخلاص و دولتخواهی و دانائی و کارآگهی و فدویت و جانسپاری
و خردمندی و هوشیاری قصب السبق از جمیع اعیان این دولت خداداد ربوده بلکه شبیه و نظیرش در
هیچ دولتی از دولتهای روزگار نبوده چنانچه شمه از مساعی جمیله و تدبیرات صائبه آن ارسطوی زمان و
آصف دوران در استحکام این سلطنت ابدی و استقرار این خلافت سرمدی سابقاً از قلم زده کلک
بیان گشته فرمان عالیشان حضرت صاحبقرانی که بخط خاص بنام یمین الدوله آصف خان شرف صدور یافته
داناى رموز سلطنت عظمى واقف اسرار خلافت کبرى سپهسالار یکرنگان وفادار ایالت جهانبانی
حق گذار کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم زبده خوانین عالیشان عمده امرای بلند مکان عضد الخلافه
یمین الدوله عمویی خان برابر آصف خان در امان حضرت ملک منان بوده بدانند که در چهارم گری روز مبارک
دوشنبه بیست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم شهر جمادی الآخری سنه هزار و سی و هفت بمبارکی و فیروزی
در دارالخلافه اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شد و بدین که
معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم چنانکه نام مبارک ما را العنوان شهاب الدین

محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند و درج نمودند
و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد   لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست   آمد آخر ز پس پرده تقدیر
پدید   امیدواریم که الله تعالی این پادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده
بر پادشاه و شما که شریک غالب این دولتید مبارک گرداند و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای
بی اندازه نصیب ما شود و شما بعمر طبیعی برسید و از دولت ما دولتهای عظیم بیابید آمین یا رب
العالمین خدمت پرستان آخر روز جمعه رسید و عرضه داشت شما را گذرانید و بعرض رسانید که
مقرر نموده اید که روز مبارک پنجشنبه بیست و یکم ماه بهمن بخیریت از انجا روانه شوید و روز جمعه چهاردهم
اسفندارمذ بملازمت ما مشرف گردید این معنی چون دلالت بر آن مینمود که زمان دیدن شما که بسیار
مشتاق آنیم نزدیک رسیده خوشحال شدیم خوب کرده اید که قرار داده اید شاهزاده های
برخوردار را همراه بیارید و خواجه ابوالحسن را در لاهور بگذارید سر و پایی که در روز مبارک جلوس
همایون پوشیده بودیم از برای آن عضد الخلافه فرستادیم هرچند که هرچه بان عموی بجان برابر
عنایت فرماییم زیاده از ان گنجایش دارد اما بالفعل منصب هشت هزاری ذات و سوار و دو اسپه
سه اسپه عنایت نمودیم و سوای آن نیدر لاهوری را هم بطریق انعام مرحمت فرمودیم این عنایتها
بر شما مبارک باشد   شرح عنایاتی که نسبت بامرای حضور واقع شد   چون از آغاز حال طبع مبارک
حضرت صاحبقران ثانی بفتح ابواب عطا و احسان مفطور و به بسط بساط بر و امتنان مجبول است و همواره
همت اقدام مراسم انعام و اکرام وسیله جود و بهانه طلب می باشند لهذا درین ایام فرخنده آغاز خجسته انجام
که سریر سلطنت عالم بفر وجود آن فرمان روای میمنت توام زینت پذیرفت دست جود و عطا از کف بذل و بخشش گشاده

رسم حاجت آرزو جهان برافراختند و اعیان دولت و ارکان سلطنت و ملازمان درگاه خلایق پناه و خدام
بارگاه آسمان جاه را بعنایات پادشاهانه اختصاص بخشیده بعطای مناصب و اقطاعات و انعام نقود و
اجناس کامروای مطالب و مرام ساختند چنانچه برخی از آن رقم زده کلک بیان میگردد مهابت خان را
بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری و خلعت
خاص با چارقب طلا دوزی و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان طوغ و اسپ خاصه با زین طلا و فیل
خاصه و چهار لک روپیه نقد گرانبار عنایت ساخته فرق تفوقش برافراختند خان عالم بیافتن خلعت و خنجر مرصع
و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سربلندی یافت قاسم خان بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
و تسلیم صاحب صوبگی بنگاله مفتخر و مباهی گشت لشکر خان بنوازش خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل
و منصب پنجهزاری ذات و سوار و تسلیم صاحب صوبگی کابل و انعام دو لک روپیه نقد کامیاب مطلب شد وزیر خان
بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و انعام یک
لک روپیه سربلندی یافت سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مفتخر گردید راجه جیسنگه نبیره راجه مانسنگه
خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و میرزا خان ولد
شاهنواز خان بن عبدالرحیم خانخانان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری
ذات و سه هزار سوار و بدلاور خان بریج خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات
و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند راو سور بهورتیه زمیندار بیکانیر

بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز شد
سید دلیرخان بارهه بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهار صد سوار
کامیاب خواهش گشت بهادرخان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات
و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد و میرزا مظفر کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری
ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد و راجه بهارت بندیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و منصب سه هزاری
ذات و دو هزار و پانصد سوار و مصطفی بیک خطاب ترکمانخانی و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه
هزاری ذات و دو هزار سوار و سردارخان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب سه هزاری ذات
و دو هزار سوار و سی هزار روپیه نقد یافتند راجه بیتهلداس که پدرش راجه گوپالداس گور از بندهای معتبر جناب
این درگاه والا بود و در ایام بادشاهزادگی با یک پسر قابل خود بلرام نام جان را در راه ولی نعمت خویش فدا
نمود بخلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد و
بهارسنگه بندیله بخلعت و خنجر مرصع و علم و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و صفدرخان اسمعیل اتالیق بخلعت
و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و انیرای بخلعت
و خنجر مرصع و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز گشتند قلیچ خان را بخلعت و خنجر مرصع و علم و
اسپ و فیل و منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و تسلیم
صوبه داری الهی و میرشمس را بخلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب دو هزار و پانصدی ذات
و هزار و پانصد سوار و بیست هزار روپیه نقد و سید بهوه را بخطاب دیندارخانی و خلعت و خنجر مرصع
و علم و اسپ و منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و بابوخان کررانی را بخلعت و خنجر مرصع و منصب

دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و یوسف محمد خان تاشکندی بخلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و یازده
هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و جان نثار خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل
و دوازده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و احداد خان مهمند بخلعت و خنجر مرصع
و منصب دو هزاری ذات و هشتصد سوار و ده هزار روپیه نقد و نور الدین قلی معروف بآقا نور بخلعت و منصب
دو هزاری ذات و هفتصد سوار و ملا خواجه جان خوافی بخطاب خواجه جهانی و خلعت و اسپ و منصب دو هزاری ذات
و ششصد سوار و اعتماد خان خواجه سرا بخلعت و منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار و سید یعقوب بخاری
بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و سترسال ولد اما دهو سنگه کچواهه بخلعت و علم و منصب هزار
و پانصدی ذات و هزار سوار و جگمال راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار و سید
عالم باره بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و زبردست خان بخلعت و منصب هزار
و پانصدی ذات و ششصد سوار و هشت هزار روپیه نقد و دیانت خان بیاضی بخلعت و منصب هزار
و پانصدی ذات و پانصد سوار و هفت هزار روپیه نقد و حیات خان ولد علیخان مزین که پدرش در راه قبله
و مرشد خود جان نثار کرده بود بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و شش هزار
روپیه نقد و جهان خان کاکر بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و پنج هزار روپیه نقد
و فتوجان بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار و پنج هزار روپیه نقد و یکه تاز خان بخلعت
و منصب هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار و پنج هزار روپیه نقد و معز الملک بخلعت و منصب هزار
و پانصدی ذات و سیصد سوار و بهرام کچواهه بخلعت و منصب هزار و دو صدی ذات و ششصد
و پنجاه سوار و ابراهیم حسین مخاطب بمرحمت خان بخلعت و منصب هزار و دو صدی ذات و پانصد سوار

و میرزا خان ولد زین خان کوکه بخلعت و منصب هزار و دو صد ذات و پانصد سوار و عثمان خان بخلعت و منصب هزار
و دو صد ذات و سه صد سوار و راجه دوارکا داس کچواهه بخلعت و منصب هزاری ذات و هشتصد سوار
و بهگوان داس بندیله بخلعت و منصب هزاری ذات و ششصد سوار و راجه رامداس کچواهه بخلعت و منصب هزاری ذات
و پانصد سوار و مغلخان ولد زین خان کوکه بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و اکرام خان ولد اسلامخان
شیخزاده فتحپوری بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و پرورش خان بارهه بخلعت و منصب هزاری ذات
و پانصد سوار و شادیخان اوزبک بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و کرم الله ولد علیمردان خان
بهادر بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و جیت سنگه راتهور بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار
و سردار خان پسر شکر خان بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و شیخ فرید ولد قطب الدین خان
کوکه بخلعت و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خنجر خان حبش آقاسی بخلعت و منصب هزاری ذات و
چهارصد سوار و علاولخان ترین بخلعت و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و شیرزاد خویش خان عالم
بخلعت و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار و اهتمام خان بخلعت و اسپ و منصب هزاری ذات و دو صد
و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد و ترکتاز خان بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار و چهار
هزار روپیه نقد و رشید خان خواجه سرا بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد
مفتخر گردیدند چون درین فهرست دفاتر دولت نام هر سعادتمندی که ثبت شود موجب افتخار آبا و اولاد اوست
و همه کس را التماس این نسبت حکم اقدس اشرف نفاذ یافت که تا هزاری اسامی ملازمان درگاه
والا بترتیب منصب مرقوم گردد و ازینها بذکر جماعه مذکوره اکتفا کرده شد و الا اکثر بندهای درگاه جهان پناه را
که بنام یا بچهره می‌شناختند نوازش نموده بخلعت و انعامها کامیاب مقصد ساختند چنانچه نخل امید

مامرکز

هر کس از فیض ارادت که به پایش آن حضرت به برگ و بر رسید چمن زندگیشان به سیادت و سعادت سرسبز گردید

پایه خاطر هر او گردید ... احوال همیشه ملازم رکاب دولت انتساب حضرت صاحبقرانی بودند

سید مظفر خان باره وزیر خان میر عبدالسلام که ثانی الحال مخاطب به اسلام خان شد بهادر خان روهیله

قلیچ خان معتقد خان صفدر خان دلاور خان ایرج سردار خان راجه بیتهلداس گور یوسف محمد خان تاشکندی

راجه سروپ کچواهه میرزا مظفر کرمانی شیر رضا بهادر مخاطب به خدمت پرست خان جان نثار خان سید احمد

مخاطب به جانباز خان میر خان اهتمام خان یکه تاز خان اخلاص خان خواجه جهان خوافی اعتماد خان خواجه سرا

احداد خان مهیند زبردست خان برکنداز خان نوبت خان رشید خان خواجه سرا آتش خان یکدل خان

خواجه سرا این وفا کیشان خیر اندیش در جمیع سفرها و یورشهای شاهانه که محل آزمایش جوهر وفا و حقیقت

و عیار گیری نقد اخلاص و عقیدت است همه جا همراهی نموده بی حکم اشرف یک لحظه محرومی از خدمت اختیار نکرده اند

و مورد سعادات مشترک و مصدر خدمات بزرگ گشته سرافرازی کونین حاصل نموده اند و این دولت

و سعادت که در نامه اعمال آنها ثبت یافته تا قیامت موجب مفاخرت اسلاف و اعقاب شان خواهد بود

بتخصیص سید مظفر خان و وزیر خان و اسلام خان که اگر معنی اخلاص و وفاداری قبول صورت جسمانی نماید

شکل ایشان مصور خواهد شد. امرائی که هنگام جلوس مقدس به حکومت صوبجات معین بودند

نصیب بعضی از آنها در ابتدای ... قبل از جلوس همایون حضرت صاحبقرانی

صوبه پنجاب و ملتان بعمده امرای عظیم الشان یمین الدوله آصف خان متعلق بود و دار الخلافه اکبرآباد قاسم خان

جوینی و در صوبه دکن خانجهان لودی و در صوبه بهار میرزا رستم صفوی و در صوبه بنگش و دار الامان کابل

ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن به نیابت پدر حکومت و صوبه داری مینمودند و نظم و نسق مالوه به مظفر خان

معمورهٔ بنگاله بعد اسلام خان کشمیر باعتقاد خان و اوڈیسه بباقر خان نجم ثانی و دار الملک دهلی بنجابت خان

و اله آباد بجهانگیر قلیخان ولد خان اعظم مقرر بود و تهته که بشهریار تعلق داشت بعد از وقوع واقعهٔ او چنانچه سبق

ذکر یافته بمیرزا عیسی خان مفوض گشت بعد از آنکه بهار دولت حضرت صاحبقران ثانی گلشن مملکت را تازه

و شاداب ساخت و اورنگ فرمانروایی بفر جلوس اقدس آنحضرت زیب و زینت گرفت هر کرا لایق دانستند

برقرار گذاشتند و هر کرا مناسب نیافتند نظر بمصلحت دولت و نظام کارخانهٔ سلطنت کرده

تغییر فرمودند و دیگری بجای او تعیین نمودند از آنجمله صوبهٔ بهار بخان عالم و بنگاله بقاسم خان جوینی

و کابل بلشکر خان و دهلی بقلیچ خان مرحمت فرمودند و صوبهٔ احمدآباد که هنگام توجه از جنیر بدار الخلافه

آگره چنانچه سبق ذکر یافته از سیفخان تغییر نموده بشیر خان عنایت کرده بودند برقرار داشتند و

میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبد الرحیم فوجدار سرکار قنوج و دلاور خان بریج را فوجدار

سرکار میوات و صفدر خان را فوجدار سرکار سرونج و سید بهوه مخاطب به دلیر خان را

فوجدار سرکار میان دواب و مختار خان را فوجدار سرکار گوالیر و جان نثار خان را فوجدار

سرکار مندسور نمودند و خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبهٔ گجرات فرمودند و باقی صوبه ها و

سرکارها بحکام و عمال سابق برقرار داشتند از عزل و نصب آنچه در ابتدای جلوس همایون واقع شد

نگاشته آمد و هرچه بعد ازین صورت وقوع یابد هر کدام در مقام خویش سمت تحریر خواهد یافت

وضع تاریخ جدید و آغاز سنه از جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی بترتیب سنه و ماه شمسی

چون انتظام اوضاع عالم و انتساق امور بنی آدم بضبط تاریخ و تعیین وقت محکم و مضبوط و تشخیص

وقایع روزگار و تبیین سوانح ازمنه و ادوار بضبط سنین و شهور منوط و مربوط باشد لاجرم از قدیم

ماهواره

همواره وقوع امور عظیمه را مبداء و منشاء تاریخ گردانیده سر رشتهٔ تعیین اوقات بآن باز بسته‌اند و
ازین جهت که بسبب بُعد عهد و طول زمان خط آن سر رشته منتشر میگردید در هر مدتی بسنوح امر عظیمی را مجدد آن
گردانیده تاریخ جدیدی وضع نموده‌اند لهذا این جلوس همایون را که آثار سعادت و انوار میمنتش جهانرا فرو گرفته
و آوازهٔ جلالتش برتر از چرخ برین رفته مقرر فرمودند که منشاء تاریخ نوی ساخته روز نوروز را که سی و
پنجم بهار آرائی آنحضرت باشد ابتدای سنهٔ جدید تاریخ جلوس اشرف اعتبار کنند و در دفاتر و تقاویم
و در امین و انشا و از همین قرار ثبت نمایند و چون در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی فضلای سریر
خلافت مصیر مثل افلاطون الزمانی میر فتح الله شیرازی و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما بفرموده
آنحضرت تاریخی وضع نموده تاریخ الٰهی نام کرده بودند و در سنوات آن از مبداء جلوس بطریق
سالهای ترکان دوازده قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشر شمسی موسوم گردانیده
چنانچه شیخ در اکبرنامه مبسوط ذکر کرده درین عهد سعادت مهد که دوران بکام دولتخواهان اعلیحضرت صاحبقران
ثانی گردیده جلوس همایون آنحضرت بر اورنگ خلافت که آرزوی دیرینه روزگار بود زینت بخش
ازمنه و ادوار شد طبع عالی و فطرت کامل شهنشاه هوشمند که واضع قوانین تازه و قواعد بی اندازه
و ناسخ رسوم مکرر و ضوابط مبتذل است اقتضا نمود که آن وضع را که ماخوذ از طرز ترکان بود و تازگی
نداشت منسوخ گردانیده طرح نوی بر روی کار آورند طغرای حکم اقدس اشرف صدور یافت که باین مناسبت
که عدد فرمانروایان این والا دودمان بوجود اقدس حضرت صاحبقران ثانی موافق عشرهٔ مبشره
مصداق تلک عشرة کاملة گشته هزار سال ازین عهد میمنت مهد را یک دور اعتبار نمایند و درین کارنامهٔ
دولت بآئین تازه و رسم جدید هر سال از هر دور بدین دستور که سال اول از دور اول و سال اول از دور دوم

وعلی هذا القیاس نوشته خواهد شد حلیهٔ مبارک حضرت صاحبقران ثانی صورت طراز نگارخانهٔ
ایجاد که قلم چابک رقم مشیتش نقش و نگار موجودات را در یک لمح بصر بر صفحهٔ هستی نگارد هرگاه اراده
قضیه بر صورتی نماید که مظهر قدرت بغایت و دلیل صنعت بی نهایت او باشد آنرا بکلک لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم نقش کند و بخامهٔ وصورکم فاحسن صورکم پرداز نماید مصداق این سیاق
خلقت سراسر سعادت حضرت صاحبقران ثانیست که چون آفریدگار بیهمال ذات کثیر البرکات آن حضرت را
مرآت جلال و جمال و برهان قدرت و کمال خویش ساخته لهذا بخوشترین صورتی و دلکشترین سیرتی
آفریده و به تناسب اعضا و استوای خلقت از خلق جهان ممتاز گردانیده چنانچه صباحت
خد و رشاقت قد و ملاحت تکلم و حلاوت تبسم و طلاقت لسان و فصاحت بیان و لطافت اندام
و چابکی خرام و لطافت ظاهر و نزاهت باطن و حدت فهم و جودت ذهن و دقت طبع و رأفت قلب
و سلامت نفس و استقامت مزاج و کمال عقل و وفور شعور و اصابت رای و اصابت تدبیر و جاذبهٔ زیبی
و خاطر فریبی و فر و شکوه و شوکت و شان که از خزانهٔ اعطی کل شیء خلقه بآن حضرت عطا شده
از سلاطین روزگار بل خواقین اهل این سلسلهٔ رفیع مقدار در هیچ یک جمع نبوده لاجرم حلیهٔ مبارک آن حضرت نگاشته
کلک حقایق نگار میگردد تا ازین صورت میمنت آثار اهل روزگار معنی صانعیت آفریدگار دریابند و نیز
اصحاب معرفت و ارباب فطنت و فراست را که از صورت بسیرت پی برند و از ظاهر احوال باطن معلوم نمایند حقیقت
آن ذات اشرف مرآت کیفیت صفات اقدس کرده و از خلقت با سعادت شمایل عالیه و خصایل مرضیه
آن حضرت استنباط نموده نسخهٔ اخلاقی بدست آرند و چون محققان علم قیافه کیفیت هر جزوی از اجزاء
و عضوی از اعضاء شخص را علامت صفتی و دلیل خصلتی یافته اند در طی این بیان ذکر بعضی از آن

امارات و علامات می‌نماید نخست از بالا بپائین گزیده خوی تعالی که الف ابجد ایجاد است سخن میکنند قامت
موزون آنحضرت که سرویست از بوستان اقبال قد کشیده و نهالی در کنار جویبار اعتدال پرورش دیده
میانه است و قد میانه را نشانه حکمت و فطانت و اعتدال در اوصاف باطنی گفته‌اند سر مبارک آن
سرور که انبیا سرشته شمع عقل و هوش است در کمال اندام واقع شده و در خردی و بزرگی از افراط و تفریط
بر کنار است لون مبارک که سرمایه آب و رنگ گلشن هستی است اسمر است و آن علامت فطانت و هوشمندی باشد
پیشانی نورانی که بر آن جبهه آفتاب گشاده است در سختی و فراخی اعتدال را بر طاق بلند
نهاده است و توسط پیشانی دلالت بر اعتدال الفت و ظرافت می‌کند ابروی مجیب که چون هلال عید سعادت
از افق آن جبین مبین آشکار است گوئی در دولت که دست قضا بر روی مبارک آن حضرت گشاده
یا شاه بیت دیوان خلافت است که مبین المصطفی صلی الله افتاده و در باریکی و سطبری و درازی و کوتاهی متوسط است
و گشادگی ابرو دلیل صحت و توسط آن علامت اعتدال در قبض و بسط باشد چشمان جهان بین شهنشاه دین که
فروغ بخش دیده بینش است بادامی و شهلاست و در تنگی و فراخی چون میان الف از افراط و تفریط مبرا مرکز
که چشمه نور است ظلمانیست همرنگ سویدای دل و آنست اما نه چنانکه بحد افراط رسیده باشد و آن را از دلایل وقار
و وفور فهم و عقل شمرده‌اند بر ترتیب چشم راست آنحضرت خالیست مشکین که مانند مردمک روشنی افزای
دیده ناظر است بینی مبارک که آن را کلک تقدیر الف وار بر آن مصحف رخسار تحریر نموده در بهی و باریکی و خردی و
کلانی چون الف اعتدال متوسط است و این معنی دلیل صحت حواس باطنی باشد یک خال گوشه‌نشین که اهل هند
آن را مسّه گویند در زیر چشم چپ متصل به بینی مبارک نقش بسته و آن را دقیقه‌شناسان علم قیافه نشان
دولتهای عظیم و علامت سعادتهای فخیم گفته‌اند چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است گوش

حقیقت نیوشش که درج گوهر اسرار الهی و صدف محیط حکمت نامتناهی است متوسط است و آن دلیل حدت
فهم و قوت حافظه باشد روی نورانی که انوار سعادت از آن لامع و آثار دولت از آن لائح است در کلانی
و خردی و گردی و درازی و پرگوشتی و کم گوشتی معتدل مخلوق شده و این معنی از روی علم قیافه از افعال
پسندیده و شمائل مرضیهٔ آن حضرت دلیلی روشن بود دهان گوهرفشان شهنشاه جهان که گنجینهٔ درر غرر معانی
و نمکدان خوان بیکران بیانست در تنگی و فراخی معتدل است و آن را از امارات شجاعت شمرده اند لبهای مبارک
که گاه تبسم و هنگام تکلم چون لب جویبار زمین الجنة روان بخش و روح پرور است در باریکی و سطبری متوسط
واقع شده و آن را از علامات ذکا و لطافت طبیعت گرفته اند دندانهای مبارک مثل دراری مضیئه
درخشان و مانند لآلی متلالی درخشانست و در خردی و کلانی معتدل و همه باهم متوافق و متناسب و آن
دلیل راستگوئیست آواز آن حضرت هنگام لطف و ملاطفت در نهایت آهستگی و لینت و وقت
جلال و سطوت در کمال رسائی و مهابت است و آن حضرت اکثر اوقات بفارسی در کمال فصاحت و بلاغت تکلم میفرمایند
و بر سبیل ندرت با بعضی که فارسی نمیدانند بهندی حرف میزنند و چون نواب مغفرت آیات خدیجة
الزمانی رقیه سلطان بیگم آن حضرت را در خردسالی پرورش میفرمودند ترکی زبان بودند و همواره با خدمهٔ شبستان
دولت بترکی سخن میگفتند از کثرت استماع معنی اکثر الفاظ ترکی را می‌فهمند محاسن کثیر المحاسن آن
مجموعهٔ اخلاق حسن بلون سیاه و در تنکی و انبوهی و خشونت و نرمی متوسط است و آن دلیل کمال
کفایت و زیرکیست و همیشه بموجب سنت سنیهٔ نبوی شارب را قصر فرموده محاسن همایون را یکقبضه میگذارند
گردن مبارک آن معنی آیه گردن فرازی و سروری در کمال صفا و اعتدالست و آن دلیل صدق و عدل و اصابت
تدبیر باشد سینهٔ سکینهٔ آن صاحب وقار و سکینه نه پر پهن و نه تنگ و شکم فرخنده با سینهٔ معرفت خزینه

سینه

مساوی و سیب دستهای گوهرپاش آن حضرت که آفریدگار جهان آنرا از بدو سرشت پرورش آفریده در کوتاهی
و درازی معتدل و کف دریا نوال گشاده و نرم است و نرمی کف دلیل کمال عقل باشد انگشتان فیض رسان
که در نهایت اعتدال و اندام است چون پنجاب بحر کف آنحضرت اتصال دارد و هر لحظه جهانی را سیراب
زلال نیل مطالب و آمال می گرداند کفش از پنج انگشت آب پنجاب در آن پنجاب عالم تشنه سیراب
و بر چهار انگشت آنحضرت که سبابه و وسطی و بنصر و خنصر صفای مرکی باشد چهار خال فرخ فال
واقع شده که دلیل سلطنت اعظم و استیلا بر چهار رکن عالم است چنانچه آثار آن یوماً فیوماً بعرصه
ظهور جلوه می نماید و انوار آن آناً فآناً در منصهٔ شهود منفرد و بر کف دست مبارک که باشاعت انوار
فیض از ید بیضا گرو برد و خطی واقعست که دلالت بر طول مدت عمر و امتداد ایام حیات دارد امید که
هر روز نشو متصل باد و اسافل بدن همایون با اعالی متوافق و متناسب واقع شده و پای فلک فرسای آن
حضرت که از قدر و شرف بر فرق فرقدان جای دارد متوسط و باندام و ساق با در درازی و کوتاهی باعتدال است
و اعتدال ساق را از دلایل شجاعت و سخاوت شمرده اند بر کف پای چپ آنحضرت خال مشکین است
اگرچه اظهار آثار میمنت آن از مقوله تحصیل حاصل و نکته بعد الوقوع است و آنرا هیچ سعادت ازین زیاده
نمی تواند بود که مدام سر در قدم پادشاه اسلام دارد اما دانایان هندوستان این قسم خال را تاثیر بسیار
و خاصیت بی شمار نشان داده اند و بدلایل و براهین اثبات نموده که صاحب این خال البته
بر سریر سلطنت و فرماندهی جلوس فرماید و بازوی قهر از جهانستانی و کشورگیری بگشاید
چنانچه صدق گفتار ایشان بر وجه اکمل سمت ظهور یافته و آفتاب این دولت ابد مقرون بالفعل
بر چهار دانگ ممالک ربع مسکون تافته قبل از جلوس همایون بچند سال یکی از خلوت گزینان صومعه

تجرد که صیقل ریاضت مرآت باطنش را جلا داده بود در شکارگاهی تقریباً شرف پابوس آن حضرت
یافته بنظر تحقیق ملاحظهٔ دست و پای مبارک نموده بعرض مقدس رسانید که از خطوط دست و خالهای
آثار و علامات وصول بمرتبهٔ خلافت عظمی و حصول نعمت سلطنت کبری ظاهر و هویداست عن قریب بدست
قضا تاج دولت برین سر با فر خواهد گذاشت و فرق مکرمت شان را با جمال جنود اقبال بی زوال بندگان
این حضرت خواهد ساخت [illegible] اکرام عادات و شرایف صفات [illegible]
اگرچه شرح شمائل علیه و فضائل جلیه آن قدوهٔ اهل کرامات و اسوهٔ ارباب دولت از حیز قدرت کلک
حقایق نگار بیرونست لکن بموجب معنی ما لا یدرک کله لا یترک کله ذکر برخی ازان می نماید آن حضرت اکثر
اوقات با وضو می باشند و اگر بعلت احتیاج بهشت لمحه توقف تاخیر جائز نمیدارند و یک وقت
نماز مکتوبه را فوت نمی نمایند و روزه ماه مبارک رمضان در حضر همیشه برغبت تمام میدارند
و در سفر اگر گاهی بسبب تردد از پی صید و شکار بنا بر جواز افطار نمایند در هر جا که اتفاق
واقع شود البته قضا می نمایند در لیالی متبرکه آن برگزیدهٔ خدا زیاده از نصف شب اوقات
شریف بخیرات و مبرات و کام بخشی اهل حاجات و نماز و طاعت و ادعیه و مناجات مصروف
میدارند و پیوسته در جمیع حالات روی دل آن قبلهٔ راستان بسوی خداوند رحمن سمت
لطافت طبع اقدس بحدیست که اگر عرضه داشت کسی بدست گیرند یا چیز دیگر را که غیری دست کرده باشد
لمس نمایند حتی که جواهر که اشرف و الطف اشیاست فوراً دست می شویند خاطر اشرف
بعطریات بسیار مایل و راغب است همیشه بران مبارک و لباس متبرک بنوعی معطر است
که مشاطهٔ خانهٔ مشک بیز عارض صحیفه را بخال نقطه از غالیهٔ توصیف آن نتواند آراست در هر

بمجلسی که آن حضرت جلوس فرمایند از روایح روح افزا کوی هوای چمن تا تارمجا و فضای آن فسحت و

بهر راهی که عبور نمایند از شمایم عطر بهار کاروان خطا و ختن بر آن شارع روانست خط کشم که در برابر آن عطر

جهانگیر و در جنب آن شمیم روح پرور دلپذیر مشک خطا بهایی و اعتباری ندارد و نه عنبر سارا قدری و مقداری

حلم و عفو و جرم بخشی و عذر پذیری آن حضرت بحدیست که جمعی که در ایام فرخنده فرجام پادشاهزادگی تخصیص

اوقات فترت از جاده وفاق انحراف ورزیده سلوک طریق نفاق می نمودند و انواع بی اخلاصی و نمک حرامی

از انها بسمت ظهور پیوسته بود و خواه از مردم پادشاهی و خواه از ملازمان خود و بعد از جلوس بر اورنگ خلافت ابد

مقرون و استقرار دولت روزافزون گناهان همه را که عنوان تعبیر نبود کان حضرت هیچکس ممکن نبود بخشیده

شنوا از مرحمت شاهانه خطا پوش گناه جمله را عمداً فراموش و رقم عفو بر جریدهٔ اعمال آنها کشیده پیک را

باطنها را انفعال از خجالت و انفعال بهره ور شدند و باز هرکدام را بمنصبی و خدمتی سرافراز ساختند و در میزان کرم و مرحمت

آن حضرت کوه های گناه را وزن کاهی است و مجرمی اگر دیگران مستحق قتل دانند هرگز بدشنامی نرنجانند

زهی کریم خطابخش که نهایت عفو بجای کشتن دشنام را نبرد و بکار زمین تشنه خیان آب را فرو نبرد

که حلم او کنه از بنده های بی نهایت بکمال عقل و حکمت و خداترسی و عدالت را خود کدام دلیل اوضح ازین

تواند بود که در ضبط و نسق مملکتی باین وسعت و حفظ و حراست دولتی باین عظمت بجز حدود شرعی که نظام مهام دین

و رواج کار ملک بدان منوط و مربوط و متکفل انتظام امور خلافت عظمی است اجرای آن لازم و متحتم است بر خلق خدا

جاری نمی نمایند و هرگز بنابر اغراض نفسانی در اموری که خلاف رضای الهی باشد قتل و زجر تنفسی روا نمیدارند

و در جمیع ممالک محروسه از اعلی تا ادنی هر کس که قصد قتل نفسی و قطع عضو شخصی بوجه شرعی جرأت نماید در دیوان

عدالت بنیان آن حضرت بجزای مثل معاقب میگردد و اگر در صورت تحقیق تقصیری از کسی بوقوع آید که مستحق

عقوبت باشد تا حکام مر بدرگاه والا عرضداشت شود و حکم حاصل نمایند بسیاست اقدام نتوانند کرد و رحم و شفقت
و مهربانی و مروت نسبت بخلق خدا دران پایه است که اگر مسموع آنحضرت شود که در غیر ممالک محروسه
شخصی را جوری و ستمی رسیده و یا خون بیگناهی ریخته شده طبع مبارک متاثر می گردد و چنانچه گاهی که تقریبا
حرف شقاکیهای سلاطین دیگر و سیاستهای گوناگون ایشان در مجلس بهشت آئین مذکور سازند آثار
ضجرت و کدورت از جبهه همایون ظاهر میشود و مکرر درین مقام از زبان الهام بیان آنحضرت مسموع گشته که حق تعالی
ما را ازان برداشته که بار زیردستان برداریم و با خلق خدا طریقه حلم و مدارا سلوک داشته همگی همت بر
رفاهیت حال ایشان گماریم نه آنکه تیغ کینه از نیام کشیده بمجرد خیالی و توهمی یا هر کس در مقام انتقام در آیم
و بانک جریده روزگاری و سهل تقصیری و خطائی خون مسلمانان ریخته در هدم بنیان وجود افراد انسانی که ودایع بدیع
آفریدگار اند سعی نمائیم و این محض قول است بلکه چندین ازان از قوه بفعل می آورند و تیقظ و هوشیاری
و خبرگیری و خبرداری خود بمرتبه ایست که در تمام مملکت وسیع هندوستان از صاحب صوبه ها و عمال و غیرهم
هیچکس کاری نمیکنند که بران حضرت مکشوف و معلوم نگردد و نیک را نیک و بد را بد نخوانند و هند ازجود
و سخا و بذل و عطای این پادشاه خدا آگاه چه شرح دهد که زبان خامه از بیان مراتب آن قاصرست آنچه در روزی
انعام سفیر مانند از سلاطین سابقه در سالی روی نداده و آنچه در سالی اکرام نمایند از خواقین با عظمت بعمری
اتفاق نیفتاده و چنانچه حقیقت صدق این معنی از انعامات آنحضرت که هر یک در مقام خویش سمت ذکر یافته
و میبابد بعلم جهانیان میگردد — نهاده همت او دست رد بسینه بحر — ازان نتیجه اش از موج
یکبیک بید است — بجز مکرمش چرخ مشک پر با دست — که بهر شوش شناسنده بر همیان قضاست — تواضع و پاس ادب
و آداب دران درجه است که با شاهزاده های والا تبار و امرای عالی مقدار و اهل عزت و ضعفا هرگز

لفظ تو بر زبان مبارک نمی رانند و با سادات و مشایخ و علما و اهل فضل و کمال دقیقه از مراسم توقیر و احترام

فرو نمی گذارند حیا و آزرم و شرم و حضور خود آنچنانست در شان آنحضرت در مدت العمر حرفی که فی الجمله هیچ رکاکتی

داشته باشد و مخالف قانون شرم و آزرم باشد بر زبان الهام بیان جریان نیافته و هرگز در روی هیچ کس سخنی که موجب

انفعال و خجلت یا باعث هتک عزت و حرمت او گردد تقریر ننموده اند حیای عالم با اوست وین عجب نبود که چشم

عالمیانست و چشم جای حیاست وصف طلاقت لسان و فصاحت بیان و محاورات دلپذیر و نمک تقریر آن شهنشاه

مهر افسر سپهر سریر بیرون از حیطه تحریرست حلاوت کلام بلاغت نظام آن حضرت را بهره مندی شناسند

که بفضائل وهبی و کمالات کسبی آراسته باشد و نمک خوان بیان آن برگزیده حضرت رب العزت را ذائقه

ادراک مشکل پسندی احساس نماید که استعداد ذاتی و قابلیت فطری دیباچه دیوان خلقتش بود هر گوشی درج

آن گوهر شاهوار نیارد شد و هر هوشی قیمت آن در آبدار نتواند شناخت هرگاه به بیان مقدمه یا نقل واقعه

میفرمایند عروس سخن را چنان بزیور سلاست و جزالت و حلیه بلاغت و براعت آرایش میدهند که طبع سخن

فهمان نکته دان واله و شیفته آن میگردد و اگر خاطره یاری نموده لفظاً باللفظ در خاطر سپارند سفینه ها را

ازان لآلی آبدار که ازان سفینه بلکه سفینه دل ایشان روان گردد زینت توان داد یا سرمشق نثار

ان شیرین زبان و دستور العمل منشیان فصیح بیان باشد و اگر پادشاهزاده های کامکار و امرای

نامدار را عنان بیان بر اتصواب دید نصیحت معطوف گردانند و از مواعظ و حکم سخن را شنوند بهم منظر حکمت بکار برده

چنان معانی بی نظیر را بعبارت دلپذیر تقریر میفرمایند که آن کلمات نغز و سخنان سراسر مغز را

دیباچه و زینت عنوان کتب حکمت عملی توان ساخت و اگر مقبلان بخت بلند و ارزنده دلان هوشمند آنرا

گهرسان در گوش هوش جای دهند و شنیدن را و سررشته دولت ابدی و سعادت سرمدی بدست توانند آورد

و خط شکسته نستعلیق در کمال نغزداری و صفا و متانت و پختگی می‌نویسند که دیده از دیدن آن زیاده
از تماشای سنبل زلف و ریحان خط سمن عارضان لذت می‌یابد و قدرت تمام در نوشتن دارند که روزی
یا شبی میسر گردد که بخط مبارک فرمانی بیکی از شاهزاده‌های عالی‌مقدار و امرای نامدار نویسند یا
عنوان فرمانی که منشیان عتبهٔ علا نشان بیکی از مقربان درگاه نوشته باشند سطری چند تحریر نمایند تقسیم
اوقات [illegible] پادشاه [illegible] اورنگ جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی
چون آفریدگار جهان آرایش [illegible] اورنگ خلافت و برآرندهٔ دیهیم سلطنت را اکمل و اعدل سلاطین روزگار
آفریده و ذات قدسی صفاتش را مظهر فضل و حکمت و عدل و رأفت بی‌منتهای خویش گردانیده صورت حالش را
سیرت اولیا محلی ساخته و بوجود خیر نفعش بر خلق جهان منت نهاده لهذا ملازمان سعادت‌نشانش لحظه‌ای بی یاد
حق نباشند و لمحه‌ای بغفلت نمی‌گذرانند و خلاصهٔ اوقات خجسته را صرف طاعت خالق و قضای حوایج خلایق
و تنظیم امور دین و ترویج شریعت غرای حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین نمایند
و فواضل آن را بسر انجام مهام ملکی و مالی که باعث نظام عالم و موجب رفاهیت احوال بنی آدم است مصروف
می‌فرمایند و مانند هواپرستان غفلت پیشه لمحه‌ای از عمر عزیز را این عزیز گزیده خدا ببطالت صرف نمی‌شود و در
نخجیر شکار که موجب ترطیب دماغ و انبساط خاطر سلاطین کامگار است و در ان ضمن مشق سواری و ملکهٔ شجاعت بهم
می‌رسد طبع اقدس بهیچ یک از ملاعب و ملاهی راغب نیست و در ان نیز همواره طریق اعتدال مرعی می‌دارند
و در اکل و نوم که از رشتهٔ ضروریه و سرمایهٔ قوام حیات است باقل مراتب اکتفا می‌نمایند و اوقات شبانروزی
خود را باین قسم منقسم گردانیده‌اند که قریب بدو ساعت نجومی بصبح مانده چون بخت خویش بیدار شده از بستر
آسایش برمی‌خیزند و آداب وضو نموده بمسجدی که در خلوتخانهٔ خاص دار الخلافه فدا کرده از سنگ مرمر

در کمال صفا و تکلف ساخته اند تشریف میبرند و مستقبل قبله بر جای نماز نشسته بموجب حدیث المنتظر للصلوٰة
کمن هو فی الصلوٰة منتظر وقت میباشند و چون وقت مستحب ادای نماز در رسد اقامت سنت موکده صبح نموده
بعد ازان فرض را ادا کنند در سفرها این صورت گاه در محل مقدس و گاه در خلوتخانهٔ خاص وقوع می یابد و بعد از
نماز تا طلوع آفتاب بخواندن اوراد مشغول بوده وقتی که سرور سیارگان از روی مهر دیبای پرتو بر بسیطها انداز
در راه آنحضرت میکشند از مسجد برآمده بحرم سرای دولت تشریف میبرند و مانند خورشید
که سر از دریچهٔ مشرق برآورد از جهروکهٔ درشن که در کنار دریای جمن واقع است سر برآورده آرزومندان
فیض دیدار را از انوار جمال جهان آرای خویش کامیاب میسازند اگر بندهای درگاه جهان پناه و دیگر
جهروکه حاضر شوند و چون بار عام است در فضای برابر درشن خلقی انبوه جمع آمده دیده امید را بنور جمال
جهان آرای آن حضرت فروغ می بخشند غرض از ابداع این وضع که مخترع حضرت عرش آشیانی است آنست
که جمیع خلایق بی مانعی و مزاحمی بدولت دیدار فایض الانوار فرمانروای جهان مشرف گردند و اهل تظلم
و استغاثه بی حجتی و تشویشی داد خواهی نمایند و متصدیان مهمات دار العداله بتحقیق معاملات
آنها باز رسیده در مجلس عام و خاص و غسلخانه بعرض رسانند و در حضور اقدس مهم ایشان را
موافق شریعت غرا فیصل داده بحکم عدالت داد مظلوم از ظالم بستانند و بعضی فیلان مست خودسر را
که آوردن آنها بعام و خاص متعذر است در آن طرف از نظر انور میگذرانند و بعضی اوقات بجنگ فیل
که از غرایب روزگار است رغبت میفرمایند و فیلان کوه شکوه مست عربده ناک را که از یکجوره یا پنج جوره
تند را اقتضای رغبت و خواهش طبیعت بجنگ می اندازند و گاهی فیلان نامی را که هر کدام کوهی
برابر و در روز معرکه غنیم را طوفان دریای لشکر است با سپ سیه روانند تا بدیدن از عقب سوار

خوگیرند و جلد شوند سان افواج قاهره را پیشتر دران عرصهٔ پهناور می بینند و امرا تابینان خودرا دران جانب

از نظر انور می گذرانند و درجهروکه درسن اکثر اوقات دو گهری و گاه بیشتر و گاه کمتر نیز بدولت می نشینند

و از انجا بسعادت برخاسته بجهروکه عام و خاص که مجلسی در کمال توره و تزوک و نشیمنی در نهایت شان و شکوهست

بر می ایند صورت این مجلس بهشت آئین آنکه ایوان وسیع بنائی مشتمل بر چهل ستون در پیش جهروکه بسیار بزیب و زینت

ساخته اند و آن ایوان از عمارات و مستحدثات حضرت صاحبقران ثانیست چنانچه در محل خود رقم زدهٔ کلک

بیان خواهد شد و در سه طرف ایوان مذکور محجری مرتفع که اهل هند آنرا کتهره گویند از نقره نصب نموده و بهر طرف راهی

گذاشته اند و در بیرون آن ایوان بفاصلهٔ بسیار کتهرهٔ از چوب ساخته بلاک سرخ کرده اند و آن نیز سه راه دارد

امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت و اهل خدمت تا دو صدی منصبدار بکتهرهٔ نقره در می آیند و جمعی که منصب ایشان

از دو صدی کمتر باشد با احدیان و تیرانداز و تفنگچی و برقچی و ارباب تابینان امرا درون کتهرهٔ سرخ راه دارند و باقی

مردم از نوکران امرا و پیادها بیرون کتهرهٔ سرخ می باشند و بر سر هر دروازه از دروازهای عام و خاص و کتهرها

جمعی از دربانان ایستاده مراسم خبرداری و هوشیاری بتقدیم می رسانند و هیچکس را در جایی ازین جاها که مناسب

حال او نباشد راه نمی دهند و در ایوان چهل ستون که مخصوص خاصانست جانب چپ قورچیان با علمها و طوغها

و زرین و تور خاصه با یسنی که سزاوار توره و آداب سلاطین ذیشان باشد پشت بر دیوار داده می ایستند و امرا و

منصبداران از سه طرف دیگر بترتیب مناصب پشت بر کتهرهٔ نقره برپای می باشند و بعضی که بسعادت قرب و منزلت

اختصاص دارند باختلاف مراتب و درجات در پایهای ستونها جا یافته اند و از اول مجلس تا آخر هرکس بجز

صورت دیوار بر جای خویش قرار گرفته هیچکس را یارای آن نیست که بی موقع سخن کنند یا از حد خویش تجاوز نماید

مجملا درین مجلس خلد تزئین دیوان سفیر بار یابند و پرداخت امور مالی و ملکی می نمایند و متصدیان مهمات سرکار خاصهٔ شریفه

هر یک جدا جدا که عرض مطالب نموده جوابهای بدیهه که عقلای روزگار با تأمل بسیار نتوانند گفت می یابند
و از یکطرف بخشیان عظام مراتب منصبداران و معاملات ایشان را بعرض میرسانند و جمعی را که باضافه‌ها و خدمتهای
حضور سرافراز میگردانند و بعضی را که از صوبجات و اطراف بدرگاه والا می‌آیند تسلیم و ملازمت میفرمایند و مردمی را
که بصوبجات و خدمات بیرونی تعیین میشوند مخلع ساخته مرخص میگردانند و در قضای حوائج خلایق ازین قبله حاجات
سعی مینمایند و از یکجانب مستکفلان امور صدارت عرض مطالب ارباب استحقاق نموده محرک سلسلهٔ ثواب اندوزی
میگردند و از یکسو میر سامان و دیوان بیوتات اموری که به بیوتات سرکار خاصه شریفه متعلق باشد معروض میدارند
و درین اثنا بخشیان احدیان و آلیرش و مشرف توپخانه احدیان و برق اندازان را که عبارت از تفنگچیان باشند
بنظر انور میگذرانند و هرکرا قابل عنایت میدانند درباب او التماس میکنند و بوساطت مقربان درگاه عرایض صوبه‌داران
و دیوان و بخشی و سایر متصدیان مهمات هر صوبه و سرکاری و پیشکشهای ایشان میگذرد و اگر عرایض
عمده‌های دولت را خود بنفس نفیس در جهروکه عام و خاص مطالعه فرموده اگر مطلب ضروری باشد همانجا بخط خاص
جواب می‌نویسند و متصدی خدمت عرض مکرر یاد داشتهای منصب و جاگیر و تعدی و اقسام معاملات ابواب
المال و ارباب التحاویل و سایر احکام مطاعه را اگر بعرض اشرف میرسانند و بیرون کٹهرهٔ نقره که درون
کٹهره سنج باشد متصدیان اصطبل و فیلخانه اسپان و فیلان معتاد را از نظر اقدس میگذرانند و اگر فیلی یا
اسپی زبون و لاغر بنظر اشرف در آید بنابر قاعده مقرر بازخواست خوراک می‌نمایند و اسپ و سوار
تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسیده باشد بوسیله متصدیان تصحیحه و داغ از نظر مبارک میگذرد و اگر
اسپی یا آدمی زبون باشد رد فرموده تابین باشی را معرض عتاب در می‌آورند تا او و دیگران متنبه گشته
من بعد سپاهیان خوش اسپ کارآمدنی نگاه دارند و در بنا باضابطه نمایند و قریب چهار پنج گهری

در مجلس عام و خاص اوقات فرخنده و ساعات آن حضرت صرف بر آوردن مطالب و حوایج خاص و عام میشود و از آنجا
چون سعادت و اقبال برمیخیزند بخلوتخانه که معروف بغسلخانه است تشریف برده باشند تمکین بر تخت زرین مکلل مینشینند
و وجه شهرت خلوتخانه آنست که عهد حضرت عرش آشیانی مابین دولتخانه و حرم محلی بود که آنحضرت اکثر اوقات
آنجا غسل میکردند و در اثنا بعضی از مقربان حاضر میشدند و دیوان و بخشی نیز آمده عرض مطالب ضروری
می نمودند از آن وقت خلوتخانه‌ها مابین عام و خاص و محل غسلخانه اشتهار یافته و بر زبانها بهمین نام مذکور است
محلا در غسلخانه جمعی از اعیان دولت و مقربان حضرت و اهل خدمت که وجود شان لازم باشد راه دارند
و جمعی که بخواندن عرایض صوبه‌داران و عرض مضامین آن مأمورند خلاصه مطلب هر یک را بتوقف عرض رسانیده
در جواب آنچه حکم می‌شود هر که بمنصب والای وکالت یا وزارت شرف امتیاز داشته باشد بمنشیان
ابلاغ مینمایند و فرمانها که بر طبق آن می‌نویسند بنظر اشرف در آورده مضامین آنرا بعرض مقدس میرسانند
بلکه اکثر را بندگان حضرت خود مطالعه فرموده اگر در مطلب لغزشی شده باشد بشرف اصلاح مشرف
میگردانند و هر کدام از شاهزاده‌های نامدار کامگار که صاحب رساله باشند رساله خویش را در ضمن فرمان
نوشته مهر خود میکنند و دیوان نیز معرفت خویش در تحت رساله مینویسند و عنوان فرمانرا بمهر اشرف
اوزک مزین ساخته میفرستند و دیوانیان عظام مهمات خالصه شریفه و تنخواه ارباب مناصب را معروض داشته
بفیصل میرسانند صدر الصدور اهل استحقاق را از نظر اقدس میگذرانند و جمعی مدد معاش از زمین لایق
زراعت و غله و نقد مرحمت میکنند و بعضی را از خزاین وزن و تصدق نقد مراد در کنار خواهش میریزند
و برخی از اوقات را صرف دیدن جواهر و نفایس مینمایند و گاهی بملاحظه کارنامه‌های ارباب
صنایع مثل مصور و نقاش و نقار و زرگر و میناکار و غیرهم میفرمایند و داروغه‌های عمارات

سرکار خاصهٔ شریفه باتفاق معماران نادره کار طرحهای عمارت را بنظر اشرف در می آورند و چون خاطر اقدس بتعمیر عمارت

که موجب آبادی مملکت و زیب و زینت کارگاه ظاهر و رواج و رونق کارخانهٔ صورتست رغبت تمام دارد

کمال توجه نموده اکثر طرحها را خود مقرر می نمایند و در آنچه بخاطر معماران رسیده بسیار تصرفات بجا می نمایند و

طرح هر عمارتی که قرار یابد یمین الدوله آصفخان حسب الامر اعلی موافق فرمایش بر کاغذی که طرح کشیده اند

می نویسند تا سند معماران و متصدیان عمارات سرکار خاصهٔ شریفه باشد و در عهد آنحضرت معامله عمارت

بحسب کیفیت و کمیت بجائی رسید که در هیچ عهدی نبوده و نخواهد بود چنانچه شرح برخی از آنها در

محل خود گذارش خواهد یافت و بعضی اوقات جانوران شکاری از باز و جره و شاهین و بحری و چرغ و

یوز از نظر انور میگذرد و گاهی بتماشای اسپان پریچهره دیونژاد برق سرعت سبک خرام

که رایضان چابک سوار در صحن غسلخانه سواری می نمایند مشغول میباشند و تا یک و نیم پهر روز باشتغال

این امور اشتغال دارند چون از بخت طینت با سعادت حضرت صاحبقران ثانی را با آب عدالت

سرشته و تخم انصاف و داد در مزرع وجود با جود آن حضرت کشته اند با آنکه منصب جلیل القدر قضا

و میر عدلی و داروغگی عدالت را بمردم معقول فهمیده صلاح اندیش تفویض نموده جمعی دیگر بمعاونت ایشان

درین امر مقرر فرموده اند بآن اکتفا نکرده از ایام هفته روز چهارشنبه را مخصوص دیوان عدالت

ساخته اند دران روز بجهروکه عام و خاص نمی آیند و از جهروکه درشن که بدولت برنشسته بغسلخانه

تشریف قدوم ارزانی داشته بر تخت فیروزبخت معدلت و نصفت قرار میگیرند و متصدیان معاملات

دار العداله و مفتیان و بعضی فضلا و ارباب عمایم حاضر میشوند و جمعی که وجود ایشان ضروری باشد

درین روز از مجلس غسلخانه ممنوعند و داروغهٔ عدالت یکیک از اهل تظلم و استغاثه را بنظر انور در آورده

عرض ما جرا و اظهار مدعای خود نمایند و یا اگر آن مردم خود بنفس نفیس متکلم شده از کیفیت واقعه
استفسار میکنند و موافق شرع شریف نبوی و ملت حنیف مصطفوی میان مدعی و مدعی الیه حکم میفرمایند
و اگر کسی را سیاستی لازم باشد بموجب فتوی علمای اسلام بعمل می آورند و اگر از صوبه ها و سرحدها
کسی باستغاثه آمده باشد بعد از آنکه شان حال اکرام رسید که در آنجاها فیصل مهمات احکام و متصدیان
آن محال رجوع میشود در مناب احکام مطاعه بتاکید تمام صادر میگردد و الا حکم ارسال متعدیان
و متغلبان بدرگاه والا صادر فرموده در حضور اقدس رفع مناقشه و قطع معامله آنها مینمایند و بدولت
بادشاه دین پناه عدالت شعار ظلمکاه در کل ممالک محروسه هیچکس ستمی واقع نمیشود که در دیوان
عدالت نشان آن حضرت داد خواهی نمایند و اگر هیچکس ظلمی بوقوع نمی پیوندد که در معرض باز
خواست و عقوبت در نیاید و در اوقاتی که دار الخلافه محل اقامت موکب جلالست از غسلخانه
بر خاسته بشاه برج که درج گوهر خلافت و خلوت خاص مسند آرای سلطنت است و مثل آن
عمارتی در زیر این نه رواق ساخته نشده و تاریخ بنا و اتمام این در مقام خویش مذکور خواهد شد
شرف قدوم ارزانی میدارند و در آن شرفخانه آفتاب اوج اقبال بعضی شاهزاده های
کامگار و سه چهاری از مقربان درگاه جهان مدار دیگر را بی طلب مجال دخول نیست و هر گاه از اهل
خدمت بجهة مصلحتی طلب نمایند زیاده از قدر ضرورت درنگ نمی توانند نمود و اکثر امور مخفیه که ظهور آن
منافی مصلحت دولتست در آن خلوتکده خاص صورت انتظام می پذیرد و در این ایام که آخر دور اول از
جلوس همایون باشد بیشتر اوقات علامی افضلخان که گنجینه اسرار سلطنت است و بخدمت
دیوانی کل سرافرازی دارد آنجا حاضر میشود و او را در بعضی مصالح ملکی مستشار میگردانند

ومکنونات خاطر ملکوت ناظر را بآن عمده پیشکاران کارگاه خلافت اظهار کرده مضامین بعضی فرامین سری
که بامرای سرحد و سرداران افواجی که بتسخیر ولایات معین باشند باید نوشت تلقین میفرمایند و از معاملات
خالصات و طلب و تنخواه ارباب مناصب اگر مطلبی ضروری در غسلخانه باقی مانده باشد آن را زبده دانایان بعرض
رسانیده جواب حاصل مینمایند و بعضی اوقات راقم این صحیفه دولت حسب الحکم الاقدس بآن انجمن سعادت
داخل شده مضامین صدق آئین مهر داستانی که تازه بقید تحریر در می آید بمعرض شهود میدارد و اگر سهوی در
مضمون یا خطائی در عبارت واقع شده باشد شرف اصلاح می بخشند و این ذره حقیر را بمعانی بلند و نکات
دلپسند که بخاطر انور آن آفتاب اوج کمال پرتو افکند و اندراج آن در طی مکاتیب نامه باعث شادابی
سخن بلکه از ضروریات این فن باشد ارشاد میفرمایند و این جلسه سعادت بخش کرامت فزا بدو سه گهری
و گاهی که کار بیشتر باشد زیاده ازین نیز منتهی میشود و قریب دو پهر محل مقدس را بنور قدوم فروغ بخشیده
در آنجا نعمت خاصه تناول مینمایند و بموجب سنت سنیه نبوی جهت ترطیب دماغ و حفظ صحت بدن و اعتدال
مزاج ساعتی استراحت میفرمایند و چون وقت نماز پیشین در رسد دیده از شکرخواب راحت گشوده
بادای فریضه ظهر میپردازند و در محل مقدس نیز بعد فراغ از فرایض و سنن لمحه بمعدلت و تعطیل میگذرانند
و عفیفه شریفه ستی خانم که بسعادت خدمت و وکالت و پیشدستی نواب مهد علیای ممتاز الزمانی
اختصاص دارد همیشه مطالب و مدعیات مردم را بخدمت آن بانوی خیر کیش صواب اندیش عرض میکنند
و آن ملکه روزگار بعرض مقدس رسانیده قضای حوائج خلق مینمایند و بمشورت ایشان محتاجان زمین و روزینه
و زر نقد فراخور حال هر یک مرحمت می شود و بعضی دختران که از بیکسی یا بی چیزی و عدم قدرت تهیه اسباب
عروسی بی شوهر مانده باشند خواه از خانواده های کرام و خواه از سایر الناس نظر بر مصلحت

نظام کل و قصد ثواب و استرضای الهی نموده از سرکار خاصه شریفه جهاز آنها را مرتب می سازند
و از حلی و حلل و نقود و سایر اشیا آنچه در کار باشد مرحمت فرموده بمردم لایق عقد می نمایند و هیچ روزی
نیست که در محل مقدس از زر و زیور و اسباب بلعجبها باین مصرف نشود و همواره ابواب بذل و عطا و قضای
حوایج بتحصیل دعای خیر مفتوحست چون نام رائحه دوم ستی خانم تقریباً بسمت ذکر یافت شمه از احوال او
بیان می نماید المخدره از نتایج کریمه اشراف و اعیان مازندرانست برادرش طالبای آملی که از
سخن سنجان گلستان فصاحت بود در خدمت حضرت جنت مکانی بخطاب ملک الشعرائی سرافرازی
داشت و او از نیک بختی و سعادت منشی ابتدای حال در سلک خادمان محل مقدس حضرت صاحبقران
ثانی انتظام یافته بوسیله خدمات شایسته خود را به پیشگاه قرب نواب مهد علیای ممتاز
الزمانی رسانید چنانچه در عهد سلیمان زمان و بلقیس دوران اعتماد و اعتبار و قرب و منزلت
او از جمیع خدمه شبستان سلطنت افزونتر بود بالجمله آنحضرت روز بعد از ادای نماز عصر باز جهروکه
عام و خاص می آیند و آرزومندان سعادت دیدار را حاجت روا گردانیده تقدیر پرداخت
مهمات نیز می فرمایند و کنگچیان که باصطلاح اهل هند آنها را چوکیدار گویند حاضر شده
بدستوری که درین دولت معمولست تسلیم تقدیم می نمایند و از انجا بغسلخانه آمده نماز شام را
بجماعت ادا کنند صحن غسلخانه دو مرتبه است یکی بلند و دیگری پست و بر دو طرف
شمالی و جنوبی مرتبه بالا ایوانهای رفیع بنیان و عمارات عالیشان است و دو جانب
شرقی و غربی آن گشاده است شرقی مشرف بر دریای جون و غربی مشرف
بر مرتبه پائین که محل گردانیدن اسپان و جنگ انداختن آهوانست و بر طرف غربی مرتبه بالا

صحن

که بر صحن پائین شرفست بندگان اعلی حضرت بر تخت فیروز بخت می نشینند تا صحن بالا و پائین هر دو در نظر انور
باشد و امرا و مقربان و جمعی سکاران نزدیک در بالا و سایر بندها در پائین راه دارند مجملا بعد فراغ از
نماز شام در ان مجلس خلد آئین و بزم دلنشین که از وفور شمعهای کافوری زرین لگن چون ساحت فلک بچراغان
انجم منور و مزین و مانند روز بخت مقبلان روشنست قریب پنج شش گهری بر رواج امور سلطنت و
تمشیت مهام مملکت می نمایند و درین ضمن گاهی جهت رطب باغ و انبساط خاطر تماشای جنگ آهو
که در کمال شیرینی و دلفریبیست رغبت میفرمایند از جانوران کلان بخوبی جنگ فیل و از جانوران خرد
بمزه جنگ آهو جنگی نمی باشد و این هر دو مخصوص هندوستانست و درین دولت ابدقرین افراد کامل هر دو
نوع بسیار و حضّار مجلس بهشت آئین ازین تماشاها همواره محظوظ میباشند و اکثر اوقات باستماع
سازها و نغمه ها بتخصیص هندی که هر که از درک آن بهره دارد در ذوق او هیچ یک از لذات دنیا بآن برابری
نمیکند توجه مینمایند موسیقی اهل هند را دستگاه وسیعی [illegible] چنانچه ازین علم در میان فارسیان
مردم دیگر متداول باشد نظر با آن یکی از هزار و اندکی از بسیارست طوایف دیگر را در موسیقی
نغمه و لحن مطلوب و منظورست و اهل هند را بیشتر نظر بر معانی نازک گوش است که در لباس نغمات خوش
جلوه میدهند مجملا بعد فراغ ازین شاغل بدولت برخاسته نماز عشا را بجماعت ادا می نمایند
و بار دیگر از غسلخانه بشاه برج تشریف برده اگر کاری باقیمانده باشد اهل آنرا طلب فرموده صورت
اتمام می بخشند بعد از ان بر بستر استراحت خفته با دل بیدار آسایش میفرمایند و خواه روز و
خواه شب هنگام استراحت مجلسیان شیرین زبان فصیح بیان در عقب پرده خوابگاه کتب
تاریخ میخوانند و از قصص انبیا و سیر اولیا و احوال سلاطین ماضیه و آثار خواقین سابقه که

تذکرهٔ هوشمندان عاقل و تبصرهٔ هوشیار مغزان بیداردل باشد بتخصیص ظفرنامه و واقعات بابری که حال

احوال حضرت صاحب قرانی و حضرت فردوس مکانی انار الله برهانهما بحکایات بعرض رسانند

تا هنگامی که حواس ظاهر مجلوب نوم گردد و خواب شبانه روزی آن حضرت بهمگی بدو پهر منحصر گشته زیرا که این معنی

بر خاطر انور آنحضرت بهترین صورتی پرتو افکنده که اوقاتی که بشغل شریف و اجل نفیس پادشاهی و دادخواهی

مظلومان و کامبخشی مسلمانان و تحصیل رضای الهی صرف توان نمود حیف است که بخواب و غفلت بگذرد و در جمیع

اوقات این شیمهٔ کریمه و طریقهٔ ستوده مرعی و مسلوک است [illegible]

[illegible] اورنگ سلطنت است [illegible] چون دارالخلافه اکره سواد اعظم هندوستان

در مرکز خصیصی ممالک محروسه و مستقر سریر سلطنت خواقین معدلت آیین این دودمان خلافت نشان است و جلوس

اقدس حضرت صاحبقران ثانی در این مستقر خلافت بر اورنگ سلطنت نیز تبارکی مزید سایر شرافتهای

آن گشته بجهت شادابی گلزار بیان شرح شمهٔ از احوال این خطهٔ فردوس نشان بهشت نما مزید بلدهٔ مذکور تفهیم

مجسطی گشایان رصد بند از اواخر اقلیم دوم است طولش را یکصد و پانزده درجه و عرضش بیست و

شش درجه و چهل و پنج دقیقه گرفته‌اند شرقی آن ولایت بهار و بنگاله و غربی اجمیر و شمالی دهلی و پنجاب

و جنوبی مالوه است سابقاً سلاطین هند دهلی را پایتخت میکردند و آگره جایی محقر مختصری بود و قلعهٔ

سندرسی داشت از آنجا که در وسط ممالک محروسه بر کنار دریای جون که بجمنا مشهور است و زلال کوثر مثالش

طعنه بر عذوبت آب شط بغداد و فرات دارد واقع شده بود حضرت گیتی ستانی عرش آشیانی

انار الله برهانه آنرا برای اقامت اختیار فرموده پایتخت ساختند و قلعه که بافضل بیت الشرف

آفتاب خلافت است در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری مطابق سال هم جلوس دولت بنا نمودند و باوجود

کمال اهتمام و سعی و جهد تمام بعد از مدت هشت سال صورت اتمام یافت و قریب بیست لک روپیه در آن
وقت خرج حصار و بیست لک دیگر با حال صرف عمارات اندرون آن قلعه چرخ آثار شده که مجموع قریب
به چهل لک روپیه باشد آن حصن حصین و بنای متین مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه و از اساس
تا کنگره‌اش از سنگ سرخ تراشیده چنان بلند و به صفا ساخته شده که چشم عقل از تماشای آن
حیران است نه انجا نیند پیدا و نه پیوند شده بند انداز و فکر خردمند و از تاریخ بنای قلعه دهلی حصار
آسمان شبه آن نظر هیچ یک از سیاحان ربع مسکون نرسیده و دور حصارش شش هزار ذرعه پادشاهی
و ارتفاع دیوارش سی گز و عرض آن ده گز است پهنای خندقش نیز سی ذرع است و عمق آن دوازده
ذرعه و کثرت خلق و معموری و آراستگی این شهر میمنت بهر مرتبه ایست که در احاطه خیال نگنجد و وسعت و
عظمتش بمثابه که عرض و طول سخن تشریح طول و عرض آن وفا نمی کند و فی الحقیقه سواد اعظم ربع مسکونش
توان گفت تا به هند و هندوستان چه رسد بغداد که اعظم بلاد عراق عرب است و مدتهای مدید دار الخلافه
خلفای عباسی بوده و شعرای متقدم از عرب و عجم اشعار غرا در تعریفش گفته و درر غرر معانی در
توصیفش سفته اند وقتی که بکمال معموری و آبادی داشته ملا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه نوشته که دور
کل معموره آن از هر دو طرف دجله دو فرسخ است که تخمیناً شش کروه هندیست و دور معموره دار الخلافه
از هر دو جانب دریای جون قریب بده کروه پادشاهیست که پنج فرسخ عراق و قریب پانزده
کروه رسمی هندوستان باشد و با این حساب وسعت و عظمت آن ده بیست پنج زیاده از بغداد است
دریای جون که رشک فرمای رود نیل بلکه غیرت افزای سلسبیل است از میان این مصر جامع میگذرد
و شاهزاده‌های کامکار و امرای نامدار و اعیان دولت و ارکان سلطنت عمارات خوش

و باغات دلکش که هر یک بصفا و زینت و نزهت و طراوت نسخهٔ جنات تجری من تحتها الانهار است از دو طرف بر کنار
آن دریا ساخته اند چنانچه هر که بکشتی از وسط آن خطهٔ فردوس آیین عبور نماید حقیقت بهشت برین را معاینه
میکرد و از انجمله چندین عمارتیست که از پنج لک تا یک لک روپیه خرج آن شده و ازین پایین تر خود زیاده
از حد و حصر است اینطرف آب که جانب مغربست و قلعه نیز آنجاست آبادانی و معموری درین جانب واقع شده
هفت کروه دور و دو کروه طول و یک کروه عرض دارد و آنطرف آب که بسمت شرقست قریب یک کروه دور
و یک کروه طول و نیم کروه عرض اما کثرت خلق و انبوهی عمارات که مرتبه بمرتبه چهار و پنج مرتبه بر روی
یکدیگر ساخته اند بحدیست که سه چهار شهر وسیع ازان آبادی توان ساخت و در شهری باین وسعت بر سر هر گذری
و کوچه که عبور نمایی اکثر آن دو رویه بازار است و از هر صنف آدمی و هر قسم متاعی که در دنیا وجود دارد
از عالی و دانی و کامل و ناقص درین مصر جامع بهم میرسد و از هجوم خلایق و کثرت تردد درین عبور از کوچه ها
و بازارها در کمال اشکالست و باین مناسبت که فی الحقیقه بانی خطهٔ سعادت اساس آکره خاقان
اعظم اکرم مفخر سلاطین عالم حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بودند حضرت
صاحبقران ثانی روز جلوس بر اورنگ کامرانی حکم فرمودند که من بعد آنرا اکبرآباد میگفته باشند و
بالفعل در جمیع السنه و افواه و دفاتر و احکام باین نام میمنت فرجام مذکور و مسطور است و این چند
بیت از اشعار است که طالبای کلیم در تعریف آن بلدهٔ فاخره گفته ٥ متاع خاطر جمع و
دل شاد : بلی ارزان بود در اکبرآباد : سواد او گرفته صفحهٔ ارض : نه طول او ز منتهاش
آگاه نی عرض : بیابان با داگر هر سو شتابی : ره بیرون شدن زانجا نیابی : تعالی الله اگر
مصرست اگر شام : بود یک گوشه زان مختصر عام : نیارد کرد دوران مساحت : که آخر

کی شود

میشود دوری مسافت * چو خور بیرون شود از ملک گردون * رود شب از میان شهر بیرون * در گردیده
کم خلق دو دنیا * چو مارانی که می بارد بدریا * چون کلک سخن پیرا از ذکر بعضی احوال که لابدی این مقام بود
پرداخت اکنون بر مطلب آمده سررشته بیان بدست می آرد و سوانحی که بعد از جلوس همایون روی نموده
می نگارد روز چهارم جلوس اشرف موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی خانزادخان پسر مهین خلف مهابت خان خانخانان
از دار السلطنه لاهور آمده احراز سعادت ملازمت کرد و درهمین تاریخ بحکومت صوبه مالوه و منصب
پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و خطاب خانزمانی و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و
فیل و یک لک روپیه انعام مفتخر گشته روانه آنصوب شد و در بیستم اسفندارمذ ماه الهی راجه جگسنگه
نبیره راو مالدیو که خالوزاده حضرت صاحبقران ثانی است و ایام دولت عظمی تا قیامت سرمایه مباهات
و افتخار را خلاف و عقاب او خواهد بود از وطن خویش که ولایت جوده پور و توابع آنست و بکار و بار
اشتها رو دارد و بدرگاه جهان پناه آمده جبین سای عتبه اخلاص و عبودیت را صندل پیشانی سعادت
خویش ساخت و مورد مراحم بیکران گشته بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و خلعت خاصه و خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بارگی غرت برافراخت و ارادتخان و مقربخان و حکیم
مسیح الزمان نیز درین تاریخ از دار السلطنه لاهور شرف ملازمت دریافتند و ارادتخان را خلعت
فاخر و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز
گردانیده بتسلیم برقرار داشتن میر بخشیگری بدستور سابق فرمودند و مقربخان و حکیم مسیح الزمان
بعنایت خلعت خاصه سرافرازیان سعادت برآورند و منصب حکیم سه هزاری ذات و پانصد سوار
مقرر گشت و چون ابراهیم عادلخان مدتها بود که با حضرت صاحبقران ثانی طریقه اخلاص و

یکدلی سلوک داشته بهمگی همت باستر ضای خاطر آنحضرت میگماشت [illegible] حیات از بندگان اعلی
بطریق وصیت استدعا نموده بود که نظر عنایت و مرحمت از حال مخدومزاده‌اش که بالفعل بجای اوست
دریغ ندارند و ظل عاطفت و حمایت از سر او باز نگیرند و در اواخر ایام که موکب منصور در
جنیر اقامت داشت ابراهیم عادلخان از قهرمانی ولایت زندگانی معزول شد بنابران شهنشاه
مهربان سلالهٔ دودمان کرام نقاوهٔ خاندان سیادت انام علیه افضل الصلوة و اکملها میر عبدالسلام را بپرسش
و دلجوئی محمد عادلخان فرستاده بودند آن سید ستوده سیر بعد از تقدیم خدمت مرجوعه از دکن مراجعت نموده
درین روز باستلام عتبهٔ والا سربلندی یافت و پیشکش محمد عادلخان را که از اقسام جواهر مرصع آلات
گرانبها سرانجام یافته بود بنظر اقدس در آورد و بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و خدمت بخشیگری
دوم و عرض مکرر که از خدمات عمدهٔ این دولت است و متصدی آن شخصی باید که محل اعتماد باشد و خلعت و خنجر مرصع
و علم و نقاره و اسپ و فیل و قلم و دوات مرصع کامیاب مطلب گردید و بخطاب اسلامخانی بلند نامی شد
درینولا بعرض اشرف رسید که رانا کرن که از نوخاستهای حضرت صاحبقران ثانی بود در روزگار عمرش سپری شد
و چون جگت سنگه پسر کلان او در یورش دکن و سفر کشمیر بملازمت رکاب ظفر مآب بندگان حضرت
سرافرازی داشت و در اخلاصش از محک تجربه کامل عیار بر آمده بود عاطفت پادشاهانه پرتو التفات
بحال او افکنده مصحوب راجه بیر [illegible] فرمان عاطفت عنوان و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع تحفه آن راسخ
العقیده فرستادند و از عنایت تیکه که عبارت از قشقه [illegible] خطاب رانائی مفتخر و مباهی گردانیدند
و منصب پنجهزاری ذات و سوار و ولایتی که بجاگیر پدر کلان و پدر اخلاص شعارش مرحمت شده بود
وطن اصلی آنهاست برو مسلم داشتند چهاردهم [illegible] ارجمند علامی افضلخان که بفضائل صوری و معنوی

وسوابق بندگی و دولتخواهی به آستان سلطنت ابدی بحریم قرب و منزلت راه یافته و بمزید اعتماد و اعتبار

مخصوص گشته از دار السلطنه لاهور رسیده بدولت جبهه سائی عتبهٔ عبودیت مباهی شده و بعنایت

خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مفتخر گردید و خدمت میر سامانی

که از اعاظم امور سلطنت است بدستور سابق باو تفویض یافته و هم درین تاریخ راو دودا از وطن خویش

آمده ادراک سعادت ملازمت نمود و بخلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار

سرافراز گردید و هم سیف خان که منصب و جاگیرش از روی تقصیر تغییر شده بود بالتماس نواب مهد علیای

ممتاز الزمانی بخلعت و علم و نقاره و منصب چهار هزاری ذات و سوار سربلند گشته حیات تازه یافت

و سالیانهٔ حکیم رکنای کاشی المتخلص بمسیح بیست و چهار هزار روپیه نقد مرحمت شد رسیدن

شاهزاده های عالی مقدار با سطوت و عظمت آصف زمان یمین الدوله آصف خان از دار السلطنه لاهور

بدرگاه فلک اشتباه بتاریخ نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی مطابق غرهٔ شهر رجب المرجب سنه هزار و سی و

هفت کواکب برج اقبال لآلی درج اجلال ازهار شاخسار دولت لوامع انوار سلطنت شاهزاده های

نامدار کامکار ارجمند سعادت پیوند سلطان دارا شکوه و سلطان شاه شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب

بایمین الدین الدوله امین الملک والملة مطاع امرای عظیم الشان ملاذ وزرای رفیع مکان خان منیع القدر و

والا شان آصف خان و امرا خوانین و سپاه و حشم و عبید و خدم که از دار السلطنه لاهور روانهٔ

پایهٔ سریر خلافت شده بودند بنواحی دار الخلافه اکبرآباد رسیده حسب الحکم جهان مطاع در ظاهر بهشت آباد

معروف بسکندره نزول نمودند ای زینت بزم شاه جهان شد از انجا بجناب گوهر روان

رسیدند از کرده نیک سره همگی شاهزادگان با سکندره و نواب مهد علیائی ممتاز الزمانی از

مژده راحت بخش قدوم بهجت لزوم مسرات فؤاد و والدین ماجد محبت کیش نهایت فرح و انبساط یافتند
مسند آرای اورنگ جلال رخصت حاصل نموده با نواب خورشید احتجاب رابعه اطوار آسیه آثار فروغ
بخش شبستان دولت بیگم صاحب و دیگر شاهزاده های والا تبار بدیدن ایشان شتافتند
باغ ارزان بانوئی بانوان بسوی جگر گوشه ها شد روان ز دریا جدا گشت با صد شتاب برای ملاقات
گوهر سحاب یمین الدوله در خدمت آن ستاره کوکب دری سماء جلالت از انجانب سوار شده همعنان کبریای
نواب ممتاز الزمانی و نواب خورشید احتجاب بیگم صاحب را پذیره گشتند و در اثنای راه جائی که سراپرده
دولت جهت ملاقات آرزومندان مشتاق زده بودند نیر مقصود از مشرق امید طالع شد و
تشنه لبان کوی فراق از زلال وصال حیات بخش یکدیگر که آب حیوان عبارت از همان تواند بود سیراب نیل آمال
گردیدند و نواب مهد علیای دوران تمام روز بجمال جهان افروز شاهزاده های کامگار و دیدار فیض بخش والدین مکرمین
خاطر مشتاق را خرسندی داده شب هنگام با لآلی محیط سلطنت که همراه رفته بودند بمشکوی خلافت بنیاد کام
سعادت فرمودند روز دیگر که پنجشنبه بیستم اسفندارمذ ماه آلهی بود جمیع اعیان دولت و ملازمان
رکاب سعادت حسب الامر اعلی استقبال نمودند و شاهزاده های عالی مقدار با یمین الدوله و جمیع بندهای ارادت
کیش بساز و سرانجام پیش از پیش داخل دار الخلافه شده و بدرگاه آسمان جاه که مرجع سلاطین عالم است
آمدند و شهنشاه سلیمان مکان با جهانی فر و شان بجهروکه خاص و عام برآمده حکم کردند که بخشیان عظام
بترتیب درجات قرب و منزلت و رتبه و جلالت هر یک را ملازمت میسر نموده باشند نخست مهین گوهر افسر
دولت خلف الصدق خانواده خلافت شاهزاده خرد پرور دانش پژوه سلطان ملک قدر
داراشکوه سعادت زمین بوس بارگاه سلطنت یافته فروغ بخش انجمن حضور گشتند بعد از آن دوحه ریاض

اقبال

ریاض اقبال نیّر سمای اجلال نقش بدیع کارخانهٔ ابداع مغنی وقار و سکینه سلطان شاه شجاع بهادر

بیاوری بخت ناصیهٔ اخلاص بر آستان خدمت سوده مسرّت افزای خاطر اقدس شدند انگاه بهار

چمن ملک و دولت شمع انجمن جاه و حشمت شاهزادهٔ کامل نصاب دولت نصیب سلطان فیروزی نشان

شاهزاده اورنگ زیب باداب ملازمت قیام نموده نور افزای آن محفل خلد مشاکل گردیدند

و هر یک از آن لالی محیط عز و شرف هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و هزار مهر و هزار روپیه بطریق

تصدق گذرانیدند · رسیدند آن ارجمند اختران · چو گوهر بدریا و چون زر بکان · کواکب بر

آفتاب آمدند · بحر شرف چون حباب آمدند · دیدهٔ شاهزادهای نامدار از شاهد جمال جهان آرای

والد بزرگوار فروغ سعادت یافت و خاطر عاطر شهنشاه کامکار از دیدن فرزندان ارجمند که

چراغ دودمان دولت و میوهٔ بوستان سلطنت اند گل شگفتن گرفت و آن دو چمن ریاض خلافت

نونهالان حدیقهٔ دولت را در آغوش اشفاق و عنایت کشیده جبین بخت شان از تقبیل عاطفت

نورانی ساختند اگر آن روز فیروز را که حامل انواع شرافت و میمنت و شامل اقسام بهجت و

مسرت بود عید ملاقات دوستداران بنامند بموقع است زیرا که هیچ عیدی فرح افزاتر از ملاقات

متباعدین و هیچ نوروزی نشاط افزاتر از مواصلت متفارقین نیست در سفینهٔ آنکه گفته است

بصحبت گل و بلبل بدین وسیله خوشم · که آن بنور ملاقات دوستان ماند · مجملاً بعد از شاهزادهای

والاگهر سالار سپاه فتح و ظفر خان اعظم یمین الدوله آصف خان باستلام عتبهٔ خلافت و سعادت

اندوز کورنش گشت و ناصیهٔ اخلاص و ارادت بر خاک آستان عبودیت سوده شرف افزائی شاهنشین

حاصل نمود و هزار مهر و هزار روپیه نذر و یک خوانچه جواهر بسبیل تصدق گذرانید حضرت صاحبقران ثانی

که در قدردانی و گوهرشناسی و حق‌گذاری حقیقت اساسی آیتی بلطف و احسان خلق و کرم درخور سلاطین

اند آن جهان وفا و اخلاص را بالای چهر و که آسمان سلطنت و شوکت معراج شرف و عزت طلبید

و آصف دوران باشارهٔ علی بالا فرق سرافراز و بر قدوم مبارک سلیمان زمان که سرهای سرافرازان

فدای خاک پاک پیمایش باد گذاشت آن حضرت از فرط عنایت باطنی بهر دو دست آن سردار

اهل وفا و سالار ارباب صدق و صفا را برداشتند و او را در آغوش عاطفت گرفته چندان تفقد و

نوازش فرمودند که از ابتدای آفرینش تا حال هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان نسبت با احدی از

امرا و وزرای نامدار و نوئینان و سپه‌سالاران رفیع مقدار ظهور نرسانیده و در تواریخ باستانی

مثل آن بنظر نرسیده و در همان محفل دلگشا که هوش ربای تماشائیان عالم بالا بود شهنشاه از کف

دریا دل شریف خاصه با چهارقب مرصع و شمشیر مرصع که یک لک روپیه قیمت داشت و حضرت عرش

آشیانی آن را بحضرت جنت مکانی و حضرت جنت مکانی بجلدوی فتح دکن شهنشاه والاجاه

مرحمت نموده بودند و خنجر مرصع گرانبها و تومان طوغ و فیل خاصه که سرآمد فیلان ایام پادشاهزادگی

بود با ماده فیل و ساز نقره و دو اسپ خاصه یکی عربی با زین مرصع دیگری ترکی با آن سزاوار الطاف بیکران

و شایستهٔ مراحم بی پایان عنایت کرده بار دیگر از استحقاق امروزه چرخ برین گذرانیدند و خدمت

جلیل القدر وکالت را بآن امیر کبیر تفویض فرموده مهر اشرف اوزک را که حال اخبار احکام قضا

نفاذ و آنست و قبل ازین همیشه در درون محل فرخی نزد نواب مهد علیا ممتاز الزمانی می‌بود بآن

جناب سپردند و باختصاص خطاب عمویی در مخاطبات و مکاتبات آن عماد ملک و ملت را شرف

امتیاز بخشیده مراتب حق‌گذاری و قدردانی خویش بر جهانیان ظاهر ساختند پس از آن شایسته خان

بایمین

و مهین خلف یمین الدوله احراز سعادت ملازمت نمود بخلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و
فیل و منصب والای پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار نوازش یافت و بپایه امرای رفیع مناصب شرف بساط بوس
حاصل نموده مورد عنایات شدند صادقخان بمنصب چهار هزاری ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره
خواجه باقیخان مخاطب بشیر خواجه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع
و اسپ و علم و نقاره و صاحب صوبگی ته‌ته میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم شاهنوازخان پسر میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد
سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم میرجمله بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و دویست سوار و خلعت و خنجر مرصع
و اسپ و علم معتمدخان بمنصب سه هزاری ذات و هشتصد سوار و خلعت و اسپ موسویخان بمنصب سه هزاری
ذات و هفتصد و پنجاه سوار و خلعت و خدمت جلیل القدر صدارت کل ممالک محروسه بدستور سابق
خواصخان بمنصب دو هزار و پانصد ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل مخلصخان بمنصب
دو هزاری ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم الله‌ویردی بیگ ترکمان که در عهد حضرت جنت
مکانی معتقدخان خطاب داشت بخطاب الله‌ویردیخانی و منصب دو هزاری ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و
اسپ و فیل آتشخان حبشی بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و خلعت حکیم ابوالقاسم گیلانی بخطاب
حکیم الملکی و منصب دو هزاری ذات و پنجاه سوار و خلعت و پنجهزار روپیه نقد بهاریداس کچواهه بمنصب هزار و
پانصد ذات و هزار سوار و خلعت راجه روز افزون بمنصب هزار و پانصد ذات و ششصد سوار و خلعت
حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزار و پانصد ذات و سیصد سوار و خلعت راجه گردهر بمنصب هزاری ذات و
پانصد سوار و خلعت میر ظهیرالدین علی برادر میر میران یزدی بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خلعت

و سه هزار روپیه نقد میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ بمنصب هزاری ذات و چهارصد سوار و خلعت نجابت خان
بمنصب هزاری ذات و دویست سوار و خلعت فخرالدین احمد بخطاب بریت خانی و بمنصب هشتصدی ذات و صد سوار
و خلعت مروتخان ترکمان بمنصب هفتصدی ذات و دویست سوار و خلعت تلطف خان و الله‌ویردیخان بمنصب ششصدی
ذات و صد سوار و خلعت سرافراز گردیدند بیست و سیوم اسفندارمذ جان‌نثارخان ترکمان از دکن رسیده
بسعادت ملازمت مستسعد شد و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و
فیل و علم و نقاره و صاحب صوبگی الله آباد بلند پایگی یافت و بیست و ششم راو رتن هاده با پسران خود از
وطن آمده بزمین‌بوس درگاه والا فایز شد و بمنصب والای پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و جمدهر مرصع و اسب و فیل
و علم و نقاره بلند آوازه گشت و درهمین روز ارادتخان بخدمت دیوانی کل تارک اعتبار بفلک دوار رسانید
و بعنایت خلعت خاصه و قلم دوات مرصع مفتخر گردید و صادقخان را از تغیر او میر بخشی کرده خلعت و قلم دوات
مرصع مرحمت فرمودند جشن نوروز سال [illegible]
[illegible] صاحبقران ثانی درین هنگام سعادت التیام شهسوار فیروزی شعار ربیع که از انقلاب دوران
و گردش چرخ گردان تخت اقامت ازین عرصه غبرا بربسته بود رایت رجعت بساحت باغ و راغ برافراخت
مجلس آرای بهار از گرد راه رسیده و برای مقدم فیض توام سلطان طراوت نشان گل تختگاه بستان را بانواع
شکوفه و ریاحین آیین بست فراش صبا در صحن چمن بساط سبزه و سه برگ گسترد و خازن هوا سیم و زر
ازهار و لآلی و درر امطار را برای نثار مهیا کرد و مروحه جنبان شمال آتش لاله را در مجمر سایه اشجار افروخته
عود بنفشه بر آن نهاد و با مجمره گردان نسیم شمیم مشام جهانیان رسانید عندلیب خوش الحان که دمی پرواز از بزم گلستان نیست
بنوای رود آهنگ سرود کرد و شاه گلکلاه گوشه کج کرده بر مرکب صرصر جهان نورد نشسته بگلگشت

عالم خاشتافته بود بفیروزی باز آمده برآورنگ زمردنگار شاخسار قرار گرفت و باد بهار بحکم فرمای
نوبهار چون جداول و انهار در اطراف و اوساط بساتین و صحاری جاری گشت و منادی عهد دوزاده گان
نرم گلستان را با انجمن چمن صلا داد و فیض کف دُرپاش سلطان ربیع امیدواران عالم نباتی را به برگ و ساز رسانید
و از خلعت خانهٔ عطابخشی تشریفهای الوان شکوفه و گل به برگ‌ریزان بخشید و روز مبارک دوشنبه سیزدهم
شهر رجب المرجب سنه هزار و سی و هفت هجری سرور سیارگان از سیر ممالک به بروج سعادت نموده در
دارالخلافهٔ حرج چهارم که مستقر سلطنت اوست پرتو انوار سعادت به بیت الشرف خویش افکند و دیگر
باره سریر خلافت مصیر حمل را از فر جلوس میمنت تاثیر فرین نموده عالم پیر را به اساس عدالت از
نوجوان ساخت و نوروز سال اول از دور اول جلوس همایون خدیو جهان شهنشاه زمین و زمان نیّر اعظم
اوج خلافت و جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی به مبارکی و فیروزی آغاز شد جشن فرخنده نوروزی
به آیین تازه و تکلفات بی‌اندازه سرانجام یافت و پیشکاران کارخانهٔ سلطنت در صحن عام و خاص
دولتخانهٔ دارالخلافه اسپک دلبادل را که در عظمت و رفعت شان و وسعت و فراخی دامان عالم
افلاک تسعه است تا بلند بارگاه سپهر برافراشتند و در ته دلبادل اسپک مخمل زربفت و بر دور آن شامیانه‌های
مخمل زربفت بستونهای نقره و طلا برپای کردند و در زیر اسپک خرگاههای نقره با پوششهای
مخمل زربفت و زردوزی ترتیب دادند و فرشهای ملوّن و بساطهای مزیّن گسترده تختها و کرسیهای
زرین گذاشتند و چترهای مرصع مسلسل مروارید نصب کردند و در و دیوار عام و خاص را به مخمل زربفت
گجراتی و پرده‌های فرنگی و دیباهای رومی و چینی و زربفتهای عراقی تزیین نمودند و مجلسی
آراسته بزمی پیراسته ترتیب دادند که توصیف آن از حیز بیان بیرونست
جشن نوروزی بادشاه

برآمد بر اوج فلک بارگاه ۞ چه مجلس بخوبی بهشت برین ۞ شده مجلس آرا بهشت آفرین ۞ تماشائیان را بود در نظر
ورین بزم هر سو بهشت دگر ۞ نشاطست در آسمان و زمین ۞ مدیست ایام روزی چنین ۞ و در ساعت تحویل
نیر اعظم ببرج حمل اعظم خواقین عالم شهنشاه سلاطین حشم انجم حشم بفیروزی و فیروزی در مجلس جلوس زرین
بر سریر جهان آرائی و عالم افروزی جلوس اجلال فرمودند و چهار شاهزاده دارا شکوه فریدون فر
که ارکان چهار گانه کعبه دولتمندند چون قوایم اربعه در چهار گوشه سریر سلیمانی قرار گرفتند و یمین الدوله
مختار الملک و الملة خان رفیع المکان منیع الشان آصف جاه با جمیع ارکان دولت عظمی و اعیان سلطنت
کبری بقرب و بعدی که فراخور نسبت و قدر و منزلت هر یک بود در پایه تخت فیروز بخت ایستادند
و سایر ارباب مناصب بر دور بارگاه آسمان جاه جرگه بستند و مجلسی آراسته گشت که ترک فلک حیران تورهٔ
توزک آن بود صدای کوس و نقاره و کرنا و نفیر در کرهٔ اثیر پیچید و نوای رود و سرود و بربط و عود
بگوش ناهید رسید روزگار را دو شرافت دست داد و دو زمانه را دو سعادت حاصل گردید و
خلایق یکدیگر را دو عید مبارکباد گفتند یکی جلوس همایون شهنشاه آفاق بر سریر سلطنت کبری بارث و استحقاق
و بسط بساط عدل و داد و دیگری مقدم نوروز عالم افروز و سرسبزی باغ چمن گشت امید خلایق
و بارور گشتن نهال آمال عالمیان بمیوهٔ مراد درین روز خجسته مرحمت حضرت صاحبقران ثانی شامل حال
خاص و عام شده عالمی را بانعام انعام سیراب تمنا ساختند یمین الدوله بعنایت خلعت و فیل خاصه
با یراق نقره و ماده فیل پایهٔ افتخار برافراخت و لشکر خان که هنگام جلوس اقدس تسلیم صوبه داری
کابل کرده بود بخلعت فاخره سربلند گشته رخصت آن صوب یافت و قریب پانزده هزار سوار از سادات
بارهه و بخاری و مغل و افغان و راجپوت بدفعات از رکاب سعادت انتساب بهمراهی خان مشار الیه

معین

معین شده رخصت گشتند و عبد الرحیم خواجه جویباری که پیشوای خواجه های ماوراء النهر و مقتدای اشراف
و اعیان آن ولایتست و از جانب والی توران برسم رسالت نزد حضرت جنّت مکانی آمده بود درین روز
مبارک از دار السلطنت لاهور بپایهٔ سریر اعلی رسیده احراز سعادت ملازمت کرد و شهنشاه زمان و زمین
نظر بر شرافت نسب و کرامت حسب آن نقاوهٔ آل طه و یس نموده مقدم برکت توامانش را بکمال اعزاز و احترام
تلقّی فرمودند و با آنکه در مجلس بهشت آیین جمیع امرای عالیشان برپای ایستند و بغیر شاهزاده های عالیمقدار
که گاهی حسب الحکم می نشینند دیگری را رخصت نشستن نیست آن زبدهٔ ریاض صفوت و صفا را که حضرت
جنّت مکانی نیز در مجلس حکم نشستن فرموده بودند نزدیک تخت همایون نشانیدند و بعنایت
خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و پنجاه هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردانیدند خواجهٔ مذکور
خلف سعادتمند خواجه کلان خواجه جویباریست که نسبش می آید بواسطهٔ سید علی عریض ابن امام جعفر صادق
رضی الله عنهما میرسد و از اجلّهٔ مشایخ ماوراء النهر بود و خواتین اوزبکیه بانخانواده عقیدهٔ بسیار دارند
و عبد الله خان اوزبک مرید خواجه کلان خواجه بود مجملاً هم درین روز بهادر خان روهیله را بجاگیر
سرکار کالپی و انتظام مهمات آنجا رخصت فرمودند امر سنگه ولد راجه گجسنگه از وطن خود
آمده سعادت ملازمت دریافت و بمرحمت خلعت سرافراز گشت و احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان
مخلع گردیده بسیهوان که جاگیر او بود رخصت یافت مغلی خان و لذین خان گوگه را بتعلقداری
کابل اجازت فرمودند ملا مرشد شیرازی بخدمت دیوانی بیوتات و خطاب مکرمت خانی
و خلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار درجهٔ اعتبار یافت حکیم جمالای کاشی از اصل و اضافه
بمنصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و خدمت دیوانی سرکار نواب مهد علیائی ممتاز الزمانی

سرفراز گشت سید عبد الواحد ولد مصطفی خان بخاری بخدمت فوجداری حصار تعین گردید و چون نهال
آمال امیدواران به بر و بری گرانبار ثمر مراد شده آن بزم سلیمانی بانجام رسید محفل تجمّل مقدس تشریف قدوم
ارزانی داشته دردمندان را کامیاب مقصد گردانید نذر پردگیان سراپرده دولت لوازم تهنیت
بعمل آورده هر یک بعنایتی و نوازشی سرمایه افتخار اندوخت نواب قدسی جناب مهد علیای ممتاز
الزمانی پنجاه لک روپیه از اقسام پیرایه ها و زیورها مرحمت فرمودند و بیست لک روپیه از جواهر
و حلی بنواب خورشید احتجاب شاهزاده های عالمیان بیگم صاحب عنایت نمودند و پنج لک روپیه جواهر
و مرصع آلات بشاهزاده های عالیمقدار سلطان دارا شکوه و سلطان شاه شجاع بهادر و سلطان
اورنگ زیب و سلطان مراد بخش و روشن رای بیگم و ثریا بانو بیگم انعام شد و تا روز مبارک شرف
آفتاب پیوسته بزم نشاط و انجمن طرب و انبساط آراسته و ابواب داد و دهش و انعام و بخشش
مفتوح بود چنانچه هنگام جلوس همایون تا این روز فیروز که مدت پنجاه و چهار روز باشد یک کرور و شصت
لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و اشرفی و روپیه انعام فرمودند
از انجمله یک کرور و سی لک بنواب مهد علیا و شاهزاده های نامدار و سی لک بامرا و سایر بندهای
درگاه جهاندار و درین ایام پیشکشهای عالی از نواب مهد علیا و شاهزاده های عالیمقدار و امرای
نامدار مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و تحف و نفایس غریبه بترتیب از نظر انور میگذشت و بندگان حضرت
از برای سرافرازی ایشان هرچه پسند طبع اشرف می افتاد بنظر قبول مشرف و ممتاز میساختند و مجموع آنچه
ازان پیشکشها شرف قبول یافت نه لک روپیه قیمت شد و در روز خجسته شرف که مجموع شرایف و
سعادات بود بزم فرخنده نوروزی تجدید یافته حضرت صاحبقران ثانی باقبال و فیروزی بر

عالم آرائی و جهان افروزی جلوس اجلال فرمودند و دست جود و احسان بتربیت و امتنان کشودند و چون
دران ایام یمین الدوله آصفخان سپاه خود را که نه هزار سوار مکمل خوش اسپ و یراق از نظر
اشرف گذرانیده بود و آن فوج بحسب کمیت و کیفیت مستحسن طبع اشرف افتاده درین وقت فرخنده
منصب آن شایستهٔ الطاف بیکران را باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه نه هزاری
ذات و نه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که تا آن زمان منصب در دفتر روزگار ثبت نشده منصب هیچ یک از
امرای عالیشان باین پایه نرسیده مقرر فرمودند از کرایم الطاف و مراحم شهنشاهانه که دران روز مبارک
بظهور پیوست عفو جرایم عبدالله خان و خلاصی او از قید زندان بود و حقیقت این مقدمه آنکه خان مذکور از
بعضی اعمال ناشایسته و حرکات ناهنجار مستوجب زندان مکافات گشت درینولا عبدالرحیم خواجه که
حضرت صاحبقران ثانی از روی قدردانی آن نقاوهٔ دودمان کرام را اعزاز و احترام تمام می‌نمودند
و پاس خاطرش بسیار میداشتند از عطوفت ذاتی و اشفاق جبلی التماس گناه او نمود و از نسیم
دم آن فرخنده مقدم محیط کرام متلاطم گردید و گوهر نجات او بساحل حصول افتاد و ملتمس خواجه بمحل قبول
گشته حکم خلاصی خان مشارالیه شرف نفاذ یافت درهمین نوروز خجسته رای سنگه پسر راجه بهیم که بحسن ارادت
و فدویت در خدمت حضرت صاحبقران ثانی بمهاراجه که راجپوتان را ازان عمده‌تر خطابی نمی‌باشد
مخاطب گشته بود و بهمه از نکوخدمتی و اخلاص و جانسپاری او سبق دیگر یافته بزمین بوس عتبهٔ عبودیت
مشرف گردید آنحضرت نظر بر خدمات پسندیده و جان نثاری پدرش فرموده او را با وجود صغر سن
بخطاب راجگی و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و خلعت فاخر و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل
و یازده هزار روپیه نقد نوازش نمودند و مشمول عواطف پادشاهانه ساختند و سید نظام خلف سید

صدر جهان بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات و هزار سوار سرمایهٔ عزت یافت صالح برادرزادهٔ جعفر بیگ
آصف خان بخدمت فوجداری بهرایچ و رحمت خان بخشی احدیان با فوجی از ایشان بتنبیه مفسدان و متمردان آن
روی آب چون مرخص شدند و بقاضی محمد سعید کروهی و حاجی علی ولی که از سلسلهٔ شیخیات و بحلیهٔ
فضل و کمال آراستگی دارد خلعت و بکریمخیر فیل و نه هزار روپیه انعام فرمودند و یاقوت خان حبشی که باعتبار
غلامی خداوند خان بیاقوت خداوند خان شهرت یافته بعنایت خلعت و اسپ علم و نقاره تارک افتخار
برافراخت خان مذکور در نوبت توقف اردوی ظفر و مدار علیه دولت نظام الملک بود چنانچه نظام الملک
بجز نامی از ملک و دولت نداشت و بعد ازان که در سلک بندهای این درگاه والا انتظام یافت همیشه
داخل کومکیان لشکر دکن بود القصه یکم فروردین سال چهارم شهر شعبان المعظم که شب آینده آن
متبرک برات بود حکم بتهیهٔ اسباب چراغان فرمودند و چون شب هنگام شد پیشکاران پیشگاه
سلطنت عرصهٔ زمین را مانند ساحت آسمان پر فروزان ساخته چراغانی نمودند که اگر زبان خامه
حرفی از وصف آن نگارد ظلمات دوات را از فور نور رشک شبستان طور گرداند شهنشاه کامکار
که مجدد دین مبین و قایم مقام خلفای راشدین اند بشرایط عادات و عبادات که مخصوص آن شب متبرکست
قیام نموده ابواب بر و احسان بر روی مستحقان گشودند و عالمی اجر ثواب ذخیرهٔ روزگار فرخنده آثار
خویش را خلاف و اعقاب بلند جناب نمودند و در چهارم اردیبهشت قاسم خان که هنوز بینگاله مرخص
نشده بود و راجه جی سنگه با جمعی دیگر از ملازمان سپهر بنیان مورد عنایات پادشاهانه گشته
بتنبیه مفسدان نواحی مهابن و غیره دستوری یافتند و راجه جهار سنگه ولد راجه نرسنگدیو بندیله از وطن
آمده بناصیه سائی عتبهٔ اقبال چهرهٔ بخت خویش نورانی ساخت و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بصیغهٔ نذر

دیگر

و یک زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع
و علم و نقاره سر افراز شد در ین وقت که از نسیم بهار اقبال گلشن آمال اولیای دولت روز افزون در عین شگفتگی
و رعنائی بود غنچه گلبن عصمت و غنچه شکوفه شاخسار سلطنت و خلافت ثریا بانو بیگم را از آسیب سموم عین الکمال
گزندی رسید و بتاریخ بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هشت مطابق هفتم اردیبهشت در سن هفت سالگی
بعارضه آبله در گذشته روح پاکش صاعد مدارج علیین گشت و خاطر انور حضرت صاحبقران ثانی از وقوع
این حادثه هایله اندوه و ملال شد لیکن عقل کامل آنحضرت شدت این الم جانسوز را بصبر و شکیب چاره گر آمد
و تسلای نواب مهد علیا که تعلق تمام بآن ثمرة الفواد داشتند تسلای ذات مقدس خویش فرمودند مجملا در
همین ایام رشید خان انصاری از جاگیر رسیده سعادت ملازمت دریافت و بعنایت خلعت و منصب سه
هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و علم لوای مباهات برافراخت و اصالت خان معموری از برهانپور رسید و سید هزبر خان
بارهه از وطن آمده بتقبیل عتبه عبودیت که اکسیر دولت بندگان صاحب ارادت است بخت خویش را طلا
ساختند و سید هزبر خان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بلند مرتبه گردید و چهارده
زنجیر فیل پیشکش اصالت خان بنظر انور رسیده و منصب او دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار
مقرر شد نیز و بیستم اردیبهشت مهابت خان خانخانان سپه سالار را از تغییر خانجهان لودی بصاحب
صوبگی ولایت دکن و خاندیس و کل ممالک جنوبی و سرداری لشکر آن ملک بلند پایه بخشیده خلعت خاصه
و خنجر مرصع عنایت نمودند و حکم شد که خانزمان خلف صدق او که در آنوقت صوبه دار مالوه بود به نیابت
پدر از مالوه متوجه برهانپور شده با نتظام مهام آن صوبه قیام نماید و صوبه مذکور را از تغییر او بخانجهان
مرحمت فرمودند در هنگام عبدالرحیم خواجه جویباری مرتضی که از قدیم داشت بساط هستی در نوردید و چون این واقعه

این واقعه بعرض اقدس رسید حضرت صاحبقران ثانی آمرزش آن نقاوهٔ خاندان کرام را بدعا و فاتحه از درگاه
ملک علام استدعا نموده علامی افضلخان را فرستادند که صدیق خواجه ولد او را از جانب آن حضرت تعزیت
رسانیده با خود بدرگاه جهان پناه آورد و چون صدیق خواجه بشرف ملازمت یافت او را خلعت داده
دلجوئی نمودند و مشمول انواع الطاف و مراحم ساختند و میرزا عیسی ترخان که از تغیرات بضبط ولایت تهته
دستوری یافته بود چون حراست صوبهٔ مذکور بعهدهٔ شیر خواجه مقرر شد مراجعت نموده درین تاریخ
بدرگاه جهان پناه رسید و سعادت آستانبوسی دریافته بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار
سوار سرافراز گردید مخلص الله ولد احمد بیگخان کابلی بخطاب افتخار خانی سر باوج عزت برافراشت
زین العابدین ولد جعفر بیگ آصفخان بمنصب هزاری و پانصدی ذات و هزار سوار بپایهٔ اعتبار رسید میرزا
حیدر ولد میرزا مظفر صفوی از جاگیر آمده زمین خدمت بلب اخلاص و عبودیت بوسیده و هزاری ذات
و دو صد سوار منصب یافت چون یکی از جلایل عطایای
الهی نسبت بنوع انسان خصوص طبقهٔ رفیعهٔ پادشاهان شرافت نسل و کثرت اولاد است و آفریدگار
جهان جلت عظمته حضرت صاحبقران ثانی را بکرامت این نعمت عظمی بر سایر سلاطین زمان رجحان داده
و از جملهٔ خواقین دوران امتیاز بخشیده بهر آمدی از صلب مبارک آن حضرت والاگوهری قدم در عرصهٔ وجود
گذارد که مهر جمالش فروغ بخش ساحت دولت گردد و نیک اختری بفضای هستی جلوه نماید که شمع جمالش
روشنی افزای بارگاه خلافت شود از آنجمله گرامی نامه دریست که در سنوات زینت افزای افسر سلطنت
گشت توضیح این مقال آنکه بعد از انقضای یکگهری و هفت پل از شب چهارشنبه بیستم اردیبهشت سلطانی
پنجم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و هفت از نواب مهد علیای ممتاز الزمانی شاهزادهٔ خجسته منظر

ماه‌تابان

همایون فری تولد یافته بیمنت افزایی شبستان آفرینش گردید خاطر ملکوت ناظر حضرت صاحبقران ثانی
از مقدم آن نورسیدهٔ عالم قدس منبسط گشته متصدیان کارخانهٔ سلطنت را بترتیب جشن و سور و گستردن
بساط طرب و سرور مامور ساختند نقاره‌های شادیانه بلند آوازه گردید و شهنشاه دریا نوال
انجمن افروز بزم عشرت گشته دست گهرفشان بعطا و احسان گشودند و جمیع امرا و اعیان خلعت‌های
فاخر و پاپیل طرب و نشاط از زر و سیم وافر عنایت نمودند ارکان دولت و مقربان حضرت
بشکرانهٔ این موهبت نذرها و پیشکشها گذرانیده تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقرانی
تمامی آن نذرها و پیشکشها را بنواب مهد علیا ممتاز الزمانی انعام فرمودند و آن تازه گل بوستان
خلافت را بسلطان دولت افزا موسوم گردانیدند و حالات شاهزاده عالمیان سلطان لطف الله
و دیگر وقایع ازانجاکه درین سراچهٔ دنیا هر نوشی را نیشی در پی و هر گلی را خاری در قفاست در نوبت
بخشم زخمی رسیده بیست و پنجم اردی بهشت مطابق دهم شهر رمضان شاهزادهٔ جهانیان سلطان
لطف الله روی توجه بسوی روضهٔ رضوان آوردند و عیش عالمیان را منغص ساخته خاطر احبای دولت
ابد پیوند را مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقران ثانی و نواب مهد علیا درین واقعه کلفت زای بصبر
جمیل ثواب جزیل اندوختند القصه دوم ماه خورداد مهابت خان خانخانان پیشکشی از
جواهر گرانبها و مرصع آلات و نفایس امتعه از نظر اشرف گذرانید و از انجمله آنچه بشرف قبول
یافت یک لک روپیه قیمت شد بعهدهٔ میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را بخطاب مرتضی خانی
و مرحمت خنجر مرصع و فیل و پنجاه هزار روپیه نقد و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار از
اصل و اضافه سربلند ساختند و بجای شیر خواجه که در اثنای راه بتهته مسافر ملک بقا شده بود

صاحب صوبهٔ بهت نموده بآن صوب رخصت کردند چون ذات اقدس اعلی حضرت صاحبقران ثانی از بدو فطرت بر
خیرات و حسنات گرویده و چون ذات اقدس اعلیحضرت مجبولست که همیشه جویای وسیلهٔ رعایت و سبب عنایت باصناف
امم و جمهور بنی آدم میباشند و پیوسته بصدر الصدور و موسوی خان فرموده‌اند که هر مستحق و واجب الرعایت که از
اطراف و اکناف عالم روی امید باین کعبهٔ مقصود آورد او را امیدوار ساخته از نظر کیمیا اثر بگذرانند تا در خور
استعداد و استحقاق مشمول مراحم بیکران گشته وجه معیشتش متعین شود و درین ماه مبارک رمضان تا آخر هر شب
موسوی خان جمعی کثیر از فضلا و صلحا و مشایخ و ضعفا را بموجب حکم اقدس از نظر انور بگذرانید و مطالب و
مدعیات ایشان بانجاح مقرون گردیده از تقاطر غمام عطا و انعام سیراب زلال کامیابی گشتند
چنانچه مبلغ سی هزار روپیه نقد درین ماه مبارک بمستحقین رسانیدند و مقرر فرمودند که در هر ماه رمضان
شبهای جمعه اهل استحقاق از نظر انور بگذرانند و موافق همین مبلغ در آن شبهای متبرکه باهل احتیاج واصل
گردانند و نیز هر ساله از غرهٔ ربیع الاول تا شب میلاد نبوی صلوات الله و سلامه علیه دوازده هزار روپیه
در دوازده شب و در ایام عاشورا ده هزار روپیه در ده شب و در شب برات ده هزار روپیه و در شب معراج
ده هزار روپیه باهل فقر و احتیاج برسانند در شب یکشنبه بیست و نهم خرداد هلال فرخ فال عید رمضان آشکارا شده
نقارهٔ شادمانی بلند آوازه گشت و زور کار زبان تهنیت اولیای دولت گشوده این معنی ادا کرد
هلال عید فعل درود وداع روزه کشاد ✻ ورود مقدم عیش و طرب مبارکباد ✻ صبحگاه جمیع شاهزاده‌های
کامکار و امرای نامدار و سایر بنده‌های درگاه والا در کریاس گردون اساس جمع آمده چشم امید بر
فایض الانوار سایهٔ پروردگار که عید بنده‌های اخلاص شعار است روشن کردند و تسلیمات تهنیت
و مبارکباد بجا آوردند حضرت صاحبقران ثانی بفر سلیمانی و شکوه صاحبقرانی سوار شده متوجه عیدگاه

گشته

گشتند و اقامت نماز عید نموده همعنان سعادت مراجعت فرمودند در رفتن و آمدن خلقی که صوم تمنا و آرزو
داشتند بمائدهٔ مراد و مطلوب افطار نمودند و زرپاشی دست جود آنحضرت بسیاری از فقرا و مستحقین را از
ذل احتیاج بعز غنی رسانید سعید که تا هست چرخ برین ایام تا هست عید تا عید طبعها را عشرت فزا
شود ایام دولتش را هر روز عید باد عیدی که از مراد دو عالم روا شود در این نوروز دهم ماه
مذکور شرف الدین حسین را بخطاب همت خانی سرافراز ساختند و شاه بیک اوزبک را که از جوانان مردانه
و بهادران تمامیان بود بخطاب خانی ارزانی داشتند و یکهزار مهر نذر و پنج زنجیر فیل پیشکش بادرخان نجم
ثانی که از اودیه فرستاده بود بنظر مبارک رسید چون خواجه قاسم که در ایام شاهزادگی [illegible]
دولت ملازم رکاب سعادت انتساب بود بخطاب والای صفدر خانی سرافرازی داشت صفدر خان
ولد یوسف خان رضوی را بصفت شکن خان مخاطب ساختند دریا خان روهیله که در سلک تربیت کردهای
جدی حضرت صاحبقران ثانی انتظام داشت و در زندگی آن حضرت مصدر خدمات شایسته و مورد
نمایان شده بود یکچند باد جهل چراغ عقلش را فرو نشانید و در جنبیدن جدای از رکاب سعادت ایاب اختیار
نموده ببرهانپور نزد خانجهان لودی که درانوقت صاحب صوبگی دکن باو تعلق داشت رفت محرک ارادهای
فاسد و خیالهای باطل او گشته بنا و دواعی اغوا آتش فتنه را افروخت بعد از آنکه سریر سلطنت
روزافزون بفر جلوس همایون زیب گرفت از کردار ناصواب خویش نادم گشته دست آویز توبه و انابت
روی نیاز بدرگاه جهان پناه آورد و درین تاریخ باستلام عتبهٔ عبودیت سرافرازی یافت حضرت
صاحبقران ثانی که کوههای گناه را در برابر ابر عفو خویش برابر برگ کاهی نمی انگارند رقم عفو بر جرائم آن
سرگشتهٔ بادیهٔ عصیان کشیده او را بخلعت و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار نواخته حیات تازگی

بخشیدند خواجه ابوالحسن تربتی که بخدمت دیوانی حضرت جنت مکانی سرافراز بود از لاهور رسیده
احراز سعادت ملازمت نمود و بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار
سوار کامیاب دولت گردید سی و دوم خرداد جهجهار سنگه بندیله با وجود کمال عنایات و نوازش که در باب
او بوقوع آمده بود از تیره رائی و ناقص خردی قدر نعمت رعایت و حرمت پادشاهی نشناخته
برهبری غول شقاوت از راه سعادت انحراف ورزید و طریق گمراهی صوری و معنوی سپرده از درگاه
والا بوطن خویش فرار نمود و این حرکت شنیعه که از آن وحشی طبیعت تیره درون بظهور آمد باعث تعجب عالمیان
گشت آمدن نذر محمد خان والی بلخ از کوته اندیشی بحوالی کابل [illegible] مراجعت نمود و [illegible]
[illegible] بر خرده شناسان ابجد ایجاد و کنه ذخیره داران
اسرار مبدا و معاد و واقفان رموز ابداع عالم کون و فساد ظاهر است و پوشیده نیست که دولتی را که ایزد
جهان آفرین در سلسله نظام کارخانه تکوین و واسطه انتظام کارگاه خلقت و در آن جهت رواج و رونق عالم و نظم
و نسق احوال بنی آدم را بآن مشروط و مربوط گردانیده باشد بسعی و کوشش هیچ آفریده خلل پذیر نگردد و هر که
در ساحت آن دولت عظمی شورشی انگیزد روز بخت خود را تیره و صفای عیش خویش را مکدر سازد
چنانچه فروغ صدق این مقدمه از آمدن نذر محمد خان والی بلخ بحوالی کابل و بمجرد استماع توجه عساکر اقبال عنان
ثبات از کف داده ره نورد وادی فرار گشتن ظاهر و هویداست حقیقت این واقعه آنکه چون نذر محمد خان از قضیه
ناگزیر شدن حضرت جنت مکانی خبر یافت و دولت رایات جلال حضرت صاحبقران ثانی را در [illegible]
اقصی ولایت دکن تصور نمود و گمان اختلال تمامی باحوال این سلطنت ابد پیوند می برد از کوته نظری
در تسخیر کابل که از مدتی مشکلات ناشی بود و دعوای بعضی از ترکان بلخ که هم تیغ همنشین او بودند هوای ولایت کا

در پیشتر جا داده اراده شاه گشته بان صوب نمود و بمنع امام قلیخان برادر کلان خود ممنوع نشده با چهارده
پانزده هزار از اوزبک از کرد و المان بجانب حضرت عرش آشیانی بابر روانه کابل شد باتفاق قسمی که
کلک بیان گردیده که خواجه ابوالحسن تربتی مشهدی مخاطب بلشکر خان را بصاحب صوبگی کابل رخصت نمودند
و اگرچه بسبب ظاهری تفویض نمودن حکومت آن صوبه از تغییر ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن تربتی بلشکر خان
و رخصت کردن او قبل از ظهور این سانحه با پانزده هزار سوار بدان صوب خاطر ظفرخان و دیوان اردوی
خود بتاراج افغانان بود اما هرگاه پرتوی از کرامت ذات حضرت صاحبقران ثانی بر لوح ضمیر افتاده باشد
داند که این معنی باشاره ملهم غیبی بر نموده صورت و اما ظفرخان اگرچه خان شایسته که زمام حل و عقد مهام
صوبه مذکور به نیابت پدر در کف کفایت او بود در دره خرمانه از توابع تیراه که عبدالقادر پسر احداد بنهاد او
آنجا قتل نموده بود خبر استقرار شدن حضرت جنت مکانی شنیده یعقوب خان بدخشی و شمشیر خان
و سعادت خان و عبدالرحمن بیک تربتی و معین خان بخشی و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی را بحراست کابل و قرب ستان
دخول را از انجا بپشاور آمد و چون خاطر از ضبط پشاور جمع نموده بعادت معهود که صاحب صوبه کابل
در زمستان به پشاور آمده قشلاق مینماید و در بهار بکابل معاودت نموده آنجا ییلاق میکند
اراده رفتن کابل کرد و با آنکه بعضی از خیراندیشان بمعامله فهمی کاردانان بزنیتن خوف او در آن مصلحت ندیدند
منع نمودند سخن نشنیده از راه کتل خیبر روانه آن صوب شد و از غروری که از کشتن احداد بهم رسانیده بود
اصلاً طریق حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگری است مرعی نداشته بی یورک نیت آفریدیان و صورت عصیان
نیت کرد طایفه از افغانان آن کوهستانند و همیشه طرابهر دم از اطاعت و بندگی زده در باطن اراده نفاق
می کنند فرصت غنیمت شمرده از تیره بختی شب عهد صدق و بسته او را اگرچه نقض عهد و پیمان

و غافل بر سر راه آمده دست بتاراج مردم و دنبال اردو کشودند چون ظفرخان خود پیش رفته بود و در حین آگهی کسی
که چاره آن کار تواند کرد نبود اموال بی‌شمار بغارت رفته خسارت بسیار باو و رفقا و نوکران او رسیده
و این چشم زخم فتور عظیمی باحوال خان مشار الیه رسانید چون حقیقت حال مسموع واقفان پایه سریر اعلی گشته
این معنی بوضوح پیوست که ظفرخان هنوز تجربه بفور کار حاصل ننموده و بسبب جلادت تن بتساهل راه اصحاب
تدبیر که لازمه ضبط مملکت است بهم نرسانیده رای جهان آرا که پیرایه شاهراه دین و دولت چنان
اقتضا نمود که او را تغییر نموده یکی از بندهای کارکرده واقعه دیده را که مهمات عمده سر کرده باشد بحکومت
کابل تعیین نمایند تا خاطر اشرف از طرف نظم و نسق آن صوبه و اطفاء نایره فساد افغانان جمع گردد لاجرم
خواجه ابوالحسن مشهدی مخاطب بلشکرخان را که از معتمدان قدیم الخدمت ارادت کیش و فدوی با اخلاص صواب
اندیش بود بتفویض صاحب صوبگی کابل بلند مرتبه گردانیده رخصت آن صوب فرمودند چنانچه قبل از این
رقمزده کلک حقایق نگار گشته مجملاً نذر محمد خان چشم از ملاحظه عاقبت کار پوشیده و قلت لشکر کابل و
کثرت حشم خویش را منظور داشته در کمال سرعت خود را بحوالی کابل رسانید و تسخیر قلعه ضحاک را پیشنهاد خاطر
فاتر ساخت و عبدالعزیز سلطان پسر خود را با عبدالرحمن بی دیوان بیگی که اتالیق عبدالعزیز سلطان بود
و جانجم توخته بای را با مردم چیده و لشکر گزیده مقدمة الجیش خویش گردانیده بگرفتن آن قلعه مامور نمود
و ایشان را پیشتر فرستاده خود نیز از عقب روان شد و قبل از آنکه خنجرخان ترکمان قلعه‌دار ضحاک
از وصول ایشان خبر یابد آن مفسدان جلوریز خود را بدروازه اول رسانیدند خنجرخان از کمال عجز
و دانائی مذبذب بجا گذاشت خویش را نداده پای همت و جرأت استوار کرده و تکیه بر عنایت الهی و اقبال روز افزون
شاهنشاهی نموده با فرزندان و برادران و معدودی از تابینان خود که در آن وقت حاضر بودند دست

جلد

جلادت باستعمال آلات حرب بیکار گشاد و داد کوشش و تلاش داده بضرب توپ و تفنگ قریب صد کس

از بهادران نامی اوزبک را در حملهٔ تمامی وادی عدم ساخت اوزبکیه که همه را شکسته آن زور از کرند دم سید بار توپ آتش بار

و زخم تفنگ بیرون که جان سکار قرار بر فرار اختیار نمودند روز دیگر نذر محمد خان لشکر شکسته را از نو توزک نموده بنای قلعه

و تسخیر آن حصار استوار بر نصب العین همت ساخته داد سعی و اهتمام داد بهادران اوزبکیه چندانکه کمند تلاش و

تدبیر انداختند چنگ تسخیر بند نشد و کوشش بفایدهٔ آن گروه فتنه جو بجایی نرسید نذر محمد خان خجلت زده و

شرمسار گشته از ملاحظهٔ بدنامی و ملامت اهل روزگار که با آنهمه تلاش یک قلعهٔ ضحاکی را مفتوح نتوانست

گردانید همچو مار زخورده بیچ و تاب خود پیچیده و خمیش بحرکت در آمده سرداران لشکر را مخاطب ساخت و چهار فوج

ترتیب داده مقرر نمود که از چهار طرف قلعه یورش نمایند از جانب دروازه سلطان زاده عبدالرحمن دیوان بیگی

و جاجم توره بایی و تنگری قلی میرزا جای کم شدند و ز را که خویش او بود با لشکر گزیده تعیین کرده محرم بای و اللهیار

محصل گماشت و از طرف آب دره اوراز بی و محمد بای فی و قلماق را با جمعی نامزد نمود و یلنگتوش بی اتالیق

خویش و بندهٔ بیروانچی را از دو طرف بالای حصار فرستاد و در روز سیم اردیبهشت مطابق یازدهم

شهر رمضان نزدیک بدم صبح از اطراف گرنا کشیده حمله آوردند چون سلطان زاده عبدالرحمن بدروازه

اوّل رسیدند خنجر خان بسرکردگی همت بلند دست جرأت از آستین شهامت برآورد و باروی مردی بجنگ و ستیز

گشوده از هجوم مخالفان نهنگ برق از کثرت باد و باران ملاحظه نمود و بر سر دروازه پای تهور و مردانگی

استوار کرده داد دلیری و شجاعت داد چنانچه جمعی کثیر از بهادران فوج مخالف بی بیشتر لشکر نقد فنا گشتند

و بدست تیر و خنجر گوشه نشینان عالم بالا گویا که اولیای دولت این برگزیده حق تعالی منقرز شد افواج دیگر از

هر طرف مغلوب گردیده از کوشش رجعت کردند و از مردم روسیاه مخالف تنگری قلی میرزا و برادر عبدالرحمن

دیوان بیگی کشته شدند و نوزده خوربها در حاکم بیگ را با جمعی دیگر زخمی از جنگگاه برداشته بردند چون نذر محمد خان

دانست که تسخیر این قلعه کاری نیست که بآسانی صورت بندد بلکه عقده ایست که بناخن تدبیر انحلال می پذیرد

و میسر شدن آن جز بتضییع اوقات و کشتن دادن مردم کاری و بهادران نامی ثمره نخواهد داد دست

از ان داشته والا این خوش کرد که وقتیکه کابل مسخر گردد توابع آن نیز بدست خواهد آمد و چون اولیای دولت

قاهره از طرف غوربند و چاریکار راه بران گروه بسته بودند از راه سیاه سنگ عبرت تیزگام

روانهٔ کابل شد و چون بنواحی پغمان رسید لشکر پغمان و للندر را که جای محکم و هنگام نزول حوادث

ذوات مقر مردم آن ملک است پای جلادت و تزویر و لحمی بجدی وز روی شکسته دست تطاول بقتل و غارت اهل آن

ولایت که از بیم شر از بک انجا فراهم آمده تحصن شده بودند گشود و جمعی از سکنهٔ آن مکان را که مردم مسلمان

پاکیزه اعتقاد بودند اسیر کرده اسباب عذاب مؤبد از برای خود فراهم آورد و از انجا گذشته در

بیگجروهی کابل نزول کرد و در لوشتجات مبنی بر وعد و وعید و مشتمل بر بیم و امید بمردم پادشاهی و ارباب شهر

که نقد اخلاص را بسکهٔ حقیقت و وفا رسانیده بودند و جان سپارانه بمحافظت قلعه قیام می نمودند مصحوب

نظر خواجه و کل بابا و چندی دیگر از معتمدان خویش فرستاد و دوام دریکشاده دانهٔ چاپلوسی بچیدن گرفت

یعقوب خان بدخشی و شیر خان و معین خان و عبد الرحیم بیگ بربالی و قاضی زاهد و جمعی دیگر از منصبداران والای

شهر در صفهٔ بیرون دروازهٔ دهلی مجمع ساخته رسولان را طلب نمودند و بعد از اطلاع بر مضمون مراسلات

از انجا که نمک پرورده های این درگاه والا را بولی نعمت و مرشد حقیقی خود دریا دو از ان اعتقادات

که بفسانه و افسون بهرزه درایان معاند خلل پذیر گردد نبخان درفروغ بیفروغ بسکال را در گوش قبول دل

راه نداده وعد و وعیدی اصل و استمالت و تهدیدی بنیاد او را اسرا هبا شمردند و جواب گفتند

بکیان

که این قدر بایزا اگر نسلاً بعد نسل پرورده نعمت این خاندان و پشت بر پشت دست گرفته و تربیت یافته

این دولت ابد مقرون شد به خطر توجه جانسپاری و رو به فدای مسلک نمک‌شناسی نباشد و تا رمقی از حیات باقیست

همین شیوه مرعی خواهد بود و عنقریب عساکر منصوره به تأیید ایزد متعال کومک خواهند رسید اولی آنکه

زیاده ازین سودای خام پخته خیال محال تسخیر این قلعه از خاطر بیرون کنند که جز رنج بیهوده ثمره نخواهد داشت

و چون ایلچیان مراجعت نموده حقیقت حال اظهار کردند نذر محمد خان همت بر تسخیر قلعه گماشت و روز پنجشنبه

نوزدهم خرداد موافق نهم شهر شوال قراولان اوزبک از پشته‌ها بر فتح پشته‌ها پی‌بهر نمودار شدند و

قراولان لشکر ظفراثر بر پشتهٔ افغانان و مقبرهٔ سید مهدی خواجه در برابر ایشان قایم کرده با هم مسکنی

که ترک زور طلب هندوی شب گشت به مقابله و مدافعه پرداختند و چون لشکر شام شفق شکن علم

برکشاد افواج ظفر قرین به مقر خود معاودت نمودند روز دیگر اوزبکان از جای خود کوچ کرده در دور قلعه

فرود آمدند و از هر جانب ملچارها یکبارگی تا خندق رسانیده دمدمه‌ها ساختند و هر روز جنگ تفنگ و

زنبورک از طرفین گرم بود * و مار تفنگ از ستم بار کرد * در پی وجود از عدم بار کرد * از ابر

تفنگ برق جستن گرفت * وزان برق زاله جستن گرفت * و بهادران فیروزی‌نشان از بالای قلعه هر روز

بعضی از مشاهیر اوزبکیه را به ضرب توپ و تفنگ روانه راه عدم میساختند و چون سرکوبها آماده

شد و دایره محاصره تنگ گردید روزی میرزا سوی مشهور به میرک کل که از نبایان خواجه ابوالحسن نقاش

از جانب او فوجدار پشاور بود با جمعی احدیان زر مجوا از قلعه برآمده بر ملچارهای قلماق تاختن و

منصور حاجی گردیدند و بعضی ازان سبک‌مغزان را اسیر کرده گران گرفته برخی را بخنجر قسمت ران دل در سینه

با دام و دو سفر ساختند و دیدهٔ آن تهی‌چشمان را انجاکه مذلت انباشته قریب پنجاه کس از آنها اسیر

گردن بر داشتند و سرکوب آنها را بر بین یکسان نموده سر و بر ایشان که نو باوهٔ بوستان فتح بود از بی شکون
نزد ایچل قلعه بار سنجان آوردند و میر گل را با دوازده نفر از آنها در آن عرصهٔ دلاوری لالهٔ زخم زیب بستان شجاعت
و شهامت گشت و از باغ مردی گل سرخروئی و ثمر نیکنامی چیدند و لشکر او ر یک مدت سه ماه قلعه را نگین سان
درمیان گرفته محاصره نمود و از مراتب جنگ و جدال دقیقهٔ نا مرعی نگذاشت مجملاً هنوز خاطر ملکوت ناظر
حضرت صاحبقران ثانی از پرداخت معاملات هندوستان و چمن پیرائی این باغ و بوستان و رفع فتنه
ایام فترت و نهبت اطراف و اوساط ممالک بالکلیه جمع نگشته بود که این ماجرا از عرایض متصدیان
مهمات صوبهٔ کابل بعرض مقدس رسید بمجرد استماع این واقعه مهابت خان خانخانان سپهسالار را باستیصال
آن گروه بد سگال معین نموده در بیست و دوم تیر ماه الهی تسلیم آن صوبت فرمودند و بعنایت خلعت فاخره و شمشیر
و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و فیل خاصه با ماده فیل سر افرازی کونین بخشیده مرخص گردانیدند و سوای
لشکری که سابقاً با لشکرخان روانهٔ کابل شده بود راو رتن و راجه جی سنگه و راو سور و معتقد خان
و سردار خان و شیر روی روهیله و سید هزبرخان و سید علم باره و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون
نیز با جمعی دیگر از امرا و منصبداران که جمعیت مجموع آنها قریب بیست هزار سوار می شد مشمول انواع عنایات گشته
همراهی خانخانان سپهسالار تعیین فرمودند و معتقد خان بخدمت بخشیگری و وقعه نویسی آن لشکر ظفر اثر و خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره بلند مرتبه گردید و چون لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن نذر محمد خان بکابل شنید
تکیه بر اقبال بی زوال شهنشاهی کرده بفرمان مهر بنیان جلا البرق و باد سرعت استعاره نموده بعزم قتال و
جدال و دفع اوزبکیه بسرعت آن مآل روانه شده و چون بپشاور رسید پسر خود نصرالله خان را با جمعی از بندهای
پادشاهی که آنجا بودند بطریق منقلای پیش از خود روان کرد و ظفر خان را نیز چون حکم شده بود که تا

انصرام

انصرام مهم اوزبک در انسب بوده بکومک لشکر نصرت اثر قیام نموده باشد تکلیف نمود که با سپاهی که پدر خود
که همراه داشت بیشتر روانه شود و خود از عقب ایشان متوجه شد و از چهار باغ جلال آباد که یک منزلی
موضع بیلات است و اکثر لشکر کابل که سابقا همراه ظفر خان بودند آنجا با انتظار کومک در کابهی اقامت داشتند
کوچ کرده در نیمله با وجود مبالغه سرداران عساکر توقف ننموده و طی عقبات مابین نیمله و گندمک کرده بگندمک
رفت و این معنی باعث رعب هراس مخالفان گردید و در گندمک بواسطه بعضی مصالح ضروری دو روز مقام کرده
روز سیوم کوچ نمود و از راه انجیر که مردم کمتر از آن راه آمد و شد مینمایند هشت کروه پیش رفته منزل گزید
و انتظار رسیدن سپاه لار نبرده و از روی شهامت و بسالت کفایت شر اوزبکان را پیشنهاد
همت گردانیده متوجه مقصد گشت نذر محمد خان چون خبر یافت که لشکر خان ببارباک که دوازده کروهی
کابل است رسیده مردم پراکنده خود را جمع ساخت و بامید آنکه شاید دستبردی بلشکر خان تواند
نمود از درون قلعه کابل برخاسته بموضع بگرامی نزول کرد و لشکر خان از استماع این مژده که نذر محمد خان قرار
جنگ صف داده پیش آمده است خوشحال گشته بر سبیل استعجال شیر اوار خان پسر خود و مبارز خان روهیله
و سیف خان و سایر فدویان رزم جلوه که بطریق منقلای پیش آمده بودند ملحق شد و با استظهار اقبال جهانگشای
حضرت صاحبقران ثانی با جنگ صف را آماده گشته روانه گردید چون نذر محمد خان نوکر سپاهی مواجب خور
کم داشت و اکثر جمعیت او المانچیان غارتگر بودند و در مدت قرب کابل نصف آنها بدفعات متفرق شده
رفته بودند و در این وقت زیاده از هفت هشت هزار سوار با او نبود از صیت وصول افواج منصوره
متعاقب و توالی هیبتی بر او مستولی شد و جرأت مقابله با سپاه ظفر پناه ننموده سراسیمه وار طریق
فرار اختیار کرد و لشکر خان روز جمعه بیست و چهارم ماه شهریور سلطانی شانزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و

وپیست و داخل خطه دلگشای کابل شده چنانچه در وقت تعیین شدن لشکر بر سر اوزبک طالبای کلیم لشکر فتح تاریخ آن نمود

فتح و فیروزی نصیب اولیای دولت قاهره گردید چنانچه این نکته بالهام غیبی بود و مهابت خان خانخانان

در سرهند مژده فرار اوزبک شنیده عنان مسارعت بدست توقار باز کشید و عرضداشتی مشتمل

بشارت فتح و نوید فیروزی مرقوم گردانیده به بارگاه سلاطین پناه ارسال داشت و خود همانجا توقف نموده

منتظر فرمان مطاع بود و عرایض لشکر خان و نوشتجات واقعه نویسان و سایر بندها متواتر رسید

که اوزبکان دست از ضبط ناموس و ننگ داشته و قدم از جاده مروت و مردانگی بیرون گذاشته ایلچیان ما را

برهم زدند و در پنجم شهریور موافق پنجم محرم جیحون نزدیک نمودند که با دیگر دشمنان رسید و از استیلای

خوف و رعب از راه غوری در عرض سه روز طی مسافت پانزده روزه کرده خود را به بلخ رسانیدند

و بلخیان بدنامی و دشمنکامی که سودای این سفر بود با خود به ازبکان بردند چون مژده این نصرت خداداد بهجت

افزای خاطر احبای دولت روز افزون شد مرحمت پادشاهانه شامل حال لشکر خان گشته

خلعت فاخر و جیغه بلند نام و فیل خاصه با ماده فیل و حوضه نقره بجهت او فرستادند و دو هزار سوار

منصبش را که پنج هزاری ذات و سوار بود دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند الحق آمدن نذر محمد خان که خود را خان

باستقلال بلخ و بدخشان میداند بکابل در چنین وقتی که آن ملک از لشکر آراسته و سردار صاحب نامی خالی بود

و غبار آشوب و فترت هندوستان هنوز بکلی بسکین نیفته بود و سه ماه اوقات صرف کردن و هیچ

قسم کاری ناساخته الی آنکه واقع شود و نوروزی با وجود بر سر مجرد استماع نزدیک شدن لشکر خان که یکی از تربیت

یافته های این دولت روز افزونست مغلوب خوف و هراس شده در کمال اضطراب گریختن دلیل قوی و علامت

ظاهر است بر آنکه حضرت صاحبقران ثانی مؤید من عند الله اند و صاحب طالع سکندر و اقبال صاحبقران و

باسیجکی

هیچ مجلس را با آن حضرت چون فضای آسمانی مجال تشبیه نبود و هر که را از صحبت اولیای دولتش
سیر و بحر خسروان ابدی ثمره نه بیند در ترقی طالع ایامی کلیم تاریخ فرار اوزبکان یافته این قطعه را در
سلک نظم کشیده و بعرض مقدس رسانیده بصلهٔ شایسته سرافراز گردید چون رقم راقم حروف گفته
مرقوم میگردد ای شهنشاه هنرپرور که عقل از ره وصف تو حیران بازگشت ثانی صاحبقران
کز هیبت فتنه از سرحد امکان بازگشت دشمنت در گوشهٔ از مملکت گرچه جمع آمد پریشان
بازگشت گر بآورد با تخت آخر باخت او زر مجو آمد گریزان بازگشت آرزوی سیر دریا گر دو خس
خورد چون سیلی طوفان بازگشت بسکه پیراهن بتن بدنامی درید از لباس فتح عریان بازگشت آنکه خود را
میر مجلس میشمرد شمع صفت از شمع دیبان بازگشت غنچه از گلشن کابل نچید با دل پرخار حرمان
بازگشت دست و دلها شد فراخ از برگ عیش تنگ‌چشمی‌ها بترکان بازگشت از پی تاریخ عقل خرده
دان چون بنیت های ایشان بازگشت رایت اقبال‌شان افکند و گفت دیو از ملک سلیمان بازگشت
مجملاً حضرت صاحبقران ثانی بعد از اطلاع برین مقدمهٔ دولت افزا که از نتایج تأییدات آسمانی
و اقبال روزافزون آنحضرت بود شکر عطایای بی‌منتهای الهی بتقدیم رسانیده مهابت‌خان خانخانان را
با بندهای پادشاهی که بکومک او تعیین شده بودند بدرگاه والا طلب نمودند و حکم فرمودند که معتقدخان از آنجا
رفته پردگیان حرم‌سرای دولت حضرت جنت‌مکانی را از دارالسلطنه لاهور بدارالخلافه اکبرآباد
آورد و چون از عرایض لشکرخان نگهبان کابل بعرض مقدس رسید که اوزبکان تنگ‌چشم بیدادگر ملاحظه
روز بازخواست نکرده برعایا و ضعفای سکنهٔ شهر و لواحق کابل از ظلم و تعدی و نهب و غارت
دقیقه فروگذاشت نموده‌اند شهنشاه عادل رعیت‌پرور حکم فرمودند که مبلغ یک لک روپیه از خزانه

عامه کابل توقف قاضی زاهد کابلی که بزیور صلاح و دیانت آراسته بمطلق مانع عمارت زده آن و دیانت نمانید

چون حرف ندر محمد خان مذکور شد بیان شمهٔ از احوال امام قلیخان برادر کلان او که بالفعل والی ما وراء النهر است

می نماید این دو برادر پسران دین محمد خان مشهور به تیم خان بن جانی سلطان بن یار محمد خان عم زاده جانم خان

والی اورگنج اند یار محمد خان در ایام ایالت جانم خان بسبب بدسلوکی او ازو جدا شده بولایت ماوراء النهر

آمد و چون جوان قابل اصیلی بود سکندر خان پدر عبدالله خان دختر خود را که همشیره عبدالله خان باشد

باو داد و جانی سلطان از دختر سکندر خان حاصل شد و از جانی سلطان پنج فرزند بوجود آمد

چهار پسر و یک دختر از الجمله پسر کلان دین محمد خان پدر امام قلیخان و ندر محمد خان است و پسر دیگر او باقی محمد خان

و ولی محمد خان و پاینده محمد سلطان و این چهار برادر همراه جانب عبدالله خان در توران و قاین میبودند

و یار محمد خان در بلخ همراه عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان بود و عبدالمؤمن خان از یار محمد خان کدورتی

بهم رسانیده او را از بلخ اخراج کرد و او بهندوستان آمده حضرت عرش آشیانی را ملازمت نمود

و مورد عنایات شد و بعد چندی از خدمت آنحضرت مرخص گشت و قصد مازرفت میخواست

که از آن راه روانه مکه معظمه گردد و درین وقت عبدالمؤمن خان را یکی از نوکران او به تیر زده کشت و در توران

فترات عظیم روی نمود و دین محمد خان با برادران او بعد از شنیدن خبر قتل عبدالمؤمن خان از توران و قاین

آمده بیرآب را متصرف شدند و شاه عباس بر سر ایشان لشکر کشیده در بیرون هرات بین الفریقین جنگ

عظیم واقع شد و لشکر اوزبک شکست یافته دین محمد خان گشته گردید و در باب کشته شدن او اقوال

مختلف شنیده بعضی نقل می کنند که زخمدار از جنگگاه برآمده خود را بالوسی رسانید و آنجا درگذشت و بعضی

روایت می نمایند که زنده بیکی از حشام زرف و اهل آن در اول او را نشناخته سلوک بدی کردند و بعد از

شخص

شناختن از بیم آنکه مبادا چون مردم باو بپیوندند و قوت گیرد در صدد استیصال شده او را کشتند
و باقی محمد خان با ولی محمد خان بجانب بخارا آمده بعد چندگاه والی توران شد و پاینده محمد سلطان
برادر خورد باقی محمد خان دران تفرقه بجانب قندهار آمده شاه بیگ خان صوبه‌دار قندهار ازان معنی
اطلاع یافته او را بدست آورد و مقید ساخته بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد و چون
دران وقت حسن بیگ شیخ عمری متوجه کابل بود حضرت عرش آشیانی او را بحسن بیگ سپردند
که بدار السلطنه لاهور برده حوالهٔ قلیچ خان صاحب صوبهٔ پنجاب نماید و بعد از یکسال در پنجاب روزگار
عمرش سپری شد و یار محمد خان از قندهار پیش باقی محمد خان نبیرهٔ خود رفت و باقی محمد خان بجای
خود او را والی آن ولایت ساخته خطبه و سکه بنام او کرد و بعد از دو سال ازین مقدمه چون باقی محمد خان
از یار محمد خان نسبت بخود استشمام بی‌التفاتی نموده او را در صدد تربیت پسران خود عباس سلطان
و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقی محمد خان و از غیر والدهٔ جانی خان بودند یافت
جانی خان پدر خود را سلطنت برداشت و بعد از چندگاه که یار محمد خان و جانی خان و باقی محمد خان
هر سه از کشور حیات سفر اختیار نمودند و سلطنت توران بولی محمد خان بازگشت و او سمرقند را بامام قلی
سلطان و بلخ را بنذر محمد سلطان که برادرزاده‌های او بودند داد و چون از بدسلوکی ولی محمد خان
اکثر امرای اوزبکیه و اکابر بخارا دل افسرده و آزرده خاطر بودند امام قلی سلطان و نذر محمد
سلطان آن امر را منصوبه از برای خویش دانسته بتالیف قلوب مردم پرداختند و جمعیتی شایسته فراهم آورده
لوای استقلال برافراختند ولی محمد خان را چون نفاق امرا ظاهر و یأس از سپاه حاصل بود تاب مقاومت
آنها از حوصلهٔ طاقت خود فزون دید و بجهت استمداد و استعانت از شاه عباس عزم سفر ایران

کرده از نواحی قرشی که در چهار فرسخی سمرقند واقعست متوجه آن دیار گشت واکثر سپاه ولی محمد خان
با امام قلیخان رجوع آورده ملحق شدند او بجانب بخارا شتافته آن ولایت را متصرف شده وبر مسند
ایالت متمکن گشته سکه وخطبه بنام خود کرد وچون خبر یافت که ولی محمد خان متعلقان را با یک پسر خورد خود
در قلعه چارجوی گذاشته فوجی بتسخیر آن قلعه فرستاد گماشته ولی محمد خان بقدم اطاعت وانقیاد
پیش آمده قلعه را بمردم امام قلیخان سپرد وایشان خاطر از ضبط قلعه جمع نموده متعلقان ونسوان ولی محمد خان را
ببخارا آوردند چون امام قلیخان پردگیان حرم ولی محمد خان را دید یاتی خانم دختر عباد الله سلطان برادر خود
عبد الله خان که نخست در حبالهٔ نکاح عبد المومن خان وبعد از و در عقد باقیخان وپس از منکوحه ولی محمد خان
بود درمیان اوزبکیه بحسن وجمال وزیب وزینت بدوام اشتهار داشت تعشقی بهم رسانید وزوجهٔ عم خویش را در حبالهٔ
که شوهرش در قید حیات بود بعقدی که حلیت آن معلوم است متصرف شد مجملا ولی محمد خان چون بایران رفت
شاه عباس بکمال اعزاز واحترام نسبت باو بتقدیم رسانید واز شرایط مهمانداری دقیقهٔ نامرعی
نگذاشت وتا در ایران بود با او این شیوهٔ مرضیه مسلوک میداشت وچون خطوط امرای اوزبکیه که از نفاق
ایشان آوارهٔ ملک خویش شده بود مشتمل بر اظهار ندامت وانفعال پی در پی میرسید ونیز ماجرای
آی خانم وامام قلیخان باو رسیده آتش در نهادش افکنده بود باز متوجه بخارا گردید وهمگی مدت
رفتن او بعراق وبرگشتن بیشش ماه نکشید بعد مراجعت از ایران بامداد بعضی امرا که سابقاً با او
نفاق ورزیده حال در مقام تلافی وتدارک بودند بخارا را بی جنگ متصرف در آورد وامام قلیخان
بسمرقند رفته ولی محمد خان از غایت غروری که داشت بی استعداد محاربه وتوزک افواج او را تعاقب نمود
ودر جنگی که فیمابین سمت وقوع یافت گرفتار گشته باشارهٔ امام قلیخان کشته شد وسلطنت ماوراء النهر

بامامقلیخان

استقلالاً با امام قلی خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان و مضافات آن نیابةً بنذر محمد خان متعلق شد
جمیع ولایت ماوراءالنهر که میان آن دو برادر مشترک گشت چنانچه از روی دفاتر ایشان بتحقیق پیوسته بین جمیع
الوجوه یک کرور و بیست لک خانی رایج توران است که سی لک روپیه باشد از انجمله شصت و چهار لک خانی که از موقوف
شانزده لک روپیه است حاصل امام قلیخان و پنجاه و شش لک خانی که چهارده لک روپیه میشود حاصل نذر محمد خان
و درین دولت ابد مقرون یک خانه زاد ازان بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه سی لک روپیه که برابر حاصل هر دو
برادر باشد جاگیر دارد و جمعی از امرا نیز هستند که هر کدام برابر یکی از برادران بلکه زیاده می یابند و یمین الدوله
آصفخان خود هر سال پنجاه لک روپیه حاصل دارد که زیاده از سه حصه برابر مداخل یکی ازان دو خان والا مکان
باشد ازین جا باید گرفت که آن ملک در جنب ممالک محروسه حضرت صاحبقران ثانی و آن دولت
نظر باین دولت پایدار چه خواهد بود و چون خواهد نمود — ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بالجمله چون
اسلام خان خدمت بخشیگری دوم و عرض مکرر و خواندن عرایض و وقایع که از صوبجات می آمد و ذات و تابینش
پرداخت همه از قرار واقع وفا نمیکرد درینولا خدمت عرض مکرر از تغیر او بمعتمد خان رجوع فرمودند و سید شیر
روهیله بخطاب شهباز خانی سرافراز گردید سید جلال پسر سید محمد بخاری نبیره شاه عالم که از گجرات بواسطه
تهنیت جلوس مبارک آمده بود شرف ملازمت اشرف حاصل نموده بخلعت و انعام ده هزار روپیه نوازش
یافت میرزا رستم صفوی با ده پسر خود میرزا مراد مخاطب بالتفات خان و میرزا حسن از صوبه بهار آمده
بسعادت استلام عتبه جلال شرف گردیدند و چون میرزا اکبر سن رسیده و کوفت نقرس مزمن
که از دیر باز داشت او را از رفتار باز داشته بود چنانچه پا بر زمین نمیتوانست گذاشت و دمی
که اراده نقل و تحویل از جائی بجائی دیگر در کرسی می نشست و خدمتکاران او را برداشته میبردند بنابران

بندگان حضرت یک لک و بیست هزار روپیه سالیانه برای دستور فرمودند که هر جا خواهند بفراغت نشسته صرف نمایند

و آسوده و مرفه باشند ابراهیم حسین کاشغری را بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار نوازش نموده

ده هزار روپیه انعام فرمودند قاسم خان و راجه جیسنگه که با دیگر بندها بجهت تادیب و تنبیه سرکشان نواحی

بهاکر تعیین شده بودند بهمین اقبال جهانگشای حضرت صاحبقران ثانی شر آن مفسدان فتنه گر را کفایت

نموده سعادت زمین بوس حریم جلال دریافتند جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم را از تغیر بیکلار خان ولد سعید خان بحکومت

و نظم امور سرکار سورته و جوناگده نوازش اختصاص بخشیده رخصت کردند عبد الله خان را که گناه او چنانچه

گذشت بعفو مقرون شده بود بعنایت شمشیر مرصع و نقاره و علم و طوغ و فیل و پنجاه هزار روپیه

انعام و منصب والای پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار مفتخر ساختند و سرکار قنوج را بجاگیر او مقرر داشتند چون

پیش جهروکهٔ عام و خاص که مجلس دیوان سلیمان نشانست در عهد میمنت مهد حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی

و در زمان سعادت نشان نیز تا این تاریخ عمارتی نداشت و در وقت انعقاد جشن و نشستن در برشکال از باران و در گرما از آفتاب

آزار میکشیدند بنابران بر خاطر آفتاب اشراق که مرآت غیب نما و آیینه جمال شاهد صفوت و صفاست این

معنی پرتو انداخت که در پیش جهروکهٔ مذکور که محل کورنش خاص و عام و جای دربار است آن آسوده توانند بود و از آن

بنای رفیع الشان هم بندهای درگاه والا از زحمت و آسایشی حاصل کنند و هم شکوه بارگاه جلال تزاید و

تضاعف پذیرد و بموجب امر اعلی معماران شیرین کار و نجاران سحر نگار ایوانی عالی اساس رفیع بنیانی

مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد درع و بعرض بیست و دو درع با شاه نشین بنا کرده در عرض چهل روز باتمام

رسانیدند و مستحسن طبع اقدس افتاده پسند خاطر مشکل پسند آن روزگار رو و داستانسرای بوستان

معنی طالبای کلیم این رباعی در وصف آن بنای عالی که رونق افزای کارخانهٔ ابداعست نظم نموده بعرض ایستادگان

پایهٔ سپهر اعلی رسانیدند و بصیقل شایسته سرافراز شد ؛ این باره بنا که عرش همپایهٔ اوست ؛ ز رفعت حرمی فرو

رتبهٔ پایهٔ اوست ؛ بالغیت که هر ستون سنبرش سروست ؛ که آسایش عام و خاص در سایهٔ اوست ؛ و حکم مقدس

شرف صدور یافت که در پیش جهروکهٔ دار السلطنت لاهور نیز مثل آن ایوان عالیشانی بنا نمایند روز جمعه بیست

امرداد عید اضحی نوید دولت و کامرانی و مژدهٔ فرح و شادمانی رسانیدند و پادشاه اسلام پناه

که طلعت همایونش عید دلهای امیدوار و نوروز فدویان جان نثار است به یمن سعادت سوار گشته

با یکجهان شان و شوکت و جاه و حشمت متوجه عیدگاه شدند و بعد از ادای صلوة دوگانهٔ دنیا بخش

معمور و یگانه همچنان اقبال و بخت سعادت فرمودند و در رفتن و آمدن فیض کف زربخش آن ابر سخاو

محیط اکرم بیار نشدان کوهی فقر و احتیاج را بنیاد زحمت و مراسم قربان بر وجه مقرر و آئین شرع مطهر

بتقدیم رسید چون انجم شناسان فارسی و هندی بوسیلهٔ مقربان درگاه جهان پناه بعرض رسانیده

بودند که روز بیست و پنجم امرداد و مطابق پانزدهم شهر ذی الحجه بعد از انقضاء هشت ساعت نجومی که بیست

گهری باشد ساعتی مسعود و زمانی محمود است که رصدبندان دقیقه رس در ادوار روزگار کاربان سعادت

و فرخندگی کمتر نشان داده اند بنا بران حکم اقدس نفاذ پیوست تا متصدیان کارخانجات سرکار

خاصهٔ شریفه تهیهٔ اسباب جشن و سور نموده دران ایوان سپهر اساس بساط طرب و سرور بگسترانند

و پادشاه زرین سپهر شهسوار کون و مکان سرافرازندهٔ لوای جهانبانی اعلی حضرت صاحبقران ثانی

قرین سعادت سرمد و برکات مؤید بر اورنگ خلافت و ابهت و سریر سلطنت و شوکت جلوس

فرمودند و اکثر امرا و ارکان دولت روزافزون بخلعتهای فاخره و انعامهای وافر و اضافهٔ منصبهای

لایق و منصبهای مناسب کامروا ساختند و درین جشن فرخنده و روز خجسته [illegible] که هنگام جلوس

ناما ایران تسلیم صاحب صوبگی بنگاله فرموده بودند بعنایت خلعت و اضافه صد سوار سرافراز کرده بجهت انتظام
آن ممالک رخصت نمودند و دریا خان روهیله را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و فیل و بیست هزار روپیه نقد مفتخر
گردانیده کومکی لشکر دکن ساختند و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعتخانی و مرحمت خلعت و اسپ و فیل و پانزده
هزار روپیه نقد و منصب هزاری ذات و دو هزار سوار سرمایه افتخار گردانیده چهره انداختند و بخدمت فوجداری
ترهت و آن نواحی چهره اعتبار افروختند در هنگامی که محمد علی ایلچی فرمانروای ایران که نزد قطب الملک رفته
و بعد از مدتی اقامت از گلکنده بایران راه مراجعت نموده بود سعادت زمین بوس درگاه والا یافت و او را
بخلعت فاخر و انعام پانزده هزار روپیه مفتخر ساخته رخصت ایران فرمودند و فتح خان بعنایت
نقاره بلند آوازه گردید و کهیلوجی بهونسله که از عمده های نظام الملک بود چون درینولا برهنمونی بخت از
شیوه سرکشی و مخالفت قدم ثبات او را عبودیت نهاده داخل دولتخواهان درگاه والا شد و بخان
زمان پسر مهابتخان خانخانان که بنیابت پدر صاحب صوبگی کل ممالک دکن و خاندیس و برار بود پیوست بجهت
سرافرازی او و امیدواری دیگران فرمان استمالت با خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل
عنایت نموده ارسال داشتند و او را بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار مباهی گردانیدند و چون عادل خان
که در سن هژده سالگی و قطب الملک که در دوازده سالگی جانشین پدران خویش شده بودند در پیروی
احکام مطاعه این شیوای سلاطین زمان و سلوک طریق ارادت و متابعت آحد اسنت آبای خویش می نمودند
بعد از جلوس همایون بر اورنگ خلافت و جهانستانی هر یک پیشکشی لایق با عرضداشت مشتمل بر تهنیت سریر آرایی
و جهانبانی پیرای بندگان حضرت و اظهار مراسم اطاعت و ارادت خود روانه درگاه والا ساختند و درین
تاریخ پیشکش و عرضداشت ایشان بنظر انور درآمد و درینولا میرزا حسین ولد میرزا رستم صفوی را که به بنگاله تعیین شده بود

ظفر

خلعت داده رخصت آنجا نمودند و منصب راجه جگت سنگه ولد راجه باسو که در زمینداران کوهستان

پنجاب از عمده‌ترین است سه هزاری ذات و دو هزار سوار قرار یافت و چون در نیولا بعرض مقدس رسید

که مهمات صوبه بهار چنانچه باید از خان عالم انتظام نمی یابد سیف خان را بصاحب صوبگی آن ولایت و عنایت

خلعت و فیل از سرکار بخشیده رخصت نمودند و مخلص خان خلعت یافته بحکومت جونپور و آن نواحی معین

گشت روز یکشنبه بیست و یکم مهر ماه منزل یمین الدوله آصف خان از مقدم فرخنده حضرت صاحبقران

ثانی میمنت پذیرفت و آن قدوه نوئینان عالی مقدار از کمال اخلاص و ارادت بعد از تقدیم لوازم

جشن و تمهید پا انداز و نثار پیشکش نمایانی از جواهر و مرصع آلات و نفایس اقمشه هر دیار و اسپان

تپچاق و فیلان نامی با یراقهای زرین و سیمین که پنج لک روپیه قیمت مجموع آن بود از نظر انور گذرانیدند و دوم آبانماه

که روز وفات حضرت عرش آشیانی بود حضرت صاحبقران ثانی بزیارت مرقد جد بزرگوار خویش رفتند و

علامی فضل خان که در آن ایام بخدمت میر سامانی سرافراز بود حسب الحکم قضا نفاذ بسر انجام الوان اطعمه

و انواع حلویات و اقسام عطریات نموده بیرون باغ بر سر چارخیابان باغ خوان نوال گسترده صلای

عام در داده و از امرای عظام تا احدی و شاگرد پیشه و سایر انام طایفه طایفه و گروه گروه بر سر آن

خوان نعمت نشسته بهره خویش برداشتند و آخر روز بندگان حضرت اعلی بدولت و اقبال متوجه دولتخانه گشته

بچندی از امرای نامدار فرمودند که آن شب متبرک را با حفاظ قرآن و ارباب صلاح در آن روضه

نشان بطاعت و عبادت بگذرانند و ده هزار روپیه که از برای خیرات داده بودند بمستحقین رسانند

در این تاریخ مهابت خان خانخانان که بعد از خبر انهزام نذر محمد خان و اطمینان خاطر اولیای دولت

قاهره بالکلیه از آن مهم فرمان طلب او صادر شده و از سرهند مراجعت نموده بود باستلام عتبه والا

مفتخر گردید و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و اسپ تپچاق و فتح و نصرت نام فیل خاصه بلند
شد و سائر امرا که بهمراه ایلچی معیّن بودند نیز سعادت ملازمت یافتند چهارم آبان بالجو قلیچ که از کومکیان
صوبهٔ کابل بود بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خطاب شمشیر خانی و عبد الرحمن بیک ترمانی
بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و یادگار حسین برادر ابن حسین خان بخطاب خانی سرافراز گشتند و میرزا
عیسی خان بخدمت فوجداری متهرا و آن نواحی مرخص شد الیحی ... و چون حضرت صاحبقران ثانی بر ذات
قلیچ خان بوالی توران چون حضرت خالق العباد خواهد که یکی از برگزیدهای خویش را بتاج کرامت
و خلعت خلافت نواخته مطاع سروران و فرمانفرمای اهل جهان سازد و بجهت مصلحت نظام کل زمام مهام
خلایق را بقبضهٔ اقتدار و سررشتهٔ امور جمهور را بانامل اختیارش سپارد در بدایت حال او را بر حلّ
مشکلات قادر گردانیده توفیق کارهای بزرگ و فتوحات سترگ کرامت نماید بدین وسیله الفت و محبتش
در دل اخیار قرار گیرد و رعب و هیبتش در خاطر اشرار پذیرد چنانچه دست برورد تاییدات آسمانی
حضرت صاحبقران ثانی را که وجود مسعودش ذریعهٔ انتظام کارخانهٔ هستیست در آغاز حال فتوحات عظیمه که بخط
مبارک حضرت جنّت مکانی در جهانگیرنامه مرقوم است دست داد و بقوّت بازوی تائید و نیروی سرپنجهٔ
تدبیر آنحضرت عقدهای مشکل این دولت سخت بنیاد بکشاد و نور ظهور آن آثار بر ساحت شعور نزدیک و دور
تافته سران ربقهٔ اطاعتش را گردن نهادند و گردنفرازان دم دوستی و ولایش را بر کشور دلها حکمش سروری دادند
دعائیش بر زبانها جاری و مهرش در دلها ساری گشت و خاطر سلاطین زمان خصوص فرمانفرمای ایران و والی توران
که بسبب قرب جوار و آمد و شد تجّار و کثرت رجوع اهل آن دیار باین سلطنت پایدار صیت مکارم ذات و
مناقب صفات آنحضرت از تردد و بیشتر استماع نموده بودند رهین محبّت آنحضرت گردیده و اکثر اوقات

در مجالس و محافل خویش ذکر محامد و مناقب ذات عالی درجاتش را زینت عنوان بیان میساختند و بر ایشان این صورت پدید
و این معنی هویدا بود که بعد از حضرت جنت مکانی ارتقای دولت خاندان عالی بنیان تیموریه و حفظ ناموس دودمان
دیرمان بابریه ازین برگزیدهٔ الهی صورت وقوع خواهد یافت. بنابران امام قلیخان بادی قدم الفت شد و بعد از شنیدن
واقعهٔ قندهار که دران ایام به تصرف قزلباش درآمده بود از روی هواخواهی و خیراندیشی عبدالرحیم خواجه را که احوال
او سابقاً نگارش پذیرفته بخدمت حضرت جنت مکانی فرستاد و عرض این معنی را بتقریر او حواله کرد که چون
قزلباش از تنها فرصت نموده قندهار را مسخر ساخت اگر لشکری آراسته در ظل رایات پادشاهزادهٔ
جوان بخت بلند اقبال شاه جهان که مآثر تدبیر و شمشیرش خاطرنشان همگنان و صیت سطوت جلالش هیبت افزای
اهل جهانست روانهٔ قندهار نمایند ما و برادر از یرا از ینطرف آمده بایشان ملحق میشویم و باتفاق آن پادشاهزادهٔ
عالیقدر بعد از فتح قندهار متوجه خراسان شده املاک را مسخر میکردانیم مشروط آنکه از بلاد آن دیار بهر جا را
که اولیای دولت ابد پیوند خواهند متصرف شوند و آنچه نخواهند بما و برادر در واگذارند و هنوز شاهد این مدعا
در پردهٔ خفا مستور بود که بتقدیر سبحانی قضیهٔ رحلت حضرت جنت مکانی روی نمود و خواجه در سوانحی که بعد از
واقعهٔ ناگزیر آن حضرت دست داد و بمقدمات دولت افزا که باقبال روزافزون حضرت صاحبقران ثانی
و حسن سعی و تدبیر یمین الدوله آصفخان بظهور پیوست همه جا حاضر و ناظر بود تا آنکه بعد از جلوس همایون حضرت
صاحبقران ثانی بر سریر خلافت و کامرانی در نوروز همین سال فرخنده فال از دارالسلطنهٔ لاهور رسیده احراز
سعادت ملازمت اقدس نمود و از قضای الهی بمرض فرمنی که از دیرباز داشت درگذشت چنانچه مسطور گشته
لهذا حضرت صاحبقران ثانی پاداش آن نیک اندیشی امام قلیخان را پیشنهاد خاطر قدسی مظاهر ساخته
بتاریخ بیست و دوم آبانماه حکیم حاذق را که در زمان حضرت عرش آشیانی والد او حکیم همام گیلانی

از جانب آنحضرت باتفاق صفیه جهان بر سبیل رسالت نزد عبد الله خان رفته بود و بعنایت خلعت و خنجر
مرصع و اسپ و فیل نوازش یافته نزد امام قلیخان ایلچی گری فرستادند و درین ولا محمد صدیق خواجه خلف صدیق عبد الرحیم
خواجه را خلعت فاخر و کمر خنجر مرصع و مبلغ سی هزار روپیه نقد انعام فرموده همراه حکیم حاذق رخصت
نمودند و بحسن خواجه جویباری که برادر کلان عبد الرحیم خواجه بود ده هزار روپیه انعام فرمودند و بجهت امام
قلیخان یک لک و پنجاه هزار روپیه از قسم جواهر و مرصع آلات و امتعه و نفایس ممالک فسیحة المسالک
هندوستان بطریق ارمغان با صداقت نامه مشتمل بر اظهار مراتب یگانگی و وداد و مبنی بر ابلاغ مراسم
یکجهتی و اتحاد مصحوب حکیم فرستادند نقل رساله که از حضرت صاحبقرانی بامام قلیخان والی توران
تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامهٔ مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و
صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد دیباچهٔ آمال و امانی
و حدیقهٔ حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت جناب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفهٔ
ابهت و کامگاری طغرای منشور دولت و بختیاری فارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت
زیبندهٔ افسر خانی شایستهٔ سریر کشورستانی سلالهٔ دودمان عالی شعبهٔ شجرهٔ مفاخر و معالی
گوهر بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبای عالیمکان المؤید بالتائیدات الازلیة من الله الملک المستعان
امام قلیخان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته و محبته بتوقیع سعادت جاودانی
موشح و برشحات سحاب کرامت دو جهانی مترشح باد حقیقت کیفیت اتحاد معنوی مرابطات صوری که بواسطهٔ
موانع ظاهری چندی در حجاب خفا محجوب و مختفی بود از ارسال مراسلهٔ سامی و مفاوضهٔ نامی مشحون بجواهر
زواهر مصادقت و محتوی بدرر غرر موافقت که بوساطت نقاوهٔ اصفیای کرام عمدهٔ نجبای انام

ناسخ مناسخ دین قویم خواجه عبدالرحیم درباب مهام خیریت انتظام این برادر با دیگر مقدمات پسندیده
با علی حضرت قدسی مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه بنسبت قرابت سابق
بی تجدید جهات لاحق قسمت زده خامه عنبرین شمامه شده بود بسمت اظهار و اعلان پیوست محرک سلسله
موالات و مصافات قدیم و جدید گردید و از مطاوی آن رقیمه کریمه روایح شمایم محبت بشام صدق
رسید از روی وفور روابط صمیمی مرکوز خاطر مقدس آن بود که در اوایل جلوس میمنت مانوس بر
اورنگ سلطنت و فرمان روایی یکی از معتمدان درگاه را با خواجه مشار الیه رخصت فرماید تا آمده
مجدد در روابط صوری و معنوی مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گردد و مشروح دو مقدمه سبب توقف و
تراخی گردید یکی فوت خواجه مرحوم که بعد از دریافت عز مجالست میمون و استسعاد شرف خدمت همایون
بمقتضای قضای سبحانی بتقاضای اجل موعودش در رسیده بساط حیات عارضی در نوردید و دوم آمدن نقاوه
اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی فکریها و تحریکهای که لازمه ایام شباب است بکابل که اگر بدلالت
عقل رهنما از این اندیشه بیحاصل و پندار دور از کار که باغوای جمعی از کوته اندیشان بیخرد بادی آن شده بود
تقاعد نمی ورزید در فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود و بعد از آنکه افواج قاهره پی در پی میرسید
ملاحظه آن بود که غبار وحشتی در میان انگیخته شود که علاقه دوستی و روابط چندین ساله اتفاق و اتحاد
آن گونه بنیان خیر و مایه خلل پذیر گردد و چون شیوه ستوده ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الآن
فیما بین این دودمان رفیع الشان و سلسله جلیله خواقین سپهر تمکین ولایت توران تحقق بوده آیین صدق و سداد
بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد داشته در این ایام سعادت انتظام که بمیامن تاییدات الهی همین مواهب
دولت روز افزون آنا فانا بانواع فتوحات غیبیه و فیوضات لاریبیه مقترن و مقرون است و شاهد

هر مدعا و مقصود که بر صفحه خاطر خیر اندیش این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد باتمّ وجوه بر منصه حصول جلوه

ظهور مینماید بسطور فطرت حق بین حقیقت گزین آنست که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از بیشتر ملحوظ ضمایر

قدسی سرایر بوده در انتظام قواعد مودّت و اتّباع عرصه صداقت که مستلزم انبساط خاطر دوستان و انتظام

اوضاع جهان و جهانیانست زیاده کوشیده بروز ما و شایق اخوت که ابد الآباد در تزاید باد شهود گیتیان گشته

نتایجی که بران مترتب است عنقریب بر وفق اراده اولیای دولتین بعرصه ظهور آید بالفعل جهت تشیید

مبانی وداد و وفاق که انتظام بخش انفس و آفاق است سیادت مآب مرتضوی انتساب سلالة دودمان

کرام خواجه محمد صدیق خلف صدق خواجه مغفور از روی عاطفت و مرحمت رخصت انصراف ارزانی داشته حکمت مآب

نتیجة الاماجد والاعالی لایق العنایات السلطانیه حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد محرم اسرار راست گفتار درست

کردار درگاه والاست بخدمت آن کوکب اکلیل جلالت و فارس میدان شهامت فرستادیم که بعد از ادراک

سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید و شیمه کریمه انجاح آنچه

همیشه بهمین طریق مرعی داشته نسبت سابقه و قرابت قریبه منظور داشته بارسال مراسلات منیفه و مفاوضات

شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مندی گشته همواره ابواب مکاتبت

ذات لازم الکرامه و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطه یگانگی و رافع غایله بیگانگی

مسرّت پیرای ضمیر عطوفت اشراق شده خوشوقت میساخته باشند مستند آنکه همت روحانی و سلطنت و کامرانی

مشیّد باد و نصفت رایات جهانگشای حضرت صاحبقران ثانی بشکار [illegible] و شاهی صید کو اگیار

که از مهمات ممالک هندوستان آمده باصلاح آمدن احوال شوریده جهان [illegible]

برضمایر ارباب الباب این معنی محجوب و مستور نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق همچنانکه در حرکت و سکون آسمان

زمین

و زمین ثبات و سیر ثوابت و سیارات حکمت‌های عجیبه نموده که عقول کامله از دریافت آن قاصر است
و در مسافرت و اقامت سلاطین نامدار و جنبش و آرامش خواقین معدلت آثار که افلاک و انجم را پیرورای
قضا و قدر را تابع رضای ایشان گردانیده نیز مصلحت‌ها مندرج ساخته که اندیشهٔ هر خردمندی
بکنه آن نمی‌تواند رسید چنانچه گاهی به یک سکون پادشاهی مواد فسادهای عمده تسکین پذیرد و وقتی تا یک
جنبش صاحب کلاهی فتنه‌های عظیم آرام گیرد و نظیر فقرهٔ اخیر حرکت نمودن موکب گردون شکوه حضرت
صاحبقران ثانیست بعزم شکار زندار اباری و تسکین یافتن فتنهٔ ججهار سنگه بندیله و از بدمستی بادهٔ پندار
هشیار گشته قدم در شاهراه اطاعت و بندگی نهادن تفصیل این اجمال آنکه چون برسنگدیو بندیله از
موافقت طالع در ایام شاهزادگی حضرت جنت مکانی مصدر بعضی خدمات شایسته گردیده در پیشگاه
قرب راه یافت او را امروز از جمعیت اسباب ثروت و کثرت سرمایهٔ عجب و غرور دست داد و چندان
مال و نعمت و لشکر و جمعیت فراهم آمد که کم کسی را از رایان و راجهای هندوستان مثل آن میسر شده باشد
خصوصاً در اواخر حال که شدت آزار ضیق النفس و بدیهای حضرت جنت مکانی را از پرداخت مهمات
امور مملکت باز داشته بود او فرصت مغتنم شمرده دست تعدی بولایات زمینداران حوالی خود دراز
کرده تصرف در ملک و مال آنها می‌نمود و بمعرض بازخواست در نمی‌آمد تا آنکه روزگار عمرش بسر رسیده مرحله‌پیمای
وادی فنا گردید و ججهار سنگه پسر خلفش اندوخته‌های چندین ساله او را از ملک و مال و خیل و حشم متصرف
گشت و آنچه او را بروزگاران بتحمل مشاق و تقدیم خدمات شایسته میسر شده بود آن جاهل ناکرده کار
بهیچکار رای مخمصی و شقیقی دست داد و چون سریر فرمانروائی بفر جلوس مسند آرای اورنگ خلافت
جاودانی حضرت صاحبقران ثانی آراسته پایهٔ سریر از عرش همسان درآمد و ارباب حل و عقد امور

امور سلطنت بر حسب امر اعلی با هر کس بقدر قابلیت و استعداد او سلوک آغاز نمودند و پرداخت حال و تربیت
و نوازش بقدر اخلاص و خدمت و استحقاق و حالت شخص قرار یافته راه باز خواست و ابواب بیم و
امید گشاده گشت و مردم خوف و رجا را که دو بازوی ایمانست در میان بنیاد خویش دیده راه مسابقه که
باعث تذبذب ارکان سلطنت است بالکلیه بستند و دیافتند لهذا آن وحشی وحشت ضلالت معنی را
انجائن خایف وصف حال آمد و از بیخردی و سفاهت توهمات باطله بخاطر فاتر راه داده و جمعیت مال و
لشکر و حصانت قلاع و انبوهی جنگل و تراکم اشجار را که آبای او بروزگار پرورش نموده از برای نوربد
مقر خویش اندیشیده بودند مادهٔ غرور و پندار و عجب و استکبار ساخته نیم شبی از دار الخلافه
اکبرآباد چنانچه گذشت بکام نکبت و ادبار راه نورد وادی فرار شد امرا و اعیان دولت بعز
عرض رسانیدند که اگر حکم اشرف اعلی نفاذ یابد بدان خسران مآل را از سبیل استعجال تعاقب نموده باقصی [illegible]
گردانیم تا باعث عبرت سایر بیراهه روان طریق عبودیت گردد بندگان حضرت اعلی در جواب فرمودند
که بتوفیق الهی سزای کردار ناصواب او بنوعی که مشیت ازلی اقتضا نماید در کنار روزگارش گذاشته
خواهد آمد و آن تیره روز بد اختر بسرعت هر چه تمامتر خود را باوندچه که مقر و منفر او بود رسانیده در صدد
سرانجام لشکر و استحکام قلاع و استعداد قلعه‌داری و سد مداخل و مخارج شد و چون پرتو شعور افغان
پایهٔ سریر اعلی بحقیقت حال آن بدسگال احاطه نمود تنبیه و تادیب آن متمرد با سپاهیش پیشنهاد همت خلافت اساس
گشته ده هزار سوار جرار از دلاوران شیر شکار روبها در آن عرصه کارزار با دو هزار تفنگچی و پانصد
نفر بیلدار و سپر گروکی بهمراهی خان سپهسالار از درگاه معلی باستیصال او تعیین فرمودند و سید مظفر خان
بارهه و دلاور خان بریچ و سردار خان و راجه رام داس گوالیاری و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون

اجلب

و جیب خان سور و بهکوان داس بندیله و جمعی دیگر از منصبداران را درین فوج متعین ساختند و خدمت
بخشیگری و واقعه نویسی آن لشکر را بکفایت خان تفویض فرمودند و چون مهابتخان بسیار تند خو
و بی اعتدال بود و مردم را باید که چیزی از خود برنجانید اسلام خان بخشی دوم را که بدوام خدمت
حضور و کار آگهی و مزاج شناسی پیشگاه عز قبول راه یافته و از راست گفتاری و درست کرداری
بوفور اعتماد و اعتبار اختصاص دارد بهمراهی او متعین ساختند تا اگر میان او و سایر امرا و سرداران
سپاه کدورتی رو دهد در اصلاح آن بکوشند و حقیقت احوال و سعی و تردد هر کس را از قرار
واقع معروض میداشته باشد و خلعت خاصه با نادری و جیغه مرصع و یک لک روپیه نقد بسپه سالار
و نقاره و فیل بدلاور خان و اسپ و فیل و علم باسلام خان مرحمت نمودند و فرمان سلاطین مطاع
بنام خانجهان لودی که بعد از تفویض صوبه دکن از تغیر مهابتخان بخانخانان و رفتن خانزمان
بنیابت پدر بآن صوبه او را صوبه دار مالوه فرموده بودند شرف صدور یافت که او نیز با لشکر صوبه مالوه
و صفدرخان حاکم سرونج و راجه بهارت بندیله که از قدیم الایام جد راجگی اوندچه داشت و حضرت جنت
مکانی اوندچه را از پدر کلان او گرفته به برسنگدیو داده بودند در میانه او و جهار سنگه عداوت
موروثی بود و اندرای سنکدلن و راجه بیتهلداس گوڑ و ستر سال ولد مادهو سنگه کچواهه و بلبهدر سیکهاوت
و پیرخان میانه و شادیخان اوزبک و راجه کردهر و ججهر خان چوره آقاسی و دیگر منصبداران که مجموع هشت هزار
سوار میشدند با دو هزار تفنگچی و پانصد بیلدار از راه چندیری که جنوب رویه اوندچه است بآن ولایت
درآیند و نورالدین قلی را بخشی و واقعه نویس آن فوج نمودند و فرمان معلی بنام عبدالله خان بهادر
فیروزجنگ که دران اوان جاگیردار قنوج بود صادر شد که باتفاق بهادرخان روهیله و راو

سورجسنگه بهوریه و پهار سنگه بندیله و رشید خان انصاری و شهباز خان افغان و کشن سنگه بهدوریه و شاه بیگ خان
دو هزار سوار یمین الدوله و بیرکروکی محمد باقر ملازم آن خان سعادت نشان و جمعی کثیر از بهادران پیاده و غله که مجموع هفت هزار
سوار بودند با دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد نفر بیلدار از طرف شرقی بر سر آن سیاه مست باده غرور رفت
تشعور آورد و سلطان نظر بهادر اسفنجان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی آن فوج مقرر گشت مجملاً قریب پنجهزار سوار
خان غازی و شش هزار تفنگچی و هزار و پانصد بیلدار ببخشیگری آن سه سردار که بتعداد معین گردیده قرار
یافت که درین فرصت که موکب منصور بعزم سیر و شکار در بندارا باری و آن نواحی اقامت داشته باشد
افواج ثلثه از سه طرف بآن ولایت درآیند و قلاع را مسخر گردانیده ملک را متصرف شوند و بیخ و بنیاد آن بد
نهاد را بصرصر قهر و غلبه از جا بر کنند و بتاریخ سیم آبانماه بعد از انقضای یازده گهری از روز سه شنبه
وزیر خان با جمعی از منصبداران بمجارست دار الخلافه اکبرآباد معین گشته موکب اقبال بصوب بندارا باری نهضت
نمود و آن روز کورنش منزل معروف بباغ دهره محل نزول رایات جلال شده از انجا بدو کوچ سایهٔ
وصول بر ساحت فتحپور افکندند و روز دوشنبه ششم آذرماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سی
و هشت هجری در دولتخانه فتحپور محفل وزن قمری سال سی و نهم از عمر ابد طراز حضرت صاحبقران ثانی آراسته
گشته قریب بنصف النهار آن منظور عنایت آفریدگار را که از عظمت در کفتین زمین و آسمان نگنجد و گرانی
قدرش را ترازوی چرخ نسنجد چنانچه در وزن شمسی مقررست یکمرتبه بنقرهٔ خالص و هفت مرتبه باشیای دیگر
هشت مرتبه باشیا سنجیده آن وجه را بارباب استحقاق رسانیدند و تهیه بساط فرح و نشاط پرداخته
صلای عیش و انبساط در دادند و از زر و سیم نثار که نواب سپهر جناب مهد علیا ممتاز الزمانی در هر جشن
وزن سرانجام نموده از محل مقدس بیرون میفرستند خوان خوان زر دامان دامان بفضلا و شعرا و ندما

و طرب مرحمت فرمودند چون دانایان هند درین معنی متفقند که تصدّق فی و خیرات جهة دفع بلیّات جانی و بدنی از آن

بهتر و سودمند ترست که کسی خود را باجناس مختلفه از طلا و نقره و غیرها وزن کرده همسنگ ذات خویش اشیای

مذکوره در راه حد اخیر بخشد و اگرچه در بلاد دیگر این طریقه معمول سلاطین و غیرهم نیست لیکن از جهت که امر خیرست

و فیض این عمل بجمعی کثیر از مستحقین و اهل احتیاج عاید میگردد و ارباب این صلاح تقلید امثال این امور را

که موجب فیض عام و ثواب تام است ارتکاب نموده اند حضرت عرش آشیانی این طریقهٔ مرضیه را اختیار

کرده خود را در هر سال دو مرتبه باشیای مذکوره وزن میفرمودند و آنها را بمستحقین ممالک محروسه قسمت می نمودند

یکبار بعد از انقضای دوازده ماه شمسی و دیگر بار بعد از دوازده ماه قمری از تاریخ ولادت با سعادت

خویش و شاهزاده های والا تبار را اکثر سه در ابتدای سال شمسی از ولادت میمنت آیت ایشان

و در زمان حضرت جنت مکانی نیز این شیوهٔ رضیّه مسلوک بود لهذا شاهنشاه بلند اقبال خیر سگال نیز

بسنّت سنیّهٔ جدّ امجد و والد ماجد عمل نموده اقامت این رسم میفرمایند و عالمی را ازین وجه بفیض میرسانند

مجملا بسبب ششم آذر ظاهر قصبهٔ باری از وصول ماهچهٔ رایات جهانگیر حضرت صاحبقران ثانی مطلع

صبح سعادت گردیده پنجروز دران مقام نشاط بصید نخچیر پرداختند و عزم تماشای قلعهٔ گوالیار و سیر و شکار

آن نواحی که در خاطر انور قرار گرفته بود بتصمیم انجامید آخر آن بتاریخ روز جمعه دوم دیماه از باری کوچ فرمودند و در

همعنان دولت و اقبال متوجه گوالیار شدند درین اثنا مظفر خان ولد خواجه ابوالحسن تربتی از جانب کابل آمده

سعادت ملازمت دریافت از حوادث عجیبه و وقایع غریبه که درین ایام از نوشته واقعه نویس صوبهٔ کشمیر

معروض واقفان پایهٔ سریر خلافت گشت آنکه جمعی از ساکنان پرگنهٔ ادلر بحضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه

آمده گفتند که حسن محمد نام شخصی از مردم پرگنهٔ مذکور را دختری خدا داده و در روز هفتم ولادت بسخن در آمده کلمهٔ

طلبیده بر زبان راند و گفت که مردم این دیار را بگوئید که درین سال خیرات کنند تا از آفات ایمن باشند دیگر
زوجهٔ اسمعیل واش کشمیری که یک پسر و دو دختر بیک شکم زاده منکوحهٔ بابا فتح کشمیری پسری آورد که منفذ سفلی
نداشت و از زن ابراهیم کشمیری پسری متولد شد که لب بر زبر نداشت و زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر
یکبار زائید و حلیلهٔ حسین ایماق سه پسر یکدفعه آورد و سیوم و چهارم دیماه ظاهر کوالیار مخیم سرادقات
جلال گشت و حضرت صاحبقران ثانی بدولت و اقبال متوجه سیر قلعه شده رفعت صوری آن را به بلندی
معنوی اقتران بخشیدند چون قلعه کوالیار بعهدهٔ ضبط و حراست سید مظفر خان و توابع و لواحق آن
بجاگیر او مقرر بود سید منصور پسر خان مشار الیه که به نیابت پدر در آن قلعه اقامت داشت
از قبل والد خویش پیشکش لایقی گذرانید از حکمت های خفیه و مصلحت های نهفتهٔ الهی که درین سفر دولت اثر
از مکمن خفا بعرصهٔ شهود جلوه نمود خلاصی بندیانی بود که سالها در قلعه کوالیار که دار الجزای گناهکاران
بدکردار است اسیر سرپنجهٔ عقوبت و عذاب و رنجهٔ شکنجهٔ یاس و نومیدی بودند صورت این واقعهٔ محموده آنکه
چون ماهچهٔ رایت منصور شاهنشاهی خورشید سان بر آن قلعهٔ فلک اساس پرتو افکند حکم اقدس بنفاذ پیوست
تا حقیقت احوال آن بندیان و جرایم و معاصی ایشان را بعرض مقدس رسانیدند و خود بنفس نفیس
متوجه تفحص حال آن بندیان و جرایم هر یک شده چندی را که وجود ایشان مادهٔ فتنه و فساد بود مقید
گذاشتند و ما بقی را بتصدق ذات اقدس خویش خلاص فرمودند مجملاً از استماع خبر وصول
موکب جهانگشا بکوالیار افواج بحر امواج را که باستیصال جهار بندیله تعین شده بودند استظهار تمام
حاصل گردید و قوم بندیله را دست و دل از کار مانده مغلوب رعب و هیبت گشتند و مهابت خان خانخانان
سپه سالار از طرف کوالیار و قصبه اوچاوه که شش کروهی اوندچه است و خانجهان کودی

از اوان

از زور بموضع کنداره که سه کروهی اوندچه است رسیده بهادران عرصهٔ جلادت دست بقتل و نهب و غارت گشودند
و عبدالله خان با همراهان از کالپی بطرف ایرچ که سرحد غربی ملک بندیله است از ده کروهی اوندچه متوجه شده
چون بآن حوالی رسید همت بر تسخیر قلعهٔ ایرچ که حصاری محکم و از آن استحکام داده مردان کاری سپرده بود گماشت
و خود با محمد باقر سرکرده و با همیان یمین الدوله آصف خان و بعضی سران و سروران دیگر از جانب شرق و
بهادرخان روهیله با فوجی که همراه او بودند از طرف شمال و راجه بهار سنگه و رشید خان و با همیان از دکنیان
از سمت جنوب یورش نمودند و پیش از همه جانب فوج عبدالله خان ایستاده بهادران صف شکن و دلیران مردافکن
سر از گریبان جوشن توکل و دست از آستین جفشان تهور برآورده دامن جستی و چالاکی بر زدند و با یک
دیگر با آن گروه ستیزه کار داد کارزار دادند و بعد از زد و خورد بسیار پیاده گشته بکام جرأت
از خندق گذشتند و بقدم جلادت بر دیوار حصار برآمده با کفرهٔ تیره روز چون روز و شب درهم آویختند
دران گیر و دار از تیر و جواز نیزه خطی خط فنا بر صفحهٔ احوال کشیدند و گبر و مسلمان از دم تیغ هندی زهرآب
هلاک چشیدند دو لشکر بهم در خروش آمدند دو دریای خونی بجوش آمدند جهان شعلهٔ فتنه بالا گرفت
که آتش درین چرخ والا گرفت واز طرف بهادرخان نیز چون باسباب استحکام حصار جمعی کثیر از کفار آمده
دران ضلع تحصن جسته بودند جنگی سخت در پیوست و بهادرخان مردوار کمر جهاد و غزا بسته پای ثبات
و قرار استوار داشته تیغ انتقام از نیام قهر کشیده همت بر دفع اشرار گماشت و فیلی از فیلان
جنگی را پیش کرده دروازه قلعه را شکست و با برادران و با همیان خود پیاده شده بدستیاری
شجاعت و پایمردی شهامت از روی قدرت و قوت تمام داخل حصار شد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم سپاه نصرت اثر وزیده قریب سه هزار کافر لعین از شاخسار مخالفت شهنشاه دین گل

نیستی چیده‌اند و چون بر بهرنی دیو غرور از جنت المأوای متابعت اولیای دولت پای ادبار بمحرومی اختیار
نموده بودند از راه باریک تیغ گذشته به بئس المصیر که مقر و مفر این طبقه ضاله است رسیدند و در جهنم
آتش آسایش گزیدند و گروهی از لشکر منصور را نیز در آن معرکه پرشور و شر گلگونه شهادت غازه رخسار
سعادت آمد و چون خبر این فتح بپایه سریر اعلی رسید شهنشاه حق‌شناس قدردان بجلدوی این خدمت
نمایان بهادرخان و راجه بهارسنگه را بعنایت نقاره نوازش فرمودند و چون غازیان جلادت شعار کار
بر جمعی تیره روزگار تنگ ساختند ناچار با عیان دولت و ارکان سلطنت توسل جسته از روی مسکنت
و ضراعت از ایشان التماس شفاعت نمودند و معروض داشت که اگر رحمت شاهنشاهی فی الحال این جماعه را مورد
گشته رقم عفو بر جریده عصیان این بنده به کار شده روی امید بدرگاه خلایق پناه خواهد آورد و بهر
منصبی و جاگیری که از درگاه والا عنایت شود برضا داده منت پذیر خواهد بود و با وجود غلبه سپاه
نصرت اثر و زبونی آن گروه خیره نظر حضرت صاحبقران ثانی که ادراک لذت عفو در حالت قدرت نموده
بودند بالتماس دولتخواهان و شفاعت ایشان ذیل عفو بر گناه جمعی که بر تبیان روزگار پوشیدند و فرمان
مطاع از مکمن رحمت شرف صدور یافت که آن دهشت زده آشفته خاطر از قهر و غضب پادشاهی ایمن و بلطف و
مکرمت پادشاهی مستمال و مطمئن بوده روی بدرگاه سلاطین پناه آورد و در بیست و پنجم ماه دی مطابق
روز یکشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی سنه هزار و چهل و هشت محفل وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد
الاتصال حضرت صاحبقران ثانی آراسته گشته آن حضرت را خانچه رسم وزن شمسی است دوازده مرتبه
وزن نمودند یکمرتبه بطلای خالص و یازده مرتبه باشیای دیگر و لوازم عیش و نشاط و داد و دهش که از
خصوصیات این جشن خجسته است بتقدیم رسید در این روز فرخنده الله‌ویردیخان از خدمت پرستاران

و صفدرخان

وصفدر خان و چاسپار خان و خواجه خان بعنایت علم لوای افتخار برافراختند و منصب سیف خان ولد احمد بیگ خان
که داخل لشکر صوبه کابل بود از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و چهارصد سوار مقرر شد و بیست و نهم بهمن
معتقد خان مستورات حجب عصمت و مخدرات تتق دولت را که عبارت از عمه های معظمه و همشیره های مکرمه
حضرت صاحبقران ثانی باشند با سائر اهل حرم محترم حضرت جنت مکانی از دار السلطنه لاهور بدار الخلافه
اکبرآباد رسانیده خود در کوالیار سعادت ملازمت اشرف دریافت و اسلام خان از لشکر مهابت خان
خانخانان رسیده مورد عنایات پادشاهانه گردید و بعد از سی و سه روزه اقامت از کوالیار در
بیست و نهم بهمن عنان سعادت انعطاف داده لوای فیروزی و نصرت بصوب مستقر سریر خلافت افراختند و در
هفتم اسفندارمذ ماه بساعت مسعود از باغ نور منزل معروف بباغ دهره دیرین سعادت و اقبال سوار شده
چون معماران صنعتگر بموجب حکم اقدس در دولتخانه پادشاهی که مهبط انوار الهیست بتعمیر مبانی عالیه شروع نموده
هنوز از کار فارغ نشده بودند بمنزل فیض شامل ایام شاهزادگی خویش که بیرون قلعه بر کنار آب جون
واقع است شرف نزول ارزانی داشتند و درین مدت سه ماه و هفت روز که به بیست و هشت کوچ و شصت و
هفت مقام صید مراد و شکار مقصود کرده بدولت داخل دار الخلافه گشتند نه قلاده شیر و بیست و
پنج نیله گاو و دویست و پانزده آهو و از جانوران پرنده قریب دو صد قطعه به تفنگ و چیته و باز و چرغ و
سه سارس و یک کلنگ و پنجاه و یک مرغابی و شانزده طاوس و شصت و سه دراج و دوازده
کاروانک به تفنگ و چیته و باز و چرغ شکار خاصه شد درینولا مهابت خان خانخانان با جمعی
از عمده ها که بهمراهی او معین بودند احراز سعادت ملازمت اشرف نموده از روی تضرع رخصت
کورنش جبهه خجلت زده بدرگاه حاصل کرده و بخشیان عظام او را بآئین گناهکاران عفو طلب آورده

بدولت زمین‌بوس درگاه والا فایز گردانیدند و هزار مهر بصیغهٔ نذر و پانزده لک روپیه نقد بطریق
جرمانه گذرانید و چون حکم شده بود که جمیع فیلان خود را همراه آورد از نظر انور گذرانید چهل زنجیر فیل
که داشت از نظر فیض گستر گذرانیده پیشکش نمود و دیوانیان عظام حسب امر اعلی از جملهٔ جاگیرها که
متصرف بود موافق منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار باو وا گذاشته تتمه را بخانجهان لودی
و عبد الله خان و سید مظفر خان و راجه بیهار سنگه بندیله که برادر اوست موافق طلب هر یک تنخواه نمودند
و قرار یافت که با دو هزار سوار و دو هزار پیاده از قوم خود بصوب ممالک جنوبی شتافته کومکی دکن
باشد و محالی که از مردم جوار خویش بتعدی گرفته با آنها واگذاشته من بعد در هیچ یک مدخل ننماید و خانجهان
نیز بسعادت زمین‌بوس بارگاه جلال مستسعد گردیده هزار اشرفی نذر و بیست و شش زنجیر فیل پیشکش
گذرانید و بمرحمت خلعت خاصه و خنجر مرصع مفتخر گشت بیست و نهم اسفندارمذ مهابت خان خانخانان
بصاحب صوبگی دار الملک دهلی متعین گشت و هنگام رخصت بمرحمت خلعت فاخره و دو اسب خاصه شرف
مباهات یافت و قلیچ خان که صوبهٔ دهلی از تغیر او بمهابت خان خانخانان مرحمت شده بود بصوبه‌داری
الله‌آباد و خلعت فاخر تارک افتخار برافراخت در این ایام عنایت و عاطفت پادشاهانه حضرت صاحبقران
ثانی پرتو شمول بحال عادلخان افکنده تشریف خاصه با نادری که تکمه‌های آن مروارید و زمرد قیمتی بود
جهت سرافرازی او مصحوب خواجه طاهر گرزبردار فرستادند و خواجه ابو الحسن تربتی را که پنجهزاری ذات
و پنجهزار سوار بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار بلند مرتبه گردانیدند
و منصب یاقوتخان حبشی را که او نیز پنجهزاری ذات و سوار بود از اصل و اضافه شش هزاری ذات و
سوار مقرر فرمودند و از روی مرحمت اسب تپچاق مع زین طلا و تسبیح طلا با نام فیل خاصه جهت او مرکن

نوشته‌اند از وقایع این سال همایون فال انتزاع بعضی محال متعلقه پادشاهی از نظام الملک است که قبل از
جلوس میمنت مانوس حضرت صاحبقران ثانی متصرف شده بود تبیین این اجمال آنکه در ایام رحلت حضرت جنت مکانی
که زمان هرج و مرج و دوران خودسری و فتنه گری بیخردان نا عاقبت اندیش بود خانجهان لودی که بعضی اراده‌های
فاسد در خاطر ناقص خود قرار داده بود با نظام الملک بدسرانجام طرح دوستی و الفت انداخته
طریق سازش و موافقت پیش گرفت و تمامی محال بالاگهات را بتصرف او داد و بعد از آنکه سریر سلطنت
روز افزون بفر جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی بلند پایگی یافت بنظام الملک فرمان جهان مطاع
صادر شد که ولایات متعلقه پادشاهی را بدستور سابق حواله اولیای دولت قاهره کند و اگر درین باب
اهمال ورزد فرمان قضا جریان از رکن جلال شرف صدور خواهد یافت که خانزمان صاحب صوبه دکن با افواج نصرت
شعار متوجه بالاگهات گشته آن ولایت را بقهر و غلبه ازو انتزاع نماید و سزای نافرمانی در کنار روزگارش
گذارد و او بعد از ورود حکم اشرف محال بالاگهات را از مردم خود خالی کرده بدرگاه سلاطین پناه
عرضداشت نمود که گماشتهای خویش را باتمام از ولایات بالاگهات برآورده آن محال را حواله مردم پادشاهی
نمودم اما سید کمال قلعه‌دار بیر هر چند می‌نویسم که آن پرگنه را بتصرف ایشان داده باینجانب آید سرکشی کرده
اطاعت نمی‌نماید و سخن من نمی‌شنود چون حقیقت حال از عرضداشت نظام الملک معروض پایه سریر اعلی
گردید فرمان عالیشان بخانزمان شرف نفاذ یافت که با افواج قاهره ببالاگهات برآمده پرگنه بیر را که از جاهای
معتبر و ولایتهای معمور گشت و قلعه محکم اساس و حصاری متین بنیاد دارد و جمع آن با توابع و لواحق ده کرور دام است
که بیست و پنج لک روپیه باشد از سید کمال گماشته نظام الملک انتزاع نماید خانزمان حسب الحکم ساطع
با تمامی لشکر خاندیس و دکن متوجه بالاگهات گشته چون بحوالی قلعه بیر رسید سید کمال از سطوت ورود لشکر نصرت

اثر قلعه داران استخر عساکر رعب و هیبت یافت و ناچار جمعی را درمیان انداخته بدست آویز خجلت و ندامت قدم
از وادی گمراهی بشاهراه دولتخواهی گذاشت و پرگنه بیر را با دو کلید دولت ابد پیوند سپرده خانزمان صف شکن
والد یوسف خان رضوی را بدستور سابق در قلعه بیر گذاشته با افواج نصرت نشان به برهانپور مراجعت نمود دران
وقت که جنود اقبال متوجه تسخیر بیر شدند نظام الملک بد فرجام از کوته اندیشی و شومی بدسیر باهو بهلول و
جمعی از سلاحداران از اباشیه را سوار از دولت آباد فرستاده بود که بولایت خاندیس در آمده
غبار شورش بر انگیزند تا باعث تذبذب خاطر عساکر منصور گردد و در استنزاع قلعه بیر تعلل واقع شود
چون دریا خان روهیله که دران ایام جاگیردار پرگنه پال و دوان نواحی بود از این معنی خبر یافت ایلغار
نموده مانند سیل بهاری خود را بآن جماعت که درمیان رود آب پیتی و پورنه در آمده بودند رسانید
و خاشاک وجود جمعی کثیر را از سر رفته وصل بحر فنا گردانید و قرین نصرت بجای خود بازگردید

سال دوم از دور اول جلوس همایون از سنین نوابی جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی در هنگام فرخنده

فرجام فصل شتا با بهار رسیده نسیم روح افزای فروردین بر اطراف صحاری و بساتین وزید و باد بهار
صحن چمن را از سبزه و ریاحین چون بزم نوروزی شهنشاه زمان نوروز آراسته و مزین گردانید و روز
سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب سنه هزار و سی هشت هجری سرور سیارگان بابک جهان عروج فرمود
بر سریر میمنت تاثیر حمل بر آمده بافاضه انوار عدل عالم پژمرده و دهر پیر را دیگر باره بسان بخت
خدایگان جهان سرسبز و جوان ساخت ه دگر نوروز عالم را جوان کرد گلستان را بکام بلبلان کرد ز شکوفه
بیزار از ما در شاخ عجب این که بستان را جوان کرد بهشت بی عمل در باب کامروز چمن را ابر چون باغ جنان کرد
و نوروز سال دوم از دور اول جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی با کمال فرخندگی و خوشی در رسیده

محفل آرایان بارگاه جاه و جلال باشارهٔ منهیان اقبال عام و خاص دار الخلافه اکبرآباد در سال نخستین که ابتدای
بهار سلطنت و آغاز شکفتن غنچهٔ دولت بود چنانچه شهر و جا جشن و کریاس آذین بسته مجلسی آراستند
که ساکنان سپهر والا بتماشای آن سر از منظرهٔ چرخ اعلی برآوردند و قدسیان عالم بالا برای صبح گزیدن
الکمال سبعه کواکب در مجمرهٔ گردون بر آتش خورشید نهادند و در ساعت تحویل که نظرات آسمانی از آن کسب سعادت
جاودانی مینمود اعلیحضرت صاحبقران ثانی بر سریر کامبخشی و کامروائی جلوس فرمودند آواز تهنیت از اطراف
و جوانب بلند گشته خورد و کلان و پیر و جوان زبان بمبارکباد خدیو جهان گشودند و لوازم جشن و عشرت و مراسم
شادی و سرور این نوروز گیتی افروز که تا قیام قیامت بر هوا خواهان این دولت روز افزون فرخنده
و همایون باد بتقدیم رسید بحر عطا و کرم شهنشاه عالم بتلاطم در آمده دامن دامن گوهر مقصود در کنار خواهش
عالمیان ریخت و عام انعام فرمانروای انام مطرح گشته مزرع امید جهانیان را شاداب مراد
ساخت بحال منصب و جاه جمعی کثیر از امرا و اعیان درگاه جهان پناه درین بهار عالم آرا بمیامن
سحاب تربیت پادشاهی و نسیم پرورش سایهٔ الهی نشو و نما یافته روی ترقی و بالش آورد و درین روز
فرخنده و ساعت خجسته بر سالیانهٔ نواب مهد علیای ممتاز الزمانی که دو لک روپیه بود یک لک افزوده
بده لک روپیه مقرر نمودند و ارادتخان را از تغییر خانزمان که بنیابت پدر انتظام بخش مهام
ممالک جنوبی بود صاحب صوبهٔ دکن ساخته از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار از آنجمله دو
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه
و فیل خاصه با ماده فیل نواخته بآن صوب رخصت فرمودند و خانزمان را بدرگاه والا طلب داشته بخدمت
جلیل القدر منیع الشان دیوانی کل را از تغییر ارادتخان بعلامی افضلخان که در ایام دولت انجام

پادشاهزادگی نیز من حیث الاستعداد و الاستقلال بآن جلیل‌تر قیام داشت عنایت نمودند بی تکلف
مثل او وزیری خبیر و مشیری صائب تدبیر از کتم عدم کم بعرصهٔ وجود قدم نهاده بلکه باین کیفیت و حالت
خلق و خلقت و نیکنفسی و جامعیت در طبقه ناس با در اتفاق افتاده در فضل و کمال و استعداد و
قابلیت و عقل و شعور و فهم و فراست سرآمد اهل زمان است و در رسایی و سعادتمندی و پختگی و متانت و فراخ‌دلی
و کارگذاری و ضبط و کفایت متصدیان وزرای دوران الحق چنین پادشاهی اگرچه بحسب جاه و جلال
هم از جهت اتصاف بصفات کمال عدیلش در جهان کس نشان نداده اینچنین وزیری بی‌نظیر شایسته
و در خور بود تاریخ وزارت آن دستور کامل‌را یکی از اهل طبع شد فلاطون وزیر اسکندر
یافته و اینچنین تاریخ نادر اتفاق می‌افتد و خدمت عمدهٔ سیادت‌پناهی از تعبیر علامی افضلخان بمیرجمله
در زمان حضرت جنت‌مکانی نیز از خدمت ذات باز گردیده مذکور از سادات موسوی حسینی
شهرستان صفاهانست برادر کلان او میر جلال‌الدین حسن صلابی با دو برادرزاده‌اش که یکی میر رضی و دیگری
رفیع‌الدین محمد نام داشت در عهد شاه جهانشاه عباس فرمانروای ایران بمنصب جلیل صدارت رسیدند و برادر
زاده‌ها بمرتبه والای دامادی آن شاه فلک‌بارگاه نیز فایز گردیدند اصل نامش میر محمدامین است در ابتدای
حال از صفاهان بگلکنده رفته نزد محمد قلی قطب‌الملک بکمال عزت و اعتبار رسید و میرجمله قطب‌الملک شد
در دکن وزیر را میرجمله میگویند و از آن وقت باز این اسم باو ماند و بعد از فوت محمد قلی قطب‌الملک از
گلکنده بوطن خویش رفته چون میانهٔ او و شاه جهانشاه انجم‌سپاه شاه عباس صحبت خوب نشست برهنمونی
بخت روی امید باین دولت پایدار آورده سعادت‌اندوز خدمت حضرت جنت‌مکانی گردید
مجملا از روز مبارک نوروز تا روز عالم‌افروز شرف آفتاب همواره بزم کامرانی و کامبخشی آراسته بود

و هر روز پیشکش یکی از اعیان سلطنت میگذشت و مجموع آنچه از پیشکش نواب مهد علیا و شاهزاده‌های
عالیمقدار و امرا و اعیان و رای یمین الدوله آصفخان بشرف قبول رسید قریب هشت لک روپیه بود
و هفتم فروردین عمدة الاعضاد والخلافه آصفخان بشرف قدوم ارزانی داشتند آن خان آصف صفات
شکر مقدم گرامی سلیمان زمان بجا آورده بعد از اقامت رسم پا انداز و نثار پیشکش عالی که از
اقسام جواهر و مرصع آلات و تحف و نوادر روزگار ترتیب داده بود گذرانید و از آنجمله قریب
لک روپیه بدرجه قبول رسید و درین ولا معتقد خان که سابقاً چهار هزاری ذات و دو هزار سوار منصب
داشت از اصل و اضافه منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و صوبه داری احمدنگر نوازش یافته
مرخص شد و چنگیز ولد عنبر حبشی بهدایت بخت و دلالت سعادت روی امید باین آستان که قبله
آمال است آورده بدولت ملازمت و عنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزار و پانصدی
ذات و هزار سوار سرافراز گردیده در سلک ملازمان درگاه خلایق پناه انتظام یافت و درین
اوقات روزگار کجرفتار بمقتضای عادت خویش عمل نموده هنگامه ملالی گرم ساخت و بتاریخ
بیست و پنجم اردی بهشت مطابق بیستم شهر رمضان سنه هزار و سی و شش درة التاج سلطنت شاهزاده
سلطان دولت افزا ازین محنت سرا رخت بعالم بقا گذاشت و تخم اندوه در مزرع خاطر جهانیان کاشت
شهنشاه خدا آگاه از جادهٔ صبر و شکیبایی انحراف نورزیده رضا بقضای الهی دادند و در تسلی
خاطر آزرده نواب مهد علیای ممتاز الزمانی کوشیدند روز جمعه پنجم خرداد عید فطر برکت قدوم بهجت
لزوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقران ثانی با شکوه آسمانی فیل سوار متوجه عیدگاه شدند و ادای
نماز عید نموده قرین سعادت بدولتخانه مراجعت فرمودند و در رفتن و آمدن خلقی را از زرافشانی

دست جود کاسباب مطلب ساختند و از واقعهٔ صوبهٔ کابل بعرض مقدس رسید که خنجر خان ترکمان و شمشیر خان
و عوض بیک قاقشال بر سر قلعهٔ باسیان که میان سرحد کابل و بلخ واقعست و از قدیم با ولایت دو
لت قاهره متعلق بود رفته اوزبکان که دران قلعه بودند فرار نمودند و ایشان انحصار را انجا که یکسان کرده
بدرگاه نصرت مراجعت کردند تحریری بیک ایلچی از جانب شاه جمجاه عباس فرمانروای ایران بعد تهنیت جلو
س حضرت صاحبقران ثانی [illegible]
چون از ابتدای آثار سعادت منشی و دولتمندی و انوار نیکبختی و سربلندی از وجنات حال فرخنده
مآل حضرت صاحبقران ثانی پرتو ظهور بر ساحت شعور نزدیک و دور افکنده و صیت مکارم ذات
و صفات و آوازهٔ تردات و فتوحات آن حضرت در جهان انتشار یافته بود و در آیینهٔ خاطر
روشن ضمیران منطبع گردیده که عنقریب مسند سلطنت عظمی و سریر خلافت کبری بزیب وجود اشرف
آراسته خواهد شد شاه جمجاه فلک بارگاه شاه عباس که در میان سلاطین وقت بوفور عقل و شعور امتیاز
تمام داشت بنابر بعضی مصلحتها که عقل کامل سلاطین پی بآن تواند برد همواره طریق مصادقت و کام
محبت سپرده ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح میداشت درینهنگام که مبشر اقبال بشارت سریر
آرائی عالم افروز حضرت صاحبقران ثانی را بگوش هوش جهانیان رسانیدند در فرح آباد ذهن آن
این خبر بهجت اثر مسموع آن شاه والا جاه گردید و اظهار کمال شگفتگی و انبساط نموده بمحرمان
حرم قرب خویش خطاب کرد که همیشه بشما میگفتم که بعد از جهانگیر پادشاه محیی دولت چغتائی این شمع
دودمان صاحبقرانی خواهد بود الحمد لله که حق بمرکز خود قرار گرفته همای دولت صید آن جوانبخت بلند
اقبال گشت و حسن فراست من بر همگنان ظاهر شد و در همان مجلس تحریری بیک نام ملازم معتمد را طلب .

نیز

ساخته گفت که زر تهنیت جلوس آن پادشاه جوان دولت مظفر ستم باید که ایلغار نموده در عرض ماه
خود را برسانی و بزودی رخصت بخشید در خدمت آن برگزیده الهی کسب سعادت نمائی و باز طریق مراجعت را بکام سرعت
طی کرده مرا از کیفیت احوال خجسته مآل آن حضرت مطلع سازی محبت نامه مشتمل بر اظهار بشاشت و
شکر این موهبت و تمهید مراسم تهنیت مصحوب او بپایه سریر اعلی ارسال داشتم و چون بسرحد داخل
ممالک محروسه پادشاهی شد خبر فوت شاه مسموع او گردید و بهمان دستور که مامور شده بود متوجه آستان اسلام
عتبه جلال گشته بیست و پنجم تیر ماه بحوالی دار الخلافه رسید معتمد خان حسب الحکم اعلی استقبال نموده او را بدرگاه
معلی آورد و آداب کورنش و تسلیم و زمین بوس بتقدیم رسانیده معروض داشت که حضرت شاه بعد از
استماع مژده جلوس همایون بر اورنگ سلطنت روز افزون نخست بهیچ امری دیگر توجه نانموده مرا بتهنیت
بندگان حضرت روانه ساخت و فرمود که انشاء الله تعالی متعاقب یکی از عمده ها را با تحف و هدایای
لایقه بایان درگاه معلی خواهیم فرستاد و بعد از عرض این مقدمه بآئین ارباب ادب و آداب مکتوب شد
کیوان جاه را گذرانیده مورد الطاف پادشاهانه گردید و بخلعت فاخره و جیغه مرصع و بیست هزار
روپیه نقد سربلند شد یازدهم امرداد عید سعید باج صلای فرخی و فیروزی در داد و حضرت صاحبقران
ثانی توسن دولت در زیر ران کشیده قرین سعادت و اقبال و حشمت و اجلال سوار شدند و فضای
عیدگاه را مهبط فیض و برکت ساخته اقامت نماز عید نمودند و بدولت سرای دولتخانه مراجعت
فرموده شرایط قربان بتقدیم رسانیدند و در رفتن و آمدن از زر افشانی دست جود فقرا را
در سلک اغنیا منسلک گردانیدند درینوقت خواجه صابر که در ایام پادشاهزادگی داخل بندهای
معتبر و بخطاب نصیرخانی مباهی بود از دکن رسیده بناصیه سائی عتبه اخلاص و عبودیت حظ

عصیان از جبهه ستردو و مورد مراحم پادشاهانه گردید تحقیقت احوال او بر سبیل اجمال آنکه چون عبد الله خان

از بیست رائی و عدم استقامت مزاج در دکن مصدر حرکات ناپسندیده گشته عنایات بی اندازه

حضرت صاحبقران ثانی را منظور نظر حق شناسی نداشت و طریق بیوفائی سپرده از خدمت

آنحضرت مفارقت اختیار کرد خواجه صابر که بنسبت دامادی عبد الله خان را مرعی

داشته از سعادت خدمت محرومی گزیده و پیش نظام الملک رفته بکجهتی با او می بود و بعد از آنکه

اورنگ خلافت بفر جلوس همایون زینت گرفت از آنجا که کلک قضا نام او را در جرگه اهل سعادت

و ارباب دولت ثبت کرده بود و مشیت ازلی قرار گرفته که در این سلطنت روز افزون خدمات

شایسته عمده از و بمشیت پذیرد و از کرده‌ها ناصواب خویش منفعل گشته چون بر مراتب عفو و مرحمت

شهنشاه جرم بخش وقوف تمام داشت مکرر عرایض مبنی بر اظهار خجلت و ندامت بدرگاه خلایق پناه

فرستاده و استعفای جرایم خویش نمود بنابران کرم پادشاهی عذر او پذیرفت و بنوید عنایات

شهنشاهانه مستمال گشته روی امید بدرگاه جهان پناه آورد و بعد از ادای شرایط

عبودیت بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خطاب بهم خود کامیاب مطلب شد

از وقایع این ایام که دلالت تمام بر کمال بلندی اقبال حضرت صاحبقران ثانی دارد آنست

که در پنجاه ساله ایام خلافت حضرت عرش آشیانی با جمع نمودن فیلان نامی از اقصای عالم و آراستگی

فیلخانه چنانچه بعد از رحلت رحمت آیت آنحضرت قریب شش هزار فیل در فیلخانه سرکار خاصه شریفه

موجود بود و همچنین در بیست و دو ساله مدت سلطنت حضرت جنت مکانی چند آنکه آن دو پادشاه فلک

بارگاه خواهش این نمودند که فیل سفیدی بدست آورند میسر نشد و در این نوبت که چهره دولت حضرت

صاحبقران

صاحبقران ثانی بر ساحت مملکت سایه گستر گردید بی سعی تلاش بنده های درگاه جهان پناه
یک زنجیر فیل سفید قوی هیکل داخل فیلخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه شد شرح این مقدمه آنکه وکلای
خواجه نظام سوداگر که از تجار معتبر صاحب ثروت بود و چون پیوسته به سفر دریا تردد می نمودند
و به بنادر دور دست آمد و شد میکردند جاوه فیلی که بعضی از اهل وقوف برین بودند که
آن سفید خواهد شد در شصت خریده برای او آورده بودند و دران وقت فیل مذکور خرد سال
و لاغر و زبون بود و در رنگ نا مشخص داشت خواجه نظام خواست که یکچند تربیت آن پردازد
دران اثنا حسب الحکم حضرت جنت مکانی او را بجهت ابتیاع یاقوت و دیگر نفایس سفر پیگو پیش
آمد و چون سید دلیر خان رابطهٔ آشنائی و وداد و رشتهٔ دوستی داشت فیل مذکور را در محال جاگیر او
گذاشته رفت سید دلیر خان فیل را که مدت دوازده سال در جاگیر او آسوده شده و ترقی بسیار
نموده رنگ سفیدی در کمال پاکیزگی و صفا بهم رسانیده بود بدرگاه والا فرستاد و دوازدهم
شهر بنظر اشرف درآمده چون کمال غرابت داشت موجب تعجب ناظران گشت و هیچ یقینی مسموع گردیده
تا حال غیر راجهٔ پیگو که داشتن فیل سفید سرمایهٔ افتخار او شده دیگر از فرمانروایان هندوستان
و سلاطین فرنگستان که اخبار و آثار ایشان در تواریخ سابقهٔ ایشان ثبت گشته فیل سفید
در سرکار هیچ یک نبوده طالبای کلیم در تهنیت این رباعی گفته بعز عرض رسانید و بصلهٔ شایسته
سرافراز گردید ❊ بر فیل سفیدت که مبینا گردند ❊ شد بخت بلند هر که او دیده فکند
❊ چون شاهجهان بر او برآید گوئی ❊ خورشید شد از سفیدهٔ صبح بلند ❊ از غرایب سوانح این ایام
آنکه چون صیت هنرپروری و هنرمند نوازی حضرت صاحبقران ثانی باطراف عالم منتشر

گشته بود و این طبقه از همه جا روی امید بدرگاه خلایق پناه می‌آوردند در غرهٔ مهر ماه یمین الدوله آصف خان
دو زنار دار برهمنی را بسعادت زمین بوس عتبهٔ جلال رسانیده معروض داشت که این دو شخص ده
بیت هندی را که ده شاعر تازه گفته باشند و هیچکس نشنیده باشد بیک شنیدن یاد میگیرند
و آن ده بیت را بهمان ترتیبی که شعرا گفته و خوانده باشند از بر خوانده ده بیت دیگر بهمان زبان و همان
مضمون در بدیهه جواب میگویند چون در حضور اقدس موافق قول یمین الدوله بفعل آوردند عنایت شهنشاه
قدردان هر دو را بخلعت و انعام مباهی ساخت و مقدمی موضع تربیت را که وطن آنها بود بانها تفویض
نموده رخصت انصراف ارزانی داشت در روز دوشنبه نهم ماه مهر حضرت صاحبقران ثانی با پردگیان
سرادق جلال و شاهزاده‌های بلند اقبال بمنزل یمین الدوله آصفجاه از فیض قدوم بخشیده دو روز
بفرح و انبساط گذرانیدند و آن دستور ادب شناس آداب و آئین اقامت مراسم پا انداز و نثار
پیشکش کرده شکر مقدم همایون ادا نمود ذکر ادبار نمودن خانجهان لودی از دولت پایدار کم
جهد خود و زلت او و ادبار و وقایع دیگر در وقتی که دار الخلافه اکبرآباد بفر نزول موکب جهانستان
آراسته رشک ریاض رضوان داشت خانجهان لودی که اصل نام مذکر جاش پیر است و بعد ازین بهمان
نام مذکور خواهد شد روز بخت خویش را چون شب دیجور تیره گردانید و سیاه روئی جاوید اختیار کرد
فرا نمود صورت تحقیق این واقعه آنکه آن سرگروه آوارگان دشت ادبار بعد از قضیهٔ ارتحال حضرت جنت مکانی
و قبل از جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی بر سریر جهانستانی از بیخردی و ناعاقبت اندیشی
و بتبعیت اقوال خوش آمد گویان فتنه اندیش گشت و باغوا و اضلال ابطول محمد دل و سکندر بداختر
و جمعی دیگر خیالهای محال بخاطر فاتر راه داده بعضی افعال و اعمال که شیوهٔ جهال بد مآل باشد

بظهور رسانند و بعد از آن که حضرت صاحبقران ثانی جان نثار خان را از جنیر با فرمان سعادت عنوان
که از روی عنایت تمام بخط مبارک مرقوم شده بود نزد او فرستادند از نجبت برگشتگی و تیره درونی
سر رشتهٔ بندگی را از دست عصیان داده و در مراسم استقبال و شرایط تعظیم و تکریم تهاون
ورزیده بخبث بی اخلاصی و نیت بد سرشتی خویش را بر روی کار انداخت و در برابر پیغام های مرحمت آمیز
بندگان حضرت که جان نثار خان باو ابلاغ نمود جواب داد که نوکریهای شان از من نمی آید و اورا
بی عرض داشتی و نامه که بادی از اطاعت و بندگی دهد مرخص گردانید و غدر دولت و
حق نعمت نشناخته از کجروی طبع و تیرگی ضمیر و عدم اصابت رای و تدبیر زیان دنیوی و خسران
آخروی را سود خود اندیشیده با بخت خویش ناسازی و با نظام الملک سازش آغاز نمود و
محال بالاگهات دکن را که در آن وقت پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت بتصرف نظام الملک داد
مگر قلعهٔ احمدنگر که از پاکیزه گوهری و سعادت منشی سپهدار خان بحال خود ماند و افسون او در خان
مذکور کارگر نیامد چندانکه درین باب سعی کرد مفید نیفتاد و جمیع مردم پادشاهی را از آن محال برآورد و
نزد خود طلبیده و سکندر دوتانی را که قرابتی قریب باو داشت همراه جمعی قلیل در برهانپور
گذاشته خود با مردم بسیار بقصد متصرف شدن ملک مالوه که در آن وقت بعهدهٔ ضبط میر
عبد الرزاق معموری مخاطب بمظفر خان بود روانه قلعه ماندو شد چنانچه این وقایع بسمت ذکر
یافته و چون موکب اقبال حضرت صاحبقران ثانی قرین تأیید ربانی برسبیل استعجال از راه
سورت و احمدآباد باجمیر و از آنجا بمستقر سریر جاه و جلال متوجه گشته آن حضرت دار الخلافه
اکبرآباد را از فیض نزول اقدس مهبط انوار آسمانی و مورد برکات جاودانی ساختند و آوازهٔ

جلوس اشرف بر اورنگ سلطنت موروثی در بسیط جهان افتاد مغروران خودسر و آمده طلبان
فتنه گر که در نزدیک و دور هست بادهٔ نخوت و غرور بوده‌اند از بیخودی جام رعایت و نکث اصلاً
اندیشهٔ صلاح کار ندامت و سوء خاتمت نمی‌نمودند بشعور آمده بالضرورت قدم براه مآل اندیشی
نهادند لاجرم بپیرایی عنوده بخت بیدار دیده از خواب غفلت گشوده بفکر عاقبت کار خویش
افتادند و چون صیت سطوت شهنشاه جهانستان بسمع تفرقه جمعیت او گشته راجه جگسنگه و
راجه جیسنگه و دیگر راجپوتان عمده که با او تا مانده و آمده بودند بعد از وصول رایات جلال
باجمیر از و جدا شده بوطنهای خود رفتند و بعضی مردم دیگر نیز متفرق گشتند و روز بروز
آثار ادبار در خود مشاهده نمود و بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرد که من بنده فرمانبردار درگاه آسمان جاهم
و در بارهٔ من هر چه حکم شود اطاعت آنرا فرض عین و سرمایهٔ سعادت دارین دانسته بموجب آن فرموده
عمل خواهم کرد هر چند که گفتارش پیرایهٔ کردار نداشت و دلش با زبان موافق نبود اما چون عفو از
گزین خصایص سلطنت است بمقتضای مصالح جهانداری جهة اطمینان خاطرش مذنب او فرمان
مطاع شرف نفاذ یافت که بدستور سابق صاحب صوبگی دکن برو مسلم داشتیم چون مضمون
فرمان عالیشان اطلاع یافت از روی اطمینان روانهٔ برهانپور گشته بلوازم آن خدمت عمده قیام نمود
و نیز بر حسب امر اعلی از مالوه به برهانپور سعادت نمود و مدتی بحکومت آن صوبه اشتغال
داشت و بعد از آنکه صاحب صوبگی دکن بمهابت خان تعویض گردید و او سعادت ملازمت اشرف
یافت هر چند که آن حضرت را از بعضی مخبران راست گفتار درست کردار مشاهدهٔ اوضاع
و اطوار اندیشه‌های فاسد او بیقین پیوسته بود لیکن بفراخ حوصلگی و حلم و وقار چشم از

گروه‌هایی او پوشیده و اصلاً خود را آشنای آن مراتب نمی‌ساختند چنانچه در مدت هشت
ماه که به سعادت اند و ز خدمت حضور بود هرگز از بندگان حضرت سخنی که مشعر بر قبایح اعمال و سوء
مخلت و افعال آن تیره کار باشد سر نزد و انواع عنایات پادشاهانه نسبت با وسمت
ظهور یافت از آنجا که باطن خبیث خود را از خیالهای فاسد باز نمی‌توانست آورد و شنیده انسبت
که عاقبت پرده از روی کارش برخاسته صورت حال بر مرآت خاطر آفتاب اشراق شهنشاه
آفاق منطبع خواهد گشت همیشه سر افکنده ندامت و شرمساری بود و از تخیلات فاسد
خویش و اضلال دوررویان عاقبت نیندیش و استماع کلمات خوش‌آیند دریایان کوته‌اندیش
متوهم و مترسّب تا آنکه شاکری پیر مخلص صحابان شبی از جاهلی و ناقص خسروی به پسران او گفت که مرور
ز دولت که شما و پدر شما را گرفته محبوس خواهند ساخت و آن جهال مذبذب احوال که همیشه از
هر کس مشخص چو بانی اخبار بودند و از خبث باطن خود استنباط قهر و غضب پادشاهی نسبت بخویش
می‌نمودند آن سخن غیر واقع را که اصلاً فروغی از صدق نداشت راست انگاشته در وهم به برا
گفتند و این معنی موجب ازدیاد توهّم و هراس آن بدنهاد گردیده دو هزار از اعوان شورش بخت
فتنه‌اندیش از اقربا و منسوبان خویش که سرمایهٔ یک جهان شورش و فساد بودند جمع آورده
باتفاق الجماعه در خانهٔ خود نشست و از سعادت کورنش محروم می‌گردید در دولت بر روی خویش
بست حضرت صاحبقران ثانی که خاطر ملکوت ناظرش مرآت صور غیبی و مورد الهامات لاریبی است
از خانه‌نشینی او که بسبب ظاهری نداشت متعجب گشته وجه آن را از یمین الدوله آصف‌خان
استفسار فرمودند و آنچه بعد از تفحص بر خان آصف صفات معلوم گردیده بود معروض داشت

سپهبد آبان اکتفا نفرموده اسلامخان را که در سلک بندهای معتبر از خدام معظم است نزد او فرستاده
بسبب نشستن در خانه و محرومی گزیدن از سعادت کورنش استکشاف نمودند آن بخرد از راه خدعه
حیله سازی در جواب گفت که دایم به بی عنایتی و انحراف مزاج اقدس برین استیلا یافته استدعا از مراحم
پادشاهانه بندگان اشرف اعلی دارم که امان نامه مزین بخط مبارک فرستاده مرا از اندیشه
ناموس و خوف بی غرضی ایمن گردانند و بهانه عزلت و نوکری مختار سازند اسلامخان مراجعت
نموده مدعای او را بموقف عرض رسانید و یمین الدوله نیز مستشفع گشته استدعای عفو تقصیر
و انجاح مطلب او کرد از آنجا که طینت مقدس حضرت صاحبقران ثانی بکرم و مروت مجبول و خاطر
یمین الدوله نزد آن حضرت بسیار عزیز است التماس آن عمده دولتخواهان بعز قبول رسید و
فرمان مرحمت عنوان بخط اشرف همایون که هر نقطه آن بجائی و هر حرفی بجهانی ارزد در طبق دعای
او مرقوم نموده فرستادند و آن برات نجات و منشور حیات را حرز جان ساخته همراه یمین الدوله
بدرگاه فلک اشتباه آمده در خاص و عام بسعادت کورنش سربلند گردید اما چون اقبال ازو
بکلی رو تافته و نکبت دامن بار او را در یافته بود مرآت باطنش که زنگ بی اخلاصی داشت به
صیقل الطاف شهنشاهانه جلا نپذیرفت و چشمه سار عقیدتش که مکدر تیره رائی و تباه اندیشی
بود بصفا نگرائید و همچنان متوهم و متنفر بود تا آنکه شب یکشنبه بیست و یکم مهر ماه که نوبت کشیک
یمین الدوله آصف خان بود و خود با اکثر سپاه بندگان حضور در پای شاهانه بکشیک قیام داشت
مردم آن خان بلند مکان که بسبب قرب جوار اکثر اوقات از احوال او خبردار بودند خبر
رسانیدند که امشب آن تیره روزگار اراده فرار دارد بنابر آن یمین الدوله الله ویردیخان

سیمه نا کم الکشا

که نمک شناس او بود بملازمت اشرف فرستاد تا این معنی را معروض دارد و التماس نماید که اگر حکم
اقدس اشرف صدور یابد مردم پادشاهی و جمعی دیگر که در رکاب گردون اساس سعادت حضور دارند بر سر
خانه او رفته آن مدبر را با تمامی اتباعش روانه وادی فنا سازند از انجا که پاس عهد جبلی
بندگان این حضرت است فرمودند که ما قبل ازین حسب الالتماس او امان نامه بخط خاص عنایت کرده ایم
و تا مصدر تقصیری نگردد که تنبیه او لازم آید حکم قتلش نخواهیم فرمود نخست صبر باید کرد تا قدم
بوادی عصیان گذاشته فرار نماید بعد از ان آنچه رای جهان آرا اقتضا کند در باره او بعمل
خواهیم آورد و یکپهر از شب مذکور گذشته یمین الدوله بخدمت بندگان حضرت شتافته عرض نمود
که آن جاهل وخیم العاقبه را بخت وارگون رهنمون وادی شقاوت گشت و با متعلقان خویش فرار نموده
مرحله پیمای بادیه ادبار گشت حضرت صاحبقران ثانی در ساعت خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان و نصیر خان
و راجه جیسنگه و خانزمان و صفدر خان و الله ویردیخان و فدائیخان و معتمد خان و سردار خان و راجه بهارت
بندیله و خواص خان و لطف خان ولد خواجه ابوالحسن و راو سور بهورتیه و راجه بیتهلداس گور و خدمت پرست خان
میر آتش و مادهو سنگه و آنی رای و مرحمت خان بخشی احدیان و پرتهیراج راتهور و احداد خان مهمند و بهیم راتهور
و شادیخان اوزبک را با جمعی دیگر بتعاقب آن مخذول تعیین فرمودند با موجب معنی بود که چون تیغ غضب
باز خواست بآتش توان چوب کج کرد راست سزای کردار آن کج روش ناهنجار در کنار روزگارش
گذارند از انجمله چندی از شیر دلان عرصه مردی که مردان را در راه وفاداری زندگانی جاوید میشمرند
مثل سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خواص خان و خدمت پرست خان و پرتهیراج راتهور بهیچ چیز
مقید نگشته و بسیاری از اغنیا و کمی جمعیت خویش را منظور نداشته یازده گهری از شب گذشته

بر تنبیه عجیل شتافتند و چاشتگاه در حوالی دهولپور خود را مانند برق بآن سیاه بخت تیره روز رسانیدند
بیرا چون آب چنبل در پیش و آتش تیغ در قفا دیده راه نجات مسدود یافت ناچار برگشت و اکنده ها
و تنگناهای آن سرزمین را پناه خویش ساخته بجنگ پیش آمد فدویان جان نثار را از غیرت مردی و کلکلای دست
جلادت از آستین جرأت برآورده و اعنه از یأس نجات و تومند حیات پای ادبار را سوار
ساخته مردانه در هم آویختند چنان گرم گردید کارزار که شمشیر شد آب در دست مرد چنان شد
بلند آتش کارزار که در دودش فلک بود و اختر شرار و در آن طوفان آشوب جمعی کثیر از مخالفان را آب
تیغ بهادران نصرت‌شان از سر گذشته غریق بحر هلاک شدند و اکثر سران و سرداران لشکر منصور بتخصیص
آن سعادتمندان که اسامی ایشان ثبت ذکر یافت بذات خویش معرکه‌آرای نبرد گشته موجب معنی
شدند کار بر سر چو روز نبرد کند کار صد شیر یک شیرمرد داد مردی و مردانگی دادند از آن جمله
خدمت پرست خان که آیت جرأت و جلادت بخط جوهر بر صفحه تیغش مرقوم بود و در اخلاص و ارادت
و جانسپاری و فدویت قصب السبق از همگنان میبرد در آن معرکه که جنگی شیرانه و نبردی دلیرانه
که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار تواند بود نموده بزخم تیری که بر سقیفه آتش رسید از پای درآمد
و سرافرازی دارین یافته نام خویش در دفتر اهل سعادت ثبت کرد و راجه جهیهلداس پسر بهیراج راتهور
با اکثر برادران خود چنانچه شیوه راجپوتان است پیاده شده بجنگ ایستادند و دو برادر راجه جهیهلداس
تردد نمایانی کرده جان نثار گشتند و خواصخان بهائی و رحمت خان بخشی احدیان نیز داد مردانگی دادند
و هر یک از آن شیردلان در آن معرکه جدال با هر اعدائی که روبرو شد غنیم خود را بزور بازوی جلادت و مردانگی
بر خاک هلاک انداخت و خود نیز زخمها برداشته مجروح در میدان افتاد و بدین وسیله بین الاقران علم سعا

و اعتبار زیر پا انداخت و سید مظفرخان نیز با برادران و مردم خود تلاشهای مردانه کرده داد دلیری
و بهادری داد و محمد شفیع نبیره او با نوزده تن از سادات بدرجه شهادت رسیده و قریب پنجاه نفر
زخمی شدند و از بهادران راجپوت و مغل و رسیدان شجاعت و شهامت قریب صد کس نقد جان در راه شهنشاه
جهانستان فشاندند و در آن گیر و دار تهیراج پیاده و سیپرا سوار بهم برخورده هر دو از یکدست
یکدیگر زخم نیزه برداشتند و تیرا از زخم تیری هم از دیگرے خورده سر از قرار اختیار کرد و دو پسرش
یکی حسین و دیگری عظمت که از شدا اولاد آن بدنهاد بودند و شمس خان داماد وش با دو برادر کلان
خود محمد خان و محمود خان نبیره های عالم خان لودی که از سپاهیان نامی بود و همراه راجه علیخان در جنگ
بهیل کشته شد و این هر سه برادر داخل ملازمان درگاه والا و همیشه همراه سیپرا بودند با قریب
شصت نفر دیگر از عمده های سیپرا بقتل رسیدند و چون در آن وقت آب چنبل طغیان داشت
آن مقهور که آبرو بباد نمکحرامی داده بود با دو سه پنج کس دیگر بفیلانی که همراه داشت از آب گذشت
و پنج افغان او که باسپ اراده گذشتن نمودند دو کس گذشته سه کس غرق شدند و بقیة السیف
افاغنه که اکثر زخمدار بودند متفرق شده بحال زار بعضی طرف بالا آب و برخی جانب پائین آب را
گرفته بدر رفتند و دواب و اسباب بسیار از آن مقهوران بدست سپاهیان نصرت نشان افتاد
و بغیر دو سه زن و خدمتکار که پیشتر از آب گذرانیده بود جمیع نسا و اطفال و سرایهای دیگر
خود و نستیان خود را که همراه داشت بجنگ بلا گذاشت چنانچه بعضی را افغانان جاهل کشتند و باقی
گرفتار گردیده و اسیر گشتند و سید مظفرخان بواسطه برداشتن کشتگان و تفقد حال زخمیان ساعتی در آن
توقف نمود و در این وقت فدائیخان و معتمدخان و رای رایان و راجه جیسنگه و خانزمان متعاقب یکدیگر رسیده باو

برگشتند و باتفاق متوجه تعاقب پیرای هرود شدند و چون بکنار آب رسیدند معلوم شد
که پایاب از آب گذشتن ممکن نیست و خواجه ابوالحسن نیز یکپهر از روز مانده رسیده مصلحت چنان
دیدند که آن شب همانجا توقف کرده چارپایان را که راه بسیار طی نموده بودند آسوده سازند و
کشتیها فراهم آورده صباح از آب بگذرند و بدین قرارداد شب مانده صباح تا دو پهر روز تمامی
لشکر را از آب گذرانیدند و بر سبیل استعجال روانه گردیدند و در بین ها پهر که بندهای درگاه را
توقف واقع شد او فرصت غنیمت شمرده خود را بسرعت تمام در جنگل ملک بندیله انداخت و از پیش بدر رفت
و چون چکراج پسر او بجهت آنکه با او متوسل شده بود براههای غیر متعارف از ملک خود گذرانید
آن مقهور بولایت گوندوانه در آمده تکیه در آنجا مختفی بود و بعد از آن از برار عبور نموده بملک
نظام الملک که حضرت صاحبقران ثانی اورا از بی نظامی احوالش بنی نظام مشتهر گردانیده بودند
و سن بعد بهرجا با این اسم مذکور خواهد شد در آمد و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا که بتعاقب او شتافته
بودند چون خبر تحقیق آن مخذول یافتند تا چارا از راه گوالیار روانه تری که راه راست تیر
وارد تیه بچندیری و بهنوراسه و از آنجا با نودیه بسرکار چندیری وارد اودیه بور بیلوانی گذر گشته
از ملک گوندوانه آمده آنجا توقف نمودند و حقیقت حال را بدرگاه جهان پناه عرضداشت
کردند و چون سید مظفر خان بموجب حکم اقدس راجه بتهلداس و تیراندازان وجوه خان و غیرهم برابطه
رخنهها که برداشته بودند در بارگاه والا سعادت آستان بوس دریافتند عنایت پادشاهانه شامل حال
ایشان گشته هر یک را بنوازشی مخصوص گردانیدند سید مظفر خان مرحمت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه و فیل و اضافه هزار سوار که از اصل و اضافه چهار هزاری ذات

و چهار هزار سوار باشد سرافراز شد و راجه مهیشداس بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و اضافه

پانصد سوار که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و خواصخان بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و

فیل و اضافه پانصد سوار که از اصل و اضافه دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار باشد

و ترهیراج بخلعت و اسپ و فیل و اضافه پانصدی ذات و دو صد سوار که از اصل و اضافه دو هزاری ذات

هشتصد سوار باشد مفتخر گشتند و بهلول میانه جاگیردار بالاپور که طینتش بشرارت و فتنه انگیزی

مفطور بود و نظر بر تقصیرات سابق خویش نموده همواره متوهم و مترسب و از برای گریختن بهانه میجست

اینمقدمه را دست آویز ساخته فرار اختیار کرد و سکندر دوتانی نیز بنسبت خویشی پیر انسطور داشته

از جالناپور گریخت و بهرو و در بالاگهاط به پیر ملحق شد ندان تیره روز را از الحاق آنها قوتی که دلیل

کمال ضعف طالع و جمعیتی که سرمایه یکجهان پریشانی بود بهم رسید و در دولتاباد به بنظام

پیوسته فراختن تحقیق پذیرفت و از انجا که دست قضا میل غفلت بر دیده بصیرت شان کشیده بود

و عاقبت کار را نمیدیدند بزم نشاط و انجمن انبساط آراسته شادیها نمودند و از بیمعنی غافل که

روزگار بجهت آن تیره بختان اسباب غم و الم ترتیب داده عنقریب لباس شادی شان را به

ماتم فرو خواهد گردد نعش مهر که بسفارت ایران بود وقایع دیگر سابقا گزارش یافت که چون شاه

فلک بارگاه شاه عباس سریر آرای سلطنت ایران از افواه مژده جلوس مقدس حضرت صاحبقران

ثانی شنیدند انگه اینخبر مسرت اثر بتواتر پیوند دنجری بیگ را بجهت تهنیت جلوس همایون آنحضرت

و استکشاف احوال این ملک و دولت بر سبیل استعجال فرستاده بعد از فرستادن

او خود وداع حیات مستعار نموده سلطنت ایران بشاه انجم سپاه شاه صفی باز گشت حضرت

صاحبقران ثانی نیز ورابر بحری بیگ بواسطهٔ تعزیت واقعهٔ شاه رضوان دستگاه شاه عباس
و تهنیت جلوس شاه والاجاه شاه صفی سید صحیح النسب پسندیده حسب میرزا برکه را که از بنده های
آدمی روش معتمد درگاه آسمان جاه است بسفارت ایران تعیین فرموده مقرر نمودند که از روی عنایت
روانه آن صوب گردد و ادای مراسم تعزیت و تهنیت نموده بر حقایق احوال آنجا اطلاع تمامی
بهم رساند و بزودی رخصت انصراف حاصل کرده متوجه پایهٔ سریر اعلی شود و هفتم آبان او را
بعنایت خلعت و خنجر و پنجاه هزار روپیه مدد خرج نواخته مرخص ساختند و بحری بیگ را نیز در
همین روز بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و فیل سرافراز گردانیده همراه او رخصت نمودند و نامه که علامی
افضلخان باشارهٔ علیه انشا نموده بود با یک قبضه شمشیر مرصع و یک قبضه خنجر مرصع گرانبها مصحوب
میرزا برکه جریده مشرفت بجهة آن شاه جوان دولت فیروز بخت فرستادند نامه حضرت
صاحبقرانی بسلطنت پناه شاه صفی حمدی که گوهر بامعنی و حقیقی را سزد و جز بزبان حال اوصاف کمال او بیان نمیتوان نمود
بود و زبان امکان تعبیر از عجز و تقصیر راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود و پس درود نامعدود بر قافله سالار اصفیا
ثنا و علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات مقدس را تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت
اعتراف بعجز و قصور است بجای آورده و سرگردانان وادی حیرت را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی رهنمائی فرموده
و بر آل آن سرور که سروران جاودان بلکه وجود فایض الجود ایشان حمد بر ذات و بر اصحاب آن فیض گستر که فیض
دین متین بیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته و شکری که بازای این عطیهٔ کبری نامتناهی
و سپاسی که در برابر این نعمت عظمای الهی بتسبیح ربانی بعنوانی ادا نمی تواند نمود که بعد از غروب آفتاب
عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم عالیجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه آن کوکب

عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزاوار تاج و تختی بر سریر سلطنت دودمان
صفوی نشسته و همچو آن تازه نهال برومند اقبال گلشن شوکت را بتازگی تازه ساخته و نظیر آن
ماهی از اوج اجلال بر عرصهٔ ایران پرتو انداخته امید از کرم واهب بی‌منت و بخشندهٔ بی‌علت آنست که
این جلوس میمنت لزوم را برایان صفویه دودمان صفویه ثمر شجرهٔ مصطفوی و نور حدیقهٔ مرتضوی و بر دوستان
آن دودمان رفیع مکان مبارک گرداناد بحق الحق و اهله چون از قدیم الایام الی الآن مقتضای
تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلیست چنانچه ماثوره الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف
و ما تناکر منها اختلف شاهد این دعوی و ناطق این مدعیست میانهٔ خواقین این دودمان خلافت نشان و
سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده و بمودای
الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیهٔ کبری را از سابق بلاحق این موهبت عظمی بارث میرسید و لهذا
میانهٔ اعلیحضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رضوان دستگاه عم حبیب الله
رابطهٔ دوستی بحد برادری منتهی شده بود و میانهٔ این نیازمند درگاه الله و آن شاه والاجاه
خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن حضرت
بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود میدانست و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علاقهٔ ابوت و بنوت
تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان میگشت و یوماً فیوماً این معنی در تزاید و آناً فآناً این نسبت
در تضاعف بود بحدی که از نسبتهای سابقین بسیار و از روابط سالفین بیشمار زیاده گردید
و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهرآگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این
خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بر این درجهٔ علیا و مرتبهٔ قصوی

فایز گردانده بآن رضوان دستگاه غفران پناه دقیقه از دقایق دوستی را نامرعی نگذاشته
آنچنان محبتی بوبرزد که خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف مستغرق و سلاطین معاصرین از رشک
آن ورزه دریای تحیر مستهلک گردند و چون اعلیحضرت سلیمان حشمت جنت مکانی بحکم قضای الهی بتسخیر
دار الملک بقا نهضت فرمودند و نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی باین نیازمند درگاه اله
رسید خار و خاشاکی که از تموج امواج حوادث برروی این بحر خلافت کبری گرد کرده بود بشعله
تیغ آتشبار سوخت و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود ناپاک مخالفان باب شمشیر
خونفشان پاک ساخت و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین پادشاه عظیم الشان داشته اند و سلاطین
روی زمین قریب به ربع مسکون او گذاشته اند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد شعر
فحمداً له ثم حمداً له فشکراً له ثم شکراً له مستحسن است که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهرآگین بود از قوه
بفعل آورد و یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمانجاه را به سفارت و طریق رسالت
بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد که در ان اثنا خبر واقعه هایله و حادثه نازله رحلت آن
شاه جمجاه جنت بارگاه از دار فنا بعالم بقا رسیده و جراحت کلفت قصه پر غصه اعلیحضرت
جنت مکانی را تازه ساخت و خاطر حزین که به نصایح سودمند و مواعظ ارجمند فی الجمله تسلی یافته
بود به تکرار لشکر غمی و المی که ازین حادثه روی نهاده بود برداخت تا آنکه بامداد و جلوس میمنت مانوس
آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مسند دولت
آن غفران پناه خلد آرامگاه آن لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهرآگین دور گردانید و کلفت
به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحت تبدیل گشت رجا واثق و امید صادق از کرم

کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الٰه مبارک گردانیده
آن جلوس میمنت مانوس را نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند و در وادی عدالت و انصاف و دوری
از جور و اعتساف توفیق رفیق ساز و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلّات و ترک
تعصّبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرّات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و
اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرّا اند باحتراز از تعصبات جنسی از سالفین باشند
نماید که درین صورت بهرهٔ کامل از سلطنت و حظّ وافر از دولت یافته مورد آیهٔ کریمه و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض بطول عمر مستبشر خواهند بود و بوسیله سلطنت این جهان فانی دولت آن جهان
باقی را حاصل خواهند نمود و چون شاهجهان غفران پناه خلد آرامگاه را اعلی حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه نبیره فرزند و حضرت سکندر شوکت جنّت مکانی بجای برادرزاده دانسته‌اند و این نیازمند درگاه
الٰه آن رضوان دستگاه را عمّ بزرگوار میخواند بمقتضای این نسبت با آن نور حدیقه دودمان صفوی
و نور حدقه خاندان مصطفوی و مرتضوی را نیز فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر
دوستی گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عمّ سلیمان حشمت از قوه بفعل آورد
ان شاء الله تعالی نسبت با آن فرزند کامگار نامدار بفعل خواهد آورد و چون اخلاص شعار مستحسن
الخدمت بحری بیگ را از روی استعجال عمّ غفران مآل بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال با
فرستاده بودند او را بر وی رخصت نموده با نیز سیّد صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میرزا کرا
که از بنده‌های ارشناس این درگاه والا است بر سبیل استعجال از برای استعلام احوال خیر مآل آن صفوة دودمان
صفوی باتفاق او روانه آن صوب فرمودیم که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت.

و سودت آن معتمد را از احوال خجسته مآل خود کما ینبغی آگاه سازند و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار
و هر نوع کاری که موجب زیادتی استقرار آن شاه والاجاه در امر سلطنت آن دیار باشد و این نیازمند
درگاه الهی را باید نمود و اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد و بر عالمیان درستی خود و راستی با فرزند والا جاه
ظاهر سازد که در چه درجه است و چون خاطر بدانستن احوال فرخنده مآل آن نامدار گردون اقتدار
بسیار متعلق است هر چند آن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد بود و از جهت که خواهد که همیشه گلشن
خلت را تازه سازد و بعد از مرحمت آن سیادت مآب از اعیان درگاه معلی و از منتسبان بارگاه والا
شخصی را که بمزید قرب و افزونی اعتماد و اختصاص و شهرت داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت
آن فرزند والا رتبت روانه خواهد نمود مناسب آنکه شیوه ستوده آبای عظام و سنت سنیه
اجداد کرام را در روادی و درستی این دو دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات
و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم رسد گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت
بخشند ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهانی باد و بالجمله درین ایام کتاب
زیج حسابی موسوم بزیج شاهجهانی که بیمن توجه بندگان حضرت صاحبقران ثانی و حسن سعی
و اهتمام یمین الدوله آصفخان ملا فرید منجم که در فن نجوم مهارت تمام داشت باتفاق برادر خود
ملا طیب و دیگر منجمان صورت اتمام داده بود و از نظر اقدس گذشت و چون کتاب مذکور
مشتمل بر فواید بسیار و ضوابط و قواعد بیشمار بود حسب حکم اشرف اقدس اعلی
دانشوران فارس و دقیقه یابان هند باتفاق یکدیگر برای تفهیم و تکمیل اخترشناسان
هندی بیان آن را بهندی ترجمه کردند و چنانچه قبل ازین تاریخ سال شمسی بقواعد حسابی از

تنها

زیج رصدی الغ بیگی استخراج کرده در تقاویم ثبت می‌نمودند الحال ازین زیج مجدّد که مدار آن بر
تاریخ جلوس مبارک حضرت صاحبقران ثانیست بآسانی استخراج می‌نمایند الحق این زیج که دقایق
نکات فن حیرت افزای طبع مستقیم کاملان فن تنجیم است کتابیست که تا صفایح روزگار برقرار
باشد احکام سعادت فرجامش پایدار خواهد بود و دستور العملیست که تا زمین و آسمان
ساکن و دوّار باشد ضوابط و قواعد آن استوار خواهد ماند بالجمله درینولا مرتضی خان ولد میر جمال الدین
حسین انجو که صاحب صوبهٔ تهته بود بمغفرت رحمت الهی بروضهٔ رضوان شتافت و میر جان ولد
قاسم خان نمکین که صوبه‌داری ملتان باو تعلق داشت بحکومت آن صوبه و منصب سه هزاری ذات و دو
هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز شد قلعه‌داری قلعهٔ تتنبهور که درین اوقات از
مهابتخان خانخانان تغییر یافته بحسین چیله که بلقب مخاطب بتفضل خانست قرار گرفت روز جمعه
بیست و ششم آبانماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری جشن وزن قمری آغاز
سال چهلم از عمر ابد طراز حضرت صاحبقران ثانی آراسته گشته لوازم آن مجلس خلد آیین بدستور
معهود بسرانجام یافت و آن حضرت را بآئین مقرر باشیای معیّن که سابقاً مرقوم شده بسنجیدند
و عمده‌های دولت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیده بپوشیدن خلعتهای فاخره و تشریف سعادت
پوشیدند درینولا از عرضداشت لشکرخان صاحب صوبهٔ کابل بموقف عرض باریافتگان بارگاه
جلال رسید که در میان الوس غوریه‌خیل و سایر قبایل افغانان این دیار از دیرگاه امری چند
که مخالف قوانین شریعت غرّای مصطفویست معمول و مستمرّست اوّل آنکه شخصی که فوت میشود از
اولاد او میراث به پسر میدهند و بدختر نمیدهند دیگر آنکه اگر از قبیله شخصی مال یکی از مردم

قبیله و یکر ببرد یا بقرض گرفته پس نمیداده باشد بعوض آن مال پسر اگر از آن قبیله را مردم این قبیله
بیابند میگیرند و همچنین اگر یک تن شخصی را بکشد در عوض خون او هر کرا از آن قبیله ببینند میکشند
دیگر آنکه جمعی سرزده بخانه شخصی میروند و از صاحب خانه با وجود عدم استطاعت او مهمانی بزور
میطلبند دیگر آنکه کسی که فوت می شود زن او را ورثه بمیراث میگیرند و اگر خواهند خود متصرف میشوند
و الا زر گرفته بدیگری میدهند و در این امر زن را اختیاری نباشد و نه اقوام زن را دیگر آنکه فرزندی
که متولد میشود گوش خر را بریده خون او را بر زبان طفل میچکانند دیگر آنکه نکاح و طلاق ایشان بروش
ایام جاهلیت نه بر نهج مستقیم شریعت نکاح شان آنست که جمعی را فراهم آورده گاوی میکشند
و ضیافتی میکنند و طلاق آنکه شوهر سنگ برداشته بدست زن بدهد دیگر آنکه از غیر قوم خود
هر طایفه که دست بیابند او را به بندگی گرفته مملوک خود میدانند و بیع و شرای او را جایز میشمارند
چون ایمای آفتاب اشراق حضرت صاحبقران ثانی عکس پذیر صورت این معنی گشت فرمان مطاع از
مکمن جلال شرف صدور یافت که لشکرخان آن براه روان وادی جهالت را بشاهراه شریعت بیضا
هدایت نموده از این اطوار ذمیمه ممنوع سازد و هر که من بعد مرتکب این قسم امور قبیحه گردد او را بنوعی
تنبیه نماید که موجب عبرت دیگران شود و نگذارد که احدی قدم از جاده صواب بیرون گذاشته
ارتکاب امری که مخالف دین قویم و شرع مستقیم بوده باشد نماید و بکلک سیاست و احتساب
حرف بدعت و ضلال از صحیفه اعمال آن جهال سترد و بیمن توجه بادشاه دین پرور اسلام
پناه آن عادات ذمیمه که از دیرباز در دلهای سخت آن گروه دیو سیرت کالنقش فی الحجر
جای گرفته بود چون نقش بر آب بالکلیه محو گردید نهضت رایات ظفر قرین حضرت صاحبقران ثانی بصوب دکن جهت

تادیب

تاریخ نظام الملک بن نظام و پیرایه تحریر آبا و وقایع در نظر دقیقه شناسان حقایق اسرار کونی و الهی
نقاب حجاب از جمال شاهد این معنی گشاده است که آدمی را تا دوام که بخت میمون و طالع مساعد باشد همیشه
بر نهج خیر و صلاح سلوک نماید و هنگامی که اختر رجعت نموده اقبال روگردان شود همواره بکام جهل و غرور
طریق نکبت و ادبار پیماید ؎ کسی را که بخت بد چون بر دارد از خاک ره سیلاب بندد بخاشاک
دمی کادبار روانگیز گردد دم عیسی دم شمشیر گردد و بنظر این حقیر احوال نظام الملک نظام نشانست
که چون اقبال از رشته طالعش زبونی آغاز کرده بود در دیوان قضا فرمان انقراض دولت
آن سلسله بامضا رسید و لهذا پیوسته تیره رائی و تیره روزی او را بر آن داشت که
همان کند که نباید کرد چنانچه از غنوده بختی و ناقص خردی او در عهد حضرت جنت مکانی
بقصد بعضی حرکتهای ناسنجیده و اراده های دور از کار گشته از مقابله صاحب صوبه گوشمالش
این الوقت که همواره نظر بر رونق کار و گرمی بازار خود داشت ولی بی پروائی ارکان سلطنت که
دران روزگار همه را اغراض نفسانی غشاوه بصر بصیرت شده بود بمعرض باز خواست
در نیامد و بعد از آنکه اورنگ خلافت بفر جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی زینت گرفته
لوامع اقبال بی زوال آنحضرت بر اطراف اکناف جهان تافت توفیق آن یافت که از جرایم گذشته نادم گشته
در مقام تلافی و تدارک شود و نامه اعمال آلوده خویش را بزلال خجلت و انفعال شسته نقش
سرکشی و عصیان از لوح خاطر محو سازد و از آنجا که روزگار در تهیه استیصال آن بدسگال
بود و تهیه موجبات عذاب و نکال او می نمود با وجود این حال ترک داعیه های بیجا و خواهشهای
بیموقع نکرده زیاده سری آغاز کرد و از حدودی که بندگان حضرت صاحبقران ثانی بیان او

و عادلخان فرار داده بود و تجاوز نموده بعضی محال متعلقهٔ او را متصرف شد چون این مقدمه از عرایض
عادلخان و منهیان لشکر دکن بعرض واقفان پایهٔ سریر اعلی رسید حضرت صاحبقران ثانی که هرگز قدم
از منهج قویم شرع مبین و مسلک مستقیم خلفاء راشدین بیرون نمیگذارند با وجود آنکه بنظر عرفا
و عقلا مستحق آن شده بود که امواج بحر امواج تنبیه او تعین نمایند تا آب تیغ خونآشام
زورق وجودش را غریق گرداب فنا گردانند لیکن جهت اتمام حجت نخست فرمان سعادت
عنوان مشتمل بر مواعظ بلند و نصایح سودمند بآن مدهوش بادهٔ سفاهت و بیخردی ارسال داشتند
که شاید بیاوری بخت از بیراهه روی مخالفت بشاهراه متابعت آمده باعث خرابی خانوادهٔ
قدیم خویش نگردد و چون کوکب ادبارش صعود نموده اختر دولتش رو بهبوط آورده بود
با وجود ورود فرمان قضا جریان و اطلاع بر مضامین مرحمت آیین آن ترک همراهی
نفس خودرائی و نافرمانی که غول راه سعادت و دلیل طریق شقاوت نموده بلابه گری
و چاپلوسی روزگار میگذرانید تا آنکه از عرایض واقعه نویسان ممالک جنوبی معلوم ایستادگان پایهٔ
سریر اعلی گردید که آن بیسر و پای کافر نعمت با یک جهان نحوست داخل ملک نظام شده آن
برگشته بخت او را در ولایت خویش جا داده و آمادهٔ غضب بادشاهی نموده قهر الهی گشته
لاجرم عقاب قهر شاهنشاهی چرخ اورنگ شکار ملک او را آهنگ کرد همای عزم آن خورشید ماثر به
تسخیر دکن افکنده سایه و روز دوشنبه سیوم دی ماه موکب جهانگشا بقصد تنبیه و تادیب نظام
بد فرجام که لوح خاطرش از ناصافی صفای نقش اخلاص و اطاعت خلیفهٔ زمان نمی شود و استیصال
بیرای بد طینت که خمیرمایهٔ فتنه و فساد هندوستان بود باهتزاز در آمده رایات نصرت آیات

طو

بصوب دکن انتزاع یافت و اسلام خان را که از ثابت قدمان کوی وفا و اخلاص و ره یافتگان حریم
عزّت و اختصاص است بحراست دار الخلافه اکبرآباد گذاشته بر منصب او که چهار هزاری ذات و دو هزار
سوار بود یکهزار سوار افزودند و تهمد خان را از تغییر او بخدمت بخشیگری دوم سرفراز ساختند بیست و
پنجم دی مطابق روز شنبه سیوم شهر جمادی الاولی سنه هزار و سی و نه جشن وزن مبارک شمسی سال
سی و نهم از عمر ابد طراز حضرت صاحبقران ثانی انعقاد یافته بزم طرب و نشاط آراسته
گشت و خلقی را از سیم و زر نثار جیب و کنار پر شد و جمعی از وجوه انعام و تصدق بکام رسیدند
و در همین روز میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ را بخطاب نجابت خانی نامور ساخته بخدمت تعهد
سرکار کوکی آن نواحی رخصت نمودند چون ولایت را درین محل نزول سرادقات جاه و جلال
گردون همراه مذکور پیشکشی لایق گذرانیده عاطفت پادشاهی او را بقبول آن سرمایه افتخار بخشید
و مورد تفقدات گردانیدند و موکب منصور قلعه شادی آباد ماندو را در دست راست گذاشته
از پایان آن قلعه گذشت بیست و پنجم اسفندارمذ بگذر اکبرپور از آب نربده قرین سعادت و اقبال عبور نمودند و
ماهچه رایت فتح آیت چون فروغ بخش ساحت ولایت خاندیس گشت نصرت و ظفر باستقبال
شتافت و لشکر آن ملک فوج فوج از پیش پذیره دولت شدند و دوازدهم اسفندارمذ ارادت خان
صاحب صوبه دکن با اکثر مردم روشناس که در آن صوبه کومکی او بودند سعادت اندوز ملازمت
گشت پانزدهم اسفندارمذ عنایت پادشاه دین پناه شامل حال امرائی گشت که بمرور از یاوری
بخت و رهنمونی طالع طریقه دولتخواهی اختیار کرده داخل ملازمان درگاه شده بودند و بمناصب
عالیه سرافرازی داشتند گشته ایشان را بانعامات لایقه نوازش فرمودند از انجمله بیاقوت خان

جبشی پنجاه هزار روپیه نقد با شمشیر خاصه و بعضی مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه بکهیلوجی و چهل هزار
روپیه بیاجی و را جیرام و چهل هزار روپیه بمالوجی سی هزار روپیه بمنباجی و هشت و پنجهزار روپیه
بیاقوتخان جبشی مرحمت نمودند تعیین شدن اکبرجهان شاه بجهت قلع و قمع بیراهی تهور و بی نظام بدسر انجام
چون ایام انتظام دولت بی نظام بانجام رسیده و پیمانه حیات برآمای بدسرانجام پر گردیده بود
و جهر غضب پادشاهی متوجه حال ایشان شده بنابران حضرت صاحبقرانی ثانی سه فوج در یا موج
میاشلیقی سه سردار مهابت شعار جلادت آثار یکی اعظم خان صاحب صوبه دکن دوم راجه جی سنگه ولد
راجه سورج سنگه سیوم شایسته خان خلف یمین الدوله آصف خان بجهت استیصال آن زخسران مآل
تعیین نموده در شانزدهم اسفندارمذ مطابق بیستم شهر رجب المرجب سنه هزار و سی و نه از کنار آب
بهتی روانه بالاکهات ساختند در فوج یاقوتخان جهار سنگه بندیله سید شجاعتخان بارهه نصیری خان
مشهدی راو دوداهی چندراوت میر عبدالله خویش سید یوسف خان اکرامخان ولد اسلامخان
شیخزاده فتحپوری نورالدین علی احمد خان نیازی ستر سال ولد راو رتن هاده سنگه کچواهه راجه دوارکاداس
کچواهه کرمسی راتهور لطف خان ولد ارادتخان بلبدر سنگه بهادوت لعل خان ولد زبردست خان کوکه سیام سنگه
سیسودیه اهتمام خان قیدی علی امجد هاده اودی سنگه راتهور بلو کجهید ولد رای سور چکناب راتهور
مکند داس جادون و از دکنیان یاقوتخان جبشی کهیلوجی مالوجی منباجی برادر مالوجی بهونسله دسونت خان
جبریه فخرالملک ولد یاقوتخان پرسوجی بهونسله بسونت راو بهونسله و جمعی دیگر از بندهای درگاه که
مجموع موافق ضابطه این دولت ابد طراز که منصبداران چهار یک سواران منصب خود را داغ میرسانند
با احدیان و برق اندازان بیست هزار سوار شده تعین گشتند و در فوج راجه جی سنگه نصیری خان بهادر خان

اوسیم

روهیله سردار خان راجه بهارت بندیله راجه تپهله اس کوته راجه ستروپ کچواهه ایرای صفدر خان اسمعیل
آنالی یوسفخان تاشکندی بخان نثار خان تهیراج راتهور احداد خان مهچند راول پونجا شریف خان سندی
جهانخان کاکر راجه نراین بیسرخان میانه شادیخان اوزبک خنجر خان حبیب خان سور نر فضل الله رای هر حسن
کوکلداس سیسودیه کریمداد بیگ قاقشال جیرام ولد ایرای نرهرداس جهالا محمد شریف قدیمی محمد شاه
قدیمی حسینی قدیمی از دکنیان او داجیرام بیلاجی برادر او داجیرام شرزه خان و جمعی دیگر از منصبداران
که جمعیت مجموع اینها از قرار ضابطه مقرر با احدی برق اندازان پانزده هزار سوار می‌شد مقرر گشتند
و در فوج شایسته خان سپهدار خان راجه جی سنگه راو سور بهوره تیتیه خان پهار سنگه بندیله اله وردی خان
بهیم راتهور میانه خان مادهو سنگه ولد راو رتن راجه روزافزون مرحمت خان کشن سنگه بهدوریه امام قلی
برادر جان سپار خان محمد حسین برادر جعفر برادر باقر خان نجم ثانی حیاتخان ولد علی خان رین دار از دکنیان تن
آتش خان حبشی راوت راو و ... هزار سوار از تابینان یمین الدوله و پانصد سوار از تبعه رانا
جگت سنگه که بسرداری ارجن عموی خود فرستاده بود و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان
و برق اندازان که مجموع آنها نیز پانزده هزار سوار می‌شد تعیین گردیدند و ارادتخان را بخطاب اعظم خانی
و خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپ و فیل خاصه بلند مرتبه گردانیده سرداری کل باو تفویض کردند
و فرمودند که راجه جی سنگه و شایسته خان در همه باب از صلاح و صوابدید خان مشار الیه بیرون نروند
و سپهدار خان و دیگر امرا و منصبداران کومکی نیز هنگام رخصت فراخور حال هر کس از خلعت و خنجر
و شمشیر و اسپ و فیل عنایت نمودند در هنولا میر خلیل الله پسر میر میران یزدی بخطاب خانی و خدمت
میر توزکی از تغیر جان نثار خان که بعد از خدمت رتب خان میر توزک شده بود سرافرازی یافت

و روز مبارک دوشنبه بیست و یکم اسفندارمذ مطابق بیست و ششم شهر رجب المرجب سنه هزار و سی و نه خطه برهانپور
نور ورود موکب منصور رشک ساحت بیت المعمور گشت شهنشاه کامکار بر خوصه فیل سوار شده و بسعادت
و اقبال داخل آن بلده نزهت آثار گردیدند و در اثنای عبور بر کوچه و بازار بعادت معهود زر و سیم
بی‌شمار بر فقرای و مستحقین فشاندند و دولتخانهٔ آن شهر نزهت بهر که اکثر عماراتش در ایام پادشاهزادگی
باهتمام ملازمان سعادت نشان آنحضرت صورت اتمام یافته بود بفر نزول اقدس زینت گشت و در بیست و
ششم خواجه ابوالحسن که از دارالخلافه اکبرآباد متعاقب برای مهمی تعیین شده بود با پسران و خویشان
خود و سایر همراهان زمین بوس شهنشاه باطینه افسر و زینت گردید و دلاخان روهیله نیز از ملک
بنگاله بسعادت ملازمت رسید آغاز سال سیوم از دور اول جلوس مقدس حضرت صاحبقران ثانی
شب پنجشنبه شهر شعبان سنه هزار و سی و نه بعد از انقضای شش گهری و چهار ساعت نجومی نیر اعظم به بیت
الشرف حمل پرتو سعادت ورود افکنده نضارت بخش عالم خاک گردید و سال سیوم از دور اول
جلوس اقدس حضرت صاحبقران ثانی بمبارکی آغاز شده نوید فرخی و فرخندگی بجهانیان رسانید متصدیان
مهمات سرکار خاصه شریفه بتمهید بزم نشاط و گستردن بساط عشرت و انبساط پرداخته عام و خاص
دولتخانه برهانپور را بآئین مقرر در کمال زیب و زینت آذین بستند و آنحضرت در ساعت تحویل آفتاب جهانتاب
بعشرتسرای حمل از محل مقدس بمحفل خاص و عام خرامیده با فر سلیمانی و سعادت جاودانی بر سریر
کامبخشی کامرانی جلوس اجلال فرمودند و ابواب الطاف و عنایات و صلات و انعامات بر روی
جهانیان گشودند نهم فروردین برتن و وزیرخان را با هفت هزار سوار منصبدار و احدی و برق‌انداز
به تسخیر ملک ملکانه تعیین نموده وقت رخصت هر یک را از خلعت و خنجر و اسپ و فیل نعایتی مخصوص

گروانیدند و چون بلنگانه برابر اتصال دارد حکم اشرف شرف صدور یافت که رفته در یکسال از توابع
برابر است اقامت گزینند و آن ولایت را تسخیر نموده بحیطهٔ تصرف و حوزهٔ ضبط آورند و در همین روز سید
مظفر خان را بعنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافراز ساخته رخصت بالای گهات نمودند
و همراه ولی اشکر اعظم خان را باو تفویض فرمودند و قاضی محمد سعید کرهرودی از قبیل علمای دولت خانزاد که مرد
دانشمندی بود در سلک بنده های درگاه جهان پناه انتظام داده سی هزار روپیه سالیانه
مقرر فرمودند و ده هزار روپیه انعام مرحمت کردند شانزدهم فروردین سید دلیر خان بارهه از گجرات
آمده باستلام عتبهٔ والا سربلند گشت و روز مبارک شرف آفتاب جشن فرخنده نوروز تجدید
یافته بزم نشاط آراسته شد و درین چند روز پیوسته پیشکش اعیان سلطنت عظمی از نظر انور
میگذشت و آنچه از پیشکش نواب مهد علیای ممتاز الزمانی و شاهزاده های کامکار و امرای
نامدار شرف قبول یافت بمبلغ بیست لک روپیه رسید دریا خان روهیله که حضرت صاحبقران ثانی
بر جرایم گذشته او رقم عفو کشیده او را بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز فرموده
بودند از تیره بختی و تیره رایی نظر بر آشنائی و همجنسی ججهار مقهور نموده چشم از حقوق نعمت چندین
ساله ولی نعمت حقیقی خویش پوشیده بکام ادبار طریق فرار پیموده نزد [illegible]
رفت چهارم اردی بهشت ایزد منان از نواب مهد علیای ممتاز الزمانی صبیهٔ صفیه
بحضرت صاحبقران ثانی عطا فرمود و آن دردانهٔ صدف عز و شرف را گوهر آرا بیگم موسوم
ساختند و درهمین روز [illegible] داماد [illegible] خان که از بی نظامی برگشته بود بدستیاری
سعادت و یاوری بخت روی امید بقبلهٔ حاجات آورده سعادت استلام عتبهٔ والا یافتند

رحیم خان را عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و اسب و فیل و منصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار
باعث اعتبار گشت و سرور خان را مرحمت خلعت و اسب و فیل و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار
سرمایهٔ مفاخرت شد تا نزدهم اردی بهشت خواجه ابوالحسن را به تسخیر ملک ناسک و ترنبک و آن
نواحی رخصت فرمودند و شاهنواز خان و ظفر خان و سید دلیر خان بارهه و خواجه فاضل
مخدوم زاده و کرم الله ولد علیمردان خان بهادر و خواجه عبدالله نقشبندی را با جمعی دیگر از منصبداران
و احدیان و برق اندازان همراه او تعیین نمودند و هر یک را بقدر حالت از خلعت و خنجر و شمشیر
و اسب و فیل بعنایات سرافراز ساختند و مقرر شد که خواجه با کومکیان خویش بقلعهٔ تلنگ رفته
در حوالی آن هر جا مناسب داند جهة گذرانیدن موسم برشکال اقامت نماید تا شیر خان
صاحب صوبهٔ گجرات و لشکر آن ولایت که بهمراهی او تعیین گشته اند آمده باو ملحق شوند و بعد از
انقضای ایام برسات از راه تکلانه روانه گردد و بهرجی زمیندار آن ولایت را همراه گرفته
بملک ناسک در آید و خواجه از برهانپور بهشت روز خود را به بیولیه نام موضعی که در حوالی قلعهٔ تلنک
واقعست رسانید و حسب الامر اعلی بواسطه گذرانیدن ایام برشکال آنجا رحل اقامت
افکند و چون قلعهٔ کالنه و قلعهٔ بیتابی را که در آن سرحد واقعست مردم نظام الملک متصرف بودند
فرمان مطاع شرف نفاذ یافت که خواجه ظفر خان را با فوجی از عساکر نصرت قرین بتاخت
و تاراج آن محال فرستد بموجب فرموده ظفر خان بدان صوب شتافته جمعی را طعمهٔ شمشیر و خلقی را اول حمله
و اسیر ساخت و فیروز و ظفر بمعسکر سعادت معاودت نمود و بیست و سوم [23] اردی بهشت عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
از کالپی آمده باستلام عتبهٔ والا سربلندی یافت و بیست و چهارم [24] که عید فطر بود بخدمت صاحبقران

شتا

ثانی قرین سعادت و کامرانی بعیدگاه شرف قدوم ارزانی داشته اداء لوازم عید نمودند
و در رفتن و آمدن زر پاشی دست جود و همت گنجینه و خزینه را کاسه بهاء ساختند و چون از واقعات
لشکر بالای گهات بعرض اشرف رسید که میانه شایسته خان و اعظم خان که سردار کل آنست
موافقتی نیست از انجاکه خلاف و نزاع میانه سران سپاه موجب فساد و مانع پیشرفت کار است
حکم اشرف پادشاه صاحب حزم دور اندیش شرف نفاذ یافت که شایسته خان متوجه درگاه
خلایق پناه گردد و سرداری فوجی که همراه او بود بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ مفوض
گشت و ششم خرداد اورا بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اسب خاصه سرافراز ساخته رخصت
فرمودند و خواجه ابو الحسن حبیب الامرا الاعلی شمشیر خان را که سیزدهم خرداد با آن لشکر ملحق شده بود
با منصبداران گجرات بتاخت پانوده و حوالی قلعه جاندور که در سمت ناسک واقع است فرستاد
و شمشیر خان بمیامن اقبال جهانگشای حضرت صاحبقران ثانی تاخت و تاراج آن ولایت کرده غنیمت
بسیار گرفت و با لشکر فیروزی اثر معاودت نمود و بیست و ششم خرداد شایسته خان باستلام عتبه والا
مشرف گشت چون درین دولت پایدار مقرر است که از منصبداران احدیان و مردم آنها از مسوده گرده
از مغل و سادات و شیخ زاده هندوستان و غیرهم همیشه در سواری ملازم جلو خاصه میباشند
و بدین سبب آنها را مردم جلو میگویند و همچنین چند نفر منصبدار و دویست نفر احدی مغل بهادر
شیردل که نقد مردی آنها از محک تجربه کامل عیار برآمده باشد همیشه با گرزهای زرین و سیمین در
گرد پاس کردن ایشان حاضر بوده هنگام سواری ملازم رکاب سعادت انتساب اند و آنها را گرزبردار
میگویند درینوقت عنایت پادشاهانه شامل حال آن جماعه شده بدو دویست منصبدار از مردم

جلو و گرز زر دار و دو صد شمشیر و خنجر و سپر و یراق طلا و مطلا بدو دست احدی گرز زر دار و دو صد
شمشیر و خنجر و سپر و یراق نقره مرحمت فرمودند و چون در همین ولا بعرض مقدس رسید که جمعی از
متهوران لکنی برار آمده آغاز فتنه و فساد نموده اند و ملکانون بانام تنبیه ایشان بنابران
نوزیر خان فرمان قضا جریان صادر شد که از نامدیر برار رفته آن گروه مخذول را تنبیه بلیغ نماید
و از راه بالاپور خود را باحراز سعادت ملازمت رساند و همدرین هنگام معروض حجاب بارگاه
جلال گردید که محمد علی بیگ ایلچی فرمانروای ایران بدار السلطنه لاهور رسیده بنابران مصحوب احمد بیگ
آنکه شاهزاده جهانیان سلطان شاه شجاع بهادر فرمان عالیشان و خلعت خاص جهت ایلچی
مذکور فرستادند از سوانح لشکر اعظم خان که درینوقت معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردید
آنکه اعظم خان با دیگر بندهای درگاه والا افواج متهوران را شکوه مغلوب ساخته هزیمت و غنیم
جنگ بگریزی کرده بعضی ولایات آذرپاشی نمود و جمعی را شکستن داده تکیه گاه بخت در برابر تردد و تلاش
به نجم ماه سر بیان غول و خیداول که آن روز بعهده تلنگنت خان پسر اعظم خان ورا و دوداسر سال
و راجه کرد هر دو گریش طلب بدر سیکه هاوت و دیگر راجپوتان نیز دوست بود قریب بدو کروه فاصله
آمده پیراد و دریا و تهر بجان و بهلول مخذول انتهاز فرصت نموده و با ده دوازده هزار
آمده غافل بر فوج خیداول ریختند چندی از راجپوتان و مغلان همشیره جان بناموس داده که دران
فوج بودند کشته شدن را در راه ولی نعمت خود زندگانی جاوید شمرده دامن همت بر زدند و دم
استقامت افشرده داد دلیری و مردانگی دادند و با غنیم سینه کلیم آذرپاشی نمودند که
تا سنجر کارنامهای روزگار توانند بود و دران عرصه که زمین تشنه از خون دلیران سیراب میگشت

تخم جان فشانده حاصل نیکنامی جاوید برداشتند از راجپوتان ستر سال ولد ماهو سنگه برادرزاده
راجه مانسنگه با دو پسر خود یکی بهم سنگه و دیگری انند سنگه و راجه گرد هر پسر کیسو داس نبیره جیمل میرتهیه
که عمده‌ترین راجپوتان رانا بود و در قلعه چیتور هنگامی که حضرت عرش آشیانی آنرا مفتوح ساختند
جوهر نموده کشته شد و کرمسین راتهور نبیره راو چندرسین پسر راو مالدیو و بلند بر سنگه هاتو
و از متعلقان امام علی برادر خان سپار خان استاجلو و رحمان الله پسر شجاعت خان حرب که پدرش از
خانه‌زادان تردد و کارطلب بودند با جمعی از تابینان خود داد شهامت داده جان نثار کردید و
راجه دوارکا داس آنچه حق مردی و تردد بود بجا آورده با زخمهای کاری ازین دریچه آن افتاد
و ملتفت خان و راو دودا و دیگران را همت یاری نکرد که مصدر تردد و دستبردی کردند
از طرف غنیم نیز جمعی مرحله‌پیمای وادی فنا گشته گروهی زخم برداشتند جمعی که خود را در راه ولی
نعمت خویش فدا ساخته بودند فرزندان ایشان بمناصب عالیه و جاگیر اوطان نوازش یافتند و راجه
دوارکا داس باضافه پانصدی ذات و دویست سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات
و هزار سوار باشد و عنایت علم رایت تفاخر برافراخت روز سیزدهم از ماه تیر که آغاز برشکال هندوستانست
مجلس عید گلابی بعادت معهود ترتیب گشته شاهزاده‌های عالی مقدار و یمین الدوله آصف‌خان صراحیهای
مرصع و سایر امرای نامدار و بندهای اخلاص شعار هر یک درخور حالت خویش صراحیهای مینا کاری
و طلای ساده و نقره و چینی و شیشه مملو از گلاب و عرق فتنه و عرق بهار گذرانیدند
و چون خانزمان از بهرایچ و گورکهپور که بجاگیر او مقرر بود و دلهراسپ برادرش از دهلی
بدار الخلافه آمده از آنجا پیرو همراه روانه درگاه آسمان‌جاه شده بودند درین روز

باستلام عتبهٔ والا مستسعد گشته سی لک روپیه خزانه که اسلام خان حسب الفرمان قضا جریان از
اکبرآباد مصحوب آن دو برادر فرستاده بود رسانیدند و بمرحمت خلعت سرافراز گردیده بفوج
خواجه ابو الحسن معین شدند و کرمت خان را بجهت تفحص احوال لشکر ظفر اثر و کیفیت و کمیت سپاه
جمعیت امرا رخصت بالای گهات کرده برای چهل کس از امرای عساکر بالای گهات خلعت بارانی
مصحوب او فرستادند هم درین ایام باصفخان و افضل خان و صادق خان و چندین دیگر از امرای
حضور خلعت بارانی مرحمت شد و یاقوت خان که حسب الحکم قضا نفاذ از لشکر ظفر اثر آمده
بیستم تیر باستلام سدهٔ والا مستسعد گشته بود بتشریف خاص و شمشیر مرصع و انعام
یه چهل هزار روپیه نقد سرافرازی یافت وزیر خان نیز که مفسدان را از برار آوارهٔ دشت ادبار
نموده بود از راه بالاپور آمده احراز سعادت ملازمت کرد سیوم ماه تیر عید قربان مژدهٔ میمنت
و همایون جاوید با دلهای این دولت ابد مقرون رسانیدند و حضرت صاحبقران ثانی بعیدگاه
شرف قدوم ارزانی داشته ادای نماز عید فرمودند و بدولتخانهٔ اشرف معاودت کرده
مراسم قربان قیام نمودند و در رفتن و آمدن زر پاشی دست جود تخم احسان که حاصل آن
دعای افزونی دولت جاوید است در مزرع امید عالمیان فشاندند پانزدهم امرداد نصیری خان را
از تغیر راو رتن بضبط ملک تلنگانه و تسخیر قلعه قندهار مقرر فرموده بجهت سرافرازی او
خلعت و اسپ و فیل فرستادند و امر نمودند که از لشکر ظفر اثر متوجه آنحدود گردد و تسخیر آن
حبشی را نیز بهمراهی او مقرر کردند و نیز بوقت راجه جیسنگه که او را بنابر مصلحتی از لشکر ظفر اثر
بدرگاه معلی طلبیده بودند سعادت اندوز ملازمت گردید از سوانح این ایام کشته شدن

جادو راو

جاودنبراو کافر نعمت نفرمود و بی نظام ایزد تعالی جل شانه وجود اقدس حضرت صاحبقران ثانی را
که مجموعه سعادات دو جهانی و سرمایه برکات جاودانیست خاصیتی کرامت نموده که هرکه قدم در شاهراه
اخلاص و متابعتش گذاشته بصدق نیت کمر خدمتش بندد سرافرازی کونین حاصل نماید و کسی که سر از
ربقه متابعتش پیچیده طریق مخالفت و نفاق پیماید بلاشک بخسران ابدی گرفتار گردد و دوستی اولیای
دولتش نهالیست که سعادت جاوید بار آورد و دشمنی احبای سلطنتش شجره ایست که ثمره آن خزی و ذلت
و نکونساری نباشد چنانچه جاودنبرا بدطینت کافر نعمت که او و پسران و برادر و منسوبانش درین
دولت ابد طراز بمنصب چهار هزاری ذات و پانزده هزار سوار منصب و جاگیرهای نقد دگر داشتند
و در کمال عزت و اعتبار و فراغت و رفاهیت میزیستند قدر این نعمت ندانسته از بیخردی و تیره رایی
کفران نعمت ورزید و بکام او بار از این دولت پایدار فرار نموده با فرزندان و خویشان
خود پیش بی نظام رفت باطن خلیفه جهان و اقبال سلیمان زمان سزای کردار آن نابکار بعنوانی که
نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی در کنارش گذاشته همان بی نظام را بر گماشت
تا آن بدسرانجام را با فرزندانش شربت تیغ انتقام چشانید و سایر قبیله او دیگر باره
التجا باین درگاه خلایق پناه آوردند صورت این واقعه آنکه بعد از پیوستن آن تیره ایام به بی نظام
از آنجا که صفت بیوفائی آن حق ناشناس سمت ظهور یافته بود بی نظام با وی بدگمان گردیده بی اعتماد شده
خواست که او را مقید گرداند و جمعی از نوکران خویش را با خود درین معنی همداستان ساخته مقرر کرد
که آن مردود آید او را وقتی که بدرگاه آید بگیرند و باین قصد کس بطلبش فرستاد آن تیره روز ازین
معنی غافل با تمام قبیله خود بخانه بی نظام آمد و جمعی که در کمین بودند یکبار بر آنها حمله آوردند

آنها نیز شمشیر کشیده و پیرو طایفه و رهیم آویختند و چون مردم پطام بسیار بودند غلبه نموده جادو و برادر او با

پسر رشید او اچلا و راکهو و سونت راو نبیره جانشین او بقتل رسانیدند و جکدیو راو برادر آن

بد اختر و کرجانی زن او که مدار علیه آن سلسله بود با نبایر و تمام قبیله و منسوبانش از دولتاباد فرار نموده

بسند هاگیر که بجانب ناپور بند کسیت و وطن اصلی آنهاست و جادو راو در انجا قلعچه ساخته رفتند و عرایض مشتمل بر

اظهار ندامت و انفعال از افعال ناصواب خویش و باز آمدن از وادی خلاف و عصیان بجاده

عبودیت و دولتخواهی درگاه عرش اشتباه ارسال داشتند حضرت صاحبقران ثانی بمقتضای

کرم و مروت جبلی گروه آنها را ناکرده انگاشته ذیل عفو بر جرایم شان پوشیدند و بجهت استمالت

آن جماعت فرمان مطاع بنام اعظم خان شرف صدور یافت که آنها را بمراحم بیکران پادشاهی مستظهر

ساخته در سلک ملازمان درگاه سلاطین پناه منتظم گردانند و هرچه بجهت سرافرازی این مردم مصلحت

داند التماس نماید که ملتمس او مبذول خواهد شد بنابران اعظم خان نقل فرمان جهان مطاع را با عهدنامه

خویش مصحوب یکی از معتمدان خود و مردم یاقوتخان و داود و اجیرام و وجی نامی که مدار علیه جادو و برادر او

بود و بتجهیز مهمات ازین رفتن عهده بلشکر ظفر اثر آمده بود نزد آن گروه ارسال داشت و بنظام

نسل جادو و برادر او و پسر زندان او چندان که در مقام دلجویی برادر و زن و اولاد و اتباعش شده

خواست که آنها را بخود خواند مفید نیفتاد در عواقب او همه تقدیر و فریب محمول گردیده و جادونیان نیز در

بطمع آنها و تکلیف ملازمت خویش چندانکه سعی نمود اثری نبخشید و آن قوم بهبود کار خود در ملازمت این

درگاه خلایق پناه که مرجع و ملجای سلاطین عالم است شناخته همراه کس اعظم خان و مردم یاقوتخان و داود و اجیرام

روانه لشکر ظفر اثر گردیدند و چون نزدیک رسیدند بفرموده اعظم خان از دکنیان اود و اجیرام

دکهلوی

و کھیلوجی و غیره هم بدیره گشته آنجماعه را داخل لشکر نصرت شعار ساختند و حسب الالتماس اعظم خان از کار
و الا جگدیو رای بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و
فیل و تیپک رای برادر بسونت سنگه بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار که بسونت رای و بدان منصب
سرافراز بود و عنایت خلعت و خنجر مرصع و تیهوجی پسر او جلا بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار که
سابقا پدر او بدان مباهی بود و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و مجموع آنها بیک لک و شصت هزار
روپیه مدد خرج و جاگیرهای خوب در ولایت برار و خاندیس سرافراز گشتند و محال زمینداری جادو راو
نیز بدستور سابق بآنها مرحمت شد تا جمعیت خود را مستعد ساخته سرگرم خدمت باشند درینولا [illegible]
قراول بیگی که تازه از لشکر ظفر اثر مرخص شده باستلام عتبه والا سربلند گردیده بود شیری چند در
شکارگاه دیده بعرض اشرف رسانید حکم شد که او بباورگه داینست در کمال عظمت و استحکام و ده هزار ذرع
بادشاهی طول و شش گز ارتفاع دارد و آنرا غاشیه سراپرده ستونهای محکم بر پای کنند و تمام سباع و
وحوش را مثل شیر و ببر و غیر هما در آن صیدگاه نمایند آن شیران را احاطه کنند و رانند و بطاپور باغ
زین آباد رسانند خانمند کور بموجب فرموده عمل نموده بندگان حضرت فیل سوار بشکارگاه تشریف فرموده زمانی
داشته یک ماده شیر را به تفنگ شکار کردند و چهار شیر بچه را حسب امر مطاع گرز برداران شیر دل زنده
بدست گرفتند بیستم شهریور را و ترین اتالیکانه آمده بتفصیل سنه سته مستعد گردید از سوانح
این ایام فتح نمایان که در پیشاور به نیروی اقبال بی زوال خلیفه الهی صورت وقوع یافت تفصیل این
اجمال آنکه چون از پیشاور نوشته شمشیر خان داماد قلیچ خان و داود گماشته لشکر خان در کوهات
بسعید خان رسید که کمال الدین روهیله که شیخ رکن الدین پدر او در زمان حضرت جنت مکانی بمنصب چهار

هزاره‌ی خطاب شیرخانی یافته بود از ناقص خردی و ناعاقبت اندیشی بموجب نوشته برای تمهید هر
محرک سلسلهٔ فتنه و فساد گشته شروع در بر هم زدن اولوسات افاغنه که از کنار آب اتک تا نواحی کابل
و حوالی دیگر مسکن دارند نموده و قرار داده بیت که از پیشاور ابتدای فتنه نماید سعید خان بمجرد اطلاع
بر این مضمون دو الله داد خان و علیخان بیگ بخشی لشکر کوهت را با شادمان پکهلیوال و خضر گکهر و جمعی از اعیان
و بامیان خود در کوهت گذاشت و همان روز ایلغار کرده در عرض یک و نیم پهر خود را به پشاور رسانید
و روز دیگر اراده نمود که باشنده‌های درگاه والا بر سر آن بدگهر رفته تنبیه او و اعوان و انصار
بایکارش نماید و دولتخواهان صلاح در آن ندیده گفتند که مبادا این حرکت موجب برهم خوردگی الوسات
گردیده بیشتر باعث شورش و فتنه شود نخست ابواب مواعظ و نصایح بر وی مفتوح باید ساخت
شاید که دیده از خواب غفلت بگشاید و ترک فتنه و فساد نماید و چندانکه پند نامها نوشته
فرستادند که مگر آن جاهل از مفسده‌های تباه و اراده‌های باطل آگاه گشته بهبود کار خویش
شناسد مؤثر نیفتاد و ظاهرا چاپلوسی کرده در باطن اسباب نکال ابدی و زوال خود انجام
مینمود و نهانی با الوسات نزدیک و دور کس فرستاده مردم را بطمع زر ترغیب میکرد و عبدالقادر
پسر احداد بدنهاد را بوعدهٔ دامادی خویش و دیگر هدیه‌ها فریفته نزد خود طلبید آن بیخرد با کور کرداد
پسر جلاله و محمد زمان دو برادرش که پسران پیرداد عمزادهٔ احداد بودند لشکر دور و نبو و نغر و تمام
کوه تیراه و مهمند و بنگش و جمیع الوس خنک و الوس حاجی و توری را گرد آورده در بولم گذر که هفت کروهی
پشاور است بکمال الدین بد اختر ملحق شد و با آمدن او کمال الدین خیره‌سر آنجا نیز الوسات پشاور
های
را هشتنغر محمدزئی و گگیانی و خلیل و مهمند و داؤدزئی و الوس یوسف زئی و ترکلانی و غیره را از راه

باطل از راه برده و جمع گروه بود آنچه دو بدگهر که از آتش طینت شان شراره شرارت میجست باتفاق
طوایف افغانان زور شیفته عرکه امرداد و بر سر شاور آمدند و صف ها آراسته ایستادند سعید خان
خواست که با شمشیر خان و لشکر انبوه پسر لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید
ماکهن بارهه و دیگر منصبداران از شهر برآمده معرکه آرائی پردازد چون دید که لشکر نصرت اثر جمعی قلیل اند
و سپاه آن فتنه زیب که بعضی ایمحافظت شهر گذاشته با جمعی دیگر بجنگ برآید جمعیتی نیز محتمل است که
اگر خود از یک جانب بمقابله و مقاتله گروهی از آن تهوران پردازد گروهی دیگر از طرف بشهر در آیند
و درانصورت دفع آنها بسهولت میسر نخواهد شد ناچار بمحافظت شهر گذاشته با جمعی دیگر بجنگ
برآید و نیز مصلحت که اگر خود از یکجانب قرار داده افاغنه ملاعنه از چار جانب شهر را احاطه نموده
در محلات بیرون حصار فرود آمدند چون حصار شهر خام بود و بتمادی ایام مندرس شده و اکثر
جاها شکسته و ریخته از درون و زمین هموار پای حصار ملچارها قسمت نمود و یک ضلع را بشمشیر خان
و پسران دلاور خان و سید ماکهن بارهه سپرده اطراف دیگر را بعهده ضبط و اهتمام سایر
ملازمان درگاه جهان پناه نمود و خود با پسران خویش و جمعی از احدیان خواب و آسایش را
بر سر یا و کفته شب و روز در تردد و زجر کری از جمیع ملچارها تقصیر نمیکرد و از هر طرف که آن سر بختان
هجوم مینمودند مستحفظان آن ضلع ملچارها را به تفنگچیان استحکام داده از حصار بزمین آمدند
و بضرب تیغ آبدار زمین را از خون افاغنه نابکار رنگین ساخته گل فتح از باغ مردی و شجاعت
میچیدند و حفظ الهی که همیشه شامل حال منسوبان این دولت ابد اتصال است نگهبانی نموده بکم کسی
از آن مبارزان معرکه جرأت و جلادت آسیب میرسید تا آنکه روزی مردودان تسویه صفوف نمودند

و تختها را بجای سپر در پیش رو گرفته نهایت اجتماعی تسویه حصار کردیدند سعید خان مردم توپخانه را
در ملچارها گذاشته خود با جوانان رزمجو و بهادران کارطلب با سطحها بتائید آسمانی و اقبال
جهانگشای حضرت صاحبقران ثانی جلوریز برای غنیمت با عتبه رسن آورده زیر آن قتال و جدال اشتغال
پذیرفته جمعی کثیر از مقهوران را جان بر آتش کارزار سپند کردید و خلقی انبوه از آن علیل رایان را
تشنه تیر و سنان بهادران خون از شریان جان کشود و عاقبة الامر پای ثبات افاغنه
مدبرنما از جا رفته کأنهم حمر مستنفره فرت من قسوره گریز را بر ستیز اختیار نمودند بندهای
درگاه آسمان جاه لوای استیلا برافراختند و اسپ نصرت در میدان ظفر تاخته گوی فتح بچوگان
فیروزی باختند و چون جمعی کثیر از مردمان در محلات بیرون حصار مانده بودند که نوبت جنگ با بهادران
نرسیده بود و از شکست سرداران خود نیز خبر نداشتند و تنخواه آن مصلحت ندیدند که آن
سفیدان را در دور شهر گذاشته از عقب لشکر گریخته بروند بنابران نخست بقتل مردودان حوالی
حصار پرداخته جمعی را باب تیغ آتش در خرمن حیات زدند و بعضی که در خانهای محکم فراهم آمده بودند ب
از آتشی که در آن خانه‌ها افگندند تن ناپاک شان پاک سوخت و چون نواحی شهر را از خس و
خار وجود آن گروه نابکار پرداختند از هر طرف مانند سیل بهاری خروشان رو بصحرا نهادند و تا
پنج شش کروه در دیهات و مغاکها هر کرا یافتند بگزلک تیغ نقش از صفحه هستی ستردند
و چندان قتل و اسر و نهب و غارت نمودند که تعداد آن از حیز قدرت بشری بیرون است و بفتح
و فیروزی معاودت کرده داخل شهر شدند و چون عرضداشت سعید خان مشتمل بر خبر این فتح بدرگاه
والا رسید مرحمت پادشاهانه او را بعنایت خلعت و شمشیر خاصه و اضافه هزاری ذات

و پانصد سوار که از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بوده باشد نوازش فرمودند ششم مهر
بعرض مقدس رسید که دیانتخان دشت بیاضی قلعه دار احمدنگر از تجنهٔ روح دست از محافظت قلعه بدان بار داشت
حضرت صاحبقران ثانی که در دیوان قضا منشور نگاهبانی حصار آفرینش بنام همایون آنحضرت مرقوم گشته جان نثار خان را
بجای او مقرر فرمودند و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و
نقاره و چهل هزار روپیه نقد سرافراز ساختند و ناوجی که از عمده های نظام الملک بود با سه صد و پنجاه سوار
باراده انتظام در سلک ملازمان درگاه والا آمده داخل لشکر ملکان شد و نصیرخان بجهت او منصب
سه هزاری ذات و دو هزار سوار تجویز کرده درین باب بدرگاه معلی عرضداشت نمود منظور نظر قبول افتاد و
شیخ صوفی رسالدار نصیرخان و شهزاده خان که بسعادت بخت داخل لشکر ملکان شده در سلک
دولتخواهان انتظام یافته بودند حسب الالتماس نصیرخان عنایت بهرکدام منصب هزار و پانصدی ذات
و پانصد سوار سرافراز شدند و از ممالک مفتوحه آن صوب جاگیر یافتند بیست و دوم مهر راجه گج سنگه
بعنایت خلعت فاخر و شمشیر مرصع بلند گردانیده بلشکر ظفر اثر رخصت نمودند و فاخر بیگ باقر خان
باستلام عتبهٔ والا سرافراز گشته یاره جواهر مرصع آلات که از جانب پدر خود پیشکش آورده
بود گذرانید و شیخ نظام ولد شیخ صدر بخطاب مرتضی خانی مامور شده غرهٔ آبان حکیم حاذق
پسر حکیم همام که نزد امام قلیخان والی توران بایلچی گری رفته بود معاودت نموده سعادت استلام
عتبهٔ والا اندوخت و نامه که از جانب آن نقاوهٔ دودمان چنگیزخان آورده بود گذرانید و احوال
لشکر ظفر اثر آنکه درین هنگام که موسم برشکال منقضی شده وقت تردد سپاه دو منصبه مقهوران ناسپاس
در رسید اعظم خان و سایر امرای عالیمکان و بهادران نصرت نشان از دیولگانون که بجهت گذرانیدن

ایام برشکال آنجا اقامت نموده بودند بقصد استیصال افاغنه بدسگال برنی نظامیه خسران مآل در حرکت
آمدند سید مظفر خان راکه هراول آن سپاه ظفر پناه معین بود و بیماری بالاتف بهم رسیده طاقت سواری و
تردد نماند و این واقعه معروض حضرت بارگاه جلال گردید شاهنشاه مهربان حکیمون جراح راکه بهترین جراحان
پایه سریر اعلی بود بجهت معالجه او فرستادند و فرمودند که بعد از تخفیف یافتن آن مرض متوجه درگاه معلی
شده راجه جیسنگه بجای او سردار فوج هراول باشد و حکیمون بعد از وصول بلشکر منصور ملاحظه آن
ورم نموده چون احتمال داشت که ماده مجتمعه بدرون سرکند بپشت گرمی کرم الهی جرات کرده در حضور
اعظم خان شکافت و ماده بسیار رفع شد روز دیگر اعظم خان سید مظفر خان را وداع نموده متوجه دفع
مقهوران گردید و سید مظفر خان چند روز دیگر در آن مقام توقف کرده بعد از التیام یافتن جراحت
روانه درگاه آسمان جاه گشت و خواجه ابوالحسن که بجهت گذرانیدن ایام برشکال در حوالی قلعه للنگ
اقامت نموده بود بعد از انقضای فصل باران از آنجا نهضت کرده حسب الحکم قضا نفاذ از راه بگلانه
متوجه ولایت ناسک تربنک شد و چون بحد بگلانه رسید بهرجی زمیندار آن ملک با چهار صد سوار
استقبال نموده خواجه را دید و خانزمان و لهراسپ پسران مهابت خان که فی الحال کومکی آن لشکر
شده بودند در این وقت بخواجه ملحق گشتند و خواجه بپای گهات چرائی برآمده داخل ملک غنیم شد و سه
فوج یکی با خانزمان و دیگری با شیر خان و سیوم با ظفر خان تعیین نموده مقرر کرد که ازین فوجها در
هر کوچ بنوبت یکی هراول و دیگری چنداول باشد و ازین جهت که جمیع عمال و رعایای نظام
قری و پرگنات سر راه را خالی کرده خود را بکوهها و جنگلها کشیده بودند و نقصان آبادانی
و قلت آذوقه و گرانی غله باعث عسرت و پریشانی احوال سپاه شده بود خواجه مقرر نمود که هر دو در

سه روز یکی از آن سه فوج تاخت کوهستان اطراف آن ولایت که آبادانی و آشنه باشند برود
و هر جا سراغ جمعیتی از آن مخذولان بیابد بتنبیه و تادیب آنها شتافته شیرازه اوراق
وجود شان از هم بگسلاند و بصرصر قهر پراکنده و پریشان گرداند و از غله و کاو و کوسفند
آنچه بدست افتد جهت آذوقه لشکر ظفر اثر رساند و در تاخت آذوقه بسیار بدست
عساکر منصوره افتاد و جمعی کثیر از مقهوران قتیل و اسیر گشتند و چون انتظام مخذولان از حال و داد
بیدت و عمرخان افغان را با حشری از سوار و پیاده فرستاده بود که شبها بلشکر
منصور بیایند تیر اندازند و در راه‌ها اگر توانند از مردمی که بجهت آوردن کاه و هیمه بر می‌آیند کاوی یا
شتری ببرند خواجه ابوالحسن بعد از اطلاع بر این معنی ظفرخان را با فوجی که همراه او بود بجهت تنبیه
آن مقهوران تعیین کرد و ظفرخان قریب سی کروه یک جلو ایلغار نموده خود را بآن مخذولان رسانید
مخذولان آن گروه نکبت آثار بمجرد رسیدن بهادران سپاه منصور جمیع احمال و اثقال خود را گذاشته
راه فرار سپردند و سپاه نصرت شعار غنیمت بسیار گرفته قرین فتح مراجعت نمودند بعد از چند روز
مقهوران مردم پراکنده خود را جمع کرده بحوالی لشکر ظفر اثر آمدند و شبها بانی می‌انداختند خواجه
کسان به تجسس بنگاه و مقام آنها فرستاد و خبر رسانیدند که در نواحی سنگمنیر منزل نموده اند
بعد از اطلاع خان زمان و ظفرخان را به تنبیه آنها تعیین کرد و ایشان با افواج نصرت نشان
شبا شب ایلغار نموده خود را به بنگاه آنها رسانیدند و از سطوت ورود لشکر منصور مخلدار
که سردار آن جماعه بود سراسیمه و مضطرب گردیده یکه و تنها بجانب جاند ز فرار نمود و چندی از مردم
او کشته و گرفتار گشته بقیة السیف متفرق و پریشان شدند و تمام بنه و اسباب ایشان را بهادران

بفیروزی نشان عمارت نموده بودند بظفر بنگر نصرت اثر سعادت و دولت گرفتند از ان پس اصلا بحوالی اردوی
خواجه بابا مذکور تعیین شده از عضد الخلافه یمین الدوله آصف خان قرار داده اول بصوب پیش کل عساکر نصرت مآثر بر بالای گهات
چون از انجا رود آثار این سعی بخاطر انور سلیمان زمان پرتو افکند که اعظم خان با اکثر امرا و اعیان لشکر
نصرت طراز که در منصب و اعتبار بپایه او و آنها مساوات است سلوک پسندیده نمی نماید و در تحصیل رضای
خاطر شریف و تالیف قلوب همراهان که موجب پیشرفت کارات باهل هیجا بردات ایشان نیز کما ینبغی
مساعی او نمی کنند چنانچه بسبب طلب شایسته خان که بسبب دیگر یافته همین بود بنابران حضرت
صاحبقران ثانی اعتضاد امرای بلند مکان یمین الدوله آصف خان را که بکمال عقل و حسن خلق و اصابت
تدبیر اتصاف دارد و کوچکیان از اطاعت و انقیاد او و مصلحت و صوابدید آن اعتضاد خلافت
نمی توانند پیچید بجهت کارفرمائی کل عساکر فیروزی مآثر بالای گهات تعیین فرموده مقرر نمودند
که رفته در موضع اوجهر که آنجا آب و علف فراوان بود اقامت نماید و هرچه مصلحت دولت ابد
داند بعمل آورد و هر کس را بهر جا باید فرستاد و با هر قدر لشکر که مناسب داند بفرستد سیوم
آبان آن خان آصف نشان را خلعت فاخر با چهار قب زر دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع که آنها
و دو اسپ خاصه یکی شاه بابر نام که بحری بیک از جانب شاه جمجاه شاه عباس آورده بود
با زین مرصع و دیگری با زین طلا و ظفر گج نام فیل خاصه با ماده فیل عنایت نموده رخصت بالای
گهات فرمودند و شایسته خان بخلعت فاخر و جیغه مرصع و اسپ خاصه و الله ویردیخان بخلعت و
اسپ و خدمت بخشیگری آن لشکر ظفر اثر سرافراز گشتند و سید هزبر خان و عبد الهادی پسر
پسر میران و خواجه کامگار برادر زاده عبدالله خان و جمعی از منصبداران که بهمراهی یمین الدوله

یمین

معین شده بود به تقاضای آیات مباهی گشتند و درین روز عبدالله خان که او نیز شمول سید مظفر خان
ورمی بر روی شکم بهم رسانیده بود حسب الامر اعلی آمده داخل برهانپور شد و همین توجه
شهنشاه ولی سیرت که فرمت او را حکیم جیون علاج کرد و اگرچه شفای آن دو عمده درین قسم وقتی
بمحض حکمت الهی بود اما حکیم جیون نیز در معالجه کمال مهارت بکار برد و به شدن آن مرض را از عوارض
روزگار توان شمرد و درین ولا بولاجی کولی که از سرداران عمده نظام بود برهنمونی طالع شب
نصیر خان آمده در سلک دولتخواهان منتظم شد و تجویز خانه که منصب سه هزاری ذات و دو هزار
سوار یافته بین الاقران رایت مفاخرت برافراخت روز شنبه چهاردهم آبان ماه مطابق سلخ
ربیع الاول سنه هزار و چهل محفل وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابدطراز حضرت صاحبقران ثانی منعقد
گشت و لوازم عیش و نشاط و مراسم عطا و انعام که از خصوصیات این جشن همایون است بوجه اتم
بتقدیم رسید از سوانح اقبال که درین ایام بظهور پیوست تاخت اعظم خانست بر سر بیرای
تهور و دمار از روزگار آن سیه بخت و اعوان و انصار او بکارش برآوردن تبیین این اجمال آنکه
بعد از اقامت ایام برشکال چون عساکر اقبال بموجب نوشته یمین الدوله که سردار کل بود بعزم استیصال
افاغنه و نظامیه از دیولگانو نهضت نمودند بهلول و محمد غول و منصور خان و سایر متهوران خبر کوچ
عساکر نصرت مآثر شنیده از جالناپور که بجهت گذرانیدن ایام برسات در آنجا توقف نموده
بودند بسمت پاتهری فرار کردند و اعظم خان ازین معنی مطلع گشته با افواج بحرامواج کوچ در کوچ متعاقب
آنها روان شد و چون بموضع رامپوری کنار آب بان گنگا رسید سپاهیان اخبار نمودند که مخذولان
نظامیه بالای گهاط دهارور برآمده خود را به پناه قلعه دهارور کشیدند و بیرای تهور که در نواحی

نیز توقف کرده بود هنوز در آن موضع است و چون خبر توجه عساکر منصوره بآن صوب شنید مردم خود را که بجهت
تحصیل محال توابع نیز فرستاده بود طلبیده روز بروز بر سر او جمع میشوند و انتظار دریای شوربخت که در
نوشته است و سفر خان و بهلول محمد زل که از نهیب سطوت افواج منصوره به هار رفته اند نیز دارد که آمده باو
ملحق شوند رای صائب اعظم خان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه آن مقهوران بیکدیگر بپیوندند ایلغار نموده خود را
در سر آن برگشته بخت رساند و سلک جمعیت او را بگسلاند و از رامپوری کوچ کرده به منجهلی گاون
آمد و درین اثنا نوشتجات صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی که قلعه دار بیر بود متواتر رسید
که بیر سای تیهور هنوز در موضع راجور که از منجهلی گاون تا آنجا بیست و چهار کروه است نشسته و اسباب تجار را
که مردم او در راه کیهون و کیوراگتی تاراج نموده آورده اند بهمراهان خود قسمت مینماید و اکثر افاغنه مردود
که بجهت تحصیل متفرق شده بودند فراهم آمده اند و خبر وصول لشکر منصور بنواحی ... شنیده
اراده آن دارد که چون نیز نزدیک شوند کوچ نماید اعظم خان با قوت خداوند خان و مالوجی بهونسله و
اکرام خان و میر عبد الله و رعایت خان و جمعی دیگر از بندهای درگاه معلی را با هر کس از مردم لشکر که اسب روان
داشت بجهت محافظت اردو در منجهلی گاون گذاشته مقرر نمود که همراه اردو باسودگی بیایند و خود با لطف
سپهدار خان و راجه جهار سنگه بندیله و راجه جی سنگه و بهادر خان و راو سور و سردار خان و خواصخان
و راجه بیتهلداس و راجه پهار سنگه بندیله و راجه انوپ سنگه و ارجن برادر رانا کرن و رحمت خان
و چندرمن بندیله و احتشام خان و کهیلوجی و اودا جیرام و جگدیو راو و دکنیان دیگر و سایر منصبداران
و احدیان و برق اندازان یکپهر شب گذشته از منجهلی گاون بتعاقب افاغنه مردود سوار شده و چهار پهری
از شب مانده بموضع پیپل نیر که از آنجا تا بیر شش کروه است رسیده بصف شکن خان نوشت که با جمعیتی که

که همراه داروغه بکنار اردوی بی‌پیرای تهور رفته او را بخود مشغول سازد تا اگر خبر وصول افواج قاهره باو
برسد تصور همان جمعیت قلیل نماید و تا رسیدن عساکر اقبال از طرفی بدر زند و صف‌شکن‌خان بعد اطلاع
بر مضمون مکتوب فوج خویش را تورنگ کرده برابر آن تهوران که چهار کروه از نیر گذشته در دامن کوهی
اقامت داشتند رفت و برسر آن رشته‌ها بفاصله یک کروه خود را نمود عزیز نام پسر بی‌پیرای
بیسعادت با جمعیت پدر خویش سوار شده بمقابله صف‌شکن‌خان شتافت درینوقت اعظم خان
با عساکر منصور جلوریز رسید چون عزیز دولت نصیب وصول رایات فیروزی آیات را مشاهده نمود مضطر
برگشته براهی مرد و خبر رسانید که افواج بحر امواج بادشاهی مانند سیل بهاری بسرعت هرچه تمامتر آمدند
و آن فوجی که پیشتر نمود فوج صف‌شکن‌خان بود و از راه خدعه میخواست ما را بخود مشغول داشته غافل سازد
بیرا بمجرد استماع آن خبر جهان روشن را در نظر خویش تیره و تاریک دیده سراسیمه‌وار با جمیع اقاعبه سوار
شد و مستعد جنگ گشته راجه جسنگه سردار فوج هراول و راجه بتهلداس و امرای دیگر با راجپوتان و سپهداران از خان
سردار فوج برانغار با بهادرخان پسر دریا که در اخلاص عقیدت و جانفشانی فرقه دولت نسبت برشده و
ولی نعمت حقیقی نقطه مقابل پدر خویشیت و خواصخان و سردارخان و مرحمت‌خان حبشی احدیان و اهتمام‌خان
داروغه با تفنگچیان بهنگام تهوران نزدیک رسیدند آن گروه طاغی بنه و اسباب خود را با اموال و اشیای
سوداگران که بیغما برده مشغول تقسیم آن بودند گذاشته شروع در برآمدن کوه نمودند و اکثر احدیان
و تابینان امرا بتاراج بنه آن مردودان مشغول شده بودند که افواج منصوره قرار نماند و امرای مسلمان
و راجپوت که آسایش ایشان سبقت و گرفت هر یک با قلیلی از مردم خود که صفت وفا و حقیقت را حاصل
نهب و غارت رجحان میدادند متعاقب تهوران از هر جانب بران کوه برآمدن گرفتند و بهادرخان

رو هیله و اهتمام خان و نرهرداس جهالا پیشتر از دیگران تعلّه کوه برآمده آن مخذولان را تعاقب نمودند

پیرا چون دید که جمعی بهادران ما بند بلای ناگهان رسیده و دیگران نیز پی در پی میرسند عماری فیلی که یک دو زن

باقیمانده خود را دران نشانده همراه می گردانید بجانب سیوکانون روانه ساخت و خود همانجا ایستاده تمام بازار

کرده بهادر برادر زاده خویش را که اعتماد تمام بر دلیری و تهور او داشت بمقابله بهادرخان و سایر

بهادران لشکر ظفر نشان فرستاد و ازین جهت که همراه بهادرخان و اهتمام خان و نرهرداس مردم

کمی رسیده بودند کار بر آنها تنگ شده از مرکبان فرو آمدند و بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و در

کشش و کوشش داد مردی و مردانگی داده کارزاری کردند که تا نام شجاعت و پردلی در روزگار

مذکور گردد ازان باز توان گفت و جمعی کثیر از مقهوران را روانه بئس المصیر ساختند و بهادرخان دو زخم

تیر یکی بر رو و دیگری به پهلو برداشته سرخروئی جاوید حاصل نمود و جمعی از مردم او دران معرکه دلیروار

فدائی وار خود را بر تیغ آبدار زدند و نرهرداس جهالا ترددات نمایان کرده با بعضی از راجپوتان

خود بنقد سبکبار جان متاع گرانبهای یکتا می جاودان خرید و راجه بهار سنگه بندیله که در فوج برانغار

بود خود را بکومک بهادرخان رسانیده کوشش مردانه نمود و چندی کس او نیز بعد از تلاش بسیار

جان نثار گشتند سپهدارخان و خواجه صادق خان و محمد خان که از جانب دست راست بکوه برآمده بودند

صورت حال چون برین منوال مشاهده نمودند دیوار سنگ چینی را که دران حوالی بود پناه ساخته

از عقب پناه آن بکارداری مشغول شدند و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه و غیرهم

که از طرف دیگر بکوه رسیده بودند نیز نوبت رسیدند و اعظم خان بسرعت خود را بپای کوه رسانید

قلعت خان و راو ستر سال بهدوریه و چند رمن بندیله و دیگر مردم فوج جرانغار را تاکید برآمدن کوه

نمود و مقارن این حال نسیم نصرت الهی از مهب فضل نامتناهی بر رایات لشکر ظفر اثر وزیده بهادر بدگهر چون
دید که امواج بحار افواج بسان موج دریا از پی یکدیگر میرسند تاب مقاومت نیاورده با افاغنه
لاعنه که همراه او محرک سلسله قتال و جدال بودند رشته بخت خویش گسسته منهزم شد و بیرون از
جائی که قرار گرفته بود فرار اختیار نمود و درین اثنا که آن گروه شقاوت بنیاد از کوه رو به نشیب
گریزان بودند افواج قاهره مانند ابر بهاری ژاله وار باران تفنگ و پیکان بر مقهوران میباریدند
تفنگی به بهادر مخذول رسیده از رفتار باز ماند و بیرام نامی از نوکران راجه بهار سنگه بدیله
خود را باو رسانیده بهادر از بیم جان با نیمجانی که داشت با او در آویخته جمدهری بر زانش انداخت
و بیرام جمدهری بر گلوگاه بهادر زده آن بداختر را از رنگ حنا ساخت و سر پر شرش را
بریده با اسب او که نیز زخمدار گشته بود و دو شمشیر که یکی بر اسب و دیگری بر کمر داشت پیش اعظم خان آورد
اعظم خان اسب و یراق باو بخشیده سر آن بدگهر را جهت عبرت سایر طاغیان بدرگاه فرستاد و
که از دروازه شهر بیاویزند و مضمون   سری کز گردنکشی شد اقبال از آن تافت   کند دروازه اش گوی گریبان
بر جهانیان آشکار سازند و انگشترش را که بجهت نشان قتل او کافی بود بدرگاه جهان پناه ارسال داشت
تا برهمگنان روشن گردد که منافقان دولت ابد پیوند را از مخالفت با سلیمان زمان جز این قسم نتایج حاصل
نمی شود و لشکر منصور تا سه کروه تعاقب آن گروه مقهور نموده بسیاری از آن جمعی کثیر را طعمه تیغ جهاد
به عیش الهیان فرستادند و چون سپاه نصرت شعار در آن کهسار بی زیاده راه طی کرده قطع کرده
و از یکپهر شب تا قریب سه پهر روز تردد و تلاش نموده بود و در اسب و سوار از حرارت هوا و حرکت
بسیار تاب و توان نمانده اعظم خان در آن نواحی ساعتی توقف کرد که سپاهیان را

آب داده اندک آسایشی بیابند و پس ماندگان نیز برسند پیرا و سایر تهوران که همه اسپان تازه زور

داشتند فرصت غنیمت شمرده از بیم هلاک بصعوبت برف و باد گریزان گشتند اعظم خان درویش محمد

دکنی را با جمعی از مردم جلد بورا و براورجا و برادر که در بیر بودند و چندی دیگر از ملازمان درگاه بتعاقب

آن بدعاقبتان روانه نموده خود نیز با وجود ماندگی مردم و مرکب باتفاق همراهان تعاقب ایشان شد

و چون پیرا سفیهور در اثنای فرار از بیم وصول سپاه منصور بیاورستن ناموس عیال خود را از عماری فیل فرود آورده

بر اسب سوار کرده بود و ماده فیل را با عماری سر داده درویش محمد و همراهان آن ماده فیل را

بدست آوردند و قریب شش صد نفر از افاغنه و دو نهاد دیگر با جمعی کثیر از اهل و عیال آن تفرقه حالان

در آن روز گرفتار سرپنجه تقدیر گشته اکثر مردم خوب پیرای تهور زخمدار بدر رفتند و هیچ یک از آن گروه

کافر نعمت از غلبه رعب و هیبت بغیر لباسی که در بر داشت و اسپی که بر آن سوار بود از اسباب و اشیای خود

چیزی نیز نتوانست برد و پیرای تیره روز با بقیة السیف از مردودان که همراه او مانده بودند سراسیمه در درت ایشان

حال خود را اندرون کوهستان کشید و اولیای دولت روزافزون را این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات

روزگار تواند بود دست داد و اعظم خان تا شامگاه بتعاقب تهوران شتافته شب که دست قضا پرده

ظلام بر رخ روز فرو هشت بر کنار آبی فرود آمد و چون خاطر از باب توت خداوند خان که او را با اردو در منجهلی

کانون که گذاشته بود جمع نداشت بسیر مراجعت کرده با اردو و بلشکر ظفر اثر ملحق گردد و نیز معلوم شود که بهلول

و مقرب خان بعد ازین تصفیه چه اراده دارند در همین روز با توت خداوند خان با اردو و بلشکر نصرت شعار ملحق شد

و خبر رسید که پیرا آفرین بحجت وادبار رو بسوی کانون بدر پای تهور که از سوی آمده بود اعظم خان

در بیر بجهت آسوده ساختن چهارپایان و دیدن سپاه لشکر چند روز رحل اقامت افکند و در عقب این طغیان

دنبال

و بزودی بسزا رسانند که فی الحقیقه همین باعث استیصال و نگونساری فاعنه کافر نعمت حرام نمک گشت بدرگاه معلی

عرضه داشت و بندگان اعلیحضرت صاحبقران ثانی که قیمت شناس جوهر پاکیزه گوهران و قدردان گوهر

والای حقایق جوهر انند بجلدوی این خدمت شایسته و نمایان بمهابت خان خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ و فیل

خاصه فرستادند و سه هزار سوار دیگر از منصب اصل دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند که از اصل و اضافه

پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و بهادر خان نیز خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت نموده بر

منصبش که چهار هزاری دو هزار سوار بود پانصد سوار افزودند و دیگر امرا نیز فراخور قدر و جانسپاری

آنها بعنایات سرافراز ساختند و منصب و جاگیر شهر داس چهالاکه در راه ولی نعمت خویش جان نثار کرده بود

بر پسرش عنایت نمودند و چون اعظم خان خبر یافت که ساهوی کافر نعمت و دریای نحوست از سیوگانون بسمت بیجاپور

و پهالتنبر که داخل ولایت منظام است و قبل از برشکال پایمال عساکر اقبال شده بود متوجه گردیده اراده

رفتن دولت آباد دارند از بیر با هفده هزار سوار که دران ایام سان دیده بود بجانب سیوگانون

کوچ نمود که تا رسیدن آنجا اراده مقهوران معلوم گردد از سوانح پیوستن ساهوجی بهونسله داماد جادو راو

بلشکر ظفر اثر است تفصیل این اجمال آنکه او بعد از کشته شدن جادو راو چنانچه شرح آن گذشته از نظام برگشته

به پونه و چاکنه رفته نشست و باعظم خان نوشت که اراده بندگی درگاه خواقین پناه اعلیحضرت صاحبقران ثانی

دارم اگر درین باب بدرگاه معلی عرضه داشت کرده التماس عهدنامه که باعث سرفرازی و اطمینان خاطر این بنده

شود نمایند بعنایات پادشاهی مستظهر و مستمال شده بسرعت تمام متوجه معسکر اقبال گردد و اعظم خان حسب

الالتماس ساهوجی این معنی را بپایه سریر اعلی معروض داشته از درگاه آسمان جاه فرمان مطاع بنام او

حاصل نمود و در باب تعیین منصب و عنایات دیگر نسبت باو و خویشان و منسوبانش حکم قضا

نفاق و باعظم خان شرف صدور یافت که آنچه مناسب داند و باعث تسلی آنها باشد عرضداشت نماید که منظور خواهد
ساهوجی بعد از ورود فرمان عالیشان و تحصیل اطمینان با دو هزار سوار برهنمونی بخت آمده داخل لشکر نصرت شعار
گردید و خود و خویشان و همراهان بعنایاتی که حسب الالتماس آصف اعظم خان در بارهٔ هر یک از درگاه معلی مقرر شده بود
مفتخر گشتند ساهوجی بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره
و اسپ و فیل و دو لک روپیه انعام سربلند و قربه گردید و میناجی برادرزادهٔ او بمنصب سه هزاری ذات و هزار
و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و برادر او ساتیه بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و خلعت
و خنجر و اسپ و سنباهاجی ولد ساهوجی بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ
نوازش یافتند و مالوجی و ایلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد و پنجاه سوار
سرافراز گشتند و بیلوجی و هشت نفر دیگر در خور حالت هر کدام منصب ها مرحمت شد و بجماعت
نیز هشتاد هزار روپیه انعام سرفراز نمودند بالجمله چون بیجاپوری بدعاقبت و دریا خان خشک مغز که سرچشمهٔ وجود
شان تهی از زلال وفا و حقیقت بوده است در بیجاپور و بهلول بر توجه لشکر نصرت اثر بجانب کالون
اطلاع یافتند از آنجا کوچ نموده بموضع لاسور که در ده کروهی دولت آباد است رفتند و نظام
از توجه عساکر اقبال اثر بدان صوب مضطرب گشته از نظام آباد که خود در بیرون قلعهٔ دولت آباد معمور کرده
او و همراهانش آنجا منازل و عمارات ساخته بودند برآمده خود را بقلعه کشید و بیجاپوری و دریا خان مقهور
در لاسور نیز مجال اقامت نیافته به اورنگ آباد که یک کروهی دولت آباد است رفته اقامت نمودند و
بعد از چند روز متعلقان خود را با اوباش دره که در بنیاد قلعهٔ دولت آباد واقع است برده آنجا
گذاشتند و دریا خان با هزار افغان جاهل از سپاه جدا شده بقصد تاخت نواحی قصبهٔ اندول

دو هزار تکاوران

و دهرنکانون بسمت چاندور و کهات چالیس کانون روانه گشته چون این معنی معروض واقفان پایه
سریر اعلی گردید بندگان حضرت صاحبقران ثانی که دقیقه سنج مراتب کشورگیری و رموزدان دقایق
جهانبانی اند عبد الله خان را اگرچه بسبب ظاهری طلبش بدرگاه معلی عارضه جسمانی او بود اما تصامم
قدر کم پیشکاران این کارخانه دولت دانسته بجهت مصلحتی دیگر آن خان سپاهی منش کارفرما را بدرگاه معلی
آورده بودند تادیب در باب تعیین نمودند و در بیست و چهارم آذر بعنایت خلعت و اسب خاصه نواخته
رخصت فرمودند و میرزا عیسی خان و خواجه بابا و شرزه خان و خواجه کامگار و سیف الملوک
و عالم چند بیرهار و کرمیداد و قتال و کوبند رای پرمار و خلیل بیگ ولد دلیر خان و ابوالبقای
برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروزجنگ و جمعی دیگر از منصبداران و احدی و تیرانداز و تفنگچی
همراهی او مقرر گشته ایشان نیز فراخور حال خویش بمراحم پادشاهانه سرافراز شدند و اسحق بیگ خویش
یادگار حسین خان را بخشی آن فوج ساختند دریای مرو و قطعه از دوال و دهرنکانون را با بعضی مواضع
پائین کهاط چالیس کانون تاخت و مجاهد خیر توجه عبد الله خان برگشته ببالای کهات رفت مجملا اعظم خان
چون در سیونکانون از حقیقت حال پیرا و دریای تعهد کما ینبغی اطلاع حاصل نمود بسبب آنکه از شامت
مقدم آن فرقه حرام نمک در دولت آباد و نواحی آن اصلا باران نشده و خشکی و فقدان کاه
و غله بحد کمال رسیده توجه آنصوب بقصد تنبیه مقهوران متعذر می نمود رای صائبش چنان اقتضا
کرد که باستیصال تمر خان و بهلول مخذول که در دهارواله چوکاکی بودند متوجه گردد و نوشته
یمین الدوله آصف خان نیز از موضع اوجهر بطبق این مصلحت باو رسید بنابران از راه مانک دوند
روانه بالای کهاط گردید و در برآمدن گریوه جمعی سوار و پیاده بسیار که مقهوران در سر گریوه

گذاشته بودند تا آن بلکفا را محافظت نموده مانع برآمدن لشکر منصور گردند باجی جابرت پیش
گذاشته سر راه بر سپاه ظفر پناه گرفتند و با اهتمام خان امیر آتش لشکر منصور که پیشتر از دیگران شروع
در برآمدن کرده بود جرأت آغاز نمودند او با جمعی از ملازمان درگاه والا و تفنگچیان سرکار خاصه
شریفه که همراه بودند به انداختن تیر و تفنگ بازوی جلادت گشود و بعضی را به قتل رسانیده
روانه سقر سعیر ساخت و برخی را که از آنجمله چندی سردار بودند زنده اسیر نمود و لشکر نصرت طراز
به بالای گهات برآمده آن روز موضع داسکانون را که تا احمد نگر چند کروه است مضرب خیام نزول
گردانید و روز دیگر از آنجا کوچ نموده به قصبه جامکهیر که داخل ولایت نظام بدسرانجام بود رسید
و اعظم خان آن پرگنه را به جاگیر دلاورخان که به رفاقت ساهوجی توفیق دولتخواهی یافته بود
تنخواه نمود و او جمعی از مردم خود در انضباط آن گذاشته با لشکر منصور روانه پیش شد دیگر روز که
افواج بحر امواج به موضع بلنگی رسیدند متحفظان قلعه آن موضع برج و باره را استحکام داده
به انداختن بان و تیر و تفنگ محرک سلسله جنگ گشتند اعظم خان اهتمام خان را با مردم توپخانه و
مرتضی خان بخشی احدیان را با تیراندازان احدی و چندی دیگر از ملازمان درگاه جهان پناه و جمعی از
تفنگچیان به تسخیر قلعه تعیین نمود و بهادران جنگجوی آتش خوی به حفظ الهی سر کشیده دامن همت بر زدند
و یکجا با خندق رسان بر حصار محیط گشته در عرض یک پهر آن قلعه را که خالی از استحکامی نبود به نیروی تائید
ایزدی که نصیب دولتخواهان این دودمان دیرپا است مفتوح ساختند و چندی از محصوران را از آب
باریک تیغ گذرانیده به قعر اخنای بحر فنا رسانیدند و قریب پانصد نفر از سپاهی و غیره را اسیر
گردانیدند و توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب جنگ آنچه در آن قلعه بود با غنایم دیگر به تصرف بهادران

فوج

قلعه‌کشا در آمده‌اند چون عساکر منصوره بکنار آب دنجره که تا قلعه دهارور ده دوازده کروه است رسیدند بهلول

و سایر مخذولان از گهات انجن دوده فرود آمده بملحقات کیپ بر آمدند و از همین منزل اعظم خان ساحی جو

تهونله را بصوب جنیر و سنگمیر روانه نمود که رفته آن محال را بقبضه ضبط در آورد و لشکر فیروزی اثر بقصد

تعاقب مقهوران از گهات ایلم عبور نموده بقصبه بیر و از انجا بقصبه پتور که برکنار آب دودنا واقعست

رفتند و مقهوران جاهل باطل ستیز نقد مال و بار راه گریز سپرده خود را بنواحی دولت آباد رسانیدند

و اعظم خان متوجه دفع مقهوران بهلول و دیگر بد اندیشان مخذول شده و چون نقیبان کاه و غله در

نواحی دولت آباد آن مقهوران بپالای گهاط رجعت کرده روانه از صوب دهارور گردیده بودند رای اعظم خان

چنان اقتضا نمود که سر راه انها را گرفته دستبردی نماید درین اثنا خبر رسید که فیلان و اسباب

خود را به تهانه قلعه دهارور روستا ده اراده رفتن بالگهات دارند بنابران خان مذکور بر

کتل انجن دوده بر آمده در سه کروهی دهارور منزل گزید و تتمه این داستان در محل خود مذکور خواهد شد

بالجمله جمال خان قراول که بجهت شکار فیل بطرف سلطانپور و برار و پیلانزتر از توابع صوبه گجرات رفته

بود یکصد و سی زنجیر فیل شکار کرده مراجعت نمود و در بیست و نهم آذر بسعادت زمین بوس درگاه والا

یافته هفتاد زنجیر فیل که زنده مانده بود از نظر انور گذرانید قیمت آن فیلان یک لک و پنجاه

هزار روپیه مقرر گردید آخر همین روز شهنشاه اورنگ کامرانی حضرت صاحبقران ثانی بسیر گراره

که از جاهای خوب و سیرگاههای مرغوب و شکارگاه نواحی آن توجه فرموده سه روز در آن مقام

دلکشا بعیش و نشاط اشتغال نمودند و چند نیله گاو و آهو به تفنگ شکار کرده بدولت سوی

دولتخانه معاودت فرمودند گراز دهیت در سه کروهی برهانپور و در حوالی آن رود خانه در کمال

صفا و لطافت که بعضی جاها صد گز باشد پهنی و دیگر جاها کمتر عرض دارد و چار بست در قدیم مجاری و
کناره بران رود بندی بسته بودند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز آبشاری از روی بند بجست در
ایام پادشاهزادگی حضرت صاحبقران ثانی که رایات جلال آن حضرت بجهت انتظام مهام دکن زینت
افزای خطهٔ برهانپور بود آن مقام نزه بتقریب شکار ملحوظ نظر انور گشته چون جای قابل بود آن حضرت
که تعمیر عالم آب و گل با تسخیر کشور جان و دل پیوسته با هم فرمودند که پیشکاران پیشگاه جهانبانی
در پیش بند سابق بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد ذرع بربندند تا مابین هر دو بند حوضی صد گز در هشتاد گز
بهم رسد و از جانب آن رود دست عمارت دلنشین بسازند و بفرموده فرمانفرمای هفت کشور
در اندک فرصتی عمارات مذکور صورت اتمام یافت و بالفعل آن حوض و آبشار رو و دو دست عمارت که
بر دو طرف حوض بسیار مطبوع و دلنشین ساخته شده و با باغچه که سه طرف عمارت آن روی آب را احاطه
نموده نمونهٔ قصور بهشت و آب سلسبیل است و تماشای آن آب و آبشار بتخصیص در شبهای ماهتاب دلهای
تماشائیان را از گرد و غبار کلفتها و کدورتهای دیرین شست و شوی میدهد و بهترین وقتهای سیر آن
مکان ایام زمستانست زیرا که هنگام شدت حرارت هوا آب اگرچه از جریان باز نمی‌ماند اما کمی می‌پذیرد
و در موسم برشکال بسیار طغیان میکند و در زمستان باعتدالست و آبشار که باعث ازدیاد زینت
و صفای آن مکان خلدنشانست درین موسم بسیار معتدل و مرغوب میباشد از سوانح صوبهٔ اودیسه که
درین ایام جلوهٔ ظهور نمود شکست یافتن لشکر گلکنده و فتح قلعهٔ منصور گده است که باقبال اقلیمگشای حضرت صاحبقران ثانی
بسعی خان شجاعت نشان باقر خان نجم ثانی بهره‌ور در یک روز اتفاق افتاد تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته
باقر خان بکمیهر رفته خرابی بسیار بآن ولایت رسانید و چون برشکال رسید زیاده توقف دران ملک

مصلحت

مصلحت نبود بقلعهٔ منصورگده که بمتانت و استحکام شهرهٔ آن دیار است و از آنجهت که منصور نامی از غلامان قطب الملک
در ایام حکومت خود ساخته منصورگده اشتهار دارد متوجه شده معاودت کرد و چون ایام باران منقضی شد
برحسب امر اعلی دیگر باره ساز و سرانجام آن مهم نموده در ماه آذر این سال همایون فال با لشکر اوڈیسه از کوملیان
و تابینان خود متوجه کهیراپاره گردید شیر محمد خان و سایر سرداران قطب الملک که بعد از مراجعت باقرخان
از انصوب لشکر پراگنده خود را جمع نموده قریب ۳ هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده بودند
بسامان قلعهٔ منصورگده از توپ و تفنگ و آلات جنگ چنانچه باید کرده بعزم مقابله و مدافعه مستعد و آماده
گشتند باقرخان و سایر منصبداران کومکی آن صوبه و زمینداران کهلی الکوت و کوولد و الکه که بزیهمونی بخت
توفیق خدمت و موافقت اولیای دولت روزافزون یافته بودند بتاریخ چهارم دیماه خود را بحوالی منصورگده
رسانیدند مخالفان قرار جنگ صف داده فوجها آراسته و در سبزه‌ای که بامین شمال و شرق قلعه واقعست
صف بسته آغاز شوخی کردند سپاه منصور نیز تسویهٔ صفوف نموده بعزم قتال و جدال قدم در معرکهٔ
کارزار نهادند و بمجرد رسیدن افواج قاهره بعرصهٔ نبرد از یکطرف توپ و تفنگ قلعه دار یکجانب بان و
بندوق لشکر دکن طوفان آتش آشکارا ساخت لیکن حفظ الهی بهادران سپاه ظفر پناه را از آسیب آن
نگاهبانی نموده درین اثنا باقرخان محمد شریف خالوی خود را که هراول بود روبروی هراول غنیم
فرستاده خود بر غول مخالفان که چهار صف در عقب یکدیگر ترتیب داده بودند تاخت غنیم بعد از
اندک طعن و ضرب عنان ثبات از دست داده راه هزیمت پیش گرفت و بسیاری از آن میدان بردرای
سوار و پیاده بسیار از مخالفان براه عدم فرستاده کروپلی نوه را بقید اسر در آوردند و
در دست اسب از امخذولان غنیمت گرفتند و بقیة السیف متفرق شده بجنگل و کوهستان

درآمده و بیک با جانی از آن عرصه گیر و دار بدر برده بودند باقرخان بعد از افراختن لوای فتح عمان همت
بصوب تسخیر قلعه منصورگده معطوف داشته بمحاصره قیام نمود و بهادران شیر دل غلوله توپ و تفنگ
حصار را در رو یا تیدن گل فتح نظرات امطار تصور کرده بی ملاحظه خود را بپای قلعه رسانیدند و نردبانها
که ترتیب داده بودند گذاشته شروع در پرانیدن دیوار نمودند متحفظان قلعه که اهل و کین آنها را تا بکوری
کونید از مشاهده تک خود و جرأت و جسارت سپاه نصرت اثر مغلوب رعب و هیبت گردیده چنانچه
شیوه اهل آن ملک است که هنگام شدت و اضطرار کاه بدندان گرفته اظهار عجز مینمایند زنهار جو گشته
و از قلعه برآمده امان مال و جان خواستند از آنجا که زبون کشی نه شیوه شیر مردان عرصه شجاعت
باقرخان آنجماعت را در کنف امن و امان جا داده با جمیع اهل قلعه بسلامت برآمدند و ضبط منصورگده
بعهده میر علی اکبر نامی از رفقای خود نموده صفی علی بیگ را بمحارست کهیرا باره مقرر ساخت و خاطر از
بند و بست آن ولایت جمع کرده زین فتوحات عنان معاودت معطوف داشت
چون ثبات قدم و مکتب لزوم اقامت خیمه العافیت ملک
معمور نظام الملک بکیر عساکر منصوره بادشاهی شده خانه آباد و خانواده قدیم نظام الملکیه از صدمات
افواج بحر امواج رو بویرانی نهاده و اکثر اهل آن ولایت قتیل و اسیر گشته اموال شان بمعرض نهب و غارت
درآمد چیزی از اسباب و دستگاه نظام و تبعه او اعتماد بر خاستند متوهم گردید که مبادا بواسطه استخلاص
خویش از چنگال عقاب قهر شهنشاه مالک رقاب و حفظ جان و عرض ناموس قصد بد اندیشیده او را ضایع
سازند بنابر آن با دریا و صدر رایل و بقیه فرزندان و متعلقان باین اراده خاسته که خود را بنواحی
پنجاب رسانیده بامداد طوایف افغانان آنحدود دستگاه فتنه و فسادی گرم سازد و اجرای

دولت آباد باتور آمده واز دهر وکانون وچوپره وانبه پاتر عبور نموده بمقتضای آنکه صید را
چون اجل آید سوی صیاد رود پایکمهان خوف وهراس روانه سمت مالوه گردید وچون حضرت
صاحبقران ثانی باصابت رای وصفای ضمیر منیر افاغنه را منحصر دران سمت یافته عبدالله خان
که جهت دریای تهور تعیین شده وبعد از مراجعت دریا بالای گهات حکم فرموده بودند که در پایین
گهات توقف کند وچون خبر روانه گشتن افاغنه بآنجانب بیابد تعاقب نماید لهذا در وقتیکه
عبدالله خان اطلاع یافت برأثر آن مرحله پیمایان شقاوت متوجه گردیده حقیقت واقعه را
عرضداشت نمود وهشتم دی این ماه خبر از عرضداشت عبدالله خان بموقف عرض رسید وچهار روز
حضرت صاحبقران ثانی که تدبیر امور وپرداخت معاملات جمهور بتخصیص تعیین افواج وسرانجام عساکر بحر
امواج آیتیست در شان بندگان آنحضرت خود بنفس نفیس فرمودی آنروز که نهم ماه دی باشد ساعت
تعیین فوج باستیصال آن گروه خسران مآل اختیار فرمودند ورشید مظفرخان خانه زاد که بنده قدیم الخدمت شجاع
صاحب شکر تربیت وآگهی کامله آلهی او وعبدالله خان ظاهر اگر گرفت رباطنا بجهت استیصال
تهوران که باعث صحت مزاج ملک ودولت بدرگاه والا آمده بودند دران ساعت باسعادت
بعنایت خلعت خاصه وشمشیر خاصه واسب بچاق سرافراز ساخته رخصت نمودند ومقرر فرمودند
که کمر همت باستیصال آن فتنه اندیش چست بسته سمت مالوه را پیش گیرد وبره بجاکه روبروی
ماند روانه شده دنبر گیران باشد واز هر گذر که آن بدانجام سر برآورده راه ادبار سپرد تعاقب
نموده سر ای گرداز ما هنجار او در کنار زور گارش نهند وسرفرازخان وراجه دوارکا داس هاده وبابو سنگه
ولد راو رتن وریکه تازخان وشیرزاد واوگرسین وسیام سنگه وجگنات راتهور وایسر سنگ

والد شاه بیکخان را با صد کس زبر دار بهادر شیر دل در آن فوج تعیین فرموده و حکم شد که اگر عبدالله خان بهادر
فیروز جنگ با مخدوم رسیده باشد هر دو فوج بهم پیوسته بیخ وجود افاغنه مقهور را که جز فتنه و فساد حاصلی
ندارد یکباره از مزرع هستی بر کنند سید الله ظفر خان از اقبال آسمان پیوند حضرت صاحبقران ثانی استمداد
نموده جناح استعجال متوجه مقصد گردیده و بگذر اکبرپور از آب زده گذشت چون عبدالله خان
خبر یافت که مقهوران از گذر دهر سوری گذشته اند و نیز از آن گذر عبور کرده در لونهره نزول نمود و معلوم او شد
کرد و از رهیم و رشی محمد ولان از موضع مذکور روان شده اند و چون بدیبالپور رسید شنید که با وجلین رفته
نصفی آن بلده را بقتل رسانیده اند و اطراف شهر را غارت نموده بجانب نولاهی شتافته اند و از آنجا
روانه شده هر دو هم و رشی بنولاهی رفت سید مظفر خان نیز از دیبالپور گذشته نوزدهم وی در هیکو
که سر راه شد سور است شنیدند که آمده روان راه سد سور را گذاشته بدست راست روانه شده اند
و بیستم وی که آنخان شجاعت نشان در موضع مالکانون فرود آمده بود عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
از عقب رسیده باو ملحق گردید و خبر یافتند که افاغنه روز پیش در دره گروهی مالکانون بوده اند و امروز
از آنجا کوچ نموده بمجرد شنیدن این خبر عنان بدست سرعت سپرده از مالکانون راهی شدند و چون
موضع جلجیپور مضرب خیام لشکر منصور گشت خبر رسید که مردودان بجانب سرونج شتافته اند
و از غایت خوف و دهشت عنان اختیار را از کف داده مانند مجانین سرگردان و حیران میگردند
تا بمقتضای بلاغت انتمای و ما تدری نفس بای ارض تموت بپای اجل را در چه مقام ملاقات نمایند و لوث
وجود خویش از لوح هستی فرو شویند و چون بسرونج رسیدند شنیدند که مقهوران دو روز پیشتر
آنجا آمده بودند و خواجه بابای افغان که چهار گهری قبل از وصول آن گروه بدرون داخل سرونج

شده

شده بود خواجه عبد الهادی پسر صفدر خان که از قبیل بدیع جرات خطهٔ مذکور میکرد و هر دو باتفاق در محافظت
شهر حسب الامکان اهتمام نموده و بحسن سعی ایشان اکثر سکنه آن بلده از آسیب دستبرد طغیان
مردود سالم ماندند و مخذولان در حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه را که پنجاه زنجیر بود از حوالی
شهر برده مرحله پیمای وادی ادبار گشتند بالجمله روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه و سطی تیر یازدهم شهر
جمادی الآخری سنه هزار و چهل مجلس وزن شمسی سال چهلم از عمر ابد پیوند حضرت صاحبقران ثانی انعقاد
یافته شهنشاه گردون وقار را بطریق معهود سنجیدند و خلقی از ان وجه بفیض رسیدند چنانچه
در همین روز از زر و سیم و زر سیصد هزار روپیه بمستحقین انعام شد و سیم و زر خوان خوان بفضلا و
صلحا و شعرا و ندما مرحمت فرمودند و در همین روز میرزا مظفر کرمانی بخدمت فوجداری اجمیر از
تغییر معتقد خان و معتقد خان بمنصب صوبگی مالوه سرافراز گشتند گشتن سرکشان در دریای کالی و نعمت
تیغ انتقام منتقم حقیقی از انجا که قهر خداوند و غضب ایزد خدا متوجه احوال حیرت مآل
برای برگشته طالع و دریای شور بخت شده و ان سرگشتگان وادی ضلال سرگشته کار از دست
داده پا از جادهٔ سلامت و عافیت برکنار نهاده بودند و همراه این حیران هرتنوک و بونی میبودند
و نمیدانستند که قدم در کدام مسلک گذارند و چگونه دامن نجات بچنگ آرند از سربویخ بدر رفته
گشته داخل ملک بندیله شدند و خواستند که از کالپی سر بر آورند و چون پیرای تیره روزگار
هنگامی که از دار الخلافه اکبر آباد فرار نمود چنانچه سبق ذکر یافته بملک بندیله در آمده خود را ازان
راه بولایت گندوانه و از انجا بسرحد دکن رسانید و جهار سنگه باین تقصیر که بگرامیت پسرش
او را راه بدر رفتن داده بود مورد عتاب خطاب بادشاه مالک رقاب گشته بود در زینولا

که بکرماجیت از آمدن تهوران خبر یافت بخاطر رسانید که برای فتح و تخلیت تقصیر گذشته خود و پدر از این بهتر
وسیله رو نمیدهد آنکه فرصت از دست نداده دستبردی نموده آید که تدارک جرم سابق کرده سرمایهٔ
آبروی شود و باین اندیشهٔ صائب با جمعی که داشت مسلح گردیده در غرهٔ ماه بهمن بتعاقب تهوران گرد و خود را
که چند از اول نیز آلوده رسانیده و پای ثبات فشرده دست جرأت از آستین تهور و جلادت برآورده آن
گروه مدبر نیز بجنگ پیش آمده از طرفین شروع در کارزار نموده و بسا که سینه شعله تیغها زبانه کشیده و در آن معرکه
قریب چهار صد و غان مرحله پیمای وادی فنا گشتند و قریب دویست نفر از بندیله نیز جان نثار شدند چون تقی
قضا پیمانهٔ عمر در بایرا پر نموده بود و دوران سرمست باده اجل از کیفیت شراب شبانه هیچا با بر فوج بندیله مباحثت
تفنگی مانند تیر غیب بر سر بیچیرش رسیده کارگر آمد و نگونسار بر خاک هلاک افتاد ○ قضا را در آن
عرصهٔ سهمناک نموده: بنیفتاد چون قطره در یا بخاک ○ و بندیلهها چون سردار مخالف را کشته دیدند قصور بسیار
با هجوم آوردند و بسرای مردود فرصت غنیمت شمرده بتک پا جانی بدر برد و بکرماجیت سر بشورد
شر دریای فتنه گرداکه معنی شرانگیز هم بر سر شر رود ○ مجدداً از رو بر جهانبانیان روش گشت
بگریزپا سیر یک پیشرش بدرگاه معلی فرستاد و در هفتم بهمن آن سر سراسر شر که پایمال جنود اقبال
سائر ذوالجلال شده بود بپایهٔ سریر اعلی رسیده باعث بندایی رهوشیاری ساز غنود بختان فتنه
اندیش از خواب غفلت و مستی جهل و غرور گردید و بکرماجیت باین دستبرد نمایان خود را مستحق عنایات
شهنشاهانه ساخته سر بر مباهات و گردن سرافرازی بین الاقران حاصل نمود و چون حضرت جنت مکانی
راجه جهار سنگه را در ایام حیات راجه برسنگدیو جکراج خطاب داده بودند بندگان حضرت نیز بجلدوی
این خدمت پسندیده او را مخاطب جکراج گردانیده مصحوب سند مخاطب به کبرای که از قوم [illegible]

دوش

و در شعر هندی اترگیت که بعضی در صفت جنگ و مردانگی و برخی در مراتب عشق و عاشقی باشد نهایت
تمام دارد برای او خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره فرستادند فتح قلعه دهارور بسعی و اقبال حضرت
شهنشاه جهان بسعی اعظم خان سابقاً سمت گذارش یافته که اعظم خان بر سبیل انجن دوره برآمده و
در سه کروهی دهارور اقامت گزیده در همین وقت از آن مقام متوجه دهارور گردیده ملتفت خان را با نهمت خان
داروغه توپخانه که از بندهای قدیم الخدمت این درگاه والا و مرحمت خان و شادیخان و میر فضل الله
و مالوجی بهونسله و احدیان و تفنگچی و تیرانداز تعیین نمود تا قصبه دهارور را که خارج قلعه است تاخت و تاراج
نمایند و قلعه آنرا که بر فراز پشته واقع شده و از دو جانب جرهای عمیق دارد که نه پایش میتوان برد
و نه نقب میتوان زد چون محکمتر از اکثر قلاع دکن نشان میدادند و تسخیر آنرا بسیار مشکل وانمود
قرار داد که بعد از تاخت قصبه بتسخیر قلعه مقید گشته متوجه تعاقب سیطامیه مقهور گردد و ملتفت خان
با سایر ملازمان درگاه داخل قصبه شده خبر باعظم خان فرستاد که جمع کثیری در آن روی خندق
قلعه پشت بدیوار حصار داده بانداختن تیر و تفنگ در جنگ میزنند اعظم خان با جمعی سوار شده از
قصبه گذشت و نزدیک قلعه بجای دیواری که توپ رس بود در آمده نشست و ملتفت خان با رفقا بکنار خندق
رفت مردم قصبه را که با سطحها از توپ و تفنگ قلعه اسباب و اموال و اهل و عیال خود را بخندق در آورده بودند
و جهت محافظت آنها تلاش و جنگ مینمودند بضرب تفنگ از جا برداشت و بهادران سپاه نصرت نشان
درون خندق رفته شروع در نهب و اسر نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و چون اعظم خان فیلی بر در
خندق سراغ یافته بود جمعی از پیاده های راجه جهار سنگه بندیله را فرستاده تاکید نمود
که سعی کرده آن فیلان را بدست آورند و پیاده های بندیله جلد و چسپان شتافته بهار فیل و

بیست و هفت اسپ با شتر و گاو و اسباب بسیار برآوردند و جمعی از آنها کشته و زخمی شدند
دیگر باره لشکریان نصرت نشان هجوم آورده از اسباب آنچه در خندق مانده بود بجاروب نهب و غارت رفتند
و دیگر مرتبه نیز سه فیل و پنجاه اسپ بدست مردم بندها افتاد و اعظم خان فیلان را جهت سرکار خاصه شریفه
ضبط کرده اسپان و اسباب را بجمعی که آورده بودند واگذاشت و در آن چون دیده بود که بجنب دروازه
ملاحظه دیوار قلعه نمود و از یکجانب دریچه دید که بگچ و سنگ برآورده اند و شکافتن آن به بیل و کلنگ
و از آن راه بقلعه در آمدن یا باروت انباشته پرانیدن ممکن نیست و دو مردم بیلداران را بانعامات گرم
شکافتن آن را گرم گردانید و آن طرف را بمردم قسمت نموده مقرر کرد که ملچار را ساخته خبردار باشند و کار
بر اهل حصار تنگ نمایند سیدی سالم حبشی و پدر و برادران اعتماد در او از درون قلعه باندازه حقن بان
توپ و تفنگ و استعمال ادوات جنگ اشتغال می نمودند و بهادران سپاه ظفر پناه در ملچار چشم
بر شکاف کنگره های قلعه دوخته هر که بنظر در می آمد او را به تفنگ میزدند چنانچه توپچی و تفنگچی و باندار
بسیار را از رخنه های کنگره قلعه بحصار عدم فرستادند و در روز ملچارها را محافظت نموده
داد سعی و تلاش میدادند و از آنجا که همیشه کارهای این دودمان ابد طراز خدا ساز است و از روز ازل
ابواب فتح قریب بر روی دولتخواهان این دودمان خلافت نشان باز است و قضا و قدر گره کشای کاران
پیشگاه این سلطنت ابد پیوند چنانچه در اندیشه عقلا نگنجد اسباب فتح و فیروزی عساکر شهنشاه
کیوان غلام سر انجام می یابد توپ کلانی که بر سر دروازه قلعه منصوب بود در مرتبه اول
که انداختند ارابه از صدمه آن شکست و توپ غلطیده بر بالای برج افتاد و از کار بازماند
و اعظم خان رحمت خان و میر عاشر را با جمعی تفنگچیان از بندهای بادشاهی تا میان خود

فرستاد

و ستاد که در برابر دروازه بر کنار خندق چبوتره کوتوالی را پناه ساخته نشینند و کار بر اهل حصار تنگ سازند
و اگرچه اکثر لشکری چه ملازمان درگاه و چه دکنیانی که در سلک تیولداران انتظام یافته بودند مبالغه
مینمودند که فتح این قلعه امر محال و برگ صحاری تعلق بمقهوران اولی و انسب است اما چون اعظم خان
از سنگ انداز نداشتن قلعه و طرز قلعه داری اهل حصار و سعی و تلاش عساکر ظفر آثار تفرس نموده بود
که تسخیر آن نصیب ملازمان درگاه ملایک پاسبان خواهد شد جمعی را که در آن کار مخل میدانست بعضی بمحافظت
اردو و برخی بمحارست مردمی که برای کاه و هیمه باطراف میرفتند تعیین نموده پراکنده ساخت و خود با معدودی چند از بندهای
یکرنگ یکجهت درگاه آسمان جاه کمر جهد و اهتمام بسته سران سپاه را بنوید الطاف و مراحم شاهنشاهی
سرگرم کار میساخت و چون بتیقین پیوست که از دلیری و مردانگی و سعی و تلاش بهادران قلعه گشا
و بسیار زران سردار آزما حارسان قلعه را دل از دست رفته و دست از کار مانده عزیمت یورش نمود
و صبح روز مبارک دوشنبه هشتم ماه بهمن خود سوار شده متوجه دروازه قلعه گردید و مقرر کرد که بهادران
ظفر نیابه از طرف دروازه که جز بدان یورش ممکن بود بیکدفعه از ملچارهای خود یورش نموده
بعضی بزینه‌ها که دران دو روز ساخته بودند و برخی بکمند بر دیوار حصار برآیند جوانان کار
طلب نبرد و دست تیر و تفنگ و حقه و سنگ را که مانند باران از قلعه بر ایشان میبارید باعث
سیرابی و شگفتگی گل از فتح دانسته اصلاً از آن اندیشه ننمودند و بنوعی هجوم آوردند که تمام
خندق و پای حصار را از نبرد آزمایان معرکه کارزار پر شد جمعی جوانان جلادت شعار بر دیوار برآمدند
و مرحمت خان با بعضی بقلعه در آمده از درون دریچه دروازه را گشود و اعظم خان و سایر امرا و دلاوران
از آن راه بدرون رفتند و تا در آمدن اعظم خان بقلعه قریب دو هزار کس بر دیوار برآمده داخل

حصار شدند و دست بنهب و غارت کشوده اموال و اسباب بسیار از جواهر و مرصع آلات و
طلا و نقره و اقمشه و امتعه بچنگ آوردند و اگرچه بسبب ازدحام لشکر و انبوهی خلق ضبط اموال غنائمی
که مبلغ و مقدار آن معلوم کرده شود میسر نشد اما مبلغهای کلی از نقد و جنس بتصرف لشکریان و سپاهیان در آمد
بمساعی اقبال قلعه کشای کشورستان حضرت صاحبقران ثانی چنان قلعه متین و حصن حصین باین زودی
فتح شد و چنین کار مشکلی بآسانی صورت انصرام یافت و سیدی سالم قلعه‌دار و پدر و برادران
و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت ملک عنبر و جده مادری نظام که دران قلعه بودند با عمله و فعله
تمامی اسیر گشتند و اعظم خان بعضی را که نگاهداشتن ایشان بنابر مصلحت دولت ضرور بود نگاه داشت
و ما بقی را از مرد و زن و کبیر و صغیر بالتماس امرای دکنی تصدق فرق مبارک بندگان حضرت نموده
آزاد گردانید تا بهر جا که خواهند بروند و بعد از تحقیق اسباب توپخانه و ذخیره قلعه که از آفت
تاراج سالم مانده بود سر انجام لوازم قلعه‌داری نموده میر عبد الله رضوی را با جمعی از منصبداران
و صد سوار و هفتصد پیاده توپ انداز و تفنگچی بحراست آن حصار استوار مقرر کرده و چون از
عرضداشت اعظم خان و نوشتجات منهیان لشکر نصرت اثر حقیقت فتح قلعه دهارور بمسامع
جلال رسید آن خدمت پسندیده مستحسن افتاده منصب عمدة الملک اعظم خان را از اصل و اضافه
شش هزاری ذات و شش هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند و برای
او خلعت فاخره و اسپ خاصه با زین طلا و جیغه جمدهر نشانکه بندیله خلعت و اسپ خاصه فرستادند و بدیگران
نیز در خور حالت هر یک مرحمتها فرمودند بالجمله رندوله خان سردار لشکر بیجاپور که عادلخان او و فرهاد خان پسرش را
با ده هزار سوار بمحافظت بعضی محال حوالی دهارور فرستاده بود تا نگذارد که از نظام آسیبی بآن

محال رسید و درین اثنا بقصبهٔ بانده که در ده کروهی دهارور است رسیده باعظم‌خان پیغام نمود که چون عادلخان اطاعت
اوامر علیا را سرمایهٔ سعادت خود ساخته بلوازم دولتخواهی قیام نماید مقرر گردد که این جمعیت در تنبیه مقهوران و تسخیر
قلاع و تصرف گشتن پرگناتی که بندگان حضرت از جملهٔ ولایت نظام بافراد او فرموده اند با
لشکر ظفر اثر اتفاق نماید بنده اراده دارد که آن خان والامکان را ببیند و آنچه مصلحت دولت باشد
و رای دولتخواهان تقاضا کند بعمل آورد اعظم‌خان با آنکه یقین ایشان است که او با نظام ابواب موافقت
مفتوح دارد و باستیصال لشکر و جبرای ملک او رضا نیست صلاح وقت را منظور داشته از روی متانت
جواب داد که ازین اشتهار این اراده نهایت لایق بنده پسندیده نمود چون عزیمت تقاعد بی نظام مقصود مصمم
گشته رو در خواهید آمد و در خلال این احوال خبر رسید که نظام آوازهٔ فتح قلعهٔ دهارور شنیده از
بیست کروهی دهارور که آنجا رحل اقامت افکنده بود نیز کوچ نموده اند و باراده نزدیک ساختن
نصیرخان را لشکری که بتقبل قلعهٔ قندهار باشتغال داشت متوجه آن صوب گردیده تا شاید دست و پایی
زده قلعهٔ قندهار را از چنگ بهادران قلعه‌گشا خلاص توانند ساخت و در همان روز رندوله خان و فرهاد خان
از منزلگاه خود روانهٔ لشکر ظفر اثر گشتند اعظم‌خان یکروز دیگر در دهارور بجهت ملاقات ایشان توقف
کرده یاقوت خداوندخان را و داجیرام و کهیلوجی و جمیع کهنیان را با سیف‌خان و جمعی دیگر از ملازمان
درگاه جهان‌پناه باستقبال آنجماعه فرستاد و جشن خوشی ترتیب داد ایشان چون سوم هم بودند احتیاطاً
با پانصد کس مسلح آمده اعظم‌خان را ملاقات نمودند و خان مشار الیه از جانب خود بیست و چهار اسب
و بیست خلعت بپاشایان و سایر سرداران عادلخانیه داده بکمال دلجویی و استمالت نسبت بآنجماعه بعمل آورد
و سرداران مذکور اظهار نمودند که چون بندگان اعلیحضرت صاحبقران ثانی در باب عادلخان عنایات

را الطاف بسیار بظهور رسانید و بسبب قلعه از ملک نظام با توابع آنها بطریق انعام با و مرحمت فرموده

و قلعه دهارور که درینوقت مفتوح گردیده از انجمله است اگر قلعه را حواله ما نماید موجب سرافرازی و سربلندی

عادلخان خواهد شد اعظمخان جواب داد که حکم جهانمطاع با همین مضمون شرف نفاذ یافته بود که عادلخان قلاع

نظامیه را خود از تصرف نظامیه برآورده با توابع آن متصرف شود و در استیصال آن گروه بدسگال با لشکر منصور

متفق گشته در خرابی ملک و تفرقهٔ جمعیت او بکوشد درین مدت که افواج منصوره مقهوران را پیش انداخته مکرر از بالای

گهاط بپائین و از پائین ببالا دوانیده و گوشمال آن گروه را پراکنده و پریشان گردانیدند هر چند

بشما نوشتیم که درینوقت که لشکر نصرت طراز مقهوران را بخود مشغول داشته در جائی مجال توقف نمیدهد و انقلاع

آنها کومک نمیرسد فرصت مغتنم شمرده قلعه ها را مسخر سازید و متصرف شوید و بلشکر منصور پیوسته در دفع

مقهوران متفق گردید درینباب تغافل و اهمال ورزیدید بالفعل که قلعه دهارور را اولیای دولت قاهره بضرب

شمشیر مفتوح ساخته اند و خبر بپایهٔ سریر اعلی رسیده و التماس شما را بدرگاه معلی عرضداشت نمائیم شاید در

خدمت شهنشاه ملک بخش کشورگیر شرف قبول موصول گردد طریقه موافقت آنکه اکنون چون نظامیه مقهور که

بسمت قندهار متوجه شده اند در پائین گهات اند و چرا که باز ببالای گهات برآیند علاجی ندارند شما در

نزدیکی اقامت نمائید و از هر گهاتی که اراده برآمدن کنند خود را رسانیده سر راه بر آن طایفه

گمراه بگیرند تا افواج منصوره از عقب رسیده گرد وجود شان را بباد نیستی بر دهند و مقرر ساخت

که ایشان در همان مصلحت بوده توقف نمایند و مردم خود را از حوالی قندهار و غیره طلبیده حاضر سازند

و با جمعیت آماده و مهیا باشند و خود در اثر مقهوران کوچ بکوچ روان گشته در دور و نزدیک حوالی قصبه

انبه جوگائی رفت و خاطر از سرانجام قلعه آنجا نیز جمع کرده تا تا ماز خویش میر عبدالله را با جمعی در آن قلعه

گذاشت و از کهات انبه جو کائی فرود آمد و بقصبه بریل نزول نمود و از انجا شب در میان بقصبه کهیر رسید
مقهوران بعد از اطلاع بر حقیقت حال ترک رفتن نمودند و از راه پرتبی روانه سمت پتن شدند و اعظم خان
بر همین وقوف یافته بموضع آشتی آمد و از آن راه به پتن شتافته در انجا فیلان غنیمت فتح و ها رو بمصحوب
علی اصغر ولد حیدر بیگ آصف خان روانه درگاه آسمان جاه نمود و چون شنید که ان مخذولان بجالنا پور رفته
از انجا بجانب دولتا باد و گریزان گشته اند ایشان را تعاقب کرد و هر روز قریب پانزده کروه راه
دنبال غنیم می نمود و چون بجالنا پور رسید معلوم شد که بعد از وصول بحوالی دولت آباد نظام الملک بانها
پیغام نموده که بودن شما در نواحی باعث آمدن افواج پادشاهی میشود زنهار درینجانب توقف نکنید و بسمتی
که رخ داده و سایر حاولی انیه اکات دارند متوجه گشته چنانچه سابقاً اراده نموده بودید سولاپور را
بایشان نهید و بعد از عهد و پیمان باتفاق یکدیگر بتلاش و تردد که توانید همانجا بعمل آورده شکر بحیای
بخود مشغول دارید مقهوران باین اراده از راه مروه باز متوجه بالای کهات گردیدند و اعظم خان از جالنا پور براه
پیپل دهیر متوجه بالای کهات شده شاه گده آمده مکرر بمرزا نوشت که چون چنین مقرر شده بود
که اگر نظام الملک مقهوران را از آمدن بالا کهات مانع شود شما سر گروه را گرفته ممانعت نمائید الحال که آن مقهوران
اراده برآمدن بکهات مانک دوده دارند و شما با همراهیان نزدیک آمده اید وقت است که بموجب قرار داد عمل نموده
سد راه آن گروه گردید تا لشکر منصور از عقب رسیده باتفاق در استیصال آن نفاق کوشیم او در جواب
نوشت که چون همراهان ما اکثر بجانب تلنگ و محال دیگر رفته با جمع قلیلی مانده ایم استعداد مقابله
مقهوران نداریم بالضروره ما نیز بتلنگ رفته حقیقت حال را بعادل خان مینویسیم بعد از سرانجام جمعیت
انچه اشاره نمائید موافق آن بعمل خواهیم آورد و مقرب خان چون دید که لشکر ظفر اثر دست از و و همراهان او

نمیدارند و عقب ایشان برانمی گذارند مگر کسی پیش زندوله فرستاده از روی تملق اظهار نمود که شما نمک پرورده
خانواده نظام الملکیه و ابتدای اعتبار شما ازینجا شده درینوقت که لشکر بادشاهی باستیصال او کمر بسته اند
بر شما لازم است که در محافظت دولت او سعی نمائید ما او را بدادن سولاپور و محالی که بآن متعلق است وصلح نمودن
راضی ساخته ایم شما نیز این معنی را با عادلخان قرار داده چنان کنید که از جانبین ابواب دوستی مفتوح گردد
و بنای عهد و پیمان استحکام پذیرد و این بهر دو خانواده سالم بماند اعظم خان بعد از وقوف بر این مقدمه بحکمت اطلاع
بر مافی الضمیر زندوله باو نوشت که شما وعده کرده بودید که ببلدرک رفته سرانجام لشکر نمائید و بسپاه ظفر پناه
ملحق گردید الحال شنیده میشود که متوجه بریکه کانی شده اید و این حرکت منافی آن مطلب است که سابقا مقرر
شده بود او جواب را به تغافل گذرانیده و بنطانیه مشهور بکهات مانک دوند برآمده روانه سمت پرینده
گشتند و فیلان و اسباب زائد را در پناه قلعه پرینده گذاشته خود بخاطر جمع از انجا بکنار تالاب گراله
که در ده کروهی پرینده بجانب بلدرک واقعست زندوله آنجا اقامت داشت شتافتند و چون متواتر
خبر باعظم خان رسید که زندوله وکیل سرنجان را همراه کسان خود پیش خواصخان مدار علیه عادلخان
فرستاده و خواصخان او را تسلی نموده باز گردانیده است و فیمابین مصالحه بشرط دادن سولاپور مقرر
گشته اعظم خان این حقیقت را بپایه سریر اعلی عرضداشته التماس کومک نمود و حکم مطاع شرف صدور یافت
که از فوج خواجه ابوالحسن که در ناسک بود ولیسه خان با احدیان و از حضور اشرف سردار خان و خواصخان
و رشید خان و حبشی دیگر از بندهای درگاه و از تابینان یمین الدوله آصف خان سه هزار سوار رفته
بلشکر ظفر اثر ملحق گردند درینوقت نوشته یمین الدوله باعظم خان رسید که چون شیخ معین الدین از بیجاپور
و شیخ محیی الدین از گلکنده با پیشکشهای عادلخان و قطب الملک روانه درگاه معلی شده اند

شما بیطانیه مقهور را بخود مشغول داشته بگذارید که سر راه بر آنها گرفته دستبردی نمایند تا خود را بپایه سریر که فلک
پایه پادشاهیست رسانند و اعظم خان اندیشه نمود که اگر تعاقب آن مقهوران نماید مبادا اگر تخت کبیره او و
بهیای لکی و چیت کویه که در نواحی قلعه بندر است روند و شیخ معین الدین و شیخ محیی الدین از آنها که آسیبی بسپاه نصرت
توقف در حوالی پرینده و تدبیر و تسخیر قلعه آن و بدست آوردن فیلان و اسباب مقهوران که بآنجا فرستاده بودند
با خود مصمم ساخته قرار داد که بخت بنده باین وسیله تیمور خان و سایر مخذولان را مشغول دارد تا هم بر سر راه شتافته تسخیر
نتوانند رفت و هم کومکی که از درگاه جهان پناه مقرر گشته با لشکر نصرت طراز بپیوندد و درین ضمن اتفاق
اهل نفاق با یکدیگر و قرار داد خاطر فاتر آنها نیز بوضوح رسد بعد از آن آنچه مصلحت دولت ابد قضا
نماید بعمل آورد و چون بپای کرهی پرینده رسید راجه حجی سنگه و یوسف خان را با بعضی از ملازمان درگاه
تعیین نمود که رفته قصبه پرینده را تاراج نمایند و ایشان بر سر قصبه که بقلعه متصل بود رفته دیوار خام
دور قصبه را که قریب بهیچ گز ارتفاع و بیست گز عرض داشت و خندقی بعرض سی گز بدور آن حفر نموده بصدمه
دندان فیل رخنه کرده بدرون رفتند جمعی تفنگچیان که قلعه دار پرینده آنها را بجهت محافظت حصار قصبه گذاشته
بود تاب مقاومت نیاوردند و فرار نموده بخندق قلعه پناه بردند و مردم لشکر دست بنهب و غارت
گشودند و اعظم خان خود نیز از عقب رسید درین اثنا دو توپ کلان که گلوله هر کدام مقدار یک و نیم
من پادشاهی بود سر دادند یکی درمیان فوج بر زمین خورد و چون سنگلاخ بود از صدمه آن ریزه‌ها
گشته سه سوار و چهار پیاده را هلاک ساخت و چند کس دیگر را زخمی کرد و اعظم خان داخل قصبه شده
تاکید نمود که فیلان مقهور را که در خندق قلعه بود بدست آورند و غازیان شیر افکن فیل شکار
هفت زنجیر فیل از خندق برآورده بسرکار خاصه شریفه ضبط نمودند و غنیمت بسیار بدست

سپاه ظفر پناه و افغان و شرزه‌خان و سایر سپهداران که در حوالی تالاب گگراله بودند با رندوله خان اتفاق
داشتند از استماع این اخبار سراسیمه و مضطرب گشته با ولد نوشتند که مثل قلعه دهار و حصاری با توابع و لواحق
بتصرف لشکر پادشاهی درآمد و توابع قندهار را نصیرخان بدست آورده قلعه را در قبل دارد
و نواحی سنگمیر و بیضاپور و سمت جنیر و سر محمد طرف بگوکه بملک عادلخان متصل است بجانب ساهوجی
بهونسله مقرر نموده اند و طرف ناسک را خواجه ابوالحسن و همراهانش متصرف شده و سواحی دولت‌آباد
و چند محل که بآن متصل است جایی در تصرف نظام‌الملک نمانده بهبود شما درین است که اتفاق نموده
در نگاهبانی خانه او سعی نمایید و الا چون لشکر پادشاهی قلعه پرینده را مفتوح سازند جای دیگر
بکسی نخواهند گذاشت و ما که مستاصل شویم نوبت بشما میرسد نسبت بحال شما و ما هر دو یکیست
که بموجب قرارداد قلعه شولاپور را با توابع از ما گرفته قواعد صلح و صلاح را مستحکم سازید با اتفاق
در محافظت دولت نظام‌الملک سعی نماییم و اگر این معنی بوقوع پیوندد متضمن خیریت طرفین خواهد بود
رندوله در جواب نوشت که ما با عادلخان این معنی را قرار داده ایم شرزه‌خان خود رفته شولاپور را حواله
مردم عادلخان نماید و از عهد و پیمان خاطر جمع سازد و اعظم خان محاصره قلعه را دست‌آویز نموده
انتظار کومک و خزانه که از درگاه والا مقرر گشته بود میبرد و تا کاه و هیمه در پنج شش کروهی
پرینده بود صرف نمود و چون در آن نواحی هیمه و کاه نماند یاقوت خداوندخان و ملتفت خان را با
جمعی میفرستاد تا از دور هیمه و کاه می‌آوردند و بهادران قلعه را تنگ محاصره نموده از جانب
کوچه سلامت پیش می‌بردند و کوچه سلامت راجه جیسنگه و اهتمام خان بخندق قلعه رسیده شروع در پر کردن خندق
نمودند و برابر دروازه قلعه اعظم خان خود ملچار کرده از ملچار تا خندق که یک تیرانداز بود کوچه سلامت

سخن

ساخت و دمدمه برافراخت چنانچه بر مردم شیر حاجی جرگ مشکل شد و اهل حصار به تنگ آمده قلعه را پیر زور کس
پیش مظفرخان و بهلول و تیهوجی نیز فرستادند و اظهار اضطرار نمودند و پیغام کردند که عنقریب این قلعه نیز شمل
قلعه دمار روز اردوست خواهد شد رفت و زود خود را بمدد رسانید تیهوجی و جمعی دیگر از بنیطی بیله اطراف لشکر منصور
که در یک کروهی قلعه نزول نموده بود آمده شوخی آغاز کردند یاقوت خان با جمعی بمقابله او برآمده تا سر کرده
آن مقهور را افتاده رانید و تیهوجی و همراهان به یک بار جانی بدر برده خان شارالیه باز بمقام مراجعت نمود و روز دیگر
یاقوت خداوند خان و تلنگ خان بسمت پرگنه پارسی برای آذوقه رفته بودند مظفرخان و بهلول
که با سایر مخذولان بجهت تسلی قلعه داران پرینده جریده از تالاب گنگ الفصید بهوم آمده بودند تا هنگام
فرصت دستبردی نمایند ازین معنی آگهی یافته بقصد مقابله ایشان روانه گشتند چون اعظم خان خبر یافت
باتفاق راجه جی سنگه و راجه جهار سنگه بندیله و جمعی از بهادران کارطلب از محوی آن صوب شتافتند و مظفرخان
و بهلول بمجرد رسیدن افواج بحر امواج راه هزیمت نهاده خود را به امرگره کشیدند متعاقب اینحال جاسوسان
خبر رسانیدند که بنگاه مقهوران در قصبه بهوم است و لشکر منصور بقصد تاراج آن غنیم متوجه آن طرف گشته
توهی رسیدند که آنها اکثر اسباب خود را بار کرده آماده فرار بودند چون سپاه نصرت مآل از سبیل
استعجال خود را رسانیدند آن گروه بدسگال مجال بدر رفتن نیافتند و قریب ششصد شتر و دویست
اسپ و گاو بسیار با اسباب بیشمار بدست لشکر ظفر شعار در آمد و تا کهات بانسی که چهار
کروهی پرینده است مخذولان را تعاقب نموده از انجا برگشتند و شب در جائی که لشکرگاه غنیم بود نزول
گزیده روز دیگر داخل اردوی کیهان پوی شدند مجملاً چون رسیدن امرا و مردمی که از درگاه
والا و دیگر جاها بکومک لشکر منصور تعیین شده بودند بدیر کشید و نیز ازین معنی ظهور پیوست که عادل خان

خرد سالست و اصلاً اختیاری ندارد و مدار مهمات او در قبضهٔ اقتدار دولت نام غلام کلاونتیست
که ابراهیم عادلخان پدر این محمد عادلخان او را بدولتخان مخاطب ساخته حراست قلعه بیجاپور بعهدهٔ او نموده
بود و آن غلام نمک‌حرام بعد از فوت ابراهیم عادلخان خود را بخواص خان مشتهر گردانیده درویش محمد پسر کلان او را
کور کرده دختر درویش محمد را جهت خود خواستگاری نمود و مدار علیه او مراری پندت نام برهمنی متفنی است
که طینتش بشرارت و افساد مجبولست و عادلخان بیچاره خیر از شر و صواب از خطا ندانسته و چند جا از جاهای
بندگان حضرت صاحبقران ثانی را ناشناخته با نظامیه متعلق شده اند دیگر ملحق گردیده و اگرچه در
مدت یکماه قبل قلعه پرینده آنمقدار غله از چاه کاوی بهم رسید که لشکر را کفاف بود اما کاه و علف
بیست کروهی پرینده هیچ جا نمانده بود ناچار اعظم خان دست از محاصرهٔ قلعهٔ پرینده باز داشته بسمت
دهارور روانه گردید و در ان روز غنیم خود را نمود و روز دیگر که از موضع تایره کوچ کردند معلوم شد
که مقهوران بکهات دیگر که در جانب دست راست است ارادهٔ بر آمدن دارند و بهوجی با فوجی نزدیک
آمده بچنداول در آویخت یاقوت خداوند خان و ملتفت خان و دیگران که بچنداول بودند
تردد نمایان کرده جمعی را بضرب توپهای ارابه و بان و تفنگ ره نورد وادی فنا ساختند در این اثنا خبر رسید
که غنیم بکهات بانسی بر آمده در پیش روی لشکر نصرت اثر را گرفته اعظم خان راجه جیسنگه و راجه بهارسنگه و
راجه انوپ سنگه و دیگر راجپوتان را که همراه اول بودند بمقابله مقهوران فرستاد و ملتفت خان را با قریب دو هزار
سوار از فوج چنداول جدا ساخته بکومک ایشان روانه کرد و غنیم بفاصلهٔ یک کروه دور از لشکر ایستاد و
نزدیک نیامد تا زمانیکه تمام لشکر بکهات بر آمده و یاقوت خداوند خان و کهیلوجی و مالوجی و سایر کسان
از عقب رسیدند مقرب و بهلول و بهوجی و سایر نظامیه و رندوله خان و فرهاد خان و نقیبه

عادلخانیه که با نفاق پیش روی فوج هراول را گرفته بودند چون اعظم خان با افواج بحر امواج رسید فرار نمودند

و آن روز کنار دریای بخره مخیم نزول عساکر منصوره گردید و روز دیگر در قصبهٔ بانسی منزل نمودند و بهادران لشکر

منصور بر سر سواری قلعه را که مردم قصبه بانسی بید کوبک محکم ساخته بودند مفتوح گردانیدند و بعد نهب و اسر

ازانجا کوچ نموده در مانده نزول گردیده و از مانده شب درمیان بدهاروز رفته نشستند تقارن این حال

خواصخان و جمعی دیگر که از درگاه والا تعیین شده بودند و دلیرخان که از فوج خواجه ابوالحسن حسب

حکم اقدس روانه شده بود به لشکر نصرت اثر پیوستند و چون عیال ملک بدن و اعتبار را و دهاروز بتعاقب اولیای

دولت قاهره درآمده بود و آنها مکرر التماس خلاصی فرزندان خویش مینمودند و اعظم خان

جواب میداد که اگر داخل دولتخواهان شوید هم خلاصی متعلقان صورت می بندد و هم بعنایت منصب بین الاقران

افتخار میابید و آن بیچاره را در نعم بندگی درگاه خلایق پناه قبل ازین از مقهوران جدا شده

بدهاروز درآمده بودند درین روز اعظم خان را دیدند و بخلعت و خنجر مرصع و اسب و مدد خرج از سرکار

خاصه شریفه نوازش یافتند و چون جاسوسان خبر رسانیدند که عادلخانیه و نظامیه در هفت

کروهی لشکر نصرت اثر بر کنار آب دنخره بفاصله چهار کروه دور از یکدیگر فرود آمده اند اعظم خان

بی آنکه غیر از بعضی مطلع سازد یک و نیم پهر از شب گذشته از دهاروز سوار شده و برهنمونی

جاسوسان صبحدم خود را بلشکرگاه غنیم رسانیدند رندوله و سایر سرداران عادلخانیه بهزار ذلت

جانی بدر بردند و از اردوی آن مقهوران قریب بهفتصد اسپ و دویست شتر با گاو بسیار

و دو هزار ارابان بدست بهادران سپاه ظفر پناه افتاد و اعظم خان با جنود نصرت ورود بجانب

انبه جوکائی مراجعت نمود و عادلخانیه و نظامیه ازین دستبرد خجل گشته باراده بند بستن

نصیرخان که قلعهٔ قندهار را قبل داشت روانهٔ آن صوب شدند و لشکر منصور که دران دو سه روز بتعب
علاوه گاه تعب کشیده بود روانهٔ سمت کهات ها شد برکه آذوقه در سواد صعب حوالی آن بهم رسیده و هم در راه
قندهار بود گرد دیده و دره و کردهی کهات مذکور منزل گزیده غلهٔ بسیار بدست آورد و از آنجا
کوچ نموده بقصبهٔ بانکانون وطن ناناجی دوریه که از مردم معتبر نظام بود رفت اعظم خان بقلعت خان را
بتسخیر قلعهٔ بانکانون که خالی از استحکامی نبود و برادر ناناجی آن را مضبوط ساخته حراست مینمود فرستاد
و مبارزان نبردجو بیشب هجوم آورده بدلوا حصار بر آمدند قلعه داران بقدم اضطرار بیرون آمده بقلعت خان را
دیدند و خانه کوره هر چه از قسم توپ و تفنگ و اسلحه در قلعه بود گرفته نزد اعظم خان آورد و درین اثنا خبر
رسید که متهوران بده گروهی قندهار شتافتند روز دیگر لشکر نصرت اثر پرگنهٔ دردال و از انجا
بقصبهٔ راجوری که حاکم نشین آن پرگنه است و قلعهٔ خوبی دارد رفت و مردم متهرخان که در انجا بود
از قلعه برآمده فرار نمودند و دران حصار بیست و شش توپ داخل توپخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه شد
تا بی احوال لشکر ظفرنشان و متهوران بعد از فتح قلعهٔ قندهار بسمت گذارش خواهد یافت
نمط حیات برای متهوران [illegible] در ان ضروری شان
مصلحت پادشاه حقیقی جل شانه و عظم برهانه که جهت نظام سلسلهٔ صورت و رواج کارگاه ظاهر
خلایق را بنهج قویم و مسلک مستقیم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم دعوت فرموده مقتضی
آنست که هر بسعادت کافرنعمتی که قدم از شاهراه متابعت سلاطین دین پرور و خواقین عدل
گستر بیرون نهاده بکام جهل و غرور طریق مخالفت آن برگزیده های الهی پیماید زود بسزا در آید
و هم در مکافاتخانهٔ دنیا که دار الجزای کجروشان ناهنجار است دست قضا سزای کردار او را در

کنار روزگارش گذارد تا موجب عبرت سایر گمراهان ضلالت کیش و ناقص خردان کوته اندیش گردد مؤید
این مقال احوال پر اختلال عمو و بخت برگشته است که حقوق تربیت و رعایت این دودمان دولت نشناخته
از راه عصیان و کفران نعمت رو بوادی شقاوت و ضلالت آورد و در اندک فرصتی منتقم حقیقی اورا
با جمیع اهل و عیال و انصار و اعوان و تبعه و منتسبان مستاصل و نابود ساخت بمقتضای نحوای ذلک
لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم گرفتار عقاب دنیوی و عذاب اخروی گردانید
چنانچه درین نشاه بعد از زخم تیغ مبارزان شربت آب بفراغت نچشید و در آن نشاه نیز خود در
جهنم آتش و دوزخ آسایش نخواهد دید تفصیل این اجمال آنکه آمرو و اخوان و انصار کشته شدن دریای
بی آبرو که بمعاونت و معاضدت او مستظهر بود یکباره عنان استقامت از کف داده سراسیمه وار
هر روزه بسرعت تمام راه فرار طی نموده و سرداران کاروان تفحص کنان در تعاقب آن بد عاقبت
طریق استعجال می پیمودند بعد از وصول بموضعی که داخل ولایات بهاندو است و دریای زو
گروهی سپهنده وی گروهی اله آباد واقع شده خبر یافتند که فاصله میان ایشان و آن مقهور
زیاده از شصت کروه نمانده سیزدهم بهمن چون پیرا راه بسیار طی نموده کوفته و مانده
بود جمعی را که در جنگ جگراخ زخمی شده بودند نیز همراه داشت دیرتر سوار گردید لشکر نصرت طراز
با آن وسعت فرسوده طالع و اثران پامال تخت زبون نزدیک شده نخست سید مظفر خان که هراول افواج
قاهره بود خود را بمقهوران رسانید پیرا بعد از اطلاع بر وصول لشکر منصور بعضی افاغنه را
که اسپان لاغر داشتند با قلیلی اسباب که از تاراج حادثات مانده بود روانه پیش ساخته
خود با قریب پانصد ششصد سوار جرار سر راه بر سید مظفر خان گرفت و آن خان شجاعت نشان که

در شهامت و بسالت آیتی و بجرأت و جلادت در میان لشکر منصور آیتیست مانند شیر زیان بر افاغنه

حمله نمود و بشعله پیکان دلدوز و برق شمشیر جانسوز دود از نهاد غنیم تیره روز بر آورد و در آن آویزش

که محل آزمون جوهر مردی و پردلی بود آن دلاور جوانان رزمجوی نبرد دست از طرفین داد مردی و مردانگی

دادند از افغانان صد روهیله بضرب جانستان و محمود سید پسر اقیم سعید بشتافتند و پسر دیگرش را که بنجهان موسوم

بر روی آن رسید خود نیز زخمی شد و جمعی کثیر از مردودان ناپاک بر خاک هلاک افتادند و از ملازمان درگاه

نیز شیرزاد خویش خان عالم و راجه دوارکاداس نبیره راجا سال در پای شمشیر کامیابی زده اکثر غنیم خود را افرود آوردند

و در راه ولی نعمت حقیقی جان نثار گشته نیکنامی و سرخروئی دارین اندوختند پیرا چون پسر خویش را با صد

و جمعی کثیر از اعوان و انصار که قوة الظهر او بودند کشته یافت در خود نیز بسبب زخمی که داشت دیگر توانست

شیر زنده قدم ثباتش از جا رفته ناچار رو بگریز نهاد و در اثنای راه از فرط شتاب و غایت اضطرار

فیلانی را که همراه داشت جابجا گذاشته بدر رفت چنانچه قبل از وصول او بحوالی کالنجر بیست فیل بدست ملازمان

درگاه که متعاقب بر فتند افتاد و چند فیل دیگر که بدست مردم راجه امر سنگه زمیندار بهاند و آمده بود و دو لنجوا آن

براجه نوشتند که فیل ها بسرکار خاصه شریفه متعلق است او در روز رهنما از مردم خود گرفته بدرگاه معلی فرستاد

و چون پیرا بحوالی کالنجر رسید سید محمد مخاطب بنجابت خان که قلعه دار کالنجر بود خبر یافته سر راه برو گرفت

و جنگ مردانه کرده جمعی از آن افاغنه مردود را بقتل و اسیر کرد و نبیره حسن نام پسر پیرای بدگهر را با بیست و دو

فیل با تجمل که از سرکار پادشاهی از سیونج برده بود بدست آورد و پیرای متهور طبع و علم را که داشته

با همراهان تک و پو جانی بدر برد و در آن روز بیت کرده راه طی کرده بر کنار تالاب سیهنده که آخرین منزل

این سفر و اولین منزل سفر آخرتش بود بر روز دوباره نمود و سید محمد حقیقت حال را بدرگاه معلی عرضداشت

کرد و بموجب فرمانی که در جواب آن شرف صدور یافت افغانان را بقتل آورده فیلان را با پسر پیرا

روانهٔ درگاه خلایق پناه ساخت روز دوشنبه چهاردهم سید عبدالله خان و سید مظفر خان سوار شده

فوج آرائی نمودند و بتعاقب آن بد فرجام راهی شدند که در آن سواری بهر روش که باشد خود را بآن مقهور

رسانیده دیگر باره تیغ نقش وجودش را از صفحهٔ هستی بستر ندیده برای کافر نعمتی چون او گذشته شدن

فرزندان و اقربا و اعوان و انصار که ببال آنها در هوای ریاست پرواز می‌نمود بی پر و بال شده هم در

حالت پیشتر و هم در صورت گریز قتل خود را بچشم یقین دید و دانست که بموجب معنی باد ولی نعمت

از برون آید کز سپهر که سرنگون آید نمک این دودمان خلافت نشان او را چنان گرفته که خلاصی بهیچ وجه

ممکن نیست بهمراهان خویش گفت که پیمانهٔ حیات من لبریز گشته و دل بر هلاک خویش نهاده‌ام هر که خواهد

سر خود گرفته از طرفی در رود که اینک لشکر از دنبال میرسد و همه بآتش من خواهید سوخت و از آن جماعه

بعضی که در راه وفاداری ثابت قدم بودند با او ماندند برخی که بحیات تعلقی داشتند مفارقت اختیار

نمودند درین وقت شیر زبان سید مظفر خان که با ماهو سنگه و چند گرز بردار و جمعی دیگر از بنده‌های

درگاه جهان پناه به پیش لشکر منصور رفته اگر در راه رسید با غیرت نام پسر خود که نزد او اعز الولد

بود و با بل و جمعی از افغانان که همراه داشت و فیل را که با او مانده بود پیش کرده بجانب سید مظفر خان

روان شد آن خان شجاعت نشان عنان جرات بدست جلادت سپرده با همراهان بر و تاخت و

آن مقهور چون دید که بهادران مانند بلای ناگهان رسیدند چنانچه راجپوتان بعد از دل نهادن بر هلاک

خویش در معرکه پیاده شده جنگ میکنند از اسپ فرود آمد و با ماهو سنگه و جمعی از گرز برداران

و سایر بنده‌های درگاه جهان پناه که بر سید مظفر خان پیشی گرفته بودند بجنگ ایستاده آویزشی

بسیار کوشش نمود و دران گیر و دار ما و هو سنگه برچه بر او زد و تا خبر یافتن سید مظفر خان بهادران نصرت نشان
که بجان اشتیاق فنای او شنیدند یکبار حمله آوردند و او را بشمشیر گرفته پاره پاره ساختند و از
شصت هفتصد سوار افغان که با آن مقهور مانده بودند قریب سی نفر با مردی فرار از دست مبارزان
عرصهٔ کارزار جان بردند و مابقی با عزیز و ایل علف تیغ انتقام بهادران ظفر فرجام گشته سر در سرکشی
نهادند و دیگر بزرگداران سرهای آن مردودان را که دوی با ده نخوت و غرور بود از تن جدا کردند
و از لشکر منصور دران جنگ سید تکهین پسر سید عبدالله که نواسهٔ سید مظفر خان باشد با بیست و هفت
نفر دیگر جان نثار گشته سرخروئی دارین حاصل نمودند و جمعی گلگونهٔ زخم را زیب عارض مردی ساختند از
دست عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از عقب رسیده شکر این فتح که اهم مطالب دولتخواهان بود ادا نمود
و پسر او عزیز و ایل را مصحوب خواجه کامگار برادرزادهٔ خویش روانه درگاه جهان پناه گردانید
و نریام پسر دیگرش را که زنده بدست افتاده بود تعاقب ساخت و چون مادر بهادر خان گریزان در پای مقهور
مقتول باشد در سیهنده که بجاگیر بهادر خان مقرر بود اقامت داشت و خانجهان پسر او که
گریخته با و پناه برده بود عبدالله خان آن جماعت را هم حوالهٔ همراهی خود فرستاد و جلال خرد
برادر بهادر خان آورده حوالهٔ بلکه تا زخان نموده روانه درگاه معلی ساخت و صباح روز دوشنبه
بیست و دوم بهمن که حضرت صاحبقرانی ثانی بکشتی سوار در آب بیتی بظاهر شکار مرغابی و در باطن
صید طایر مقصود منظور بودند خواجه کامگار سران ... بر استر را بدرگاه خلایق پناه آورد و شهنشاه جهان
شتافته این مژده را در کشتی به بندگان حضرت رسانید آن سلیمان زمان شکر عطایای بی نهایتی
خداوند جهان بجا آوردند با دل شادمان و زبانی سپاسگزار به دولتخانهٔ عالی معاودت نموده

حکم نواختن نقاره شادیانه فرمودند و امرا و اعیان مراسم تهنیت بجا آورده تسلیمات مبارکباد تقدیم
نمودند معتمد خان قربکانی خلعت خاص یافت و خواجه کامگار را بخطاب غیرتخانی و اضافه منصب و عنایت
خلعت و اسب نامدار گردانیدند و سرها را بر حسب امر اعلی بواسطهٔ عبرت سایر گردنکشان خود سر از دروازه
قلعه آویختند و خلق برهانپور که مدتها آن مقهور صاحب صوبه حاکم خویش دیده بودند بنظارهٔ سر او جمع
آمده هنگامهٔ تماشا گرم ساختند و فتحنامه‌ها مشتمل بر نوید استیصال آن فتنه گران مدسکال یمین الدوله
آصفخان که در بالای کهات بود و مهابت خان خانخانان و سایر امرای صوبجات فرستادند
و بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ و سید مظفر خان فرمان مشتمل بر عنایات و امر با خلعتهای فاخر
از روی مرحمت ارسال داشتند و طالبای کلیم این رباعی را که در باب خشک گردیدن چشمهٔ حیات دریا
برباد رفتن حباب سپهر او در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید و بیافتن صلهٔ بلند گردید
این مژده صبح آرزوی همه را بود این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود از رفتن دریا پسر اهم رفت
گویا سر او حباب این دریا بود از محاسن اتفاقات که دلالت تمام بر صفای باطن و کرامت ذات
حضرت صاحبقران ثانی دارد آنست که چون سر آن شوریده سر دریای شوربخت بپایهٔ سریر اعلی رسید معروض
حجاب بارگاه جلال گردید که در حلقهٔ فیل سرکار خاصهٔ شریفه را برای کاف ثقیت از سر نو بزرگ
زبان الهام بیان آن حضرت که ترجمان اسرار غیب است جریان یافت که ان شاء الله تعالی عن قریب سر
همراه آن فیلها بدرگاه جهان پناه خواهد رسید و نیز فهم و فراست و عقل و کیاست خداداد تأمل
نموده فرمودند که از روی حساب سیاهیگر بهاهی باید که در روز مبارک دوشنبه که بر توافقان
نام مبارک و بر مخالفان شوم است بیساتهٔ افواج منصوره و آن مردود ازل و ابد محاربه واقع شده

جزای کردار خود بیابد و تا دوشنبه دیگر خبر قتل او بپایه سریر رسید و این همه مقدمه چنانچه بر زبان الهام بیان آن
حضرت جاری شده بود صورت وقوع یافت هرگاه بر حقیقت حال این پادشاه خدا آگاه اطلاعی حاصل
شده باشد میدانند که از چنین یگانه که ذوات مقدسه نفوس کامله از خدمت با تربیتش کسب اخلاق و
تحصیل سعادت توانند نمود ظهور امثال این امور شگفت نباشد مجملاً به نیروی اقبال معجز نمای حضرت صاحبقران
ثانی آب تیغ بهادران نصرت نشان در سیل هستی از لوث وجود آن کافر نعمتان حق ناشناس شست و شو
داده غبار فتنه که برانگیخته بودند فرو نشانید و عالم آشوب بامنیت گرائید و بیخ و بنیاد آن مفسدان
که خمیرمایه فتنه هندوستان بودند بهمین تدبیرات صائبه حضرت صاحبقران ثانی که همه موافق تقدیر افتاد
و صرف کردن گنجها از جواهر و مرصع آلات و از نقد و اسلحه و اسپ و فیل و موقوف طالع و [illegible]
آن حضرت بالکلیه کنده شد و خاطر مذبذب کوته خردان واقعه طلب از خارخار اندیشه های باطل باز ماند و
چمنستان خاطر هواخواهان خیراندیش گل گل شگفت آری حل عقده های مشکل و گشایش کارهای دشوار در
گرو همت بلند و طالع ارجمند و درستی رای و اصابت تدبیر و بذل عطا و جود و سخاوت و لله الحمد که این معانی
بهترین صورتی از ناصیه حال فرخنده فال حضرت صاحبقران ثانی لمعهٔ ظهور دارد و ازین روست که
کارهای مشکل باندک توجه آن حضرت بروجه دلخواه صورت می بندد و بهر مهمی که همت عالی یکبار زند موافق مدعا بوقوع
می پیوندد و درین ولا آقا حیدر نامی از غلامان ترک سعید نظام که بخطاب خواصخانی داشت برهنمونی توفیق
قدم در جادهٔ دولتخواهی گذاشته بزمین بوسی درگاه والا سعادت اندوخت و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و دو هزار اشرفی و منصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار سربلندی یافت
و چون محمد علی بیگ ایلچی دارای ایران بموجب فرمان قضا نفاذ از دار الخلافه اکبرآباد روانه برهانپور شده بود مرخص

مکرمت خان دیوان بیوتات خلعت بجهت او فرستاده مقرر نمودند که هر جا باو برخورد خلعت خاصش پوشانیده
بمعتقد خان صوبه‌دار مالوه رساند و خود عنقریب بشرف زمین‌بوس درگاه معلی شود و معتقد خان او را بپایه سریر اعلی
آورد بیست و سیوم شهر مذکور یمین الدوله عضد الخلافه خان منیع القدر رفیع الشان آصف خان که حسب امر اعلی با فوجی
از امرای عالی مقدار از بالای گهاط سعادت نموده بیرون شهر منزل کرده بود متوجه احراز سعادت ملازمت
گشت و از فرط عنایتی که شهنشاه زمان را با آن خان بلند مکان بود مقرر نمودند که شاهزاده های والا تبار
نامدار کامکار از کنار شهر برهانپور استقبال نموده آن عمده امرای عظیم الشان را ببارگاه گردون پناه
آورند و یمین الدوله باین لطف شرف اختصاص یافته جبین سای عتبه عبودیت و اخلاص گردید و بخلعت خاصه
سرافراز گشت بعد از آن شایسته خان و فدائی خان و دیگر ملازمان درگاه والا سعادت زمین‌بوس
یافتند و هم درین روز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و سید مظفر خان که بمصدر خدمات پسندیده و تردد
نمایان شده بودند آمده استلام عتبه والا را سرمایه افتخار ساختند و عبد الله خان بعنایت خلعت خاصه و
جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و جیغه مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار
که از اصل و اضافه ششهزاری ذات و ششهزار سوار باشد لوای مفاخرت برافراخت و سید مظفر خان
بخطاب خانجهانی که از خانخانانی از آن عمده‌تر خطابی نیست و مرحمت خلعت خاص و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع
و جیغه مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات
و پنجهزار سوار باشد کوس مباهات نواخت و سایر ملازمان درگاه جهانمدار که همراه آن دو سردار
نامدار بودند بترتیب مناصب دولت ملازمت حاصل نموده فراخور حالت خود باضافه ها و عنایات
دیگر سرافرازی یافتند بیست و ششم اسفندارمذ تربیت خان که پیش محمد علی بیگ ایلچی رفته بود مراجعت

نموده سعادت ملازمت اشرف دریافت از قضایای آسمانی که درین سال روی نمود امساک باران و وقوع قحط و غلا
در اکثر ولایات دکن و ملک خاندیس و گجرات است سال پیش ازین در اکثر محال بالاگهات خصوص نواحی دولت آباد امساک
باران شده اما درین سال عام گردید و بحدی رسید که پیران کهن سال از مدة العمر مثل آن ندیده و نشنیده اند و اهل
تاریخ در کتب مبسوطه آن ثبت و صعوبت نقل نموده و نشان نداده اند اگرچه اثرش باطراف عالم رسیده اما دران
ولایت شدت عظیم داشت خشکی بمرتبه شد که زمین از تشنگی کام بجای آب بر رخ ابران جذب نمودی و عرصه
بحدی تنگ گردید که آسمانی بیخ نانی بستر نمودی * رطوبت رخت بست از زیر افلاک * سفالین شد زمین عالم
خاک * بخیالی آب تشنه آن ملک دلگیر * که خوان شد برای آب شمشیر * زبسکی گر فقیر و گر غنی بود * بخوان زر دام
غم خوردنی بود * زبی نانی دهن بر روی مردم * نمی جنبید چون لبهای گندم * از قحطی و تنگی کار بجای رسید
که پدر و مادر فرزند عزیز خود را میخوردند و از نعمتی عظیم می پنداشتند ملاحظه حلال و حرام از میان خلق مفقود
گشت اهل بازار استخوان اموات را آسیا می کردند و با آرد آمیخته میفروختند و گوشت سگ را بجای
گوشت بز غاله بمبیع می نمودند و گرسنگان غل آن را بجان خریداری میکردند چنانچه بعد از ظهور این مقدمه
شهنشاه عدل پرور چند نفر را که ارتکاب این قسم امور نموده بودند سیاست فرمودند و مرگی و وبا بنحوی
طغیان کرد که در کوچه ها و بازارهای کل بلاد و قصبات و قریات آن ممالک از کثرت اموات که بر سر راه ها افتاده بودند
عبور بکمال اشکال داشت و در کل صحاری و شوارع کل زمینی از آن فرزان اقلیم عدم خالی نبود و در اکثر قصبات و پرگنات
و مواضع و محال آن ممالک از فقدان غله و آذوقه و شدت قحط و وبا یک تنفس نماند چه هر که توانست خود را بولایات
معموره هندوستان کشید هر که نتوانست بخوشه چینی مزرع آخرت شتافت و آنچه محرر این عجالت نامه
در مرتع ایمن آبادات در ولایات دکن و خاندیس مشاهده نموده اگر اندکی از بسیار تفصیله تحریر در آورد موجب اطناب

و باعث ملال خاطر مطالعه کنندگان این کتاب میمنت نصاب میگردد مجملاً حضرت صاحبقران ثانی که مظهر لطف
و رحمت ربانی اند در حالت ابواب عطا و کرم بر کافه برایا مفتوح ساخته مقرر فرموده اند که در شهرها نیز احمدآباد
و بندر سورت و لاهور خانه ها و لنگرها که عبارت از جای پختن و بخشش کردن آش خیرات است ترتیب داده هر روزه
از سرکار خاصه شریفه آش و نان بسیار بجهت فقرا و مساکین قسمت مینموده باشند و نیز حکم اشرف نفاذ
پیوسته که در بیرها نیز در روزهای مبارکه دوشنبه شرافت جلوس همایون آنحضرت از سایر ایام اختصاص
دارد وجوه صدقات را ادرارات معینه مبلغ پنجاه روپیه که ماهی بیست هزار روپیه باشد باهل استحقاق انفاق
نمایند درین سال و سال دیگر متصدیان مهمات خالصه کل ممالک هندوستان بواسطه امساک باران بر حسب امر اعلی
قریب پنجاه لک روپیه که زیاده از یکصد و شصت و شش هزار تومان عراقی و دو کرور خانی رایج ماوراءالنهر است
در جمع خالصات سرکار خاصه شریفه که پانزدهم حصه ممالک محروسه میشود تخفیف دادند و تحقیقی که سایر امرا
و منصبداران در محال جاگیر خود دادند از حیطه ضبط و حوزه حساب بیرون است در زمان حضرت جنت مکانی خالصه
بیست و هشت کرور دام و حاصل آن خزانه یاب بود و خرج سرکار آنحضرت یک کرور و پنجاه لک روپیه
میشد چنانچه هفت کرور روپیه که سوای اشرفی از حضرت عرش آشیانی مانده بود شش کرور آن را در ایام
سلطنت خویش خرج کردند و بعد از سنقار شدن آنحضرت یک کرور روپیه در خزانه عامره مانده بود حضرت
صاحبقران ثانی که در تهوّر سنجی و دانایی و معامله فهمی و رسائی سرآمد سلاطین روزگارند بعد از جلوس بر
اورنگ خلافت فرمودند که شصت کرور دام از محال اتّقد بخالصه ضبط نمایند و اخراجات سرکار خاصه شریفه را
یک کرور روپیه مقرر نمودند و در بعضی سالها که مهمی رو دهد و ضروری واقع شود تا یک کرور و بیست لک روپیه
نیز خرج میشود و شب بیست و نهم اسفندارمذ که شب برات بود چراغانی در کمال شگفتگی و خاطر فریبی فرموده

طاعات و عبادات که مخصوص آن شب متبرکست بعمل آوردند و بعادت معهود وجوه نذر بر صلحا
و ارباب استحقاق انفاق نمودند آغاز سال چهارم از دور اول جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی
درین هنگام خیر انجام که افلاک در فیض بر خاکیان بسته و انجم نظر رحمت از زمینیان باز گرفته بود پیک فرخنده
پی بهار در رسیده مژده مقدم سلطان عدالت نشان نوروز رسانید و ابواب فرح و نشاط بر روی
جهانیان مفتوح ساخت و بعد از انقضای ۲۳ گهری و چهل و هشت پل از شب جمعه بیست و نهم شهر شعبان سنه هزار
و چهل هجری خسرو سیارگان پرتو نزول به بیت الشرف خویش افکنده عالم افسرده را از رشحات سحاب لطف سرسبز
گردانید بهاری آمد و گلخن چمن شد ز سال نو همه غمها کهن شد و سال چهارم از دور اول جلوس همایون
یمن قید و بخشید گلشن پژمرده دهر را آب رفته بجو باز آمد و بار دیگر نسیم طراوت و نضارت بر چمن روزگار
وزید بزم آرایان بارگاه جلال بآیین معهود این دولت ابد طراز مجلسی چون بهشت برین آراسته لوازم جشن
فرخنده نوروزی را مهیا و آماده ساختند و حضرت صاحبقران ثانی در ساعت تحویل نیر بر سریر سلیمانی
کامبخشی و کامرانی جلوس فرموده ابواب فیض و احسان بر روی جهانیان گشودند و هم درین روز
افضل خان و صادق خان حسب الامر اعلی باستقبال محمد علی بیگ ایلچی فرمانروای ممالک ایران که بحوالی برهانپور
رسیده بود رفته او را بدرگاه والا آوردند و بعد از دریافت سعادت ملازمت و ادای مراسم
کورنش و تسلیمات زمین بوس نامه سلطنت و شوکت دستگاه والا جاه شاه صفی سریر آرای آن مملکت را که
در تهنیت جلوس همایون نوشته بود گذرانید و بعد از گذرانیدن نامه دعای شاه را با بعضی سخنان که از روی
دوستی و مصادقت پیغام کرده بود تبلیغ نموده و بمرحمت خلعت فاخر و تاج قزلباشی مرصع و جیغهٔ مرصع
و خنجر مرصع که اینها نیز سرافرازی یافت و چون در ایام نوروز عالم افروز بانوان و عطربانی در خواهانی

مرصع و طلا جهت بخشش کردن بامرا و سایر حضار مجلس خلد نشان می آورند بنابران پاندان مرصع گراز
بهان با خوانچهٔ زرین و نه پیالهٔ طلا مع سرپوش پر از ارگجهٔ خاصه در خوان زرین که قیمت مجموع آن قریب بیست
هزار روپیه شد بمحمد علی بیگ عنایت نمودند هم درین روز خجسته معتقد خان صاحب صوبهٔ اوده که حسب الامر اعلی از
اوجین با ایلچی همراهی نموده او را بدرگاه معلی رسانیده بود سعادت استلام عتبهٔ والا یافت و بعد از
عبدالحق برادر علامی افضل خان که مهماندار ایلچی بود و بموجب فرمان قضا نفاذ از دار الخلافه اکبرآباد و
تا پای تخت استقبال نموده محمد علی بیگ را از انجا باکبرآباد و دار اکبرآباد به برهان پور آورده و در هر جا
ضیافتهای لایق بجا آورده شرایط مهمانداری کما ینبغی بتقدیم رسانیده بود احراز سعادت ملازمت نمود ششم
فروردین محمد علی بیگ از ارمغان شاهی که نه تقوز اسپ عراقی با بسیاری از اقمشه و نفایس ایران بیست و سه
لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید و بیست و پنج اسپ عراقی و یازده شتر نر و ماده و پنج استر
با بعضی از اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه هزار روپیه شد از جانب خود پیشکش نمود چهاردهم فروردین
پیشکش یمین الدوله آصف خان مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و اقمشه و نوادر و اسپ و فیل از نظر کیمیا اثر گذشت
از انجمله آنچه شرف قبول یافت دو لک و شصت هزار روپیه قیمت شد و شیخ محی الدین که جهت گرفتن پیشکش گلکنده
رفته بود سعادت اندوز ملازمت گشت و چهارده لک روپیه جواهر و مرصع آلات گرانبها و زر نقد
و فیلان نمایان و اقمشه و نفایس آن ولایت که قطب الملک با عرضه داشتی از روی کمال عجز و فروتنی
مبنی بر اظهار مریدی و دولتخواهی نوفا خان نامی از معتمدان خویش داده همراه او فرستاده بود بنظر
اقدس در آورد و خود نیز از جمله چهار لک روپیه که قطب الملک باو تکلف نموده بود یک لک روپیه از
جواهر و فیل و متاع پیشکش گذرانید درینولا دو لک روپیه پیشکش کیا بیگی زمیندار ملک چاندا بهار

سریر اعلی رسید و پیشکش مهابت خان خانخانان که از دهلی فرستاده بود نیز از نظر کیمیا اثر گذشت
از جمله پیشکش نواب مهد علیای ممتاز الزمانی و شاهزاده های کامکار عالی تبار و امرا و اعیان که درین
ایام گذرانیدند آنچه شرف قبول یافت قریب دو لک روپیه شد و این روز پیشکش قطب الملک
و زمیندار چانده آب و مبلغ هشتاد هزار روپیه محمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهان او انعام
فرمودند از سوانح فتوح خواجه ابوالحسن آنکه چون خواجه با لشکری که همراه او تعیین شده بود در ناسک اقامت
نمود رعایا که پراکنده شده بودند اکثر امان طلبیده بجا و مقام خویش باز آمدند آن ملک که پی سپر
لشکر منصور گشته از تاخت و تاراج افواج بحر امواج و خشکسالی و قحطی خراب و ویران شده بود رو بآبادانی
نهاد و خواجه ابوالحسن سرور خان و شرزه خان را و سایر کمکیان را که داخل در تنخواه ایشان شده بودند
در همان ولایت جاگیر تنخواه نمود و چون فرمان مطاع شرف نفاذ یافته بود که ساهوجی بهونسلا را
طلبیده در ناسک بگذارد و خود روانه شاهگده شود و ساهوجی در آمدن تاخیر می کرد مکتوبی از روی
تاکید در باب زود آمدن باو نوشته و کمکیانی را که در آن ولایت جاگیر داشتند آنجا گذاشت
و خود روانه شاهگده شد و از یک منزلی ناسک خانزمان را بتنبیه متمردانی که در کوهستان رنگلواهی
جمع آمده بودند فرستاد و او بآن کوهستان شتافته در عرض ده روز آن مقهوران را تادیب بلیغ نمود
و درین ظفر بلشکر خواجه ملحق شد و خواجه با همراهان از شاهگده به امسکانون و از انجا به ترپور رفته چهارم
فروردین روانه کنار آب کهرس پورنا گردید درین اثنا فرمان قضا نفاذ شرف صدور یافت که خزانه که
از درگاه والا نزد او فرستاده بودند تا از هر راه مناسب داند بلشکر منصور ارسال دارد و آنرا
همراه میرزا عیسی خان و خواص خان و سردار خان و رشید خان و چندی دیگر از ملازمان درگاه

روانهٔ آن‌صوب نماید و چون بنیطا میره عادلخانیه بجانب قندهار رفته اند خود باتفاق راوزن و خارزان

بکومک نصیرخان که قلعهٔ قندهار را محاصره نموده داشت بادخواجه بموجب حکم اشرف متوجه آن‌صوب شد از سوانح

صوبهٔ اله‌آباد که درین ایام معروض حجاب بارگاه جلال گردید تنبیه یافتن عبدالله پسر بهادر زمیندار اولاد تیپ است بسعی

قلیچ خان شرح این واقعه آنکه چون بمسامع عرض واقفان پایهٔ سریر اعلی رسیده بود که آن متهور از شرارت

ذاتی طریقهٔ تمرد و فتنه انگیزی اختیار نموده بر رعایا و سکنهٔ آن دیار کمال آزار میرساند بنابران

فرمان تادیب و سیاست او از محکمهٔ عدالت بنام قلیچ خان صوبهٔ اله‌آباد شرف نفاذ یافت و قلیچ خان متوجه

تنبیه آن مفسد شده در دو کروهی وطن او منزل نمود و خبر یافت که معاونان عبدالله مفسد در کو

یسان جنگل جا دارند از انجمله هر کانون نام هشت قلعه هر یک در کمال استحکام که اکثر متمردان

با قوم و قبیلهٔ خود باعتماد متانت و حصانت در آن قلعه‌ها فراهم آمده اند بنابران از جائی که فرود آمده

بود با کوکیان و جمعیت خود متوجه قلع مفسدان آن محل گردید و قلعهٔ اول که دو دروازه داشت از دو طرف

مردم تعیین نموده یورش کرد متهوران مفسد در انداختن تیر و تفنگ و استعمال ادوات جنگ سعی کردند

دلاوران پروای آن ننموده بزینه و کمند از اطراف خود را اندرون حصار رسانیدند و مردودان بکشید با قائم نموده بمدافعه

و مقاتله پرداختند عاقبة الامر مغلوب شده بقلعهٔ دوم فرار نمودند قلعهٔ دوم نیز بسعی بهادران مفتوح گشته

از انجا بقلعهٔ سوم که محکمتر آن قلاع بود در آمدند و چون بسعی قلیچ خان و تردد و تلاش بهادران کار بر متهوران تنگ

شده دانستند که آن حصار نیز مفتوح خواهد گردید جوهر کرده قریب هزار کس عیال و اطفال خود را بتیغ گذرانیدند

و بعد از فتح قلعهٔ ثالث قریب دو نیم هزار کس از متهوران بقتل رسیدند و ازینطرف نیز جمعی بدرجهٔ شهادت فایز

گردیدند و قلیچ خان شکر این فتح که موجب رفاهیت مسلمانان بود بجا آورده در جهان کعزابادی باقامت اذان

شعار اسلام ظاهر ساخت و سائر متمردان آن نواحی از شنیدن این خبر قلعه بسیار خالی نموده طریق فرار سپردند
عبدل مشهور را زمیدر کانون که وطن اوست فرار نموده در اطراف آب گودی که شهر لکهنو بر کنار آن واقع است
بجنگلهای انبوه در آمد و قلیچ خان بطن او را خراب و ویران ساخته درین ظفر بمقر خود مراجعت نمود و چون در این ایام
خبر فوت شیرخان صاحب صوبه گجرات رسید اسلام خان را که بحکومت دار الخلافه اکبرآباد منصوب بود
صاحب صوبهٔ گجرات فرموده بعنایت خلعت و اسپ و اضافه هزاری ذات و هزار سوار که از اصل و اضافه
پنجهزاری چهار هزار سوار باشد سرافراز ساختند و صوبه داری اکبرآباد به صفدرخان تفویض نمودند و مکرمت خان را
بقلعه داری دار الخلافه رخصت کردند و فیل خاصه مصحوب او بجهت اسلام خان فرستادند و چون نرور را بجهت حقوق آن
الثمینه معتبر است که هر که ترتیب راکهی بیابد صاحب قلعه باشد و راجه بیتهلداس که خانه زاد حضرت صاحبقران
ثانیست و پدر و برادرش در راه آنحضرت جان نثار گشته خود نیز در جنگ بیرامصدر زخمها یافته
شده و لیکن قلعه نداشت لهذا بانجام ارزانی داشت قلعه رنتنبهور را از تغیر قلعه دار خان باو عنایت نمودند
تا بین الاقران مفتخر و مباهی گردد و او را خلعت داده برخصت آنصوب فرمودند قلعه رنتنبهور از
قلاع نامی هندوستانست حضرت عرش آشیانی در عهد سلطنت خویش بنفس نفیس لوای توجه بفتح آن حصار استوار
برافراشتند و راو سورجن هاده که از بزرگان عمده رانا و از جانب او حاکم رنتنبهور بود در آن قلعه استحکام
داده بجنگ پیش آمد و بعد از آنکه کار بر او تنگ شد بلازمت اختیار نموده قلعه را باولیای دولت آن
حضرت سپرد از فتوحات آسمانی آنکه اعراب و اشام قلعه بلیم که از قلاع محکمه مشهورهٔ دکنست بعد
از یکچند که سپهدار خان آنقلعه را محاصره نموده بود با مردم او بهمداستان شده نهانی جمعی از
بهادران جانسپار را بحصار در آوردند و بعد از نواختن کرنا حارس قلعه که از بی خبری غافل بود مضطر شده

بحکم بهادران قلعه‌گشا گرفتار گردید و آن قسم حصن حصینی بکمال آسانی مسخر شد و دیگر از سوانح این ایام
فتح قلعهٔ ستونده است صورت این واقعه آنکه چون سپهدار خان بعد از فتح قلعهٔ تلم حسب الحکم جهان مطاع بتوجه
تسخیر آن قلعه گشته از چهار جانب افواج بمحاصرهٔ آن تعیین کرد و بپیش رفتن ملچارها کار بر اهل حصار تنگ شد
و سیدی جمال نامی که حارس آن قلعه بود از در عجز و انکسار در آمده زنهار خواست و سپهدار خان
رضا قلی نامی را که از معتمدان او بود بپای حصار فرستاده پیغام داد که اگر امان جان و مال میخواهی
قلعه را حواله اولیای دولت قاهره نموده با تبعهٔ خویش برآید که هم از آسیب لشکر منصور محفوظ خواهی ماند
و هم خود و پسر و داماد و منسوبان لایقه بمراتب بلند خواهند شد سیدی جمال ازین مژده که عین مطلب او بود
مشعوف گردیده بمعنا اطاعت گرایان طوق عبودیت را زیب گردن جان ساخت و سپهدار خان
از برای او منصب سه هزاری جهت سیدی میران پسر او هزاری و بواسطهٔ سیدی سرور داماد او
پانصدی تجویز نمود و بر طبق آن عهدنامه نوشته بدرون قلعه فرستاد و او با عیال و اطفال و تبعه و لاحقهٔ
خویش برآمده قلعه را بتصرف بنده‌های درگاه جهان پناه داده سپهدار خان با او از سرکار
شیر نقد خلعت و اسب و فیل و به پسر و داماد او خلعت و اسب داده ایشان را تسلیم مناصب
مذکوره فرمود و روز دیگر بدین قلعه رفته اطراف حصار را ملاحظه نمود و خاطر از بندوبست آن
جمع کرده میرزا محمد خویش خود را با سیصد کس آنجا گذاشته و عنان معاودت معطوف داشت
و بهمین اقبال اقلیم‌گشای حضرت صاحبقران ثانی این قسم قلعه که بر قلهٔ کوه واقع شده و باستحکام
شهرهٔ آفاق است و فرمانروایان آن سالها حسرت مبارکیت کشیده بمدت قلیلی بکمال آسانی مفتوح
گردید بالجمله چهار و بیستم اردیبهشت عید رمضان مژده فتوحات تازه و فتحهای بی اندازه بدولتخواهان

باین دودمان خلافت نشان رسانید حضرت صاحبقران ثانی که از هلال ابروان خجسته آفتاب
جمال جهان افروزش هر روز بر بهره‌مندان سعادت حضور عیدی و نوروزی نوروز است در جرگهٔ مرصعی که یمین الدوله
آصفخان بیک لک روپیه تمام کرده پیشکش نموده بود درین روز مبارک آنرا بر فیل نصرت نشان نصب
کرده بودند قرین دولت سوار شده بآیینی که چشم روزگار در هیچ عصری از اعصار ندیده
فضای عیدگاه را از نور افشانی ماهچه رایت اقبال رشک فرمای ساحت طارم خضرا ساختند
و بعد از ادای نماز عید بدولتخانه مراجعت فرموده در رفتن و آمدن از زر پاشی دست جود حلقهٔ ارباب
کامیاب مقصود گردانیدند درین روز نجابتخان ولد میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان را
از تغییر احمد بیگخان فوجدار صوبه ملتان که بتجاگیر یمین الدوله آصفخان مقرر بود نموده بخلعت و
عنایت والای نقاره نوازش فرمودند از سوانح صوبه اوده که درین ولا بعرض مقدس رسید آنکه
چون کهیر اباره با قلعه منصور گده و توابع آن چنانچه که از پیشتر مسطور است بسعی باقر خان نجم ثانی مفتوح
گشت قطب الملکیه از آن ولایت بیرون رفته خود را مجال در ورود ندیدند و بعد از چندی
از رسیدن کومک اطراف و نفاق نمودن بعضی زمینداران قوت گرفته از سر غرور پا از حد خویش
نهادند و باقر خان چون از این معنی آگهی یافت محمد ناصر پسر خود را با جمعی در کهیر اباره که آشنه خود
همراه نوجی از بهادران شجاعت نشان جریده بعزم تنبیه آن کوته اندیشان متوجه گردید و بسعی گرد
راه کم آب بر جنگل در سه روز طی نموده خود را بمعسکر غنیم رسانید منصوران بعد از استماع این خبر
استقامت نورزیده بجنگل کوهستان آن نواحی گریختند و جمعی کثیر از پس مانده کان اسیر گشتند
سپاه منصور دست یغما بنه و اسباب آنها کشوده آتش نهب افروختند و هرچه از تاراج

باقیمانده گریختند و بهمانجا فرود آمده عزم تعاقب و استیصال آن گروه بدسگال جزم کردند چون از آنجا
وسایل انگیخته اظهار تضرع و ابتهال نمودند و قطب الملک بر طریق اطاعت و فرمانپذیری گرویده
تمسک شده بر کار معنی فرستاده بود بهادرخان ایشان را بجان امان داد و یک زنجیر فیل و ده هزار
هون نقد که چهلهزار روپیه میشود جرمانه گرفته بکهیراپاره مراجعت نمود و دفعهٔ دیگر در مهرتیام جایی
محکمی که از انجا تا کهیراپاره دوازده کروه است قریب بیست هزار کس از زمینداران آن نواحی
فراهم آمده میخواستند که آغاز فتنه نمایند بهادرخان از همیجی مطلع گشته بعزم تنبیه آن مفسدان
از کهیراپاره روانه گردید و چون بنزدیکی جنگل رسیده فرود آمد شش هزار کس از جنگل آمده
میا و شوخی کردند و فوجی ازین طرف برآنها تاختند مقهوران بی مقاومت تاب نیاورده بمقام خود
مراجعت نمودند روز دیگر بهادرخان محمد ناصر را با جمعی بمحافظت اردو گذاشته محمد باقر پسر دیگر
خود را همراه ساخت و بآن جنگل که از تشابک اشجار باد را در آن مجال عبور نبود داخل شده عقب
دیوارهای از چوب که بارتفاع پنج و نیم ذرع با گلین و در کوه بر سر راه در کمال استحکام ساخته
و خندقی عمیق پیش آن کنده بودند در آمد و از طرفین نیران جدال اشتعال پذیرفت محاربه
عظیم دست داد و بعد از کوشش بسیار نسیم ظفر بر پرچم علم بهادران نصرت نشان وزید و جمعی
کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بقیة السیف بکام اژدهای ره نورد وادی فرار گردیدند
هیچ قلعه [illegible] یادگار چون حضرت صاحبقران ثانی که دبیر عطارد بانی منشور
اقبال آنحضرت را بطغرای غرای جهانستانی مزین گردانیده نصیرخان را با جمعی از ملازمان درگاه والا
بتسخیر تلنگانه تعیین نمودند او بآن ولایت شتافته همت بفتح قلعه چند هر که از قلعه های نامی آن دیار است

بمتانت و استحکام شهرت تمام دارد و در آن وقت حراست آن بصادق داماد یاقوت خداوند خان
متعلق بود مصروف داشته متوجه آن صوب گردید و روز شنبه هفتم ماه سال گذشته بیک کروهی قلعه رسیده
فرود آمد روز دیگر باتفاق راجه بهارت و شهباز خان و دیگر منصبداران و احدیان که همراه بودند
بعزم گرفتن قصبهٔ قندهار سوار شد و بعد از وصول افواج بحر امواج سرفراز خان سرلشکر آن ولایت
که در فضای پایین قصبه و قلعه صف آراسته و ادوات آتشبازی پیش رو چیده مستعد جنگ
ایستاده بودند تهورانه حمله آورد و از توپ تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پایین طوفان آتش
آشکار گشت نصیر خان با سه هزار سوار جرار که همراه داشت جلو انداخته جمعی کثیر از مقهوران
به تفنگ و تیر و نیزه و شمشیر از پشت مراکب نگونسار بر خاک هلاک انداخت و پایین و سپهری
استقامت آن گروه رجیم العاقبه از جا رفته رو بهزیمت نهادند و قصبه بتصرف ملازمان درگاه والا
درآمده پانصد اسپ طویله نظام الملک که برای سواری نجیبان کوکی قندهار مقرر بود با صد شتر و اموال
و اسباب بسیار بدست سپاهیان ظفرنشان افتاد و دولتمند خان نگهبان قصبه و سیدی
سرور میر آخور آن طویله با دو دوست مقهور علف تیغ بهادران سپاه منصور گشتند و قریب
پنج شش هزار کس از ذکور و اناث اسیر شدند سرفراز خان با بقیة السیف که بنامردی
فرار از جنگ سپارزان جلادت شعار خلاصی یافته بودند شباشب بجانب لشکر نظام الملک
شتافت و نصیر خان در همان شب بشکرانهٔ فتح و نصرت جمیع بندیان را تصدق پادشاه دین
زمان گروه آزاد ساخت و خاطر از فتح قصبه و دفع لشکر بیرون قلعه جمع نموده بتهیه اسباب
قلعه‌گشائی پرداخت ملچارها را بمردان رزمجو و جوانان کارطلب قسمت کرد و بهادران از

از اطراف شروع در کندن نقب و ساختن کوچه سلامت نمودند بعد از چند روز کوچه سلامت ملچار
نصیرخان بخندق رسید و جمعی که در پناه دیوار کنار خندق بسر میبردند متفرق شده بعضی طریق فرار
پیش گرفتند و برخی بقتل رسیدند مبارزان ملچار ها را پیش آورده استحکام دادند و چون نقبه قاضی
توام در میان خندق قلعه که چهل و هشت ذرع عرض دارد واقع شده و جمعی از مقهوران بر آن نقبه جا گرفته
بانداختن بان و حقه و تفنگ متعرض اهل ملچار ها میشدند و از ملچار نصیرخان نقب به نقبه رسانیده
آتش دادند و آن بنا از بیخ و بنیاد در پرید و قریب صد کس از مقهوران که در آنجا بودند بباد فنا رفتند
و بجای عمارت مبارزان جنود اقبال ملچار ساخته نشستند در نیوقت زندوله و بهلول محمد زل و دیگر
مقهوران عادلخانیه و نیظامیه از راه و رسیدگه بسر ملچار نصیرخان آمدند و آن شیر بیشه
بردلی قدم ثبات در قرار استوار ساخته کمر همت بدفعه مردودان که مقصد نیست و طرح جنگ افکنده و در میان
توپ و تفنگ قلعه و طعن و ضرب فواج غنیم بهادرانه کوشش نموده کارزاری کرده که تاریخ کارنامهای
رستم و اسفندیار گشت و ارکان ثبات مخالفان از مشاهده آن دلیریها و جرات متزلزل یافته روی
از معرکه بر تافتند و جمعی را کشته داده سر گروه پیش شتند مبارزان لشکر منصور از این فتح عمده
که به نیروی اقبال بلند حضرت صاحبقران ثانی رخ نمود قوی دل و سرگرم شده در سر انجام اسباب
قلعه گیری بیشتر از بیشتر ساعی گشتند و از جمله بیست و یک نقب که شروع نموده بودند خشتی نقب را
باتمام رسانیده سه را بباروت انباشتند در سه دیگر توقف داشتند که اگر اینها خوب بپرد آنها را
باروت پرکرده آتش دهند در نیوقت که اسباب گشایش آن حصار استوار آماده و مهیا شده بود چون
اعظم خان که بکومک نصیرخان بسرعت بحوالی قندهار رسیده و بودخان مذکور او را استقبال نموده بملچار

خود آورده تا تماشای پرانیدن قلعه و یورش نمودن بهادران نفرمایند و در حضور اعظم خان سه نقب را که تا برج رسیده
ایما ختم نشده بود آتش دادند یک نقب آتش در دیده و دو نقب دیگر در گرفت و دیوار شیر حاجی را با نصف
برج کلان پرانید بعضی جوان گرفته ها که در برج و ته دیوار بودند هلاک گشتند و نصیر خان با برادران پیاده
بقلعه دویدند چون از درون بان و تفنگ و حقه و سنگ میباریدند و دو دست راست شاه بیگ خان
و پای مرتضی خان بآتش حقه سوخت و از دو پهر تا وقت غروب آفتاب از جانبین بازار جنگ گرم بود
لیکن بجهت آنکه دیوار حصار خوب نپریده بود و اهل قلعه آتشبازی بسیار میکردند بهادران داخل
نتوانستند شد و چون روز باخر رسید همانجا ملچار را ترتیب داده در تهیه پرانیدن نقب های
دیگر شدند و اهل قلعه گرفتاری خود را معاینه نموده چون ملچار برابر قلعه بعهدهٔ راجه بهارت بود و از
درون بالا و راه گفت و شنید گشوده بودند بوسیله راجه التماس جان بخشی نموده امان طلبیدند
و نصیر خان ملتمس ایشان را بسند دل داشته بعهد سه تقصیر بحضور آورد که هیچگونه تعرضی باحوال آن
جماعت نرسانند و نوشته را مصحوب راجه بهارت بدروازهٔ قلعه فرستاد و صادق قلعه دار با هفت
نفر دیگر از اهل حصار برآمده راجه بهارت را دیده و دروازهٔ قلعه را بر روی اولیای دولت روز افزون
گشوده روز دیگر که ساعت خوب بود با همراهان خود بدیدن نصیر خان آمده و ده زنجیر فیل که داشت
همراه آورده گذرانید نصیر خان او را با همراهان از سرکار خاصه شریفه خلعت و اسپ داده امیدوار
مراحم پادشاهی گردانید چنانچه بادشاه ولی شعار رفعتی شستر که ذات اقدس و خاطر انورش مظهر کرامات
جلیله و مورد الهامات غیبیه است بخط خاص نصیر خان نوشته بودند که ان شاء الله تعالی قلعه قندهار
بسعی انفذ و جانسپار در اواخر ماه اردی بهشت مفتوح خواهد گردید در بیست و نهم همان ماه که بعد چهار ماه

و نوزده روز از تاریخ محاصره بتائید آسمانی و اقبال جهانگشای عالمگیر حضرت صاحبقران ثانی
فتح شد و نصیرخان و اعظم خان و سایر دولتخواهان بقلعه رفته تماشای استحکام و استعداد آن حصن
قویم بنیاد کردند و یکصد و شانزده توپ از کلان و خرد که در آن قلعه بود با سایر اسباب قلعه‌داری همه را
بقید ضبط در آورده مراجعت نمودند از جمله توپهای نامی آن حصار غنبری کلان توپ عظیمی است و از گذشت آن
غنبری خرد و ملک ضبط و بجلی که هر یک لشکری را بر هم توانند زد مجملاً مقهوران چون خبر فتح قلعه شنیدند
قرین یاس گشته خود را بجانب دیگلور کشیدند و میان آنها و لشکر منصور قریب بیست کروه فاصله شد
و چون اعظم خان را باعث توقفی در قندهار نماند و جمعی که از درگاه والا بکومک تعیین شده بودند
با خزانه به پایین گهاط رسیده میخواستند که بالا بر آیند بنا بر آن خان شار الیه از قندهار
کوچ نموده باندیشه آنکه مبادا مقهوران عذری اندیشیده بخزانه و کومکیان که همراه خزانه اند
دستبردی نمایند متوجه دردال گردید و خزانه و لشکر کومکی را همراه گرفته بکنار آب ونجره آمد و
نصیرخان خاطر از سامان قلعه و ضبط آن جمع نموده بجانب بودن و آند ور رفت در این اثنا فرمان
جهان مطاع که حسب الالتماس اعظم خان بجهت سرافرازی نصیرخان شرف صدور یافته عز ورود بخشید
صورت این واقعه آنکه آن بی انتظام سابقاً فتح خان را سپه سالار کرده اخلاص خان حبشی را وکیل خود
ساخت و چون اثری بر وجود مقربخان و سپاهی که همراه او کرده بود مترتب نشد و از ایشان
نومید گشت فتح خان را از بند بر آورده بدستور سابق وکیل و سپه سالار گردانید و مقربخان چون بر این
معنی آگهی یافت از آن بی انتظام قطع امید نموده ابواب ارسال عرایض مشتمل بر اظهار دولتخواهی
و ارادهٔ بندگی بدرگاه خلایق پناه مفتوح ساخت و مکرر مکاتیب مشعر بر این معنی باعظم خان نوشت

نوشت و اعظم خان را وثوقی بقول او بهم رسیده بجهت سرافرازی مشار الیه فرمان استمالتی از بندگان اعلی استدعا

نمود و بعد از رسیدن فرمان جهان مطاع ناناجی و دورینه نوکر معتبر که در معاملات پیشدست تقربخان بود با دوازده

کس دیگر بجهت مهمانداری و بلشکر منصور در آمد و اعظم خان بنوعی که ترتیب اقتضای آن نمود تسلی

ایشان کرده ناناجی را خلعت و اسپ و خنجر مرصع و همراهیان او را بعضی خلعت و اسپ و بعضی خلعت تنها

داده رخصت کرد و روز دیگر تقربخان با تمام مردمی که همراه بودند روانه لشکر ظفر اثر گشت و اعظم خان

تلفت خان را با جمعی دیگر از ملازمان بادشاهی باستقبال او فرستاده خود نیز بنابر مصلحت تا کنار

اردو رفت و او را بمنزل خود آورده از سرکار خاصه شریفه خلعت و خنجر مرصع و فیل و چهار

اسپ و یک لک روپیه نقد با دو صد خلعت و هفتاد اسپ و صد شال بهمراهانش داد و او را بمنصب

شش هزاری ذات و شش هزار سوار سرفراز نمود و صد و چهل کس از مردمی که با او بودند در خور حالت خویش

بمنصب و مدد خرج سرافرازی یافتند و بعد فراغ از ملاقات و مهمانداری تقربخان چون هنوز

چند روزی به پرنگال مانده بود و مکرر زندوله با اعظم خان پیغام فرستاد که اگر شما در خدمت بندگان

حضرت واسطه شده التماس عفو تقصیرات عادلخان نمایند من نیز از ین طرف سعی نموده قرار

بدهیم که عادلخان بدستور سابق در نیکخواهی ثبات و ... اختیار کرده من بعد قدم بوادی مخالفت نگذارد

و شیخ معین الدین را که سابقاً پیشکش رخصت نموده بود و تا حال در بیدر توقیف فرموده بدرگاه

آسمانجاه رخصت کند بنابران اعظم خان باتفاق سایر دولتخواهان قرار داد که تا رسیدن

پرنگال ... و حیث کویه که از توابع بیدر است زده اگر سخن زندوله فروغی از صدق داشته

باشد آن مقدمه را صورت داده بدرگاه والا معروض دارد والا بتاخت و تاراج آن محال پردازد تا

تا نتیجهٔ بدعهدی بر روزگار آن گروه مجمل مرور عاید گردد و از انجا مراجعت نموده هر جا که مناسب باشد
جهت گذرانیدن برسات اقامت نمایند و باین عزیمت از ان مقام کوچ کرده سه کروه پیش رفت و بر کنار همان
آب فرود آمد و چون مقرر شده بود که هر گاه لشکر ظفر اثر بمنزل رسد فوج هراول و برانغار
و جوانغار و چنداول هر یک بجای خود باستند تا خیمه ها بر پا شود و بعد از ان از هر فوجی چند سردار
بنوبت یک کروه دور از لشکر سواره ایستاده خبردار باشند تا مردم اردو کاه و هیمه بیاورند
دران روز نوبت بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسفخان تاشکندی
بود ازین جهت که دران ایام از غنیم اثری ظاهر نبود ایشان سررشتهٔ احتیاط را فرو گذاشته
جمعی قلیلی از لشکرگاه یک کروه پیشتر رفته نشسته بودند و لشکریان باطراف برای کاه و هیمه منتشر شدند
جمعی از راجپوتان قبل از رسیدن سپاه ظفر پناه بمنزل سه کروه پیشتر رفته دهی را قبل نموده بودند
و بتاراج اشتغال داشتند و مردم ده در پناه دیوار حصار گرفته از جانشین تلاشی میکردند این خبر
چون به بهادر خان و یوسفخان و رشید خان رسید خود را بکومک راجپوتان رسانیدند و اکثر
همراهان ایشان نیز دران ده کاه و غله بدست آورده باردو مراجعت نمودند و با ایشان زیاده
از سه صد چهار صد سوار نماند و درین وقت بحسب اتفاق تمام سپاه غنیم که در دوازده کروهی لشکر
فیروزی اثر اقامت داشتند بقصد آنکه هر جا دست یابند دستبردی نمایند سه کروهی آن ده
آمده بودند جمعی از مردم خوش اسپه خود را بقراولی فرستاده مردم غنیم چون نزدیک ان ده رسیده
معلوم کردند که بهادر خان همراهان او با جمعی قلیل انجا آمده اند سواری نزد سرداران روان نموده
آنجماعه را از حقیقت حال آگاه ساختند و خود نمایان شده به بهادر خان و جمعی را که با او بودند بخوش

مشغول گردانیده بودند و بهادر دران شهامت نشان با کمال قلت آلت کثرت فوج مخالف را منظور نداشته بر آن اعیان
تا خلنه در صمیم ثبات داده ایشان را تا دو کروه دیگر به فوج خود کشانید چنانچه از لشکر ظفر اثر بسیار دور
افتادند درین اثنا بندوله و سر افراز خان و بهلول مخذول و سایر سرداران عادلخانیه و میمنه
پنج شش هزار سوار غیرت هر چه تمامتر خود را رسانیده بهادرخان و همراهان او را در میان گرفتند
بسیاری زان عرصه جلادت چون کار را بر خویش تنگ دیدند از مرکبان پیاده گشته با روی مردی
بجنگ گشادند و به نیزه و تیر و جمدهر و شمشیر از مخالفان جمعی کثیر را به بئس المصیر فرستاده کوششی
کردند که سزای آنها داستانهای پاستانی تواند شد شهباز خان با پسر خویش در معرکه گیر و دار
جان نثار گردید و بهادرخان و یوسف خان زخمهای کاری برداشته بخود در میدان افتادند مقهوران
آن دو شیر دل را برداشته بردند و رشید خان زخمی از جنگگاه برآمده خود را به لشکر ظفر اثر رسانید
و برادر او و جمعی از خویشانش گل شهادت از باغ شهامت چیدند دران نبرد مردانه از برادران
و اقوام بهادرخان و غیره قریب شصت نفر سعادت شهادت اندوختند و اعظم خان بعد از
استماع این خبر با اکثر لشکر سوار شده جلوریز خود را بجنگگاه رسانید و چون مخذولان بدست آمدن
بهادرخان و یوسف خان غنیمتی شگرف دانسته از آب دخیره گذشته بودند و شب هنگام رسید
بنابران متوجه تعاقب مقهوران که حاصلی نداشت نگردیده مراجعت نمود و روز دیگر کوچ کرده متوجه
پرگنه چیت کوپه و بهالکی شد که اگر در جایی بر غنیم دست یابد تدارک آن دستبرد نماید و الا آن
پرگنات را تاخته ویران سازد چون سابقاً عادلخان بعضی پرگنات بیدر را به انتظام داده بعد از
فوت غنیم باز خود متصرف شده بود و بواسطهٔ مناقشه مکرر امراء طرفین با آن ولایت عبور نموده آثاری

از آبها و انی بکذا اشته بودند آذوقه و علیق و دواب صلا بهم نرسید بعد از قطع سه چهار منزل فلان
درگاه دیرین مصلحت اتفاق نمودند که اولی از رجعت است و با فصل که موسم برسکال رسیده و تردد متعذر گردیده
زدن باین صوب صلاح دولت نیست لهذا از دو منزلی قصبهٔ بهالکی عنان معاودت معطوف گردانیده
عادلخانیه و نظامیه اکثر اوقات در سرهای راه خود را استمنمودند و چون اراده سرداران لشکر
ظفر شعار آن بود که قصبه‌ها را رفته جائی از برای اقامت ایام برسکال اختیار نمایند و در راه‌ها
همه جا غله و برا آذوقه مفقود الاثر بود و در قصبهٔ کلوبره که غله بسیار نشان میدادند غنیم پیشتر
از آب و نجره عبور نموده آنرا متصرف شده بود لشکریان از دنبال شتافته آن قصبه را
از مقهوران گرفتند و یکروز آنجا بجهت سرانجام آذوقه مقام نموده چندان غله که تا قندهار
لشکر را کفایت نماید برداشتند و قصبه را با تمامی غلهٔ سوخته متوجه مقصد گردیدند از راه در رول
براجوری رفته در آنجا نیز بسبب شدت باران مقام کردند لشکر غنیم در اطراف کوه راجوری نزول
ادبار نموده روز دیگر اعظم خان مقرر کرد که فوج هراول اردو را برده بر کنار نهر آبی که سه کروه پیشتر
بود فرود آورد و بعد از فرود آمدن اردو و برپا کردن خیمه خودها با سایر لشکر روانه شود در وقت
که اکثر مردم همراه پیش رفته زیاده از پنجهزار سوار با اعظم خان نمانده بود مقهوران فرصت جو که قریب چهارده
هزار سوار رسیده بودند ببهانهٔ مجموعی از عقب آمده شوخی آغاز نمودند و اعظم خان و سایر دولتخواهان
با جمع قلیلی که همراه داشتند بتکیهٔ عنایت ربانی و اقبال بیزوال صاحبقران ثانی گروه بران مردودان
جلو انداختند و غنیم روبه صفت از پیش بهادران شیر صولت روگردان شده گریزان گشت مبارزان جانسپار
مخالفان نابکار را تا یک کروه تعاقب کرده قریب دویست تفنگچی گرفته بیکی و باندار را که در

نموده پیش آمده بودند بقتل رسانیدند و قریب دو هزار ربان با کاوانی که بران بار کرده همراه بودند بدست

آورده درین نصرت معاودت نمودند آن مقهوران خجل و منفعل برگشته از جائی که بودند هفت کروه عقب نشستند

و دیگر عدم جرأت پیش آمدن بکند انگاشته از انجا بجانب بیدر شتافتند لشکر منصور روز دیگر بکنار دریای

بینهار رو فردای آن تعقیب نا رفته آنجا دیگر روز اقامت نمود چون در آن حوالی غله کم و کاه نایاب بود

بالضروره کوچ کرده شب درمیان بکنار دریای گنگ طرف قصبه باندیر زهته منزل گزیدند و بجهت طغیان

آب و فقدان کشتی جا بجا ساخته در عرض ده روز از آب گذشتند و بعد از تفحص و تجسس موضع

سه هیر را که زمینش ریگ بوم آ و کاه فراوان در حوالی آن بهم میرسید بجهت اقامت مقرر ساخته

از باندیر بانجا رفتند اکنون عنان کمیت جهانگرد قلم را بصوب تحریر وقایع حضور معطوف داشته

مسطور میگرداند که غره خرداد وفا خان حاجب قطب الملک بمرحمت خلعت و بیست هزار روپیه انعام معزز گردید

هفدهم خلعت و کهپوه مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل مصحوب نظر بیگ گرزبردار برای

مقرب خان دکنی فرستاده او را بین الاقران عز افتخار بخشیدند درینولا اسکندر دوتانی که بوسیله

ترابت بیرای تهور رفاقت او اختیار نموده بود و قبل از این بخت و سعادت باز آمده در سلک دولتخواهان

منتظم گردید زهی کرم و مروت بی نهایت این آستانه خدا آگاه گناهانی که عفو آن جز از کریم خطا بخش بتوفیق پذیر

نیاید بلطف عمیم بخشیده هر گناهکاری که از سر خجلت و ندامت روی امید باین درگاه جهان پناه آورد

او را نومید نمیگردانند چنانچه سکندر را که بکمال روسیاهی و نمک حرامی خود را رسانیده بود از

آب حیات کرم و رحمت خویش محروم نساخته دوباره کامیاب دولت ملازمت درگاه سلاطین پناه گردانیدند

انتقال نمودن نواب غفران مآب مهد علیای ممتاز الزمانی مریم زمانی از تنگنای عالم جسمانی

سهی کاهیست بهار جاودانی افسوس که نعیم این جهان فانی ناپایدار و گل رخش هم آغوش خار آزار است
درخاکدان دهر نسیم راحتی نوزد که غبار کلفتی برنمیخیزد و در انجمن گیتی کسی شادمان ننشیند که غمگین برنخیزد
درین دیر کهن جمعیت درینست که تلخی نباشد عیش شیرین لهذا بچنین هنگام که بشیر اقبال و مبشر مژده فتح
تازه بمسامع جلال سائیه ذوالجلال رسانید و لحظه بلحظه گلهای ظفر و فیروزی از شاخسار آمال اولیای
دولت ابد پیوند میدمید و دماغ جهانیان از شمایم عیش و نشاط معطر و عرصه گیتی از پرتو عدل و داد خدایگان
جهان منور بود زمانه غدار بهار رشکی این انجمن دولت و پیرایه این جشن حشمت رشک برده طریقه ناسازگاری
پیش گرفت و غدری اندیشید و عیش عالمیان را منغص ساخت و بباد آستین قضا شعله حیات شمع
شبستان سلطنت و چراغ مشکوی خلافت فرونشست تبیین این مقال آنکه چون نواب سپهر جناب خورشید
احتجاب رضوان بنیاد غفران دستگاه بیگم بیگمان نخستین بانوی بانوان عالم شرف بنات آدم
سرور زنان زمان ملکه نساء جهان خاتون انجمن سعادت پیوند رابعه اطوار مریم آثار خدیجه منش
عایشه دانش ساره سیرت آسیه سریرت قیدافه شان بلقیس مکان مهد علیا و خدر معلّی
ممتاز محل بیگم که صدف محیط نیکبختی بود و اکثر ثمرات از سحاب بنیان خلافت بدر دانه که افسر سلطنت را سزاوار
باشد حامله گشت درین سال نیز بطریق معهود نهال امید شاخ آبستن میوه مراد بود و چون مدت حمل
منقضی شد و شب انتظار بپایان آمد و هنگام طلوع نیر مقصود رسید در روز سه شنبه سیزدهم
ذیقعده سنه هزار و چهل مطابق بیست و هشتم خرداد و آثار وضع حمل ظاهر شد و نیمی از شب چهارشنبه
گذشته صبیه تولد یافت و بعد از وضع حمل حال آن بانوی قدسی سرشت متغیر گشت و نواب خورشید
احتجاب شاهزاده عالمیان بیگم صاحب را بطلب بندگان حضرت فرستاده التماس نمودند که شرف

قدوم انزاوی دارند که وقت وداع و هنگام وصیت است و بندگان حضرت با دلی آزرده و خاطری غمناک بر
بالین همدم و دیرین مونس حاضر شدند و آن بانوی مهرآئین دم واپسین دیده بدیدار همت آثار برگزیده
آفرینگار گشوده ذخیرهٔ ایام هجران اندوخت و سفارش فرزندان ارجمند و والدهٔ ماجده و منسوبان
و متعلقان خویش نموده سه گهری بصبح مانده ندای ارجعی و الله یدعو الی دار السلام را لبیک
اجابت گفت ازین روح فرسا حادثه دوران تلخکام مصیبت گردید و زمانه جرعه کش زهر بلا شد
خیل الم سر زده در کلبهٔ خاطرها در آمد و مدیرهٔ روزگار رخت شکیبا راند و کشتی سفینهٔ طاقت در گرداب اضطراب
افتاد متاع شکیبائی را هجوم لشکر غم یغما برد کشتی صبر از تلاطم امواج دلفگاری شکست یافت
شهنشاه حق شناس حقیقت اساس از وقوع این واقعهٔ جانکاه زلزل در بنای صبر الهی افکند فزع و
شکوه آسمانی مانع نتوانست آمد چشم جهان بین پادشاه جهانستان سیل خیز سرشک گردید آئینهٔ
خاطر جهان مدار روشندل از نم باران اشک زنگ کدورت بر آورد در مصیبت آسمان با زمینیان
موافقت نموده دیدهٔ ابر طوفان خیز گشت دوران شب و روز از بارش باران و نوحه و زاری
ماتمیان در هر کوچه هیچ پی دارد از هر دیده جوی خونی روان بود حضرت صاحبقران ثانی چون صبح دوم
سفید پوش گردیدند و جمیع شاهزاده های کامکار و امرای نامدار و ارکان دولت و اعیان
سلطنت تا سائر الناس لباس ماتم پوشیدند و بعضی گریبان جامه و برخی جیب جان در
مصیبت آن ملکهٔ زمان چاک کردند جسد متبرک آن محفوفهٔ رحمت ایزدی را در وسط عمارت باغ
زین آباد که برابر پنور که آنسوی آب تپتی واقعست بطریق امانت مدفون ساختند المی که از وقوع این قضیهٔ
طاقت سوز بخاطر مبارک پادشاه جهان و سلیمان زمان راه یافت اگر بحیز تحریر در آورد موجب

حیرت عالمیان خواهد گردید چنانچه یک هفته از شدت کلفت و انبوهی اندوه بجهره که عام و خاص
بر نیامده متوجه پرداخت امور سلطنت و مهام مملکت که هرگز باختیار یکروز از آنحضرت قضا نشود
نگشتند و مکرر بزبان الهام بیان گذرانیدند که اگر شغل عظیم سلطنت و مهم خطیر خلافت که از دیوان
قضا بما حواله شده و ناگزیر نمی‌بود و خط نامه پادشاهی که عبارت از جهت عالم و بانی
کاندرام است و ایزد جهان آفرین سر رشته کار جهان و نظام مهام جهانیان را بآن منوط و مربوط گردانیده
بکیش خود کاملا لازم و متحتم نمی‌نمود ترک جهانداری کرده سلطنت عالم تجرید اختیار نموده
و تمامی این مملکت وسیع که حق جل شانه بمحض کرم خویش بمنت غیر ما عنایت کرده میان
فرزندان ارجمند قسمت کرده بقیه عمر گرانمایه را در عبادت معبود حقیقی بسر میبردیم و همواره
زبان حال آن حضرت گویای این مقال بود نام و ننگ پادشاهی گشته دامنگیر ما ورنه از
آشوب سر آفاق در غوغا گشتی و بعد ازین واقعه کلفت زا تا قرب دو سال ترک ساز و
نغمه و عیش و نشاط و تلبس بجواهر و لباسهای فاخره نموده اکثر اوقات بی اختیار اندوه
و ملال از ناصیه حال همایون حال آن حضرت آشکار میشد و در عیدها و جشنها که کواکب
فلک عصمت و دراری بحار دولت در مشکوی خلافت انجمن پیرا گشتند و آن ماه اوج سعادت را
در میان نمی‌دیدند چشمان مبارک از قطرات عبرات در فشان میگشت چنانچه از بسیاری گریه
بعد ازین قضیه جانسوز بعینک محتاج گشتند طالبای کلیم این رباعی بتلقین آن حضرت درین معنی
گفته مسرور ضمیر اشرف و مستحق افتاد و او را بانعام نقود و اضافه علوفه سرافراز ساختند
چشمم بز گریه خیره گشت نه از درد — این پرده بروی کار هجران آورد — هر خانه که

صاحبش سفر برگزینند تا چار عیار شسپند و کرد... و محاسن کثیر المیامن که قبل از آن واقعه کلفت زای
زیاده از ده دوازده موی سفید نداشت و آنهارا میچیدند در اندک روزی زیاده از ثلث
سفید شد و بعد از آن دست از چیدن موی سفید داشتند و بارها بر زبان الهام بیان جریان
یافت که اگرچه واهب بخشش این دولت عظیم را که فریدش منصوریست بتفضل و کرم خویش
بما عطا فرموده اما شخصی که ما این دولت عظیم را با وجود او میخواستیم از دست رفت و نه تنها
خاطر مبارک شهنشاه کامکار و شاهزاده های والا تبار از قضیهٔ وحشت زای آن سیده آرای
جهان رهین کلفت و ملال گردید بلکه هریک از اهل عالم را از خوان الم نواله غمی رسید زیرا که نعمت
انعام و احسان و لطف و امتنان آن بانوی جهان مانند فیض آسمانی بر عالمیان عام بود
پیوسته ابواب خیرات و مبرات بر روی حاجتمندان مستحق میگشود و همواره جرایم بنده ها در حضرت
سایهٔ خدا شفاعت می نمود و گناهان عظیم که هیچ یک از شاهزاده های کامکار و امرای
عالیمقدار را یارای التماس عفو آن نداشتند شهنشاه عهد باستشفاع آن ملکهٔ فلک مهد می بخشیدند
چنانچه چندین کس که گناهان آنها از بزرگی در پلهٔ میزان عفو نمی گنجید و مستحق قتل بودند بشفاعت
ایشان خلاصی یافتند چون سر رشتهٔ سخن باین مقام کشید ذکر از خصوصیات احوال
نواب عفت مآب نگاشته کلک وقایع نگار میگردد آن ملکهٔ ملکی خصال در عصمت و عفت
و حسن سیرت و صفای سریرت و خلق و خلقت و حفظ ناموس دولت و اقامت طاعات
و عبادات و طلب مرضیات رب السموات یگانهٔ زمانه و تمامی روزگار بود اگرچه دختر
نیک اختر مظفر حسین میرزای صفوی و دختر پاکیزه گوهر شاهنواز خان ولد عبدالرحیم خانخانان

نیز چنانچه سابقاً گذارش یافته بسعادت ازدواج حضرت صاحبقران ثانی مستسعد بودند اما بجز
اسمی از زوجیت نداشتند و انس و الفت و توجه و عنایتی که آنحضرت را بنواب مهد علیا بود بهزار
یک آن بدیگری نبود و همیشه آن بانوی روزگار شهنشاه کامکار را در شدت و رخا و شادی
و اندوه و سفر و حضر انیس دمساز و مونس همراز بود و همواره بشرف مجالست و مصاحبت و دولت
موانست و مضاجعت آنحضرت غرّ اختصاص و شرف امتیاز داشت و دوستی و موافقت فیما بین
بحدی رسیده بود که هرگز نه در طبقات سلاطین و نه در سائر الناس میانهٔ هیچ زوجی و زوجه شنیده
آن تحقق نپذیرفته و این همه از راه هوای نفس نبود بلکه شمائل علیه و خصائل رضیه و محاسن صوری و معنوی
و مناسبت جسمانی و روحانی از طرفین باعث افراط محبت و موالفت و وفور ارتباط و التیام
میگشت ولادت نواب غفران مآب مهد علیای در چهاردهم شهر رجب المرجب سنه هزار و یک هجری
موافق بیست و هشتم فروردین ماه سنه سی و ششم جلوس اکبرشاهی واقع شده و در بیست سالگی آن
نیکبخت دنیا و آخرت بحبالهٔ نکاح حضرت صاحبقران ثانی درآمده مدت نوزده سال و هشت ماه
و نه روز در سایهٔ بال همای همایون فال دولت بیزوال خلیفهٔ الهی کامیاب سعادات دینی و دنیوی بود
چهارده فرزند ارجمند سعادت پیوند هر یک در تمامی چون ماه چهارده از صلب شهنشاه والا بعرصهٔ
دنیا آورده هشت پسر والا گهر و شش دختر نیک اختر ـ آورده ز صلب شاه والا
شهزاده چهارده بدنیا ـ زانها هفتند زیب جنت ـ هفت دگرند شمع دولت ـ زین فرزندان چو عالم آرا هست
چون ماه پس از چهارده کاست ـ دردانهٔ آخرین چو آورد ـ قالب چو صدف دگر تهی کرد ـ از جملهٔ نعمت
شهزاده والانژاد بلند اختر فرخ سرشت همایون فر که بالفعل زینت افزای عرصهٔ وجوداند

بوجود جمله نخستین نواب علیا جناب قدسی القاب خورشید احتجاب درخشان جوهر مخزن شرم و حیا نخستین
گوهر معدن عظمت و کبریا مهین شجرهٔ ریاض جلالت بهین ثمرهٔ بوستان سلطنت فروغ بخش شبستان دولت
صاحبقران دوم جهان آرا بیگم المخاطب به بیگم صاحب و دومین بهار چمن عظمت و اقبال نخل
گلشن حشمت و اجلال شاهزاده های عالی تبار سپهر اقتدار والا نژاد قدسی نهاد و خرد پرور دانش
پژوه سلطان دارا شکوه و سیومین اختر برج شوکت و نامداری گوهر درج ابهت و کامکاری
رونق افزای کارخانهٔ ابداع سلطان شاه شجاع و چارمین زهرهٔ زهرای سمای رفعت نورافزای
پردهٔ سرای عصمت روشن آرا بیگم و پنجمین زینت مسند جهانبانی طراز آستین کشورستانی شاهزادهٔ
والا همت عالی فطرت فیروزمند دولت نصیب سلطان اورنگ زیب و ششمین درة التاج دولت
و سربلندی خلف الصدق سعادت و ارجمندی شاهزادهٔ هلال رکاب فلک رخش سلطان مرادبخش
و هفتمین آخرین میوهٔ نخلهٔ وجود مریم ثانی و بلقیس دوم درّی فلک سعادت گوهر آرا بیگم که خاتم لآلی محیط
شرف است رجا آنکه هر هفت شاهزادهٔ عالی نژاد که جمال شاهد هستی را وجود شریف شان بمنزلهٔ
هر هفت است در سایهٔ دولت ولی نعمت حقیقی و خداوند مجازی خویش بعمر طبیعی و منتهای کمالات
چهار ره
صوری و معنوی برسند سن شریف آن سرور خواتین جهان سی و هشت سال و دو ماه شمسی سی و نه
و چهار روز قمری بود و تاریخ رحلت مغفرت آیتش را بی بدلخان گیلانی بتلقین ملهم غیبی
جای ممتاز محل جنت باد یافته و درین شک نیست که جای آن بانوی نیکبخت جنت گزیده قصر
بهشتست مجملا بعد از ششماه نعش تبرک کش را مصحوب شعبهٔ دوحهٔ سلطنت و خلافت شاهزادهٔ
جهانبانیان سلطان شاه شجاع بهادر و عمدة الملک وزیرخان و مخدرهٔ رابعه صفات ستی خانم

[illegible]

که بخدمات پسندیده و خلوص عقیدت و صفای نیت مرتبهٔ والای وکالت و قرب بستی آن حضرت
مآب یافته بود و روانهٔ دار الخلافهٔ اکبرآباد نمودند و در جنوب رویهٔ اکبرآباد متصل شهر بکنار
دریای جون زمینی مرتفع که سابقاً خانهٔ راجه مانسنگه بود و در این وقت راجه جیسنگه نبیرهٔ او در تصرف
داشت از برای مدفن آن خلد مسکن اختیار فرمودند و راجه از روی اخلاص و ارادت
زمین مذکور را پیشکش نموده این معنی را سرمایهٔ سعادت شمرد و بندگان حضرت در عوض آن جا
عالی که متعلق بخالصهٔ شریفه داشت براجه مرحمت کرده هر چند که رضای او ظاهر بود بواسطهٔ
آسایش آن همدم حوران بهشتی اذن حاصل نمودند و مقرر فرمودند که جسد متبرکش را در آن
زمین دلنشین مدفون سازند و تا رسیدن بدار الخلافه در راهها همه جا آب و آتش بدهند
و نقود بیشمار بفقرا و مستحقین خیرات نمایند و شاهزادهٔ عالمیان و همراهان ایشان
نعش متبرک را بدار الخلافه رسانیده بآن خاک پاک سپردند و سه چهار روز در مستقر سلطنت
اقامت نموده بدرگاه والا معاودت کردند و متصدیان مهمات دار الخلافه حسب الحکم جهان مطاع
عجالةً بالای تربت رحمت آیت را پوشیدند تا از نظرها مستور باشد و در آن زمین فیض بنیاد
و دلنشین روضهٔ فردوس نظیر طرح افگندند و گنبدی عالی بنیان و عمارتی رفیع الشان بنا
نهادند که دیدهٔ روزگار مثل و مانندش ندیده و گوش زمانه شبیه و نظیرش نشنیده و استادان
صنعتگر و معماران بالغ نظر بیست لک روپیه برآورد آن نموده اند و بعد از انجام کارنامهٔ
ایام و حیرت افزای انام خواهد شد و متروکات نواب عفت مآب مهد علیای ممتاز الزمانی از
که از اشرفی و روپیه و جواهر و مرصع آلات و سایر اشیا زیاده از یک کرور روپیه بود حضرت

صاحبقران ثانی نصف بنواب علیا جناب خورشید احتجاب مسند آرای شبستان خلافت بیگم صاحب
و نصف دیگر بشاهزاده های والا تبار عالیمقدار تقسیم فرمودند و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف
جاگیر بسالیانهٔ بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب که سابقاً شش لک روپیه بود افزوده
مهمانی که بنواب غفران مآب مهد علیائی منسوب بود بآن ملکهٔ نسوان جهان رجوع نمودند و اینکه را
که از اعیان یزد است و مرد آزموده کدخدا منشیست و میرسامان نواب مهد علیائی بود خلعت داده خدمت
دیوانی و میرسامانی ایشان فرمودند و آن پرده نشین سرادق دولت بدستور والدهٔ ماجده ها مهر حرم [illegible] را
ستی خانم سپرده سرانجام مهمات سرکار خود بآن رابعهٔ عهد تفویض نمودند سیزدهم تیر که عید کلانی
بود اگرچه بواسطهٔ الم سانحهٔ جانکاه نواب غفران پناه جشنی که مخصوص آن روز است بفعل نیامد اما
بعادت معهود شاهزاده های عالیمقدار و یمین الدوله آصفخان صراحی مرصع و باقی امرا و اعیان
صراحیهای طلای مینا کاری و ساده و سائر ملازمان روشناس صراحی چینی پر از گلاب
و عرق فتنه و عرق بهار گذرانیدند بیستم تیر که روز مبارک عید قربان بود اعلی حضرت نماز عید
و مراسم قربان بتقدیم نمودند بیست و یکم امرداد مقربخان دکنی که بصورت و سیرت از مردم دکن امتیاز
دارد و جوان سپاهی منظور است و بسیار قوی هیکل و تنومند است و پیش نظام درینولا ازو در
سپاهگری و شمشیر بهتری نبود احراز سعادت ملازمت نمود و بخطاب رستم خانی و عنایت خلعت و جمدهر
مرصع و شمشیر مرصع و اسپ تپچاق سرافرازی یافت و چون فرمان قضا جریان بنام اعظم خان صادر شده
بود که لشکر ظفر اثر را در سرحد بهیر گذاشته خود جریده روانهٔ درگاه خلائق پناه گردد خانمذکور
درینولا بزمین بوس عتبهٔ جلال سربلند گردید و شهنشاه قیمت شناس قدردان او را مورد انواع

عنایات گردانیدند و از روی ارشاد فرمودند که چنانچه درین سفر دو خدمت خوب یکی تاختن بر سر برگی
و شکست دادن و آواره ساختن او و دیگری فتح قلعهٔ دهارور باشد از تو بوقوع پیوست دو خطا نیز
سر زد یکی آنکه هرگاه میدانستی که قلعهٔ برنیده را مفتوح نمیتوانی ساخت در آنجا توقف نمی بایست
نمود تا لشکر بسبب قلّت غله و کاه و هیمه آنهمه عسرت و آزار نکشد دوم آنکه وقتیکه مقربخان با
همراهان داخل دولتخواهان شد چون برشکال نزدیک بود میبایست که بجانب بیدر روان شوی
و ایشان را همراه گرفته بجائی که کاه و غله فراوان باشد بیائی و در آنجا جهت گذرانیدن ایام
باران اقامت نمائی و تاخت ملک عادلخان را بعد از برشکال قرار دهی تا از آن یورش جمعیت
پریشانی بحال سپاه راه نیابد اعظم خان بتقصیر خود معترف گشته خجلت و انفعال را شفیع ساخت
و یاقوت خداوندخان و جوهرخان دکنی و جمعی دیگر از منصبداران که همراه اعظم خان آمده بودند
سعادت ملازمت یافتند درین ایام از عرضداشت سپهدارخان معروض واقفان پایهٔ
سریر اعلی گردید که فتحخان هاشمی خود را از قید بنا بر اضطرار نظام یافته دانست که بعد از
رفع احتیاج خویش باز او را محبوس خواهد ساخت از آنجهت پیش‌دستی نموده نظام را مقید کرد نهم
غرهٔ شهریور مقربخان دکنی چهل هزار روپیه انعام سرفراز فرمودند و داوجیرام از لشکر ظفر اثر آمده
باستلام سدهٔ سنیه ناصیه افروز گشت پنجم بعیادت یمین الدوله آصفخان که چند روز
بسبب عارضه از دولت ملازمت محروم بود تشرف قدوم ارزانی داشته آنخان سعادت
نشان را از شربت دیدار فایض الانوار خویش شفا بخشیدند و شامگاه بدولتخانهٔ عالی معاودت
فرمودند درین ولا خانزمان که در فوج خواجه ابوالحسن بود باشارهٔ علیه آمده دولت اندوز

ملازمت گردید از سوانح لشکر خواجه ابوالحسن که درین ایام بمسامع جلال رسید آنکه چون خواجه حسب الحکم جهان
مطاع با خانزمان و سایر همراهان بکومک نصیرخان روانه گشته و در راه خبر فتح قلعه قندهار شنیده
توقف کرده بود بعد از آنکه مژده فتح آن قلعه بمسامع علیه رسید حکم اشرف شرف صدور یافت که هر جا لائق
داند اقامت نموده ایام برشکال بگذراند لهذا به پاتر شیخ بابو آمده در دامن کوهی بر کنار رودخانه
که آب قلیلی داشت رحل اقامت افگند و آخر روز نهم شهریور باران شدید باریدن گرفته دو پهر و دو گهری
از شب گذشته آب رود طغیان نمود و از کوه نیز سیل عظیم بجانب لشکر روان شد و مردم از ظلمت
شب و شدت باران سراسیمه و مضطرب گشته از بیم جان بهر طرف گریزان گردیدند و خواجه و اکثر
سپاه بر اسپان بی زین سوار شده خود را از ان مهلکه برآوردند و قریب هزار کس از سپاهی و سوداگر
با بار و اسپ و شتر سفینهٔ حیات بسیلاب فنا دادند و از سرکار خواجه هفتهزار اشرفی و دو هزار روپیه
با تمامی اسباب توشکخانه و سلاحخانه و فراشخانه و غیرها آب برد درینولا وفاخان حاجب قطب الملک را
خلعت و اسپ و نه هزار روپیه مرحمت فرموده رخصت نمودند بیست و نهم نصیرخان از قندهار آمده
باستلام عتبهٔ والا سربلندی یافت و بعنایات خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و اضافه و پانصد سوار
که از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار باشد سرافراز گردید درین تاریخ از
واقعه صوبه اودیسه بعرض مقدس رسید که در جوار خانه سید پرورشخان بارها انبار باروتی
بود از قضا آتش بآن باروت رسیده در گرفت و سید پرورشخان با دوازده نفر دیگر سوخت
و ابراهیم حسین مخاطب بمرحمتخان و اسد خان معموری که در دار السلطنه لاهور بودند و راو ستور بهور
درین ایام باجل طبیعی درگذشتند هفتم مهر محمد علی بیگ ایلچی را بخلعت فاخره و دیگر بخیر فیل با حوضه

نقره

نقد و شصت هزار روپیه نقد نوازش نموده مقرر فرمودند که بدار الخلافه اکبراباد رفته روزی چند آنجا بیاساید
و سامان و سرانجام خویش نماید که عنقریب رایات جلال قرین دولت و اقبال متوجه آن صوب خواهد شد و او را مرخص
خواهیم ساخت و محمد تقی تحویلدار اسباب و اسد قلی میر آخور اسپان ارمغان فرمانفرمای ایران نیز خلعت
و پنجهزار روپیه انعام مرحمت کرده همراه او مرخص ساختند و نور محمد عرب را امر نمودند که همراه ایلچی رفته او را
بدار الخلافه رساند و بیست و ششم مهر عبد الله خان را بعنایت خلعت و اسپ و خنجر خاصه نواخته مرخص ساختند
که رفته بلشکر ظفر اثر بالای گهات ملحق گردد و روز یکشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و یک موافق سوم
آبان مجلس وزن مبارک قمری سال چهل و دوم از عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی انعقاد پذیرفته آن
آفتاب آسمان سلطنت را در میزان دولت بنقود و اجناس معهود سنجیدند مراسم جشن و نشاط که از لوازم
این فرخنده بزم است بتقدیم رسید و خوان الطاف زر و سیم نثار فضلا و صلحا و شعرا و ندما انعام شد
درینولا راجه بیتهلداس و جمعی دیگر از ملازمان درگاه والا را ببالای گهات تعیین نموده هنگام رخصت بهر یک
از خلعت و اسپ و خنجر در خور حالات مرحمت فرمودند و سپهدار خان را خلعت و اسپ عنایت نموده
بقلعداری احمدنگر از تغییر جان نثار خان فرستادند و نصیر خان را بعطای خلعت و اسپ و ماهی مراتب
که قسمی از علم و مخصوص اهل دکن است و حکام دکن آنرا بکسی میدهند که شایستهٔ رعایت عظمی باشد حسب
الالتماس او سرفراز گردانیده با سردار خان و خواص خان و راجه روز افزون و جواهر خان دکنی و جمع
کثیری از منصبداران رخصت بالای گهاط نمودند و بهر یک از ایشان نیز بقدر مراتب از خلعت و اسپ
نوازشی فرمودند و سید عمر که بنی نظام خواهر خود را بحبالهٔ نکاح او در آورده بود با سید علوی
برادر خویش و جمعی دیگر از دکن آمده باستلام عتبهٔ والا سعادت اندوز گشت و هر دو برادر بعنایات

بادشاهی شرف مباهات یافتند و یاقوت خداوندخان چهل هزار روپیه و فخر الملک پیشکش ده هزار
روپیه انعام فرمودند آنچه درین سفر خجسته اثر با دو پیشکش نقد بدفعات عنایت نمودند دو لک روپیه شد
واین ورای خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل است که هر یک در مقام خویش سمت تحریر یافته هر دو هم آبان بهادر تخی
ولد جادو نراو و جکدیوراو برادر جادون مشهور رو جادون راو نبیره جادون بسعادت ملازمت کامیاب
گشتند بهادرجی را خلعت و اسپ و خنجر مرصع و علم و نقاره و پنجاه هزار روپیه نقد و جکدیوراو و جادو و نراو
خلعت و اسپ مرحمت فرمودند هفتم آذر کهیلوجی و بالوجی و پتهوجی با برادران و خویشان باستلام
سده سنیه ناصیه عبودیت برافروختند چون مردم صوبه کابل همه مسلمان پاکیزه اعتقاد اند و
لشکرخان صاحب صوبه آن ملک باره سست اعتقاد بود و پیری نیز او را دریافته سپاهگری و مردی
که در آن صوبه می باید از و متصور نبود بنابر آن درینولا صوبه مذکور را از تغیر او بسعید خان که از اولاد امیر
غیاث الدین ترخانست که در سلک امرای حضرت صاحبقرانی انتظام داشت و خانزاد دوده نسبته
به چغتای و سپاهی و مسلمان نیک اعتقاد است و در آن نزدیکی مصدر تردد و خوبی و خدمت نمایانی شده
افغانان را چنانچه گزارش یافته در شاه ور مغلوب و منکوب ساخته بود عنایت فرمودند و فرمان
صاحب صوبگی او را با خلعت فاخر و خنجر مرصع ارسال داشتند و منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری
ذات و چهار هزار سوار مقرر فرمودند و شمشیر خان را بمرحمت خلعت و نقاره و منصب سه هزاری
ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه نواخته بجای سعید خان فوجدار بهره و بنگش نمودند درینولا
از نوشته منهیان لشکر ظفر اثر بسر رسیدن ایام حیات راو رتن که از بندهای درگاه جهان
پناه بود معروض حجاب بارگاه جلال گردید و لطف شامل بادشاه دریادل متوجه تربیت و

نوازش

نوازش سترسال نبیرهٔ صاحب طبلهٔ سرشار را که گشته او را بخطاب راوی و منصب سه هزاری ذات
و دو هزار سوار و جاگیر وطن که ولایت بوندی و کتک و دیگر کنات نواحی آن باشد سرافراز ساختند
و فرمان این عنایات را مصحوب راجه بیزرا پدر راجه انوپ سنکه فرستاده او را بدرگاه والا
طلب فرمودند و مادهو سنکه را که پسر قابل راو رتن بود از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ذات
و هزار و پانصد سوار و جاگیر گنه کوته و بلاته مفتخر و مباهی گردانیدند پدر سترسال گوپی ناته نام داشت
و در ایام حیات راو رتن در گذشت با وجود حقارت جثه عجب زوری داشت در میان درخت دو شاخی
که هر شاخ آن گنبدکی ستون شامیانه متوسطی باشد نشسته پا را بر یک شاخ و پشت را بر شاخ
دیگر گذاشت و زور کرده هر دو را از میان جدا ساخت و بمرتبه جلد و چسپان بود که از زمین جسته
خود را بر سر دیواری که سه گز ارتفاع داشت میگرفت مجملا چون فتحخان پسر عنبر بعد از جلوس مرتضی نظام
عرضه داشتی مشتمل اظهار بندگی و دولتخواهی و خیراندیشی بدرگاه خلایق پناه فرستاده معروض
داشته بود که این بی نظام را بواسطه آنکه همیشه از تیره رائی بخبر بدسگالی و سرکشی و مخالفت نسبت
به بندگان آنحضرت چیزی در خاطر داشت گرفته مقید ساخته و امیدوار الطاف و مراحم بادشاهانه
خلیفه زمانست و فرمان قضا نفاذ در جواب آن شرف صدور یافته بود که اگر او درین گفتار صادق است
باید که در دفع نظام کوشد تا شایستهٔ اعتماد گردد و بعد از رسیدن فرمان مرحمت عنوان شهنشاه
کامران فتح خان بی نظام را خفه نموده شهرت داد که باجل طبیعی در گذشت و پسر ده ساله او را
جانشین پدر ساخت و حقیقت واقعه را عرضداشت کرده مصحوب یکی از معتمدان خود بپایهٔ سریر اعلی فرستاد
لاجرم مرحمت بادشاهانه شامل حالش گشته فرمان قضا جریان بنام او شرف نفاذ یافت که اگر

فیلانی را که بدرون حصار دولتاباد برده و قریب از قلّت آذوقه ضایع خواهند شد با نفایس جواهر
و مرصع آلات بی نظام همراه پسر خود بطریق پیشکش روانه درگاه جهان پناه سازد و ملتمسات و عهود
او بانجاح مقرون خواهد شد و آن فرمان واجب الاذعان را با کهپوه مرصع و دو راس اسپ با ساز زرین و
طلا جهت سرافرازی فتحخان مصحوب شکرالله عرب کس خان مشار الیه بدولتاباد فرستادند و [illegible]
یمین الدوله آصف خان قریب سه روز در حوالی کهات از راه مصلحت بجانب بیجاپوریان و وقایع دیگر
چون سلطان محمد عادلخان از خردسالی و ناقص خردی سررشتهٔ متابعت و فرمانبرداری شهنشاه جهانستان را
که موجب امنیت ملک و رفاهیت حال او بود از دست داده باغوای کلاه کوته نظر تباه اندیش خود
بتخصیص دولت نام غلامی که چنانچه گذشت خود را بخطاب خواصخانی مشتهر گردانیده و زمام
اختیار او را بقبضهٔ اقتدار خود درآورده قدم از منهج مستقیم بندگی و دولتخواهی که مسلک
دیرینهٔ والد او بود بیرون گذاشت لاجرم در شرع حمیت بجهت حفظ ناموس سلطنت گوشمال
آن بدسگال بر ذمهٔ همت قهرمان جلال لازم آمد و یمین الدوله سپهسالار الملک آصفخان را باین مهم تعیین
فرموده مقرر نمودند که اگر عادلخان متنبه گشته از کرده های خویش اظهار ندامت نماید و بجادهٔ
دولتخواهی و فرمان پذیری باز آید و پیشکش شایسته بدرگاه معلی فرستاده قلعهٔ پرینده را حواله
اولیای دولت روزافزون کند بهمان اکتفا نموده دست از استیصال او باز دارد و الا ولایتش را
پی سپر عساکر اقبال گردانیده هر قدر که تواند گرفته بقید ضبط درآورد و مابقی را خراب و ویران
سازد تا از بیخودی بادهٔ هوش ربای دولت و جوانی بشعور آید و من بعد پیرامون غول رهزن نخوت
و غرور نگردد و بتاریخ هفدهم ماه آذر آن افتخار امرای عالی شان و استظهار خوانین بلند مکان را انبعاث

فوج

خلعت خاصه و چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه و فیل خاصه با یراق نقره و جل مخمل
زربفت و ماده فیل شرف امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و چون پیش اهل هند رسمست که هنگام
برآمدن از خانه خود بقصد سفر اگر بجانب شمال باشد بر تخت روان یا پالکی و اگر بسمت جنوب بود بر رتهه
که عبارت از بهلیست که چهار گردون دارد می‌نشینند و همچنین بطرف مشرق بر فیل و بصوب مغرب بر اسپ
سوار می‌شوند و سفر یمین الدوله رو بجنوب بود یک زر رتهه نیز ضمیمه آن عنایات گشت و اعظم خان
و راجه گجسنگه و سید خانجهان و شایسته خان و خانزمان و راجه جیسنگه و معتمد خان و سید دلاور خان
و الله ویردیخان و راجه بهار سنگه و میر عبدالهادی پسر میر میران یزدی که درینوقت بخطاب اصالتخانی
سرافراز شده و جمعی دیگر از منصبداران و از کمکیان یاقوت خداوندخان و داود و اکرام
و کهیلوجی و مالوجی بهونسله و بهادرجی و غیرهم هر یک را فراخور رتبه و حالت از خلعت و خنجر و شمشیر
و اسپ و فیل و زر و عنایاتی مخصوص گردانیده بهمراهی یمین الدوله مرخص ساختند و فرمان مطاع
شرف نفاذ یافت که خواجه ابوالحسن با راجه جهار سنگه بندیله و همراهان خود و عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیری خان و راجه بهارت و تمامی سپاه تلنگانه بآن
لشکر نصرت طراز ملحق گردند و هزار سوار احدی تیرانداز یا هزار سوار و چهار هزار پیاده تفنگچی
تیرانداز با تمامی توپ و فیلان هیتال بسیار همراه آن عساکر نصرت شعار تعیین شدند و ترتیب افواج
منصوره در حضور اقدس حضرت صاحبقران که دستور العمل خواقین کشورستان اند بدین دستور
قرار یافت که یاقوت خداوندخان با تمامی کمکیان و نصیری خان و راجه بهارت با یکصد
هفتاد منصبدار دیگر برسم منقلای پیش لشکر ظفر اثر مقدمه باشند و اگرچه سرداری آن

فوج بنام یاقوت خداوندخان شد اما چون کنیسان اعتماد رائی شایسته ضبط و نسق فوج مذکور را
بعهدهٔ اهتمام نصیرخان نموده بودند و عوض او بوجود یمین الدوله آصفخان و معتمدخان که بخشی آن لشکر بود و جمعی دیگر
از منصبداران استحکام دادند و فوج هراول بتهپامت راجه جی سنگه و راجه بهار سنگه بندیله و الله ویردیخان
و سید عالم بارهه و چندر من بندیله با جمعی از راجپوتان و اصالتخان با پانصد سوار تفنگچی تقویت
یافت و در برانغار اعظم خان و راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه با [illegible]
منصبداران و در جرانغار خواجه ابوالحسن و خانزمان و ظفرخان با جمعی از منصبداران تعین
و سید خانجهان با جمعی کثیر از سادات بارهه و امروهه در التمش معین گردید و حکم شد که عبدالله خان
بهادر فیروزجنگ و رشیدخان انصاری و راجه روزافزون و بعضی منصبداران و جمعی از سواران
تفنگچی در جانب راست و شایسته خان و راجه جی سنگه و خانه زاد پسر ذوالفقارخان قراملو با جمعی از
منصبداران و تفنگچیان در جانب چپ طرح باشند و راجه جهار سنگه بندیله و جمعی دیگر از منصبداران
با پانصد سوار احدی در چنداول صف آرا گردند مجملاً مهر اشرف اوزک را که سابقاً نزد نواب مهد
علیای ممتاز الزمانی بود چون بعد از جلوس همایون بالتماس آن ملکهٔ جهان به یمین الدوله داده بودند
و او مرتبه اول که بالای گهات میرفت باز بمهد علیا سپرده و بعد از مراجعت بدستور سابق
حوالهٔ او شده بود یک روز قبل از رخصت آن خان آصف نشان آورده از نظر انور گذرانید
و بندگان حضرت آن را بذات قدسی القاب شاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب سپردند
و خدمت والا قدر مهر مؤمن فرامین مطاعه از آن تاریخ بآن زینت بخش هودج کبرا تفویض یافت
و مرزا حکیم مسیح الزمان و ملا خواجه جان مخاطب بخواجه جهان رخصت طواف حرمین شریفین

حاصل نمو

حاصل نمودند و حضرت صاحب‌قران ثانی که ابواب فیض عام بر روی کافه انام گشاده پیوسته عالمیان
از موائد عطا و انعام بهره‌ور و محظوظ میسازند و فیض خیرات و ادرارات خویش به بینوایان حاجتمند
تا سر به جهان میرسانند چون بعد از جلوس بر اورنگ خلافت پنج لک روپیه نذر مستحقین حرمین
شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند مقرر نمودند که از آنجمله دو لک روپیه را متصدیان
مهمات صوبهٔ گجرات در احمدآباد و بندر سورت و آن نواحی متاع باب عرب خرید نموده حواله خواجه جهان کرده از
بنده‌های متدین قدیم‌الخدمت این درگاه والاست نمایند تا بعد از فروخت اصل را با نفع باتفاق حکیم
مسیح الزمان با اهل احتیاج و ارباب استحقاق مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه قسمت نمایند و خدمت عرض مکرر را
از تغیر حکیم مسیح الزمان بحکیم حاذق پسر حکیم همام تفویض فرمودند و حکیم جمالای کاشی که سابقاً بخدمت دیوانی
سرکار نواب مهد علیای ممتاز الزمانی سرافراز بود بجای میر عبدالکریم خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب
یافت روز پنجشنبه بیست و پنجم دیماه موافق بیست و دوم جمادی الآخری سنه هزار و چهل و یک مجلس وزن شمسی
سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون شهنشاه زمان منعقد گشته خلقی از خوان نوال و خزانهٔ جود و افضال
مسندآرای اورنگ اقبال کامروا گردیدند و سرمایهٔ عیش و کامرانی اندوختند درین روز
خجسته علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و موسوی خان
صدر از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار و جعفر خان از اصل و اضافه
بمنصب دوهزاری ذات و ششصد سوار بلندپایگی یافتند و منصب ملتفت خان که با پدر رخصت
بالای گهات یافته بود از اصل و اضافه دوهزاری ذات و ششصد سوار مقرر شد و مقربخان دکنی
برحمت خلعت و ماهی مراتب لوای مفاخرت برافراخت و پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگالا

سی و نه زنجیر فیل و سیصد و هفت راس اسپ کوته و صد و پنجاه و چهار من عود و اقسام امتعه و نفایس بنگاله که مجموع
آن دو لک و بیست هزار روپیه قیمت شد از نظر همایون گذشت در ایام جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم کوکلتاش
حضرت عرش آشیانی بسرعت گذشت و مرحمت پادشاهی که سایهٔ الهی است شامل حال بهرام پسرش گردیده
او را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و تفویض حکومت ملک جوناگده بجای
پدر نوازش فرمودند شب سه‌شنبه بیست و ششم ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و خلافت شاهزادهٔ عالی مقدار سلطان شاه شجاع
بهادر با عمدة الملک وزیر خان و علیه عفیفه شریفه ستی خانم که در بیست و سیوم آذر با نعش متبرکه آن
غفران مآب مهد علیای ممتاز الزمانی روانهٔ دار الخلافه اکبرآباد شده بودند مراجعت نموده باستلام
عتبهٔ جلال افزا سرافرازی یافتند چون فتح خان پسر عنبر که از حیثیت بندگی و دولتخواهی درگاه والا نموده بود
در فرستادن پیشکش تعلل میکرد و از آنجا که گفتار و کردار اهل دکن بتخصیص او که عقل درستی و طبع مستقیمی
ندارد اعتماد را نمی‌شاید حضرت صاحبقران ثانی وزیر خان را با ده هزار سوار جرار بتسخیر دولت آباد
و آگاه ساختن آن غنوده بخت تعیین کردند و در بیست و ششم بهمن بعنایت خلعت و اسپ سرافراز گردانیده
رخصت نمودند و مبارز خان شمشیر و اسپ و فیل و بجان نثار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگه و راو
کرن و پرتهیراج خلعت و اسپ مرحمت فرموده همراه وزیر خان مرخص ساختند و تعویذ خان دکنی نیز چون
ماهیت دان آن سرزمین بود و با فتح خان عداوت تمامی داشت بخلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و جمدهر از
روی تفقد نوازش یافته برفاقت خان مشار الیه مرخص شد از سوانح نصرت اثر آنکه چون یمین الدوله
آصفخان با عساکر فیروزی شعار از درگاه جهانمدار روانه گردیده بحوالی بالاپور رسید خواجه ابو الحسن
راجه ججهار سنگه با جمعی از منصبداران که همراه ایشان بودند استقبال نموده باو ملحق شدند چون

باسم نزول نمود و عبد الله خان با فوج خویش بلشکر منصور پیوست و در نواحی نصیر خان با فوجی که همراه

او بود باستقبال شتافته ملاقات کرد و یمین الدوله و در روز ورود بآن مقام نموده مقرر ساخت که لشکریان

اعمال و اثقال خود را آنجا گذاشته یکبار کردند و سپاهیان نصرت نشان جریده شده از انجا شب

در میان قصبه ها رسیدند و یمین الدوله آصف خان سید قلعه عهد را نموده بر حسب امر اعلی رومی خان الحراست

آن حصار را استوار گذاشته روانه مقصد گردیدند و روزی که لشکر منصور بقلعه بهالکی میرفت بهنگام سواری

از منزل پیش تور نیا ول را تعین کرد که بحوالی قلعه رفته اگر اهل آن اطاعت نموده آذوقه معسکر اقبال آورند

سپاهیان را از تعرض احوال ایشان منع نماید و اگر طریقه مخالفت پیش گیرند خبر کنند و او در اثنای

راه اعلام نمود که اهل حصار در غایت بی‌رو حمیتی پیش تبه چشم از عاقبت کار دوخته اند و توپ و

تفنگ آتش جنگ افروخته بنابران مقرر شد که لشکر منصور بمحاصره قلعه شتابد و منعم خان نجمی با جمعی دیگر

از بندهای درگاه جهان پناه نیز بکومک آن فوج تعین یافت بهادران ظفر شعار حصار را مرکز وار

در میان گرفته شروع در پیش بردن ملچار نمودند و از طرفین تیران جدال و قتال اشتعال پذیرفت و

قرار یافت که جوانان کارطلب در شب کمند و زینه بر شرفات فتح و نصرت تصاعد نموده

قلعه را مسخر گردانند متحصنان چون این معنی را نقش کرده صورت زوال خویش در آینه حال دیدند

از ظلمت لیل منظرتی که ملچار و در تیر بود خود را بدر انداخته و بکام فرار طریق نجات سپرده رعیت را

به چنگال عقوبت گذاشتند و چون بهادران از هر جانب بدیوار بر آمدند و قلعه را از آذوقه و اسباب

قلعداری پرداز سپاهی و نگهبان خالی یافتند دست تسلط بتاراج و غارت گشوده غنیمت بسیار

گرفتند و اصالتی خان که دران یورش کمال جلادت و چالاکی بظهور رسانیده و پیش از همه فراز

برآمده بود در رخنه و بر بالای تخت چوبین ایستاده نگاهبان بارۀ حصار و ادوات آتشبازی کمی در زیر آن بود آتش
گرفته تخت با اصالت خان بهوا پرید و حفظ الهی نگهبانی کرده آن سلالۀ خاندان سیادت و نقابت درون
قلعه جائی که کاه بسیار بر روی هم ریخته بود افتاد و از افتادن آسیبی نیافت اما پاره‌ای از روی دست
او را باروت سوزانید و قدری باروت که در مسجدی انباشته بودند نیز آتش گرفت و مسجد را پرانید
جمعی را هلاک گردانید و چون حکم اقدس بنفاذ پیوسته بود که از حد و متعلقهٔ نیظام آنچه اولیای دولت
ابدمقرون مسخر گردانیده‌اند بمردم فتحخان پسر عنبر که در سلک اطواق عبودیت حلقه‌بگوشان زمان را زینت گردن جان
ساخته حواله نمایند بنابر آن یمین الدوله بهالکی را با توابع که داخل سرحد نیظام بود تشخیص که از جانب فتحخان
بحراست قلعه او دیگر قیام نموده قرب جوار می‌داشت سپرد و لشکر نصرت اثر از بهالکی قرین ظفر نهضت
نموده بقصبه کملاپور که از محال معمورۀ ملک عادلخان است متوجه گردید درین وقت زرق الله نام شخصی از پیش عادلخان
رسیده مکتوب عادلخان و خواصخان مدار علیه او که مبنی بر اظهار ندامت و التماس عفو تقصیرات گذشته
و دادن پیشکش لایق بود آورد و تمهید مقدمات صلح مبادرت نمود لیکن چون از اعیان بیجاپور نبود
یمین الدوله او را اعتبار ننموده بی نیل مطلوب رخصت مراجعت داد و چون ظاهر سلطانپور که متصل شهر
کلبرگه است مضرب خیام لشکر نصرت اعتصام گردید حارسان آن و یا رخلاصه متوطنان شهر و مردم
صاحب سامان را بقلعه کلبرگه که آن را بتوپ و تفنگ و ادوات جنگ استحکام داده بودند در آورده
گروهی با یال و سواتی بخندق قلعه پناه بردند و جمعی حصار شهر را مضبوط ساخته مستعد کارزار شدند
روز دیگر اعظم خان و عبدالله خان و خانزمان و راجه جی سنگه و الله ویردیخان و ظفرخان و معتمد خان
باشارۀ یمین الدوله آصفخان سوار شده بحوالی قلعه رفتند و از فراز قلعه و حصار شهر توپ و

تفنگ

و تفنگ باریدن گرفت بهادران جان نثار جلو انداخته بر سر سواری شهر را مفتوح ساختند و قتل و اسیر بسیار
نموده از اسباب و اموال آنچه در آن یافتند بتاراج بردند تا براه رفتند و جمعی از دلاوران قدم جرأت
پیش نهاده از درون خندق نیز اسپ بسیار برآوردند و معین الدوله صلاح در مشغول شدن لشکر بتسخیر قلعه کالکنده ندیده
تنها بکاه کس فرستاده امرای عظام و سپاه ظفر فرجام را بمعسکر اقبال طلب نمود و از آنجا کوچ کرده
در کنار آب بهیمرا منزل گزیده سامان لشکر دیدند قریب سی هزار سوار شمار آمد و عساکر اقبال از آنجا قرین
نصرت متوجه بمقصد گشتند چون بحوالی بیجاپور رسیدند بکنار تالابی که مابین نورس پور و شاهپور واقعست
مخیم افواج منصوره گردید و لشکرهای غنیم که اطراف خندق زیر پای حصار بیجاپور فرود آمده بودند هر روز از خندق
گذشته در برابر صف آرا میگشتند و از طرفین بجان بتیر و تفنگ هنگامه جنگ گرم میشد و مبارزان میدان شجاعت
دیگر تازان معرکه جلادت مخالفان را پس انداخته تا پای حصار رسانیدند و با آنکه از بالای قلعه توپ و تفنگ
و بان و ضربزن مثل باران بهار فرو ریخته آتش و دود آن نشان ریزش سحاب عیان مینمود دلیران عرصه همت
از آن طوفان آتش ملاحظه ننموده تهورانه تا پای قلعه از دنبال غنیم رفتند و حفظ الهی نگهبانی نموده بسلامت
برمیگشتند و چون کاه و هیمه دور بود هر روز سرداری را با فوجی بواسطه کاه و هیمه میفرستادند و بسبب آنکه
لشکر عظیم بود و دواب بیشمار بود و همه را از فراز و اقع محافظت نمی توانست کرد بعضی که متفرق میشدند مقهوران
فرصت یافته دستبردی مینمودند و در مدت اقامت آن مقام چهار مرتبه میانه لشکر منصور و مخالف جنگ نمایان
واقع شده هر بار سپاه نصرت شعار لوای فیروزی برافراختند و از اعیان بیجاپور سکندر علی نبیره عبدالله
که دم شمشیر آن تهوران بود و چندی دیگر در آن جنگها بدم تیغ عدو سوز ره نورد وادی فنا گشتند
و اکثر سرداران در آن معارک داد دلیری و مردانگی داده تقصیر ننمودند خصوص فضیحان که مصدر ترددات

نمایان کرده بکمال جرأت و جلادت بظهور رسانید در خلال این احوال سرافراز خان که از سرداران عمده
نظام الملک بود به نوشته فرمان مرحمت عنوان جهت استمالت او شرف صدور یافته داخل لشکر منصور شده
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و عنایات دیگر امتیاز یافته مستسعی گردید مکرر در ابتدا شیخ دبیر نامی
که بخواص خان مخصوص بود و محرمیت تمامی داشت از قلعه برآمده حرف صلح و دادن پیشکش بمیان آورد لیکن
بجائی نرسید که اعتماد را شاید و در ایام محاصره همواره نوشتجات محمد امین داماد و ملا محمد لاری که مصطفی خان
خطاب دارد نهانی بیمین الدوله آصف خان میرسید که بوساطت علی رضا نامی که او را بفرزندی برداشته
بود پیغام میفرمود که اگر قلعه را تسلیم نمایند هم از طرفی که محافظت آن بعهده ایشان است بنده های بادشاهی را بحصار در
آورم و درین باب سوگندان مغلظه یاد میکرد و از خلف هر وعده عذری و بهانه می آورد آخر ظاهر شد
که سخنان او فروغ صدق ندارد و بعد از رد و بدل بسیار قرار گرفت که مصطفی خان با خیریت خان حبشی
بخدمت یمین الدوله آمده گفت و شنید نماید و ارکان صلح را بقرار داد پیشکش و انقیاد و احکام مطاوعه استحکام
دهد بموجب آن قرار داد هر دو از قلعه بیجاپور برآمدند و باشاره یمین الدوله نصیری خان تا کنار اردو استقبال
نموده آنها را بخدمت خان آصف نشان آورد و اکثر اعیان دولت قاهره مثل اعظم خان و خواجه ابوالحسن
و شایسته خان و غیرهم در آن مجلس آراسته حاضر شده صحبت بزرگانه داشتند و بعد از گفت و شنید بسیار
قرار یافت که از نقد و جنس مبلغ چهل لک روپیه پیشکش سامان کرده حواله در تنخواهان نمایند و من بعد مراسم
اطاعت و بندگی ثابت قدم بوده شرائط رضاجوئی و فرمان پذیری بتقدیم رسانند و عهدنامه بر طبق
این مقدمات سمت تحریر یافت در انتهای مجلس بهادر خان و یوسف خان را که بدست بیجاپوریان افتاده بودند
بر تنخواهان درگاه والا سپرده مرخص گشتند و شیخ عبدالرحیم ملازم یمین الدوله را همراه بردند که عهدنامه را

بمحمد علیخان رسانیده مصحوب او فرستنند آن روز و روز دیگر شیخ عبدالرحیم را نگاه داشته روز سیوم فرستادند

و پیغام کردند که عهدنامه را متعاقب بوکلای خود داده خواهیم فرستاد و در روز دیگر وکلا آمده اظهار بعضی مدعیات و

ملتمسات دیگر کردند و چون بعضی از آنها خالی از صورت معقولی نبود یمین الدوله همه را بقبول تلقی نمود و مقرر شد

که فردا عهدنامه را درست کرده بیاورند و هنگامی که رخصت میشدند یکی از آنها که محرم مصطفی خان بود نهانی از مردم

نوشته از خان مذکور پیش یمین الدوله آورد ازان خط ظاهر شد که خود مصطفی خان در صدد دو جانبی و حیله است

و این معنی را دریافته است که در لشکر آذوقه مفقود الاثر گشته و کاه و هیمه بسیار دور شده و آوردن آنها از

دوردست باعث تعب مردم است و بدین واسطه لشکر زیاده از چند روز دیگر توقف دران نواحی نمی تواند کرد و

بتعلل و افسون روز میگذرانند تا سپاه پریشان شده سرداران بتنگ آیند و دست از ایشان باز داشته

بی نیل مطلوب مراجعت نمایند مجملا چون در مدت محاصره بیجاپور یکدانه غله از هیچ جا بواسطه فرو رفتن لشکر

منصور نیاوردند و متهوران پیش از رسیدن افواج بحر امواج مواضع و محال اطراف و جوانب شهر را ویران

ساخته غله را بجاهای دور کشیده بودند و آذوقه که اعیان سپاه ظفر پناه همراه داشتند در اندک

روز بمصرف رسید و عسرت تمام بحال مردم راه یافت چنانچه غله بسیار گران شده و چهارپایان

لاغر و زبون شدند و دولتخواهان چنین مصلحت دیدند که از حوالی بیجاپور کوچ کرده بممالک معموره غنیم در آیند

تا هم لشکر از تنگی آذوقه و آب و علف آسوده گردد و هم ولایت آن گروه وخیم العاقبه خراب شود و این

عزیمت نهضت نموده متوجه دریای کشن گنگا گشتند و کنار آب را گرفته بسمت رایباغ و مرج که از محال

آبادان مخالفانست روانه شدند و هرجا که آب و علف و جاهای غله میسر یافتند نزول نموده لشکر

بتاخت اطراف و جوانب میفرستادند و قتل و اسر و نهب و غارت نموده اثری از آبادی نمی گذاشتند

باین طریق از راهی که عبور نموده بودند و دو جانب آن خراب ساخته بسنگ شکسته بودند چنانچه از آنکوه گذر عساکر فیروزی شعار
داخل ملک عادلخان شدند تا بروزی که در آمدند مدار بر خرابی و تاخت و تاراج و نهب و غارت بود چون خان صف
شکن مقیم با جمال لشکر منصور شد و سپاه از محنت عسرت آسوده گشت و بدسگال نزدیک رسید بنابر آن
دولتخواهان از حوالی قلعه سولاپور گذشته از گنگل بر کرده داخل ملک بادشاهی فرود آمده نزول نمودند و در
پانزده هزار سوار غنیم که با قلعه سولاپور آمده بودند بالشکر منصور می‌آمدند برگشته بجانب بیجاپور رفتند از
وقایع حضور اشرف آنکه روز شنبه غره خلف صادقخان میر بخشی را از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دویست
سوار سرافراز گردانیدند و خلعت عنایت نموده از تغییر سردارخان بقورچیگی ساختند و سید ابوالفتح
وکیل فتحخان پسر عنبر که قبل ازین نیز عنبر آنرا اگر بخدمت بندگان اعلیحضرت فرستاده بود و احراز سعادت
ملازمت نموده عرضه داشت او را گذرانید و بعرض افغان پایه سریر اعلی رسانید که فتحخان پسر خود را
با فیلان و جواهر و مرصع آلاتی که داشت روانه درگاه معلی نموده و عنقریب خواهد رسید بنابر آن
بندگان حضرت صاحب قران ثانی تقصیر با خیری کز فتح خان در فرستادن پیشکش کرده بود معاف
فرموده وزیر خان را که به تنبیه او و تسخیر دولتاباد رخصت طلبیده شب چهاردهم شعبان که لیلة البرات بود
حضرت صاحبقران ثانی بعادت معهود ده هزار روپیه در حضور اقدس باهل استحقاق رسانیدند
و اقامت طاعات مخصوص آن شب متبرک نمودند و صباح آن جعفرخان حسب الامر الاعلی باستقبال
عبدالرسول پسر کلان فتح خان رفته او را بملازمت اشرف آورد و پیشکشی که فتحخان با پسر خود
فرستاده بود یک زنجیر فیل و نه راس اسپ و جواهر و مرصع آلات بسیار که قیمت مجموع قریب یک لک روپیه
شد از نظر انور گذشت و عبدالرسول مرحمت خلعت و خنجر مرصع و یک راس اسپ تپچاق و یک زنجیر فیل باک

بمبارکباد برافراخت درین تاریخ بعرض مقدس رسید که شمشیر خان فوجدار بنگش بساط حیات درنوردیده و از او

شترسال نبیره راو رتن او را که سعادت ملازمت نموده فیلان راو رتن را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش نظر

همایون درآورده و از انجمله هژده زنجیر که دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت شده و هشت زنجیر آن لایق خاصه بود شرف

قبول یافته مابقی باو مرحمت فرمودند و او را بعنایت خلعت و اسپ و علم و نقاره سربلند ساختند از سوانح این

ایام آنکه کشن سنگه ولد سورج سنگه راتهور که در جودهپور وطن دارد و بعهد حضرت جنت مکانی پدر او را

مردم نورالدین قلی کشته بود و بدینجهت کینه داشت شبی هنگامی که نورالدین قلی از غسلخانه برآمده بمنزل

اول

خود میرفت او را زخمهای منکر زده هلاک ساخت و فرار نموده خود را بدر انداخت آغاز سال پنجم از دور

جلوس مبارک حضرت صاحبقران ثانی بعد از انقضای هشت گهری از روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان

سنه هزار و چهل و یک هجری نیر اعظم از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل نمود و لوازم جشن فرخنده نوروزی سرانجام

یافت و آفتاب آسمان خلافت از مشرق سریر طالع گشته پرتو فیض بعالم و عالمیان گسترد و در روز سه شنبه

بپیر و برنا را بشعاع لطف و احسان روشن کرد و میرزا حکیم جمالای کاشی که خدمت دیوانی سرکار سرهند را از روی

دیانت کرده بود بخطاب دیانت خانی نامی گردید از سوانح این سال همایون فال بپایه آوردن شیرخان ترین به

زمینبوس درگاه والاست مجمل احوال خانمذکور آنکه آبای او در سلک بندگان دولتخواهان این دودمان

خلافت نشان انتظام داشتند و پدرش بسبب ناسازی که میان او و شاه بیگخان کابلی حاکم قندهار که

در عهد حضرت جنت مکانی بخطاب خان دورانی سرافرازی یافته بود واقع شد بعراق رفت و شیرخان

در آن ملک نشو و نما یافت بعد از آنکه قندهار بتصرف قزلباش درآمد شاه عباس شیرخان را نوازش کرده

بحکومت پوشنج و الکای اولسهای افغانان آن نواحی فرستاده و او در آنجا مستقل گردیده بعد از

بسر بردی شدن ایام حیات شاه از زیاده سری و غرور نسبتی که شاه صفی درست کرده بود چنانچه میبایست

اطاعت علیمردانخان پسر گنج علیخان زنگنه که بجای پدر حکومت قندهار داشت و از عمده های دولت صفویه

بود نمی نمود و بتجاوز و تمرد و دین ظلم و تعدی بسیار میکرد لاجرم خان شار الیه بکیش بستار برای تنبیه او در پی

وقت بود تا در سال گذشته که شیرخان کوهستان نواحی قوشنج لشکری جمع کرده بقصد آنکه شاید

تا حتی بر سر سفیداران حوالی سیستو و گنجابه برده از مال و مواشی اهل آن ولایت غنیمتی بدست آورد

جمع قلیلی را بمحافظت قلعه و محارست عیال و اموال خود گذاشته متوجه آنحدود شد علیمردانخان

اینها را فرصت نموده با چهار هزار سوار از نوکران خود و سفیداران نواحی قندهار را ایلغار کرده صبحگاهی

خود را بقلعه قوشنج رسانید و یورش نموده آنرا بر سر سواری مفتوح ساخته جمیع مایعرف شیرخان را

از زر و زیور و اسب و اسباب که در آن حصار بود بقید ضبط در آورد و با اهل و عیال او که اسیر شده

بودند بقندهار فرستاده خود در قوشنج توقف نمود چون این خبر بشیرخان رسید آتش غضب در نهادش

افتاده بر سبیل استعجال مراجعت کرد و علیمردانخان بر سر راه او شتافته در سه کروهی قوشنج تلاقی

فریقین دست داده جنگی صعب در پیوسته چون افغانان بسیاری بر شیرخان جمع شده بودند هراول قزلباش را

بر داشته کار بر ایشان تنگ ساختند علیمردانخان که صورت حال را مشاهده نمود با مردم غول جلو انداخت

در آن اثنا تا آمدن تفنگی بر پایش رسید یا نخان شار الیه خورده پران جست و این سعی را از مردم خود مخفی

داشته با وجود آن زخم شکر قدری بیشتر راند و ثبات قدم ورزیده افغانان را شکست داد

شیرخان گریخته بدولکی رفت و دیگر هرچند آنکه دست و پا زد و کاری از دست او گشود و هیچ جا

پا قایم نتوانست نمود ناچار چاره کار در آن دید که با اولیای دولت زور آزمون نتوسل جسته خود را

به بنا واین سلطنت ابد مقرون که مرجع و ملجاء خلق جهانست در آورد و مقرر که آنوقت در تصرف ملکیتوش بود
آمده عرضداشتی مشتمل بر اظهار بندگی و دولتخواهی و اراده آمدن بدرگاه خلایق پناه قلمی نمود و نزد احمد
بیگ خان که در آنوقت حاکم ملتان بود فرستاده و با وجه بی نوشته استدعا کرد که عرضداشت او را بپایه سریر
اعلی رسانده اسمه از واقعات مسدود شد جهت ادا التماس استمالتنامه نماید و بعد از وصول عرضداشت او شیر خان
بدرگاه معلی بر صدور فرمان مرحمت عنوان بنام او مطابق شهنشاهانه استمالت گشته روی امید بآستان
سده رفیع شان آورده و سعادت استلام عتبه جلال دریافته صد راس اسپ پیشکش گذرانید و مشمول
عواطف پادشاهانه شده بمرحمت خلعت و انعام سی هزار روپیه و منصب دو هزاری ذات و هزار
سوار سرافراز گردید و در نواحی پنجاب جاگیر یافت در روز مبارک شرف آفتاب که بهین روز کامبخشی
و کامرانی بعد از جلوس همایون مزین گشته پیشکش اسلامخان صاحب صوبه گجرات مشتمل بر جواهر و مرصع
آلات و هشتاد راس اسپ و اقمشه و نفایس آن دیار از نظر انور گذشت و مجموع آنچه از پیشکش شاهزادهای
بلند اقبال بختیار و امرای نامدار درین نوروز بشرف قبول رسید پنج لک روپیه قیمت شد و پنجاه راس اسپ
بادپای راهوار اسپان که مرحوم محمد علی بیگ ایلچی از عراق برای او آورده بودند و از همه ارجح اصیل پیشکش از دار الخلافه
مصحوب امیر بیگ ملازم خود بدرگاه معلی فرستاده بود و درین روز از نظر مبارک گذشت و هنگامی که
اسپان مذکور را رسید بدندیش از آنکه قیمت مشخص شود بندگان حضرت از کمال وقوف و مهارت
و نهایت خبرت و بصارت که در جمیع چیزها بتخصیص در شناخت اسپ دارند فرمودند که بهای
این اسپان شصت و چهار هزار روپیه خواهد شد و بعد از آنکه مقومان از قیمت یکیک فارغ شده حساب
نمودند اصلا از آنچه آنحضرت فرموده بودند کم و زیاد نشد مجملا امیر بیگ مذکور و همراهان او جهار

هزار روپیه انعام فرموده از روی مرحمت خلعت خاص با هفت سپر نقاشی براق طلای میناکار از بابت پیشکش اصلاح مخزن

مصحوب مشار الیه برای محمد علی بیگ فرستادند هفت سوکت منصور حضرت صاحبقران ثانی از خطه برهانپور بصوب

دار الخلافه اکبرآباد چون باعث توجه رایات جلال بسمت ممالک جنوبی قلع و قمع بیراهگان کافر نعمت و رفقای

آن بی سعادت و رفع فتنه و فساد افاغنه شرارت اکثر طبیعت بود آن خود بمساعدت تاییدات آسمانی و اقبال

بلند حضرت صاحبقران ثانی چنانچه خاطر دولتخواهان این دودمان خلافت نشان میخواست بفعل آمد و آن گروه فتنه گر

شرارت اثر خود علف شمشیر و زنان و دختران اولچه و اسیر گشتند و بی نظام که از تیره روزی و سیه رایی

آن مردودان را در ملک خویش راه داده بود بشامت حمایت و رعایت و جرم امداد و اعانت آنها

کارش بجایی رسید که بموجب معنی الغریق یتشبث بکل حشیش فتح خان را که مدتها در بندیخانه با آتش کین

سودای دفع او می پخت از قید برآورد و فتحخان انتهاز فرصت نموده او را گرفته محبوس ساخت و دولتخواهانش را

مثل خواصخان که بجای فتح خان پیشوا و مدار علیه شده بود و شیخ عبد الله استاد او که در امور ملکی دخل تمام داشت

و سید خلیفه قلعه‌دار سابق دولت آباد و ساداتخان و سیدی بلال مخاطب بشمشیر خان را اعتماد در او

و دیانت را او که از معتمدان بودند با چندی دیگر بقتل رسانید و جمعی کثیر از مقربان و نزدیکانش را مقید

گردانید و عاقبت باشاره علیه نظم حیاتش را از نظام افکنده و او را از قید هستی برآورده محبوس زندان

نیستی ساخت و طریقه دولتخواهی بندگان حضرت اختیار کرده پسر خود را با خلاصه جواهر و فیلانی که داشت

بدرگاه آسمانجاه فرستاد و بیجاپوریان نیز بوبال اعمال خویش گرفتار گشته بتاراج ملک وسیع آباد

شان که هرگز مستور لشکر پادشاهی بسرحد آن نرسیده بود پی سپر عساکر اقبال شد و از قبل

سپاه منصور کمال خرابی بیجاپور که دار الملک و حاکم نشین ولایت عادلخانیه است با توابع و ملحقات آن

اوهنت

راه یافت و خاطر انور خلیفهٔ زمان را از مهمات ممالک جنوبی فی الجمله فراغی حاصل شد و نیز بسبب وقوع

قضیهٔ نامرضیهٔ نواب مهد علیائی توقف در برهانپور بر خاطر اقدس گران بود بنابران حسب الحکم جهان مطاع روز

جمعه بیست و یکم فروردین پیشخانه بجانب دار الخلافه آوردند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مطابق بیست و چهارم

شهر رمضان المبارک بعد از انقضای ده گهری که ساعت مسعود مختار انجم شناسان دقیقه رس بود حضرت

صاحبقران ثانی سوار فیل کوه تمثال شده قرین سعادت و اقبال روانهٔ مستقر سریر سلطنت گشتند و

شاهزادهٔ بلند اقبال بختیار فیروزمند عالیمقدار سلطان دارا شکوه در عقب خواصهٔ فیل نشسته

بدستوری که در هر در آمدن شهری و برآمدن از آن مقرر است بدره‌های زر بپیش خود گذاشته از دو طرف

نثار آن سایهٔ آفریدگار میکردند و خلقی انبوه خوشه‌چینی خرمن جود مینمودند تا بدولتخانه که دو گروهی شهر بنا

کرده بودند پرتو نزول افگندند و در آن روز عبد الرسول پسر فتح خان بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ

و فیل ماده که تفاخر برافراخته رخصت انصراف بدولت آباد یافت و مصحوب او خلعت و شمشیر مرصع

و فیل خاصه با دو فیل از روی عنایت جهت فتح خان فرستادند چون اعظم خان صاحب صوبگی دکن

هنوز در بالای گهات بود ملتفت خان پسر او را بمرحمت خلعت و اسپ نوازش نموده در برهانپور گذاشتند

که تا آمدن پدر بجای است آن بلده قیام نماید و حکیم خوشحال ولد حکیم همام را بخشی و واقعه‌نویس صوبهٔ دکن ساختند

بیست و دوم الله‌ویردیخان از بالای گهات آمده احراز شرف ملازمت نمود و بمرحمت خلعت

خاصه و اسپ تپچاق مفتخر شد و بهادر خان روهیله و یوسفخان تاشکندی که حقیقت شمشیر زدن و

گرفتار شدن آنها در راه نمکحلالی پیشتر مذکور گشته از لشکر ظفر اثر آمده بدولت زمین‌بوس رسیدند

و مشمول عواطف پادشاه گردیدند بهادر خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار

و با نصد سوار و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و پنجهزار روپیه نقد مباهی گشت و یوسف خان از اصل و
اضافه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و شمشیر و نقاره و اسپ و فیل و پنجهزار روپیه نقد سرافراز شد
و چون بر رای جهان آرای حضرت صاحبقران ثانی این معنی پرتو ظهور افکنده بود که مهم دکن چنانچه باید از اعظم خان
فیصل نمی یابد بنابران فرمان مطاع بنام یمین الدوله شرف صدور یافت که اگر خواهش صاحب صوبگی ممالک
جنوبی داشته باشد باو تفویض فرمائیم آن خان بلند مکان قبول این معنی نموده قدم مساعی بملازمت رکاب سعادت
انتساب کرد و قرعهٔ خدمت مذکور بنام مهابتخان خانخانان افتاد و فرمان مطاع بآن رکن السلطنه عز
صدور یافت که صاحب صوبگی ولایت خاندیس و دکن باو مفوض گشته می باید که سرانجام خود نموده از دار الملک
دهلی برود و متوجه درگاه معلی گردد و در حضور اشرف مرخص شود و بیمین الدوله حکم شد که خانزمان را به نیابت خود
با کومکیان دکن در برهانپور گذاشته خود با اعظم خان و دیگر بندهای درگاه جهان پناه که همراه آن خان والا مکان
تعین شده بودند روانهٔ ملازمت گردد و دوم خرداد نصیرخان سعادت استلام عتبهٔ والا یافت و بمالوه
که از تغیر معتقدخان بعهدهٔ ضبط او مقرر شده بود مرخص گشت و معتقدخان بفوجداری این طرف آب اکبراباد
سرافراز شد و چون یمین الدوله آصف خان همیشه در رکاب سعادت انتساب می بود و با عنایت الله
نزدیرا از جانب خود بحکومت پنجاب که با آن خان والا مکان تعلق داشت نصب کرده بود و نسق آن حسب
عمده و بزرگ جهت محال خالصه شریفه که در الحقد و بسیارست ازو نمی آمد و بجهت این امر یکی از بنده های
معتبر مناسبت بنابران صوبه مذکور را از تغیر یمین الدوله بوزیر خان که بندهٔ عمده بود تفویض یافت
و هشتم خرداد او را بعنایت خلعت خاص و فیل و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار یکهزار دو اسپه سه اسپه
و چهار هزار برادر روی از اصل و اضافه بلند مرتبه گردانیده رخصت دار السلطنه لاهور نمودند چون حوالی

لکر

ملک بندیله از پرتو پایه رایات اقبال منور شد بکرماجیت مخاطب بجگراج پسر راجه جهجهار سنگه زمین بوس درگاه والا

سر بلند گردیده هزار اشرفی و هزار روپیه نذر و دو فیل پیشکش گذرانید و رستمخان دکنی را خلعت و اسب مرحمت

فرموده رخصت سنبهل که بجاگیر او مرحمت شده بود نمودند یازدهم خرداد ظاهر گوالیار مضرب خیام بارگاه

جلال گشت و حضرت صاحبقران ثانی با شکوه آسمانی سوار شده بسیر قلعه توجه نمودند و چون حضرت عرش

آشیانی و حضرت جنت مکانی هر یک عماراتی دران حصار سپهر اساس ساخته بودند بندگان اعلیحضرت بر مکان

لایقی خوش کرده عماراتی فرمودند و یکی از بندها را داروغه آن عمارت نموده مقرر ساختند که مرمت قلعه

نیز بکند و بموجب این حکم که موکب منصور بظاهر قلعه که رسیده باشد تحقیق زندانیان آنرا معروض سده اشرف باشند

احوال بندیان آنجا بعرض مقدس رسیده یازده نفر که از دیرباز محبوس بودند بتصدق بادشاه رحیم دل

مهربان آزاد گشتند و در موقف سید جانجهان از دکن آمده احراز سعادت ملازمت نمود و چون گوالیار

بجاگیر او بود از مرصع آلات و اقمشه پیشکشی گذرانید پانزدهم خرداد عبدالله خان بهادر فیروزجنگ

از دکن آمده باستلام عتبه والا سرافرازی یافت و بخلعت و خنجر مرصع و اسب و منصب صوبگی

بهار بنواختی شده مرخص گشت و صوبه الهآباد از تغیر قلیچخان بسیفخان که صاحب صوبه بهار بود مفوض

شد هژدهم در نواحی دار الخلافه محمد علی بیگ ایلچی که سابقاً چنانچه گذشته از برهانپور باکبراباد آمده بود

سعادت ملازمت یافت و مهابت خان خانخانان که او را از دهلی بجهت صاحب صوبگی دکن طلبیده

بودند بزمین بوس درگاه والا مشرف گشته هزار اشرفی نذر و نه زنجیر فیل پیشکش گذرانید از انجمله

دو زنجیر شرف قبول یافت و بمرحمت خلعت خاص تارک تفاخر برافراخت و اصالتخان از لشکر ظفر اثر

بر سبیل استعجال آمده باستلام عتبه جلال مشرف گشت و صفدر خان که بحکومت دار الخلافه

منصوب بود با معتقد خان فوجدار این طرف آب اکبرآباد و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبد الحی برادر
علامی افضل خان و ملا محمد خان ولی برلنجان احراز سعادت ملازمت نمود و پیشکش صفدر خان مشتمل بر اسپان
عراقی و شتران بردمایه و زربفت های نفیس نظر انور در آمد و خانعالم و مقرب خان نیز بتقبیل سدهٔ جلال
مشرف گشتند خانعالم از نسل امیر شاهملک است که در خدمت حضرت صاحبقران جهانستان بکمال
اعتبار روا داشت بمیر شکار دوستی و از جانوران سیاه‌چشم و گلال‌چشم وقوف تمام دارد و بدین جهت
حضرت جنت مکانی او را ابتدا از قوشبیگی کرده بودند ثانی الحال با ایلچی گری پیش شاه عباس دارای
ایران فرستادند چون بواسطه کبر سن و مداومت افیون از کار مانده بود حضرت صاحبقران
ثانی او را از خدمت معاف داشته مقرر فرمودند که هر ساله مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامره
می یافته باشد و در دار الخلافه اکبرآباد ساکن بوده بدعای دولت روز افزون اشتغال نماید
و مقرب خان نیز بتکلیف شیب بالفعل در وطن خود که کیرانه معروف و به تیول او مقرر است نشسته بفراغبال
روزگار بسر میگذراند خانمذکور پسر شیخ بینا است که در خدمت حضرت عرش آشیانی بود و در فن جراحی
نهایت مهارت داشت و او نیز درین فن امروز بی‌نظیر است و در ملازمت حضرت جنت مکانی عزت و اعتبار
تمام یافته بود و بمحض همین نسبت که جواهر شناسند آن حضرت گجرات که صوبهٔ عمده ایست و
مشتمل بر سورت و کنبایت بنادر دارد که آنجا جواهر نفیسه و تحف نفیسه بسیار بهم میرسد باو داده بودند
و ثانی الحال ازانجهت که از مراتب سپاهیگری و سرداری و ضبط و نسق ملک بسیار عاری بود صوبهٔ مذکور را ازو
تغیر کرده باقطاع بندگان اعلیحضرت صاحبقران ثانی مقرر نمودند مجملا روز پنجشنبه بیست و دوم خرداد باغ
دهره از پرتو ماهچه رایت جهانگشا زیب و صفا یافت و از برهانپور تا باغ مذکور آن مسافت برآ

پنجاه و کوچ و هشت مقام طی نمودند و چون ساعت دخول دار الخلافه بعد از هشت روز بود موکب منصور تا آن وقت
در باغ مذکور اقامت نمود درین ولا قلیچ خان از اله آباد آمده احراز سعادت ملازمت کرد و بعنایت
خلعت خاصه جیغه مرصع سرافراز گردید و بیست و سیوم خرداد خانخانان را بخلعت خاصه با چارقب طلادوزی
و جمدهر خاصه و دو راس اسب با ساز طلا و فیل خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و الهرا اسب و دولک
همت و دیگر شایسته و اسباب سپهداری او با نبیره اش که شکر الله پسر خانزمان باشد بمرحمت خلعت و اسب
مفتخر و مباهی گردانیده رخصت دکن نمودند و هم درین روز یمین الدوله آصف خان از دکن رسیده سعادت
اندوز ملازمت گردید و هزار اشرفی و هزار روپیه نذر گذرانید و خواجه ابو الحسن و شایسته خان با سایر امرا
و منصبداران که همراه یمین الدوله بودند نیز دولت استلام عتبه جلال یافتند روز شنبه سی و یکم خرداد
مطابق غره ذیحجه سنه هزار و چهل و یک رایت جهانگشا ظل ورود بر مستقر اورنگ سلطنت افکنده
حضرت صاحب قران ثانی بر فیل سوار داخل دار الخلافه شدند و شاهزاده جوانبخت بلند اقبال سلطان دارا شکوه
در عقب حوضه فیل نشسته بدستور معهود تا رسیدن بدولتخانه عالی از دو طرف زر و سیم نثار آن
سایه آفریدگار میکردند و ساکنان اکبرآباد چشم جهان بین بنور جمال جهان آرای پادشاه زمان و زمین
روشن ساختند و اهل کوچه و بازار از زر فشانی دست جود کام دل برگرفتند و آن روز نجابت خان
ملازمت کرده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و شش صد سوار سرافراز گردید و مکرمت خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و شش صد سوار مباهی گشت و عبد الحق برادر علامی افضل خان
بخطاب امانت خانی و منصب هفتصدی ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافت و قلیچ خان را
از تغیر نجابت خان بصوبه داری ملتان تعین نمود و پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت کردند و تغیر خان را

بیست هزار روپیه انعام سرفراز نموده محمد علی بیک ایلچی بعضی از نفایس ایران پیشکش نمود و بعنایت خلعت
فاخر و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد سرافراز گردید و محمد تقی و رادالله قلی ملازمان والی ایران که همراه او بودند
یازده هزار روپیه نقد انعام شد و میر صابر که بواسطه زدن سکه و خواندن خطبه بنام نامی القاب گرامی حضرت
صاحب قران ثانی بدولت آباد رفته بود خدمت مرجوعه را بتقدیم رسانیده معاودت نمود و چند
اشرفی و روپیه سکه گوکب که بسیار کلان بود بندگان حضرت که فتحنامه مصحوب او فرستاده بودند از نظر همایون گذرانید
درینولا که دارالخلافه اکبرآباد از لوازم تابیچه رایات منصور رشک شرفستان طور گردید چون یکسال از رحلت
مامرضیه نواب مغفرت مآب مهد علیای ممتاز الزمانی منقضی شده بود رای جهان آرای اشرف حضرت صاحب
قران ثانی پرتو التفات بر اقامت رسم آب و آتشی که در سال جهت اموات متعارف است و اصطلاح
اهل هند این معنی را عرس گویند افکنده اشاره علیه بتمهید لوازم آن صادر شد و متصدیان بیوتات
سرکار خاصه شریفه در صحن روضه منوره خیمه های فلک شکوه برپا کردند و سراچه ها بر دور آن کشیده
بساطهای پرتزئین بگستردند و از اطعمه و اشربه و منقلات و حلویات و عطریات چندانکه در حوصله
وهم نگنجد سرانجام نمودند و فضلا و صلحا و اتقیا و حفاظ قران را فراهم آورده مجلسی عالی ترتیب دادند
که مثل آن در هیچ دوری دیده چرخ دوتا ندیده جمیع امرا و اعیان و اکابر و اشراف از ملتزمان
رکاب سعادت انتساب و جمعی که از اطراف و اکناف ممالک محروسه بجهة تهنیت فتوحات
تازه و معاودت رایات جلال از یورش سه ساله دکن بمستقر خلافت سعادت اندوز ملازمت اقدس شده
بودند بآن مجلس متعالی حاضر گشته فاتحه آمرزش آن مغفوره رحمت ایزدی خواندند و شب احیا نگاه داشته
بمراسم عبادت و تلاوت قیام نمودند و بندگان حضرت بسعادت خلوت گزیده یمین الدوله آصف خان

با ارکان سلطنت و عمده‌های دولت و محمد علی بیگ ایلچی ایران محفل خلد شاکل صدرنشین گشتند و سایر
اکابر و اشراف و بنده‌های درگاه سپهر اشتباه به ترتیب درجات عزت و اعتبار نشستند خادمان
بارگاه جلال خوان نوال گسترده باب اطعام بر روی خاص و عام گشودند و سفره کشیدند که حیطهٔ بیان
خوان توصیف آن نگنجد تا سپهر از مائدهٔ چرخ سفرهٔ زمین را به الوان نعمت بیکران آرایش داده هیچ کس چنان
خوان نوالی ندیده و تا خوان سالار قضا پرورش آسمان را طبق زمین نهاده هیچ آفریده شمول آن سفرهٔ
نکشیده و از جمله مبلغ یک لک روپیه که به واسطهٔ خیرات و صدقات معین شده بود پنجاه هزار
روپیه در آن مجلس عالی به فقرا و مستحقین انفاق نموده پنجاه هزار روپیه دیگر در مجلسی که مخصوص مخدرات
تتق عفت بود به صالحات مستورات قسمت فرمودند و مقرر ساختند که من بعد هر سال که بندگان حضرت
خود به دولت در دار الخلافه اقامت داشته باشند پنجاه هزار روپیه و سالی که رایات جلال به صوب دیگر
متوجه شده باشد دوازده هزار روپیه در عرس آن غفران مآب به نصف مستحقین و نصف به مستحقات
خیرات نمایند هشتم تیر که عید قربان بود پادشاه اسلام پناه به عیدگاه تشریف فرموده مراسم
قربان را اقامت کردند روز تیر از ماه تیر جشن عید گلابی مرتب گشته مجلس بهشت آیین شگفتگی خلد برین
انعقاد یافت و به عادت معهود شاهزاده‌های کامگار و یمین الدوله آصف خان صراحی مرصع و امرا
و اعیان دولت صراحی‌های طلای ساده و میناکاری و سایر بنده‌ها به قدر حالت خویش هر یک
ظرفی پر از گلاب و عرق فتنه و عرق بهار گذرانیدند و چهارم تیر جشن مکتب نشستن قرهٔ باصرهٔ سلطنت
شاهزادهٔ والانژاد عالی‌نهاد سلطان مرادبخش زینت یافته ملا میرک را که به سعادت معلمی آن گرامی اختر
برج دولت مخصوص گشته بود به خلعت و انعام نواختند و چون سلوک باقرخان صاحب ادب با سپاهی‌ها در غیبت

آن ملک پسندیده نبود صوبهٔ مذکور را از تغییر نموده بمعتقد خان که از بندهای قدیم الخدمت مزاجدان این
درگاه والاست تفویض فرمودند و او را بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار
از اصل و اضافه سرافراز کرده مرخص ساختند و رشید خان انصاری از تغییر معتقد خان بفوجداری
این روی آب دار الخلافه سرافراز شد توزوبیم بیگ که از سفارت ایران مراجعت نموده سعادت ملازمت
یافت و نه راس اسپ عراقی با پارهٔ اقمشه و نفایس آن دیار پیشکش گذرانید و تربیت خان از فوجداری
سرکار سهرند و سرکار حصار آمده باستلام عتبهٔ والا سعادت اندوز گردید و یک زنجیر فیل و پنج
اسپ و ده شتر و بعضی امتعه و اشیا که در سرهند بهم رسیده پیشکش نمود بیست و هشتم بیرو حاجی ایلچی
نذر محمد خان والی بلخ چون بحوالی دار الخلافه رسیده بود بمعتمد خان حکم شد که استقبال نموده او را بپایهٔ
آسمانجاه آورد و حاجی مذکور سعادت زمین بوس یافته نامهٔ نذر محمد خان با ارمغان آنجا بلند مکان
از قسم اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ گذرانیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و سی هزار روپیه سرافراز شد و همراهان
پسرش را نیز خلعت و دو هزار روپیه مرحمت فرمودند و صادق خان میر بخشی که بسبب عارضه در
برهانپور مانده بود از میامن توجه شفابخش سایهٔ الهی صحت کامل حاصل نموده درین تاریخ بسعادت
ملازمت رسید چون بعرض رسید که راجپوتان عمده و هندوان معتبر حلقهٔ طلائی با یک جوره مروارید و یک نگین
یاقوت یا زمرد در هر گوش میکنند درینولا بعنایت دو جوره مروارید قیمتی جهه حلقهٔ گوش گوش راجه جیسنگه را
صدف محیط شرف گردانیدند و صوبهٔ کشمیر از تغییر اعتقاد خان برادر یمین الدوله آصف خان بخواجه ابوالحسن
مرحمت فرموده او را بعنایت خلعت خاص بر نواختند و ظفر خان پسرش را خلعت و اسپ داده به نیابت پدر
جهه ضبط آن ولایت مرخص ساختند و ملا حیدر حصالی را که طبع نظمی و حسن خطی دارد خلعت داده

بدیوانی کشمیر سرافراز فرمودند معتمد خان بخشی دوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات
و دو هزار و دویست سوار تارک افتخار برافراخت یازدهم شهریور اعظم خان از برهانپور آمده سعادت اندوز
ملازمت گشت و هزار مهر و هزار روپیه نذر گذرانید فتح قلعهٔ بندر هوگلی که از جاهای محکم بندرهای
مشهور کفار فرنگ است کلک وقایع نگار حقیقت بندر هوگلی و صورت فتح آن بر نگارد و وا می‌نماید
که از دریای شور خوری جدا شده قریب بیست کروه بجانب راج محل آمده و آب گنگ از پیش راج محل گذشته
بآن خور متصل می‌شود و در جانب راست محل اتصال گنگ بخور مذکور بفاصلهٔ ربع کروه بر کنار شعبه که از آب
گنگ جدا شده بندر ساتگانون واقع است و از ساتگانون تا راج محل کشتی پنج روز میرود و
هوگلی یک کروه از ساتگانون گذشته بر کنار خور احداث یافته بدین موجب که در ایام عمل بنگالیان جمعی از
تجار فرنگ که سابقاً در بندر سوندیپ میبودند بساتگانون تردد می‌نمودند آن مکان را خوش کرده بهانهٔ
آنکه جهت سودا و معامله از بنگالیان اذن خواسته آنجا خانهٔ چند ساختند و بمرور ایام فرنگی
بسیار در محل مذکور فراهم آمده منازل خود را هر یک بشکل قلعه در کمال متانت و استحکام و توپ و تفنگ و
ادوات جنگ مضبوط کردند یک طرف معمورهٔ مذکور خور دریای شور بود و سه طرف دیگر خندق کنده
از خور آب در آن انداختند و مدار آمد و شد جهازات فرنگ و سودا و معامله بر آن بندر شده بندر
ساتگانون در هم شکست و از رونق افتاد و فرنگیان هوگلی و دیهها و پرگنه‌های آن بندر را که بر دو جانب
خور دریای شور واقع است قبلای اجاره نموده عمل می‌کردند و رعایای آن محال را بعنف نصرانی نموده در
جهازات خود بفرنگ میفرستادند و بتصور ثواب نقصان زدن رعایا را از نفع تجارت میدانستند
و نه تنها مردم محال اجاره بلکه هر کس از اهل پرگنات کنار را بدست می‌یافتند اسیر کرده میبردند

و چون حضرت صاحبقران ثانی که خالق جهان آفرین وجود مسعود ایشان را از برای تخریب بنیان کفر و
تعمیر الوان دین مخلوق گردانیده در سفر بنگاله که قبل از جلوس همایون واقع شده بر کمال این احوال اطلاع
یافته تخم استیصال آن اهل ضلال در مزرع همت کاشته بودند تا به نم توفیق الهی سبز گشته خرمن اجر
و ثواب حاصل شود لهذا هنگامی که قاسم خان را رخصت بنگاله نمودند فرموده بودند که بعد از رسیدن ما قصد
سر انجام تسخیر هوگلی نموده درین باب کمال سعی و اجتهاد بظهور رساند و بیخ کفار نابکار فرنگ را
از آن سرزمین بر اندازد و از روی ارشاد طریق پیش برد این کار را تعیین نمودن لشکر از راه خشکی
و دریا با و تعلیم فرمودند قاسم خان چون به بنگاله رسید از برای این فتح الباب همواره جویای وقت تجهید
فرصت بود تا آنکه در ماه اسفندار سال گذشته عنایت الله پسر خود را با جمعی از امرا و منصبداران کومکی
آن صوبه به تسخیر هوگلی رخصت نمود و بواسطه آنکه مبادا فرنگیان بعد از استماع تعیین این لشکر ایشان
با عیال و اموال در کشتیها نشسته بدر روند و ثواب جهاد و غارت آن اشرار نابکار نصیب روزگار
غازیان اسلام شعار نگردد و چنان شهرت داد که فوج بر سر هجلی وال میفرستم و مقرر ساخت
که عنایت الله و همراهانش رفته در بردوان که سمت هجلیست نشینند و هر وقت خواجه شیر و
معصوم زمیندار و صالح کنبوه که با تابینان او از راه بندر سیری پور با نواره بقصد بستن سر راه
فرنگیان روانه شده بودند بموهانه که دهنه خور هوگلی باشد رسیده خبر فرستند ایشان
از آنجا ایلغار نموده خود را بهوگلی رسانند در قلع و قمع بیخ و بنیاد مردودان بنهاد دقیقه از
دقایق سعی و اجتهاد نامرعی نگذارند و عنایت الله چون خبر وصول خواجه شیر و غیره بدهنه خور
هوگلی یافت با همراهان از بردوان ایلغار نموده خود را در یک شبانروز بموضع هلدی پور که

که مابین سانکانون و هوکلی واقع است رسانیده فرود آمد و بهادر برادر ابو محمد کنبوه که مدار علیه قاسم خان بود

او را به بهانه ضبط محال خالصه بمخصوص آباد فرستاده بود تا در وقت کار خود را بعنایت الله رساند

درین اثنا با پانصد سوار که همراه داشت از مخصوص آباد رسیده باو ملحق شد و عنایت الله او را برای سد

دهنه خور بجائی که خواجه شیر و غیره با نواره بودند فرستاد و اشتافته مابین هوکلی و دریای شور تنگنای را

اختیار کرده از کشتیهای نواره پل بست تا جهاز از خور بدریای شور نتوانند رفت و راه فرار مقهوران مسدود

کرد و بعد از ان لشکر منصور همت بر دفع مقهوران گماشته دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک از طرف خور مردم

نواره و از جانب دیگر بهادران میر زری شان متوجه تسخیر آن مکان از زمین و متصل فرنگیان بیدین گشتند و نخست

هر که و هرچه در معموره این روی خندق که آنرا باولی منجوانند یافته شد بکار برد و بقتل و نهب پرداختند چون مدار اهل

هوکلی بر نواره و کشتی بود و جمیع عمله نواره آنها بنگالی بودند عنایت الله بصوابدید دولتخواهان درگاه جمیع

پرگنه ها و دهها دو جانب خور فرستاد که هر کرا از فرنگیان اجاره دار در ان محال بیابند بقتل رسانیده

عیال و اطفال عمله نواره فرنگیان از هر جا بدست افتند گرفته بیارند تا آنها بخاطر متعلقان خود از مقهوران

جدا شده به بندگی درگاه جهان پناه رجوع نمایند و باین تدبیر قریب چهار هزار ملاح که اهل بنگاله غرابی گویند

از فرنگیان جدا شده بلشکر منصور پیوستند و آمدن آنها بسیار باعث هراسیمگی و اضطرار مردودان گشت

و مدتهای درکار سلاطین پناه قریب سه و نیم ماه بمحاصره هوکلی اشتغال نموده با مقهوران نیران جدال

اشتعال میدادند و آن بدبختان گاه در جنگ پیش دستی می نمودند و گاه قواعد صلح استحکام میدادند و بمواعید

و تعللات روز گذرانیده چشم انتظار کومک فرنگ سپرده بودند و درین مین قریب یک لک روپیه بعنوان پیشکش صلحانه

واصل ساختند و اکثر اوقات قریب هفت هزار تفنگچی که در میان مقهوران بودند بانداختن تفنگ قیام

می‌نمودند چنانچه جمیع درختان باغی که بهادران با جمعی کثیر در آن فرود آمده بودند بضرب تفنگ فرنگیان از شاخ
و برگ عریان گشت عاقبة الامر مبارزان عرصهٔ غزا و بهادران بلدایران گماشته در پیش خندق طرف کلیسیا
عرض و عمقش از اطراف دیگر کمتر بود و آب قلیلی داشت جر باز زدند و آب آنرا دزدیده دور کردند و از ملچار بهادر کنبوه
و ز ملچار دیگر که یکی بهادر الله یارخان و دیگری بهادر سید حسن کمونه بود نقب‌ها دوانیدند و دو نقب طرف ملیریه
مردودان خبر یافته برهم زدند و نقب میان از طرف بهادر به خانه که محکم‌ترین منازل کفار شقاوت شعار
بود و اکثر فرنگیان متهور آنجا فراهم آمده بودند رسید و آنرا بباروت انباشتند و روز چهاردهم ربیع الاول
بهادران فیروزی نشان همه اسپان را گذاشته پیاده در برابر آن خانه صف کشیدند و هنگامه آرای نبرد
گردیدند تا مقهوران از اطراف بکومک سرداران خود یکجا مجتمع شوند و بعد از آن که اهل ضلالت جمعیت نموده بازار
جنگ توپ و تفنگ گرم گردید نقب را آتش دادند و ناگهان آن عمارت محکم اساس قوی بنیان با فرنگیان
که آنجا اجتماع نموده بودند مانند مشت کاهی که بدست گردباد افتد هوا گرفته متفرق اجزا بسیر تماشا شگفت
نوالعجب وضعی شاهد تماشاییان گشت احجار گرانجان در صعود بآسمان چون دود شرار بل بخار بحار
سبکروح شدند و مردمان آدم صورت حیوان سیرت صفت طیور گرفته بهوا پریدند و دود باروت گویی ابر
ابر سحابی بود از بخار فنا برخاسته که بجای ژاله و باران سنگ و آدم میبارید و فرنگی در پرواز هما ما بسان جرس
بی‌شکر و جادویی می‌نمود که عضو عضوش جدا جدا می‌پرید مجملاً غازیان جلادت شعار بعد از استیفای حظ
این تماشا یورش نمودند و جمعی کفار نابکار که مانده بودند بعضی خود را بکشتی‌ها رسانیدند و برخی در آب
افتاده غرق گردیدند و هر که از آتش جان برده بود در کمین شیر و دار ز ورق حیات بطوفان ممات
سپرد و خواجه شیر و معصوم زمیندار با مردم نواره از آنجانب چون بلای ناگهان بر سر مقهوران رسید

جمعی کثیر را از خور وجود روانهٔ دریای عدم گردانیدند یک جهاز کلان از سه جهاز عمدهٔ فرنگیان که اسباب
و مردم و اهل و عیال آن مردودان جاهل دران بسیار بود بواسطه آنکه بدست غازیان لشکر اسلام نیفتد
خود انبار باروت را آتش زده قریب هزار و پانصد کس از مرد و زن و خرد و بزرگ که آنجا بودند میان آب
باتش درگذشتند و چند غراب دیگر را ناپاکانی که در آنها بودند سوراخ نموده خود نیز با کشتیها غرق گشتند و از شصت
و چهار رونکه کلان و پنجاه و هفت غراب و دویست جلیه یک غراب و دو جلیه فرنگیان که بدین سبب که از
کشتیها که می‌سوخت آتش بدیشان رسیده چند کشتی آن شوخ چشمان بود و راه گشوده بدر رفت و مابقی که از سوختن
و غرق شدن سالم ماندند بدست غازیان ظفرنشان افتادند و از ابتدا تا انتها زن و مرد و پیر و جوان
و خرد و کلان کافران آنچه کشته شدند و به باروت پریدند و در آب و آتش غریق و حریق گشتند قریب ده هزار
نفر خواهد بود و نزدیک بهزار تن از غازیان نیز شربت خوشگوار شهادت چشیدند و ذکور و اناث فرنگی
نصرانی از اصیل و غلام و کنیز چهار هزار و چهارصد کس زنده گرفتار شده بقید اسر درآمدند و قریب ده هزار
کس از رعایا و اهالی آن پرگنات که در قید فرنگیان بودند نجات یافتند و این قسم فتح نمایانی که باعث
تقویت دین متین نبوی و موجب رونق ملت بیضای مصطفوی علیه و علی آله و اصحابه اشرف الصلوة و اکمل التحیات
بود به نیروی اقبال این بادشاه دین پناه و بادشاه دین پرور اسلام پناه نصیب بنده های درگاه آسمان جاه
گردید بیخ کفر و ضلال بفرمان قهرمان جلال از آن مرز و بوم بالکلیه برافتاد امید از کرم جهان آفرین آنکه این جهاندار
کامکار و شهنشاه بختیار را توفیق پیرایش سرتاسر چمن گیتی از خس و خار کفر و عصیان و جور و عدوان کرامت
کند بالجمله در شوال این سنه شجاعت خان که یکچند از زبونی طالع ترک ملازمت کرده در وطن خود عزلت گزیده بود
باشارهٔ شهنشاه اقبال عتبهٔ جلال آمده سعادت زمین بوس حاصل نمود و هشتم مهر ماه بمنصب چهار هزاری ذات

دو و هزار در سوار سرافرازی یافت از سوانح غریبه این ایام آنکه در بروده که از توابع گجرات است ماده گاوی گوساله
آورد که سه سر داشت دو به شکل گاو و یکی بصورت اسپ و بعد از ساعتی سقط شد و دیگر از نوادر سوانح که واقعه نویس
احمدنگر معروض داشته بود آنکه در آن ولایت بزی بزغاله زائید که دو سر و چهار دست و دو پا و چهار چشم و
چهار گوش داشت و در اندک فرصتی هر دو سقط شدند یازدهم مهر لشکر خان که صوبهٔ کابل از تغیر او بسعید خان
مرحمت شده بود از کابل آمده سعادت ملازمت یافت و چهار هزار اشرفی نذر و یک لک روپیه و سی
راس اسپ پیشکش گذرانید و از تغیر خانخانان که صاحب صوبهٔ دکن شده بود بصوبه داری دهلی و عنایت
خلعت خاصه سربلند گردید و پسرانش سردار خان و لطف الله نیز مخلع گشته همراه پدر رخصت یافتند
روز جمعه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و دو موافق بیست سیوم ۲۳ مهر جشن وزن قمری سال چهل و سیوم
از عمر ابد پیوند حضرت صاحبقران ثانی انعقاد یافت و مراسم نثار و داد و دهش که لازمهٔ این جشن
همایون است بفعل آمد و درین روز خجسته محمد علی بیگ ایلچی را بمرحمت خلعت طلادوزی و کمر مرصعی که آنرا زرکمر گویند و فیل
ماده فیلی که حوضهٔ نقره داشت و چهار اشرفی کلان که وزن یکی چهار صد توله و یکی سه صد توله و یکی دو صد توله
و یکی صد توله بود و چهار روپیهٔ کلان نیز که در وزن موافق اشرفیها بود نوازش نموده رخصت مراجعت عراق
فرمودند آنچه از روز ملازمت تا وقت رخصت بمحمد علی بیگ سوای جنس انعام شد چهار لک و بیست هزار روپیه
بمیزان در آمد و حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص بخلعت و انعام پنج هزار روپیه سرافراز شده رخصت زیارت
مشهد مقدس رضوی یافت فتح قلعهٔ کالنه بنیروی اقبال جهانگشای حضرت صاحبقران ثانی
ایزد جهان آفرین چون از روز نخست مقالید فتح قلاع منیعه و حصون حصینه را بدست دولتخواهان این دودمان
خلافت نشان سپرده و قضا و قدر را در گشایش ابواب مغلقه بدست اولیای این سلطنت ابد مقرون کرده

لهذا بنده های درگاه جهان پناه را افتتاح قلعه های نامدار و تسخیر حصارهای استوار بر وجهی که در آئینه
خیال هیچکس صورت نه بندد در روی دهد و کارهای مشکل از دست ایشان بآسانی برآید یکی از نظائر آن فتح قلعه
کالنه است که در روز دوم آبان از عرضه داشت خان زمان معروض اقدس پایهٔ سریر اعلی گردید تفصیل این اجمال آنکه
چون فتحخان پسر عنبر نظام را که والی آن ولایت بود بقتل رسانید محمود خان قلعه دار کالنه با دیگر دیده قلعه را
مضبوط ساخت و چون ساهو بهونسله که از بخت برگشتگی و ناعاقبت اندیشی قدر نعمت بندگی این درگاه آسمان جاه
نشناخته از منهج قویم عبودیت و مسلک مستقیم متابعت انحراف ورزیده بود و ولایات ناسک و ترنبک
و سنگمنیر و جنیر را تا ولایت کوکن متصرف شده همچنانکه فتحخان پسر نظام را در دست گرفته دم از استقلال
میزد او نیز یکی از خویشان نظام را که در حصنی از حصون آن ولایت محبوس بود بدست آورده میخواست لوای
خودسری برافراشته مستقل باشد خانه گورا اراده کرد که آن قلعه را از مهابتخان که به نیابت پدر
صوبه دار کل ولایت دکن و برار و خاندیس بود بعد از اطلاع بر حقیقت حال لایق ندید که آن قلعه با وجود اتصال
بسرحد خاندیس سکانیه تصرف نماید بنابر آن بمیر قاسم هروی قلعه دار للنک که نزدیک کالنه واقع است نوشت
که هرگاه محمود خان از فتحخان رو گردان شده اراده دادن قلعه بساهو جی دارد چرا قدم براه دولتخواهی
بندگان حضرت که باعث سرفرازی دنیا و آخرت اوست نمی گذارد و آن حصن حصین را حواله بنده های درگاه
جهان پناه نمی نماید باید او را بهر عنوان که تواند دلاسا نموده بالطاف و مراحم پادشاهی مستظهر و مستمال
سازد و نگذارد که قلعه را بتصرف ساهو یا دیگری دهد میر قاسم چون اظهار این معنی بمحمود خان نمود و نامه
و پیغام اعتماد کرده میر قاسم را پیش خود طلبید تا با او مشافهه گفت و شنود کرده خاطر جمع گرداند
میر مذکور نزدیک او رفته بترغیب و ترهیب او را از اراده های باطل و اندیشه های فاسد باز آورد

و شاهزاده بندگی و دولتخواهی شهنشاه زمان که منتهی بکعبهٔ مقصود میکردد و دلالت نمود محمود خان بامید مراحم بادشاهی
والطاف سایهٔ الهی قبول سپردن قلعه با وکلای دولت روز افزون کرد و میر قاسم در آن حال صورت صدق
مقال او مشاهده نموده خبر بخانزمان فرستاد و خانزمان بعد از اطلاع التماسنامهٔ محمود خان نوشته مصحوب
عجم منصبدار نزد او ارسال داشت خاتمه کز مضمون نوشته خانزمان کمال اطمینان حاصل نموده مردم بهوی فتنه جو را
بی نیل مطلوب برگردانید و منصور و مظفر را که پسران رشید او بودند با قاضی ابوالفضل وکیل خود همراه عجم و
معصوم ولد میر قاسم نزد خانزمان فرستاد و خود را به برآوردن بقیهٔ اسباب و متعلقان از قلعه اشتغال
نمود و پسران محمود خان چون بحوالی برهانپور رسیدند خانزمان اکرام خان پسر اسلام خان را با فخر الملک و لدیانت
خداوند خان و دلاور خان و کمی باستقبال ایشان فرستاد و بعد از ملاقات بجهت مزید امیدواری
و اطمینان خاطر مشار الیه پسر کلان او را بتجویز منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و خلعت و اسب و پسر خورد را
بمبلغ هزار روپیه مدد خرج و قاضی ابوالفضل را بتجویز منصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خلعت نواخته
سرگرم بندگی درگاه والا ساخت چون خانزمان فرمان عالیشان مزین به پنجهٔ مبارک با خلعت و شمشیر
مرصع و اسپ که حضرت صاحبقران ثانی بجهت سرافرازی محمود خان فرستاده بود پیش از آمدن آن او به
مصحوب جعفر بیگ بلوچ نزد او ارسال داشته بود و بعد از رسیدن پسران او عجم و معصوم ولد میر قاسم را باز فرستاد
که جعفر بیگ را با حشمتی که داشت داخل قلعه ساخته فرمان و تبرکات را بمحمود خان واصل گردانند و او را از آنجا
برآورده به برهانپور رسانند و مبلغی از خزانهٔ عامره بواسطهٔ علوفهٔ احشام و ذخیرهٔ قلعه همراه ایشان
ارسال داشت و چون جعفر بیگ با همراهان نزدیک دکالنه رسید محمود خان دو کروه راه استقبال نمود
بعد از مراسم تسلیمات و زمین بوس گرفتن فرمان قضا جریان و تبرکات بادشاهی را که افتخار

اندوخت

و شب یکشنبه بیست و پنجم مهر ماه قلعه را با هشت پرگنه تابع آن دو کرور و چهل لک دام جمع و شش لک روپیه حاصل آن بهامی شود بتصرف اولیای دولت قاهره داد و بعد از چند روز باتفاق میر قاسم و معصوم محمد برهان پور آمد و بخلعت بادشاهی و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گشت در نیولا بعرض اقدس رسید که بعد از فتح هوکلی بسه روز قاسم خان صاحب صوبه بنگاله بساط هستی در نوردید و چون بندهٔ قابل با اخلاصی بود باعث تاسف بادشاه رحیم دل مهربان شد روان کردید اعظم خان را بجای او صاحب صوبه بنگاله نمودند و بموجب خلعت فاخره و دواب و فیل خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمودند.

درین ایام حاجی محمد جان قدسی تخلص مشهدی که در کمال تقدس ذات و تقید و صلاح شعار و عوج در نهایت قدرت طبیعت و رسائی فکر نیست از خراسان آمده احراز سعادت ملازمت نمود و قصیده که در مدح خلیفهٔ زمان گفته بود بعز عرض رسانیده خلعت و دو هزار روپیه صله یافت و بمساعدت بخت در سلک مداحان سلیمان زمان منتظم گردید

تهیهٔ کدخدائی شاهزاده والا قدر رفیع مقدار سلطان دارا شکوه و فرستادن ساچق

چون خالق جهان آفرین نظام کارخانهٔ دینی و رواج کارگاه صوری را بمناکح که باعث توالد و تناسل است منوط و مربوط گردانیده و انفراد و وحدت را مخصوص ذات خویش و ازدواج و کثرت را لازم نشاء بشریت ساخته و بقای نسل و دوام نام که فی الحقیقه بقای شخص است بدون تزویج ممکن نیست بر کافهٔ انام خصوصاً سلاطین ممالک نظام که وجود اشرف شان بواسطهٔ انتساق و انتظام عالم امکان مخلوق گشته لازم و متحتم است که به پیوند اولاد و والا نژاد و رونق افزای کارخانهٔ ایجاد گردند و هر یک از ابنای سعادت انتما را که بحد بلوغ و تکلیف رسیده عفت سرشتی از خانواده های کرام که بصورت و سیرت کفو او بوده بهمه جهت شایستگی این امر داشته باشد عقد نموده ذمهٔ خویش را ازین حق که ثالث حقوق ثلاثه

اولاد و برآبا است بر محاسن زند نهند او را از قرن و گرایات جلال در بلده برهانپور رایت اقامت داشت و هنوز حظهٔ
حیات بزیب وجود حضرت تشریف الجود نواب مغفرت مآب مهد علیای ممتاز الزمانی مزین بود آن بانوی دودمان
دولت از غایت مهر و اشفاقی که مادرا نسبت بفرزندان می باشد بعرض مقدس رسانیدند که بالفعل
از جملهٔ چهار شاهزادهٔ عالی تبار والاگهر که قوایم اربعهٔ سریر خلافت‌اند شاهزادهٔ کلان بحد بلوغ رسیده‌اند
و کدخدایی ایشان لازمست حضرت صاحبقران ثانی بصوابدید آن عاقلهٔ زمان و کاملهٔ دوران دختر
نیک اختر شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز را که بحلیهٔ نسب و زیور حسب آراسته است و از طرف پدر نبیرهٔ حضرت
غفران پناه جنت مکانی و از جانب مادر نوادهٔ حضرت علیین آرامگاه عرش آشیانیست و بلوالامرادی
از سادات روزگار بکمال انتساب دارد بجهت مهین خلف خانوادهٔ سلطنت و اقبال گرامی گوهر محیط جاه و جلال
سلطان دارا شکوه نامزد کردند و از برای شاهزادهٔ ارجمند سعادت پیوند سلطان شاه شجاع بهادر صبیهٔ
صفیهٔ سلالهٔ خاندان مجد و علا غصن دوحهٔ الخلافة الکبری رستم میرزا که از نژاد سلاطین صفویه و دردانهٔ صدف
عز و شرف است بخاطر آوردند و از آنجا که توقف در پی سرانجام اسباب و لوازم آن امر گرشته بکیر گران
صاحب توقف راست طبع درست سلیقه ارشد که در هر یک از بلاد تحفه خیز ممالک محروسه مثل گجرات و
بنارس و مالده و ساتگانون و سنارگانون و پتن و غیر ذلک آنچه ضرور است طیار سازند و متصدیان
بیوتات حکم فرمودند که در کارخانجات سرکار خاصهٔ شریفه از جواهر و مرصع آلات و ظروف و اوانی
زرین و سیمین و اسباب زردوزی و غیرها آنچه شایسته و سزاوار این کار باشد در دار الخلافه اکبرآباد و
دار السلطنه لاهور سامان نمایند و چون درین هنگام از قضایای فلکی واقعهٔ کلفت زای رحلت مغفرت مآب
مهد علیای ممتاز الزمانی روی نمود و این کار خیر بحسب تعویق افتاد در موقف کبریایات جلال از

برهانپور مستقر اورنگ خلافت سعادت فرمود و سال اول جلوس معلی آیت المجدده جوزا آن خجسته

بانتها رسیده رسم آب و آتش که در سال اول از تاریخ رحلت اشرف بهند نهد چنانچه پیشتر مذکور گشته

صورت وقوع نیافت از آنجا که خاطر شریف آنحضرت محفوظه رحمت ایزدی بسیار تعلق که خدائی ثمرات فواید جوشش

بود و میخواستند که این امر بزودی بخوبی تمشیت پذیرد و آن جشنهای فرخنده و طویهای خجسته

بشور و آداب و قاعده و قانون و زیب و زینت و ساز و سامانی که در روزگاران کسی نظیرش

نشان نداده انصرام گیرد حضرت صاحبقران ثانی که جوهر خلقت با سعادتش ترجمه آیه وفاداری

و حق گذاریست گرانی نواب غفران مآب مهد علیا بخاطر انور در آورده متوجه تهیه این امر که باعث

ترویح روح و آسایش ارواح آن مسند آرای صدرنشین بود گردیده و در روز انیران دوازدهم

آبان مطابق روز یکشنبه ششم شهر جمادی الاولی سنه هزار و چهل و دو هجری بعد از انقضای یازده

کروری از سرکار خاصه شریفه دو لک روپیه از آنجمله مبلغ یک لک روپیه نقد و یک لک روپیه جنس نصف

بجواهر نفیسه و نصف باقمشه و امتعه نفیسه بدستیاری همراه علامی افضلخان دیوان کل و صادقخان میر بخشی

و میر جمله و موسوی خان صدر خیانچه سزاوار شان سلاطین جهانستان باشد بمنزل پرده نشینان تتق عصمت

حجله آرای سرادق عفت جهان بانو بیگم زوجه شاهزاده مرحوم پرویز فرستادند و آن بانوی قاعده

دان بتمهید لوازم جشن و سور و بسط بساط طرب و سرور پرداخته رسمیات را بر وجه مرغوب بفعل آورد

و با مردمی که همراه ایلچی رفته بودند از اقمشه نادوخته تورههای لایق داد و در همین روز خجسته

اعتمادخان را که از عادلخان روگردان شده پناه باین درگاه آسمانجاه آورده بود بخطاب

خیر اندیش خانی و بیست هزار روپیه انعام سرافراز گردانیدند از لطایف نکات طبع دقیقه یاب

حضرت صاحب قران ثانی آنکه چهارم آذر در مجلس بهشت آیین از سکندر ذو القرنین سخنی بر آمد یمین الدوله آصف خان
معروض داشت که تا امروز هیچ یک از عقلا بر قول و فعل او ناخن خرده نگذاشته و انگشت اعتراض ننهاده
در گفتار و کردار او نزد حکمای مسلم الثبوت است بندگان حضرت فرمودند که اگر نبوت سکندر به ثبوت پیوسته
باشد جای حرف نیست و الا ما را بر دو سخنست اوّل آنکه در این قسم بادشاه و دانای عظیم الشانی نیز از زنی که
نوشابه باشد بطریق ایلچی‌گری رفتن وجهی معقول نداشت چه اگر او بعد از اطلاع بر حقیقت حال در صدد هتک
عزت و قصد جان او میشد ابواب چاره مسدود بود و ندامت بی سود بود دوم آنکه چون سوال او از زوال
آمدن خراج معهودی که پدرش هر ساله میفرستاد طلب کرد جواب داد که [illegible] آن مرغ کو خایه زرین نهاد
اگر مضمون مصرع مذکور محض شاعری شیخ نظامی باشد و بر زبان سکندر جاری نیامده این حرف نسبت
به پدر خود گفتن به دو وجه مناسب نبود یکی آنکه او را بمرغ نسبت کرد دوم آنکه بیضه نهادن بادشاه بوده مرا
لازم دارد و آن فعل و این قول هر دو از بادشاهان ذو شوکت عاقل کامل حکیم دانا مستبعد نماید
والحق اگر روح سکندر بر سخنان حکمت نشان این شهنشاه سلیمان مکان آفرین خوان باشد بجاست مجملاً
درین ایام سبوبت راو کوکانیه دکنی که سابقاً از ناقص خردی فرار نموده بنحوست بعادلخانیه ملحق شده بود چون
اهل و عیال او را صف شکن خان رضوی بدست آورده مقید گردانیده بود از کرده خود نادم شده به توسل
بعضی از امرای دکنی آمده مهابت خان خانخانان را دید و در سلک بنده های درگاه خلایق پناه انتظام
یافت و شیخ فرید نبیره قطب الدین خان نواسه شیخ سلیم فتحپوری که کوکه حضرت جنت مکانی بود از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دو صد سوار سرافراز گشت و سعید خان صاحب صوبه کابل که چهار هزاری
ذات و چهار هزار سوار از آنجمله یکهزار دو اسپه سه اسپه منصب داشت هزار سوار دیگر او را دو اسپه سه اسپه نمودند

بیست و ششم آذر موکب منصور بعزم شکار متوجه نندا آباد گشت و هفتم دی اعتقاد خان صوبه‌دار سابق خطهٔ دلپذیر
کشمیر احراز سعادت ملازمت نموده هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید و پیشکشی کشید مشتمل بر جواهر و مرصع
آلات و تحف و نفایس کشمیر از تیرهای کلکی و زعفران و اقمشه شالهای نفیس از توس و پشم و جامه‌وارها و کمربندهای
خوش‌طرح و قالیها و جانمازهای قالی که از پشم شال در کمال نفاست بافته بودند و مجموع آنها یک لک روپیه قیمت شد
الحق درین عهد سعادت مهد نفاست پشمینهٔ کشمیر بجایی رسیده که مافوق آن متصور نیست قالی خود هم از حیثیت
طرح و رنگ و هم از جهت قماش و ملایمت بمرتبه خوب باشد که هرگز در هیچ جای عالم مثل آن نبافته‌اند
کارخانه‌های سرکار خاصهٔ شریفه گزی تا نود روپیه که سه تومان عراق باشد تمام می‌شود و در دارالسلطنه
لاهور نیز از پشم کشمیر بهمان نفاست می‌بافند درین وقت از وقایع صوبهٔ گجرات بعرض مقدس رسید که
دلیرخان بارهه فوجدار سرکار بروده را از روزگار عمر سپری شد و دوازدهم دی رایت اقبال از
نندا آباد بدارالخلافه معاودت نمود و یمین الدوله آصف خان با امرا و سایر بندگان که در درگاه جلال
پناه که در اکبرآباد بودند استقبال موکب جلال نموده در باغ نورمنزل معروف بباغ دهره بملازمت نمودند
چون خواجه ابوالحسن که از بنده‌های قدیم الخدمت معتبر معتمد این درگاه والا بود کوفت طبیعی داشت
بندگان حضرت از روی مرحمت و بنده‌نوازی که لازمهٔ آن ذات مقدس است اقامت رسم عیادت نموده
منزل او را بشرف قدوم ارزانی داشتند و خواجه بعد از ادای لوازم عبودیت زبان بشکر این عطا گشوده
یکصد و ده پارچه زربفت و مخمل و مطبق بطریق پا انداز و دو زنجیر فیل و ده هزار اشرفی بر سبیل پیشکش گذرانید
و شهنشاه مهربان از برای سرافرازی او آنرا بعز قبول بخشیدند از سوانح این ایام فتح قلعهٔ کهتاکهیری
که تابع صوبهٔ مالوه است تفصیل این اجمال آنکه چون بهاگیرت بهیل که سرگروه مفسدان آن دیار بود از غرور

کثرت جمعیت خود و متانت قلعهٔ مذکور درین مدت هیچیک از صوبه داران سابق را نمی دید و اطاعت نمی نمود

و احوال حال ابر ماضی قیاس کرده مصدر تمرد میشد نصیری خان صاحب صوبهٔ بالتوه بتنبیه آن وخیم العاقبه را

بر ذمهٔ غیرت لازم شمرده باین عزیمت متوجه آن صوب گردید و از آنجا که هیبت تردّدات نمایان او در دل

مفسدان تمرد پیشه جا کرده بود بمجرد استماع این خبر ارکان ثبات بهاکیرت تزلزل گشته رعب تمام

بخاطرش راه یافت و از در عجز و ملایمت درآمده بتوسط سکرام زمیندار کهوز پیغام نمود که اگر عنایت

خانی مرا از تکلیف سپردن قلعه که وطن چندین ساله منست و آمدن خود بملازمت معاف دارد و تسلی

داده جمعیت خویش را همراه یکی از برادران بخدمت میفرستم تا همواره با دولتخواهان درگاه والا طریق

موافقت سپرده در هر مهمی که روی نماید مراسم تردد و جانفشانی بتقدیم رسانند و هیچگاه من بعد پیرامون

نافرمانی و فتنه اندیشی نگردم لیکن چون نصیری خان میدانست که طینت او بسرشتهٔ شرارت و خاطر اقدس

حضرت صاحبقران ثانی متوجه قلع و قمع بیخ و بن مفسدان شرانگیز است قبول این معنی ننموده بسرعت

خود را بجهار کرمهی قلعه رسانید و آن مقهور یکباره عنان ثبات از کف داده صلاح کار در جنگ ندید

و بواسطهٔ خلاصی جان و مال و ناموس خویش که در معرض فنا و زوال بود پیغام نمود که اگر مروت کرده از جرایم

من درگذرند و تقصیرات مرا بعفو مقرون سازند ربقهٔ بندگی درگاه آسمان جاه را زیب گردن جان ساخته

قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره میدهم و در مرتبهٔ التماس و بقبول التماس آن تیره اختر آن خان

شجاعت نشان او را بجان و ناموس امان داد و بهاکیرت همراه سکرام زمیندار کهوز آمده نصیری خان را

دید و خان مذکور روز مبارک دوشنبه چهاردهم ... با بنده های درگاه خلایق پناه و تمامی تابینان خود

داخل کهاتا کهیری شده دران کفرآباد که هرگز صیت اسلام مسموع ساکنانش نگردیده بود باعلان

شعار

شعار اسلام قیام نمود و کلبانگ اذان و اقامت بلند گردانیده نماز بجماعت ادا کرده و دعا و فاتحه
دوام دولت ابد پیوند بادشاه دین پرور که بعد از فرایض خمسگانه مسلمانان واجب است ادا کرد و دیگر از سوانح
تنبیه یافتن منفسدان و متمردان ملکوسه بسعی بهادر خان روهیله است صورت این واقعه آنکه چون بهادر خان که کالپی و قنوج
باقطاع او مقرر بود خبر یافت که از متمردان ملکوسه قریب بیست هزار نفر تفنگچی و غیره در موضع کانوه نام دیهی که محکم‌ترین دیهای
آن منفسدانست فراهم آمده بمزروعات و راهزنی اشتغال دارند و نواحی آن را دست تطاول می‌گشایند باستظهار عنایت الهی و
اقبال روزافزون بادشاهی بر سر آن مخذولان تاخت متمردان چون بر وصول لشکر اطلاع یافتند
باستحکام قلعه و بسیاری تفنگچی خود مغرور گشته در حصار تحصن نمودند و دست جسارت باندختن تفنگ گشودند
بهادران جلادت شعار پیاده شده قلعه را از اطراف بکمین سان در میان گرفتند و بانباشتن خندق
و انداختن دیوار مشغول گشتند و بعد از دو پهر که جنگ تیر و تفنگ و فلاخن و سنگ از طرفین گرم بود بتیشه و
کلنگ رخنه‌ها در حصار کرده بقلعه درآمدند و از آن ملاعین هر کس که بقدم جرأت پیش آمد تیغ انتقام در دفع [illegible] گشتند
و در حصار نیز آن مقهوران تا بتن بخنجر و شمشیر جنگ کرده داد تهور و دلیری دادند عاقبة الامر قلیلی بپایمردی
فرار نجات یافته مابقی بدلالت تیغ نیازان روانه ملک فنا گشتند و از مردم بهادر خان نیز جمعی
بدرجه شهادت فایز شدند و چون شب بمیان آمد جمعی از منفسدان که در گوشه‌ها بودند سر خویش گرفته
بدر رفتند روز دیگر بهادر خان حصارهای محکم مقهوران را با خاک یکسان کرده قرین نصرت معاودت
نمود اهل ملکوسه از جمله بومیهای مشهور هندوستان اند و عمده آن سرزمین بسیار بتهور و دلیری مشهورند
چنانچه مزارعانی که برای تحصیل زراعت بر سر مزرع می‌آیند اسلحه با خود می‌دارند و تفنگ پر با فتیله افروخته بر بالای
قلبه می‌بندند و هیچ وقت بی‌یراق نمی‌باشند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ در زمان حضرت جنت مکانی

عمل اینجا را از قرار واقع نموده آن مردم را خوب بقید ضبط در آورده بود و دیگر بی حالی شامل او نتوانست گرد
که بهادر خان که آن گروه را از قرار واقع تنبیه نمود بالجمله درینولا سرانداز خان قلماق که در سلک غلامان معتمد ثبت
بخدمت کوتوالی دار الخلافه سرافراز گردید بمنصب او از اصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار تقرر شد
و پیشکش سعید خان صاحب صوبه کابل یکصد راس اسپ و جانوران شکاری غیرها از نظر انور گذشت روز جمعه
بیست و پنجم دیماه مطابق بیست و سوم شهر رجب سنه هزار و چهل و دو مجلس وزن شمسی سال چهل و دوم از عمر ابد طراز حضرت
صاحبقران ثانی ترتیب یافت و لوازم آن بدستور متقرر سرانجام پذیرفت درهمین روز خجسته باقر خان
نجم ثانی با پسران خود از اودیسه آمده سعادت اندوز ملازمت گشت و هزار اشرفی و هزار روپیه
بر سبیل نذر و پیشکشی لایق از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات که قیمت مجموع دو لک روپیه
میشد گذرانید سعید خان بهادر از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار ازانجمله سه هزار
دو اسپه سه اسپه و جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرافراز شدند و معصوم کابلی حاکم
غزنین بخطاب اسد خانی و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار از اصل و اضافه
لوای مفاخرت برافراخت و عوض خان قاقشال از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار
مباهی گردید و قاصد حاجی ایلچی نذر محمد خان بخلعت و بیست هزار روپیه نقد و مومن بیرش بخلعت و
پنجهزار روپیه نقد نوازش یافتند درین روز عالم افروز آنچه بایلچی و فضلا و شعرا و اهل نغمه
و طرب انعام فرمودند قریب هشتاد هزار روپیه شد چون سابقاً بعرض مقدس رسیده بود که در بلده
بنارس که عمده ترین معابد هنود است متمولین این طایفه ضاله بتخانه بسیار احداث می نمایند شهنشاه

دین پناه بفتوی علما که بر پادشاه اسلام بجا گذاشتن کلیساهای قدیم کفار را از ظلم خویش جایز رسیده بود
و هدم معبدهای جدید آنها را که در عهد دولت ایشان احداث شده باشد لازم می‌شمارند حکم فرموده
بودند که در بنارس و سایر محال ممالک محروسه هر جا بتخانه احداث شده باشد آنرا خراب کرده از مصالح
آنها مساجد کنند درینولا از نوشته واقعه نویس صوبه الهآباد معروض حجاب بارگاه جلال گشت که هفتاد
و شش بتخانه در خطه بنارس حسب الامر پادشاه کفرسوز دین پرور بخاک یکسان کرده بنای متین را
قوی اساس ساختند کدخدائی شاهزاده جهان و جهانیان سلطان داراشکوه سابقاً گذارش یافت
که حضرت صاحبقران ثانی بمطاوعت امر وانکحوا الایامی منکم و متابعت حکم تناکحوا تکثروا توالدوا نموده
دختر نیک اختر پرویز را از برای آن گرامی دُر دریای سلطنت سلطان داراشکوه نامزد فرموده بودند و در دوازدهم
آبان مطابق هشتم جمادی الاولی ساچق فرستاده بودند و نواب قدسی القاب بیگم صاحب خورشید
احتجاب پادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب که در خدمت والده ماجده خویش کسب اخلاق حمیده
و خصایل پسندیده نموده با داب خصیّه و اطوار رضیّه مؤدب گشته اند و بعد از انتقال آن بلقیس زمان بتکفل نظم امور
شبستان دولت و انتظام مهمات حرم سرای سلطنت شهنشاه سلیمان حشمت بر خویش لازم شمرده از روی
کبرای در خرد و بزرگی فرزندات التزام انچه ما ورای آن درین قسم مقدمات نسبت بفرزندان بعمل باید آورد ورزیده
متوجه سرانجام لوازم کدخدائی برادر بلند اختر عالی نژاد و والاگهر خویش گشتند و درینولا که ساعت
عقد نزدیک رسید از انچه نواب مهد علیای ممتاز الزمانی در ایام حیات خویش مهیا ساخته بودند
و آنچه آن ملکه روزگار بعد از والده ماجده مهیا نموده بودند شانزده لک روپیه موافق پنجاه و سه هزار تومان
و کسری رایج عراق و شصت و چهار لک خانی رایج ماوراءالنهر اسباب نفیس از هر جنس و هر قسم در دوم

خیال گنجینه بجهة آن نهال دولت ثمر حدیقهٔ جاه و جلال جدا کردند از انجمله جوزهٔ طلای با چتری و چتری پوشش زردوز
مسلسل مروارید که بهفتاد و دو هزار روپیه تمام شده بود و دیگر تحفه های لائق که قیمت مجموع یک لک
و پنجاه و نه هزار روپیه میشد برای پیشکش بندگان اعلیحضرت و هفت لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات
نفیسه و ده هزار روپیه نثار و یک لک روپیه نقد و شش لک و چهل هزار روپیه دیگر طلا آلات
و نقره آلات و چینی آلات و تمام اقمشه و امتعه هند و عراق و روم و چین و فرنگ و چیزکهها و بلنگها
از زر ناب و پیش گیرهای زردوزی که گلهای مرصّع بران دوخته بودند با سائر لوازم حجله و فرشهای
ملوّن و بساطهای مزیّن و شامیانهای مخمل زربفت و زردوزی و اسباب جمیع کارخانجات چنانچه
درخور حال سلاطین ذوی الاقتدار است و فیل خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و اسبان
عراقی و ترکی و کچهی مسرّج بزینهای طلا و نقره و اقسام بهلها و یکصد توره برای شاهزادهای
والا مکان و بیگمان عفت نشان و یمین الدوله و پیشتران سه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع
ناکرده بود و اکثر از مرصع آلات نیز چیزی داشت و صد دست خلعت بجهة امرا سرانجام کرده بودند
و چون بتعبیر ایوان چهل ستون پیش چهره که عام و خاص که از مستحدثات حضرت صاحبقران ثانیست
جائی را گنجایش آن اسباب نبود روز مهر شانزدهم بهمن مطابق روز جمعه بیست و چهارم شهر رجب المرجب
سنه هزار و چهل و دو جهیز بعام و خاص روانه کرده خادمان شبستان سلطنت و پرستاران
مشکوی دولت بامر نواب قدسی القاب خورشید احتجاب بانوی زمان و ملکه جهان بیگم صاحب
و سرکار عفیفه شعار ستّی خانم اسباب و اشیای مذکور را از هنگام طلوع آفتاب
تا آخر پهر سیوم بترتیب و ادائی که حیرت افزای دیده وران دانا بود در ایوان

سپهر بنیان فرو چیدند و ملکهٔ قدسی صفات ملکی سیر شاهزاده عالی نژاد والاگهر بیگم صاحب بعد فراغ
از آن شغل بتجدید رواله سلیمان مکان فرش الماس نمودند که آنحضرت بایوان چهل ستون شرف قدوم
ارزانی داشته با مراء ظرف فیض گستران آن بساط لازم الانبساط را زینت شرافت و میمنت بخشند
و خلیفهٔ زمان باستدعای بیگم بیگمان قدسی بسعادت متوجه گشته سایهٔ دولت بر آن بساط نشاط
انداختند و بزرگان سرا و وقت را بمحل فرگی رخصت فرموده آن مجلس بهشت آیین را مردانه
ساختند و بر حسب امر اعلی شاهزاده های کامکار و امرای نامدار و ارکان دولت و اعیان سلطنت
بتماشای آن خجسته بساط که چون از غرایب صنع الهی که در گلگشت نظر فرخ بی کونی قطعه از
گلشن فردوس اعلی بود مشغول گشتند بوقت ستایی در نظر تماشائیان جلوه گر شده گل و لاله آتش لعل
یاقوت ناب و سمن و نسترن نشکوه پیروزه و خوشاب آب مروارید بر روی سبزهٔ زمرد غلطان جعفری
و یاسمین زر و سیم خیابان و خیابان الماس بر طلا شبنم سان بر ورق گل زیبا نشسته و صورت
مخمل و دیبا از زلف و کاکل ریحان و سنبل دسته بسته مجملا دیدن نظارگیان از تماشای جواهر زواهر
و تحف و نوادر آن والا بساط خاصیت جوهردار و احساس نموده روشنی و جلا پذیرفت و
تماشائیان را حیرت بر حیرت افزود خصوصاً وقاص حاجی الحجی الی بلخ که از حضار آن مجلس جلد زمین
بود و هرگز تصور عشری از عشر این اثاثه و سامان نمی نمود نواب سپهر جناب شاهزاده
عالمیان بیگم صاحب در آن روز خجسته مراسم توره بجا آورده یمین الدوله آصف خان بدست خلعت
فاخر با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصع گرانبها و دیگر امرای عمده بعض خلعت با چارقب و برخی
با فرجی و بعضی را بان خنجر مرصع نیز لطف نمودند و بامرای دیگر و سایر بنده های درگاه

جهان پناه داخل بزم اصحاب طرب علی قدر مراتبهم تشریفهای تکلف مرحمت فرمودند و روز دیگر آن جهاز
دولت طراز را مصحوب بعضی از پرده آرایان شبستان سلطنت با آئینی که دیدهٔ عقل خرده شناس ندیده
بود روانه منزل افضل شاهزادهٔ جوانبخت بلند اقبال گردانیدند و بعد از آن مستورهٔ تتق عصمت
محجوبهٔ نقاب عفت جهان بانو بیگم زوجهٔ شاهزادهٔ مغفور مرحوم پرویز جهازی که بقدر استطاعت برای دختر
نیک اختر خویش سرانجام نموده بود اجازت خواسته در ایوان چهل ستون عام و خاص بهمان دستور چیدند اگرچه
در برابر اسبابی که خادمان نواب علیه شاهزاده جهانیان بیگم صاحب ترتیب داده بودند چندان
نمودی نداشت اما آن بیگم محترم نیز در سامان جهاز تقصیر ننموده از جواهر و مرصع آلات و حلی و حلل
قریب شصت لک روپیه ترتیب داده بود غرهٔ شعبان سنه هزار و چهل و دو از جانب عروس خانه بخت
رسمت ساز را آئین شایسته حنا آوردند و از بسیاری شمع و چراغ و مشعل و فانوس عرصهٔ
زمین را رشک ساحت آسمان کردند و در غسلخانه مجلس حنابندی منعقد شده حضرت صاحبقران
ثانی بمجلس مقدس تشریف بردند و بخشیان عظام در آن محفل خلد شاکل هر یک از امرا و اعیان دولت را
بجائی که مناسب حال او بود نشانیدند و بزمی ترتیب دادند که تا مجلس آرای قضا بزم فلک را بحکمت
از آن ماه و مهر مرتب ساخته چنین انجمنی مزین و محفلی آراسته بنظر ندیده و در آن [illegible]
مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز قانون طرب ساز نموده با آهنگ رود و سرود غارت هوش
آغاز کردند. جهان از آن شب ز عیش و طرب فراهم نمی‌آمد از خنده لب و بعد از بیست و یکماه
که بسبب قضیهٔ ناگزیر نواب مهد علیا نغمه در ساز پرده نشین بود و جز ناله نوائی از دل مغنیان
آهنگ لب نمی‌نمود اشاره علیه بنواختن ساز و گفتن سرود صادر گشته بند غم از دلهای عالمیان

افتاد

برخاست و کمر با نوران تا حده وان چنانچه پیشت خابر انگشتان مجلسیان بسنبه رو مالهای زرنگار بر آن بخشید
و فوطه های زرتار بر مردم قسمت نمودند و خادمان حرم جلال خوانها گسترده گل و پان که زیب و زینت خوان جشن شد [illegible]

[illegible] نعلات [illegible] زمان مجالس آورده [illegible] بیان [illegible] سپاران [illegible]
و [illegible] عطریات [illegible] جانب عروس آورده [illegible] شاهزاده [illegible] لیکن در [illegible]
آن اشیای [illegible] از جانب [illegible] داده [illegible] اسپان [illegible] بالامراء [illegible]
یراق [illegible] عظیم [illegible] سلطان [illegible] بیشتر [illegible]
چون نصب نموده [illegible] جشن [illegible] شعبان [illegible] سلطان [illegible] جهانبان [illegible]
روز پنجشنبه [illegible] جمعه [illegible] سلطان [illegible] شاهزاده جهان [illegible] بسیاری [illegible]
پیش [illegible] سلطان شجاع بهادر [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مجلس [illegible]

چو اخت بگوکبه و دبدبه آیین که این سلطنت ابد طراز آراسته و از غیر این دولت عالم آرا صورت نگیرد
سوار گرده بقدر تفاوت مراتب بعضی سوار و برخی پیاده در رکاب عالی روان گشتند و آن شهسوار مضمار شوکت

[illegible]

آصف خان تشریف خاص و چارقب زردوزی و دیگر امرا و اعیان سلطنت و بنده های روشناس
و اهل طرب بتفاوت درجات خلعتهای فاخر عنایت نمودند و در آن شب خجسته پیشکاران پیشگاه خلافت

و خادمان بارگاه سلطنت حسب الامر سلیمان زمان باغ پایین غسلخانه را بتزیین و رسن را با کشتیها که در رود بایجی جمع
بود چراغانی نمودند که تا چراغ دیده ها را بنور بینش افروخته اند مثل آن اهل بصیرت نرسیده و آلات آتشبازی را
که از سرکار خاصه شریفه سرانجام نموده در کنار آب چون نصب کرده بودند آتش دادند روی هوا از دود
شرار آسمانی مشحون از کواکب سیار گشت آیین و هر بوقلمون دگرگون شد تیر شهاب که مدام از
آسمان بزمین آمدی از زمین بآسمان رفتن گرفت همیشه شبستان خاک از فروغ چراغ ماه روشن بود
درین شب فروغ مهتابی نوربخش انجمن افلاک گشت هر تیر هوایی که بسوی سما رفت از ابر دود آن
ستاره قطره سان میباریدها از کثرت دود چشم آسمان قطره فشان یا از پی نثار شاهزاده
عالی تبار لآلی عقد ثریا از کف چرخ ریزان بود لحظه غریب چراغانی و عجب آتشبازی شد تا دو پهر و شش
گهری که منجمان فرس مرام انجم شناسان هند باتفاق ساعت خوش کرده بودند هنگامه ساز صحبت
گرم و انجمن عیش و عشرت آراسته بود و چون وقت نکاح در رسید بندگان حضرت قاضی ابن حاج را
طلب فرموده در حضور را شرف بآیین شرع مطهر عقد آن دو سعد اختر نمودند و از هر سو آواز مبارکباد
برخاست زهره بر آسمان دایره ماه پیش روکرفته از پی تهنیت نغمه سرا و غزلخوان گشت و صدای کوس و
نای و دف و چنگ از گردون گردان برگذشت قامت آرزوی اهل منا بخلعت مطلوب آرایش دریافت
و در حجله دلهای نیازمندان داماد امید را عروس مراد در کنار آمد تاریخ این طوی فرخنده را ابوطالب
کلیم چنین در سلک نظم کشیده ازین دلگشا جشن فرخ سرور همه عید شد سربسر ماه و سال
زمان را گرفت امتداد فرح چو رشته که پنهان شود در لآل ز گوهرفشانی دست کرم گهر گشت چون آبله
پایمال بدین سان کجا پاشیده یاقوت و لعل پریشان نشد گل ز باد شمال ز بس گوهر و زر گرفته استاد

مرصع توان گردید بنغ جبال ؛ طمع آنجهان طرف ازین جشن بست که دیگر لیتین نشد در سؤال چه سورت دانی که از
رقص شوق فتاده اند افلاک در وجد حال ؛ در سعد اختر اوج شاهنشهی ببرج شرف کرده اند اتصال
دو گوهر یکی عقد دوران کشید که باشد بسی سوم آن بعالم محال ؛ ز آمیزش زهره و مشتری ؛ سعادت
گرفتست اوج کمال ؛ خرد بهر تاریخ تزویج گفت قران کرده سعدین اوج جلال ؛ امید که آثار این قران
سعدین ثمرهای بیشمار بر روی روزگار بگذارد مستب و بهر بهمن گرامی گوهر محیط اقبال سلطان داراشکوه
التماس قدوم میمنت لزوم بندگان حضرت بمنزل خویش که درون قلعه در جوار دولتخانه عالی است
نموده و ملتمس شاهزاده عالیمقدار بمنزل گشته قرین دولت و اقبال بمنزل خلد مشاکل آن درة التاج
سلطنت توجه فرمودند و شاهزاده های کامکار با جمیع امرای نامدار و اعیان دولت پایدار در
رکاب سعادت انتساب روان گشتند آن نخستین گل گلشن اقبال از جائی که بندگان اشرف اعلی
سوار شدند تا جائی که بدولت فرود آمدند و هفده جریب نافت و هشت از انواع اقمشه نفیسه
مثل مخمل زربفت و زربفت و مخمل ساده پا انداز گسترده و بعد از نزول اجلال سایه ذو الجلال آفاق
برسم نثار نموده یک لک روپیه از اقسام نفایس پیشکش گذرانیدند از آنجمله سر اسپ از نام اسپ
عراقی اعلائی بوده با زین مرصعی که خود برای سواری بندگان حضرت سرکاری کرده بودند و چون از
برای یمین الدوله آصفخان دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع و بجهت علامی افضلخان و سرکش و دیگر از عمدهای
دولت خلعت فاخر با چارقب و بواسطه جمعی از امرای نامدار خلعت با فرجی و برای جمعی دیگر از
بندهای روشناس خلعتها مهیا ساخته بودند آنها را بنظر انور در آورده بر حسب
امر اعلی بایشان دادند مجملا عقل دیده وران صاحب نظر از مشاهده سامان و سرانجام این طوی

تیمچه و ذخیره ماند چون انچنین نباشد که بهه جهت مبلغ سی لک روپیه که افزون صد هزار تومان عراقی و یک کرور

بیست لک خانی ما وراءالنهر باشد صرف آن شد ازین جمله چهار لک از سرکار خاصه شریفه و شانزده

لک از سرکار نواب قدسی القاب پرده آرای شبستان خلافت بیگم صاحب و ده لک از جناب شاهزاده

جوانبخت و ما و ر عروس [illegible] فرستادن تربیت خان به سفارت نزد ندر محمد خان والی بلخ و رخصت نمودن وقاص حاجی

چون ندر محمد خان در ابتدای جلوس همایون مصدر آن قسم حرکت ناهنجاری که در وقایع احد سنه سبق ذکر یافت

شده تا فی الحال که طنطنه کوس جهانستانی و کشورگشایی و صیت دوست نوازی و دشمن گدازی حضرت

صاحبقران ثانی بسیط جهان را فرو گرفت از ملاحظه تلافی آن کردار ناصواب وقاص حاجی را بپایه

سریر اعلی فرستاده تمهید معذرت و اظهار ندامت نمود خلق کریم و لطف عمیم خلیفه زمان اقتضای آن کرد

که در برابر ایلچی خان مشارالیه که افتتاح ارسال رسل و رسایل نموده بود یکی از معتمدان ادا آداب را برسم

سفارت بدان صوب فرستند تا باعث اطمینان خاطر آنخان والا دودمان گردد و لهذا درین ایام

تربیت خان را که از خانه‌زادان این درگاه والاست باین خدمت تعیین نموده بعنایت خلعت و اسب و

فیل و اضافه دو صد سوار که از اصل و اضافه هزاری ذات و هشتصد سوار باشد مفتخر و مباهی

گردانیدند و وقاص حاجی ایلچی نیز بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل و مومن پسرش بمرحمت خلعت و

اسب سرافراز گشته همراه او مرخص شدند و نامه از روی کمال اشفاق و عطوفت که علامی

افضلخان باشاره علیه انشا نموده بود بمصحوب تربیت خان ارسال داشتند کدخدائی

شاهزاده والاقدر [illegible] سلطان شاه شجاع بهادر چون پیشنهاد همت والای حضرت صاحبقران

ثانی این بود که زودتر خاطر اشرف را از قید کدخدائی شاهزاده‌های عالم و عالمیان سلطان شاه

شجاع

شجاع بهادر نیز فارغ ساختند و ازانجهت که ماه مبارک رمضان نزدیک بود و در دو ماه و ده روز
بین العیدین عقد و نکاح متعارف نیست این امر خیر تعویق می افتاد و لهذا بعد فراغ از طوی کدخدائی
نخستین تجلی آفتاب سلطنت سلطان دارا شکوه مکرمت خان دیوان بیوتات را که بمناسبت
وقوف از علم نجوم خدمت دارد و حکیمی منجمان باو رجوع است فرمودند که در آن نزدیکی ساعتی خوش کنند
و اختر شناسان هندی و فارسی که ملاحظه نمودند باتفاق تا یکسال بهتر از شب جمعه چهارم
اسفندارمذ ماه سنه پنج جلوس همایون مطابق شب سیوم شهر شعبان المعظم سنه هزار و چهل و دو
هجری ساعتی نیافتند مکرمت خان آمده بعرض مقدس رسانید که درین نزدیکی ازین خوبتر ساعتی
یافت نمیشود و این ساعت نیز مبارک است و چون بخواستند که آن مطلب زودتر بفعل آید همین ساعت را
اختیار فرموده متصدیان مهمات درونی و بیرونی را بسر انجام آن طوی فرخنده جشن
همایون مامور ساختند و با آنکه فاصله میانه کدخدائی این دو شاهزاده والا تبار زیاده از
بیست و دو روز نشد و فرصت بسیار کم بود در عرض این چند روز جمیع اسباب از درون و
بیرون بوجه دلخواه سر انجام یافت و روز جمعه هفتم شهر شعبان المعظم یک لک و پنجاه هزار روپیه
شصت هزار روپیه نقد و نود هزار را از جنس از انجمله پنجاه هزار روپیه جواهر و چهل هزار روپیه از
اقسام اقمشه نفیسه برسم ساچق مصحوب صادق خان میر بخشی و میر جمله میر سامان و موسوی خان
صدر بخانه نقاوه دودمان مجد و علا رستم میرزا فرستادند و چون ساعت عقد شب جمعه چهارم
اسفندارمذ مطابق شب سیوم شهر شعبان المعظم بود شب پیش آن از خانه نقاوه دودمان
رفعت و اعتلا رستم میرزا برسم آئین معهود حنا آوردند و مجلس حنا بندی در غسلخانه انعقاد یافت

وچراغان و آتش‌بازی که از جانب میرزا در کمال خوبی سرانجام پذیرفته بود بفعل آمده غمزدا و روح افزای
خاطر تماشاییان گردید و بزم آرایان انجمن عشرت یمین الدوله را با امرای عظام و سایر بندهای
روش شناس دران محفل خلد شمائل نشانیده بدستور متعارف رسم بستن حنا و قسمت کردن فوطه‌های
زرکش زیبا آماده نمودند و خوانچه‌های گسترده پان و اقسام تنقلات و عطریات بمجلس آوردند
و کام جان و لب و دهان مجلسیان را از نقل و پان شیرین و رنگین ساختند و بر و دوش شاهزاده را
از ارگجه عطرآگین کردند نوای رود و سرود مطربان نغمه‌سرا غمزدا و نشاط افزای دلهای حاضران
گردید آن بزم فرخنده در نهایت آراستگی و شگفتگی باتمام رسید صباح آن عام و خاص را
خلوت کرده بدستوری که در طوی شاهزاده کلان گذارش یافته ده لک روپیه اسباب که پاره
نواب علیای ممتاز الزمانی جهت فرزند دلبند و پاره دیگر نواب علیه عالیه شاهزاده جهان آرا
بیگم صاحب از برای برادر اقبالمند خود سرانجام فرموده بودند خادمان محل مقدس ترتیب و آئین
گشایند و باید در ایوان چهل ستون چیده نمودند قریب دو پهر از روز گذشته بندگان اعلیحضرت
سلیمان شوکت صاحبقران ثانی تشریف قدوم ارزانی داشته بران اسباب امر از نظر
گذرانیدند و مخدرات تتق عصمت را رخصت نموده حکم احضار خواص بندها جهت تماشا فرمودند و از
سرکار ملکه فلک مهد بیگم بیگمان عهد بیگم صاحب بجمیع امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت خلعت
دادند و شاهزاده آن ساز و سرانجام حیرت افزائی تمام گردید زیرا که هر چند که سامان و استعداد
این دولت خداداد بحد کمال باشد اما بسبب دو روز فاصله دو چنین طوی کتخدائی و جشن
فرخنده را باین آراستگی ترتیب و اداب سرانجام کردن بسیار مستبعد است و آن بساط را درهم نوردیدند

نمرز

بمنزل شاهزادهٔ عالیمقدار فرستادند و آخر روز شهنشاه زمان بجهروکهٔ عام و خاص بر آمده مجلس فیروز
جشن و نشاط آراستند و خاص و عام را بار داده اهل طرب را بساط انبساط با سرور ساختند و شب هنگام
شاهزادهٔ والا تبار سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش و یمین الدوله آصف خان با
سایر امرا بر حسب فرموده بمنزل آن نایم پادشاهزادگی بندگان حضرت که بیرون قلعه بر کنار جون واقعست
و دور از وقت شاهزادهٔ جوانبخت بلند اقبال سلطان شاه شجاع بهادر در انجا اقامت داشتند
رفته با آیینی که در طوی سابق سمت ذکر یافت آن دری برج شوکت و اجلال را از راه کنار دریا بدولتخانهٔ
پادشاهی آوردند و در این آمدن چراغانی بنظر تماشاییان در آمد که ظلمتکدهٔ سینه های تیره دلان
از تماشای آن روشنی می پذیرفت و چراغ دیدهٔ ستارگان از فروغ آن کسب نور می نمود
بدستور طوی گذشته آتشبازی که از آن بهتر ممکن نباشد نمودند و چون ساعت نکاح در رسید بندگان
حضرت قاضی را در شاه برج بحضور اشرف طلبیده عقد زهره و مشتری آن آسمان عز و شرف فرمودند
و زمین و زمان را تهنیت گو و مدح خوان گشته عالمی از فیض عطا و انعام بکام رسیدند تاریخ این طوی فرخنده را
طالبای کلیم چنین در سلک نظم کشیده ای آن که گلشن امید گل عیش بچین روز کار طرب و عشرت
جاوید آمد پیشوایان دم که ز نور روز چمن عید کند بشام مهر بوی گل امید آمد جشن دامادی سلطان
جهان شاه شجاع عالم امروز تر از کوکب عید آمد بسر از دو ماه حلقهٔ پادشهی از پی ساز
طرب موکب ناهید آمد بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم مهد بلقیس به منزل جمشید آمد
بالجمله در همین ولا باقر خان نجم ثانی از تغییر اسلامخان بصاحب صوبگی گجرات و عنایت خلعت و اسپ
و منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار از انجمله دو هزار دو اسپه سه اسپه لوای مفاخرت

ونثار شکر مقام والد بزرگوار پیشکشی عالی از هر جنس بنظر اشرف گذرانیدند و بر حسب امر اعلی یمین الدوله
آصفخان دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع و بعلامی افضلخان و سه نفر دیگر از امرای عمده خلعت با چارقب
و بچندی از اعیان خلعت با فرجی و بسیار بنده های روشناس خلعت تنها دادند و بندگان
حضرت آنجا نعمت خاصه تناول کرده آخرهای روز بدولتخانهٔ عالی معاودت فرمودند آغاز
سال فرخفال ششم از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی روز یکشنبه نهم شهر رمضان المبارک سنه هزار
و چهل و دو هجری نیر اعظم پرتو بر وج شرفخانهٔ حمل افکنده عالم افسرده نزهت و طراوتی تازه و جهان
پژمرده خضرت و نضارتی بی اندازه یافت و بزم فرخنده نوروزی بآیین معهود در کمال زیب و زینت
آراسته گردید مسند آرای اورنگ جهانستانی حضرت صاحب قران ثانی بر سریر کامبخشی و کامرانی
جلوس اجلال فرمود و کف جود بعطا و انعام گشوده نهال آمال جهانیان بقطره فشانی ابر کرم سرسبز
گشت شاهزاده های کامکار و امرای نامدار و سایر بنده های اخلاص شعار مراسم تسلیم و زمین بوس
تقدیم رسانیده مبارکباد گفتند و شعرای پایهٔ سریر اعلی اشعار غرا که در تهنیت مقدم
نوروز جهان افروز گفته بودند معروض داشته بصلات و انعامات لایقه کامیاب شدند یازدهم
فروردین خواجه ابوالحسن بمکران کل نفس ذائقة الموت چشیده دست از حیات مستعار شست خواجه
ابوالحسن از بنده های قدیم الخدمت متعهد معتبران درگاه والا بود و در زمان حضرت عرش آشیانی
بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن سرافرازی داشت و چون حضرت جنت مکانی
سریر آرا گشتند او را بمیر بخشی کردند و ثانی الحال دیوان کل شد منصبش به پنجهزاری ذات
و سوار رسید و بعد از آنکه سریر خلافت بزیب وجود اقدس حضرت صاحبقران ثانی آرایش یافت

منصب

منصب او را چنانچه سبق ذکر یافته شش هزاری ذات و سوار مقرر فرمودند هم در خدمت حضرت جنت
مکانی و هم در ملازمت بندگان حضرت بعضی نیکخدمتان راست که عرض کردن آن کمال دلیری میخواست از روی
اخلاص سعی در صلاح دولت داشت با وجود آنکه سنش قریب بهفتاد رسیده بود چون در سلک بنده‌های درست
عقیدت منتظم بود شهنشاه قدردان از فوت او متاسف گشتند و حقوق خدمتش را منظور داشته
بترتیب بحال ظفرخان پسرش که خانه‌زاد قابلیت آگین اند و صوبه‌داری خطه دلپذیر کشمیر که
خانه‌زاد مذکور بنیابت پدر میکرد استقلالاً باو تفویض فرموده بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از
اصل و اضافه و علم و نقاره ضمیمه آن عنایت ساختند چهارم فروردین راجه جگت سنگه که رخصت وطن
یافته بود بدرگاه خلایق پناه آمده احراز سعادت ملازمت نمود و خلیل خان پسر میر میران را که پیش از آن
کرده بودند خواصخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرافراز گردید غیرتخان
برادرزاده عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بعطای علم لوای مفاخرت برافراخت و قاضی محمد سعید کروری
که سی هزار روپیه سالیانه می‌یافت بمنصب هزاری ذات و صد سوار سرافراز گردید نوزدهم که روز بزرگ
شرف آفتاب بود بعادت معهود جشنی عالی ترتیب یافته سلیمان زمان قرین سعادت جاودانی بر
سریر کامرانی جلوس فرمودند و جهانیان را کامروای مطالب ساختند از نوروز تا این روز فیروز هر روزه
پیشکش شاهزاده عالی تبار و امرای والا اقتدار از نظر انور میگذشت و آنچه از مجموع آنها
بشرف قبول اختصاص یافت موازی چهارده لک روپیه شده درینولا از نوشته واقعه نویس بندر
سورت بعرض مقدس رسید که زن بنائی چهار دختر بیک شکم زائید و بعد از یک گهری هر چهار
بوطن اصلی معاودت نمودند و چون پیشکش اتالیق نذر محمد خان والی بلخ همشیره خود را با حسن

مادر خویش خود و پدر که او بمحلی فرستاده بود که بعد از ادراک سعادت ملازمت از راه سورت متوجه زیارت
بیت الحرام گردند درین تاریخ باستلام عتبهٔ والا مستسعد شدند و صد راس اسب و نه قطار و پنج شتر
نر ده مایه و نه غلام قلماق که ملکیتوش همراه ایشان برسم پیشکش فرستاده بود از نظر انور
گذرانیدند و از جانب خود نیز چهار تقوز اسپ پیشکش نمودند و مولانا حسن قبادیانی که از علمای
معتبر ما وراء النهر است و بحلیهٔ صلاح آراستگی دارد و همراه ایشان آمده بود سعادت اندوز
ملازمت اشرف شد و بیست و هفت اسپ و بیست شتر و دیگر امتعه آن ولایت پیشکش گذرانید
و مشمول عواطف بادشاهانه گردید حضرت صاحبقران ثانی همشیره ملکیتوش را مورد مراحم ساخته
مکرر تشریف مرحمت نمودند و بخویش او نیز خلعت عنایت کرده بهره ور از نقد انعام ها فرمودند و
میخواستند که منقضی المرام رخصت مکه معظمه نمایند اما چون این سعادت نصیب آن عورت نشده
بود در دار الخلافه بساط حیات در نوردید بیست و دوم فروردین عید رمضان بهجت افزای طبایع
گردید و بادشاه دین پناه بعادت معهود سوار فیل گشته عیدگاه را بقدوم همایون شرف ساختند
و ادای نماز عید نموده قرین سعادت و اقبال معاودت فرمودند و در رفتن و آمدن زر بیشمار
بر فقرا و مساکین افشاندند درین ولا لشکرخان از دهلی آمده باستلام عتبهٔ والا سرافراز گردید
چون او داخل لشکر دعا شده بود پرتو تربیت بحال پسرانش افکنده سردارخان پسر کلان
او را بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه و علم و نقاره
پدرش و خدمت فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثار خان و لطف الله را بمنصب هزاری ذات
و چهار صد سوار سرافراز ساختند و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و فوجداری دار البرکت اجمیر از

از تغییر میرزا مظفر کرمانی سربلند شد غره اردی بهشت خبر رسید که یادگار حسین خان کرد اخل کوکیان کابل بود

و بابا خواجه مخاطب بغیرت خان که در سلک کوکیان صوبهٔ پنجاب انتظام داشت ازین جهان رخت سفر بربستند

و شاه نواز خان خلف رستم میرزا بعنایت علم و نقاره و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل

و اضافه و خدمت فوجداری نواحی دار الخلافه اکبرآباد و از تغییر الله ویردی خان نوازش یافت حضرت

یافتن خواجه قاسم مخاطب بصفدر خان بدرگاه والا بسفارت ایران چون بعد از جلوس همایون

حضرت صاحبقران ثانی شاه جمجاه شاه عباس بحری بیک را چنانچه سبق ذکر یافته بسرعت جهت

ادای تهنیت روانه درگاه والا ساخت و میخواست که بعد از و مرد معتبری را با تحف و نفایس ایران

برسم ایلچیگری روانه پایه سریر اعلی گرداند درین اثنا ایام حیاتش بانجام و دفتر عمرش باختتام رسید

و بعضی از قوه بفعل نیامد و بعد از آنکه سلطنت و حشمت پناه سلاله دودمان مصطفوی نقاوه خاندان

مرتضوی شاه صفی سریر آرای سلطنت ایران گشت بسنت سالفین محرک سلسله مودت شده در تشیید

مبانی ارتباط بین دودمان خلافت نشان کوشید و محمد علی بیک را که از عمده های آن دولت

بود و شاه والاجاه شاه عباس کمال نسبت داشت با ارمغانی لایق از اسپ و شتر و امتعه

و نفائس ایران که چنانچه گذشته قریب سه لک روپیه بود و تهنیت نامه جلوس همایون اشرف اعلی

بدرگاه والا فرستاده و بنابران شهنشاه جهان نیز تفقدات و دلجوئی آن سلطنت پناه بر ذمه

عطوفت لازم دانسته صفدر خان اسمعیل آقائی را که از تربیت کرده های ایام پادشاهزادگی

آنحضرت نسبت و سنجیدگی و شائستگی و آدمی زادگی و اصالت و اعتماد و محرمیت اتصاف دارد

و تجدد نسبت سفارت ایران معین فرموده یک لک و پنجاه هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج جهت سرانجام

سفر رحمت نمودند و علامی افضل خان نامهٔ مشتمله اظهار عطوفت و مصادقت و شرح فتوحاتی که اولیای دولت
ابد پیوند را رو داده بود فرستاده جمیع مضامین را تلقین نمودند و آن علامهٔ دوران نامه را بموجب فرمایش ارشاد
کرده بنظر انور در آورد و مستحسن طبع اشرف افتاده آنرا با ارمغانی عالی جهت شاه که مشتمل بود بر اقسام
تحف و نفایس ممالک فسیحة المسالک هندوستان و بقیمت اینجا چهار لک روپیه و کسری میشد حوالهٔ خان
مشار الیه نمودند و او را در بار دوم اردی بهشت بعنایت خلعت و جیقهٔ مرصع و خنجر مرصع و اسب و فیل
مباهی گردانیده مرخص ساختند و هنگام رخصت از روی ارشاد جمیع آداب و رسوم نشست و خاست
و داد و دهش و گفت و شنود را باو تعلیم فرمودند و الحق خان مذکور از نکو محضری توفیق
عمل نمودن بآن یافت و اگرچه او بدولت بندگان این حضرت صاحب همه خیر بود متعهد آنچنان
پرداخت حال و سامان سفر او گردند که بسیار با استعداد رفت و آنجا آو میانه زیست و بسر انجام
معاودت نمود چنانچه در محل خود مرقوم خواهد شد نقل نامه که مصحوب صفدر خان ارسال [illegible]
حمدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه معبودی را شاید که کمالات ذاتی او بینهایت و صفات جمالی
جلالی او لا یعد و لا یحصی است متناهی را با غیر متناهی چه نسبت و امکان را در جنب وجوب چه قدرت
با وجود این حال صاحب کمال چه سان در میدان بیان لوای حمد بر افرازد و بچه عنوان جنود را از مقدمة
الجیش مقاصد کلام خود سازد و از کدام راه اسپ چوبین خامه را در عرصهٔ سخنوری تازد پس چه آن به که زبان عجز
درین معرکه انداز دو بدین وسیله پیوسته در رو و رافع لوای حمد صاحب مقام محمود عنوان نامهٔ امکان باعث تصنیف
نسخهٔ جهان حبیب خالق انس و جان علیه و علی آله خصوصاً آل العبا الذین وطاتهم نطق القرآن و اصحابه سیما
الخلفاء الذین فضائلهم ملاء الفرقان من الصلوات افضلها و من التسلیمات اشرفها فاتحه این نامه را تبرک

تو

ساخته یدگر مقصد پردازد و هرچند که نسبت محبت این دودمان خلافت نشان با آن سلسلهٔ عظیم الشان
که ناشی از معارف ازلیست که موکد بروابط لمیزلی گشته و خلف از سلف بطریق ارث فرا گرفته و در اکتساب ازدیاد
آن کوشیده و ینبوعیست که اصلا افسردگی بگرمی بازار بزرگی شادابی آن راه ندارد اما صدور نامهٔ عنبر شمیم و ورود صحیفهٔ
عنبر نسیم آن درة التاج عظمی و واسطة العقد شوکت کبری ثمرهٔ شجرهٔ دودمان مصطفوی درهٔ فاخرهٔ خاندان
مرتضوی علو سلسلهٔ علویه صفوهٔ قبیلهٔ صفویه در ثمین بحر سلطنت قصر رفیع اقلیم عظمت طراز کسوت فرمانروائی
نگین خاتم کشورگشائی گلدستهٔ گلشن اقبال نوباوهٔ بوستان اجلال تابنده ماه فلک جهانبانی درخشنده
کوکب برج کشورستانی زینت افزای مجلس نامداری مسندآرای محفل کامکاری سریرآرای خورشید ضیا
دارای مشتری لقا شاه بیت قصیدهٔ سلاطین نامدار عنوان صحیفهٔ خواقین کامکار شاه جمجاه خسرو فلک
بارگاه که هر حرف آن بحر ژرفی بود مملو از لآلی دوستی و یگانگی و هر سطر آن نهری مینمود جاری از منهل
زلال محبت و یکجهتی مصحوب حمیده صفات پسندیده ملکات مرضی الاطوار سعادت آثار محمد علی بیک که
از اوضاع او معلوم میشد که خدمت سلاطین نموده و مودب بآداب آن گردیده مرسل گشته بود
گلشن خلت را نضارت تازه و چمن صداقت را طراوت بی اندازه ارزانی داشت از نافهٔ عنبرین شمامه
استشمام آن شد که از رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آنحضرت جمجاه فرجام و
شادان گشته اند درین معنی شک نیست در رابطهٔ دوستی شاهد صدق این دعویست چه وصول نعمت
عظمی و حصول عطیهٔ کبری مسرت افزای خاطر احباب می باشد یقین که بعد ازین نیز همین شیوهٔ ستوده
و این عزیزهٔ مرضیه را حلیهٔ تشاهد دوستی خواهند ساخت و نسبتهای قدیم را بروابط جدید بیشتر استواری
که مابین اسلاف این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ رفیع المکان متحقق بوده منظور داشته

نوعی استحکام و ازدیاد خواهند داد که این نهال سلالةً بعد نسل و قرناً بعد قرن برقرار و پاینده بار باشد تا از ثمره
این شجره عالمی بهره ور شود و از نتیجهٔ این تفقد فیض در بسیط زمین گسترده گردد و چون مناسب چنان بود
که یکی از منتسبان درگاه آسمان جاه شخصی از معتمدان این بارگاه عرش اشتباه را همراه آن مرضی الاطوار
بر سفارت و طریق حجاب روانهٔ آن صوب صواب انتما نماید بنابرین صاحب مرتبه سیادت فایز درجه امارت
قدوه قدیم الخدمت سزاوار الطاف نمایان صفدر خان را که بنده های معتمد معتبر این درگاه عرش
اشتباه است روانه نمود تا این صحیفه وداد را بآن فرزند والا نژاد رساند و زبانی بعضی از مقدمات را
که نتیجه استمرار قاعده دوستی و ثمره استقرار رابطه یکجهتی میگردد بیان نماید چون از آثار و اخبار
آن دیار چنین مفهوم میشود که از مردم دانای دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار غفران
پناه جعل الجنة مثواه آنچنان کسی نمانده که آنقدر حالت و قدرت داشته باشد که کیفیت نسبتهائی
که میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم الشان متحقق بوده بعرض
آن فرزند والا شکوه رسانند و در خدمت پادشاهان عظیم الشان ضرورست که جمعی از دانایان بوده
باشند و آنقدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند که دلیرانه هر مقدمه را که مصلحت دولت
دران باشد عرض نمایند و این معنی را هم خاطرنشان کنند که در حقوق معنی پادشاهی و سلطنت آنست
که مالک الملک حقیقی بمحض کرم ذاتی خود بندهٔ خاص را بجهت مصلحت عامه برگزیند و بخطاب مستطاب
والای ظل اللهی سرافراز گرداند و خلق خود را باو سپارد تا حفظ نفس و عرض و مال و مرتبهٔ آنها نماید
و دست قوی را از ضعیف کوتاه دارد و داد مظلوم از ظالم بستاند و بسنت سنیهٔ الهی عمل نموده
تقصیرات آنها را که بمقتضای بشریت سر بر زند عفو فرماید تا ضرور نشود و هیچیک از بنده های خدا را

غفو

عقوبت نماید پرکار و حال بر منوال باشد پس آن برگزیده حق سبحانه تعالی را نیز واجب که همین معنی را همواره
منظور نظر انور خود دارند تا باعث عنایات خلق الممالک از سپاهی و رعیت منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند نامدار
باج و تخت گردد و اگر از بنده تقصیری بوقوع آید که عفو و اغماض آن منافی مصلحت نباشد در خور آن تقصیر
تنبیه باید در ارتکاب ازاله حیات که در حقیقت تخریب بنیان الهی است که ید قدرت شامله آن را به
سالها در ارز ساخته و بسبب قومی بی اخلاصی است که نفرت طبایع نیز علاوه آن گشته بی ضرورت
اقدام نباید نمود و باحسان تسخیر قلوب انسان باید کرد که الانسان عبید الاحسان مقدمه مخصصه است
درین صورت خاطر جمع و ملک آباد و دولت با استحکام و مهمات با انتظام خواهد بود و از غایت محبت
و نهایت رأفت بمؤدای الدین النصیحة این چند کلمه بر زبان خامه جاری گردید لایق آنکه بعد از رسانیدن
نامه و پیغام آن سیادت و امارت مرتبت را بزودی رخصت آن طرف ارزانی دارند چون
ضابطه رابطه وداد و قاعده علاقه اتحاد مقتضی آنست که از استماع افزونی اسباب دولت و
زیادتی علامات شوکت دوستان فرحان و شادان گردند لهذا بر سبیل اجمال از ذیل این
نامه همایون فال فتوحات تازه که از میامن تأییدات بی اندازه ایزد متعال که شامل حال این
نیازمند درگاه ذوالجلال است درین ایام خجسته فرجام دست داده بود مرقوم قلم یگانگی می گردد
از انجمله آنکه چون پیرای افغان که اعلی حضرت فردوس منزلت علیین آشیان جنت مکان انار الله
برهانه او را بدرجه اعلی امارت رسانیده و بخطاب خانجهانی و مرتبه سپهسالاری سرافراز
گردانیده بودند بواسطه خبث طینت و سوء خلقت از روی کفران نعمت و طغیان طبیعت
طریقه بغی و عصیان پیش گرفته اختیار فرار از این دیار نموده پناه بملک نظام الملک برد و جمع

کیشری از افاغنه ملاعنبر بر سر او جمع شدند و نظام الملک نیز که قریب سی هزار سوار داشت با او متفق گردیده خیالات
فاسده در انخاطرهای ناقص خود راه داده در دفع و رفع آن باغیان از واجبات دانسته و جمعیت والا نهمت را برای استیصال
آن گروه ضلالت گماشت و عنان عزیمت را بانصوب مصروف داشت و افواج قاهره معدود بسرداری مرادعمده از برای تادیب
نظام الملک و تخریب ملک او و از جهة دفع فتنه آن باغیه و رفع فساد آن طایفه ضاله تعیین نمود و عساکر منصوره
هم از یمن تاییدات و همت والا و از برکت اقبال روز افزون ما در هر مرتبه از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار
آن گروه نابکار بر آورده تنبیهات گوناگون دادند و ملک نظام الملک را به نهب و غارت و قتل و اسر خراب و یباب
ساختند و کار را بر افغانان آنچنان تنگ گردانیدند که آنها نجات خود را منحصر در آمدن از آن دیار دانسته
فرار بر قرار اختیار نمودند از جمله افواج قاهره که از برای استیصال و استهلاک آنجماعه واجب الدفع تعیین شده
بودند جمعی تعاقب آن طایفه خایبه نامحمود را التزام نمودند و مانند شیران ژیان آن روبه صفتان را پیش انداخته
بسعی های مردانه و کوششهای فیروزمندانه خود را بآنها رسانیدند و از مشاهده این حال آن گروه بی مآل دست از جان
شسته پای ثبات در معرکه افشردند و دست و پایی که دست از جان شسته باشند و از سر گذشته ها را باید زد
در آن عرصه زدند آخر الامر بعون عنایت ملک داور فتح و ظفر نصیب لشکر فیروزی اثر گردید و سر بیرا و سر دریا را
که او نیز در دولت عظمی بمرتبه علیا فایز گردیده بود با سرهای بهیران بیرا و سایر سرداران آن طایفه وخیم
العاقبه بدرگاه خلایق پناه فرستادند و باقی باغیان از قتل و اسیر رستند و نظام الملک نیز با [illegible]
خود از شومی این اتفاق در رفتن بعالم عدم و استقرار در قعر جهنم با آن همراهان اتفاق نمودند و نبیره نظام الملک
مذکور که بجای پدر نشسته بود و فتح خان پسر عنبر که متکفل بمدار علیه آن سلسله شده بود با اموال و اسباب و توابع
و لواحق اسیر و دستگیر شدند و قلعه دولت آباد در اکثر اساس دولت نظام الملکیه و حاکم نشین آن مملکت و دار الحکام

دار السعاد

داشته و شهرهٔ آفاق در حصانت و متانت در میان قلاع هندوستان طاق بود چه آن حصن حصین در حقیقت

هشت قلعه است برین بنیان که کوه پرشکوهی در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرای مسطحی

واقع شده چهار قلعه از آنجمله بر بالای آن کوه فلک شکوه است بعضها فوق بعض و بر دور آن کوه و بالای کوه

خندق پر آب عریض عمیقی قرار است که در سنگ خارا کنده شده و چهار حصار استوار و دو خندق عمیق دیگر

متصل بکوه مذکور دارد با هفت قلعهٔ دیگر که هر یک بحصانت و متانت مشهور و بسامان و سر انجام اسباب

قلعه‌داری معروف اند مثل قلعهٔ ماهور و قندهار و کالنه و انتور و تلتم و سنونده بنائی مفتوح ساختند

بهام

بعضی را اما سند و دولتاباد و ماهور و قندهار و جهد از محاصرهٔ متطاوله بسیار و محاربهٔ بیشمار و استعمال

آلات قلعه‌گیری و ارتکاب انواع دلیری و بردن نقابان چابکدست نقبها را بزیر آن و دیوارهای بلند و بست

و بریدن آن دیوارها بضرب یک آتش بر هوا و دادن خاک آن حصارها بباد فنا و یورش کردن بهادران عدو بند

قلعه‌کشا و درآمدن آن شیران بیشهٔ هیجا بنصرت شمشیر از آن رخنه‌ها و پنج قلعهٔ دیگر را که قدرت قلعه‌داری از

قلعه‌داران آنها بواسطهٔ دهشت لشکر ظفر پیکر و صدمهٔ عساکر فیروزی اثر و ملاحظهٔ حال مردم قلاع دیگر و گرفتن

قلعه‌های محکمتر مسلوب شده بود در سرسواری و از قلعه و دولتاباد و تنها هزار توپ که در میان چندی ازان میتواند

نشست داخل توپخانهٔ خالصهٔ شریفه شد و تمام ملک نظام که جمع آن دو کرور و روپیه و پنج لک روپیه

که شش صد و بیست و پنج هزار تومان باشد مفتوح و منضم بممالک محروسه گشت و قطب الملک نیز اختیار بندگی و

فرمانبرداری نموده مبلغ پنجاه لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان باشد از جواهر نفیسه و مرصع آلات

قیمتی و فیلان نامی کوه پیکر بپیشکش فرستاد و انواع جواهر و مرسله عادلخان تعیین شده ان شاء الله تعالی

با او نیز همچو قطب الملک اختیار بندگی و فرمانبرداری نموده از جور حالت و قدرت خود پیشکش خواهد داد

یا نامند نظام الملک است حاصل و خراب خواهد شد دیگر فتح بندر هوگلیست و خلاصهٔ اینمقدمه آنست که بندر هوگلی بندریست
نزدیک ساتگام که از بنادر مشهوره صوبهٔ عمدهٔ بنگاله است و از سوابق زمان الی الآن جمع کثیر و جم غفیر از
فرنگیان در انجا ماوی و مسکن داشتند چون آزار بیشمار از آن کفار نابکار بمسلمانان آمد و بار رسید خصوصاً بچه بسیاری
از اهل اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصاری مینمودند و از جهت که استیصال اهل کفر و ضلال نزد همت والا
نهمت پادشاه ذی شوکت اسلام که مروج دین مبین سید انام علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف
سلام باشد واجب و منحتم است بصاحب صوبهٔ بنگاله حکم شد که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفهٔ ضاله بکوشد
صاحب صوبهٔ مذکور فوجی از لشکر بنگاله را بر سر آن کفرهٔ فجره تعیین نمود و از جملهٔ نوارهٔ بنگاله که یکهزار زمرل
کشتی است که از قسم پنجی و توپچی و کماندار و تیره دار و سایر عمله و فعلهٔ آن کار چهل هزار نفر علوفه خوار نواره بآن
متعلق است که ماه بماه از خزانهٔ عامرهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد میابند و پانصد زمرل کشتی را باین استعداد
با غازیان لشکر ظفر اثر روانه ساخت مدت چهار ماه و آن شیران بیشهٔ وغا و نهنگان بحر هیجا در بر و بحر با آن
بدکیشان بدمنشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند تا آنکه آخر رفته رفته کار را بر آنها تنگ ساختند و نقبها
بزیر دیوارهای محکمهٔ آنها رسانیده آن دیوارها را کالعهن المنفوش بر باد دادند و از هر چهار طرف یورش
کرده آن بندر را مسخر نمودند قریب دو هزار نفر از آن کفار نابکار در گرفتن این بندر بتیغ قتیل و دستگیر گشتند
و سوای نفرهای جنگی چهار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند افتادند و شصت و
چهار جهاز و غراب با غنایم موفور و اموال نامحصور بتصرف عساکر منصوره در آمد و عرق کفر و ضلال بالکل
از آن دیار برکنده گشت و بجای بیع و کنایس آنها معابد و مساجد بنا نهادند و عوض آواز ناقوس آن
گبران صدای اذان مسلمانان در آن مکان بگوش کرّوبیان ملا اعلی و ساکنان عالم بالا رسید

نوعی آنکه همواره از رشحهٔ خامهٔ بوستان مودت دوستان را نشو و نما داده‌اند و پیوسته با علام احوال خجسته مال بهجت
افزای خاطر محبان صادق الولا باشند خورشید اقبال جاودانی و کوکب اجلال دو جهانی پیوسته از افق افضال
ایزد متعال طالع و لامع باد. بالجمله روز پنجشنبه هفدهم شهر ذی القعده مطابق بیست و ششم خرداد مجلس عرس سالیانه
نواب عفت انتساب مهد علیای ممتاز الزمانی انعقاد یافت و محجر طلائی که کنگرها و قبها و اکثر گلهای آن میناکار است
و چهل هزار توله طلا که موازی مبلغ شش لک روپیه باشد صرف آن شده و بی‌بدل خان داروغهٔ زرگرخانهٔ سرکار
خاصهٔ شریفه در مدت آنرا با گوکبها و قندیلهای طلای میناکاری که باهتمام او صورت اتمام یافته بود
آورده از نظر انور گذرانید و باشارهٔ علیه بر دور مرقد منور نصب نمودند و قنادیل و گوکبهای مکرر بر فراز
آن مهبط نور آویختند و بر روی چبوترهٔ کرسی عمارت روضهٔ مطهره که هنوز بنیاد گنبد آن از زمین بر نیامده بود
از چهار جانب خیمه‌های بسیار وسعت و بر دور آنها شامیانه‌های کلان برپا کردند و تمامی آن فضا را
به بساطهای مرتبت فرش نموده مجلسی که هر کس را جا باشد ترتیب دادند و بندگان حضرت با شاهزاده‌های
جم حشمت و امرا و اعیان دولت نور افزای آن محفل جلالت گشته فضلا و صلحا را احضار فرمودند و بعد از
لوازم تلاوت و عبادت چندان اطعمه و حلویات و عطریات صرف شد که درین عرس از شاهزاده آن
سیری بیرفیت و مبلغ پنجاه هزار روپیه بمستحقین و مبلغ پنجاه هزار روپیه بمستحقات قسمت فرمودند و بصلحا
و فقها و حفاظ که از اطراف ممالک فراهم آمده بودند در خور حال هر کس مرحمتی و شالی و نقدی مرحمت نموده ایشان را
مرخص کردند. درهمین تاریخ از وقایع صوبهٔ کابل بعرض اشرف رسید که زن دره علی نام شخصی دو پسر بیک
شکم زائیده و آن طفلان شش روز زنده مانده در گذشتند و زوجهٔ سلیمان نام دختری زائید که دو سر داشت
یکی بجای خود و دیگری بر بالای ناف که آن هم دو چشم و دو ابرو و دو گوش و بینی و موی داشت

ویکدیگری زنده بود چون این بیرون شهر بخصیص و نیز غرابت داشت مرقوم گشت چون درین ایام از تعفن هوا
علامت وبا در بعضی از خدمتکاران محل مرکی ظاهر شده بود بندگان حضرت زیب سعادت جا در ان منازل
قدیم بیرون قلعه که بر کنار رحون نزدیک بسطح آب و فضای خوش هوای دلکش دارد نقل مکان فرمودند و در بعضی
منازل تنگ بیرون نیز آثار وبا بظهور پیوست تفاول این حال بر خاطر الهام پذیر پرتو افکند که چون وبا از
عفونت هوا بهم میرسد و زهر مهره دفع سموم میکند امتحان آن درین ماده باید نمود و بعد از تجربه معلوم شد
که نافع و سودمند است از سوانح غریبه امور عجیبه که درین سال همایون فال رخ نمود پیدایی گردن شاهزاده سعید منصور
محمد سلطان اورنگ زیب در برابر حمله فیل کوه پیکر موسوم به سدهاکر و برچه زدن بر آن مست عربده جو جرأت
بتبیین این مقال و تفصیل این حال آنکه چون در اکثر ایام هفته سوای دو روز یکی روز مبارک دوشنبه که روز
جلوس همایون مخصوص شادمانی و طرب است و دیگری روز چهارشنبه که بتقریب نسبت با مرضیه نواب مهد علیای
ممتاز الزمانی در آن روز از ابواب نشاط مسدود است طلوع شرف یاد شاه خورشید سپهر خرگاه اورنگ بتماشای
فیل جنگ زینت میفرماید روز سه شنبه هفدهم خرداد دو کوه پیکر فیل مست برق حمله رعد خروش
که چون سیلاب بهاری بهر سوی اساس بنای که روآرند اثری از آن نگذارند و گاه جدال آتش را آب
و دریا را سیراب پندارند یاد آستین خرطوم شان چراغ عمر مخالف را فرونشانند و روی بیاض دندان
شان موافقان را سفید بخت گرداند یکی با هیکل فلک شکوه آسمانی و نورنگ زرین مهر و ماه از رسا
و میان آنکه نیز آمیخته و از سرخی پیشانی برشفق و دندان صبحی با شفق آمیخته باهم بمعنی مخالف و بصورت
موافق و این دو بیت طوطی شیرین مقال شکرستان هند فیضی در شأن هر یک صادق --- فیلی که از نگاه
جنگش شاهان شوند با نگ زبکش نهند زسر کلاه ناموس چون برسایان بیانک ناقوس

یکی تند اندازست سدهکر نام و دیگری بیندیدان موسوم بصورت سندر که هر دو از فیلان نامی فیلخانهٔ سرکار خاصه
شریفه بود بر حسب امر اعلی در پایین جهروکه درشن سال الله بام پادشاهزادگی بجنگ انداختند و آن دو کوه
وقار در پایان کمین پای ثبات و قرار استوار داشته جنگ و جدل بحد افراط رسانیدند و بواسطه
جدا ساختن آن از یکدیگر چندانکه تدبیرات بفعل می‌آمد سودمند نمی‌افتاد و از مستی شراب غرور
بکیفیت بادهٔ زور آتش افشانی چرخی و بانها کلیرزنی نسیم بهار و صدای صور نهیب آنرا صورت هزار
می‌پنداشتند نه آب پاشی سقایان جایکه بست شعلهٔ خشم شان فرو می‌نشاند و نه زبان کجک فیلبانان
افسون صلح در گوش شان میخواند تا انکه جنگ کنان رفته رفته از نظر دوربین شهنشاه زمان غایب
گشتند و بپایان درشن و دولتخانهٔ خاص اندرون قلعه رفتند حضرت صاحبقران ثانی با دو شاهزادهای
جوانبخت والا نژاد قرین دولت سوار شده بعزم تماشا متوجه آنصوب گردیدند و نزدیک رسیده
عنان تمکین بدست وقار باز کشیدند و شاهزادهای کامکار نامدار سلطان داراشکوه و سلطان شاه
شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب کامی چند پیشتر راندند شاهزاده داراشکوه مایل بجانب راست گردید و
آن دو شاهزادهای والا که بطرف چپ فیل مذکور ایستاده مشغول تماشا گشتند در نیرنگخانهٔ چرخ
مقرر است که فیلان در اثنای جنگ ساعتی از هم جدا شده نفسی راست میکنند آن دو پرخاشجوی آتش خو
از هم جدا شده هر کدام کامی چند بعقب گذاشتند و فی الجمله فاصله در میان بهم رسید ناگاه سدهکر غنیم خود را
دور دید از غایت مستی و عربده گیری گشته بجانب شهسوار مضمار شجاعت و شیردلی شاهزاده اورنگ زیب
که با آن بیداد کردار دیگران برزنگیر بوده‌اند دوید و از غوغای خلایق و صدای چرخی و بان غلغله در گنبد
افلاک پیچید شاهزاده موفق مؤید منصور از آن حادثهٔ وحشت زای هیبت افزای اصلا رم و

هراس بخاطر راه نداده و با آنکه مرکب تیز سرعت باد رفتاری که از غایت جلدی بپشت او نتواند
گرفت زین خود را بهر دو دست گرفته و از بغل کمر و تنگ سوار بود و نه که باشارهٔ مهمیز سانحه حست دهر را در هم
نتوانست نوردید از جای خود نجنبید و مانند کوه پا برجا و ثابت قدم ماندند بمردی جاگیر خود شد
زین خان این سیل بکنیوشند همگین بر خسته زبس خون بهر تن نجنبید خبر بعض از پیکرش بچشم جهان دهر تاریک شد
خورشید آن ابر نزدیک شد و اسپ نیز مرد بست اگرچه در زیر ران خان شیردل صفا توران شجاعت نشانی
بود از فیل بترسید و نرسید و همینکه فیل رسید و حمله آورد هر دو پای بر رکاب ظفر انتساب راست ایستاده
و بازوی جلادت و مردانگی گشوده برچهٔ شعله کردار را از روی قدرت تمام آنچنان بر میان پیشانی
و خرطومش زد که زیاده از چهار انگشت فرو رفت یکی برچهٔ برق سان یافته فطرانه رگ غیرتش
تافته زقدرت چنان زد به پیشانیش که حسبت از نقا برق رخشانیش ز بس برچه در کله آتش
شد نهان بسر کشت فانوس شمع سنان به تکلیف جرأت دلیری نمود بسی که به تکلیف بروی نمود
درین شش اگر بود بی فر اسپاب همی کشتی از دیدن فیل آب خلایق از مشاهدهٔ این جرأت و جلادت
انگشت تعجب بدندان تحیر گرفتند غیر تحسین از حاضران و غلغلهٔ آفرین از ناظران بر جانب
ملی هر صاحب بصیرتی که چراغ بینش از شعلهٔ عقل کل بر کرده باشد چون بر جوهر خلقت و علو فطرت حضرت
صاحبقران ثانی که در عنفوان شباب چنانچه در احوال شاهزادگی گذشت به پیکر شیر زبان امتحان
شمشیر ان شیر نمودند از روی تعمق نظر تامل دانند که از زاده و پروردهٔ آن حضرت صدور امثال
این امور شگفت نیست از آن که پسر شهپر جوان بود مجملاً بعد از زدن برچه فیل از روی خشم
حمله آورد و اسپ شاهزاده از صدمهٔ دندان فیل که بر کفلش رسیده بود غلطید و آن شیر بیشهٔ شجاعت

و امداد

وهر دو انکی از پشت زین بر روی زمین افتاده دو مردم از سر غیرت دست بشمشیر یاپی خواستند تا بضرب جمدهر کار

منشور دلیری و مردانگی خویش را بامضا رسانند و شاهزاده عالی تبار بلند مقدار سلطان شاه شجاع بهادر

که حال برادر بدین منوال دیده بمرکب پیش جهانیده خواستند تا در وقت بر فیل برچهه رسانند چون از شور و غوغا و

کثرت و ازدحام محشر عامی بود و از بسیاری آتشبازی و سر دادن چرخی و بان دود بجدی رسیده که مردم

یکدیگر را نمی دیدند در اثنای تاختن چرخی بر پیشانی اسپ خورده چراغ پا شد و شاهزاده از مرکب افتاده خواستند

که خود را بفیل رسانند و راجه جی سنگه والد مهاسنگه بن جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانزادان

خوب این دودمان خلافت نشانست و بصفت شجاعت و سماحت اتصاف و بحلیه دولتخواهی و عقیدت

موروثی تحلی دارد و نیز از روی تهور بر فیل تاخته چون اسپش پای پیش سبب چنین اتفاق افتاد که از جانب

راست در آمده برچهه بر فیل انداخت و بندگان حضرت نیز چون از دور مشاهده این حال نمودند بنفس

نفیس توجه فرمودند و گرز برداران و مردم چیله که در رکاب نصرت انتساب خلیفه زمان بودند همه با گرزهای

گران و تیغ و سنان در رسیدند اما چون صورت سندر غنیم خود را بجایی دیگر مشغول دیده برو حمله آورد و

سندر هم مجال برگشتن و مقابل شدن نیافته شاهزاده را گذاشته روان گردید و صورت سندر

سر در پیش نهاده هر دو بدر رفتند و دیگر کسی فرصت نیافت که خود را بدان رسانیده حربه بزند هر دو

شاهزاده نامدار کامگار رسیده منصور بختیار در کنف حفظ الهی صحیح و سالم ماندند و سوار شده بخدمت

والد بزرگوار آمدند حضرت صاحبقران ثانی شکر سلامتی آن دو دیده سلطنت از آسیب عین الکمال

بتقدیم رسانیدند و نونهال حدیقه کشورستانی زیب اورنگ جهانبانی سلطان اورنگ زیب را در

آغوش اشفاق کشیده ناصیه اخلاص و ارادتش آینه تقبیل عاطفت پیرایه سعادت بخشیدند و فرمودند

که الحق توفیق عظیمی یافتی و دعای برخورداری آن قرة العین و قرة الظهر سلطنت و کشورکشائی نمودند
شاهزاده جهانبانیان سلطان شاه شجاع بهادر را نیز تخییر سر فرمودند و جمیع اعیان دولت و بندهای
روشناس تصدقات کرده شکر سلامتی ازهار شاخسار خلافت بتقدیم رسانیدند و در آن روز
شهنشاه کامکار خلعت خاصه و خطاب بهادری بشاهزاده نامدار سلطان اورنگ زیب مرحمت فرمودند
و بیست و یکم خرداد ماه الهی مطابق روز جمعه دوم ذی الحجة الحرام سنه هزار و چهل و دو که روز وزن
قمری سال پانزدهم آن ثمره شجره جاه و جلال بود بادشاه دریا نوال آن شاهزاده بلند اقبال را در
محفل خاص و عام بطلا وزن کردند و زر که بپرورش یافته خورشید آسمان رفعت همسنگی آن برگزیده آفتاب
فلک خلافت و ذره پروری گرانقدر گشت وزن آن گوهر محیط شرف سه هزار اشرفی شد و ده کس از
بندهای متعهد را معین ساخته بهر کدام پانصد اشرفی از آن وجه دادند که بمستحقین رسانیدند و دعای سلامتی
ذات شریفش حاصل نمایند و آن شاهزاده والا همت عالی فطرت را بمرحمت شمشیر مرصع و خنجر مرصع با
پهولکتاره و سپر یراق مرصع و درچی مرصع و تسبیح مرواریدی که لعل و زمرد گرانبها نیز در آن میان منتظم بود و
بازوبند مرصع بالماس و جیغه مرصع و انگشتریهای متعدد و دو اسب تیچاق یکی سرافراز نام اسب یمانی
با زین مرصع و دیگری با زین طلا و مهابت سند نام فیل خاصه با فیل ماده که اگرچه قیمت مجموع آنها دو لک
روپیه میشد اما عنایت هر یک بجانی بل بجهانی می ارزید سرافرازی کونین بخشیدند و چون منصب
جلیل القدر صاحب رسالگی حضرت جنت مکانی در حداثت سن به بندگان حضرت متقرر بود و
ظهر احکام مطاعه بخط مبارک و مهر همایون آنحضرت مشرف و مزین میشد از راه تربیت بواسطه
مزید اعتبار در نظرها و آشنا شدن بمهمات مالی و ملکی آن منصب جلیل القدر را بشاهزاده سعادت

نظر

نصاب و دولت نصیب تفویض نموده حکم فرموده‌اند که رساله‌ای خود در تثبیت شمشیر و احکام ممالک نظام نوشته بهر نهج
خویش مزین ساخته باشند آن ذره التماج خلاف از ظهور این عنایات تارک تفاخر و مباهات باوج علیین برافراشته
بیشتر از پیشتر تخم اخلاص و ارادت ولی نعمت حقیقی بجان در مزرع دل کاشتند و از فصحا و شعرای فارسی بیان
و بلغا و ظرفای هندی زبان هر که بنظم یا نثر داستانی درین باب املا نموده بعرض مقدس رسانیدند از فیض کف در افشان
زر پاش دریا نوال که محیط گوهر جود و افضال است مانند صدف جیب و دامن آرزو از گوهر مقصود پر کرد و سعیدای گیلانی
المخاطب به بی‌بدل خان که از قدیم قابل است و بخدمات شایسته در پیشگاه اعتماد در آگاه یافته این قصه را در سلک نظم
کشیده معروض داشت او را حسب الامر اعلی بزر وزن کرده آن وجه را که پنج هزار روپیه شد با پنج هزار روپیه دیگر که
خزانچیان برای احتیاط همراه آورده بودند باو انعام فرمودند و طوطی شکرستان فصاحت طالبای
کلیم نیز این داستان را بسیار خوب گفته بشرف احسان و تحسین شهنشاه زمان و زمین مشرف گشت و راقم این سعادت نامه
که همدران ایام بافسر بندگی این درگاه والا زینت تارک تفاخر ساخته بود شرحی درین باب نوشته بعرض
واقفان پایهٔ سریر اعلی رسانید و بمساعدت بخت مستحسن افتاده باضافهٔ سالیانه و عنایات دیگر سرافرازی
یافت و چون آن نثر که اول الآثار این بی‌بضاعت بود بمعرض قبول درآمده لذت تحسین و احسان سلیمان زمان
در مذاق جان جا کرد از آن روز باز بفکر انشا افتاده و بادشاه خورشید افسر سپهر سریر از حسن ظنی که بآن
بندهٔ حقیر بهم رسید گاهی از مقوله نوشتنیها خدمتی مقرر می‌فرمودند و چیزی را که میخواستند که فی الجمله خوشنما و رنگین نوشته
شود برای تقدیم امر می‌نمودند تا رفته رفته ببرکت تربیت آن حضرت و مساس ارشاد آن برگزیدهٔ رب العزت سخن در
سخن بسبکهٔ قبول خاص و عام رسید بالجمله چون دستور اعظم افضل و اکمل وزرای عالم علامی افضلخان در دار الخلافه
اکبرآباد منزلی تازه ساخته و باین مناسبت که منزل افضل تاریخ بنای آنست بمنزل افضل موسوم

گردانیده بود در سنه لا بجهت تیمن و تبرک اسپ‌های مقدم میمنت توام شهنشاه انجم حشم نمودند و بنابر سوانح مبدای
والواح تکلیف خدمتی آنوزیر فلاطون فطنت ملتمس او شدند و الکشته بیست و پنجم خرداد و منزل مذکور بفیض قدوم بهجت
لزوم خلیفه زمان رشک فرمای منازل سبعه سیاره شد و آن مکان دلنشین مستحسن طبع اقدس افتاد و
دخان ورانش پرور آداب دان ازو و تحفه ایام پادشاهزادگی بندگان حضرت که از آنجا به دولت سوار شدند
تا بمنزل خود که بیست و پنج جریب راه است از امتعه نفیسه پیشکش مخمل زربفت و میلک زربفت و مخمل ساده
پا انداز گستردند و آنحضرت رسم پا انداز منظور داشته شکر مقدم همایون به آفریدگار که سرمایه سعادت دارین
او بود بجا آوردند و پیشکش لایقی از قسم جواهر و مرصع آلات و امتعه نفیسه از نظر کیمیا اثر گذرانید و عاطفت
پادشاهانه آنرا بجمله یک لک روپیه بجهت سرافرازی او بعز قبول بخشیدند هم درین ایام پیشکش سعید خان
صاحب صوبه کابل صد راس اسپ از نظر اشرف گذشت بیست و نهم خرداد عید اضحی نوید فرخی و فیروزی
آورد و حضرت صاحبقران ثانی با شکوه آسمانی سوار فیل کوه مثال گشته بعیدگاه تشریف بردند
و اقامت نماز عید کرده بدولتخانه مراجعت فرمودند و مراسم قربان بجا آوردند و روز تیر از ماه تیر
مجلس عید گلابی مرتب گشته بدستور مقرر شاهزاده‌های عالی مقدار کامکار و یمین الدوله صراحیهای مرصع
امرا و اعیان طلاهای ساده و میناکار و سایر بنده‌های نقره و چینی و شیشه‌های پر تکلف پر از
گلاب و عرق فتنه و عرق بهار آوردند و آن بزم نشاط افزا در کمال شگفتگی و دلفریبی منتهی گردید
فتح [illegible] چون حضرت مالک الملک تعالی شانه قابلیت
صاحبقرانی را برازنده خلعت ظل اللهی گردانیده او را از کشورکشایان روزگار منفرد ساخته‌اند هرچ
دنیا رقم ساز و حل عقده‌های مشکل را بسرپنجه قدرت اولیای دولتش آسان کند و ملازمان آستانش را

بعضد

به نصرت و تأیید خویش بر فتوحات عمده که در شأن سلاطین دوران نباشد قادر گرداند لمعهٔ صدق این معنی
از تسخیر قلعهٔ دولت‌آباد که زیاده از حوصلهٔ همت فلک‌فرسایان کشورستان بود بسعی مهابت خان خانخانان
سپه‌سالار بر ساحت خاطر جهانیان تابافت صورت این واقعه آنکه چون فتح خان ولد عنبر حبشی بهبود کار
خویش در اختیار بندگی این درگاه خلایق‌پناه شناخته عبدالرسول پسر خود را چنانچه بسبق ذکر یافته
با پیشکش لایق پایهٔ سریر اعلی فرستاد و در ادای لوازم نظام و اظهار دولتخواهی و فرمان‌پذیری را وسیله
عفو جرایم و صفح زلات خویش ساخت حضرت صاحبقران ثانی بعضی محال را که سابقاً با او متعلق بود بعد از آنکه
ساهوجی بهونسله داخل بنده‌های درگاه جهان‌پناه گشت با آن بی‌سعادت مرحمت شد حسب الالتماس خانخانان
باز با و عنایت نمودند این معنی بر ساهو تیره‌کار سیه‌روز گران آمد و از بدطینتی و شقاوت ذاتی
قدر الطاف و مراحم پادشاهانهٔ بندگان حضرت که در حق او بسمت ظهور یافته بود نشناخته به بیجاپوریان پیوست
و عادلخان را باغوا و تلبیس آن ابلیس روزگار فریفته شده بعضی اندیشه‌های دور از کار بخاطر فاتر
راه داده جمعی از عمده‌های خود را با لشکری همراه ساهو بر سر فتح خان تعیین نمود که آمده قلعهٔ
دولت‌آباد را از تصرف او برآورند و چون از بدخویی فتح خان و اصرار در نقض عهد و پیمان جمیع
نظامیه از و کمال نفرت داشتند و او را نیز اصلاً بر آنها اعتماد نمانده بود بخانخانان نوشت
که محض بواسطهٔ بستگی طوق بندگی درگاه آسمان‌جاه زیب گردن جان ساخته و دولتخواهی بندگان آنحضرت را
پیرایهٔ سعادت و سرمایهٔ مباهات خویش گردانیده‌ام ساهو بسرشت سلسله‌جنبان فتنه شده لشکر
بیجاپور را بر سر من آورده و بسبب قلت آذوقه که عمده‌ترین اسباب قلعه‌داری است قلعه از دست خواهد رفت
هرگاه از تصرف من بیرون میرفته باشد چرا باولیای دولت ابدپیوند نسپارم اگر تمام زودتر خود را بکومک

رسانیده مرا از زحمت این محاصره برهانید قلعه را حواله شما نموده خود روانه می شوم بآستان خلافت نشان خلیفه زمان
خواهم آورد خانخانان با تسلی خاطر فتحخان خانزمان خلف صدق خود را با جمعی دیگر از بنده های درگاه جهان پناه
بطریق منقلای پیشتر روانه کرده خود نیز بتاریخ بیست و دوم دیماه که گذشته که ساعتی در کمال سعادت بود از عقب
او متوجه شد و چون خانزمان بیک منزلی کهرکی رسید بترتیب افواج پرداخته برادران خود دلیرهمت و لهراسب را با نهانین به
پدر که همراه او بودند هراول ساخت و مبارزخان را با شکرالله پسر خود چنداول کرد و غول را بوجود خود استحکام داده
در برانغار جگراج و کهیلوجی را با فوجی از مردان کار و در جوانغار مرتضی خان و آتش خان را با جمعی از دلیران عرصه کارزار
تعیین نمود و از آنجا متوجه کهرکی شد مردم هراول چون از گهاتی پهولمبری عبور کردند خبر یافتند که سرداران
عادلخانیه و ساهوجی تیره بخت با هفت هشت هزار سوار سر راه را گرفته ایستاده اند لهذا در بالای
گهاتی توقف کردند تا فوج غول با ایشان ملحق شد و چنداول نیز از عقب رسید بعد از آن هراول باتکای نصرت و
تایید الهی و اقبال روزافزون بادشاهی نموده روان گشت چون بلشکر غنیم نزدیک شد آن مقهوران دو فوج شدند
زندوله با قریب سه هزار و پانصد سوار بجانب چپ رفت و ساهوجی و مناجی و انکس با قریب چهار هزار سوار همانجا که
بودند بلندیی را پناه خود ساخته ایستادند دلیرهمت و لهراسب با مردم خانخانان عنان جلادت بدست
جرات سپرده دلیرانه بر آنها تاختند و غنیم لمحه ثبات ورزیده پای از میدان اندک کرد و عاقبت الامر امارات
ادبار بر چهره روزگار خویش مشاهده نموده روی خجلت بوادی فرار آورده فوج هراول تا تالاب کهرکی
تعاقب مخالفان نمود و جمعی از ایشان را طعمه تیغ هلاک ساختند و اسپ مناجی و انکس در میدان مانده
نقاره و کرنای ساهو با اسپی چند از مردم دیگر بدست بهادران فیروزی نشان افتاد و فوج زندوله
که بجانب چپ روان شده بعضی از آن در برابر مرتضی خان و آتش خان و نظر بیگ و لولم بهادر و جمعی دیگر

از بنده های

کمین نمودند و قریب چهارصد سوار که بار لشکرگاه خانزمان فرستادند تا شاید جمع قلیلی را که بجهت محافظت
بنه و اسباب مانده بودند بطرف ایشان کشانند و آن وقت ایشان بهیأت مجموعی بر آنها حمله آورده دستبردی
نمایند اتفاقا در نیم کروهی اردو دکنیان چند نفر بلوچ و راجپوت که دو ماده فیل و چند شتر بار کرده
پیشتر از دیگران مراجعت نموده بودند در آمیختند نصیب خان ازین معنی مطلع گشته با بابا بیگ نام جماعه دار
خود را با دویست سوار باستخلاص آنها فرستاد و آنجماعه تاخته خود را بمقهوران رسانیدند و آن مردم را
با فیلان و شتران خلاص کرده آوردند و چون خانخانان خبر آمدن غنیم بحوالی لشکر یافت دلیر همت
و دلهراسب را با فوجی که بهمراهی آنها معین ساخته بود مقرر کرد که بیرون رفته خبردار باشند و سواری
که دکنیان بر سر بنگاه خانزمان فرستاده بودند چون شوخی آغاز کردند و مردمی که خانزمان آنجا گذاشته
بود سوار شده در برابر آنها ایستادند درین اثنا نصیب خان پنجاه سوار بکومک ایشان فرستاد و
کوتوال لشکر خانزمان بعد از رسیدن کومک با مردم نصیب خان و همراهان خود بران گروه تاخت و
زدوله و غیره و چون خبر آمدن آن جمع قلیل از بنگاه یافتند با قریب سه هزار سوار یکبار از پناه کوه
به حمله گیری سه فوج شده بطرف ایشان روان شدند نصیب خان بمجرد استماع این خبر با آنکه اکثر
جمعیت او متفرق گشته پاره بر سر راه اهل اردو و جمعی بمحافظت ملچار رفته بودند همراه پانصد سوار
که حاضر داشت شتافته خود را بمردم خویش و تا بنیان خانزمان رسانید و تفنگچیان را
پیاده کرده در جری که میانه ایشان و غنیم فاصله بود نشانید درین اثنا زدوله و سایر مقهوران
رسیدند و تفنگچیان چندان را که در کمین نشسته بودند چند اسب و آدم آنها را بتفنگ زده انداختند
و چون افواج مخالف دیدند که اینجا کاری نمیتوانند ساخت برگشته بجانب فوج دلیر همت و دلهراسب که در

آن حضرت تا این زمان شاهزاده های والا نژاد عالیمقدار سعادت نشان روز بروز به عنایت میفرمودند
و در خاطر مبارک قرار یافته بود که تا آن ازهار شاخسار سلطنت را مهمی نرسد منصب ده هزاری ندهند چون
شاهزاده جوانبخت سلطان شاه شجاع بهادر ازینجهت که بمهم دکن تعیین شده بود منصب مرحمت کردند
منصب والای آن نخستین گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه نیز لازم شد لهذا درین روز خجسته آن شاهزاده
عالیمقدار بختیار را بمنصب والای دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان
طوغ و آفتابگیر و حکم زدن بارگاه سرخ در سفرها بلند پایه گردانیدند و نقاره و دوم ماه سید اسلام
اسلام خان را میر بخشی کرده بعنایت خلعت خاصه سپاهی ساختند بخشی ممالک تاریخ بخشیگری او شده
خان دوران صاحب صوبه مالوه را خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل عنایت نموده بخدمت شاهزاده
عالیمقدار سلطان شجاع بهادر رخصت فرمودند و کرمت خان دیوان بیوتات را از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری ذات و هزار سوار و عنایت خلعت و فیل سرافراز گردانیده خدمت فوجداری نواحی
دار الخلافه اکبرآباد مقرر فرمودند و خدمت دیوانی بیوتات را از تغیر او بقاضی محمد سعید کروهری مرحمت
نمودند و قاضی را بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه نواختند و خدمت
داروغگی داغ و تصحیحه منصبداران از تغیر او بمیر زین الدین علی برادر اسلام خان فرمودند و چون
منجمان بعرض مقدس رسانیده بودند که درین ایام طالع همایون گرانی دارد ذات اقدس را
بطلا و نقره وزن کرده آن وجه را خیرات باید نمود لهذا بندگان اعلی که همیشه بواسطه بذل
مال و انفاق آن جویای سبب میباشند دو بار خود هم سنگ خویش زر و سیم بمستحقین قسمت
فرمودند اتفاقاً درین سال اصلاً اگر دهی بوجود اشرف نرسید یا برکت آن تصدق بود بمقتضای

چون هر

بحوالی لشکر ظفر اثر آمده خود را نمود و خان زمان بکهیلوجی و سایر دکنیان پیغام کرد که تا سلاح پوشیدن شما آنها را
بخود مشغول دارید و کهیلوجی با مالوجی و بهیکوجی و بسونت راو و دکنیان دیگر سوار شده و اضطراراً خان زمان نیز در برابر مخالفان
تاخت آن مقهوران گریزان گشته بلشکر خود که دورتر ایستاده بودند رسیدند و کهیلوجی همراهانش که غنیم را
کم تصور نموده با جمعی طیل انداز تعاقب کرده بودند در آن حیثیت شوخی و چیره دستی آغاز کردند درین اثنا خان زمان
مانند شیر ژیان رسیده کهیلوجی و رفقای اورا از چنگ غنیم رهانید و آن مقهوران را تادیب کرده
بعقب دوانید و چون جمعی از ایشان بانجاکه رخیت قرین ظفر مراجعت کرد و چون بیقین دانست که فتح خان را
کیفیت باده غفلت بیجان فرزانه ساکه زود بهوش آید و شعور گراید ناچار عزم محاصره جزم نموده نظام پور را
برای بودن خود مقرر کرد و دلیر همت و لهراسپ برادران خود را با لشکر الله پسر خویش و تابینان خانخانان
در نزدیکی موضع تمنه که سمت گهرکیست تعین نمود و کرپا جیت مخاطب بجگراج بندیله را با بنا کهیری که در عقب قلعه
واقع و فرستاد که آنجا ملچار راساخته نشستند و چون ازین جانب بخانخانان آگهی رسید از ظفرنگر نزد
دولت آباد گشته در راه نصیری خان صوبه دار مالوه را که از بنده های عمده این درگاه والا است اول
واو و دانیجرام را با برادران و خویشان او چنداول ساخته خود با پرتهیراج راتهور و چندی دیگر
از بنده های پادشاهی در غول قرار گرفت و از گهرکی گذشته در سیب و یکم صفر از مدنجان ملحق گشت
و روز دیگر سوار شده و دور قلعه را ملاحظه نمود و خود در خانه نظام که در نظام پور متصل قلعه است
فرود آمده جگراج را در رهمان دروازه پایکهری جای که خانه فتح خان بود جا داد و دروازه نظام پور را بعهده
خان زمان نمود و نصیری خان را بدروازه طرف معین ساخت و دلیرهمت را با جمعی از مردم خوب خود
بکاغذیواره که در نزدیک بحوض قتلو را اکثر کاغذگران در آن ده می باشند و کاغذ

دولتآباد که بخوبی شهره است در انجا می سازند فرستاد و چون سرکوب قلعه در کوهی که پیش کاغذ ابن
باشد منحصر بود توپها که همراه آورده بود باهتمام لهراسپ گذاشت که از ان کوه بجانب قلعه سر داده باشند
و مقرر کرد که خانزمان همیشه با چهار پنجهزار سوار مستعد و آماده بوده در هر ملچاری که احتیاج کومک بعلم
شود از برق و باد در سرعت استعاره نموده خود را برساند و لشکر منصور مرکز وار قلعه را در میان گرفته
دایره سان بران محیط گشتند و جابجا ملچارها ساختند که از اهتمام بفتح حصار روگشاد آن کار
دشوار بستند و تهیه اسباب قلعه گیری پرداخته شروع در کندن نقب و ساختن کوچه سلامت و طرح انجام
زینه و غیرها نمودند و متحصنان نظام را در کالاکوت گذاشته خود در مهاکوت قرار گرفت و سایر مردم را
حصار بیرون که شهر را احاطه نموده و بدین سبب که آن را عنبر ساخته بعنبرکوت اشتهار دارد جا داد و در بالای
قلعه اصل دولتآباد که بر سر کوه است جمعیت خود بغیر توپچیان دیگری نمی گذاشت بواسطه آنکه از فرط استحکام کسی را بران دستی
و با وجود آنکه قلعه دولتآباد در بلندی و مناعت و محکمی و متانت واسطه عقد قلاع عالم و بکثرت اسباب
قلعه‌داری از توپ و تفنگ و ضرب‌زن و بان و سایر ادوات آتشبازی و توپچیان قدرانداز مشهور روزگار است
بنده های جانسپار و دلیران عرصه کارزار دامن همت بفتح آن قلعه فلک رفعت برزده از سر دادن توپهای
فزون از حد و قیاس اصلا خوف و هراس بخود راه نمیدادند و جانفشانی را ابر زر آمال و در بهای حیات
جاودانی شمرده سینه را سپر بلا ساختند و در تسخیر آن حصار چرخ آثار مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند
روز بروز نقب پیش میبردند درین اثنا یاقوت خداوندخان سیاه روی تیره درون که از ناجوهری
و بدگوهری ظاهرا در سلک بندگان دولتخواهان این درگاه والا منتظم بود و باطنا بخیرخواهی و دلسوزی
بنظام بد فرجام میمنود چون دانست که اگر قلعه مسخر بنده های بادشاهی گردد خانه بی نظام خراب مطلق خواهد

و تمام ولایتش بتصرف اولیای دولت روزافزون درآمدن آن ولایت را بخاطر آورده مضطرب گشته نهانی
در صدد تقویت محصوران شد هرچند انکه دست و پا زد که از لوازم قلعه داری مثل آذوقه و تفنگچی و غیر هما مددی بآنها
تواند رسانید هوشیاری و خبرداری اهل لشکر ظفر اثر مانع آمده پیشرفت نگشت و از تدبیرات صائبه خانخانان هر
نشد و بستی گرد و بود طلب او از قوت بفعل نیامد چنانچه مکرر علاقه از بازار آن تیره دل سیاه درون باشاره
او قلعه سپرده بدست افتاده و دولتخواهان ازین مشهودات ضمیر و مکنونات خاطر او وقوف حاصل شده لیکن
خانخانان بردباری و تحمل که از لوازم سرداریست شعار خود ساخته هرگز اشعاری باین معنی ننموده و فرموده بود
که از مردمی که با خواربار و آذوقه بقلعه میرسانند هر که گرفتار شود او را اینجا نقل آورند تا آنکه پرده از روی
کار آن نفاق کیش تباه اندیش برخاست و بر قبیح افعال شنیعه و اعمال قبیحه او وقوف یافته میرزا جانی
بیگ خائف با خود اندیشید که اگر این معنی معروض اقدس پایه سریر اعلی گردد بنیخ ستور خانمان
او خاست خاک خواهد گشت و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد لاجرم بنکحرامی و حق ناشناسی خود قرار
داد و چنانچه مقتضای جبلت و خو و عادت غلامان باشد گریخته از وادی سعادت و اقبال در مسلک
شقاوت و ادبار آورد و بمقهوران جاده لجاجت ملحق گشت و چون فتحخان قلب آذوقه تخریب خان سایر
بسابوریان که با او در حصار عمرکوت بودند علامه منیداد و زندو که او بمقهوران پیوسته در تلاش آن
بودند که بهر عنوان که میسر شود آذوقه با ایشان برسانند در پنجم فروردین قریب چهار صد گاو غله همراه
گرفته شبانگاه بحوالی لشکر آمدند و شروع در بان اندازی نمودند خانخانان او و ابراهیم و بهادر جی و
گهراسپ و حکم راج را بمقابله آنها فرستاد و کارزار طرفین جنگ بان و تفنگ قائم شد و نیمی از شب گذشته
رند و له و فرهاد و بهلول و ساهو و انکس با قریب چهار هزار سوار از لشکر خود جدا شده ناگهان بهنگام جاران

بخشند و چون خانزمان جو کلکی رفته را که سر سال اول با جمعی از مردم خود بر سبزه که گذاشته بود او را که سر سال بار با جیونان خوش
زبان میان خانزمان با غنیم مقابله نموده و چون ابر بهار که قطرات امطار از خیش خار بر دریغ نداد و تیر و تفنگ از آن گروه
نابکار دریغ نداشت چنانچه در آن گیر و دار برادرزاده بهلول که یکی از خویشان لکس و چند کس معتبر از مردم او هم با
جمعی دیگر بجزای عمل خود رسیده و بتیغه سیف نام حمیت از صفحه روزگار محو کرده عمل فرار بر رخ کشیدند و بار بعد از
سه روز دیگر افواج مخالف در حوالی لشکر ظفر اثر نمودار گشتند و چون زمین آنطرف ناهموار بود و نشیب و
فراز بسیار داشت خانخانان تاکید نمود که مردم بر جای خود باشند و کسی بر این مقهوران نتازد و بهادران فوج را توزوک
کرده بال بسته ایستادند که اگر غنیم شوخی کرده پیش آید به نهیب بازوی جلادت بکشایند اگر گروه شکوه
جرأت پیش آمدن نکردند و بعد از دو سه گهری مراجعت نموده نزد یاقوت کافرنعمت و نزد ولد که نزدیک بطالم پور
سایه‌بان زده نشسته بود رفتند یاقوت حرام‌نمک گفت که هر روز سوار شده خود را تشخیص نمودن و بانی
چند انداختن خسته بر گشتن فائده روزگار کسی نمی‌بخشد مناسب چنان می‌نماید که یا فعل که سودا ... بیشتر
از مراجعت شما خاطر جمع کرده بخیمه‌های خود در آمده و اند سیر زاده و ما و خیل مرا با زندوله و مردم همراه گرفته
گرم و چسبان بالای لشکر در آیند و دو سه پهر دگما نیند مخالفان بصوابدید یاقوت بد اختر دو پهر روز ناگهان
بر سر بنگاه لیره همت هجوم آوردند و دلیر همت با جمعی که بهمراهی او متعین بودند کمر همت بمقابله بسته
مقابله نمود و درین اثنا سواری از لشکر غنیم که دماغ نخوتش از باده پندار پر بود از فوج خود جدا شده
مرکب پیش جهانید و برهیراج را بمبارزت طلبید برهیراج که در فوج دست راست دلیر همت بود
برآمده با او مقابل شد و گفت برهیراج منم هر دو در هم آویختند بعد از زد و بدل بسیار برهیراج به
نیروی اقبال بی‌زوال حضرت صاحبقرانی ثانی غنیم خود را از اسپ فرود آورده با دو سه دیگر

کرد که

که بکومک او آمده بودند روانه راه عدم کرد و زین شاه زنده و لد و بهیره تهای یاتوت و دیگر مخذولان

بخیرگی گرده توسن جلادت پیش راندند و دلیرهمت دلیری نموده روز رزمی با لشکر مردم خوب خانخانان که همراه

او بودند جلو انداخت متقارن این حال الهداد نیز با فوج خود برادر ملحق شد و آن دو لشکر جرار یکبار بر یکدیگر

حمله آورده نایره قتال و جدال التهاب و اشتعال پذیرفت شعله غیرت در کانون سینه ها زبانه زدن

گرفت و دود آتش خشم از روزن دماغها سر بر آورد چو برخاست با زنیرو از دو رو فوج

شد آهیخته شمشیرها بحو موج ز بس با تو بشمشیرها تند بود حباب سر از دوشها می ربود بعد از

تلاش و تردد بسیار ظفر و نصرت نصیب شد و غنیم سیه کلیم تاب مقاومت نیاورده رو بوادی

فرار شد و بهادران ظفر شعار تعاقب نموده در اثنای گذشتن مخالفان از نهر آبی که در پیش بود گروهی

انبوه را از آب تیغ گذرانیده بآتش دوزخ رسانیدند و کوجی کهاتکا برادر جهادراو و برادر ساباجی

از جمله آن مقتولان بودند و بسیاری از ان بنصرت نشان قرین فتح و ظفر بمقر خود معاودت نمودند و در نیوقت چون

بخانخانان خبر رسید که قریب سه صد و پنجاه سوار از بندهای بادشاهی در ظفرنگر مانده اند و بیست

هزار گاو غله نیز در آنجا هست و بجهت آنکه لشکر غنیم در اطراف منتشر شده خود را بلشکر ظفر اثر

نمی توانند رسانید بمصطفی خان تهانه دار ظفرنگر نوشت که با مردم خویش و جماعتی که آنجا مانده اند

کاروان غله را گرفته روانه این جانب گردد و در روزی که از ظفرنگر بر آید کسی را پیش فرستاده خبر نماید

تا فوجی جهت رسانیدن رسد بکومک او تعیین نموده شود و چون مصطفی خان خبر روانه شدن خود از ظفرنگر

فرستاد خانخانان بهادرخان نظیر بهادر خویشگی و راو دودا و احمد خان نیازی را پیش

راه او روانه ساخت دیگرباره خبر رسید که ساهو و بهلول و سرفراز و بهیره تهای یاتوت مردود

غنیم هم از آمدن مصطفی خان آگاه و روان رسید خبر یافته بآن جانب روان شده اند خانخانان کس
پیش خانزمان فرستاده پیغام کرد که چون جمع کثیری از مخالفان سر راه بر مصطفی خان گرفته اند شما
نیز خاطر از مهمی که در پیش دارید جمع نموده خود را بکومک او رسانید و دست غنیم را از رسد کوتاه سازید خانزمان در
دم اگر مردم خود را بمحافظت ملچار گذاشته باراو ستر سال و جمعی دیگر از بندهای درگاه والا روانه
آنصوب گردید و چون بکهرکی رسید جاسوس خبر رسانید که چهار هزار سوار غنیم که بطرف رسد متوجه شده بودند
در باغ جنگل جها اجتماع نموده اند خانزمان بتحریک غیرت و تکلیف همت نظر بر کمی لشکر خود و بسیاری
غنیم نموده با همراهان مسلح شده توکل بحصول نصرت بتأیید الهی و اقبال روزافزون شاهنشاهی جسته
بجانب غنیم روانه گشت و آن مقهوران چون اطلاع یافتند که خانزمان با جمع قلیلی می آید دلیر شده از
چهار طرف آن بهادران عرصه شهامت را احاطه نمودند خانزمان بواسطه آنکه جمعیت متفرق نگردد و تاختن
بر غنیم مصلحت ندانست و بر فیل سوار شده مانند کوه با شکوه پای ثبات و قرار استوار داشت
و فرمود تا تفنگچیها و گجنالها که عبارت از بادلیجهاست که بر پشت فیلان نصب کرده همراه لشکر داشتند
بر غنیم سر دادن گرفتند و از هر طرف که مقهوران شوخی کرده قدم جسارت پیش گذاشتند مبارزان
جانسپار حمله آورده آنها را از جا بر میداشتند مجملا از سه پهر روز تا دو گهری شب فیمابین [illegible] جنگ
بان و تیر و تفنگ گرم بوده گاه گاه بنیزه و شمشیر بر سر رسید چنانچه در آن معرکه جمعی از مقهوران بضرب
تیغ مغفر شکاف دلیران عرصه مصاف بجهنم در رفتند و مردم بسیار زخمی شدند از انجمله داماد
فرهاد زخم کاری که برداشته بود همان شب درگذشت و از بندهای درگاه نیز چندی بمرتبه والای
شهادت فائز گشته جمعی بگلگونه زخم سرخروئی جاوید حاصل کردند عاقبت چون مقهوران آثار اقبال

بنده های درگاه جهان پناه و امرا بار خود بعین الیقین مشاهده نموده دانستند که درآن سیر و دور تغییر
ازآنکه جمعی را بیهوده کشتن و بند کاری نمی‌سازد آبروی مردانگی را باد به بی‌حمیتی داده عنان سعادت بجانب
باغ معطوف داشتند و آنجا فرود آمدند و خانزمان در جنگگاه نزول نموده چون غنیم نزدیک بود تمام
شب به بیداری و هوشیاری گذرانید و طریقهٔ حزم و احتیاط از دست نداد و چون شهسوار سیه گذار آفتاب
بر پشت ابرش خنگ فلک برآمده یک تنه بر سپاهی خیل هندو نژاد شب تاخت و سپاه شکست لوای ظلمت
لیل را متفرق ساخت خانزمان قرین ظفر سوار شده فرمود تا نقارهٔ فتح بنوازش درآورند و اراده ورا
درمیان گرفته روانهٔ مقصد گردید و غنیم بیدل گشته از باغ مذکور بجانب کهرکی رفت و چون عرض دولتخواهان
آوردن رسید بلشکر ظفر اثر پیوسته متوجه تعاقب آن مقهوران شد و درموضع ... خورد را بمصطفی خان سپرده بودند
و خانخانان بعد ازین آگهی که فوجی عظیم از لشکر غنیم بخانزمان مقابله نموده اند چون یقین دانست که او جمع قلیلی
همراه دارد دلیر همت را با چهار هنگه بندیله و بهادر خان و سید علاول بارهه و تلوکچند و جعفر نجم ثانی و جمعی
دیگر از بنده های پادشاهی و گروهی از مردم خود که مجموع قریب هزار و دویست سوار شدند بکومک خانزمان
فرستاد و چون آنجماعه از کهرکی گذشتند بفوج غنیم که از خانزمان شکست خورده برگشته بودند
برخوردند و از طرفین پای جرأت پیش نهاده بازوی جلادت بجنگ و جدال گشادند و انداختن
بان و تفنگ آغاز کردند درین وقت بهلول مردود گفت که بالفعل خود را باین مردم مشغول داشتن مصلحت
نیست چون خانخانان اکثر سپاه را باین صوب تعیین نموده و جمعی دیگر نیز بکجا رها کرده اند و خود با جمع
قلیلی مانده بهتر آنست که برسر او تاختن آورده دستبردی نمائیم و همه را این سخن مقبول افتاده بآن قصد روانهٔ
دولت آباد شدند و دلیر همت با همراهان خود را بخانزمان رسانید خانزمان در علم و رسیدنها

از غدر مخالفان روبه بازاندیشه نموده بدلیرهمت گفت که من با جمعی که همراه دارم بتوفیق الله تعالی رسیده
سالماً و غانماً بلشکر میرسانم چون غنیم برگشته بآن صوب شتافت و در قلچی رها مردم کمی هستند مبادا
فرصت دستبردی یابند شما رجعت نموده خود را بخانخانان رسانیده او را با همراهانش درساعت
برگردانیده روانه ساخت و فوج غنیم که بآن اندیشهٔ ناصواب روان شده بودند نزدیک بلشکر خانخانان رسیده
بودند چون شب هنگام بود آنوقت مصلحت در جنگ ندیدند و قرار دادند که صبحگاه خود را بلشکر زنیم آخرهای
شب دلیرهمت بازرقا بخانخانان ملحق گشت و غنیم آگهی یافته فسخ آن عزیمت نمود و سکوب مخذول بمقر
خود مراجعت کرد و دوازدهم خانزمان قرین عافیت رسیده در سند علّة الابتلاء رسانید و از این معنی
که بهزار سوار غنیم از جمعیت قلیلی که با خانزمان بودند شکست خورده راه هزیمت سپردند و چنین عظیمی
بحال مخالفان راه یافته بهادران فیروزی نشان دلیر شدند و جمال فتح و ظفر در آئینهٔ حال ایشان
نموده به نیل مطلوب امیدوار گشتند کاسیلوجی که در عهد سردار توم بهونسله بود نزد او بکمال اتصال
داشت و بعد از آن که بندگی این درگاه والا اختیار نموده بشرف ملازمت اشرف بندگان حضرت
مشرف گشت بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار و عنایات دیگر سرافراز شده در سلک
کومکیان لشکر دکن انتظام یافته بود او نیز مثل یاقوت بدگهر با این اندیشه که اگر قلعهٔ دولتآباد مسخر اولیای
دولت روزافزون گردد دولت نظامیه منقرض خواهد شد در چهاردهم فروردین از خبث باطن و
کژطینت و دنائت طبع و پستی فطرت که پیرایهٔ وجود دکنیان بدنهاد و دد سیرت است برهنمونی قائد
ادبار نموده راه فرار سپرد و بهمچنان یا کس خویش پیوست و دو برادر خرد او برسوجی و مالوجی چون از
گوهر خرد بهره داشتند همراهی او اختیار نکرده پیش خانخانان آمدند خانخانان ایشان را بعطای خلعت

واسپ و فیل و مددخرج و انواع نقدات سرگرم و تنخواهی ساخت هر روز بهم از افواج مخالفین بر اطراف
لشکر ظفر قرین سوار شدند قریب پنجهزار سوار مقابل ملچار خانزمان و راو سرسال و داود و جیرام و دکبر همت
آمدن بان اندازی شروع کردند و قریب دو هزار و پانصد سوار بالای او بر گهاتکه برآمدن و بار
آزوقه همراه آورده بودند که چون بنده های کاه خلایق نیابد با مردم ایشان بجنگ مشغول شوند آن را
بیرون حصار فرستند خانخانان ازین معنی آگهی یافته بخانزمان و دیگران پیغام نمود که اگر تهوران شوخی
کنند شما جلو منید از بد و برآنها بنا زیر که مبادا فرصت یافته غله بقلعه رسانند و زند وله و یاقوت
چراغ نمک و یاقوت عادلخانی و جهار کهاتکا و غیرهم که فراز او بر گهاتکه برآمده بودند جمعی را از راه گهاتی
او یاش درج گذر نزدیک قلعه دست بزیر فرستادند تا آذوقه نزدیک حصار برند چون مردم لشکر منصور
میان کهاتی دیواری از گچ و سنگ ساخته بودند و ملچار مرتضی خان و سید علاول با نخانزو یک بود بر سر همان
دیوار بین الفریقین محاربه رو داد و به تیر و تفنگ بازار جنگ گرم گشت نصیب خان و بهادر سنگه بندیله
چون شنیده استند که مرتضی خان و سید علاول همراه جمعی قلیل با غنیم مقابله نموده اند هر کدام صد سوار
از مردم خود بکومک ایشان فرستادند و خانزمان نیز احمد خان نیازی را با جمعی تفنگچیان بمدد مشار الیهما
روانه نمود و هر سه گروه بوقت رسیدند و مردم غنیم با وجود بسیاری چندانکه سعی و تلاش کردند
کاری نتوانستند ساخت جمعی را کشتن داده بعد از یاس جوالهای غله را بر زمین زدند و از سر کوهی که
نزدیک قلعه میان ملچار مرتضی خان و جگراج بندیله بود پایین انداختند تا مردم قلعه برآمده برند و خود متفرق
شده رفتند متحصنان خبر یافته بجهت بردن غله از طرف ملچار جگراج برآمدند و چون جگراج و همراهانش
با دلیر همت و گهر اسپ در برابر غنیم ایستاده بودند و در ملچار مشار الیه آدم کم بود خانخانان کسی نزد

جگراج فرستاده پیغام داد که غیر تحان با همراهان خود بجهت بردن غله برآمده باید که او بیلغار خود رفته

ممانعت نماید جگراج در دم شتافته آن مقهوران را بضرب تیغ آبدار و سنان آتشبار حصار داده و نتیجه اکثر

غله که پیش از رسیدن او بدرون برده بودند همه متصرف شد و خانزمان با برادران و همراهان خاطر از جانب

که اراده رسانیدن غله بقلعه داشتند جمع نموده آخر روز متوجه فوج دکنی که در برابر ایشان ایستاده بود

گشتند مخالفان تاب مقاومت نیاورده گریزان شدند بهادران سپاه ظفر پناه تعاقب نمودند

و چون در راه جویها و سبزه ها بود بر سر هر کدام چندین تن از آن گروه تزویر فن را پی سپر ساخته لوای

نصرت برافراختند و چون بهلول محمد زال مقابل فوج خانزمان بود شکرالله پسر خانزمان با نامیان

پدر بهراولی آن فوج قیام داشت بیشتر از فوج بهلول نزدیک شد و آن جاهل دو تیر در عین گریز

چون روز خویش برگشته بازوی جسارت بجسارت بگشاد و از جانبین نیزه و شمشیر آتش کارزار

برافروختند سپاه از دو سو تیغ در هم نهاد زره و دین از بیم بر هم نهاد و شرار تیر برق

نشان داده از بارش تیرها عاقبت از مهب عنایت ایزدی نسیم فتح و ظفر برشقه علم ظفر پیکر

دولتخواهان درگاه جهان پناه وزید بهلول منکوب شرمسار دیگر باره روی بجانب بیداوی فرار

آورد و در آن گیرودار بسیاری از مخالفان بدار البوار شتافتند مهیش داس ولد دلپت راتهور

که از راجپوتان معتمد خانخانان بود در آن معرکه تردد نمایانی کرد و جگناته خویش او جان نثار

گردید و سپاه نصرت اثر تا دو کروه دکنیان را تعاقب نمود و اسپ و آدم بسیار از آن

مدبران جدا ساختند و قرین فیروزی لوای معاودت برافراختند و در نیولا او داجیرام دکنی

که در آتش بهمن منصبش پنجهزاری پنجهزار سوار بود و مرضی که از دیرباز در خانه تن او ماوا داشت

افزو

رخت اقامت از منزل هستی به سرای فنا کشید و چون جمعیت خوبی داشت و پسر خردسالی ازو مانده بود
خانخانان منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار از برای پسرش تجویز نمود تا آن جمعیت متفرق
نگردد و پسر باسم پدر موسوم گشت بیست و ششم فروردین رای اصحاب خانخانان چنان اقتضا کرد
که چون بنگاه غنیم نزدیک است خان زمان و نصیر خان و دیگر بنده های پادشاهی را بنابراین بسر غنیم فرستند
و تصمیم این عزیمت نموده ایشان را روانه ساخت خان زمان با جماعه مذکوره روز دیگر صبحگاه از لشکر آمده
به ترتیب افواج پرداخت دلیر همت را با تابینان خانخانان و راجپوتان کم منصب هراول ساخت و
خود با راو ستر سال و راو کرن و جمعی دیگر از منصبداران صف آرای غول شد و بهادر خان و احمد خان نیازی
و اتحاد خان و سایر افغانان را در برانغار تعیین گردانید و جوانغار را بوجود نصیر خان و تابینان او آراستگی بخشید
و بعد از تزوک افواج باستظهار تایید آلهی و اعتضاد اقبال بلند پادشاهی پیاله بسته روان گشتند و چهار کروه
راه طی نموده غنیم از دست راست نمودار شد و بواسطه آنکه اهل اردو فرصت کوچ کردن و گریختن از
بنگاه نیافتند چنانچه عادت آن قوم است دست به ستیزه گری آغاز نمودند سرداران سپاه منصور مطلب خویش را مطمح نظر
ساخته متوجه آنها گشتند و همانطور که میرفتند میرفتند تا رسیدن موضع آهلواهل که بنگاه غنیم بود بعضی
که پیشتر خبر آمدن افواج منصوره یافته اسباب خود را بار کرده بودند گریخته جان بسلامت بدر بردند و از جمعی
که در کار بار کردن بودند و برخی که هنوز شروع در آن نکرده بودند هر که توانست بدر رفت و هر که نتوانست گرفتار گشت
و اسپ و شتر و خیمه و سایر اسباب آنها با غله بسیار بدست غارتگران سپاه ظفر پناه افتاد و چون
لشکر از تاراج بنگاه غنیم فارغ شد سرداران نصرت نشان با افواج کوه توان تیغهای کین آخته بر صفوف
مقهوران تاختند و حمله را بیک حمله متفرق و پریشان ساختند و قریب دو پهر توقف نموده سپاه ها را

که کوداتار غنیمت بوده فراهم آورده بودند و تبوزکی که گرفته بودند عنان معاودت معطوف گردانیدند و در گشتن غنیم
غنیم مکرر نمودار شده دست و پای میزدند و بعضی خون گرفته با خود در اگرفتار پنجهٔ اجل مبتلا ساختند تا آنکه دولتخواهان
معسکر اقبال پیوسته سپاه را با غنایم فیروزی سلامت بمقر خویش رسانیدند و مقهوران با کمال تحسر و بانصیب
آوارگی و شست ملامت شدند روز دیگر فتحخان از درون قلعه دو زنجیر فیل جنگی که باو مانده بود پیش انداخته
با سپاهی که داشت بدر دروازه پتن و کهرکی آمد و جمعی مردم گزیده را از دریچه که مقابل نقب بود در زیر آن فرستاده
خود نیز اراده آن داشت که برآمده بر سر ملچاری که نقب از آنجا زده بودند بیاید و دولتخواهان خبردار
شده چندی از بهادران شیردل پیاده به نقب آنها فرستادند و آن جوانان از مجوی سردار آنها بعضی از آن
جماعه را که برآمده بودند بضرب تیر و تفنگ از پا فکندند فتحخان از فرستادن آن مردم و اراده خود نادم
منفعل شده برگشت و چون چند روز لشکریان مرابطه آوردن کاه و هیمه نرفته بودند فردای آن روز خانخانان
مقرر کرد که خانزمان و نصیرخان با همراهان خود سوار شده مردمی اگر برای هیمه و کاه بیرون میروند از
دست انداز دکنیان صیانت نمایند و آن دو سردار شجاعت شعار خاطر از ملچارها خوش
جمع نموده سوار شدند درین اثنا خانخانان از روی پیش بینی و کاردانی کس نزد نصیرخان فرستاده پیغام کرد
که شما با فوج خود تا برگشتن خانزمان و لشکریان از صحرا در بیرون اردو توقف نمائید و هشیار باشید
که مخالفان بحسبی که در رفتن و آمدن پیش میشوند آسیبی نرسانند بنا بر آن خانزمان با فوج خود همراه اهل
اردو رفت و نصیرخان بربع کروه از لشکر جدا شده بر تلکه کوهی که در آن حوالی بود نشست و قراولان
برای خبر باطراف فرستاد و سرداران دکن از ماندن نصیرخان غافل گشته بمجرد استماع رفتن خانزمان
و غیره بگمان آنکه معسکر خان مشارالیه خالیست یک و نیم پهر از روز گذشته به پناه کوه چهار تلکه آمده

کمین نمودند و قریب چهار صد سوار بکنار لشکرگاه خانزمان فرستادند تا شاید جمع قلیلی را که بجهت محافظت
بنه و اسباب مانده بودند بطرف ایشان کشانند و آن و خاکتیان بنهایت مجموعی بر آنها حمله آورده دستبردی
نمایند اتفاقاً ورنیم گروهی از دکنیان بچند نفر بلوچ و راجپوت که دو ماده فیل و چند شتر بار کرده
بیشتر از دیگران مراجعت نموده بودند در اثنای نصیرخان بر معنی مطلع گشته با بابا بیگ نام حجابت دار
خود را با دویست سوار باستخلاص آنها فرستاد و آنجماعه تاخته خود را بمقهوران رسانیدند و آن مردم را
با فیلان و شتران خلاص کرده آوردند و چون خانخانان خبر آمدن غنیم بحوالی لشکر یافت دلیر همت
و لهراسپ را با فوجی که بهمراهی آنها معین ساخته بود مقرر کرد که بیرون رفته خبردار باشند و سوارانی
که دکنیان بر سر بنگاه خانزمان فرستاده بودند چون شوخی آغاز کردند و مردمی که خانزمان آنجا گذاشته
بود سوار شده در برابر آنها ایستادند درین اثنا نصیرخان پانصد سوار بکومک ایشان فرستاد و
کوتوال لشکر خانزمان بعد از رسیدن کومک با مردم نصیرخان و همراهان خود بر ان گروه تاخت و
رندوله و غیره خبر برآمدن آن جمع قلیل از بنگاه یافتند با قریب سه هزار سوار یکبار از پناه کرده
بحمله دیگری ستم فوج شده بطرف ایشان روان شدند نصیرخان بمجرد استماع این خبر با آنکه اکثر
جمعیت او متفرق گشته پاره بر سر راه اهل اردو و جمعی بمحافظت ملچار رفته بودند همراه پانصد سوار
که حاضر داشت شتافته خود را بمردم خویش و تا بنیان خانزمان رسانید و تفنگچیان را
پیاده کرده در جری که میانه ایشان و غنیم فاصله بود نشانید درین اثنا رندوله و سایر مقهوران
رسیدند و تفنگچیان قدر انداز که در کمین نشسته بودند چند اسپ و آدم آنها را بتفنگ زده انداختند
و چون افواج مخالف دیدند که اینجا کاری نمیتوانند ساخت برگشته بجانب فوج دلیر همت و لهراسپ که در

طرف قطب پستوار ایستاده بودند رفته رفته ابتسان از انجانب متوجه آن گروه شدند نصیرخان نیز از این طرف خاطر
جمع نموده بکومک مشارالیهما روانه گشت و هر دو فرقه یکبار بر مخاذیل افغان تاختند زد و سائر مخذولان
چون دیدند که بهر طرف که رو می آرند جز آب تیغ آبروئی حاصل نمیکردند و در باغ امید بغیر غنچه دل ایشان از
نسیم سنان بهادران فیروزی نشان گل مرادی نمی شگفد با بی غیرتی عرق خجلت و جانی حریق آتش انفعال
از راهی که آمده بودند برگشتند و آخر روز خانزمان مراجعت نموده مردمی را که بجهت آوردن کاه و هیمه
رفته بودند سالما و غانما بلشکر رسانیدند شب نهم فروردین روز مبارک دوشنبه که بر افغانان
همایون و مخاذیل افغان بد شکوه نشست بندهای درگاه جهان پناه نقبی را که در ملچار خانزمان مهیا شده
بود بهفتاد من باروت انباشتند و چنان مقرر شد که راجه بهارسنگ با برادران و نظر بهادر و خواجگی
و راجه سارنگ دیو و سید علاول بارهه و پسران بهرخان و نظر بیگ اوزبک و یولم بهادر در یورش سنگر
و در سنگ بهید و رتیه و سنگرام زمین دار جمون با سه صد نفر از تابینان نصیرخان مستعد شده گری از شب
مانده در ملچار خانزمان جمع شوند و صبح صادق که بدمد سپاه بالا آمده نقب را آتش دهند و همینکه
دیوار بپرد آنجماعه خود را بقلعه رسانند و خانخانان از عقب ایشان روانه شود اتفاقا هنوز خانخانان
و امرا و مردم در وعده گاه جمعیت نموده که کسی که اهتمام نقب بعهده او بود خطا کرده یک گری از شب مانده
نقب را آتش داد و بعنایت ایزدی سی و هشت گز از دیوار و دوازده گز از برج قلعه پرید و راهی
وسیع مفتوح شد اما چون جماعه مقرر برای یورش جمع شده بودند خانزمان و نصیرخان همت و دلیر
دلیرانه اسپ بیرون لشکر جهت آنکه مبادا مخاذیل افغان در وقت پریدن قلعه حرکتی کنند توقف داشتند کسی
بقلعه در نیامد و خانخانان از آن آتش دادن بی توقف و زود گذشتن مردم آشفته شده چون صبح دمید

کس بطلب خان زمان و همراهان او روان کرد درین وقت خبر رسید که افواج دکنی نمودار شده بنابران خان زمان بمقابله

آنها قیام نمود و جوانان جمعی که بواسطه یورش مقرر شده بودند در پناه ملچار ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند و اهل

حصار بر سر دیوار سنگ بسته جمع شده تیر و تفنگ و بان بجد سر میدادند و تختها آورده شروع در بستن راه که کرده بودند

خانخانان خود اراده رفتن نمود نصیرخان مانع آمده گفت از شما که سردارید این حرکت مناسب نیست بتوفیق

الهی بامری که تعیین نموده بودید بقلعه در می آییم خانخانان بهیبت [illegible] با جمعی از تابینان خود همراه او کرد

و خان مشار الیه با مردم سپه سالار بملچار آمده با جماعه مذکوره روان شد و بهادران بسالت کیشان خطر [illegible] بر بود

کشیده و از آتشباری مخالفان نیندیشیده بقلعه در آمدند حصاریان در سر راه پا قایم کرده دست جرأت [illegible]

گشودند هر چند اکثر مقدور بشر باشد سعی و تلاش نمودند و فیما بین عجب کارزاری رو داد و باغ بلا تیغ

سیراب گشت اجل از خون تیغ سیراب گشت پر از تیر شد سینهای قتال چو جدول که در وی نشانی نهال

و تو شمشیر هر جا که شد علم چو مقراض شد تیر و خشت بهم تفنگ از تفنگین شرربار بود یکی گفتار و کردار در کار بود

و آدم بسیار از تابینان سپه سالار و نصیرخان و دیگر بنده های پادشاهی که قدم جسارت پیش گذاشته بودند

زخم بر داشتند و چندی لاله شهادت را زیب گلستان شجاعت ساختند عاقبت نصیرخان ظفر و بهادر

و تابینان خانخانان از جانب راست و راجه بهار سنگه و راجه سارنگدیو و سنگرام [illegible] سنگه

و مدن سنگه بهدوریه و غیرهم از طرف چپ زور آورده بقلعه در آمدند و خیریتخان [illegible] و دیگر متحصنان بعد از

داخل شدن بنده های پادشاهی استقامت ورزیده جنگ خوبی نمودند چنانچه کار از تیر و تفنگ بنیزه

و شمشیر رسیده جوی خون از حصار بخندق روان گردید و مخالفان بعد از کوشش بسیاری [illegible]

فرار آورده بخندق قلعه دوم که مهاکوت باشد در آمدند و سر نوبت زنند و کره همراه خیریتخان میبود با جمعی گیر از

مخالفان بحصار عدم شتافت و خانخانان که یک تیر انداز از ملچار بر آمده ایستاده بود خود را بر درون قلعه رسانید
و شل عنبرکوت حصار رفیع بنیان سبع الثانی که چهار ده گز ارتفاع اساسش کنگره و ده گز عرض آنست و بانواع
ادوات جنگ از بان و توپ و ضربزن و زنبورک و بان و لیچ و تفنگ آراسته بود بتائید الهی و توجه خاطر ملکوت ناظر
بندگان اعلیحضرت خلافت پناهی بتدابیر صائبه و مساعی جمیله خانخانان بسهولت مفتوح شد متعهدین تسخیر مهمات گزیده
دکالاکوت و قلعه اصل و دولت اباد که استحکام قدیم دیگر گردیده را اگر راست گردید این حصار عنبرکوت را که بعد از انکه
حضرت صاحبقرانی در ایام پادشاهزادگی زینت افزای دکن شده بودند چنانچه سبق ذکر یافته فتح دکن فرمودند چون حصارهای
قدیم را چندان وثوقی نبود عنبر از نهیب و بستبرد لشکر فیروزی اثر طرح انداخته در کمال متانت و استحکام ساخته
ملاد هنگام نزول حوادث او و لشکریانش را ناپایی بالشتهگاه غنایمی که در ان حصار بود مجموع بتصرف سپاه ظفر پناه درآمد
و بعد از فتح حصار مذکور خانزمان که در برابر کمینیان ایستاده بود بطرف آنها روان شد و مقهوران که از
کشایش آن حصن حصین بیکدل و عکین شده بودند مجال اقامت نیافته طریق عزیمت سپردند و خان شار الیه
بابرادران و همراهان قرین نصرت معاودت نمود و خانخانان با نصیرخان و سائر بندههای درگاه خلافت
پناه تمام درون آن حصار جرح اثار را گشته تا میان نصیرخان و بهادر سنگه و پسران شیرخان و سنگرام
و چندی دیگر از منصبداران را بتهیه محاصره مهاکوت انجا گذاشت و بمنزل عنبرطام که بنزول اردو اختصاص داشت
معاودت نموده روز دیگر از انجا نجانه یاقوت کافر نعمت که درون عنبرکوت نزدیک بدروازه مهاکوت
واقع است نقل کرد و او و جیرام و مالوجی و چند منصبدار دیگر را بضبط ملچارهای که خود تعیین نمود و
مقرر کرد که خانزمان و نصیرخان و راو ستر سال و راو کرن و سپاهیان خان بیرون عنبرکوت به ساعت
در ملچارهای خود باشند و فرمود تا شروع در نقب زدن و تهیه اسباب فتح مهاکوت نمودند

ازان

درین اثنا خبر رسید که فتح عمرکوت باعث یاس و نومیدی تغلقان از نگاهداشتن قلعه اصل گشته وزردلو
که سردار آن متهور است از رای مذبذب و تردد خاطر دو تحوانانان متهور ساخته که با فوت بدکهر و پهلو
محمد دل روشن ها دکهیلوچی جمعی دیگر بطرف برار و تلنگانه رفته در القصوب غبار شورشی برانگیخته‌اند و سد
راه آذوقه و خزانه کرده‌اند بنابران خانخانان بتاریخ چهارم اردی‌بهشت خانزمان را با راو ستر سال
در او کرن و چندی دیگر از بنده‌های بادشاهی تعیین نمود که از دنبال متهوران رفته هرجا دست یابند
آنها را بواقعی تنبیه نمایند و نگذارند که مزاحمت بحال مردمی که رسد لشکر ظفر اثر میرسانند بنمایند
و چون خانخانان خبر یافته بود که در قلعه غله بر حد وفور و عقاد نشان کمیاب است و کار محصوران بجایی
رسیده که اگر پوست حیوانات مرده سد رمقی نکنند و زندوله و ساهو قرار داده‌اند که غله بسیار
بگروه در خندق پیش دریچه شیر حاجی بیندازند تا درونیان ازان راه آمده ببرند بنابران نصیرخان
در راو دودا و مالوجی و دیگر بهیراج را از روی حزم و احتیاط گذاشته بود که از جانب بیرون خبردار
باشند و از درون نیز مهیداس را با جمعی از راجپوتان در کمین نشانده بود و اواخر شب هفتم
اردی‌بهشت زندوله و ساهو با سه هزار سوار بحوالی لشکر آمده ایستادند و قریب هزار کس بارهای
غله همراه جمعی سواران و پیاده‌های نیزه‌دار و تیرانداز و گروهی از تفنگچیان کرناتکی فرستادند
که در خندق انداخته بیایند و آن جماعه که از تعین نصیرخان و غیره در کمین مهیداس غافل بودند
چون بنزدیک خندق رسیدند از بیرون بهادران نصرت‌نشان و از درون راجپوتان دویدند
و متهوران تا مدتی کبوتر از پرواز باز رمیده غله‌ها را انداختند و از بیم تیغ برنده دلاوران جلادت
شعار پای ادبار باستعجال گشادند و تمامی آن آذوقه بدست همراهان نصیرخان و مهیداس

درآمد و چون فتحخان مطلع شد که بنده‌های درگاه جهان‌پناه نقب نزدیک به دیوار حصار مهاکوت رسانیده
اند و آنرا نیز عنقریب مفتوح خواهند ساخت رعب تمام در دل او راه یافته اهل و عیال و احمال و اثقال خود را تمام
به کالاکوت فرستاد و خود با خیریتخان بیجاپوری و دیگر مردم حربی شده و در مهاکوت ماند و خیریتخان و دودوناک و تا
و تاناجی و دوریه و سایر عادلخانیه که در قلعه بودند چون از فقدان آذوقه و بی‌قوتی بجان آمده بودند و عاقبت
کار خود در بودن آنجا بجز از گرسنگی مردن یا جان بدم تیغ بهادران لشکر منصور سپردن ندیدند توسط
مالوجی امان خواستند که برآمده پیش عادلخان روند خانخانان ایشانرا امان جان داد و چار گهری از شب هژدهم
اردیبهشت گذشته آن جماعه بجانب ملچارهای بهادران رفته کمند بر کنگره قلعه افکنده به زیر آمدند و دو کس فرستادند
و خانخانان مالوجی و سایر دکنیانرا فرستاد تا آنها را نزد او آوردند و در تسلی خاطر آن آشفته دلان
کوشیده خیریتخانرا با چند نفر دیگر خلعت داد و خانمه گور را بدلیر همت و دودوناک و غیره را که هندو بودند
بمالوجی سپرد که به منزل خویش برده ضیافت نمایند و روز دیگر باز نزد خود طلبیده به شیرین زبانی
و لطف و خوشی سخنان وحشت زدای الفت افزا آغاز کرد و احکام مطاعه که بخط خاص در باب فرستادن
کومک و توجه رایات عالیات بصوب دکن شرف صدور یافته بود بنظر آنها درآورد و گفت که شما فرقه
این معنی را معقول عادلخان سازید که باغوای غرض پرستان انجام کار ناشناس که مطمح نظر کوتاه بینان
و وجهه همت پستشان جز رواج کار گرمی بازار خویش نیست خانه آباد خود را خراب ساختن و دولت
خود را برهم زدن از خردمندی دور می‌نماید باید که از مراتب بندگی و دولتخواهی این دودمان در زمان
طریقه والد مرحوم خود را از دست ندهد و در شاهراه عبودیت و فرمانبرداری قدم بر قدم آن غفران مآب
گذارد و قدرت و قوت و جرأت و جلادت سپاه خویش را خود معلوم کرده که هرگاه اراده فرستادن

مدد

نمودند جمعی باخبر نشستند و باقی بیسرانجام‌تر رخش ننگ و ناموس بوادی عار و فرار تاختند اگر بهادر بسعادت
و بهبود کار خویش شناخته ترک سرکشی نماید و در ربقهٔ بندگی خلیفهٔ زمان درآید برتبهٔ جلال رسد فهو المطلوب
و الا بتنبیها و همت والا آنست که بعد از تسخیر این قلعه که بعنایات ایزدی درین چند روز نصیب اولیای
دولت روزافزون خواهد شد ایام برسات را در احمدنگر گذرانیده خانزمان را در قندهار و دلیرهمت را
در پونه و چاکنه و لهراسپ را در دهارور گذاشته بتوفیق الله تعالی خود با افواج منصوره متوجه تنبیه آن
کوته اندیشان و ازالهٔ کیفرانه و افسون ایشان از راه رفته خواهم گردید و عن قریب برایات جلال نیز
قرین دولت و سعادت و فیروزی اقبال خواهد رسید و بعد از ادای این سخنان که بترغیب و ترهیب بسیار در ضمن
آن بود خیریجا را با همراهان رخصت نمود بالجمله هر روز خانخانان بلکیجار و دلیرهمت رفته توپها که متعاقب مهمات
نصب کرده بودند با یاران بسیار بقلعه میرسیدند چون رندوله و ساهو از بهونسیور که ده کروهی دولتاباد است
برخاسته نزدیک بکوه الیوره فرود آمدند خانخانان هر شب جمعی را بکاغذ دیوان میفرستاد که سر راه آنها
گرفته تمام شب هشیار و خبردار باشند درین وقت جمیرراو و مومهتنبیه بر شرطی نمونی بجهت از غنیم روگردان شده
ارادهٔ بندگی درگاه خلایق پناه نمود و لشکر ظفراثر پیوسته خانخانان را دیده به سپهسالار را در الخلعت از سرکار
خاصهٔ شریفه نوازش استمالت عنایات شاهی در و عبدالله سوائی که زمان دو پسر او در فتح عنبرکوت
اسیر شده بودند نیز آمده و داخل دولتخواهان شد بیست و ششم اردی بهشت جگراج با اهل اکرو و بواسطهٔ آوردن آن
کاه و هیمه بجانب کهرکی رفت آخرهای روز رندوله با دو سه هزار سوار نمودار شد جگراج مردم را جمع کرد
و خود پیش روی آنها را گرفته ایستاد و درین اثنا جمعی سواران از فوج غنیم برآمده پیش تاختند و قراولان
فوج جگراج برآنها جلو انداخته متهوران چنانچه رسم شایسته است گریزان گشته بفوج خود ملحق شدند

قراولان که آنها را تعاقب نموده بودند در برابر لشکر غنیم پا قایم کرده بکارزار مشغول گردیدند بحکم حزن صورت
حال را مشاهده کرده کمیت اقبال بزوال سایهٔ ذو الجلال نموده فیل فوج خود را پیش انداخت و بر غنیم حمله آورد
آن دو لشکر در یکدیگر آویخته نایرهٔ قتال و جدال التهاب و اشتعال پذیرفت و متهوران در آتش جنگ او خودرا
خرمن حیات قریب صد کس از مردم خود را شعلهٔ تیغ راجپوتان بندیله سوختند از انجمله نخچیر گر و رستم و بیرم بیک
سردار قومی بودند یکی بیاجی پیشوای زنده دل و چهار دیگر زین الدین علی و بحلی و علی شیر و نظام و آخر الامر مخالفان
تاب مقاومت نیاورده جانب حاسر گریزان گشتند و راجپوتان تعاقب نموده پاره ای اسباب ایشان
از ایشان گرفتند و چهار از شب گذشته بحکم اج با مردم اردو سالمت داخل لشکر ظفر اثر شد و علی الصباح
سرهای سرداران مذکور را با اسپ چند که بدست آمده بود نزد خان زمان آورد و سپه سالار اسپان
یکیان ایشان را بانچه شنیده این دستبرد او را مستحسن داشت و خان زمان که چنانچه سابقاً گذشت تحقیق سمت
منفردانی که جانب برار روانه شده بودند رفته بود چون بظفر نگر رسید آنجا توقف نموده جاسوسان
باطراف فرستاد که خبری از ان مخذولان بیاورند درین اثنا شنید که خزانه و رسد غله از برار تا سنگه
روهنکهیر آمده و صیتم آلهی یافته قصد آن سمت دارد لهذا پهار سنگه بندیله و احمد خان نیازی را از ظفر نگر گذاشته
خود بواسطهٔ آوردن خزانه و رسد بطرف روهنکهیره روانه شده متهوران از رفتن خان زمان بصوب
خبر یافته آخر های روز در ظفر نگر بسر احمد خان نیازی که نزدیک قصبه فرود آمده بود هجوم آوردند و او
هرچند که مردم کمی داشت بجز جنگ چاره ندیده و پای همت افشرده بازوی مردی بکار زار گشاد و پهار سنگه
آگهی یافته خود را بکومک آن شیر دل رسانید بعد از رسیدن پهار سنگه چون کار از تیر و تفنگ
بخنجر و شمشیر رسید متهوران صرفه کار در ستیز ندیده رو بگریز نهادند و قریب هفتاد کس از ایشان

مقتول

مقتول گشته بنجاره‌ها سپ بدست مردم بهادر سنگ افتاد و خان زمان که پیش رفته بود مراجعت نموده با جمیع آن
و بنجاره بسیار که عبارت از کاروانیست که غله از رکنات بار کرده بواسطه فروختن بشهرها و لشکرها
میبرند داخل ظفر لشکر شد و از آنجا روانه دوتیا گردید این خبر که مقهوران رسیدند دوله و ساهو
از آن سو ریاوت و همراهان از این سو یکدیگر پیوسته بجانب خان زمان روان شدند که شاید فرصت
و شبیخونی یافته از خزانه و رسد چیزی بدست توانند آورد و خانخانان چون بر این معنی اطلاع یافت
نصیر بخان و جگراج را بکومک خان زمان فرستاد و غنیم تا رسیدن ایشان هر روز با خان زمان طرح جنگ
افکنده مغلوب میگشتند و کاری نمی توانستند ساخت نصیر بخان و جگراج که رسیدند خان زمان نصیر بخان
و راجه بهار سنگ و ارجن عموی رانا جگت سنگ را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت و مبارزخان
و جگراج و بهادرجی سیر جادو نرا و راجپوت چنداول گردانید و خود با جمعی قلیل در غول قرار گرفته باین ترتیب
بنجاره و خزانه را درمیان گرفته روان گشتند و روزی که داخل کهرکی شدند مقهوران جادو نجانیه و
منیطانیه اجتماع نموده مقرر کردند که چون هراول و چنداول خان زمان هر یک ازو قریب دو کروه
دور میروند و خود درمیان با جمع قلیل میباشد و کومک هیچ یک ازین دو فوج باو نمی تواند رسید
بهتر آنست که همه جماعات اجتماعی برو تازیم شاید کاری ساخته آبروئی حاصل نمائیم و باین قرارداد
قریب نه هزار سوار در فضای بیرون کهرکی نوجهار تورک کرده اسپ جسارت بمیدان خسارت
راندند خان زمان تکیه بر اقبال سنجر نمای حضرت صاحبقرانی ثانی کرده بآیه کریمه کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله تسلی بخش خاطر همراهان گشت و با راو ستر سال و راو کرن و بلوچخند و دیگر
و غیرهم که در آن وقت حاضر بودند رخش جرات بمعرکه جلادت تاخته بر سپاه غنیم حمله آورد

وبین الفریقین آویزشی سخت بر کار آمد شد کار از تفنگ و بان به تیغ و سنان رسید مقهوران بعد از تلاش بسیار
تاب مقاومت نیاورده چون خسرو خان از پیش پا و بهادر گریزان گشتند درین اثنا چکراج که در فوج چنداول بود
از آمدن عظیم بیرخان زمان جنگ ایشان خبر یافته بسرعت خود را بنجان شتابان رسانید و آن مقهوران
چون بر آمدن چکراج مطلع گشتند و دانستند که دران فوج سواری مبارزخان و بهادرجی کمتر اند بقصد
چنداول روانه شدند که شاید در انجا دستبردی کرده جبران کسر نمایند و همینکه سیاهی ایشان نمودار شد
بهادرجی چون برق که بر سیله نی تند تاخته خود را بر قلب مخالفان زد و مبارزخان نیز نا بند رعد آسا از عقب
رسید جنگ صعبی در پیوسته از جانبین طعن و ضرب بسیار رد و بدل بی شمار رو داد عاقبت مخالف نزاعبار
ادبار بر رخ روزگار نشسته اینجا نیز تیر تدبیر بر سنگ آمد و صبح نام شان شام سنگ رسید و از میمنت تایید الهی و توجه
جهانکشایی پادشاهی با وجود قلت موافقان و کثرت مخالفان در هر دو معرکه فتح و نصرت نصیب اولیای
دولت روز افزون گردید و خان زمان در چهارم خرداد مظفر و منصور با بیست هزار گاو غله و شش
لک روپیه خزانه و صد من باروت بلشکر ظفر اثر ملحق شد و غله که بسیار نایاب و گران شده بود ارزان
و فراوان گشت و در تربیت حکیم حیدر علی ملازم خانخانان که اهتمام نقب او متعهد او بود خانخانان گفت که نقب
شیر حاجی مهیا شده اگر بفرمایید باروت پر کرده آتش دهیم متفاران این مرا نیدت که حل و عقد امور مجاری
بقبضهٔ اختیار او بود از پیچ پور آمده با جمع حادثی و نظامیه در ایلوره نزول ادبار نمود و مقرر
کرد که همگی سپاه مخالف باتفاق از طرف او بر کهکه بر لشکر ظفر اثر ریزند خانخانان برین معنی مطلع گشته جان نثاران را
بار او ستر سال و مبارزخان و بهادر سنگه و راو کرن و دیگر بنده های درگاه که در فوج او معین بودند فرمود
که از حوالی قلعه بر خاسته نزدیک بکاغذیواره فرود آیند و همان شب جمعی از مردم غنیم آمده بر لشکر خانزمان

و همراهان او که در موضع کوزر نزول کرده بودند بهان اندازی نموده بودند و این خبر بخانخانان رسید نصیر خان و لهراسپ را
بکومک ایشان فرستاد و سحرگاه قریب دو هزار سوار غنیم آمده شوخی آغاز کردند و خانزمان با دیگر بهادران
بر ایشان تاخته تا روضهٔ شیخ برهان الدین که از انجا دو کروه بوده دوانیدند و قرین ظفر مراجعت کردند
درین ولا خداوندخان و سیدی سالم که از نوکران عمدهٔ نظام و در قید خانخانان بودند رهائی یافته از قلعه
برآمدند و خانخانان را دیدند سهیل و بهم خرداد و مرادی نیز به بسیاری لشکرهای دکن و کمی سپاه ظفر پناه
مغرور گشته رندوله و ساهو را با سه هزار در برابر فوج خانزمان گذاشته خود و یاقوت تیره بخت با
قریب نه هزار سوار بحوالی لشکر منصور آمده نمایان گشتند خانخانان بخانزمان پیغام کرد که شما از او که
فرود آمده بمرادی و یاقوت مقابل شوید خانزمان جواب داد که رندوله و ساهو همین روبرو شده اند
غنیم خود را گذاشته آمدن خلاف آداب سپاهیگری است سپه سالار چون شنیدند که خانزمان رندوله و
ساهو قصد است لهراسپ با لشکر خود بمقابلهٔ غنیم فرستاد و بجگراج و راو دودا و پرتهیراج نیز
پیغام داد که سوار شده از ملچارهای خود برآیند و پشت بر ملچارها داده بایستند و دلیر همت را
با چند بهادران و چندی دیگر بمحافظت ملچارهای درون غنیم کوت گذاشته خود نیز با چند نفر از قلعه برآمد
و چون با خانخانان زیاده از ده بیست سوار نبود چند بهادران بسی سوار از اثر با و مردم خوب خود همراه
کرد و بهیده اس که همراه ظهراسپ بود نیز بیست سی سوار از جماعهٔ خود فرستاد و سپه سالار با آن جمع
قلیلی که همگی صد سوار نمی شد بجائی که راو دودا ایستاده بود رسید درین اثنا مردم امانکه خانزمان
آنها را بسرداری بهوپت بکومک خانخانان فرستاده بودند نیز آمدند چون فوجی از لشکر غنیم که مقابل راو دودا
بود شوخی بسیار می نمود لهراسپ با لشکر خانخانان و رو ایستاده بود خانخانان خود بجانب آن مقهوران

روان شد و راو دودا و مردم رانا و مالوجی و پرسوجی بهونسله نیز از دنبال سپه‌سالار جلو انداخته شتافتند و باندک
تلاشی غنیم را از جا برداشته لوای فتح برافراختند سرداران اجل‌ال مبارزخان و راجه بهار سنگه و جگراج نیز رسیدند
خانخانان مبارزخان و راجه بهار سنگه را بتعاقب مقهوران فرستاده و درانوقت دوکری از روزنامه
بود سپه‌سالار خبر مرارسی یاقوت و عنبر عادلخانی رسید که نشسته برابر لهراسپ رفته‌اند بنابران با قلیلی از
تابینان خود که همراه داشت و جگراج و مردم رانا بجانب لهراسپ روان شد تا از وی خبری بگیرد راو دودا که
چندی از خویشان او درین کیرودار جان نثار گشته بودند گفت که اگر اجازت باشد من اجساد خویشان
خود را بردارم خانخانان جواب داد که هنوز غنیم جابجا ایستاده و در اطراف جنگ قایم است وقت برداشتن
مقتولان نیست بعد از آنکه افواج مخالفان بالکل شکست یافته فرار نمایند بخاطر جمع متوجه این امر باید شد راو
مذکور سخن نشنیده خانخانان که روان شد با مالوجی به برداشتن کشتگان مشغول گردید و چون میان او
و سپه‌سالار فاصله بسیار بهم رسید غنیم فرصت یافت و جمعی کثیر از اطراف هجوم آورده او را قبل نموده
و راو مذکور با رفقا که شصت و هفتاد نفر بودند چون حال خویش برین منوال دیدند دل بر مرگ نهاده و از اسپان
فرود آمدند و دودا و مردی و مردانگی داده کشش و کوشش نمایانی کردند و همگی در راه ولی‌نعمت حقیقی خود
جانفشانی نموده بحسب نیکنامی کشیدند و خانخانان که بجانب لهراسپ روانه شده بود پیش از آنکه
با وی برسد بفوج غنیم که تا دو و قریب چهار هزار سوار بودند برخورد و تاخته آنها را از جا برداشت
و زده زده میبرد تا بجائی رسید که قریب پنجهزار سوار مخالف از میان حری برآمده نمودار گشتند
و ظاهر شد که یاقوت بداختر و عنبر و کهیلوجی در ان فوج هستند و مرارسی نیندرت نیز در عقب آنها صف بسته
ایستاده و هراول آن مقهوران بمقابل فوج لهراسپ رفته او را بجنگ مشغول گردانیده بطرف ایشان شتافتند

خانخانان چون حسب الاتفاق با آن لشکر گران برخورده بود و بغیر جنگ چاره ندید که به کرم الهی اقبال
روز افزون بادشاهی متوجه بهوپت برادرزادهٔ رانا را گفت که غنیم شما یاقوت تیره روز است که در دست
راست ایستاده برو باید تاخت و بهوپت بفرمودهٔ سپه‌سالار بران نابکار جلو انداخت و جگراج که از
عقب می‌آمد پیغام فرستاد که زود خود را برسان تا باتفاق بر قلب مخالفان زنیم جگراج جواب
داد که سپاهیان من همه جزّی و فنهت و در گذشتن ازان ساعتی درنگ خواهد شد خانخانان براجپوتان گفت
که هرچند ما معدودی بیش نیستیم امّا کار بر سر افتاده و چاره منحصر در تاختن است یا سر در بازی نام و
ننگ خواهیم کرد یا نامی به نیکی برآورد و سر و تن را بمغفر و جوشن حفظ و تایید ایزدی آراسته رایت
همت بلند برافراخت و سرپنجهٔ شجاعت و دلاوری تیغ ظفر جوهر از نیام انتقام آخته با چند تن از
راجپوتان متهوّر که همراه داشت بر قلب سپاه غنیم تاخت و بمجرد غوطه خوردن بهادران نهنگ صولت
در ان دریای لشکر مخالفان عنان فرار بوادی فرار منعطف گردانیدند و چون سیل موج از پس
دنبال یکدیگر گرفته گریزان گشتند و جمعی کثیر بزخم نیزهٔ راجپوتان بر خاک هلاک افتادند از محاسن
اتفاقات آنکه در اثنای گریز مقهوران را جرّی پیش آمد که راه تنگی داشت و بتدریج ازان بایستی گذشت
چون لشکر شکسته آنجا رسید مضطرب گشته توزوک افواج غنیم برهم خورد در ینوقت بهادران
عرصهٔ شهامت فرصت یافته خود را بیاقوت حرام نمک رسانیدند و حبشیان تیره درون در محافظت
سردار خود کمال سعی و تلاش کرده دقیقه از دقایق کوشش فرو نگذاشتند و دلیران انجمن
نیز چون ابر در نیسان و شیر در نیستان غرّان و خروشان متواتر حمله آوردند و آخر الامر
نسیم وما النصر الا من عند الله وما التوفیق الا بالله گل نصرت بر شاخسار تیغ و سنان

بهادران فیروزی نشان شگفانیده وایشان را توفیق غلبه و تسلط بر غنیم رفیق گردیده یاقوت مردود را بضرب
زخم نیزه و شمشیر از مرکب حیات بر خاک ممات افکندند و کهیلوجی و عنبر جادونجانی و علی محمد برادرزاده هاتی
با جمعیتهای لشکر از معرکه بدر رفتند و سر لاشه یاقوت که حبشیان هجوم آورده بودند راجپوتان خانخانان
کارزاری که کارنامه روزگار توانند بود نموده جسد پلید آن مخذول وخیم العاقبه را بدست آوردند و تا قرب
نیم کروه تعاقب مقهوران نموده جمعی را در اثنای فرار بدار البوار فرستادند و چنین فتحی نمایانی که بسبب قلت
اعوان و انصار در مخیله سپه سالار و همراهانش نمی گنجید بعنایت الهی و اقبال پادشاهی نصیب اولیای
این دولت پایدار گردیده و قرین نصرت و ظفر معاودت نموده دو گهری از شب گذشته بمعسکر اقبال
رسیدند خانخانان منتظر خبر خانزمان و لطف اسپ بود تا معلوم کنند که با فوجهای غنیم که با ایشان تقابل
شده بودند چه کردند یکپهر شب گذشته نصیر خان آمده خبر رسانید که افواج مخالف در هر جا که بودند بحال
تباه طریق فرار پیمودند و اسپی چند که سپاهیان خانزمان بکور از غنیم مقهور گرفته بودند بنظر سپه سالار در آوردند سپه سالار
آنها را با اسپان یاقوت مردود که مردم او آورده بودند بجماعه بخشید بنازم اقبال جهانگیری حضرت صاحبقران ثانی را
که هر سعادت بنیادی که پا از دایره موافقت و متابعت اولیای دولتش بیرون نهاد و بهر بیاد فنا داد و هر مدبر
بخت نهادی که از درگاه سپهر اشتباهش رو تافت در اندک روزی بحسرت حاصل شده جزای عمل و سزای
کردار خویش یافت چنانچه صدق این گفتار از احوال بیراو و دریا و جادونراو و یاقوت مردود و دیگر غنیم
که هر یک در مقام خود سمت گذارش یافته ظاهرست مجملا چهارم خرداد چون خبر رسید که مراری پندت
از حوالی الیوره کوچ کرده و بحکروه بجانب کهرکی رفته منزل گزید خانزمان باشاره خانخانان از راه کهنکه
برخاسته در طرف نظام پور نزول کرد تا اگر باز اراده آمدن حوالی لشکر منصور نماید پیش ره او را

پذیرفته

داشته باشد و رندوله و ساهو که مراری پندت آنها را در جانب اوپر گهنکه که نشسته بود بعد از رسیدن
خانزمان بسر گهاتی را خالی یافته شامگاه آنجا آمدند و شروع در بیان امدادی نمودند خانخانان لهراسب را
با جمعی فرستاد که از پایین گهاتی پیش روی غنیم را بگیرند و نصیرخان و جگراج و راجه بهارسنگه را فرمود
که یک گهری از شب مانده مستعد باشند که بهر جانب اشاره نمایم روان شوند و سحرگاه جمیع تابینان
خود را تعیین نمود که همراه لهراسب از راه گهاتی بالای اوپر گهنکه رفته مقهوران را منتشر نمایند و جگراج
پیغام داد که از راه گهاتی دیگر که بیگاه از نزدیک بود برآمده در زد و خورد مساعی باشد و نصیرخان و راجه
بهارسنگه را نیز از دنبال لهراسب روان کرد لهراسب و نصیرخان و راجه بهارسنگه بالای اوپر گهنکه برآمده
هر سه همراه با غنیم مقابله نمودند و جوانان جنگجوی نبرد آزمای داد دلیری و مردانگی داده مقهوران را
از پیش برداشتند و تعاقب نموده قریب دو صد و پنجاه کس از مردم خوب غنیم بقتل رسانیدند
و قریب شصت نفر زنده گرفتند و اسپ بسیار از آن گروه بابکار بدست آوردند و اگر جگراج
جگراج از راهی که مقرر شده بود زودتر خود را میرسانید رندوله و ساهو گرفتار میشدند و یک
متنفس از آن مقهوران جان بدر نمیبرد مجملاً بندهای درگاه جهان پناه قرین فتح و نصرت معاودت
نموده بلشکر ظفر اثر ملحق گشتند و بعد از همین روز که نشسته خانخانان بملچار رسید علاول که نزدیک
نقب شیر حاجی مهالوت بود در رفته قرار داد و که آن نقب را آتش دهند چنانچه خبر یافته نوکر بیت
وکیل خود را نزد سپه سالار فرستاد و از روی عجز و انکسار اظهار نمود که من قلعه را پیشکش بندگان
اعلیحضرت مینمایم لیکن از جهت که با جادو لخانه عهد و پیمان کرده بایمان موکد ساخته بودم که بی مصلحت
آنها صلح نکنم کسانی پندت کس خود را نزد مراری پندت فرستاده پیغام میکنیم که چون شما

بمن نتوانستیم رسانید و بلشکر پادشاهی نیز دستبردی نمایان نکرده و از بی آذوقگی مردم کار بجان

و کارد باستخوان رسید اکنون علاج منحصر در دادن قلعه میبینیم شما هم وکلای خود را بفرستید تا باتفاق

معامله صلح را مشخص کنیم التماس دارم که امروز پرانیدن قلعه را موقوف دارید تا خبری از مرادی بنت

برسد خانخانان چون ابو صدقی از کلام فتحخان شنیده و دانست که در پی حیله و تزویر است و میخواهد

که بفسانه و افسون روزی چند بگذراند جواب فرستاد که هرگاه ترا اراده بندگی و دولتخواهی داشته

باشی چه احتیاج بمصلحت و صوابدید مرادست مهدی اگر میخواهی که امروز پرانیدن شیر حاجی

موقوف کرده دو پسر خود را پیش فرست چون معلوم شد که پسر را نمیفرستد فرمود تا نقب را آتش دادند

و یک برج با قریب پانزده گز دیوار پریده راه وسیعی گشاده شد بنده های جان سپار به حفظ ایزدی

کشیده از توپ و تفنگ و حقه و باروت و بان که از بالای حصار چها کوت لاینقطع می انداختند

اصلاً نیندیشیده داخل حصار شدند و خانخانان سید علاء دل و سنکرام و بیلم اپهار که بیرون

شیر حاجی در پی روی خندق ملچار داشتند فرمود که در اندرون ملچار کنند چون مجلدارخان و سید مجلدارخان

نظام الملکی که در قلعه بیانی که نزدیک تعلقه کالنه واقع است اقامت داشت بخانخانان اظهار دولتخواهی

نموده آن سپه سالار عالم منیدارا او را امیدوار الطاف مراحم حضرت صاحبقرانی ساخته کرده بود

در همین وقت تعلقه کالنه آمده کس نزد خانخانان فرستاد و پیغام نمود که قلعه بیانی را که در تصرف

منست بهر که گویند سپرده خود بخدمت شما آیم خانخانان جواب فرستاد که چون [illegible] اسباب او

در بندوله در تصرف پور است اگر خود را از انجا رسانید و کاری توانید ساخت نزد بندگان اعلیحضرت بسیار

مستحسن خواهد بود و باعث آبروی او خواهد شد مجلدارخان چون حلقه عبودیت خلیفه زمان از صمیم قلب

ارادت

در کوشش جان کشیده بود و در تیه اطاعت و فرمان پذیری از سر اخلاص گردن نهاده بر بنگاه آن تهوران تاخت
برد و از اتفاقات حسنه زن و دختر ساهو که با خزانه و اسباب او در آن جا بود روز از خیره بیضا بر آمده
بودند همه بدست مخلدار خان و مردم او افتاد و سوای آنچه خانه کوچ به قید ضبط در آورد قریب چهار صد اسب و یک لک
و پنجاه هزار هون با اسباب و اجناس بسیار از ساهو بدست سپاه رسید و قریب دوازده هزار هون اسباب
زند و له بتاراج حادثات فرستاده خسارتی عجب بناموس آن تهوران عاید شد و خانخانان بعد از استماع
این خبر بهجت اثر کتابتی مشتمل بر تحسین و آفرین بسیار بمخلدار خان نوشته فرمود که زن و فرزند ساهو را
بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود در دولتاباد به لشکر منصور ملحق گردد مجملاً چون نقب حصار مهاکوت
باهتمام نصیری خان در عرض سه روز طیار شد و بود و سپاه الا را زر و پیش منچ تر و باتها نیز مهیا ساخته
که اگر احیاناً نقب آتش بدزد و یا راه بجد عا مفتوح نگردد بهادران ظفرنشان بزینه صاعد مدارج
فتح آنحصن قویم بنیان گردند سی و یکم خرداد مقرر شد که بندهای جانسپار یورش نمایند و درین اثنا فتح خان که از
تدبیرات صایبه خانخانان و ترددات نمایان بندهای جان‌فشان بعین الیقین مشاهده نموده بود
که عنقریب قلعه دولتاباد مسخر اولیای دولت قاهره خواهد شد از ملاحظه ننگ عرض ناموس خود و بی
نظام عبدالرسول پسر خویش را نزد سپه سالار فرستاده پیغام داد که هرگاه من بنده درگاه آسمان جاهم و اینکه
با غوای ساهوی مخذول و وساوس و تلبیسات عادلخانیه شیطان سیرت از راه رفته خیر از شر
نشناخته ام امروز نادم و از بد بینی و عاقبت نا اندیشی از دست داده ام نادم و پشیمانم از مکارم اخلاق
شما چشم دارم که تقصیرات مرا که ناشی از نادانی و انجام کارنشناسی و وسوسه ابلیس طینتان غرضمند
نشسته بود از بندگان حضرت درخواست نموده وسیله عفو جرایم و صفح زلات این بنده گردید قلعه را به طیب خاطر

به سکنه مسکنیم هفت روز مهلت میخواهم که متعلقان و منسوبان خود و اهل و عیال بر خود و مردم نظام را برآورم
و درین هفت روز عبدالرسول را که آغا و اولاد و نسبت بکرده قلعه نزد خود نگاه دارید چون این پیغام بآن بکمال عجز و انکسار
و افتادگی و اضطرار رسید از خانخانان ناظر معنی مروت نموده فتحخان را بپای زدن نموده او را بمال و ناموس
و جان امان داد و پسرش را نزد خود نگاه داشت و چون فتحخان جهت برآوردن اسباب و عیال باربردار
طلبیده بود و اظهار افلاس و استدعای خرجی نموده خانخانان فیلان و شتران سرکار خود با
پالکی چند که در لشکر ظفر اثر بود فرستاد و دو نیم لک روپیه بر همان فیلان بار کرده برای مدد
خرج ادا ارسال داشت و فتحخان دروازه‌های قلعه را گشوده از روی اطمینان خاطر شروع در برآوردن
اسباب و اشیای خود نمود و معاملات جمیع حصون را نزد سپه‌سالار عالیمقدار روان کرد و سپه‌سالار مردم معتبر
از جانب خود بضبط دروازه‌ها تعیین ساخت و در روز دوشنبه ششم تیر ماه فتحخان با نظام و متعلقان و منسوبان
از قلعه برآمده و حصون تسعه دولتاباد را که از انجمله پنج بر روی زمین و چهار بر قله کوه واقعست با قریب
یکهزار توپ از خرد و کلان و سایر اسباب قلعه‌داری از سرب و باروت و حقه و بان باولیای
دولت قاهره حواله نمود خانخانان با جمیع دولتخواهان بقلعه درآمده تمامی حصارها را سیر کرد و فرمود
تا خطبه بنام نامی و القاب همایون پادشاه زمین و زمان خواندند و بنده‌های درگاه جهان‌پناه زبان
بمبارکباد این فتح بزرگ که سالهای بسیار زینت‌افزای مطلب اکثر سلاطین ذوی الاقتدار بوده و از
حیز قدرت خویش افزون میدانسته‌اند گشودند الحق قلعه دولتاباد از عجایب روزگار است
و صنایعی که سنگتراشان خاراشکاف در آن بکار برده‌اند حیرت‌افزای اولی الابصار اگر
فرهاد شمه ازین سنگتراشی و کوه‌کنی مشاهده نمودی مثل تیشه خویش انگشت تعجب در دهان

گرفتی

گرفته از خجالت سر در پیش افگنده اند الّا کوهچه که قلعهٔ مذکور بر فراز آن واقع شده و دورش را که پنج هزار گز
شرعیست بارتفاع صد و چهل ذرع شرعی از هر طرف کنده به آب رسانیده اند و آن سنگ صلب را
بمرتبه هموار و ملسا تراشیده اند که از لغزندگی مور را بران مجال عبور نیست و بر دور آن خندقی بعرض
پنجاه ذرع و بعمق سی ذرع شرعی در سنگ خارا حفر نموده اند و راهی پر خم و پیچ چون راه نمار از درون
کوه بریده زینه پایه‌ها از سنگ بر تراشیده اند بحدی تاریک است که در میان روز بی شمع و چراغ
با آن درون نتوان رفت و در پایین کوه دروازهٔ قلعه قرار داده و در آهنین بران نصب نموده اند
که از دروازهٔ مذکور تا آن راه در آمده از اندرون حصار سر بر می آورند و تابه کلانی از آهن ساخته اند که اگر
در وقت ضرورت سر راه را بتابهٔ مذکور پوشیده بر آن روز آتشی بر افروزند راه بمرتبه تفته می گردد
که هیچکس سر بآن درون نتواند کرد و این همه از برای احتیاط است والّا اگر معدودی دران قلعه باشند هیچ کس را
ارادهٔ تسخیرش بخاطر نمی گذرد و از کمر کوه که حصار اول است تا سر کوه چهار حصار استوار از سنگ و آهک
ساخته اند غیر نیروی بازوی اقبال حضرت صاحبقران ثانی که مؤید من عند الله اند آن قلعه را مفتوح نتواند
ساخت و قوت و رای تدبیر کمند اندیشه بر کنگرهٔ تسخیر حصون حصینه اش نیارد انداخت

حصاری که شکلش ندیدست کس ٭ بود قلعهٔ دولتاباد و بس ٭ فلک را رخ از رفعت پایه اش ٭ کبود است
از سیلی سایه اش ٭ خرد را بود خندقش در نظر ٭ ز فکر خردمند ته دار تر ٭ امیر خردمند با نشتر و رای
سر نامداران قلعه گشای ٭ چنان پای جرأت بمیدان گذاشت ٭ که تا فتح این قلعه باز نداشت ٭ زهی خان
والا مقام ٭ که خان مهابت ورا هست نام ٭ ز تیغش مسخر چنان شد دکن ٭ که دیگر نماند است جای سخن ٭
باقبال ثانی صاحبقران ٭ شد آوازه اش تا بهندوستان ٭ بود مملکت را عروس این حصار ٭

که پایین بود آتش شفق در وتکارد بالجمله در روز تیر از ماه تیر که بندگان حضرت در دولتخانه ایام با شادی و نشاط هزارگی
تشریف داشتند و بزم عید گلابی غم زدای و فرح فزای خاطرها بود عرضداشت خانخانان مشتمل بر نوید فتح دولتاباد
و مژده فیروزیهای اولیای دولت خداداد بدرگاه والا رسیده و آفغان پایه سریر اعلی را بهجت بر بهجت افزود
و خاطر مبارک سلیمان زمان منبسط و فرحان گشت و بمعنی لئن شکرتم لازیدنکم را کاربند آمده شکر موهب واهب
بیمنت قیام نمودند و فرمودند تا کوس شادیانه و نفیر شادمانی بنوازش درآوردند و خلعت خاصه
با نادری بگمه لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه یکی با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره از برای
خانخانان و خلعت و اسپ و فیل بجهت خانزمان مصحوب سید لطف علی بخاری فرستادند و نصیر خان را
بخطاب والای خاندورانی و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز کرده بنده
بجهت او نیز خلعت و اسپ و فیل ارسال داشتند و لهراسپ را بخطاب خانی نواختند و هریک از بندهای
دیگر که در مهم دولتاباد مصدر ترددی شده بودند فراخور حالت خویش بعنایتی سرافراز گشت
باری چون عساکر منصور قریب چهار ماه بمحاصره قلعه دولتاباد اشتغال داشتند و در عرض آن مدت
عسرت بسیار و انواع محنت و آزار کشیده بودند چه از یکجانب با قریب سیزده هزار سوار بجاپوری
و نظام الملکی که بحوست عدوی با کعوبت ذاتی شان یار شده بود جدل میکردند و از یکطرف
بضبط ملچارها و سرانجام لوازم قلعه کشائی قیام مینمودند و اکثر اوقات بواسطه آوردن کاه و
هیمه سوار میشدند و گاهی بجهت رسد برهانپور که قریب صد کروه راه باشد رفته خزانه و غله را
از روی کمال هشیاری و حزم و احتیاط بلشکر ظفر اثر میرسانیدند مع هذا از ممر کمی و گرانی
آزوقه تعب میکشیدند و یک لحظه فرصت آن نداشتند که زین از پشت اسپ برگیرند و سلاح

از تن

از تن خویش دور ساختند و اکثر سپاهیان زر محو که صرف کردن زر و سر را در راه ولی نعمت خویش مایهٔ
سعادت دانسته بودند و با رضای خلیفهٔ زمان زبان حال و جانها همگی سود و سراسر بهبود می انگاشتند
اسپان ایشان کشته و زخمی و سقط شده بود و بعد از فتح قلعه و برآمدن مخالفان و ساخته شدن کارها
بکام دل دولتخواهان دیگر توقف در دولتاباد و تعمیر خرابی لشکر ظفر اثر نداشت رای صائب سپهسالار
چنان اقتضا نمود که بعضی از بنده های جان نثار درگاه سپهر اقتدار را بحراست قلعه بگذارد و خود
فتح خان و نظام را برداشته متوجه برهانپور گردد و ازینجهت که مردم در آن مدت مشقت بسیار
کشیده بودند و آذوقه نیز در قلعه نبود هر کرا تکلیف قلعه داری دولتاباد میکرد قبول نمی نمود درین اثنا
خاندوران که بندهٔ اصیل قدیم الخدمت درست اخلاص کار طلبیست و همیشه درین دولت مصدر
خدمات نمایان گشته و جمعیت خوبی که قریب دو هزار سوار بود و دوران سفر همراه داشت قدم همت
پیش گذاشته قرار توقف در دولتاباد داد و تعهد حفظ و حراست آن قلعه بتحت بنیاد نمود و خانخانان
او را با سید مرتضی خان و چندی دیگر از منصبداران در قلعه گذاشته خود با خانزمان و دیگران
متوجه ظفرنگر شد و در راه اکثر اوقات لشکر کینه اثر بیجاپور نمایان گشته شوخی می نمودند
و هرگاه بهادران نصرت نشان حمله می آوردند تا مثل برگ ریزان از پیش باد خزان گریزان گردیده پراگنده
و پریشان میشدند و جمعی را کشتن میدادند چنانچه در چندین روزها تا ماجی و دوریه که از سرداران
عمدهٔ آن لشکر بود کشته گردیده و از سفر سکن و سنگر زید عساکر ظفر شعار چون بحوالی ظفرنگر رسیدند
و مراری و سایر سرداران عادلخانیه فرهاد و رندوله را برای التماس صلح فرستادند سپهسالار
قبول این معنی ننموده او را بی نیل مطلوب برگردانید و بعد از وصول لشکر نصرت اثر بظفرنگر چون

خانخانان ذخیره بسیار آنجا جمع کرده و برهانپور و حوالی آن برکسان بطلب نجاره تعیین نموده بود و غلّه از آن
شده باعث رفاهیت سپاهیان گردید و عادلخانیه متهوّر که سر در پای لشکر منصور داشتند قرین یأس
مراجعت نموده بایستی آنکه شاید بسبب کمی آذوقه در قلعه و قلّت جمعیّت خاندوران دست و پائی توانند زد
بدولتاباد رفتند و در همان ایّام چند که بنده های درگاه والا ساخته هنگام آمدن فرصت حصار کردن
آنها نیافته بودند نزول او با رشوند و خاندوران که بارها از مردانگی و جلادتش آزموده امتحان
کامل عیار بر آمده است اکثر از قلعه بیرون آمده متهوّران دستبردهای نمایان کرد و چون رعایای حوالی دولتاباد
مطمئن خاطر ساخته بود و غلّه بسیار از برای فروختن آورده بودند از ممرّ آذوقه در محاصره عسرت نکشید
و خانخانان چون بر جسارت غنیم و قبل نمودن قلعه اطلاع یافت با وجود بی‌سامانی و پریشانی لشکر
اواخر تیر ماه با رسید بسیار روانهٔ دولتاباد شد و متهوّران چون دانستند که خاندوران
قلعه را انچنان استحکام داده که ایشان بران دست توانند یافت و خبر توجه خانخانان
صوب نیز استماع نمودند از گرد قلعه برخاستند و ازین جهت که دران ایّام آب بان گنگا طغیان
داشت از راه ناسک و تربنک که در حوالی آن آب مذکور پایاب دارد خاک ادبار بر فرق
خویش بیخته روانهٔ وادی ناکامی شدند و خانخانان بعد از شنیدن این خبر ده هزار کاو غلّه
که از ظفرنگر همراه گرفته بود در قصبهٔ بریکانو حوالهٔ خانزمان نمود که بدرگوهی دولتاباد رسانیده
مصحوب جمعی بقلعه فرستند و از انجا معاودت نماید و خود به برهانپور رفت و چون فتحخان فرزند خفیف العقل
ناقص خردی بود و بی‌نظام هنوز در سلک صبیان انتظام داشت خانخانان از اندیشهٔ آنکه
مبادا از تسویلات شیطانی از راه رفته لغزشی از ایشان سر زند که دفع شان بر دولتخواهان لازم

گرده و دریرها نیز جمعی را گماشت که هر دو را بطریق نظربندی نگاه دارند اما چون عهد نموده بود که بغیر ضرورت

قلعه فتحخان پیرجیو داشته باشد با او واگذارد بعهد خود عمل کرده از مال او بهیچ چیز متصرف نشد و همه را

امانت بمعتمدان سپرد و ازین جهت که خاندان زمینداران او در تسخیر دولت ابد تعب بسیار کشیده

بودند حکم اشرف بنفاذ پیوست که قلعه را بسید مرتضی خان خلف سید صدر جهان که خانه‌زاد اصیل

صاحب قبیله است سپرده متوجه مالوه که صوبه‌داری آن با و متعلق بود گردد و خانه‌زاد مرتضی خان را

بضبط و حراست قلعه دولتآباد گذاشته بعد از دو ماه دریرها نیز بنجابخان پیوست درین ایام از

عرضداشت راجه بهارت که بحراست ملک تلنگانه متعین بود معروض و اعلی پایه سریر اعلی

گردید که بولاد سیند منصاح که با دو سه هزار سوار در قلعه دیگلور میبودند بارها از بندهای درگاه

جهان پناه شلاقهای مستوفی خورده‌اند و جمعی کثیر را بکشتن داده ره نورد وادی فرار و مرحله پیمای دشت

ادبار گشتند و مادر و دو دختر و سه زن و دیگر بخیر فیل بولادی مقهور بدست بهادران فیروزی نشان افتاده

قلعه دیگلور بتصرف اولیای دولت روزافزون در آمد بیست و هفتم تیرماه عنایت الله ولد فاضل خان

بر بهادر کمینه بشرف اسلام عمدة الامرا اسیرانی که قیدند و اسامی نسخه یکی را که از زن و مرد و دختر و

کلان زیاده چهار صد تن بودند با اجسام آن کفار نابکار که هر یک قطعه بود از جسم بنده هزار تصویری از مرقع

ضمیکری نظر انور در آوردند شهنشاه دین پرور کفر سوز بتقاضی غیرت عدل امر نمودند که بران جهال بت ضلالت

کیش اسلام عرضه دارند و هر که قبول نکند او را بقتل تهدید نمایند بعضی از بیم سر بشرف اسلام در آمده نفس

و از چنگ عقاب رشته با نواع عواطف و مراحم سرافراز گشتند و اکثر آنها که در جهل راسخ بودند مردود کیش

خویش غلطت داشتند سر از ربقه مسلمانی پیچیدند و بندگان حضرت آنمرد و دانرا بآمر اقسمت نموده فرمودند

کرد زندان عذاب مجبور و از بهر کدام آنها که اسلام قبول نماید بعرض مقدس رسانند و مسلمان کرده و گرگنه

و علوفه کارخانجات از آن نقود عنقریب گذرانید بقعر رسانند و ما بقی در قید باشند و بیشتر آن طایفه ضاله

بشومی جهل خویش در حبس جهنم پیوستند و از بتان هر چه صنم و اصنام بود حسب الحکم در آب جون غرق نمودند

و باقی را در هم شکستند و ثواب آن بر روزگار فرخنده آثار پادشاه دین پرور عاید شد

در سه شنبه هیئت و تنجیم امرداد تا تیر هوای مختلف بر شکال ذات اقدس سایه ذو الجلال را عارضه تب و گرانی

سر بهم رو داده عالمیان را از وقوع این اضطراب اضطراب افکند مزاج شهنشاه آفاق گیتی پناه شد از عارضه

تب تغیر پذیر جهان مضطرب شد از این که هر که بیتاب گردد و تن از درد بهر فلک بپرسش برد از روی مهر

بیا نشیند از صبح و صندل زهره ابواب خیرات و صدقات بر عجزه و مساکین و فقرا و مستحقین مفتوح

گشت و اکابر سادات و مشایخ و علما و صلحا دست بدرگاه قاضی الحاجات برداشته صحت آن ذات

اقدس که سلامت همه آفاق در سلامت اوست استمداد نمودند و قدسیان آسمان لب بآمین گشودند و سهام آن دعا

که همه از سر صدق و روی اخلاص بود بهدف اجابت رسیده از شفاخانه غیبی شفای عاجل کرامت شد و بعد

سه روز صحت کامل حاصل گردید اطبای سرکار خاصه شریفه بخلعتها و چهارده هزار روپیه انعام

نوازش یافتند و شاهزاده های نامدار عالی تبار و امرای عالیمقدار در بیرون یک لک روپیه بنوید

قدسی القاب خورشید احتجاب نواب العلیه بیگم صاحب و [illegible] پرده گیان حجب عصمت و مخدرات امر کم

در محل مقدس راه دارند در اندرون پنجاه هزار روپیه بصیغه تصدق گذرانیدند و لطف شامل

پادشاه گنج بخش اشاره فرمود که آن یک لک روپیه بفقرا و مستحقین و پنجاه هزار روپیه زنان

مستحقه قسمت نمایند دوم شهر [illegible] سیف خان صوبه دار اله آباد بشرف زمین بوس [illegible] هزار مهر

و هزار روپیه نذر و پیشکش لایق از مرصع آلات و نفایس دیگر گذرانیده فرستاده بود حضرت صاحبقران ثانی
نذر او را تقبل فرموده والاقدر سلطان شاه شجاع بهادر را بمطلب دکن چون عمده فتح قلعه دولتاباد و دیگر امور اعظم انصرام
مهابت خان خانخانان سپه سالار صوبجات بارگاه عظمت و جلال گردیده در این ایام همت فرجام تسخیر دولتاباد و
بسیار شدند و در آن حال بناداران دکن خوف و هیبت تمام در دل ایشان راه یافته و برای تسخیر ساختن
باقی ممالک دکن از این بهتر فرصتی نمی باشد اما کومکیان در ایام محاصره قلعه دولتاباد از زخمی و گرانی
علوفه و ترددات شاقه تعب و پریشانی بسیار کشیده اند و بانفصال مهمی دیگر از ایشان نمیشود مصلحت
دولت ابد پیوند در آن می بیند که یکی از شاهزاده های نامدار کامکار بلند اقبال را با
ساز و سامان شایسته از خزانه و توپخانه و دلیران خصم افکن و فیلان صف شکن بآن صوب
فرستند که بمیامن تایید الهی و برکات فیض و فضل نامتناهی اکثر ممالک جنوبی بحوزه تسخیر و حیطه تصرف
اولیای دولت قاهره درخواهد آمد لهذا حضرت صاحبقران ثانی گرامی گوهر محیط خلافت سلطان
شاه شجاع بهادر را از ارکان اربعه کعبه دولت و قوایم چهارگانه سریر سلطنت جهت این کار اختیار
فرموده از فیل و اسپ و سلاح و زر و لشکر چنانچه باید و شاید سرانجام سفر آن شاهزاده
والاگوهر بتاخیر نمودند و روز یکشنبه ششم شهر تیر مطابق بیست و دوم شهر صفر ختم بالاقبال
والظفر که ساعتی در کمال السعادت بود شاهزاده نامور بلند را بمنصب ده هزاری ذات
پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان طوغ و تشریف خاص با نادری و جیغه مرصع و مروارید
و شمشیر و خنجر مرصع و ترکش که کشورگشایان هند هنگام سفر جنوب بستن آن شگون میگیرند
و دو راس اسپ خاصه یکی مسرج بزین مرصع و دیگری بزین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و

انعام شش لک روپیه سرفرازی بخشیده و رخصت ساختند و از کمال عطوفت و مرحمت حکم اشرف
بصدور پیوست که از دروازهٔ دولتخانهٔ عالی بر تهیه سوار شده و بفال فتح و نصرت نقارهٔ اقبال
و دولت بنوازش در آورند و درین سعادت متوجه مقصد گردیده و از امرا و منصبداران سید خانجهان و
راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و الله ویردیخان و خواجه صنجان که با التماس خویش از موقف خطاب
دولتخانه نیافت و رشید خان انصاری و مادهو سنگه ولد راو رتن و تیغ لبا سیخان افشار و
سید عالم باره و چندرمن بندیله و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس کوالیاری
و خلیل خان و اصالتخان و دیگر تا نزخان و جمال الدین لاهوری خان قزوینی و حبیب خان سور و شیرخان ترین
و کرم الله ولد علیمردانخان بهادر و جمعی دیگر از بنده های جان سپار که جمعیت آنها قریب بیست و چهار هزار
میشد و دو هزار سوار از تابینان امرای که همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بندگان
اعلی میباشند و احدی پیادهٔ بسیار از تفنگچی و کماندار و در خدمت شاهزادهٔ جهانیان رخصت گشتند
و هنگام رخصت سید خانجهان بعنایت خلعت و اسپ و فیل خاصه با ماده فیل و راجه جی سنگه و الله ویردی
و دولتخان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسپ و دیگران بعضی بانعام اسپ و برخی بخلعت سرافراز گشتند
و اصالتخان را از اصل و اضافه بمنصب هزاری و پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت بخشیگری آن
لشکر ظفر اثر بلند گردانیدند و مبلغ پنج لک روپیه و ده لک از خزانهٔ رکاب و پانزده لک
از خزانهٔ خالصات صوبهٔ مالوه بجهت خرج لشکر از علوفهٔ احدی و پیاده و غیرها همراه شاهزادهٔ جوانبخت
نمودند بیست و سوم صادقخان میربخشی که از بنده های نیکو خواه خیر اندیش این دولت عظمی و در حسن
خلق و سلامت نفس اتصاف داشت بانگ که وقتی داعی حق را لبیک اجابت گفت و بندگان اعلیحضرت

صاحبقران

صاحبقران ثانی از برای سرافرازی جعفر خان پسر کلان او که بجنس عبودیت و نیکو خدمتی دربارگاه قرب
بر امثال و اقران پیشی گرفته شاهزادهٔ فیروزمند دولت نصیب گل بستان خلافت سلطان اورنگ
زیب را فرستادند که پرسش مشار الیه نموده او را با برادرانش بملازمت اشرف آورد و چون
جعفر خان با اخوان سعادت استلام عتبهٔ والا حاصل کردند کان اعلی ایشان را بسلامتی ذات
اقدس خویش تسلی فرموده خلعتها مرحمت کردند و جعفر خان را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
ذات و دو هزار سوار و برادر خردش نصیر را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
و عبدالرحمن را از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی ذات و دوصد و پنجاه سوار و بهرام را از
اصل و اضافه بمنصب پانصدی ذات و صد سوار سرافراز ساختند شب بیست و پنجم شهریور
مطابق دوازدهم شهر ربیع الاول در دولتخانهٔ عالی مجلس میلاد نبوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
و اصحابه اجمعین انعقاد پذیرفت و پادشاه دین پرور اسلام پناه که همیشه تخت فیروز بخت جلوس
اجلال میفرمایند بواسطهٔ تعظیم و احترام این شب متبرک بر مسند نشسته زمین را از عز و شرف پایه از چرخ
برین گذرانیدند و فضلا و صلحا و حفاظ باهتمام صدر الصدور موسوی خان در آن محفل بهشت آیین
حاضر گشته بتلاوت قرآن زودگذار از دستان قیام نمودند و بجهت ترویح روح مطهر سرور انبیا صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین انواع بخورات و عطریات بمجلس آوردند و خوانسالاران
خوانهای پر نوال گسترده الوان اطعمه و اقسام نقلات و حلویات کشیدند و خلقی کثیر از ان نعمای
بیکران بفیض رسیدند و از خزانهٔ جود شهنشاهی که ذات اقدسش زینت بخش عرصهٔ وجود است
از خلعت و زرچی و شال اهل فضل و صلاح و ارباب استحقاق فراخور حال هر یک مرحمتها فرمودند

وچون مردم بسیار فراهم آمده بودند سوای و از دو هزار روپیه نقد که شش هزار روپیه دیگر که مجموع بیست
هزار روپیه باشد انفاق نمودند و آن مجلس بهشت آیین مرعاس دولت پادشاه و فرمان میمنت انضمام
حاضران مرخص گشتند و دیندولا سیف خان را بجهت خلعت و اسپ و فیل و خنجر رخصت الهآباد که بعهده
ضبط او مقرر بود نمودند و یکهزار سوار منصب او را که چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار بود دو اسپه سه اسپه
مقرر فرمودند از آنجا که همیشه همت والای پادشاه شرع پرور اسلام شعار به ترویج دین متین نبوی و اجرای
احکام شرع مبین مصطفوی مصروفست منشور مطاع به صوبه داران و حکام اطراف ممالک محروسه شرف
صدور یافت که هندوان در قلمرو خلیفه زمان چنانچه پیشتر نیز حکم شده بود بتخانه احداث نکنند
و مرمت بتخانه های هنود که قبل از جلوس همایون ساخته باشند نیز اقدام ننمایند و اگر یکی از آن طبقه
ضاله بهدایت توفیق خواهد شرف اسلام دریابد اقربای او که صاحب ثروت و مکنت باشند
منع نکنند و مزاحمت و مضرت باحوال او نرسانند و بلباس مسلمانان متلبس نگردند و حمیه
علانیه در بیع و شرای خمر و شرب آن مبادرت ننمایند و اموات خویش در جوار مقابر مسلمانان
نسوزند و علامت ستی شدن که عبارت از سوختن زنان هنود خود را بعد از فوت شوهر است
نزدیک مرقد اهل اسلام نسازند و اسیران مسلمانان را که در تاخت اوطان مفسدان بدست
سپاه ایشان افتاده باشند نخرند و هر که از این احکام تخلف ورزد او را بمعرض باز خواست
درآورده بسیاست رسانند هفتم مهرخان دوران از مالوه آمده احراز سعادت ملازمت نمود
و سنگرام زمیندار کشور نیز بدولت استلام عتبه علیه والا یافته جبهه عبودیت بر زمین نیاز سود
و براجه بختاور سنگه پسر راجه جیسنگه کچواهه که بدلالت سعادت مسلمان شده بود خلعت و دو هزار

روپیه

روپیه انعام مرحمت شد و اسلامخان که از صاحب صوبگی گجرات تغییر شده روانهٔ درگاه معلی شده بود
درین وقت حسب امر اعلی بواسطهٔ بعضی مهمات برهانپور رفته دهم ماه از انجا آمده شرف اندوز ملازمت
کیمیا خاصیت گردید و هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید و پیشکش لایقی از جواهر و مرصع آلات
و نفایس گجرات که یک لک روپیه قیمت آن بود کشید و بعز قبول مقرون گردید و نظام و فتحخان که
خانخانان بر مکنونات خاطر و منویات سرایر ایشان وقوف یافته ایشان را بطریق نظربندی نگاه
میداشت و درین وقت همراه اسلامخان روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردانیده بود بتقبیل سدهٔ سنیه
مبارک افتخار بر افراختند و چون آن نظام الملک را که در فتح قلعهٔ احمدنگر اولیای دولت حضرت عرش
آشیانی اسیر ساخته بودند در قلعهٔ گوالیار که حوالهٔ سید خانجهان است مقید داشتند این نظام را
نیز بخان مشار الیه سپردند که دران حصار محبوس گرداند و هرچند که فتحخان از خبث باطن
و کدورت طینت و شومی که جبلت اهل دکن بدان مفطور است بسیار مصدر حرکات ناهنجار شده بود
از انجا که دستگیری افتادگان شیوهٔ این خدیو زمین و زمان است بمومیائی لطف و احسان خاطر
شکستهٔ آن شیفته حال فرمودند و او را در سلک بندهای درگاه جهان پناه منتظم ساخته
دو لک روپیه لیاقت مقرر نمودند و بعنایت فیل مفتخر گردانیدند و از اسباب و اموال آنچه بنظام
تعلق داشت بسرکار خاصهٔ شریفه ضبط نموده هرچه از فتحخان بود برو مسلم داشتند درین ولا
عبدالرحمن ولد صادقخان از تغییر کاظم بیگ خویش طالبخان وزیر فرمانفرمای ممالک ایران بخدمت
بخشیگری احدیان سرافراز شد و در سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه مطابق دوازدهم
مهر ماه مجلس وزن قمری سال چهل و چهارم از عمر ابد پیوند حضرت صاحبقران ثانی انعقاد یافت

آن حضرت تا این زمان شاهزاده‌های والاتبار عالیمقدار سعادت نشان روزیانه عنایت میفرمودند
و در خاطر مبارک قرار یافته بود که تا آن ازهار شاخسار سلطنت را به مهمی نفرستند منصب ندهند چون
شاهزاده جوانبخت سلطان شاه شجاع بهادر ازینجهت که بمهم دکن تعیین شده بود منصب مرحمت کردند
منصب والای آن خجسته تمکین که مهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه نیز لازم بود لهذا درین روز خجسته آن شاهزاده
عالیمقدار نامدار را بمنصب والای دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و عنایت علم و نقاره و توغ و
طوغ آفتاب گیر و حکم زدن بارگاه سرخ در سفرها بلند کردانیده نقاره دو دومان سیدانام
اسلام خان را میر بخشی کرده بعنایت خلعت خاص سرافراز ساختند بخشی‌گری ممالک با خواجه بخشی‌گری او شده
خاندوران صاحب صوبه مالوه را خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل عنایت نموده بخدمت شاهزاده
عالیمقدار سلطان شجاع بهادر رخصت فرمودند و مکرمت خان دیوان بیوتات را از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری ذات و هزار سوار و عنایت خلعت و فیل سرافراز گردانیده خدمت فوجداری نواحی
دار الخلافه اکبرآباد فرمودند و خدمت دیوانی بیوتات را از تغییر او بقاضی محمد سعید کروری مرحمت
نمودند و قاضی را بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه نواختند و خدمت
داروغگی دواخانه و تصحیح نسخه منصبداران از تغییر او بمیر زین العابدین علی برادر اسلام خان فرمودند و چون
منجمان بعرض مقدس رسانیده بودند که درین ایام طالع همایون گرانی دارد ذات اقدس را
بطلا و نقره وزن کرده آن وجه را خیرات باید نمود لهذا بندگان اعلی که همیشه بواسطه بذل
مال و انفاق آن جویای سبب میباشند در روز تمام آن بهنگ خویش زر و سیم به مستحقین قسمت
فرمودند اتفاقاً درین سال اصلاً گرد بی بوجود اشرف نرسید با برکت آن تصدق بود با معصای

چیزی

حدیث کذب المنجمون ورب الکعبه در پنجم آبان موکب جلال از دار الخلافه قرین دولت و اقبال بعزم شکار
متوجه روپباس و تدارابادی شده و ده نیلگاو و صد آهو بتفنگ خاصه و جانور پرنده بسیار بباز و جره
شکار نموده بعد از یازده روز رایت رجعت بمستقر خلافت برافراشتند و نبیل الدوله آصف خان و
علامی افضلخان با جمعی دیگر از امرا و سایر بندها که در دار الخلافه بودند پذیره شده در نور منزل سعادت
اندوز ملازمت گشتند و در همین ولا پرسوتم سنگه پسر راجه رامسنگه کچواهه که برهنمونی توفیق شرف اسلام
دریافته بود از سعادت منشی بسعادتمند موسوم گشته مورد عنایات شد پنجم دی محلدار خان از دکن آمده
شرف اندوز ملازمت شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات
و دو هزار سوار و جاگیر سرکار مونگیر از توابع صوبه بهار به بیست هزار روپیه نقد سربلند گردید دوازدهم دی ماه
خیرانجان ایلچی قطب الملک که در سنه احد جلوس همایون از جانب او بسفارت ایران رفته در این سال مراجعت
نموده و در روانه گلکنده بود به تقبیل عتبه والا مفتخر گشته سه نفر اسپ با چند استر و شتر و دیگر اقمشه
و نفایس ایران برسم پیشکش از نظر خلیفه زمان گذرانید بیست و پنجم مطابق چهاردهم شهر رجب المرجب سنه
هزار و پنجاه و سه مجلس وزن شمسی سال چهل و سیوم از عمر ابد قرین بار آراستگی خلد برین انعقاد پذیرفت
و درین روز جهان افروز بر منصب علامی افضلخان که پنجهزاری ذات و سه هزار سوار بود هزاری ذات
افزوده جعفرخان را بعنایت نقاره بلند آوازه ساختند و کرمت خان بعطای علم لوای مباهات
برافراخت و باقی بیگ قلماق از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و شش صد سوار و خطاب خانی
و میر عبدالکریم داروغه عمارات دار الخلافه بمنصب هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه
نوازش یافتند از غرائب آنکه رستمخان دکنی اسپی پیشکش نمود که آنرا جنگ کردن با فیل تعلیم کرده

بودند و همینکه لجام از سرش بر آورده بفیلان هوشیار رسیده اند همچنان با حمله کرده بر روی فیل مست
و هر دو دست بر پیشانی آن نهاده کرده رو و خرطومش را بدندان میگرفت و اگر فیل زور آورده آنرا از خود
دور میکرد بجهت کمر در آمده از پهلو و عقب پا و دامنش را می گزید و فیل مضطرب و سراسیمه میگشت یازدهم بهمن چون
شاهزاده جوانبخت سلطان داراشکوه را حقتعالی از دختر سلطان پرویز صبیه کرامت فرموده
نخستین غنچه گلزار امید آن گلبن حدیقه سلطنت بود حضرت صاحب قران ثانی قرین سعادت جا در منزل شاهزاده
جهانیان شرف قدوم ارزانی داشتند و آن همین گوهر محیط خلافت مراسم پا انداز و نثار نموده پیشکش عالی
کشیدند و حسب فرموده یمین الدوله آصفخان و تقوز پارچه با جمدهر مرصع و بعلامی افضلخان و شایسته خان
خلعت با چارقب زردوزی و باسلام خان میر جمله و جعفر خان و موسوی خان و شاهنواز خان خلعت [illegible]
و بسایر بندهای روشناس خلعت دادند نهضت موکب منصور حضرت صاحبقران ثانی
از دار الخلافه اکبر آباد بصوب پنجاب چون بعد از جلوس همایون دار السلطنه لاهور که آن مستقر
سریر سلطنت سلاطین این دودمان خلافت نشانست بفر ورود موکب جهان پیرا مشرف نگشته بود
خاطر خاطر بندگان اعلیحضرت خلیفة اللهی بسیر خطه دلپذیر کشمیر نیز رغبت تمامی داشت لهذا عزیمت سفر
خیر اثر پنجاب در ضمیر انور قرار گرفته آخر روز پنجشنبه چهاردهم بهمن مطابق سیوم شهر شعبان المعظم سنه
هزار و چهل و سه که باتفاق انجم شناسان فارسی و هندی ساعت در کمال سعادت بود نهضت موکب جلال
از دار الخلافه اکبر آباد دام عمرها الله تعالی الی یوم القیامه بدان صوب واقع شد و موضع کهات سامی
کنار آب جون مضرب خیام عساکر فیروزی اعتصام گردیده شهنشاه جهان ابکار آن روز انعام فرموده
خانعالم را که از سر شکاری صاحب وقوفست ذوق شکار بسیار دارد و بانعام هزار و پانصد اشرفی

نقد

نواخته مقرر نمودند که تا دهلی ملازم رکاب همایون باشند و تماشای شکار در راه و پالم کرده از انجا
به دار الخلافه مراجعت نمایند و فارغ بال بدعاهای دولت روزافزون مشغول گردد و شهر دهم از انجا کوچ کرده
قرین سعادت و اقبال متوجه مقصد گشتند و از کمال عدالت و رعیت پروری بخشی احدیان را با احدیان
تیرانداز و بیلداران با تفنگچیان تعیین فرمودند که هر کدام از یکطرف راه اهتمام زراعت می نموده باشند
تا پایمال اهل اردو نگردد معهذا چون عظمت و کثرت لشکر و اردوی پادشاهی زیاده از آنست که در حیز
بیان گنجد و کاهی بیش از یک گروه عوض آن پیمایش شده حصه رعیت برعیت و حصه جاگیر را بجاگیردار از زر
نقد میداده باشند در روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن مطابق چهاردهم شهر شعبان در شهر متهرا که معبد مقرر
مشهور هنود است مقام فرمودند و چون الله وردی خان قراول بیگی معروض داشت که آن روی آب جون
در بیشه مقابل موضع مهابن شیری چند هست و قطع نظر از صید کردن وحوش صحرا اصرار بسیار نمود و در تمامی
آن نواحی زیر ساختند بنابر آن طبع اقدس بنشاط شکار شیران مذکور که متضمن خلاصی حیوانات وحشی
و انسی از شر آنها بود رغبت نمود و بکشتی از آب عبور کرده بفیل سوار بشکارگاه در آمدند و چهار شیر
دو نر که بسیار کلان بود و دو ماده شکار فرمودند و یک شیربچه را گرزبرداران حسب الامر بطریق زنده
گرفتند و شب هنگام که لیلة البرات بود ارشاد بچراغان کنار دریا و کشتیها میان آب شرف صدور یافت
و با وجود که پیشتر تمهید آن نشده بود خدام بارگاه جلال چراغانی کردند که اگر ارباب ثروت و مکنت
مدتی تهیه نمایند بآن خوبی صورت نه بندد و روز دیگر از متهرا کوچ واقع شده غره اسفندارمذ
حوالی رحیم پور مخیم بارگاه حشمت و جاه گردید و کلیان جهالا را که عرضه داشت و پیشکش را با جلب سکه
آورده بود بعنایت خلعت و اسب سرافراز گردانیده مصحوب او جهة رانا خلعت خاص با خنجر مرصع

ودو اسپ خاصه فرستاده وچون الله ویردیخان بعرض مقدس رسانید که درشب این نواحی شیری غرّید

چست شهنشاه بنبرد صولت شیر شکار رو دو پهر از روز گذشته بدولت سوار گشته سه پهر بپایان رسید

ودو شیر یکی نر که هفت من و ربع و دیگری ماده که پنجمن باشد پانزده دام بتفنگ شکار نمودند

و بدولتخانه عالی معاودت نمودند چهارم اسفندارمذ اعتقادخان صوبه دار ولایت کشمیر بشهر آمده

احراز سعادت ملازمت نمود و روز دیگر موضع سلیم گده بفر نزول همایون آراستگی یافت ناب

آن مکانرا سلیم خان پسر شیر خان افغان احداث کرده نیمکاره گذاشته بود و درون حصار اصلاً

عمارت نداشت حضرت جنت مکانی آنرا تمام کرده عمارات دلکش ساخته‌اند و هر وقت که عبور کوکب

جلال آنحضرت بدهلی واقع میشد آن محل را بفر نزول میمنت میکردانیدند کنگاه بندگان حضرت دو روز انجا مقام

فرموده در هنگم که روز دوم مقام بود بسعادت و اقبال سوار شدند نخست بطواف روضه جنت آشیانی

همایون بادشاه طاب ثراه شتافته بعد از آن بزیارت مرقد منور حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء قدس

سره رفته فاتحه خواندند و متولیان و خدام و مجاوران آن اماکن فیض نشان را بانعامات نوازش

فرمودند و مبلغ بهزار روپیه حواله متصدیان نمودند که بفقرا و مساکین قسمت نمایند و اکابر و اهالی مستحقین

و ملای هر که بسعادت ملازمت اشرف مبادرت نمود از فیض انعام عام بادشاه گردون غلام کامیاب مطالب

و مرام گشت و هشتم اسفندارمذ رایات جلال متوجه شکار پالم که از شکارگاههای مقرر بادشاهی است

گردیده در عمارتی که اینجا بفرموده حضرت جنت مکانی حسب الامر آنحضرت ساخته شده نزول اجلال

نمودند و چهار روز دران مقام دل افروز بنشاط شکار اشتغال داشتند از انجمله یکروز غرائب شکاری

واقع شد و بندگان آنحضرت بنفس نفیس از تفنگ خاصه که آنرا خاصبان نام کرده‌اند چهل آهوی سیاه

شکار

شکار فرموده‌اند که همه تیرها در اثنا و وافتادن هیچ یکی محتاج بانداختن تیر دوم نشد و آن صید
بادشاهانه باعث انبساط خاطر بادشاه صید افکن شیر شکار گردید اما دران روز زر بسیار کرده
و این قسم شکاری در تواریخ خود دیده نشده که بادشاهی بلکه هیچ آفریده در یک روز بدست
خود چهل آهو بتفنگ زده باشد و بندگان حضرت مکرر میفرمودند که تا حال یکروز در نخجیرگاه از شکارگاه
های مقرر حوالی دار الخلافه هشتاد و آهو بدست مبارک خود شکار کرده بودیم بعد از انکه نظر
حضرت بخت شکافی در آورده‌ایم فرمودند که ما هرگز در یک روز زیاده از هژده آهو بتفنگ نزده‌ایم
درینوقت طالبای کلیم این رباعی گفته بعرض مقدس رسانید و بانعام و تحسین نوازش یافت
چون شاه جهان پادشه شیر شکار ✿ افکند بعالم پی نخجیرگذار ✿ روزی بتفنگ خاصیان چل آهو
افکند که نفکند بیک صید دوبار ✿ دوازدهم اسفندارمذ ارسلان قلی از سنبهل که بجاگیر او مقرر است
آمده احراز سعادت ملازمت اشرف نمود پانزدهم در مقام سونپت اعتقاد خان صوبه‌دار دهلی را
خلعت داده رخصت انصراف فرمودند هفدهم پیشکش ادال والی تبت که بهمنونی بخت و سعی ظفرخان
صوبه‌دار کشمیر طوق اطاعت و ربقه عبودیت حضرت صاحبقران ثانی را زیب گردن جان خسته
سکه و خطبه بنام نامی و القاب گرامی خلیفه زمان مزین گردانیده بود با نه اشرفی شرف سکه
همایون که تازه در تبت زده بودند از نظر انور گذشت و رستم خان بمرحمت خلعت سرافراز شده
رخصت سعادت سنبهل یافت سپهدار خان از احمدنگر آمده باستلام عتبه والا چهره
مراد افروخت بیست و ششم پرگنه انباله مضرب خیام شکر نصرت اعتصام گشته باغی که
بندگان حضرت در ایام سعادت فرجام بادشاهزادگی طرح انداخته و در ابتدای جلوس

همایون نواب خورشید احتجاب پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب عنایت فرموده بودند از
فیض نزول اشرف زینت روضهٔ خورنق یافت و چون گرد باغ مذکور بسرکار نواب علیهٔ عالیه بیگم بیگم
تعلق داشت متصدیان سرکار آن ملکهٔ زمان را حکم فرمودند که عمارات عالی بطرز طرحی که بخاطر
اقدس قرار رسیده بود با باغ دلگشا بسازند [illegible] باغچه رابت منصور بسر شید
که از بلاد مشهوره است و خالصهٔ شریفه تعلق دارد ظل ورود افکنده بندگان حضرت در باغ حافظ
رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی بنا شده بود حسب الامر حضرت جنت مکانی تالاب خوشی متصل
آن ساخته اند بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده و چون برای گذرانیدن نوروز که نزدیک رسیده بود
دران راه جائی بهتر از محل مذکور نبود متصدیان بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه حکم شد که بر کنار تالاب همان
مجلس نوروزی بیارایند آغاز سال هفتم جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی
الحمد لله تعالی که سال ششم جلوس اشرف که آثار اشراقات و انوار سعادتش شش جهت را فرو گرفته
بود بخجستگی و بهروزی و فرخی و فیروزی منتهی شده و سال هفتم میمنت افزای کوکب سعادت گردید و شهنشاه
بحر و بر را مژدهٔ تسخیر هفت کشور رسانید و بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و یک ثانیه
از شب شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه هزار و چهل و سه هجری ظلمت زدای مجلس خاکیان
و نورافزای انجمن افلاکیان نیر نور ورود بسعادت سرای شرف بنیان حمل افگنده و حضرت صاحبقران ثانی
سریر عالم آرائی را بفر جلوس همایون پایهٔ قدر و شرف بچرخ برین فراخستند خاصان مجلس بهشت تزئین در
پادشاه زمان و زمین تسلیمات تهنیت بجا آورده صدای مبارکباد بعیوق رسانیدند و
مطربان نغمه پرداز نوای رود و سرود از افلاک در گذرانیدند و شعرای بلاغت شعار قصاید [illegible]

از معانی ابدار که در تهنیت کشیده بودند بمسامع حضرت رسانیده بصلات گرانمایه کامیاب شدند و اهل طرب از زرافشانی دست

جود و انعام بادشاه دریا نوال کنار خواهش پر گردانیدند و درین روز جهان افروز سپهدار خان را که عمده امرای

بیرام ثانی بود از تغییر باقر خان نجم ثانی صاحب صوبگی گجرات کردند و بعنایت خلعت و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری

ذات و پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه نوازش نموده مرخص گردانیدند

و امام قلی نامی که سلطنت پناه شاه صفی والی ایران او را با نجیر اتخان که قطب الملک بایلچیگری گلکنده رخصت نموده بود

مصحوب او نامه بتجدید بندگان حضرت فرستاده بشرف استلام عتبه والا فایز گشته سه اسپ عراقی و چهند شتر

و استر با دیگر تحف و نفایس ایران بر سبیل پیشکش گذرانیده بخلعت و انعام چهل هزار روپیه سرافراز گردید

در آن محفل فردوس شمایل از چند کشتی که در فرحی از کمال خوشی و شگفتگی بانجام رسیده بود شب هنگام کنار تالاب را

چراغانی فرمودند که سطح آب از عکس آن بهمه ساحت این سپهر آبگون از کواکب ثواقب درخشنده و فروزان

گشت تو گفتی روی تالاب لوحی از سیم ساده است که صنعتگر قضا آنرا بطلای ناب زرافشان کرده یا لعل حباب

ترصیع نموده القصه عمارات عالی در اطراف تالاب مذکور فرموده سرکاری آن را بعهده دیانت خان

دیوان موجدار سرکار سرهند نمودند و دوم فروردین از آنجا رایت توجه بصوب مقصد برافراختند

سیوم فروردین سرای اعتماد الدوله محط سرادقات جلال گشت و در اینروز راجه جگت سنگه ولد راجه

باسو از نواحی کانگره آمده زمینبوس سده سنیه تارک افتخار برافراخت و دیانت خان بمرحمت خلعت و اضافه

صد سوار که از اصل و اضافه بهزاری ذات و پانصد سوار باشد بجاگیر سرکار سرهند معاودت نمود

دهم فروردین کنار آب بیاه مضرب خیام بارگاه دولت اعتصام گشت و فردای آن که عید رمضان

بود مقام فرمودند و بکشتی از آب عبور نموده در آنطرف دریا که خیمه جهت عیدگاه زده بودند ادای نماز

عمده کرده از تزئین و ولایت بدو تنخواه مرحمت نموده خلقی را از صدمات قحط کامیاب گردانیدند و چون صبیه
صفیه شاهزاده پرویز بخت سلطان دارا شکوه که نخستین ثمره شجره امید آن نهال ریاض سلطنت بود بروضه خلد
خرامید این معنی بسیار باعث ملال خاطر عاطر شاهزاده عالمیان گشت و افراط غضب را مانده بیمار صعب
منجر شده روز بروز حرارت و اضطراب اشتداد می یافت و معالجه اطبای حضور مفید نمی افتاد لهذا کان
حضرت وزیر خان را که از بنده های عمده قدیم الخدمت این درگاه والا است و در علم طب مهارت تمام دارد
و مزاج اشرف خلیفه زمان و شاهزاده های کامگار بسیار آشنا شده با آنکه ساعت ملازمت او نبود
طلب فرمودند و امر نمودند که بایلغار آمده شاهزاده عالمیان را ببیند و مداوا کرده مراجعت کند و بساعت
خوب در حوالی دار السلطنه ادراک سعادت ملازمت اشرف نماید وزیر خان مذکور روز یکشنبه چهاردهم فروردین
آمده شاهزاده را دید و معالجه نموده معاودت نمود و بعنایت الهی دوای او موافق مزاج آن درة
التاج خلافت افتاد و توجه خاطر ملکوت ناظر بندگان حضرت که سرمایه صحت عالم است نیز دخلی عظیم داشت
آن حضرت در ایام کوفت قرة العین سلطنت حکم فرمودند که سراپرده ایشان را متصل بدولتخانه عالی
برپا نمایند و کرده باشند و خود بنفس نفیس مکرر عیادت فرزند ارجمند فرمودند و همیشه خبرگیران بودند و زر
بسیار تصدق نموده مستحقین را از آن محظوظ ساختند تا بمیامن توجهات آنحضرت مزاج وهاج
شاهزاده کامکار بختیار باعتدال گرائیده صحت کامل حاصل گردید شانزدهم فروردین کنار
تالاب خواجه خضر که در ظاهر دار السلطنه ساخته مضرب خیام بارگاه جلال گشت و هفدهم مطابق
هفتم شهر شوال که اهل تنجیم ساعت دخول لاهور خوش کرده بودند از آنجا بر حوضه طلائی که جهرکه آن
روش خیر مذکور ساخته شده و از مخترعات مخترع قوانین خلافت و آن از قبیل نضرت شان

نضر

نصب کرده بودند شستهٔ فیروزی دوات اقبال متوجه بهره شدند درین اثنا وزیرخان آمده احراز سعادت
ملازمت نمود و هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید نجابتخان فوجدار دامن کوه کانگره که
همانجا جاگیر داشت با میرزا والی و میرزا اوزخان پسر لشکرخان که فوجدار لکهی جنگل بود و سایر کومکیان
پنجاب و اعیان و اشراف دار السلطنه لاهور همراه وزیرخان آمده باستلام عتبهٔ والا سربلند
گشتند و بعد از یک پهر روز ماهچهٔ رایات جاه و جلال پرتو ورود بدولتخانهٔ دار السلطنه لاهور افگند
نوروز هم فروردین که بزم فرخنده شرف آفتاب آراستگی داشت سعید خان صاحب صوبهٔ کابل
که بعد از جلوس همایون ادراک سعادت زمینبوس درگاه معلی نموده بود و بندگان حضرت از روی
عنایت او را طلب فرموده بودند تا کامیاب شرف ملازمت گردد بتسلیم عتبهٔ عبودیت منتخر و مباهی
گشت و هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و صد اسپ و صد شتر نر و ماده بر سبیل پیشکش گذرانید
و در همین نوروز پیشکش وزیرخان که از روی اخلاص و ارادت در مدت صاحب صوبگی پنجاب از جواهر
مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و اسپ و شتر و قالی و پارچه و غیره ها سرانجام کرده
بود بنظر انور در آمد الحق خیابان پیشکشی از اشمال و استران او کسی نگذرانیده بود از انجمله بجهت
سرافرازی آن فدوی اخلاص کیش قریب چهار لک روپیه شرف قبول یافت و درینولا منصب
نجابت خان که خدمت فوجداری دامن کوه کانگره را خوب بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه
سه هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت و مخلصخان از گورکهپور آمده باستلام عتبهٔ والا
سرافراز شد و قلیچخان صوبه دار ملتان بشرف زمینبوس حریم جلال مباهی گشت و پیشکشی از
اسپان عراقی و امتعهٔ نفیسهٔ ایران زمین بنظر انور در آورد و چهل راس اسپ کچهی

تحف و نفایس گجرات که باقر خان قبل از تغییر شدن از صاحب صوبگی آنولایت برسم پیشکش روانه ساخته

سیر اعلی نموده بود درین وقت رسیده ملحوظ نظر قبول گردید و مجموع آنچه درین نوروز از پیشکش شاهزاده‌های

عالیمقدار و امرا و اعیان دولت بقبول خاطر ملکوت ناظر گردید دوازده لک روپیه شد و درین جشن

فروردین بروضهٔ منوره حضرت جنت مکانی رفته از روی ادب آداب زیارت بعمل آوردند و فاتحه بروح

آن حضرت خواندند و ده هزار روپیه خیرات نمودند و درین ایام که دار السلطنه بوجود اقدس زیب و صفا

داشت همگی همت والا بسرانجام مهام آن مملکت و بر دخت محال خالصه شریفه و جاگیرداران و تفقد

احوال رعایا و برایا مصروف بود و چون عمارات غسلخانه و خوابگاه و دولتخانهٔ عالی مرضی

مزاج اشرف نبود بر حسب فرموده معماران طرحهای تازه کشیده بنظر اشرف گذرانیدند و از انجمله

طرحی که خوش فرمودند بوزیر خان و متصدیان عمارات سرکار خاصه شریفه امر نمودند که تا هنگام

معاودت از کشمیر بموقع آنرا بسازند و برج رفیع الشان منیع البنیانی که در زمان حضرت جنت مکانی

بنا شده بود و اساسش را در عهد آنحضرت برآورده هنوز شروع در عمارات فوقانیش نکرده بودند

بندگان حضرت طرح سابق آنرا خوش نفرمودند و از نو طرح عالی بخاطر دقیقه‌یاب آورده

بیمین الدوله که در عمارات بسیار سلیقهٔ موقعی دارد و فرمودند تا همه را بخط خود نوشته

عمارات پادشاهی سپرد الحق چنین عمارتی معمار روزگار در هیچ دوری از ادوار طرح

نکرده و نقش بخدمتی که در هر یک رویه آن سه لک خشت پخته بکار رفته امید که تا بروج

دوازده گانه از پرتو ورود مسند آرای چرخ چهارم منور و بشکسته باشد این شاه برج آسمان سا که فرد

از بروج هشتگانه فلک گذرانیده بیت الشرف آفتاب اوج سلطنت و خلافت باشد چون یمین الدوله

آصف

آصفخان خانهٔ عالیهٔ چنانچه در کمال نفاست و خوبی ساخته که نظیر آن بهیچیک از امرای عظیم الشان جنت

منزلی ساخته چنانچه بسبب لک روپیه خرج آن شده و در مدت ده سال باتمام رسیده و بنابر آن در نیولا

التماس قدوم میمنت لزوم سلیمان زمان نموده بندگان حضرت ملتمس آن عمدهٔ مریدان و نیکخواه را بدرجهٔ قبول

داشته غرّهٔ اردی بهشت بفیض مقدم همایون زینت بخش منزل آصف دوران گشتند و آن خان

آداب شناس قاعده دان شکر این عطیهٔ عظمی بجا آورده اقامت مراسم پاانداز و نثار نموده

پیشکش عالی که از فرد کامل جواهر و مرصع آلات و طلاآلات و اسپ و پارچه و دیگر نفایس نوادر انجام

نموده بود مجموع پیشکش لک روپیه بنظر انور شهنشاه دادگر در آورد و بجهة سرافرازی او بغیر قبول مقرون

گشت اگرچه همت آنخان در الامکان بخشهائی لائق از نظر همایون گذرانیده پیشکشهای نمایان کشیده

امّا آنچه درین مرتبه سامان نموده بود بحسب کیفیّت و کمّیّت از پیشکشهای سابق او افزونی داشت و

سوای آن بجمیع شاهزاده های عالیمقدار نیز از مرصّع آلات و اسپ و پارچه پیشکشهای

گذرانید هفدهم اردی بهشت یکهزار سوار قلیچخان را که بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار سرافرازی

داشت دو اسپه سه اسپه نموده و او را بعنایت خلعت و اسپ نواخته رخصت انتظام صوبهٔ

ملتان ارزانی داشتند مخلص خان باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار که از اصل و اضافه

سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار باشد و مرحمت خلعت و اسپ و خدمت صوبه داری

تلنگانه که از صوبجات دکنست سرافراز گشته بآن صوب مرخص شد و محلدار خان دکنی بخلعت و اسپ

و علم و بیست هزار روپیه انعام و خدمت فوجداری سرکار گورکهپور که از تغیر مخلص خان باو مرحمت

شده بود سرافراز گشته رخصت آنحدود یافت هنگامی که دار السلطنه نور ورود رایات جاه و جلال

بفیض نزهت ساعت نهضت موکب منصور بصوب کشمیر اول اردی بهشت قرار یافته بود چون از
عرایض متصدیان مهمات آنجا بعرض مقدس رسید که در راه ها برف بسیار است و تا اوایل خرداد کم منقطع
خواهد گشت و ماه ذیقعده که رحلت ناصیه مرضیه نواب غفران مآب مهد علیا ممتاز الزمانی در چهار
شنبه هفدهم آن واقع شده و بندگان حضرت در ماه های دیگر همین روز چهارشنبه و در آن ماه
سراسر لباس سفید میپوشند و استماع ساز و نغمه نمیفرمایند نیز در رسید با آنکه سیر شکوفه کشمیر را
که بهترین سیر هاست در ماه فروردین ادراک میتوان کرد نخواستند که در این ایام لازم کدورت بگلگشت
خطهٔ مذکور که رشک روضهٔ حورست قیام نمایند و آن ساعت را موقوف داشته بمنجمان فرمودند که
ساعت دیگر اختیار کنند لهذا اوایل بیستم روز دوشنبه اول ماه خرداد و ساعت خوش نمودند
و در آن ساعت فرخنده رایات جلال قرین سعادت و اقبال از دار السلطنه لاهور متوجه کشمیر
جنت نظیر شده آن روز آب راوی مخیم بارگاه حشمت و جاه گشت دوم خرداد وزیر خان را
بخلعت خاص و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار دو اسپه سه اسپه از اصل
و اضافه نوازش فرموده رخصت معاودت بلاهور نمودند و روز دیگر از آنجا کوچ کرده
بدولت روانه بهنبر گشتند از دار السلطنه لاهور بکشمیر چهار راه است یکی راه پکلی که اگر چه
دورتر است و خم و پیچ و نشیب و فراز بسیار دارد اما گرمسیر است و برف کمتر از راه های
دیگر می افتد و زود برطرف میشود و چون خواهند که خود را اوایل لاله و شکوفه بکشمیر
برسانند از آن راه میروند و راه مذکور سی و پنج دیگر صد پنجاه و چهار کروه بادشاهیست که کروهی
دو بست جریب جریبی بیست و پنج ذراع بادشاهی باشد دوم راه جونگ که هفت و نه منزل

دیکصدو

و یکصد و دو کروه است و درین راه نیز برف کمتر است اما یکدو جا دارد که بعد از آب شدن برف گل و لای
عجیبی میشود و گذشتن از آن صعوبت بسیار دارد و ازین راه خود را با واسطه بهار کشمیر نتوان رسانید
سیوم راه پونچ که بیست و سه منزل و نود و نه کروه پادشاهیست آن راه نیز کم برف است و اگر خواهند
بجهان میتوان رفت که اواخر بهار را دریابند چهارم راه پیر پنجال که هشتاد کروه پادشاهی
و بیست منزل لشکر است از لاهور تا بهنبر که راه هموار است هشت منزل و سی و سه کروه و از بهنبر
تا کشمیر که کوهستانیست دوازده منزل و چهل و هفت کروه و چون بواسطه صعوبت راه
که اکثر بر شوامخ جبال واقعست از بهنبر بیشتر بیشتری توان برد و در آن کوهستان غیر فیل و اسب
استر و مزدور بار نمیبرد و پیش خانه که در سفرهای دیگر همراه میباشد با آن راه بردن متعذر و تخفیفی
در آن ضروریست از زمان حضرت جنت مکانی جهانبانی مقرر شده که در بار دوازده منزل از آن منازل
دوازده کانه که چوکی هتی و نوشهره و چنگز هتی و راجور و تهنه و بیرم کله و پوشانه و دلهی محمد علی
و هیرپور و شاجه مرگ و خانپور باشد بر جا بلندیست عمارتی که باصطلاح اهل کشمیر آن را لدهای
گویند مشتمل بر محل و غسلخانه و چهره و تلخانه بسازند و تعمیر و مرمت هر یک از آن لدها را
بعهده اهتمام یکی از امرای عظام نموده اند و از راه دیگر که رایات جلال متوجه کشمیر گردد
در منازل کوهستان این طریقه معمول است راه پیر پنجال از راههای دیگر سردسیرتر و پر برف
تر است و برف آن دیرتر مرتفع میگردد تا اواخر اردیبهشت در کتل پیر پنجال برف
بسیار میباشد و ازین راه ممکن نیست که خود را به سیر شگوفه و لاله چوغاسی توان رسانید
اما از همه نزدیکتر و بهتر است و چون در نوبت سابق چند بار توقفی که در دار السلطنه لاهور

فرمودند برف برطرف شده بود رایات جلال ازین راه متوجه گردیده و بر آب چناب پل بسته عبور نمودند و روز

چهارشنبه دهم خرداد ماه مطابق سیوم شهر ذی الحجة الحرام سنه هزار و چهل و یک قصبهٔ بهنبر که از انجا داخل کوهستان

میشوند نزول اجلال واقع شد و چون معروف است که حضرت جنت مکانی بسیر کشمیر همیشه بهار توجه میفرمودند

جمیع لشکر یکبار همراه آنحضرت بکوهستان در آمده در راههای تنگ و گریوههای دشوار گذار مردم از کثرت

و ازدحام آزار میکشیدند حضرت صاحبقران ثانی که بتدابیر صائبه مشکلات امور و معضلات مهام را بر

جمهور انام آسان میسازند بواسطهٔ رفاهیت خلایق حکم فرمودند که سوای شاهزادههای عالی تبار و اسلام خان

میر بخشی و جعفر خان و شاهنواز خان موسوی بیگی و فدائیخان و مرشد قلیخان و چندی از خدمتکاران

نزدیک و قراولان که حضور ایشان جهت شکار در کار است و جمعی از اهل کارخانجات ضروری دیگری

ملازم رکاب ظفر مآب نباشد و از عقب اردوی معلی یمین الدوله آصفخان با شایسته خان و جمعی دیگر

قرابت و نسبتی با آن خان بلند مکان داشته باشند و از پی یمین الدوله علامی افضلخان با اهل

دفتر و عمله دیوان و از دنبال ایشان میر جمله میر سامان با عمله و فعله بیوتات سرکار خاصه شریفه و بعد

از آنها معتمد خان بخشی دوم با سایر منصبداران هر کدام بفاصله یک منزل دور از یکدیگر می آمده باشند

و این معنی باعث رفاهیت حال لشکریان در عبور از عقبات مشکل آن راه گردید چون بهنبر که از مضافات

صوبهٔ پنجابست و پرگنهٔ حاصلیست بجاگیر ظفر خان صوبهدار کشمیر مفوض بود خان مشار الیه تا آنجا

استقبال نموده در آن منزل خود را بسعادت استلام عتبهٔ والا رسانید و پانصد مهر از روی نذر

گذرانید و موکب منصور از بهنبر نهضت نموده بچوکی هتهی نزول کرد و درین راه گریوه صعبی که بکهاتی علی دکاه اشتهار

دارد واقعست ازین طرف که میروند فراز آن یک کروه و ربع و نشیبش سه ربع کروهست و بسیار

دشوار گذار نیست و چون اند پچه جوگی هتی که بر کنار زلال است مخصوص خوشی واقع است بعهده اهتمام اسلام خان بود
به مسکنی مناسب کشیده و همچنین بهر اند پچی که نزول اجلال واقع میشد هر کس از امرا که متکفل تعمیر آن بود بقدر
حال مسکنی میساخت روز دیگر از جوگی هتی کوچ کرده بنوشهره نزول نمودند قصبه مذکور بجاگیر ظفرخان و
لواحق آن باهتمام او متعلق بود در راه نوشهره دو سنگ کلان از کوه غلطیده در میان جاده
افتاده بود حضرت جنت مکانی در وقت رفتن کشمیر باینجا رسیده فرموده اند تا آن دو سنگ را
دو صورت فیل قوی هیکل تراشیده اند و الحق کمال صنعت در تراشیدن آنها بکار برده اند و نقر نموده
حضرت عرش آشیانی قلعه متینی از سنگ برکنار رودخانه نوشهره ساخته اند این پرگنه از
توابع صوبه کشمیر و در آبادانی قرینه بهشت است از اینجا بجنگلی هتی از جنگلهای راجور ته بهنه رفتند
و در تهنه یک روز از برای آسودگی مردم مقام فرمودند و روز دیگر کوچ کرده از کتل پیر پنجال عبور نمودند
بموضع بهرم کله که سر تا سر آن منزل کرنده است نزول اقبال واقع شد اگرچه این کریوه سنگی است اما
تمام راه سواره طی می توان کرد و بصعوبت و دشواری کتل پیر پنجال نیست که بعضی جاها آنرا پیاده
باید رفت خضرت و نضارت و نزهت و طراوت کوه پیر پنجال از زیاده از حد توصیف است و راهی
که بر آن کوه واقع شده همانا خط طیبت در میان بهشت آنقدر یاسمین سفید که دست قدرت در آن
کوه فلک شکوه کشته در چار باغ و هیچ جا یافت نمی شود و سوای آن اقسام سبزهای شاداب و
گلهای رنگین و درختان موزون و آبهای روان در تمام راه مشاهده می شود که تماشای هر یک باعث
شگفتگی خاطر افسرده طبعان و پژمرده دل می تواند شد و در بهرم کله در کمال خوشی و طراوت است از
دو طرف کوه های سبز خرم و صنوبر سر بفلک کشیده و رودخانه دارد که زلال صافی آن بلا از سنگی

و لطافت مصنوعات متعالی بنا نهاده که نزاهت منبع رودخانهٔ مذکور تا کال پرنیابت والدهی پادشاهی باهتمام
ظفرخان برکنار آن ساخته شده آبشاریست در آن دره واقع است که بقدر زنجیر چهار آسیا آب از سی گز
ارتفاع میریزد و داخل رودخانه میشود و حضرت جنت مکانی روبروی آن تختگاهی از سنگ ساخته اند که
آنجا نشسته تماشا می کرده باشند اگرچه این آبشار بالحال نیز بسیار خوش و بغایت دلکش است لیکن پیش از این
بچند سال بسیار بهتر از این بود چنانچه راقم این اوراق این نامه در اواخر عهد حضرت جنت مکانی دیده
چون بمرور زمان آب سنگ را بریده زور ریزش آب و خوبی آبشار بحالت سابق نمانده مجملا روز چهارشنبه
هفدهم خرداد که عید اضحی بود بندگان حضرت در بیرم کله مقام فرموده تا دو پهر روز باداء نماز عید
و مراسم قربان قیام نموده و نیمروز بر دولت سوار گشته بتخت آبشار تشریف بردند و از آنجا
بشکار قمرغه که در سهیر بچهره از دو سه روز پیاده بجهت فراهم آوردن آنها از کوهستان اطراف تعیین شده بودند
توجه فرموده چند آهو بتفنگ زدند و هژدهم خرداد از بیرم کله سوار شده به لدهی پوشانه نزول اجلال
فرمودند و روز دیگر از پوشانه که پای کتل پیر پنجال است کوچ کرده از آن کریوه دشوار گذار گذشتند
و تا پایین کتل مذکور تا بالای آن پیاده طی کرده پادشاه هیچ بسیار راهی صعب است الحق مثل آن کوهی
نظر سیاحان گیتی نورد نرسیده و مانند آن راهی دیگر مرحله پیمایان جهانگرد ندیده طایر وهم
فرسا از توصیف رفعتش نتواند پرید و کلک خامهٔ تیز تحریر صعوبت راهش بپایان نتواند رسانید
و این چند بیت از اشعار نسبه که سحبان زمان حاجی محمد جان قدسی در وصف آن گفته
معاذ الله ز راه پیر پنجال ... که مشکل میرود کم چرخ کهن سال
صبا در دامنش زان می‌خزاید ... که نتواند ببالایش برآید
کمر بشکسته حیرت چرخ والا ... که ره این کوه را چون رفت بالا
درین ره مرغ نتواند پریدن

مگر

بتقراضن پر این ره را بریدن * بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره راهرو تشبیه برسنگ * ره همچون

آن آرزوئی * بسر زال فلک را تارموئی * زپی افتاده چون طول امل پیش * که در هر گام دارد صد خطر پیش

گروهی مست از جان بر فشانده * دران ره چون گره بر تار مانده * ز قطع ره بعلطیده یکسیر

چنان کز رشته بگسسته گوهر * مجملاً موکب منصور بعد از طی آن عقبه در لدهی محمد قلی نزول نمود و چون محمد قلی

بیک ترکمان فی‌صیکه حکومت کشمیر داشته درین مکان لدهی بواسطه فرود آمدن تردد و رفاهیت حال اشان

ساخته بوده از انوقت بلدهی محمد قلی اشتهار یافته روز دیگر بدولت سوار شده از ناری براری که

راهیست باریک در کمر کوه عبور فرمودند دران راه از بس تنگی و خطرناکی دو سوار پهلوی هم نمیتوانند رفت

ناچار یک یک سوار از عقب یکدیگر میروند یکجانب آن کوه و یکطرف دره واقع شده و در خفیف صعب‌ترین

منازل راه کشمیر است بعد از طی طریق مذکور بمیان دره که انجا موضعیست و بسرای سوخته اشتهار دارد

میرسند و آن انتهای عقبات و ابتدای همواری راهست رودخانه دران دره جاریست که بسروادی

عذوبت و گوارائی آن آبی و زیر این چرخ دولابی گمان نمیرود بندگان حضرت قرین سعادت از سرای

سوخته گذشته در لدهی بهیرپور که بحسب علامی افضلخان صورت اتمام یافته بود نزول اقبال

نمودند نهر خوشی از میان آن لدهی میگذشت و چون بسیار جای بصفائی بود مستحسن طبع اقدس

افتاده باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت و علامی پیشکش لایقی از نظر کیمیا اثر گذرانید

روز دیگر از بهیرپور بمقام شاجیه مرگ توجه فرمودند و در لدهی که عمدة الملک شایسته خان آنرا

در کمال خوبی ساخته بود و نظرگاه خوشی داشت نزول نمودند در حوالی شاجیه مرگ بر سر راه

موضعیست که مزار شیخ موسی بغدادی از معاصر حضرت سید علی همدانی آنجا واقعست درختان طوبی نشان

دارد و جوی آبی بقدر دو آسیا گردی از نهر سلیمان جدا شده باین مقبره شیخ و مسجدی که آنجا ساخته اند
میگذرد و در میان سبزه متعلقه آن بسیار مکان نفیس بفیضیت از شاهجهان مرگ بنجا نیو رکه آبی آن بحسن سعی
یمین الدوله آصف خان بکمال صفا ساخته شده بود توجه فرمودند و درین راه مرغزاری خوش
وجوهای آب صافی و گلهای رنگارنگ بنظر درآمد و منتزهات کشمیر فردوس نظیر را از خضرت و نضارت
و صفا و طراوت آن خطه دلپذیر آشکارا گشت و روز شنبه بیست و پنجم خرداد از خانپور نهضت نموده
دولتخانه کشمیر را بفر نزول اشرف مزین گردانیدند آن شهر را بهت بهره را در دفاتر سرکار می نویسند اما
در افواه بکشمیر اشتهار دارد و ابتدای آبادی معموره مذکوره را بعضی از زمان حضرت سلیمان علی نبینا و
علیه السلام و برخی از عهد حضرت ابراهیم علیه صلوة الملک الکریم نشان میدهند مولانا شرف الدین علی یزدی
در ظفرنامه آورده که کشمیر ولایتیست قریب بحاق وسط اقلیم چهارم و آنچه از کتب معتبره علم هیئت
مثل شرح چغمینی و غیره معلوم میگردد داخل اقلیم سیوم است و جبال شمالی آن ابتدای اقلیم چهارم طولش
از جزایر خالدات صد و هشت درجه و عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است جنوبی آن هند و شمالی
رویه بدخشان و صوب خراسان و غربی آن کش بالا و کش پائین و نغز و آن ضلع که محال اقامت
افاغنه است و شرقی اراضی تبت و آنجه و دراتح شده و بصنعت معمار و القینا فیها رواسی
از راسیات جبال بر سه سمت مثال سوری پیرامون عرصه دلگشای کشمیر کشیده تا اهالی آنرا
از تعرض اعدا صیانت نماید در ظفرنامه مسطور است که تمامی آن دیار مشتمل بر سی و دو پرگنه است و آنچه بالفعل در
تصرف اولیای دولت روزافزون است و عمل می شود کرپنه چهل و چهار روپیه چهار هزار است و ده کرور دام
جمع دارد که دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه باشد چون کشمیر بتصرف اولیای دولت حضرت صاحبقرانی

ارباب

و نشانیده بود و ملا اشرف الدین علی یزدی مذکوره را ندیده بلکه حقیقت آنرا از مردم شنیده بود اگر به تفاوت نوشته باشد معذورست مسافت عرصهٔ کشمیر که کوه بران محیط است طول از دیرپاکه جنوب رویه واقع شده تا موضع دواره کتجل بر اعمال کرینه و چهن و کهاوره که طرف شمالست قریب صد کروه رسمی و عرض از موضع کلکنه که طرف مشرق تا موضع بیره زربور از مضافات کرینه یا کنکل جانب نزدیک بیست کروه است عرصهٔ کشمیر جنت نظیر بحسب نزهت و صفا و لطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اشجار و کثرت فواکه و اثمار و تعدد باغهای خوش و جزیره‌های دلکش و چشمه‌سارهای تسنیم زلال و تالابهای کوثر مثال و آبشارهای فرح فزا و ییلاقات دلکشا بهترین معموره‌های دنیاست و بیان جامعیت و کیفیت گلگشت سیرگاهها و تفصیل و ایجاد شان نداده از خوبیهای آن عرصهٔ دلپذیر و خوشیهای آن خطهٔ فردوس نظیر زیاده از اندازهٔ تحریر و تقریرست اگر ساطعا زبان کلک صفحه پیرا وصف متنزهات آن رشک جنات املا نماید بابی از کتاب محاسنش انشا تواند کرد و سخنوران سحربیان و نکته پردازان شیرین زبان در تعریف آن غیرت روضهٔ جنان از نظم و نثر دفترها نوشته و گفته‌اند و هنوز از محیط اتصافش قطره نسفته‌اند این چند بیت با ابیات دیگر که در هر جای این داستان بمناسبت مقام مرقوم خواهد شد از اشعاریست که دقیقه‌سنج معنی‌آفرین حاجی محمد جان قدسی درین سفر فرحت اثر که کامیاب سعادت ملازمت رکاب همایون بود گفته بعرض مقدس رسانیده و با جائزه و تحسین سرافراز گردید نظم

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر ❊ که سر زد بهشت از خاک کشمیر
سوادش سرمهٔ چشم بهارست ❊ بهشت و جوی شیرش آب لارست
ز جوش سبزه در کوه و بیابان ❊ زمین گشته و تا رشته یکسان بجز آن
گلها که شهره جهانست گل اینجا بوستان در بوستانست ❊ کند در منزل عمر جاودانی ❊ هوایش کار آب

زندگانی ز زیر سبزه رو در کوه و صحرا ز چو عقد زمرد رشته پیدا ز بود پامال سبزی خاک پاکش ز گر آب زمرد خورده
خاکش ز فیض ابر میروید برین کاخ ز تا شمع گل بنش از رگ شاخ ز کند گل بر سر دیوار ریشه ز شود فولاد سبز
از آب تیشه ز نگارش بر دری گر صورت خار ز ز تاثیر هوا گل آورد بار ز گر افتد از کف ساقی پیاله
دواند ریشه در گل همچو لاله ز مینا گر کند فیض هوا کار ز ببالد چون کدوی تازه بر بار ز شهر کشمیر نهایت وسعت
دارد و آب بهت در میان آن جاریست منبع آب مذکور چشمه ویرناگست که تعریف آن در مقام
خویش تحریر خواهد یافت از آنجا تا شهر سی کروه بسمت آب چشمه ویرناگ که از طرف جنوب می آید
در راه رودها و چشمه‌های بسیار بآن ملحق میشود و دریای عظیمی شده از وسط شهر میگذرد و بجانب
شمال رفته بکولاب محیط وسعت چهل جاپی که بنبال اولر شهرت دارد داخل میشود و از آنجا تا بارهمول
بر زمین هموار میرود و بعد از آن بکوهستان در می آید و سر از زمین هند بر آورده از پیش قلعه اتک
میگذرد و بآب چناب پیوسته از زیر ملتان عبور می نماید و با تمام آبهای پنجاب یکی شده
از پایین اوچه و بکر و سیوستان و تهته گذشته در نواحی لاهری بندر بدریای شور ملحق میشود
و بر آن آب ژرف از چوبهای محکم و عمودهای عظیم ده پل بجهة عبور بسته و درین بسته اند از آنجمله چهار
که در میان شهر واقع شده بغایت استوار و هر یک نادره روزگار است و اینهمه فیلان
کوه پیکر موکب کیهان نورد پادشاهی که اکثر باردار بر پلهای مذکور گذار مینمایند اصلاً خللی بقواعد
استحکام آنها راه نمی یابد در شهر کشمیر از دو جانب دریا بهت عمارات خوش و بساتین
دلکش ساخته اند منازل و عمارات آن خطه دلپسند بر سوای برخی از عمارتهای پادشاهی و
شاهزاده های عالی مقدار و امرای ذوی الاقتدار همه از چوب و تخته است خانه ها را سه

طبقه و چهار طبقه بر روی یکدیگر میسازند و بامها را از خشت پخته آجر بر می آورند و بر روی تخته توز پوشیده
بالای آن خاک میریزند و تخم لاله چوغاسی که بهترین اقسام لاله است و در کشمیر بغایت بالیده و خوش رنگ
و نفیس میشود میکارند و بهار هنگام بامها سبز و خرم میشود و لاله می شگفد و چون خانه های کشمیریان کم
فضا و نزدیک بهم میباشد بر بلندی که بر آیند بسیار رنگین و خوش مینماید و از کوچه ها که میگذرند
نیز خوب بنظر در می آید تماشای آن بغایت نظر فریب و دلکشاست و بهیچ ملک دیگر این خصوصیت
ندارد و در سمت شرقی شهر کولابی وسعت که آنرا دَل بفتح دال خوانند و تماشایش که دل منفتح
باشد بر دلگشائی و فرح فزائی آن دلیلی روشن است باین کیفیت کولابی چشم روشنان سپهر والای
بر روی زمین ندیده و مرآت الصفای زلالش آیینه جمال شاهد صنع آفریدگار بر جهان و
ریاحین و ازهار و بساتین و اشجار طراوت شعار اطراف و اواسطش منتخبی از مجموعه ریاض جنات
از ته آبش که در کمال صفا است اقسام سبزه ها میروید و بر روی آب انواع گل ها شگفته جزیره های
خوش دارد و بعضی را باغها و باغچه ها و سبزی کارها ساخته اند و برخی که چون چمن خضر ادام
از زیب و زینت عاریتی عاریست همانا فراش قدرت آنها از سبزه بساط مخمل زمردی گسترده
و از بید و چنار سایبانهای فربه و دوزی کشیده تا چون سفینه امید فقرای بی بضاعت را
که کشتی نشینان محیط فیض الهی و دریا نوردان قلزم فضل نامتناهی اند باد مراد و بادبان خیریها زمن
فارغ البال در مهد راحت آسایش غنوده رشک فرمای اهل ثروت و ارباب مکنت گردند
و زبان بشکر مواهب واهب بمنت بگشایند و در اکثر جاهای دل جوشش گل و سبزه و برگ چنار
روی آب را پوشیده و از کثرت آمد و شد کشتیها در آن میان جاده ها بهم رسیده

کشتی نشینان بسیار را انواع تماشا غنیمت داده فرح فزای خاطر می‌گردد و یکی صفای آب میان را بهار سبزه‌ها
که از ته آن نمایانست بهشتی از زمرد بر آب نمودار چنان که دیده زعکس دلدار از چمنها در میان آب
پیدا چو روی نوخطان از دیده ما بهشتست آنکه تا کشمیر را دید سر از شرمش بزیر آب دزدید
دیگر اقسام گلها که از دو جانب راه مشاهده می‌نمایند و از دیدن و چیدن آنها محظوظ می‌شوند بهترین
گلها یکه بر روی تال می‌شکفد گل نیلوفر است که اهل هند آنرا کول و تخمش را که مغزی در فره نزدیک بفندق
بسته تازه دارد کول گته میگویند غنچه اش بکلانی بیضه غاز و برنگ گل گلاب میشود و در بهر یک از آن
برابر یک طبق گل است و دیگر خیابانهای بید که دو رویه از میان آب رسته و بسر یکدیگر
گذاشته سایه افکن است عبور می‌نمایند و بر باغها و سبزی کارها نیز گذر افکنده از فواکه و بقول
متمتع میگردند و اگر مواضع خوب و اماکن مرغوب کشمیر را کشتی سیر میتوان کرد زیرا که با براطراف این
تال کوهسار واقع است یا دو بر جانب آب بهت که در میان شهر جریان دارد و چون فرود آید آب
تال نهر عظیمی شده از انجا بدریای بهت میرود کشتی از بهت بتالاب و از تالاب ببهت
آمد شد مینمایند و از میان شهر سرا بالای آب تا موضع که نهر پل گر بیت شانزده کروه و سرا زیر آب
تا بارهمولا که دوازده کروه باشد بهت بکشتی میتوان رفت و ملازمان درگاه والا که بر کنار
تالاب آب بهت خانه دارند کشتی سوار بدولتخانه عالی که در سمت غربی کول آب مذکور سر حرف
بران واقع شده تردد مینمایند و زمزمه رفتار سفینه های شیشه زنگ بلال نشان و صوت و صدای
ملاحان خوش الحان نشاط افزای طبایع نظارگیان میگردد و آن خطه دلپذیر باغات
خوب و بساتین مرغوب دارد و از انجمله توصیف چندی که بسمت اعیان موصوفست می‌پردازد

[illegible]

بهترین آنها باغ فرح‌بخش است باین فیض و دلکشائی و فرحناکی و نشاط‌افزائی گلستانی بستان طراز امکان
پرورده سما نا قطعه از بهشت برین است که ایزد جهان آفرین برای اطلاع عباد مخلصین بر نعیم جاودانی بر روی
زمین فرستاده و آنجا بر طراوت آثار آتش از سدره و طوبی نشان میدهد و فواکه آبدارش صدق وعده
و فاکهة مما یتخیرون بظهور میرساند نهر خیابانش حقیقت سلسل سلسبیل و صفا و عذوبت کوثر و تسنیم
بر لب تشنگان زلال رحمت بهشتهای الهی عیان میسازد و عمارات رفیع بنیانش کیفیت قصور مقصوره
فردوس اعلی در نظر دیده‌وران خطه آگاهی جلوه‌گر میگرداند الحمد لله که خلد آئین بنا کرده حضرت صاحبقران
ثانیست و سابقا گذارش یافته که از معروف بود چنانچه در احوال ایام پادشاهزادگی شمه گذارش پذیرفته
و از تاریخ بنا تا حال که چهارده سال باشد ترتیب یافته و سال بسال بر صفا و طراوتش افزوده بود درین ولا
که شرف قدوم حضرت آرای ریاض سلطنت و خلافت زیب گشت زلال اوصاف میمنت درساحت آن روضه فردوس
نشان جریان یافته ریاحینش پیرهن بر پیرهن بر خود بالیده و درختانش سر از دریچه سبز طارم افلاک بدر آورده
و از تصرفات طبع اقدس که در عمارات و چمن پیرای آن شگفتجات بفعل آمده صفت کمال و تمامی پذیرفت
و بباغ فرح‌بخش موسوم گشته سمت شهرت و بلندنامی یافت از ابتدا تا انتهای این باغ خیابانست
بعرض سی گز که بندگان حضرت در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی بر دو طرف آن خیابان چنار و سفیدار
یک در میان بفاصله ده گز در حضور اشرف نشانیده بودند و الحال که شرف قدوم ارزانی
داشتند درختان مذکور در کمال بالیدگی و تنومندی و سرسبزی و طراوت بنظر انور در آمد
و نهری بعرض ده گز که بندگان اعلی آن را شاه نهر جدا نام کرده اند از عقب باغ داخل خیابان شده
در وسط آن خیابان مینماید و از میان عمارت وسط باغ گذشته آبشاری شکل آئینه بلور

بعرض نهر و حوض پایین آن عمارت کرسی گز نشست و چبوتره در میان و چهار فواره بر چهار کنج دارد
سبز ریزد و همین طریق از میان عمارت ابتدای باغ نیز گذشته در حوض زیر عمارت مذکور که آن هم
سی گز در سی گز نشست و چهار فواره بر چهار کنج دارد و آبشاری دیگر چنانچه سمت ذکر یافت میریزد و از این حوض
که چبوتره‌ای می یابد از سه آبشار دیگر گذشته داخل خیابان برابر باغ می شود و بدل نشیمن‌ها می گرد
این خیابان نیز سی گز عرض دارد اما عرض شاه نهر دربجا دوازده گز است و با این سبزی و طراوت
خیابانی در عالم نیست کشتی از اول بخیابان مذکور در آمده تا نزدیک عمارت ابتدای باغ
می آید بر دو طرف حوض پیش عمارت در آمد باغ دو دست عمارت و عقب آنها جای بودن خادمان
محل مقدس ساخته اند و شنیده آید که حضرت صاحبقران ثانی در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی
هنگام بنای خیابان خود در شاه نهر نشانیده اند و فواره‌ها از میان آن کشیده در سرسبزی
و طراوت گویا خضر است در روان چشمه حیوان استاده و در زیبائی و رعونت همانا تعبیرست که بر چشمه
ساق قدم بر آبگینه صحن ممرد نهاده و دو چار چنار موزون که بر دو کنار شاه نهر برابر یکدیگر
واقع شده و در ته هر یک چبوتره بسته بر روی آن سه برگه کرده اند گویی دو نوجوان اند از نشیمن قدرت
توامان نزاده و بهر تماشای حسن جمال آیینه روشن آب در میان نهاده بتخت بر شان بر کرسی زمرد کار چبوتره
نشانده و از روی خط سبزه و سه برگه تشویش سرسبزی جاوید رسانده مجملا تماشاهای خوبی فرح بخش از حد توصیف
بیرون است خوشا کسی که از تماشای این باغ خاطر فریب دلنشین و معرفت فردوس برین مرتبه عین البصیر
حاصل نماید در پهلوی حضرت صاحبقران ثانی در بهشت باغ فرح‌بخش متصل بآن باغی دیگر طرح
فرموده بفیض بخش موسوم گردانیدند و مشهور شد که خیابانی بهمان نهر که شاه نهر از میان آن

نیز حجره‌های منبوده باشد ترتیب نهند و در وسط باغ حوضی چهل گز در چهل گز در میان حوض عمارتی مشتمل بر طنبی
هشت گز در ده گز و بر چهار رو در آن ایوان از سنگ بسازند و بر یکطرف متصل بدیوار باغ جهروکه خاص و
عام و بر جانب دیگر حمام فرمودند تا هر وقت که بدولت آنجا شرف قدوم ارزانی دارند عمارات
باغ فرح‌بخش محل تقدس و عمارت میان فیض‌بخش غسلخانه بود و پیش جهروکه از جانب بیرون مجلس عام و خاص
باشد و اگر روزی چند توقف فرمایند بفراغت در آن عمارت بسر برده از خیمه و سراپرده
مستغنی باشند دیگر باغ نشاط است که در سمت جنوبی دل واقع شده و یمین الدوله آصف‌خان
متعلقدار و در ابتدای آن خلدنشان عمارتی بکرد و بتالاب دل و بحیره باغ که زمینش نه مرتبه
و در هر مرتبه آبشار رسیت و در انتها که بکوهی در کمال معمورست و نضرت و نضارت متصل است
نیز عمارت مرتفعی و در نشیب آن چبوتره و حوض کلانی که آبشار روشنی آینه‌سان از جوی میان
عمارت در آن میریزد ترتیب داده‌اند و الحق بعد از فرح‌بخش باین خوبی دیده نشد دیگر باغ دولتخانه
عالی که بنور افشان موسوم است و در صفا و زینت و خرمی و طراوت و کیفیت ریاحین و اشجار و
کثرت فواکه و اثمار نظیر ندارد و دیگر از باغات بادشاهی باغ بحارآراست که در برابر جهروکه
درشن واقع شده و زمین آن دو مرتبه است یکی بسیار مرتفع یکی باب دل رو بیکدیگر و چهار
چنار موزون در وسط آن سایه‌گستر گشته و بر حسب امر اعلی در میان چنارهای مذکور تالار
رنگین مطبوعی دو طبقه ساخته‌اند و باغ عیش‌آباد که آن نیز بر کنار دل واقع شده و چنارهای
خوش دارد و در کمال زینت و صفاست و باغ الهی که یکه چنار عظیمی و در پای آن نشستگاه خوشی
و حوض دلکشی که جوی آب غلطانی از میان آن جاریست دارد و فنهم با وجود مساحت بسیار

بان عظمت چناری بدیعه بهمانا حکیم رکن‌الدین مسعود کاشی این ابیات در وصف آن نظم نموده ○ چناری سالخورد
سر و گردار ○ فلک چون بار سرو از روی نمودار ○ باغ عرش سا او هم آغوش ○ فلک را همچو طفلان نشسته
بر دوش ○ ازو کار زمین در داد خواهی ○ ز ریشه ساخته قلاب ماهی ○ دیگر باغ عالیه که از نواب علیه
پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب یکی باغ جهان‌آرا که در میان ڈل است دیگر باغ نور که از نور جهان
بیگم بابتیان منتقل شده و در کنار آب بهت است و در آن باغ بر کنار آب چنارهای عالی بقطارهای
سر رفعتی برافراخته و بسیار جای بکیفیت است و دیگر باغ صفا که مشرف بر تالاب صفاپور ساخته‌اند
در برابر کوه صفاپور که در خضرت و نضارت رشک روضهٔ حور است واقع شده و با فرحناکی و دلکشائی
مکانی در جهان شاید باتفاق افتاده باشد و از باغات شاهزاده‌های عالیمقدار و امرای نامدار
یکی باغ شاه‌آباد است که بندگان حضرت شاهزاده جوانبخت سلطان داراشکوه عمارت فرموده‌اند
و در میان ڈل واقع شده و دیگری باغ مراد است که شاهزاده کامگار سلطان مرادبخش تعلق دارد
و آن نیز در میان ڈل است دیگر باغ نسیم که عمدة‌الملک اعظم خان در شمال رویه ڈل ساخته و باغ افضل‌آباد
که علامی فهامی افضلخان در پهلوی آن طرح انداخته و بهر و بر گل و خوش میوه بطرح و بر تالاب ڈل
مشرف است دیگر از جاهای نزهت کشمیر جزیره لنکا است که میان آب بهت واقع شده و آن باغچه بی حصار
که بستان‌طرازی قدرت آفریدگار پرورش یافته بر نزهتش که نسخه از خمیستان ریاض جنات
گوئی مخمل سبز گسترده‌اند و درختان میوه بنوعی سر در یکدیگر کشیده سایه‌افکن شده که آفتاب
بالکلیه از تماشای جمال شاهد سبزه‌فام سبزه‌اش محروم است و فصل بهار که درختان همه یکبار
شکوفه میکنند آن جزیره رشک گلستان ارم میگردد و دیگر شهاب‌الدین پور است بر کنار بهت

گذر زمین سبز خوشی دارد و قریب صد چنار سایه گستر دران سرزمین نظار بر لب آب واقع شده
و از یکطرف آن آب لار که نهر عظیمی است در کمال سفیدی و خوشگواری بدریای بهت متصل میشود و خصوصیت
حسن مکانی آنجا و دو دست عمارات قرینه یکدیگر ساخته اند چون کلک خیال نگار بهارستان وصف
باغ مین خلد نشان کشمیر گذر افکند اگر گلی از شاخسار تعریف میوه های آن رشک ریاض جنان
بچیند شگفت نخواهد بود از میوه های سردسیری کم میوه است که دران خطه دلپذیر نشده باشد اما بعضی
فرد کامل و برخی بواسطه رطوبت هوا پاره کم حلاوت میشود و شاه آلو که عبارت از گیلاس است در جایی
باین بالیدگی و رنگینی و لطافت دیده نشده اورا تسمیه در تعریف خصوصیات کشمیر که جداگانه انشا
نموده آنرا بدینگونه وصف کرده ریزه لعل ناجی و یاقوت بستانی که اگر لعل خوانمش گویم از معنی بصورت
رفته باشم و اگر یاقوت نامیش خوانم حقیقت را مجاز گفته باشم اگر برنگینی عقیق یمنش نامم
شیرین دهنان لب گزند که جاوید را نباتی چه نسبت و اگر در سیرابی بگوهر عدنش تشبیه
نمایم عقل طیره گردد که قطره دریا را بچشمه حیوان چه نسبت آتشیست بیدود و آبی آتش اندرو
طراوت
چون شعله از شجر پیدا و مانند چراغ از وادی ایمن باغ هویدا سیبش که در لطافت از سیب
ذقن سیمبران گوی برده بسیار کلان و بامزه و بهشتی که ازان بهتر دیده نشده بغایت تکیننده
و بسیار است اقسام زردآلو میشود که اگرچه فرد کامل نمی توان گفت اما وسط با اعلی میتوان شمرد
ناشپاتی بسیار شکننده و آبدار و نفیس میشود اما از انجا چون بجای دیگر نقل کنند بآن حالت نمیماند
انار ترش و وسط است خربزه اگر از آفت سالم بماند و کرم نزند مثل خربزه خوب خراسانست تربوز که عبارت از هندوانه
باشد کلان و اندرون سرخ و شکننده و شیرین می شود تمام انگور دارد اما بسبب رطوبت هوا چنانچه

باید شیرین می‌شود عناب و بادام و گردکان خوب میشود و نورکرد کان که آنرا چارمغز میگویند بمرتبه‌ایست
که در هیچ جای عالم نیست چنانچه در تمام آن ولایت روغن چارمغز در چراغ میسوزانند و دیگر میوه‌ها و سبزیها
و گیاه‌ها و ماهی و مرغابی و غیره‌ها بیشمار است که اگر بقید تحریر در آید موجب اطناب میگردد و لهذا از ان اجتناب
نموده شمه از خوبی ییلاقاتش بیان مینماید در ان خطه دلپذیر چند ییلاقست که مثل آن هیچیک در اقلیمی نشان داده
نخست ییلاق گوری مرگ که نهر آبی در کمال صفا و لطافت دارد و الحق کیفیتی که بره زیر خانه چرخ را با وجود آن چراگاه
سبز مرغزار سپهر فرو دنیاید و دست قدرت صنعت آمیز کارپیرا مرز عرصه اش از گوهی سیراب
شجر بر جستان صنوبر خوش و سبز و خرم حصاری کشیده که گویی آنرا از زمرد محلول نقاشی کرده اند و در ان ساحت
دلکشا جابجا نهار آراسته و هر کدام از جوش انواع سبزه و ریاحین پیدا رتبه ایست که صنعت کار
بهار با الوان مختلفه میناکاری نموده از گذشت آن توسه مرگست که سبزه در کمال ملایمت دارد و لهذا اهل
کشمیر که مرغ را مرگ بفتح میم و را میگویند سبزه اش نیز بآن نسبت کرده آنرا توسه مرگ که عبارت از مرغ توس باشد
مشتهر گردانیده و چون اسب را گور بضم کاف و کسر را میخوانند و در قدیم ییلاق گوری مرگ
چراگاه اسپان کشمیریان بود باین اسم که عبارت از مرغ اسپ است معروف گشته و فور گل و لاله
انبوهی و طراوت سبزه و سبزه برکه بهر دو مکان بنحویست که زیاده بران متصور نباشد و در این ایام
سال با مقتضی عزه توسه مرگ رفته بود بخاطر عزیزان رسید که از هر قسم گل که بنظر در آید یکی چیده
شمار نموده شد هفت قسم گل و لاله بشمار آمد از گذشت این دو ییلاق سنگ سفید و ییلاق تار اللتراث
حاصل که سبزه‌زارهای کشمیر و خصوصیات آن خطه دلپذیر بقید تحریر و تقریر برنمی‌آید خوشا کسی که
از سیر آن محظوظ گشته غرائب صنعت پروردگار جهان بعین عیان ملاحظه نماید الکنون که صنعت

باریک

هر یک از چشمه‌سارها و آبشارها بمحل خود حواله نموده بر سبیل وقایع حضوری آید سبزه و شمیم ریاحین
جمعه کلابی در روز لمحات عالی آراستگی یافته بعادات سعود شاهزاده‌های والاتبار و امرای عالیمقدار و سایر
بنده‌های اخلاص شعار رکن مکرم انشین شیرینی‌های گلاب و عرق بید و عود بخار برافشان نموده و بادای تسلیمات
تهنیت گل مباهات بر سر دستار عزت زدند بیستم بر تمیز شاهزاده والاقدر عالیمقدار سلطان دارا شکوه
شرف قدوم ارزانی داشتند و آن زیب افسر سلطنت بشکر مقدم والد سلیمان حشمت بجا آورده مراسم
پا انداز و نثار بتقدیم رسانیدند و از مرصع آلات و تحف نفیسه پیشکشی لایق گذرانیدند و از
حسن فراست شهنشاه قدسی صفات فرشته سیر که درین ایام بسمت ظهور یافت اینکه چون باغ جهان آرا
که سابقاً مذکور گشته باهتمام خواجه فراسخان بکمال صفا و آراستگی یافته بود بندگان حضرت
حسب الالتماس نواب قدسی القاب مجموعه تقاب عظمت و کبریا بمصاحبت آن روضه فردوس نشان را بفر
قدوم مینو نشان ساختند اتفاقاً در اثناء سیر باغ چون بفواکه و اثمار نشیمنی رسیدند که تازه ساخته
و هنوز بر جنبهای آن برگ و گل اشراف داشت برای نشستن مردم فرش نموده بودند نظر مبارک که
بران افتاد و خود نزدیک نرفته دیگران را نیز از رفتن آنجا منع نمودند که این را بسیار کاواک ساخته اند
و چنین می‌نماید که خواهد افتاد و از قضا متعاقب آن سقف نشیمن مذکور از یکدیگر فرو ریخت و مشاهده
این حال حیرت افزای بهره‌مندان سعادت خدمت حضور گشت آری صفای ضمیری که با وجود شغل
خطیر سلطنت و جهانداری هیچگاه از یاد حق غفلت ننماید اگر این قسم معانی در آیینه خاطر عاطرش
منطبع گردد چه شگفت و ذات مقدسی که شب و روز عالمی بسلامتی ذات اشرفش از خدا
خواهند اگر بهمین عنایت حضرت قاضی الحاجات از چنین آفات محفوظ و محروس ماند چه عجب

اگر بحر گیتی شود پر نهنگ ・ وگر کوه و صحرا شود پر پلنگ ・ کسی را که یار است بخت بلند ・ نیابد از آن یک سر مو گزند

کسی را که ایزد نگهدار اوست ・ سعادت بجنگ و ستیز یار اوست ・ بنجم مرداد بعیادت علامی افضلخان که او را عارضهٔ صعبی

روی داده بود تشریف برده بشربت نوازش و داروی لطف پرداخت شفابخش آن علامهٔ پیشقدمان بارگاه

صدق و صفا گشتند و آنخان دانش پرور نکته دان آداب پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده پیشکش لایق گذرانید

لیکن چون تشریف بردن آنحضرت بمنزل او محض برای اقامت سنت نبوی علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوة و اکمل التحیات

و دلجوئی آن زبدهٔ بندهای اخلاص شعار بود بغیر از نثار چیزی دیگر شرف قبول نیافت از سوانح ممالک جنوبی که در سهیلان

جلوه گری کرده بعرض حجاب بارگاه جلال گردانیدند فتح شاهزاده جوانبخت سلطان شاه شجاع بهادر با لشکر

دکن بر سر قلعهٔ پرینده است حقیقت این واقعه آنکه قلعهٔ پرینده سابقاً در تحت و تصرف نظام الملکیه بود و آقا

رضوان نامی از قبل نظام بحراست آن قیام می‌نمود و بعد از آنکه اعظم خان چنانچه بیشتر گذارش یافته آن قلعه را محاصره

کرده تا یک ... الحال بواسطهٔ بعضی موانع که رو داد دست از آن داشت عادلخان قلعه دار مذکور پیغام نمود که عساکر

منصوره پادشاهی چنین که همت بر تسخیر قلاع و ولایات نظام الملک گماشته اند آخر این قلعه را مفتوح ساخته ترا جان

امان نخواهند داد و اگر بتصرف ما دهی مبلغی نقد بتو خواهیم داد و ترا در سلک عمدهای خویش منتظم گردانیده باقطاع

خوب خواهیم نواخت و بعد از آمد و شد مردم در میانه و استحکام قواعد عهد و پیمان قریب مبلغ لک هون با

جمعی از همراهیان که در آن امر دخیل بودند داده قلعه را از تصرف مشار الیه بر آورد و بسپاهی

فرهاد نام که بعضی از معتمدان خود سپرد و همواره این معنی مرکوز خاطر خانخانان سپه سالار بود که چنانچه قلعهٔ دولتآباد

مسخر اولیای دولت ابد پیوند گشت آن قلعه نیز که از قلاع نامی ولایت نظام بود و بتطمیع و ریو و نیرنگ

عادلخان بتصرف شد مفتوح گردد لهذا در هنگامی که شاهزادهٔ سعادت یار عالیمقدار سلطان شاه شجاع

بهادر با سپاه آماده و سامان شایسته بنوعی که بیش از آن نتوان گرفت از درگاه والا متوجه ممالک جنوبی
گشته بحوالی برهانپور رسیدند و خانخانان با جمیع کومکیان دکن باستقبال شتافته ملازمت نمود و التماس
نمود که توجه آن نیر برج خلافت با چنان لشکر بتسخیر قلعه پرینده که در دست شاهزاده عالی تبار که بهمگی همت
باقدام و انصرام آن مهم تصدی نمایند که در آن ضمن رضای خاطر اشرف بندگان حضرت حاصل توانند کرد مصروف
میدارند بطیب خاطر قبول نمودند و چون وقت را چندان وسعتی نبود داخل شهر برهانپور نگشته در حوالی
باغ زینآباد نزول فرمودند و بصوابدید خانخانان روز جمعه هشتم آبان سال گذشته با خان مشار الیه و جمیع
کومکیان دکن متوجه مقصد گشتند چهارم آذر ببالاگهات رسیدند حسب الصلاح خانخانان مقرر ساختند که خان زمان
با جمعی از بندهای درگاه جهان پناه بر سبیل استعجال پیشتر روانه گردد و از احمدنگر گذشته
ملک غنیم را تاخت و تاراج خراب و بی آباد نماید و کاه و علف سمت بیجاپور را بسوزد تا از مخالفان
لشکری که در محاصره قلعه پرینده و کومک و حمایت محصوران آید از کمی آذوقه و فقدان کاه و علف
حسرت و آزار کشیده مستاصل شود در همان روز خان زمان را خلعت و فیل داده با جمعی از امرای
مسلمان و راجپوت رخصت نمودند از مسلمانان بهادر خان الله وردیخان مرتضی خان رشید خان
اصالتخان باقی بیگ اوزبک مبارکخان نیازی احمدخان نیازی و از راجپوتان راجه جی سنگه
جگراج راجه بیتهلداس راو کرن راجه بهار سنگه بندیله راجه روز افزون راجه سارنگدیو با جمعی
دیگر و شاهزاده عالمیان خود با خلیل الله خان و سایر همراهان از عقب روان گردیدند و چون خانخانان
بعرض آن مورد الطاف خلافت رسانید که این مهم وقتی صورت می بندد که آذوقه و غله بلشکر ظفراثر رسیده
باشد و آن بدون اینکه سه چهار تهانه محکم درین راه مقرر دارند و در هر جا جمعیت خوبی بگذارند میسر نیست

بنابران شاهزاده عالیشان ظفر نگر نور محمد عرب را با پانصد سوار بجای مصطفی خان ترکمان که دران ایام بساط حیات
در نوردیده بود و در جالنه پور سید علم بارهه را با پانصد سوار و در تهانه کده هیر لبانیخان را با قریب هزار سوار
و دویر صف شکنخان را با قریب دو هزار سوار تعیین ساختند تا علیحده که از برهانپور با لشکر منصور همی آورده باشند
آنرا از دستبرد غنیم محافظت نموده هر یک از حد و دخود بسلامت بگذرانند و چون ساهوجی بهوسله
با چندی مفسد دیگر چنانچه سابقاً ایمائی بان رفته شخصی از خویشان نظام را که در یکی از قلاع مقید بود
برآورده دست آویز فتنه و فساد ساخته بودند و مذکور شد که در حوالی احمد نگر جمعیت نموده اراده
دارند که بنواحی دولت آباد رفته دست اندازی و خللی نمایند و بسبب ظهور شورش فتنه فراهمی بجال تجار و میسر نبودن
رسانند شاهزاده عالیمقدار مصلحت سپهسالار دولتخان را با سه هزار سوار تعیین کردند که بجانب
احمد نگر رفته آن مقهوران را تنبیه نماید در پیش انداخته با خیبر رانده و جار کوبنده را تاخت و تاراج کند
بعد از ان بشکمبر آمده آنجا اقامت نماید القصه چون عادلخان از توجه شاهزاده عالیشان با عساکر فیروزی
نشان بعزم تسخیر برهنده اطلاع یافت کشناجی و تور اجیرانه و ادو به جهت سرانجام قلعه واداد
قلعه دار بانجا فرستاد و رندوله و مرار پندت را با خیل و سپاه خویش تعیین نمود که کنار آب
سیس را بنگاه ساخته بنوبت بکشیک قیام نمایند و دست و پایی که ممکن بوده باشد بزنند و بخان زمان
که از ملکاپور پیشتر روانه شده بترتیب افواج پرداخته راجه جی سنگه را با سایر راجپوتان هراول و اللهوردیخان
و رشید خان انصاریخان را با بهکلخیان برانغار و مبارزخان را با تمام افغانان جوانغار کرده و بحکراج
چنداول ساخت و غول را بوجود خویش استحکام داده بسرعت تمام خود را بحوالی برهنده رسانیده و
بر سر نهر آبی که در یک کروهی قلعه جاریست و دران حوالی بغیر نهر مذکور اصلاً آب نیست فرود آمده

بهیمه و کاه و علف بسیار بجهة لشکر جمع کرد و چون قلعه بر بلندی در ناهمواری واقع شده و نشیب و فراز آن
بجائی که آنرا بنا و ساخته پیش توان رفت در حوالی قلعه نیست و بتعمیر کوچه سلامت بجائی که توپ و تفنگ
نرسیده باشد که نمی توان کرد و از جهت فقدان آب فرود آمدن لشکر در اطراف حصار و محاصره
نمودن آن از قرار واقع متعذر است بنابران خانزمان از همین جانب بنگاه خود ملچارها قسمت نموده
بتهیه اسباب قلعه گیری پرداخت و الله ویردیخان اهتمام کندن نقب و ساختن کوچه سلامت بعهده
خود گرفته بجد و جهد تمام شروع دران کار کرد و چون متهوران قلعه را استحکام تمام داده و مایحتاج
آنرا کماینبغی سرانجام نموده بودند اهل حصار روز و شب در انداختن بان و توپ و تفنگ داد سعی میدادند
و بهادران لشکر منصور نیز دامن همت برزده لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند چنانچه کم
روزی بود که در ملچارها چندی زخم توپ و تفنگ قلعه داران نشان نگردند و اکثر اوقات تفنگچیان
قدر انداز نیز از رخنه های کنگره حصار بعضی متهوران را بضرب بندوق جانشکار حصار را بعدم میفرستادند چنانچه
در خلال این حال روزی سید نورجان قلعه دار از سوراخی نگاه میکرد تفنگی بر شقیقه اش خورده بضرب آن زخم رخت آخرت
قلعه بندان مغرور گشته و این معنی رسیده و ولی درگاه والا مخفی بود تا آنکه دولتخان عالیشان را بجای او
قلعه دار کرده دست نداد و بعد از دخول او بحصار حقیقت حال منکشف گردید مجملا خاندوران صاحب صوبه
مالوه که از درگاه والا بخدمت شاهزاده عالیمقدار تعین شده بود با لشکر مالوه در هرای آن گروه
افسر سلطنت را ملازمت نمود و شاهزاده هم بعهده شاهزاده والاتبار با سپاه لا روشکر
نصرت شعار سه کروهی قلعه رسیده مقرر کردند که آنجا روزی چند مقام نمایند تا هم کاه و
وافری بلشکر میرسیده باشد و هم کومک خانزمان بفعل آید و درین اثنا آثار لشکر غنیم ظاهر شد

و معلوم گشت که جمیع متهوران بیجاپور و ساهو با گروهی از نظام الملکیه که با آنها ملحق شده بودند بهبات اجتماعی
قرار جنگ داده آمده اند روز دیگر چون نوبت تامیان خانخانان بود که تهیه آوردن کاه و هیمه بیرون رود راو
لهراسپ خان پسر خود را با حکیم خوشحال بخشی و کرن چند و دیگر بندهای درگاه و لاله و تابینان خوش
فرستاد و بواسطه آنکه شنیده است که غنیم بر جا نشست و اراده جنگ دارد مطمئن نگشته خود نیز سوار
شد و کس نزد لهراسپ خان فرستاد که تا رسیدن او توقف کند و چون خانزمان دید که سپه سالار
خود سوار شده سواری چند بر گماشت که خبردار بوده اگر قضیه رو دهد شتافته او را آگاه سازند و چون خانخانان
یکمروه از لشکر جدا شده بود قریب ده هزار سوار غنیم بطرف او هجوم آورده مشغول گشتند و از انجمله فوجی از
جلادت پیش رانده بر فیله دارخان و حسینی قدیمی و چند کس دیگر که سپه سالار آنها را بقراولی پیش فرستاده
بود تاختند خانخانان بعد از مشاهده این حال لهراسپ خان را بکومک ایشان روانه ساخت و
غنیم آنکار بدر اهمه را در شدت بیجاپور کور رسانید خانخانان نیز باجار جلو انداخت و مشغول جنگ گشته از کید
مخالفان غافل شد متهوران او را با لشکر فرصت شعار جنگ کنان بطرف فوج کلان خود کشانیدند
و یکبار از چهار طرف هجوم آورده یکیشان در میان گرفتند و آنخان شجاعت نشان در میان
مخالفان روبه باز چون شیر ژیان حمله آور گشته داد دلاوری و کوشش داد و لهراسپ خان نیز
تردات دلیرانه میکرد و مهیش داس راتهور که از راجپوتان عمده و نوکران سرآمد خانخانان بود
با رگمات بهاتی رجب و دیگر از راجپوتان خان مشار الیه پا قایم کرده بفوجی از متهوران که مقابله
یک هسته انداز در پیش رو بود در او آویختند و داد دلیری و مردانگی داده و لوازم سعی
و جانفشانی بجا آورده در معرکه افتادند خانزمان بمجرد استماع این خبر با مردم خود که همه را احتیاطاً

مستعد و آماده داشته بود سوار گردیده و بسرعت روان شد و عنبر خان با تابینان عبدالله خان
بحصار فیروز شکرک و چند نفر گرز برداران مثل خواجه طاهر و ابا بکر و نادعلی و غیرهم که چون جوانان کار طلب
مردانه بودند حضرت صاحبقران ثانی ایشان را از درگاه والا بهمراهی خاندوران تعین فرموده اند
در اثنای راه بخان دوران مشار الیه ملحق گشته مجموع قریب بهزار و پانصد کس شدند و بر فوج مقهوران که عقب سپه سالار را
داشتند حمله آوردند و آنها را برداشته بر گروهی که در جانب راست سپه سالار بودند زدند و هر دو فوج را
رانده بفوج مقابل خانخانان که مهیس عمره را از اسپ انداخته بودند رسانیدند و از نهیب و دستبرد
بهادران نصرت نشان آن مردود ادبار پژوه از حمله پای دستبرد متفرق و پریشان گشتند و گرزبرداران
با جمعی از جوانان بهمراهی خاندوران که هراول بودند و عنبر خان که برانغار بود باشارهٔ خان سپه سالار
تیغها و سنانها علم ساخته بر فوجی از لشکر غنیم که بفوج خانخانان در آویخته بود تاختند و داد
مردی و مردانگی داده کوششهای دلیرانه و ترددات مردانه کردند و بنوک سنان جانستان از خون
بعضی مخالفان بیباک بر صفحهٔ خاک هستی لاله ستانها نقش نمودند و بمصیقل شمشیران زنگ وجود
بی بود جمعی سعادت دیان را پاک از اوراق هستی زدودند و چندی از بهادران تیغ زن نیزه گذار
لشکر نصرت آثار نیز دران گیر و دار گل زخم که زینت تارک تفاخر دلاوران شهامت شعار است
از گلشن بهار زرت چیدند و تیک راو و بیه و بهاجی رسیدند از جانب کانون را زخم نیزه بر سینه
و یک زخم شمشیر بر رو رسیده در میان لشکر غنیم از اسپ افتاد و دو بهاجی تا از قتل بسر اصلا
تیغ بر نگشته تاخته اسپ او را از معرکه برآورد و از مردی و بردلی بنام خود سکه کرد
و سبازران صف شکن و دلیران خصم افکن غنیم را از وه برداشتند و پیش انداختند آنچنان

که در بنگاه خود نیز تا قایم توانستند گردون خاندوران با همراهان ظفر و منصور جرات نموده بهادراس
که زخمهای منکر داشت با راجپوتان دیگر خانجهان گذشته و زخمی در معرکه افتاده بودند برداشته همراه
خانخانان متوجه لشکرگاه گشتند و در حوالی اردوی شاهزاده عالیشان را که بعد از اطلاع بر
حقیقت حال سوار شده بقصد کومک برآمده بودند ملازمت نمودند و آن آب کوهر تا هشتمندی
خانخانان را با استقامت و ثبات قدم و خاندوران را به تهور و ذات نمایان تحسین بسیار ادان
فرمودند الحق درین روز خدمت خوبی و کارنمایانی از خاندوران سر زد و خود را بسیار بوقت
رسانید که اگر یک ساعت دیرتر میرسید خانخانان از دست میرفت زیرا که آنخان شجاعت نشان
دل بر هلاک خویش نهاده و همت بر آن داده بود که بقدر امکان کوشیده جان را فدای کار ولی نعمت نماید
شهر و سیوم اسفندارمذ شاهزاده عالیشان از مقام کسناپور کوچ کرده متوجه پرینده گشتند و نزدیک
بلشکرگاه خاندوران رسیدند که آنجا چاردیواری ساخته بودند نزول نمودند در همان روز قریب پانصد کس
از قلعه برآمده بر ملچار راجه بهار سنگه دویدند و جنگ در پیوسته جمعی از مخذولان کشته و زخمی گردیدند
و جمعی از مردم راجه مذکور و ملازمان اصالت خان و راجه روزافزون نیز جان نثار و زخمدار شدند
عاقبت مقهوران تاب جلادت نیاورده به پای گریز فرار از دست دلیران عرصه کارزار جان بردند و هشتم
اسفندار رسید خانجهان با خاندوران و جمعی دیگر از منصبداران که شاهزاده عالیشان ایشان را بحراست
اهل اردو که برای آوردن کاه و هیمه بیرون رفتند با فوج ساخته بود از لشکرگاه روانه شدند بجنگلها از دور گذشته
قریب دو هزار سوار دکنی بکنار اردو آمده نمایان گشتند و تاب قصد اهل اردو نمودند سپه سالار
لهراسب خان را فرستاد که بیرون لشکر رفته در برابر سواران مذکور بایستد بعد از رفتن خان مشارالیه

ان گرد

آن گروه مقهور نیز باطراف رفتند و چون لشکر دکنی شروع در انداختن بان نمود سید خانجهان و خاندوران مردم را
جمع کرده روانه شدند و درین اثنا یکی از بانهای دکنی بر شتر کاهی رسید و چون باد می‌وزید از آن آتش
بدیگر جانوران که کاه و هیمه بار داشتند در گرفته قیامتی آشکار شد و آدم و اسب بسیار و شتر و گاو بسیار سوخت
و تورک افواج بر هم خورده هزیمت شوخی آغاز کرد و چون این خبر بخانجهان رسید فی الحال سوار شده بدانجانب روانه گردید
و کس نزد خانزمان فرستاد که زود خود را بمن رسان و مهورق بری راه طی کرده شاهزاده و خانجهان از عقب رسیدند
با دولتخواهان سپه سالار عرض کرد که سوار شدن شما چه ضرور بود آن کوه محیط خرد فرمودند که چون آن روز که شما را
با غنیم آن قسم جنگی روداده و مرا او خبر نشد تا تأسف دارم که امروز خود را رسانیدم که اگر آنجا کار زاری
دست دهد در و اهل بوده غافل نباشم و شاهزاده عالی تبار با التماس سپه سالار بر فیل سوار شده سپه سالار با
راجه بیتهلداس و پرتهیراج هراول سالار شده پیشتر روان گشت فوج مخالف که نیزه یا توت نیزه بخت و گرهها
و جمعی دیگر بودند در شتران و گاوان اهل اردو در پیش انداخته می‌بردند از طرف راست نمودار شدند و بمجرد شنیدن
آواز نقاره و دیدن نشان نهضای شاهزاده و خانجهان و خانخانان و اسباب مردم لشکر را که اشتر رفتند در بین
اثنا خانزمان که راجه جی سنگه را در بنگاه و گذاشته با رشیدخان و راجه بهار سنگه بوندیله به استعجال روانه شده
بود از جانب راست خانخانان در آمد خانخانان راجه بیتهلداس و پرتهیراج را پیش خانزمان فرستاده
داد و باتفاق ایشان بر غنیم تاخته نشان نیزه یاقوت را گرفته نزد شاهزاده و خانجهان روان کردند و مقهوران را
پیش انداخته تعاقب نمودند شاهزاده قریب هزار کس از تابینان خود و کومک خانزمان فرستاده با
خانخانان مراجعت کردند در آن روز هم ارسید خانجهان و خاندوران و مردم که همراه ایشان پیش رفته بودند
و هم از خانزمان و گروهی که از عقب رفتند تلاشهای و تردد های شایسته بظهور آمد و خانزمان تا شام

از تعاقب غنیم فراغ یافته بخدمت شاهزادهٔ عالیشان رسید آن زبدهٔ اتباع خلافت که دلیری و تهور داورا
برای العین مشاهده کرده بودند بتحسین والتفات بسیار نواختند دوم محرم شاهزادهٔ عالمیان بمصلحت خانجهان
سید خانجهان و خانزمان و راجه جی سنگه و راو ستر سال و مبارز خان و راو کرن و جمعی دیگر از بندهای درگاه
پناه را بر سر بنگاه غنیم تعیین نموده فرمودند که چون آن مقهوران بسیار غافل نشسته‌اند چهار گهری از شب مانده
سوار شده خود را بوقت برسانید شاید دستبردی توانید کرد و ایشان بموجب فرموده چهار گهری از شب
گذشته به بنگاه غنیم رسیدند چون مقهوران پیشتر خبر یافته بنه را بار کرده بودند نهب و غارت چنانچه
میخواستند صورت نبست و پانزده کاروان با قریب دو صد هزار کاروانی که غله آورده غنیم بار برداشت بدست
لشکریان نصرت نشان افتاد و مردم راجه جی سنگه که هراول بود پیشتر رسیده آدم بسیار از مقهوران اسیر نمودند
از انجمله زن سنبهاجی زن مراری بود که چون خود را برهمن وانمود راجپوتان نادانسته او را آزاد کردند و
از شتران و کاروان لشکر ظفر اثر که در روز سوختن دواب مردم که برای کاه و هیمه رفته بودند مقهوران
برده بودند آنچه زنده مانده در بنگاه مخالفان موجود بود سپاهیان نصرت نشان گرفتند راجه جی سنگه بر غنیم
که بنگاه خود را بار کرده میبرد رسانید بسبب انزاحت سید خانجهان و خانزمان و مردم دیگر که در غول بودند
نیز خود را باو رسانیدند درین اثنا موهوجی برادر مراری پندت فرصت یافته بمبارزان در آویخت
و خانه کور با همراهان دست جلادت از آستین مردی برآورده داد سعی و کوشش داد و جمعی مقهوران را
مرحله پیمای وادی فنا ساخت و خانزمان چون برین معنی وقوف یافت سید خانجهان بکومک راجه جی سنگه
گذاشته خود را بمبارز خان رسانید و بازوی مبارزان افغان را بمعاضدت خویش قوی کرد آن گروه نکوهیده
مذکور دو زخم برداشت و جمعی از مردم تابین لشکر مخالف بر خاک هلاک افتادند مقهوران دیگر تاب مقاومت

نیاورده

نیاورده فرار نمودند و بهادران سپاه منصور با چهار گروه تعاقب غنیم کرده بلگجان و تفنگ جمع کثیر را بجهنم فرستادند
و گروهی انبوه را زخمی ساختند و بقیه از روز مانده با غنیمت بسیار مراجعت نموده داخل لشکر ظفر اثر گشتند درین
وقت سید ابو المعالی که در سلک نوکران معتبر عادلخان انتظام داشت برهنمونی بخت نکو و نیکخواهی و بندگی
بندگان حضرت بر بساط جان نثار شاهزاده عالمیان آمده و آن ذره آفتاب خلافت او را بخلعت و اسپ و
فیل ارشد کارخاصه شریفه نواخته منصب هزاری و پانصد ذات و هفتصد سوار بجهة او تجویز فرمودند مجملاً
درین مدت بنده های جان سپار تخصیص الله ویردیخان در کار نقب نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده شب و روز
دقیقه از دقایق جد و جهد فروگذاشت نمی نمودند اما بعضی نقب ها را مقهوران یافته و از برخی آب بر آمد
و سعی ایشان ضایع میشد و یک نقب که باهتمام الله ویردیخان سالم به شیر حاجی قلعه رسیده بود
شاهزاده والاگهر از راه کوچه سلامت رفته در حضور خود آتش دادند و یک برج پرید اما راهی که یورش توان
کرد وا نشد و یک نقب دیگر را که بعد از آن بچند روز طیار شده بود خانخانان رفته در حضور خویش
آتش داد و درین مرتبه نیز یک برج پرید و بر سر برج ساتی خرابی شد که لشکر داخل حصار تواند شد
محکم فرو روین موجی از مقهوران که زیاده از هزار سوار بود بر سر ملچار اصالتخان آمدند و خان مذکور را
عرق شجاعت موروثی بحرکت آمده با همراهان خویش آن مقهوران را بتیر و تفنگ گرفت و تیر مخالفان آنجا
بر سنگ آمده بملچار حکم راج رفتند و هنگامه آتش کارزار شعله زن گشته خرمن حیات جمعی از مخذولان
سوخت و بعضی زنده گرفتار گردیده برخی زخمی شدند و بقیة السیف بیک پا جائی بدر برده زدند دوم
اردوی بهشت چون از لشکر غنیم خبر رسیده بود که نیره یاقوت و غیره که جمعیت آنها قریب چهار هزار
میشد بسر راه کاکا پندت ملازم خانخانان که جهت غله بجانب بیر رفته بود شتافتند خانخانان

بعرض شاهزاده عالیمقدار رسانید که الحال اکثر جمعیت متهوران تاخته برده شود مناسب است و آن دره التاج
سلطنت چون سیل تند شتاب بجنگ دکنیان شتافتند خونریز اراده سواری سر نمودند جگراج و کهراسنگ و دیگر یاران
و چندی دیگر از بندهای درگاه جهان پناه را بمحافظت اردو مقرر نمودند روز دیگر سحرگاه مسلح گشته
بر فیل سوار شدند و با خانزمان و سید خانجهان و خاندوران و راجه جی سنگه و سید شجاعتخان و راو
ستر سال و مبارز خان و مرتضی خان بیرون لشکر برآمده بواسطه جمع شدن مردم پاره درنگ نمودند و خان
همه خاص گشته سید خانجهان را هراول و خاندوران را چنداول و خانزمان را با راو سترسال و مبارز خان
و چندی دیگر را برانغار و سید شجاعت خان و مرتضی خان را با جمعی جرانغار ساختند و خانجهان و راجه جی سنگه
و راجه بیتهلداس و دیگر بندهای درگاه والا را با خود در غول نگاه داشته روانه گردیدند متهوران پیشتر
واقف شده بنگاه را بار کرده بطرفی فرستاده و چرخها را آتش زده خود مستعد ایستاده چون سپاه
ظفر پناه نزدیک رسیدند از طرف افغانان شده شروع در بان انداز نمودند خانزمان جلو انداخته
فوج مقابل خود را برداشت و خانجهان نیز فوجی که برابر آمده بود تاخت و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس
بکومک شتافتند آن متهوران را پیش کرده راندند و خاندوران که چنداول بود از عقب ایشان روان
شدند خانزمان و سید خانجهان و راجه بیتهلداس خود را بغنیم رسانیده ترددی خوبی کردند و جمعی از متهوران
بضرب تیغ آبدار شربت ناگوار هلاک چشانیدند مرادی بر او در اثنای گریختن از اسب افتاد و یکی از [illegible]
پیاده شده اسپ خود را باو داد و آن متهور جانی بدر برده بسپاه خود گریخت و بهادر سنگه برادر راجه
بیتهلداس و پسر پرتهی راج با جمعی از راجپوتان او پیشتر خود را بمتهوران رسانیده و چندی از کسان را
بجهنم فرستادند و چندی کس از مردم راجه و پرتهی راج زخم برداشتند شاهزاده عالمیان نصرت و فیروزی

بجنگ

مراجعت نمودند و خجسته روز لشکر قرین نصرت داخل اردو شد مجملاً از آنجا که کارها مرهون وقت چند اتکه
شاهزاده عالمیان و خانخانان در معامله تسخیر قلعه سعی و کوشش مینمودند بجائی نرسید و چنانچه گذشته محصوره
از فرا رواج عیش نمودند نقبها که پیش میبردند یا آب بر میآورد یا دکنیان خبر یافته میگرفتند و آنچه بسر دیوار برده
آتش میدادند دیوار حسب المدعا عالمی بر نمیآمد از آن گریزگاه خانه و آن خود را الکوک خانخانان رسانیده
او را از جنگ متخالفان رهانیده بعضی جاها مذکور ساخت که من سپه سالار را از کشتن خلاص کردم میان او و خانخانان
مقدمه کدورت شد و سایر امرا و منصبداران بجهت آنکه از بد سلوکی خانخانان در آزار بودند سلسله جنبان
عداوت گشتند و نفاق عظیمی فیما بین سرداران و عمده های لشکر بهم رسیده با یکدیگر موافقت که انصرام مهام
عمده بدان منوط است بالکلیه از میان برخاست چنانچه هر یک در پی مخالفت و شکست کار یکدیگر بودند و بدین واسطه
هر گونه کشش و مصلحتی که واقع میشد دشمن خبر یافته در علاج آن میکوشید و صورت مطلوب در آئینه خواهش
جلوه نمینمود و اگر چه سامان جلو سپه سالار از نوعی نموده بود که از جهت آذوقه در آن مدت لشکریان کمتر
عسرت کشیدند اما چون تا دو واره و گروهی از اردوگاه هیچ نمانده بود و خرابی لشکریان میشد و
برشکال نیز نزدیک شده بود خانخانان بخدمت شاهزاده التماس کرد که صلاح دولت در این است که ازین گروه
این توقف نکرده عنان معاودت بجانب برهانپور معطوف گردانند و چون حکم شده بود که آن [illegible]
بخلاف مصلحت و صوابدید خانخانان بیرون نباشند ناچار قبول این معنی فرمودند و دهم خرداد و
از پرنیت بعزم مراجعت کوچ نمودند چهاردهم خرداد از برکهائی که هر روزه گروهی بیرون آمده بهت
چون کوچ شد لشکر دکنی نموداری شده شروع در بیان اندازی نمودند و کار شوخی کرده نزدیک میآمدند
خانزمان که یار او استر سال و جگراج و راو کرن و جمعی دیگر از بندهای درگاه والا آن روز جنداول

و هر مرتبه بواسطه آوردن آن از رفتن
و آمدن زیاده از بیست گروه نزدیک
بایست نمود و این معنی باعث

بود و کوکب اقبال روز افزون شهنشاه زمان نمود و بر منصوبهان تاخت و بعد از برانغار راجه جی سنگه
و میر رضی خان و از جوانغار اصالتخان و جلیل خان بیرانی تاخته بکومک شتافتند و دکنی را رانده از جائی
که کوچ شده بود گذرانیدند و زیاده از صد سوار مخالف را بر خاک هلاک افگندند و جمعی کثیر را زخمدار گردانیده
در پنجاه اسپ زنده گرفتند و منصوبهان آنجهان تنبیهی نمودند که دیگر قدم جرأت پیش نگذاشتند از همانجا
برگشتند و شاهزاده عالمیان با خانخانان و سایر همراهان بتاریخ دوم شهر ماه سال حال داخل
خطهٔ برهانپور شدند و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید از خانخانان این معنی که شاهزاده
عالمیان را بالتماس بر سر قلعه پرینده برده از بدخوئی و بدسلوکی خود کار را خراب کرد و آن دُرّة التاج
سلطنت را بی نیل مطلوب باز گردانید بر خاطر اشرف گران آمد شاهزاده نجیب را با جمعی
که در رکاب ایشان رفته بودند بدرگاه والا طلب فرمودند بالجمله نوزدهم امرداد حضرت صاحبقران
ثانی از باغ فرح بخش که یک شبانه روز آنجا بعیش گذرانیده بودند حسب الالتماس یمین الدوله بکشتی سوار
بباغ نشاط اشرف قدوم ارزانی داشتند و آنحضرت آصف نشان آنجا گوهر و درم نثار نموده شکر این عطیهٔ
عظمی بتقدیم رسانیدند و ضیافت بزرگانه ترتیب داده پیشکش عالی از نفایس جواهر مرصع آلات
گذرانیدند و چون آن باغ دلنشین پادشاه ملحوظ زمین و زمان گشت تمام روز آنجا بنشاط و انبساط
بسر برده شبانگاه بدولتخانهٔ عالی معاودت فرمودند و دوازدهم شهریور پیشکش ظفر خان صوبه‌دار
کشمیر از اقسام شالها و خوطه‌ها و گوشپیچهای طرحدار و نورس و الوان فرمهای نفیس و کربلائیهای زرتاری
ساده و پتو و زعفران و چوبینه آلات مثل تخت و پالکی و تخت روان و صندلی و غیره که
از چوب توت میسازند و دیگر نفایس آن دیار از نظر انور گذشته شرف قبول یافت چوب توت

مخصوص

مخصوص کشمیر است یک قسم آن ابلق و یک قسم آن سفید می‌باشد ابلقش بسیار خوب می‌افتد و اشکال الغریب می‌دارد

و سفیدش در کمال صفاست اقسام خیمه‌ها از هر دو نوع می‌سازند و به تحفگی بجاها می‌برند مجملاً بیست و ششم

چهاردهم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول در عام و خاص مجلس میلاد و سعادت بنیاد سرور دو جهان

علیه و علی آله صلوة الملک المنان آنبار آراستگی خلدبرین ترتیب و تزیین یافت حضرت صاحبقران ثانی

بر مسند دولت که حسب الحکم جهت تعظیم آن محفل لازم الاحترام بر زمین گسترده بودند جلوس سعادت

فرمودند و علما و فضلا و صلحا و نقبا و زهاد و عباد و خطه دلپذیر کشمیر که در آن انجمن فیض اساس آمده بودند

بر حسب اشاره علیه علی تفاوت درجاتهم جابجا نشسته شروع در تلاوت قرآن مجید فرقان حمید نمودند و دست جود

شهنشاهی هر یک را فراخور استحقاق بمرحمت خلعت و خرجی و شال و اشرفی و روپیه و مدد معاش از زمین

و یومیه نوازش فرمود چنانچه سوای جنس مبلغ دوازده هزار روپیه نقد با آن جماعت انعام شد

و بعد از دو پهر شب بعضی اعیان دولت را در آن محفل خلد شمایل گذاشته خود بمحل مقدس تشریف

بردند و در حدیقه بارگاه جلال خوان نوال گسترده و الوان اطعمه و اشربه و انواع حلویات و عطریات بمجلس

آوردند و حاضران بلوازم احیا قیام نموده و حفاظ و ذاکران و غیرهم تا سحر بتلاوت و ذکر

و خواندن قصایدی که در نعت جلال سرور کائنات علیه اکمل الصلوة و التحیات گفته‌اند اشتغال نمودند

هفتم رایات جلال حضرت صاحبقرانی ثانی از نزهت آباد کشمیر بجانب ویرناگ و از آنجا بصوب دار السلطنه لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه‌سارهای خوش و مکانهای دلکش که منبع‌های آن به چشمه کوثر زلال دریا کسب

واقع شده بر خاطر ملکوت ناظر بندگان حضرت چنین پرتو افکند که نخست بدان صوب توجه فرموده

از سیر نزهتگاه آن حدود محظوظ گردند و از ویرناگ عنان عزیمت بجانب دار السلطنه انعطاف

وهیپندور روز یکشنبه بیست و پنجم شهریور مطابق بیست و سیوم شهر ربیع الاول بعد از انقضای سه ساعت و دو دقیقه نجومی
که مختار وقت‌شناسان سپهر شکوه ثوابت و سیار بود موکب جهانپیرا از ان خطهٔ خلد صفا مبارکی
نهضت نموده در موضع پانپور که زعفران زار کشمیر منحصر در انست و در انجا باغی خوش و منزلی دلکش
بکنار آب بهت بجهت نزول اشرف ساخته شده فرود آمدند و روز دیگر قریه دیبی بور من اعمال کرنه اولر
مهبط سرادقات عظمت و جلال گردید و از انجا کوچ نموده قصبه بیج باره را که از مضافات
پرگنه اینچه و به تیول قرة الباصرهٔ خلافت و جهانداری سلطان دارا شکوه تعلق است بفر نزول اشرف رشک
خلد برین ساختند و یک روز در ان مکان سعادت نشان مقام نمودند موضع مذکور مکانی خوش و مقامی
دلکش است و باغی و عماراتی در کمال صفا و نزهت از سرکار شاهزاده عالمقدار بر کنار بهت
شروع نموده اند و در ان روی آب نیز مقابل این باغ و عماراتی بنیاد کرده اند شب دوم از
سرکار شاهزاده جهانیان پرور بکنار بهت چراغانی نمودند که صفحهٔ آب از عکس آن نمونه
فلک ثوابت گشت پنجشنبه بیست و هشتم از بیج باره بپل کهنه پل که منتهای سیر کشتی است از کشتی
قطع مسافت نمودند و از انجا بتخت روان نشسته قرین سعادت باسلام اباد معروف باینچه تشریف بردند
چون در اینچه که بجاگیر نقاوهٔ خاندان سیادت و نقابت اسلام خان میر بخشی مقرر است بتخانه از
قدیم بود در مبدأ حضرت صاحبقرانی ثانی بهدم بنیان آن راه فرمان داده و محل مذکور را باسلام آباد
موسوم ساختند در امکان دو چشمه خوش واقع است و سابقاً دو دست عمارت یکی برای محل و یکی
برای غسلخانه بر سر چشمه‌های مذکور ساخته بودند و حوضهای پر ماهی داشت چون حضرت صاحبقرانی ثانی
این مکان را قابل تربیت یافتند بعمدة الملک اسلامخان فرمودند که آنجا عمارت عالی بنیان سازد

وبعد از سیر موضع مذکور قرین دولت روانه گشته در آصف آباد که سابقاً بمچهی بهون معروف بود
نزول اجلال نمودند کشمیریان مکانرا بهون و ماهی را مچهی گویند و چون چشمهٔ آنجا ماهی بسیار دارد لهذا
به مچهی بهون اشتهار یافته والحق چنان سرزمینی و شکل آن چشمه چشم فلک بر روی زمین کم
دیده اول جای اهل بود و همین چشمهٔ پر ماهی را شنه یمین الدوله تقریر نموده حضرت جنت مکانی آن مکان
پرفیض دلنشین را تعمیر نموده و عمارات خوش و حوضها و باغچه های دلکش ساخته بهشت گشاده
دارد و بسیار جای نادر بیت سحابی حاجی محمد جان قدسی چشمهٔ مذکور را که زلال کوثر تمثالش
معنی صفا و برودت و گوارندگی و عذوبت بخط امواج بر صفایح حیاض جدا اول تحریر نموده چنین
وصف طراز گشته اشارت جانب این چشمه از دور کند انگشت را فواره نور کند گر
امتحان سردی آب نماید دیده مرجان می و تاب گر ماهیت اینجا الخورده گه ابر و تیش آتش زانترو
از آن ماهی زند خود را به قلاب که در آتش جهد از سردی آب بر روی چشمه ماهی صف کشیده و چو مژگان
تر بر روی دیده و با دم چشم از بالطی پیدا کند چون چشم آهنگ پریدن مجملاً چون آصف آباد
موافق طبع اشرف بندگان حضرت افتاد و سه روز آنجا مقام فرمودند و شب دوم اشاره
علیه بچراغان کنار حوضها و جویهای درون و بیرون شرف صدور یافت و چون آن مکان بیمین الدوله
آصفخان تعلق داشت آن آصف دوران حسب الامر مطاع چراغانی نمود که فروغ بخش و نور افزای
سپهر اعلی آمده غره شهر از آنجا بدولت متوجه بیگم آباد معروف باچهول که متعلق بسرکار نواب
قدسی القاب خورشید احتجاب شاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب است گشته در آن مکان جلد نشان
نزول اجلال فرمودند و به بیگم آباد موسوم ساختند خوبیهای موضع مذکور بتحریر در نمی آید حوضهای

آن ونیت به تشبیه نیست چنانچه هر که دیده رسیده اند بتصور تصدیق این معنی نمی توان کرد عمارات عالی
برای محل و غسلخانه و خاص و عام ساخته اند و چشمه در کمال سردی و صفا از میان حوض ایوان عمارات
محل جوشیده از آنجا بحوض کلان پیش ایوان می آید و چندین چشمه دیگر از خود حوض مذکور برآمده بآن
ملحق میشود و از آنجا بحوض و جوی آبشار جریان نموده بیرون باغ میرود و اگرچه این مکان نیز در عهد حضرت
جنت مکانی باشاره علیهٔ آنحضرت تعمیر یافته بود اما در وقتی که بقدوم آنحضرت قرین گشت
آبشارها و حوضها و عمارتهای دیگر افزوده اند و از تصرفات طبع اقدس مراتب آن آنچه بیشتر بود
بهتر شد والحق چنین چشمهٔ کوثر زلالی در جهان کمیاب است ٭ اگر عمر ابد خواهی در ایام ٭ ز آب چشمهٔ
اچول طلب کام ٭ بتابش آب زمزم چون ستیزد ٭ که این از چشمه آن از چاه برخیزد ٭ رسد چون چشمهٔ خور
از سردی آب ٭ نماند بر فلک خورشید را تاب ٭ چه تعریف میکند این چشمهٔ نوش ٭ که دایم دیگ سردش
هست در جوش ٭ چشمهٔ بیگم آباد در وصف آباد بهر دو و در روشنی و صفا روی زمین را بمنزله دو چشم
جهان بین است و اگر فقیر در میان گنجند زیاده ازین نخواهد بود که بیگم آباد چشم راست توان گفت
مجملاً آنجا نیز سه روز مقام کرده بعیش و نشاط اشتغال نمودند حسب امر مطاع کنار حیاض و جداول
آن گلشن فردوس آیین را نیز چراغان عالی کردند روز سیوم مقام خاطر اشرف پرتو التفات بسیر
لوکه بهون که در سرگردیی اچول واقع است افگنده و برین سعادت متوجه آن صوب گشتند و چون عمارات آن
صورت اتمام نیافته بود و شایستگی نزول اشرف نداشت نظر اجمالی فرموده دیدند و تنها نه
بیگم آباد معاودت نمودند لوکه بهون نیز بسیار جای خوشی است چشمهٔ آب بصفائی از دامن کوه
برمی آید و بکیه چنار رعنائی دارد و بیشتر حوضهای کلان و بعضی عمارات در آن مکان ساخته بودند

در وقت بندگان حضرت آن پادشاهزادهٔ جوانبخت سلطان اورنگ زیب عنایت نموده فرموده بودند که چون آن مکان
قابلیت عمارات قدیم را برداشته از نو عمارتهای عالی بسازند پنجم مهر رایات جلال از پکم آباد نهضت نموده
بویرناگ که تشرف نزول ارزانی داشت چشمه ویرناگ منبع دریای بهت و از حیثیت صفا و سردی و بسیاری آب
کثرت ماهی بهترین چشمه سارهای عرصه دلپذیر کشمیر بل تمام جهان بی نظیر است خضر سرچشمهٔ ویرناگ جوید
که دولت از چشمهٔ حیوان نشوید ز فیضش ملک کشمیر است معمور ازین سرچشمه بادا چشم بد دور بر سر آن چشمه
حوض مثمنی که قطرش چهل ذرع و عمقش ده ذرع است و عمارات عالی دارد حضرت جنت مکانی در ایام
پادشاهزادگی ساخته اند و از اقسام ماهی زیاده از حد و حصر در آن حوض هست عقب چشمه کوهی است
در کمال موزونیت و اندام و نهایت سبز و تر و خوش درخت چنانچه مثل آن جای دلکش در کارگاه
امکان مصور گشته و نبوده هر صورت که گیرد در آیینه جا بمرآت الصفای آب عکس افگن است
و تماشایش و روان زلال صافی بسیار خوش نهایت سیاق بر دو چشمهٔ مذکور عمارت عالی و در پیش آن باغ
دلربایی بود حضرت صاحبقران ثانی چون گنجایش تصرف بسیار در آن مکان قابل یافتند انواع عمارتها
و حوضها و جدولها و آبشارها بخاطر دقیقه یاب رسیده در حضور اقدس طرح فرموده وحید
ملک کشمیری را که بخدمت داروغگی عمارات مذکوره سرافراز ساخته طرح را باو سپرده اند که موافق فرمایش
بعمل آورد و آن مکان فردوس نشان را بشاه آباد موسوم کرده اند القصه روز یکشنبه نهم مهر ماه
در آن مکان دولتنشین موضع خلد تزیین جشن وزن قمری بادشاه زمان و زمین صورت انعقاد پذیرفت
و شعرای پایهٔ سریر اعلی اشعار غرا که در تهنیت این جشن فرخنده و تعریف کشمیر خلدنظیر گفته بودند
بعرض اشرف رسانیده صلات شایسته یافتند و اهل رود و سرود و ترانه سرائی و نغمه و

و تعمیم پروردادی داده از انعامات و انسره خلیفه زمان کام دل برگرفتند آفتاب عالم افروز ازین حسن اتفاق

که در آمدن او و مهر سپهر خلافت میرزان بفاصله نه روز صورت وقوع یافت مسرت انتها از ذروه طارم نهم گذرانید

اگرچه بحسب ظاهر آن دو گوهر یکتا خزاین کیکی نور افزای انجمن افلاکیان و دیگری فروغ بخش محفل خاکیان باشند

تفرقه آن گروه میرزان اعتبار را و اولوالابصار در گرانی قدرشان تفاوت از زمین تا آسمان

و صدق گفتار قلم منشی این بادی عجایب نسبت منشت شهنشاه جهان ظل الله با مهر میرزان تعالی گرامه

بیک کفه بحرخ سنجند کم وزنی مهر دیگر سه آید ازگران سنگی شاه روز دوشنبه دهم ماه نهضت موکب

منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنه لاهور واقع شد و از انجا بچهار منزل بهیره پور که سر راه

پیر پنجال است نزول اجلال فرمودند و در اثنای راه طبع اشرف بندگان حضرت به آبشار او برکه دو

گروهی موضع جمال نگری در دره و نشیب راه واقع است پرتو التفات افگنده متوجه آن صوب گشتند

منبع آن چشمه ایست موسوم بکوتروا ز برفهای کوهستان شرق رویه که می گدازد و آب بسیار زبان ملحق

شده نهر عظیمی می شود و از کوه بر روی سنگ صلبی می ریزد و بران سنگ از صدمه ریزش آب نمودار

حوض کلانی بهم رسیده که صنعتگران خامه را تراوش شکل آن نتوانند داشت و از حوض مذکور بمرده

که قریب پانزده گز نشیب آنست می ریزد و از غوغای آب در نزدیکی آبشار مذکور دو کس که پهلوی

هم باشند آواز یکدیگر نمی توانند شنید بغایت آبشار خوشی و مکان دلکشائیست واگرچه در عرصه

کشمیر و نواحی آن آبشار بسیار واقع شده اما بهترین همه آبشارها آبشار را دهرات از گذشت آن آبشار کهناک

چون بندگان حضرت سابقا آنرا دیده بودند از شوق خود بدولت بدان صوب توجه فرمودند

علامی افضل خان بعد از سیر نوشهره مرگ حسب الامر مطالع فرحت آبشار مذکور را دید و خصوصیت آنرا

بعرض

بعرض مقدس رسانیدند راقم نیز با آن خان بخشنده دان و وزیر ارسطو نشان همراه بود تحقیق آبشار خوشیست

از قریب چهارده گز ارتفاع میریزد و بقدر ده آسیا آب دارد و در زیر آن حجره که صفای آن از آب گرم

زاید این هر پایان اشاره نمیشد واقع است دیگر آبشار بهرم کلا است که سبق ذکر یافته مجملاً در تعدد

جهات خوبی جائی بکشمیر نمیرسد در ازمنه ماضیه خوبیهای آن ولایت منحصر در آب و هوا و سبزه

و میوه چند جنگلی بود و باغ و درختستانی و عمارت خوشی و میوه که توان خورد نداشت از آن روز که بحیطه

تصرف اولیای دولت حضرت عرش آشیانی در آمد شروع در زینت آن و ساختن عمارات و احداث

و باغهای دلکش و تعمیر چشمه ها و مکانهای دلکش و پیوند کردن درختان میوه و غیر ذلک شد

و در ایام دولت حضرت جنت مکانی چون آنحضرت مکرر تشریف میبردند رونق بسیار یافت

و در عهد سعادت مهد از تصرفات حضرت صاحبقران ثانی که در هر باب فرمودند بمرتبه کمال رسید و

مردم آن دیار که سعی انسانیت در ایشان صورت نبسته و بوی تعارف بمشام ایشان نرسیده

بود بمخالطت اهل اردو که درین مدت با آن ولایت آمد شد نموده اند اکثر بمعارف و فارسی زبان

و آداب دان شده اند و طالب علم و شاعر و خوشنویس و فهم سخن در میان ایشان بسیار

بهم رسیده بالجمله حضرت صاحبقران ثانی از سیر و بهار بهارستان نهال آرزو آکنده بودند در نهم روز

بر بهره شرف قدوم ارزانی داشتند و چهارم مهر جگنات کلاونت که بخطاب مهاکبرائی موسوم است

و در ساختن تصنیف هندی و پیدا کردن معانی بلند و مضامین عالی امروز نظیر ندارد

و بندگان حضرت او را بواسطه بستن تصانیف که هندیان آن را دهرپت گویند در

دار السلطنه لاهور گذاشته بودند بسعادت اندوز ملازمت گشته دوازده تصنیف

که بنام همایون آنحضرت تصانیف بالغ از نغمات مختلف ساخته بود بحضور اشرف خواند و پسند خاطر اشرف گشت چند بار شاه

دانشور گشته و آن افسانه دو جز است از ... و از بر زن کرده چهار هزار و پانصد بیت که بهمه آهنگ او بر آمد باو زر خرج فرمودند

در صحبت مردمان هند در تصانیف مشکله بود که آنرا گیت و چهند و دوهره میگویند چون این علم از جانب دکن

باین هند آمده و تصانیف مذکوره با بهجان زبان می باشند و مردم این ملک زبان آنولایت را نمی فهمند از این

تصانیف بتغییر نغمه درک نمی توانند کرد و محظوظ نمی توانند شد و راجه مان تونور که قلعه گوالیار در تصرف او بود

و از لغات و تصنیفات هندی و قواعد این فن نصیبه تمام داشت در بیت و بشن پت را اختراع نموده

آنها را منسوخ ساخت بشن پت عبارت از تصنیفی باشد که بنام کشن که هنود آنرا می پرستند بربندند در بیت

عبارت از آنچه باسم و تمدح آن عصر بسازند و نایک بخشو که مشهور که درین فن مثل او نبود قبل از وی هم بسیار گفته

و بعد از وی در بیت کرده و راجه مانسنگ اگرچه در بیت را راجه مذکور اختراع کرد اما نایک بخشو تصرفات طبیعت

خود در تکمیل رسانید چنانچه در بیت های کلام او در میان مردم اشتهار و هم بحسب نازکی مضمون و ترکیب

و علو معانی و هم از جهت تناسب و لطف و تاثیر نغمه از آنچه دیگران بعد از او ساخته اند بنهایت امتیاز دارد

و [illegible] خنیاگران سنگین دل از استماع آن نرم میگردد تا بنغمه فهمان رقیق القلب چه رسد آن یگانه

هنرمند آن روزگار بحیثیتی که بجهت از کاملان این فن امتیاز داشت یکی آنکه علم و عمل را بدرجه اکمل باهم

جمع کرده بود دیگر آنکه در خوانندگی نهایت قدرت داشت چنانچه یکاوج را که بسا زیست کلان بنهایت دل

اما هر دو سه آن از میان [illegible] میساخت بر خلاف دیگر خوانندهای هندوستان که اول مرتبه

تا دو سه کس همه آواز نشوند خوب نتوانند خواند بتنهایی در کمال آهستگی در خوشی میخواند و نه بهمراه احتیاج

داشت و نه کسی با وی بهمراهی میتوانست کرد و دیگر آنکه در کمال خوش طرزی و ملاحت کلام بود اگرچه تصنیفات الخ

مردم این عصر می‌خوانند اما بآن صورت و صدا جز حسن داد کسی نمی‌تواند خواند بعد از فوت راجه مان که ابراهیم

سکندر لودی گوالیار را از راجه بکرماجیت پسر او گرفت نایک بخشو خود را بدر انداخته پیش راجه کیرت سنگه

راجه کالنجر رفت و یکچند با او بسر برد از سبب ادای فیاض بر راجه مذکور شش مرحمت شده بود یکی بسبب آنکه

که صورت و سیرت و ظاهر و باطن آراسته داشت و دیگر بهمین که بکمال حکمت و معرفت از نوع خود ممتاز بود و دیگر

دو زن مطربه که در رقص و خوانندگی سرآمد این طبقه بودند و دیگر طوطی که هر سخنی باو تلقین میکردند بیک شنیدن

می آموخت و باز میگفت ششم نایک بخشو که ضمیمهٔ اینها گشته بود آخر الامر سلطان بهادر گجراتی براجه

کیرت سنگه نوشت که از این شش عطیه که خدای تعالی در بارهٔ تو فرموده یک نایک بخشو را بتو تسلیم و راجه چون

خواهش سلطان درست نتوانست گذاشت ناچار دل از نایک برداشته او را نزد سلطان

فرستاد و سلطان آن یگانهٔ زمانه را گرامی داشته بسیار رتبهٔ صحبت او شد چنانچه هر روز البته

از و چیزی می شنید و بحسن صوت و عشق سوز رسیده او را رعایت بسیار میکرد و در خدمت سلطان معزز

می بود تا آنکه درگذشت و بعد از نایک بخشو تان سین درین فن بی‌مثل عهد خود بود و اصل او نیز از گوالیار است

سابق نوکر پیش راجه رام چند بگهیله که مالک پنهه و قلعه باندهو بود در تصرف داشت منسوب بحضرت عرش

آشیانی چون تعریف شان آن بسیار شنیده بودند فرمانی مصحوب معتمدی فرستاده او را از راجه

مذکور طلبیدند و بسعادت ملازمت اقدس آنحضرت مشرف گشته سالها بکامیاب دولت حضور بود و میان

طرز او روش بعضی تغییر هست و بالفعل طرز تان سین در میان مردم مستعمل است چون مذهبها و ز خدمت

حضرت عرش آشیانی بود و طرز روش و تصنیف او شیوع تمام یافته و اکثر کلاونتان این عصر

دیگر تنها بی او را میخوانند و برروش او تصنیف میسازند الحق او نیز نادرهٔ روزگار بود و طرز خوشی

و قدرت عجیبی داشته و لعل خانی که سرآمد کلاونتان سرکار خاصه شریفه است و در عهد مثل او خواننده نیست
نسبت داماد و میتابان سیم زاد و شاگرد و شاگردزاده و طرز او را خوب تتبع کرده بالجمله چون نفس سلطان مطاع
در باب و همکرد و هی بهیر قریب پانزده هزار نفر جهت شکارگاه قمرغه جمع آمده جانور بسیار فراهم آورده بودند
جمعه بیست و پنجم مهر بعد از دو پهر روز بدولت و اقبال متوجه شکارگاه شده هشتاد و یک راس هو دیال که عبارت
از قوچ کوهیست و چکاره صید فرمودند و چکاره قسمی از آهوست که پشت آن زرد و شکم سفید و دم سیاه می‌باشد
و در اکثر جاهای عالم بهم میرسد برخلاف آهوی سیاه که مخصوص هندوستانست و از آب نیلاب که گذشتی
دیگر وجود عنقا دارد و چون روز به آخر رسید و پاره از آن جانوران مانده روز دیگر باز به شکار سوار شده و سی و نه
هو دیال و چکاره که مانده بود شکار کردند از معظمات امور که در بیست و هفتم مهر ماه از حسن نیت پادشاه دین پرور
اسلام پناه بظهور آمد مسلمان شدن جوکوبی رئیس الهنبر با کل قبایل است تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض مقدس
رسید که سکنه آن مرز و بوم با وجود مسلمانی از جهالت بکفار پیوند می‌کنند و میان ایشان همچنان تعصب گشته
که اگر کافر دختر خود را بمسلمان دهد آن دختر را بعد از مردن میسوزانند و اگر مسلمان بکافر دهد بعد
موت او را میسوزانیده باشند لهذا حکم اشرف بنفاذ پیوست که هر کافری که مسلمه در خانه خود داشته باشد
اگر مسلمان شود زن را بعد از نکاح با او باز گذارند و اگر از کفر نگذرانند تا در خور حالت خود جرایم
پادشاهی سرافراز گردد و اگر از جهالت ذاتی و ضلالت جبلی بدریافت شرف اسلام راضی نشود
بعد از اخذ جرمانه شایسته مسلمه را از وجدا سازند و چون جوکوبی مذکور با اکثر قوم و خویشان خود مصدر این امر
شنیع شده بود بهدایت هادی طریق و شاهراه عنایات ظل ظلیل حق که در باره نومسلمانان واقع می‌شد
با قریب پنجهزار کس از قبیله و عشیره و تبعه خویش بطوع و رغبت و طیب خاطر شرف اسلام دریافت و بهمین

بنیاد کار

دین پروری حضرت صاحبقران ثانی این قسم امر شنیعی که از طایفهٔ جهل نهاد ارتکاب می‌نمودند رفع شد و قاضی
و معلمی از سرکار خاصهٔ شریفه برطرف ساخته به جهت اجرای احکام شریعت و تعلیم آداب عبادت در میان آن گروه
گذاشته‌اند و راجه جوکور را خطاب راجه و تمهند دو تمهندی که نیز بخشیدند و چون رایات جلال انجرای گجرات
بنجاب رسید جمعی از سادات و مشایخ آن قصبه استغاثه نمودند که بعضی کفار نابکار زنان و کنیزان
مسلمه را متصرف‌اند و برخی از آنها مساجد را به تعدی در تحت عمارات خود درآورده‌اند لهذا حکم قضا
نفاذ شرف صدور یافت که شیخ محمود گجراتی که بهره از علم دارد و داروغگی نومسلمانان به عهدهٔ او مقرر است
بآن قصبه شتافته تحقیق این مقدمه نماید و بعد از ثبوت زنان و کنیزان مسلمه را از تصرف کفار برآورده
مساجد را از عمارت آن ملاعین جدا سازد و او برحسب فرموده شتافته قاضی قصبه و اهالی آنجا را احضار
نمود و از اسلام زنان و کنیزان مستوره استفسار کرد و هرکدام را که اسلام به ثبوت پیوست از دست
آن بیدینان گرفت و هر جا مسجدی بود از عمارات هنود جدا گردانید و هفتاد زن اصیل و کنیز مسلمان را
که به مقتضای قضا به تصرف کفار درآمده بودند از دست آن گروه نابکار برآورده به صلحا سپرد و حقیقت
واقعه را به عرض مقدس رسانید و به موجب حکمی که شرف صدور یافته بود علما بعد از عرض ماجرا فرمان
مطاع نفاذ پیوست که به دستور قدیم جوکوبی مخاطب به دو تمهند هر که مسلمان شود مسلمه را به عقد مجدد به او
واگذارند و هر که از متابعت ابا نماید معروض دارند تا فراخور تقصیر به جرمانه و تادیب متعاقب گردد و از این
مردم نیز جمعی به دولت سعادت شرف اسلام یافته از مراحم پادشاهانه به کام رسیدند و زنان را
به نکاح جدید در عقد ازدواج خویش کشیدند و ما بقی متنبه گشته از آنجمله یکنفر که نسبت به قرآن مجید
بی ادبی نموده بود به قتل رسید و همچنین حکم شد که در نواحی پنجاب هر جا این صورت واقع شده باشد

بدست جوکی گذشت مخلص شدند چنانچه دو وقت آن سلسله از قید کفار رسته بتصرف مسلمانان در آمدند و قریب چهار صد کس
از هنود و آن شرف اسلام یافته مشمول مراحم پادشاهانه گردیدند و بتخانه منهدم گشته بجای آن مساجد بنا شد
و بهیئت مسجد بجای عمارات کفار بر آمد الحمد لله علی ذلک امید که طناب ایام دولت این سایهٔ آفریدگار
و فروغ شریعت حضرت رسول مختار علیه و علی آله و اصحابه صلوة الملک الجبار بر پا و تا دوام دوام و خلود مخلد ظل
عاطفتش همواره بر مفارق اهل عالم باد القصه چون بعرض مقدس رسیده بود که در نواحی کهته از توابع پرگنه
کاهون که از مضافات زمین جانوبهه است و به بیله غارهای اشتهار دارد اگر قمرغه کنند از هر نوع صید بسیار
فراهم می‌آید بنابر آن حضرت صاحبقرانی ثانی بالله ویردی خان قراول بیگی که هم مراتب سپاهیگری چنانچه
باید ورزیده و هم در علم قراولی و شکار می توقف و مهارت تمام دارد فرمودند که با احتیاج شکار قمرغه
آن قصبه شتابد و از محال حوالی موضع مذکور مردم بسیار فراهم آورده طرح قمرغه اندازد و خود نیز روز
دولت متعاقب خان شیار الیه متوجه گشتند و در اثنای راه اکثر اوقات بشکار نیله گاو و گور خر میپرداختند
و دو شنبه دوازدهم ابان ماه بایچه رایت جهانگشا پرتو وصول بموضع کهته افکند و چون قمرغه
دلبستهٔ هم داده بود سه روز متوالی بندگان حضرت بنشاط شکار اشتغال فرمودند و در این سه روز از
آنوع کوهی و مارخور که عبارت از بز کوهیست و اهل هند آنرا رام چهیلیه میخوانند و چکاره چهار صد و بیست و دو
سه راس صید نمودند و نیز چهار دهم ابان خانزمان که از بدخویهای والد خویش دل آزرده شده جدائی
اختیار کرده بود بسعادت زمینبوس عتبهٔ جلال شرف گردید و بخاندوران صاحب صوبه مالوه فرمان
قضا نفاذ شرف صدور یافت که بالای کهات شتافته تا تعیین شدن صاحب صوبه از انجا خبردار باشد
در همین تاریخ بعرض مقدس رسید که مهابت خان خانخانان بمرض لوا سیر که اهل هند آنرا بکندر میگویند

وارد و بعد از

و آن روز باز داشت بساط حیات و رفو رو دید از شکارهای نشاط افزا که در هژدهم آبان بوقوع آمد صید غرغر
گور است که هرگز در ممالک هندوستان بفعل نیامده و هیچکس گور را بقمرغه در نیاورده بود کیفیت این
واقعه آنکه چون در نواحی بهیره که از پرگنات عمده قدیم پنجابست و بر کنار آب بهت واقع شده گورخر
بسیاری هست و گورخر اکثر در صحرا می باشد و آب خوار معیّنی ندارد و هنگام تشنگی قطع مسافت
بعیده نموده آب میخورد و باز بمقرّ خود میرود داننده در دنبال قراولان آگهی که در وقوف سرانجام امثال این
بر آبخوارشان اطلاع حاصل نموده چندی را گماشتند که مانع آب خوردن آنها شوند تا چون آنجا آب
نیابند و تشنگی غلبه کند بالضروره به تنگنائی که در آن حوالی هست و آبی دارد در روند و بعد از رفتن
آنها بآنجا مداخل و مخارج را بسته و دو حصه را بقید آورده و بالقوه فکر با خان مشار الیه بفعل آمد گوران
در آن تنگنا بند شدند و آنها را بدام احاطه نمودند و شهنشاه صید افگن شیر شکار با خاصان
نعموانی که مقرر است در میان دام در آمده چندی را خود به تفنگ و تیر شکار فرمودند و چندی دیگر را
شاهزاده های کامگار و اعیان دولت پایدار صید نمودند و نتاج آنها را بفرمان رکاب
همایون حسب الحکم دستگیر ساختند و این شکار بسیار باعث تفریح خاطر و انبساط طبیعت شهنشاه
کامگار گردید چهارم آذر در منزل کالی تری که از آنجا تا قلعه لاهور یک منزل راه است وزیر خان صوبه‌دار
پنجاب ملازمت نمود ششم دار السلطنه لاهور از وصول موکب همایون خلیفه زمان ضیا و زینت
یافت و درین روز فیروز سرکار حصار را که حضرت فردوس مکانی ابتدای به تیول حضرت
جنت آشیانی عنایت فرموده اند و آن حضرت بشگون داشته بحضرت عرش آشیانی
مرحمت کرده و همچنین حضرت عرش آشیانی بحضرت جنت مکانی و آنحضرت بحضرت صاحبقران

ثانی از زراتی و داشته بودند از ابتدای حروف ایت ایل بجاگیر شاهزادهٔ عالیقدر رفیع منزلت
سلطان دارا شکوه مقرر فرموده آن نونهال حدیقهٔ سلطنت را جهت اقطاع جاگیر که مخصوص پادشاهان
و پادشاهزاده های ارشد این دودمان خلافت نشانست بلند پایگی بخشیدند چون سابقا
سرکار بیجاگده و سرکار نذربار و سلطانپور و نیر و بهانپیر و غیرها و بعضی از محال سرکار هاندیه
که آن روی آب نربده واقع شده و ببرهانپور نزدیک و بمالوه دوربست در تحت صوبهٔ مالوه بود درین ولا
شهنشاه کامل دانا که حق تعالی نظم و تعاطی امور و نسق مهام جمهور برای عقده کشائی آن حضرت منوط
گردانیده امر نمودند که سرکارهای مذکور را با آنچه از محال سرکار هاندیه در آنطرف نربده واقع شده
داخل خاندیس احتساب کنند و باقی محال هاندیه که درین طرف نربده است بدستور سابق در تحت صوبهٔ
مالوه برقرار باشد و ولایت خاندیس و برار و دکن را که پیشتر یک صاحب صوبه داشت دو صوبه
قرار دادند یکی بالای گهات برار و تلنگانا و دو احمدنگر و توابع و مضافات آنها که یک ارب و نوزده
کرور دام جمع دارد و دیگر پائین گهات مذکور که جمع محال آن نود کرور دام است و صاحب صوبگی بالای
گهات را بخانزمان که خانزاد قابل شجاع فهمیدهٔ این درگاه والاست تفویض فرموده او را باضافهٔ
دو اسپه سه اسپه سه هزار سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و خلعت خاصه با جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه و فیل سرافراز گردانیده مرخص ساختند و صوبهٔ
پائین گهات را بعهدهٔ ضبط خاندوران که صاحب صوبهٔ مالوه بود مقرر فرموده از برای او خلعت و
شمشیر مرصع بمصحوب یکی از امرای کومکی دکن خلعت بمصحوب خانزمان فرستادند و امر نمودند که از
کومکیان دکن راجه جی سنگه و مبارز خان و ججهار و راو ستر سال با خانزمان در دولت آباد

و راجه چهار سنگه بندیله و راو هوسنگه و نظر بهادر با خانه وران در برهانپور باشند و مابقی را بهر نحو که
مصلحت دولت دانند با یکدیگر قسمت نمایند و صوبهٔ مالوه را از تغییر خانه وران بالله ویردیخان
قراول بیگی مرحمت فرمودند و او را باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار که از اصل و اضافه
چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار باشد و عنایت خلعت خاصه با خنجر و شمشیر و اسپ و فیل سپاهی گردانیده
رخصت نمودند و درهمین تاریخ خواجه جهان خوافی که از بندهای قدیم الخدمت این درگاه والا است و بزیارت
حرمین شریفین رفته بود بعد از تحصیل این سعادت عظمی معاودت نموده بدولت ملازمت اشرف
فایز گردیده نه راس اسپ عربی پیشکش گذرانید هشتم آذر شاهزادهٔ والاگهر سلطان شاه شجاع
که برحسب فرمان مطاع از صوبهٔ دکن متوجه پایهٔ سریر اعلی شده بودند بتقبیل عتبهٔ عبودیت خلیفهٔ جهان
و مرشد عالمیان تارک مفاخرت برافراختند و یکهزار مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانیدند و دولتخان
که در رکاب شاهزادهٔ جهانیان آمده بود نیز بسعادت ملازمت شرف گشت تا خاطر نشان خدمتگاران
فهمیده که فراجداران این درگاه والا و بندگان حضرت که مخترع قوانین سلطنت و واضع رسوم دولت اند
وقت رخصت شاهزادهٔ عالمیان بصوب دکن دستور العمل نوشته جمیع آداب نشست و خاست
و سلوک با مردم و غیر ذلک را در آن مندرج ساخته بودند و اصل را شاهزادهٔ عالمیان و
نقلی از آن بخان مشار الیه داده بامر نموده بودند که همه جا و همه وقت در خدمت آن قرة العین
خلافت حاضر بوده و اگر بمقتضای صغر سن امری خلاف توره و آداب باشد و موافق دستور العمل
مذکور نباشد ارتکاب نمایند ایشان را آگاه سازد و حقیقت را انخفائی بخدمت بندگان حضرت
عرضه داشت کند دهم ماه آذر بروضهٔ منورهٔ حضرت جنت مکانی توجه فرموده بعد از اقامت آداب

برج و رفعتی نه دار السلطنه که در علو قدر و رفعت منزلت و زیب و زینت رشک بروج مشیده افلاک است
بزم فرخنده و جشن همایون وزن شمسی سال چهل و چهارم از عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی منعقد گردید
و آن ذات اقدس را چنانچه در هر وزن شمسی مقررست دوازده مرتبه یکمرتبه بطلا و یازده مرتبه بدیگر
اشیا می بایست وزن کرده آن مبلغ و مقدار را در وجه انفاق صلحا و فضلا و اتقیا و فقرا مقرر داشتند
و شعرا و مجلسیان و اهل تنجیم و ارباب نغمه و اصحاب نشاط را از زر نثار کام دل در کنار نهادند
در همین روز فرخنده سعید خان صاحب صوبه کابل بتشریف بساط بوس بارگاه کیوان جاه شرف گشته
هزار اشرفی و هزار روپیه بنذر گذرانید و چند القا در سپر اجدا دراکه ماده فساد جمیع الوسات
افاغنه راه کابل بود و بحسن سعی او ترک بغی و فساد و جمیع عمال ناشایسته نموده و علامی بندگی
این درگاه والا را سرمایه سعادت اسلاف و اعقاب خویش ساخته بودند دولت زمین بوس
حرم جلال رسانیدند و باضافه هزاری ذات که از اصل و اضافه به پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار
ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بلند پایگی یافت و تربیت خان را از اصل منصب
هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و مرحمت خلعت سرافراز گردانیده از تغیر مرشد قلیخان
اخته بیگی کردند و اصالتخان و خلیل خان پسران میر میران یزدی هر کدام از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار سرافرازی یافتند و اصالت خان
از تغیر عبدالرحمن ولد صادق خان بخدمت بخشیگری احدیان معین گشته بعنایت خلعت سرافراز
گردیدند و ششم جون وزیر خان صاحب صوبه پنجاب خانهٔ تازه ساخته بود حضرت صاحبقران
ثانی برابطهٔ آن یمن الاقتران سرافراز کرده از روی بنده پروری بمنزل او تشرف قدوم

ارزانی داشتند و خان مذکور بعد از اقامت رسم پا انداز و نثار شکر مقدم خلیفهٔ زمان که از عطایای ایزدی
شناخت بجا آورده پیشکشی لایق از مرصع آلات و طلا آلات و اقمشهٔ نفیسه موفوره از زربفت و سایر
اقمشهٔ عراق و گجرات و پنجاه راس اسب عراقی گذرانید از آنجمله تخت روان طلائی بود که پنجاه و چهار هزار روپیه
قیمت داشت و با وجود آنکه پیش از رفتن کشمیر بندگان حضرت چهار لک روپیه از پیشکش او قبول فرموده
بودند درین مرتبه نیز چون پیشکش بسیار سامان نموده بود از همه چیز دو لک روپیه بشرف قبول اقتران یافت
از سوانح ممالک جنوبی که درینولا معروض حجاب بارگاه جلال گردید آنکه چون مهابتخان خانخانان را که
انتظام آن ممالک بعهدهٔ اهتمام او بود دست از ضبط مملکت حیات کوتاه شد ساهوی مردود با گروهی
از نظامیهٔ مخذول فرصت مغتنم شمرده بمحال نواحی دولت آباد دست تصرف دراز کردند و شروع
در تحصیل نمودند و چون جمعیت آن مقهوران بسیار بود سید نظام مخاطب بمرتضی خان قلعه دار دولت آباد
قوت برآمدن از قلعه و تنبیه نمودن آنها نداشت چون حقیقت این واقعه اطلاع یافت با وجود
آنکه صوبهٔ بالاگهات بخان زمان تعلق گرفته بود و باو دخلی نداشت اما چون فرمان قضا جریان باو
رسیده بود که رفته از آن صوبه خبردار باشد بیست و نهم بهمن از مالوه خود را ببرهانپور رسیده و دوم ماه
و میر فضل الله را بمحافظت برهانپور گذاشته خود با راجه جیسنگه و سپهدار خان و جگراج بندیله و مالوجی و پرسوجی
بهونسله و حکیم خوشحال بخشی و اکرام خان و ترکتاز بیگ اوزبک و غیرهم از برهانپور متوجه دفع مقهوران
گردید و در نوزدهم بظفرنگر رسیده و آنجا نیز توقف نکرده بیست و سه روز از ظفرنگر بکهرکی رفت و مقهوران که در
حوالی دولت آباد منتشر بودند از خبر آمدن خاندوران مغلوب گشته بجانب رامدوه رفتند خان مذکور
بدولت آباد شتافته یکروز آنجا مقام کرد و بیستم ماه مذکور از دولت آباد بر اثر مقهوران برامدوه رفت

وآخر شب از انجا بقصد تنبیه سیاه پهرو سایر مفسدان سوار شده و یک و نیم پهر از روز گذشته بکنار آب گنگا
رسیده خبر یافت که آن مردودان بسمت سیو کانون رفته اند و بلا توقف متوجه آنصوب شده قد آخرهای روز
بحوالی سیو کانون رسیده شنید که ساهو و تهو با همراهان دو گروه از سیو کانون پیش رفته برکنار
نهر آبی فرود آمده خود با انکه وقت بسیار تنگ شده بود صفوف و هراول با وجود راجه جیسنگه و
جگراج استحکام داده خود غول شد و برانغار و جوانغار را نیز بمردان کار و دلیران عرصه کارزار
قوی پشت گردانیده متوجه دفع مفسدان گشت و بمجرد نمودار شدن بنده های درگاه والا مقهوران
قوت در خود نیافته منهزم گشتند و ظلمت لیل سد راه گردیده بهادران فیروزی نشان پای از تعاقب
مقهوران کشیدند و همانجا منزل گزیدند و یکپهر شب مانده بسمت امراپور روان شدند و بعد از
رسیدن بانجا معلوم شد که مقهوران بار و بنه خود را از گهات مانکدونه بطرف قلعه جیر روانه
کرده اراده آن دارند که از راه گسل سوهری بالای گهات برآیند خاندوران با بنده های
درگاه والا بعد از اطلاع بر حقیقت حال روانه گهات مانکدونه شد که چون مقهوران بگریز مکلّن بود
قرار ستیز نمی دادند خود را بمبارز آنها رسانیده دستبردی نماید و چون نگهات مذکور
نزدیک شد آثار مفسدان آشکار گردید و معلوم شد که بار آنها بالا بر آمده باقی در راه اند
و گروهی از مقهوران که بحراست بنه و اسباب معیّن بودند پای ادبار افشرده دست جرات
بمحاربه و مدافعه گشادند تا شاید درین فرصت بقیه مردم ایشان خود را نیز از گهاتی رسانند
و بهادران فیروزی نشان آن گروه اندیشه را علف تیغ جلادت ساخته دست تاراج بار و بنه
مفسدان گشودند و تمام اردو و اسباب ساهو و سایر مقهوران را غارت نمودند قریب هشتهزار

کارفرما

کاو غلّه و پاره کاو کا اسلحه و بان بار و ثبات بدست آوردند قریب سه هزار آدم بقید اسر درآمد
و وهنی عظیم بحال آن مفسدان تباه اندیش راه یافت و خاندوران غنایم آن فتح را بسپاهی واگذاشته
از انجا بموضع پانهری و از پانهری باحمد نگر آمد و خاطر از سرانجام آذوقه و حشام آن قلعه
جمع ساخته متوجه بتین شد درین اثنا خانزمان متوجه دولتاباد گردید و خاندوران کومکیان بالای
کهات را نزد خان مشار الیه فرستاده خود به برهانپور که بعهده ضبط او مقرر بود عنان معاودت
معطوف داشت و اینهمه بردات از اخلاص شجاعت شان در عوض هشت ده روز بفعل آمد ششم بهمن
حضرت صاحبقران ثانی بجهة سرافرازی علامی فهامی افضلخان منزل او را که تازه در دار السلطنة
لاهور ساخته بود بفیض قدوم میمنت لزوم مهبط انوار شرف و سعادت ساختند و آنخان یگانه دان بعد از
تقدیم مراسم نثار و پا انداز پیشکشی لایق از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه گذرانید و دو هزار
روپیه نثار که ترتیب داده بودند بندگان حضرت در آن مجلس فرخنده بعبد القادر دبیر جدا که کتابدار
سعادت حضور بود انعام فرمودند نهضت موکب گیتی نورد از دار السلطنة لاهور بجانب دار الخلافه
هشتم بهمن که ساعت کوچ اختیار کرده بودند رایات نهضت بصوب مستقر الخلافه برافراختند
و چون شاهزاده والا گهر سلطان مراد بخش را گوفت آبله که اطفال را از آن گریزی نیست عارض
مزاج وهّاج شده بود و سواری حرکت احتمال نداشت و آنزا آن روز مقرر فرمودند که با رابعه عهد
ستی خانم که پرستاری درازی برج سلطنت بسیار کرده و طبیعت ایشان را خوب میدانند
تا حصول شفای کامل در لاهور توقف نمایند و بعد از صحت روانه ملازمت اشرف گردند
و عمدة الملک وزیر خان را که بمزاج شاهزاده های عالی مقدار بسیار آشناست و همشیره شان را

در بمبار بیها علاج کرده خلعت خاصه و فیل عنایت نموده از منزل اول مرخص ساختند و فرمودند که در معاودت

شاهزادهٔ عالمیان ساعی باشد و چون قرار یافته بود که موکب منصور از بهار بنور براه خشکی و

از آنجا تا دار الخلافه بکشتی شکار کنان طی مراحل نماید بعضی مردم و کارخانجات زیادتی را که وجود

آنها در رکاب سعادت انتساب ضروری نبود براه راست روانهٔ دار الخلافه ساختند و سعید خان

بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سربلند گشته بصوب کابل رخصت یافت و شیخ عبد القادر

احداد بعنایت خلعت و شمشیر و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب هزاری ذات و ششصد سوار

سرافراز شده و همراه خان مشار الیه مرخص گشت بست و هفتم بهمن ماه الهی که رایات جلال پرتو وصول

بسرهند افکنده باغ حافظ رخنه بفر نزول اشرف آراستگی روضهٔ جنان یافت و بندگان حضرت

عمارت کنار تالاب بیرون باغ که حسب الامر طرح نهاده شده بود سیر نموده تصرفات تازه

که بخاطر دقیقه یاب رسیده فرمودند تا موافق آن بعمل آورند دوم اسفندارمذ حوالی کرنه شاه آباد

مضرب خیام بارگاه دولت اعتصام گردید و در آن منزل عمدة الملک اسلام خان را

با سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید ولد قطب الدین خان و اصالتخان لطیف خان

نقشبندی و سید عالم باربه و قلعه دار خان و سید لطف علی و جمعی دیگر از بندهای درگاه والا که جمعیت

مجموع قریب هفت هزار سوار میشد رخصت فرمودند که پیشتر بدریای رفته از آب جون عبور نماید و

مفسدان آن روی آب را که باعث آزار و مصدر ضرر و اضرار مترددین دار الخلافه و دار السلطنه

میکردند تنبیه بلیغی کنند و مقرر نمودند که رستم خان که جاگیر دار سنبهل بود بآن فوج ملحق

گشته درین خدمت همراهی نماید و همچنین شایسته خان خلف یمین الدوله را با دو هزار سوار

امانت خان

از تابینان یمین الدوله و اختیار ولد مبارز خان و چندی دیگر از منصبداران که مجموع پنجهزار سوار شوند تعیین نمودند
که خود را بکابل رسانیده و باتفاق باقرخان صوبه دار آنجا بدفع مفسدان این روی آب چون بیست و پنجم اسفندار
از حوالی نوریه که راه یکمنزله دریایی چون است شاد و قرین سعادت بکشتی نشسته سیر کنان و صید افکنان روانه گشتند
یازدهم عبور رایات جاه و جلال از حوالی کیرانه که وطن مقربخانست واقع شد و بندگان علیحضرت از نهایت
ذره پروری بجهت سرافرازی خان مشار الیه که بنده قدیم الخدمت این دودمان خلافت نشان است
ساعتی از کشتی فرود آمده باغ و عمارات او را که در کنار آب ساخته بقدم مقدم همایون مزین ساختند
و مقربخان بعد از اقامت مراسم پاانداز و نثار جمیع ما یعرف خود را که در عمارت باغ بترتیب چیده بود
برسم پیشکش از نظر انور گذرانید و بواسطه رعایت خاطر او قلیلی از جواهر و پارچه طلا آلات و نقره
آلات که خوب ساخته بودند بدرجه قبول رسید پانزدهم اسفندار ساحت دهلی از غبار موکب همایون
عبیرآمیز گشت و نورگده بنزول اشرف پیرایه بهشت پذیرفت شانزدهم بزیارت روضه منوره
حضرت جنت آشیانی توجه فرموده بعد از ادای زیارت و فاتحه بعادت معهود پنجهزار روپیه
بخدمه و مستحقین آن آستان سدره نشان مرحمت کردند و بدولتخانه عالی معاودت نمودند روز
دیگر امرا و اهل اردو را از نظاره هر دو بلی گذاشته خود بدولت با شاهزادهای عالیمقدار و چندی از اعیان
دولت پایدار که بمزید قرب اختصاص داشتند و عمله شکار متوجه شکارگاه پالم شدند و در آنجا چهار روز
متوالی بنشاط صید و نخجیر پرداختند از انجمله در یکروز چهل آهوی سیاه بنفس نفیس از همان تفنگ خاص
بان جنانچه وقت کشمیر زده بودند صید نمودند بیست و دوم از کنار دهلی گذشته نزول فرمودند
و وارد و از دهلی آمده بموکب جلال ملحق گشت بیست و پنجم جراولان قراولان بعرض مقدس رسانیدند که

درین حوالی بیشه و آنجا شیری چند هست طبع اقدس بادشاه صید افکن شیر شکار بشکار آن
سباع رغبت فرمود و در اندک فرصتی شش قلاده شیر بر طلوت شش نر و سه ماده به تفنگ
خاصه ملازم رکاب سعادت می باشند زنده دستگیر نمودند ولادت شاهزاده والا نژاد عالی تبار
سلطان سلیمان شکوه و دیگر وقایع از اعاظم مواهب یزدانی و جلایل عطایای سبحانی که درین ایام
پرتو ظهور افگنده موجب تفریح قلوب و ابتهاج خاطرها شد طلوع سعد اختری از مطلع امید مهین شعبه
دوحه سلطنت شاهزاده عالی تبار بلند مقدار سلطان دارا شکوه بود تفصیل این اجمال آنکه
بیست و ششم اسفندارمذ ماه مطابق روز جمعه بیست و ششم شهر رمضان المبارک سنه هزار و چهل
و سه در موضع سلطان پور از اعمال کرنه بلول هنگام طلوع نیر اعظم دختر نیک اختر شاهزاده مرحوم
پرویز که در سلک ازدواج آن درة التاج خلافت منسلک است آثار وضع حمل در خود مشاهده نمود
و چون این مژده جانفزا بعرض همایون رسید بسبب آنکه پیشتر طبل رحیل فرو کوفته بودند
و اکثر اردو کوچ کرده بندگان حضرت امر نمودند که شاهزاده عالمیان در همان منزل
مقام و چندی از امرا بخدمت ایشان تعیین یابند و دیگری و ربع از پهر اول روز یکشنبه
پسر خجسته منظر پاکیزه گوهری زینت افزای عرصه وجود گشت که لمعه انوار دولت از جبین مبینش تابان
و بارقه آثار سعادت از ناصیه میمنت قرینش درخشان بود و چون در منزل اعلی این خبر مسرت
اثر بمسامع جلال رسید خاطر اشرف مانند گل از نسیم سحر شگفته گردید و حکم نواختن نقاره شادیانه
بصدور پیوسته بنده های حضور تهنیت گفتند بیست و هفتم بابن موضع منهوی و جهوهالی
در اثنای راه بندگان حضرت خبر شیر یافته عنان عزیمت بصوب بیشه که شیران مسکن داشتند

معطوف گردانیدند و چهار شیر نر و دو ماده بر پشت فیل بتفنگ خاصه شکار نموده بودند سیوم
اسفندارمذ عمارت مجددی که بفرمان مطاع نزدیک بکهات سامی بر کنار دریای جون ساخته شده
از فر نزول اقدس مزین گشت و شاهزاده جوانبخت سلطان دارا شکوه که بواسطهٔ ولادت
فرزند سعادت پیوند در سلطانپور از رکاب همایون باز مانده بودند در موقف احراز دولت ملازمت
شده هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانیدند و التماس نام نمودند حضرت صاحبقران ثانی آن
دردانهٔ محیط عز و شرف را بسلطان سلیمان شکوه موسوم گردانیدند و از اتفاقات حسنه
سلیمان شکوه سلیمان شکوه تاریخ ولادت آن کوکب برج سعادت شد و درهمین روز صاحب صوبه
بهار عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که بر حسب اشارهٔ علیه بتنبیه مفسدان رتن پور رفته بود سعادت
استلام عتبهٔ والا یافته با لچهمن زمیندار رتن پور و دیگر مفسدان آن نواحی را با غنایمی که درین
مهم بدست او آمده بود بدرگاه والا آورد و هزار اشرفی نذر ملازمت و هزار دیگر که بجهت
انصرام آن مهم نذر نموده بود گذرانید و پیشکش خود و زمیندار رتنپور را که آورده بود کشید
که در نوروز عالم افروز بگذراند مجملی از سرگذشت خان مشار الیه درین مهم آنکه چون بچهار کروهی
گتل بهاگی که قریب شصت کروه اینطرف رتنپور واقع است رسید امر سنگه زمیندار باندهو
با جمعیت خود بخان مشار الیه پیوست و هنگامی که اراده برآمدن گتل مذکور نمودند زمینداران
سرزمین که بباد دامن جهل آتش نخوت می افروخت با جمعیت خود سر گتل را گرفته به تیر و تفنگ ابواب
ممانعت مفتوح گردانید و عبد الله خان مرکب جلادت پیش رانده جمعی کثیر از آن مقهوران را
بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف از آنجا فرار نموده به رتنپور نام حصار محکمی که در جنگل متصل آن

کتل و اهست و از تراکم اشجار و تشابک اغصان صبا و شمال را در آن مجال دخول نیست در آمده متحصن شدند

و خان مشار الیه گرم جبیان بتعاقب آنها شتافته حصار زند کور را بر سر سواری مفتوح ساخت و اجیان

جان نباموس و از جهل و غروری که داشتند قرار گشته شدن آنها بخود داده اکثر جوهر نموده

شعلهٔ تیغ آتش در خرمن وجود اهل و عیال زده بعد از کشتنهای متهورانه بر تحیب نیستی فرو برده

و زنان و فرزندان جمعی که جوهر نکرده بقتل آمده بود و بدست لشکر اسلام در آمده اسیر گشتند و چون

سران کتل را هموار کرده بودند چنانچه ارابهای توپخانه نیز در کمال سهولت عبور کرد و از انجا با آئینی که سزاوار

سرداران سپاه پیش کاردان باشد متوجه استیصال زمیندار ترن پور گشت و با دلجهی زمیندار ترنبها

بمجرد استماع آن فتح که نصیب دولتخواهان درگاه والا شده بود مغلوب رعب و هیبت گشته وکلای

زباندان معامله فهم بوسیله امر سنگه زمیندار باندهو نزد عبدالله خان فرستاد و از روی عجز و

مسکنت تمام اظهار اطاعت و انقیاد و قبول پیشکش لایق نموده قرار داد که اول خود بدیدن

خان مشار الیه آمده بعد از ان کمیت پیشکش مقرر سازد از انجا که عاجز کشی نه شیوهٔ شیر مردان عرصه

وغاست خان فیروز جنگ دست رد بر ملتمس او نگذاشته سند رکیب رای را که از درگاه والا

نزد او آمده بود با یکی از معتمدان امر سنگه برای استمالهٔ مشار الیه فرستاده خود نیز کوچ در

کوچ متوجه آن صوب گشت و زمیندار مذکور که از توجه افواج بحر امواج بتنبیه او قطع امید از جان و

مال نموده بود از رسیدن کیب رای حیات تازه تصور نموده بلا توقف بدیدن عبدالله خان روان

شد و هفتم بهمن سنه زنجیر فیل منتخب دست آویز ساخته بخان مذکور ملاقات نمود و پیشکش

خود را نه زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد مشخص کرد که در عرض بیست و پنج روز سامان نماید دار

نماید که خود نیز متوجه پایهٔ سریر اعلی گشته بدولت ملازمت خلیفهٔ زمان سربلند گردد و بعد از

سرانجام پیشکش با خان فیروز جنگ روانه دار الخلافه گردید بالجمله اسلام خان و شایسته خان

که از نواحی سرهند بتنبیه متمردان هر دو طرف آب چون دستوری یافته بودند از جاهای محکمی

که مقر و مفر آنها بود بسی را خراب ساختند و جمعی کثیر و جمی غفیر از آن متمردان بیباک و مقهوران ناپاک

مستاصل و هلاک گردانیده بسزای کردار خود رسانیدند و درین تاریخ با همراهان بسعادت

ملازمت اشرف مستسعد گشتند و درین چند روز که آن دو فوج دریا موج بقلع بیخ و بنیاد مواد

فساد دو طرف آب چون اشتغال داشتند قریب دو هزار آدم وحشی طبیعت سباع سیرت

که همیشه سر در پی آزار آنها در آزار بودند و هر کس که دران سرهای راه باشیان دوچار میشد

بر جان و مال او ابقا نمی بودند علف تیغ بیدریغ غازیان ظفرنشان گشتند و اسیر شدند و مواشی

خود از حد و عد بدست مبارزان افتاد و بهادر خان صوبه دار دهلی و رشید خان جاگیردار سنبهل که فوجهای

بآن دو لشکر تعیین شده بودند درین وقت بجبهه سائی تسبیح عبودیت تارک مباهات برافراختند

آغاز سال هشتم از دور اول جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی در ساعت نهم از شب چهارشنبه

غرهٔ شوال سنه هزار و چهل و چهار تحویل نیر اعظم مربی و مؤثر کل ذرات عالم ببرج حمل اتفاق افتاد و از آسمان در

فیض و رحمت بر زمینیان گشوده عالم افسرده را زینت و طراوتی تازه داد شهنشاه سلاطین خدم

انجم حشم بنابر آنکه دقیقه شناسان سیر و سکون ثوابت و سیارات ساعت دخول موکب جلال

بدار الخلافه و جلوس آن برازندهٔ سریر جهانستانی بر تخت مرصعی که زبان خامه بوصف آن جواهر نگار

و درفشان خواهد شد روز جمعه سیوم فروردین خوش کرده بودند در دولتخانهٔ کهات سامی

مسند آرای اورنگ جهان آرائی گشته روز چهارشنبه را که هم نوروز و هم عید فطر بود آنجا بسعادت گذرانیدند
و خادمان بارگاه جلال ایشان اشاره علیّه در پیش ایوان عالی بنیان عام و خاص دار الخلافه اسپک مخمل زربفت
کار گجرات که قریب بیک لک روپیه صرف آن شده بود و شامیانهای مخمل زربفت بستونهای طلا و نقره
برپای کرده فرشهای ملوّن و بساطهای فرّخ فرین که کارفرمای زور نگارش مثل آن فرشی در کارخانه امکان
سامان نکرده و فرایش بهار بهیچ وقتی از اوقات از سبزه و سبزه برگ و لاله و سمن خیابان زیبا بساطی
در ساحت چمن نگسترده بگسترانیدند و در زیر اسپک تختگاه مربعی ساخته محجّری از طلای ناب بر دور آن گردانیدند
و تخت مرصع را در وسط تختگاه جای داده شامیانه که بر آن گلها و بوتهای خوش زردوزی نموده
و برد و زمرد و مروارید دوخته بودند و آنرا یمین الدوله آصفخان با سلسل مروارید برای پیش تخت
بمبلغ یک لک روپیه برآورده با چهار ستون که سرهای آنها را مرصع کرده اند پیشکش نموده
بود در پیش آن تخت فلک پایه برپای کردند و بر اطراف سریر مذکور چترهای مرصع سلسل مروارید و تختهای
دیگر سیمهای طلای ساده و سیمناکار و چرکاههای نقره با پوششهای زردوزی قرینه یکدیگر
نصب نمودند و اطراف عام و خاص را با نقارخانه و دروازه ها که شاهزاده ها عالیمقدار و
امرای نامدار تقسیم نموده بودند از مخمل زربفت های طلاباف و نقره باف و زر نقشهای عراقی
و دیباهای رومی و چینی و پرده های فرنگی آذین بستند و دلکشا محفلی خجسته بزمی ترتیب دادند که از
زمان حضرت عرش آشیانی که بستن آذین عام و خاص و ترتیب مجلس نوروزی بدین عنوان اختراع خاص
شده با این ترتیب و زینت جشنی و با این کیفیت و خوبی مجلسی ترتیب نیافته بلکه از ابتدای
آفرینش تا حال در هیچ عصری و زمانی چنین آراسته بزمی و فرخنده محفلی من جمیع الجهات منعقد نگشته

دلنش

وشمل این فلک پایه و رنگی زینت افزای بارگاه وسیع صاحب چاشنی گشته حقیقت تخت مرصع مذکور آنکه

چون بمرور ایام جواهر ثمینهٔ بسیار و لآلی نفیسهٔ بیشمار که اگر یکی از آنها در سرکار صاحبجهد و قتان زیور کار

باشد بدان مباهات و افتخار نمایند و جواهرخانهٔ خاصهٔ شریفه جمع آمده بود و در ابتدای جلوس همایون

بخاطر اشرف رسید که هرگاه از داشتن این قسم تحف نادره و تحصیل این نوع نفایس غریبه

تجمل زینت دولت غرضی ملحوظ نباشد مخزون ساختن و پوشیده داشتن آنها از نظرها خلاف

مدعاست پس در جایی بکار باید کرد و بنوعی استعمال باید کرد که هم خلایق از تماشای آن جگرگوشهای

معدن و کان محظوظ گردند و هم آرایش کارگاه سلطنت ازان بپیرایه افزاید فرمودند تا غیر جواهر

خاصه که بآن تعلق نمی‌یابد و در جواهرخانهٔ اندرون محل می‌باشد از قسم لعل و یاقوت و الماس و

زمرد و مروارید بقیمتی آنچه در جواهرخانهٔ بیرون بود از نظر انور گذرانیدند و از آنجمله موازی هشتاد و

شش لک روپیه جواهر کلان وزن گرانبها جدا کرده حوالهٔ بی‌بدلخان داروغهٔ زرگرخانه نمودند

که با یک لک تولهٔ طلای ناب که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت دارد

تختی که طول آن سه ذرع و ربع و عرض دو و نیم ذرع و ارتفاع آن با پایه تا قبه پنج ذرع باشد برای جلوس

سلیمان زمان سرکاری نموده بسازد و مقرر فرمودند که آن تخت فیروزبخت را سقف ساخته

سقفش را از درون مینا کار و از بیرون مرصع کنند و بر دوازده ستون زمردکار بر افرازند

و بر بالای آن بجای قبه دو طاوس مکلل بزواهر جواهر قرار دهند و نردبان سه پایه نیز مرصع بجواهر آبدار

برای برآمدن بر تخت بسازند و آن سریر عرش نظیر در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه

که سه صد و سی و سه هزار تومان عراقی و چهار کرور خانی رایج ماوراءالنهر باشد صورت اتمام

یافت و این ابیات مثنوی سحبان زمان حاجی محمد جان قدسی را که تاریخ ختم نموده از درون مینای جوهر کتابه
نموده اند ـــ زهی فرخنده تخت پادشاهی ٭ که شد سامان بتایید الهی ٭ فلک روزی که می‌کرد این مکمل
زر خورشید را بگداخت اول ٭ بحکم کارفرما صرف شد پاک ٭ بمینا کاریش مینای افلاک ٭ برای پایه‌اش
عمری کشیده ٭ گهر از فیض بحر خاتم بدیده ٭ سرافرازی که سر بر پایه‌اش سود ٭ ز گردون پایهٔ تختش افزود
خراج بحر و کان پیرایهٔ او ٭ پناه عرش و کرسی سایهٔ او ٭ ز انواع جواهر گشته الوان ٭ خراج عالمی
هر دانهٔ آن ٭ در اطرافش بود گلهای مینا ٭ فروزان چون چراغ از طور سینا ٭ چو می‌کرد از فرازش کوته دست
نگین خویش جم بر پایه‌اش بست ٭ شب تار از فروغ لعل و گوهر ٭ تواند صد فلک را داد اختر ٭ و هر شاه جهانرا
بوسه بر پایه ٭ از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای ٭ که شد شاه جهانبخش جوانبخت ٭ خراج عالمی آخر چرخ یک تخت ٭
خداوندی که عرش و کرسی افراخت ٭ تواند قدرتش تختی چنین ساخت ٭ اثر یافت بیت تا کنون مکانرا
بود بر تخت جا شاه جهانرا ٭ بود تختی چنین پیرایه جایش ٭ خراج هفت کشور زیر پایش ٭ چو تاریخش
زبان پرسید از دل ٭ بگفت اورنگ شاهنشاه عادل ٭ و دیگری از نکته سنجان انجمن بلاغت
سپهر همایون صاحبقرانی تاریخ اتمام این تخت تیر رحمت یافته القصه با اورنگ چرخ برای جلوس
سرور سیارگان لولو نگار گشته هیچ کشورگشائی سریرآرائی را چنین تختی میسر نشده سریر زمرد کار
آسمان با همه بلندپایگی در جنب شکوهش بی‌نشان نماید و تخت زرنگار گردون با کمال پرکاری
نظر بصنایع رصیعش بچشم کواکب در نیاید با فروغ جواهر رخشانش گوهر خورشید بیتاب و در برابر
لالی درخشانش دُرهای خفته ثریا بی‌آب از آب زمرد مسعودیش سبزه مرغزار سپهر همیشه تازه و از
عکس یاقوت رمانیش صبح و شام رخسار افق در غازه قطعهای الماسش که بر طلا چون

نجم

شبنم بر گل ریاحین نشسته درخشندگی و تابانی آب سهیل یمانی و لعلهای مهر انعکاسش که طلای تو به آفتاب از تابش
در گداز است چراغ رخشانی از مشعله طور برکرده ۔ بوصف تخت مرصع ظفر نشان شیدا شدم حدا نصیب کند عنصر طول تعقل
فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس ؛ چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال ؛ زمرد کهنش تازه تر ز سبزه نو
که اجتماع نقیضین اشمرده محال ؛ طلای تخت شده آب از آتش یاقوت ؛ اگر نه قطره فشان شد ز لاله آل
بقیمتش نرسد فکر جوهری هر گز ؛ چگونه کوه سنجد به ترازوی مثقال ؛ بها ندارد دیگر هر آنچه خواهی هست ؛ ز شان و
شوکت و فر و شکوه و حسن و جمال ؛ بالجمله شهنشاه سلیمان حشمت روز مبارک جمعه از دولتخانه کیهان سامی
بقصر سلیمانی رشک گلستان صاحبقرانی بر سفینه دولت نشسته و کشتی مراد بر آب جون روان ساخته متوجه مستقر
اورنگ خلافت شدند و از راه شاه برج مبارک که حشمت و جاه در آمده ابتدای گهری و از پنجم که سعادت
ساعت درجه کمال داشت بران تخت عالم آرای جهان افروز جلوس اجلال فرمودند صدای کوس شادیانه زلزله
در عالم خاک افکنده و آواز تهنیت و مبارکباد غلغله در عالم افلاک انداخت آیین طرب و نشاط تازه گشت
و نوای رود و سرود و از چرخ کبود در گذشت زر نثار را از دست مقربان حضرت چون نسیم شکوفه بتحریک
صبا از کف شاخسار ریزان گردید و جیب و دامان نیازمندان از آن چون گریبان غنچه از خورده گل
برگ و نوا رسید این نوروز نوروزی فیروز و این عید عید سعید و این بزم بزمی فرخنده و این جشن
جشنی عظیم بود در این دو جشن اتفاق انفس و آفاق را شادمانی و بهجت و شرافت و میمنت
بیفزوده یکی وقوع نوروز و عید فطر در یک روز و دیگری موکب اقبال خلیفه زمان بدار الخلافه
و نشستن آنحضرت بر تخت مرصع که فی الحقیقه طلوع ثانیست در یک آن ۔ بحکم مردم دار الخلافه
توتیای غبار موکب شاه جهان جهان جلال ؛ شرف پذیرد نوروز از چنین روزی که پادشاه

نشیند بتخت استقلال مجملاً شهنشاه گردون سریر مهر و زر بر عطارد روپیه کواکب خدم انجم حشم کف
جود و دست سخا به بذل عطا کشاده نخست مهین شعبه دوحه سلطنت گرامی گوهر محیط خلافت سلطان
دارا شکوه را بعنایت خلعت خاصه با نادری لولو نگار و انعام دو لک روپیه نقد و بیرون اوج
جهانبانی سلطان شاه شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب بهادر را هر یک بعطای خلعت خاص مع
نادری و انعام یک لک و پنجاه هزار روپیه و شاهزاده والا گهر نیک اختر سلطان مراد بخش را بمرحمت
خلعت و نادری و انعام یک لک روپیه نواختند بعد از آن یمین الدوله آصفخان را بعنایت
والای خلعت خاص با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع مباهی گردانیده بخطاب مستطاب خانخانی
و منصب جلیل القدر سپه سالاری که درین دولت ابد طراز عمده تر ازین خطابی و فوق این رتبه منصبی
نیست عز اختصاص بخشیدند و بر زبان گهرفشان راندند که آن سر خیل دولتخواهان راسخ الاخلاص بعد از
قضیه ناگزیر شنقار شدن حضرت جنت مکانی که مصدر خدمات عمده گردیده مستحق این خطاب والا
شده بود ولیکن چون بعد از آنکه مهابت خان در ضمیر تشرف بملازمت اشرف مستسعد
گشت این خطاب را نامزد او فرموده بودیم در ایام حیات او از وی انتزاع نمودن آئین
مروت پسندیده نبود الحال که آن مانع مرتفع گشت اولی این چنین نمودیم و سید خانجهان را از
اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه گردانیدند و
اسلامخان میر بخشی را که منصبش پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود باضافه دو اسپه سه اسپه
هزار سوار سرافراز ساخته تسلیم صاحب صوبگی بنگاله از تغیر اعظم خان فرمودند و جعفر خان را
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات سه هزار سوار مفتخر ساختند و شیخ فرید ولد قطب الدین خان

از اصل

از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و فیروز خان ناظر محل از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سرافرازی یافتند و حکم اشرف بنفاذ پیوست که یکهزار
دست خلعت بامرای عالی مقدار و ارکان دولت و اعیان سلطنت پایدار و سایر بنده های اخلاص شعار
پوشانند و آنروز صد کس از مقربان حضرت را بترتیب درجات قرب و منزلت مخلع گردانیده
مقرر فرمودند که تا نه روز دیگر هر روز صد کس خلعت میداده باشند و جمعی کثیر از بنده های حق
شناس درین جشن فرخنده باضافه های مناصب و عنایات و دیگر نوازش یافته گل مراد از
شاخسار آمال و امانی چیدند و شعرای پایه سریر اعلی اشعار غرّا که در تهنیت نوروز عالم افروز
و مدح شهنشاه دوست نواز عدو سوز در سلک نظم کشیده بودند بعرض مقدس رسانیده
بتفاوت رتبهٔ سخن صلات لایقه یافتند از جمله کلیم طور معانی طالبای کلیم قصیدهٔ خجسته مقدم
نوروز و غرّه شوال فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال که سراپا خوب گفته و چند بیت از آن در تعریف
تخت مرصع نوشته و معروض داشت و پسند خاطر مشکل پسند پادشاه هوشمند افتاد و بر حسب
اشارهٔ علیّهٔ شهنشاه افلاطون فطنت که استقامت طبع اقدسش معیار نقود معانیست
آن نقاد سخن را بزر بر کشیدند و پنجهزار و پانصد روپیه که هم وزن آن بر آمد باو انعام شد از
جمله اشعاری که در مدح آنحضرت گفته این چند بیت مرقوم میگردد ⁂ رسید مژده که صاحبقران ثانی را
ز گرد لشکرش ای آسمان بخویش ببال ⁂ بهار آب رخ خود فروخت تا که خرید ⁂ غبار مرکبش از توتیا
فروش شمال ⁂ ز رشک جودش از وجود دلگیر است ⁂ بغایتی که زند خویش را به تیغ خیال
کسی که نقلی نداشت از کرمش دست ⁂ ز زیر پای در آورده مال چون پامال ⁂ ز پنجه شیر تعهدش نشان

خون شکار چنان نشست که زایل شد آل از چکان خواجه حسین مروزی در عهد حضرت عرش آشیانی
ثنا نوزده بیت که مصرع اول هر یک تاریخ ولادت و مصرع ثانی تاریخ جلوس آنحضرت میشد گفته بود
و شیخ ابو الفضل آنرا کارنامهٔ دانسته در اکبرنامه درج کرده اکنون که بهمین نهج برروی بادشاه
دانشور هنرمند نواز رواج هنر بمعراج رسیده و متاع دانش در بازار تمیز و فهمی دیگر گرفته
بی بدلخان گیلانی داروغه زرگرخانه سرکار خاصه شریفه که در فنون هنر بی بدل روزگار و در زمان سلطنت اولش
چون طلای ده دهی کامل عیار است و با وجود مهارت تمام در صنعت زرگری و حکاکی خط خوشی و طبع
روانی و قدرت عجیبی در سخن دارد و از راست گفتاری و درست کرداری در پیشگاه اعتماد و اعتبار
خلیفهٔ زمان راه یافته چنانچه این مقدار طلا و جواهر که در زرگرخانه خاصه بکار میرود در تحویل
اوست در ایام حرمان خدمت حضور که در دار الخلافه بواسطه اهتمام ساختن سپر سلیمانی مانده بود
بالکمال شعله قصیده مشتمله بر یکصید و سی و چهار بیت که از هر مصرع دوازده بیت اول تاریخ ولادت
همایون و از هر مصرع نود بیت دیگر تاریخ توجه آنحضرت از دار الخلافه بدار الملک دهلی و شکار
پالم و از انجا بدار السلطنه نزهت آباد کشمیر و معاودت مستقر اورنگ سلطنت و جلوس
تخت مرصع مستفاد میگردد گفته در یوقت بعرض اشرف رسانید و شهنشاه هنرپرور قدردان
آن نادره زبان را بتحسین و آفرین جانی که شایان این قصیده مصنوع غریب بود نواخته و بجلدوی
ساختن تخت از اصل و اضافه بمنصب هزار بذات و صد سوار سرافراز ساختند این
چند بیت از انجمله است خدا وجود بقا داده عالم امکان برای شاه جهان باد شاه گل
جهان مدار وجود و بجان شهنشه آفاق علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان هزار

و نیفت یکه سی ز سال از هجرت که پادشاه تخت قادر آمد فرمان در اکبرآباد و از یمن و جاه بر اورنگ
جلوس کرد تا شد عالم نشان ز زمان بود پس از این کوهر ترین بس نفشاند که ز جود و ابر کف گهرباران
ز اکبرآباد این پادشه چو کوهربار بجود و کام برآمد ز شرق ایوان هزار بود و چهل و سال از
هجرت که شد بدهلی باشاهی و سپاه گران به نوبهار برآمد گلشن چمن چند کل بهار آید با همو
چو گل خندان ز کامرانی نوروز کرده عزم نمود به سوی مدینه لاهور بر جهان شادان بجود شاه جهان
داده کشمیر بداد برق تک باد پا بر احولان هزار کوه نبود کل بکوه و تیر فدش هزار چشمه زلی
بر ز چشمهٔ حیوان بسوی شهد غنا تلب زود شد با جاه جهانده برق تکاورش چو باد وزان
ز داد و جود بدار الخلافه آمد باز ز خلک به در کابت ملک بد و رعنان هزار شکر که فیروز
باز حسن جهان ز نوبهار سریر جواهر الوان جمال ز رنگ زاورنگ پادشاه زمن
بداده کیتی صد کونه بر زمین زمان خدیو ملک و ملل کز کمال دین و دول جهان کشاد و با مداد
قوت ایمان بهر زمین که از و سایه هما و فلک بداد تا باید و دستگاه و پایگان
جهان پناه شاهنشهی دریا دل محیطی از کرم و جود لیک بی پایان از آن کبود سپهر
دشمن بیابان شکسته سیاه که از برای جهان هست بود مدام فغان ز سهم گرز و سنانت
دل عدو جاوید شو و بریز زمین چون رگ جهنده طپان بالجمله بجشن فروردین
شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان شاه شجاع بهادر از جواهر و مرصع آلات و ظروف
و اوانی طلائی ساده و میناکار و اقمشهٔ عراق و گجرات و دکن پیشکش لایقی ترتیب
داده با شش زنجیر فیل از نظر انور گذرانیدند و قیمت دو لک و بیست هزار روپیه شد

ششم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بیست و شش زنجیر فیل از نر و ماده و پاره مرصع آلات و طلا آلات
و نقره آلات که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد پیشکش نمود و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه
که از زمینداران تن پور بجهة سرکار خاصه شریفه پیشکش گرفته بآشار الیه بدرگاه والا
آورده بود نیز بنظر اشرف درآورد و عبدالرسول پسر خان مشار الیه بسعادت اندوز ملازمت
گشته هزار اشرفی بصیغه نذر و بعضی مرصع آلات بابت خواجه سرا اسمعیل پیشکش گذرانید هفتم
پیشکش علامی افضل خان مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و امتعه نفیسه از نظر انور گذشت و از جمله
آنچه شرف قبول یافت یک لک روپیه قیمت شد و شایسته خان و سیف خان و جعفر خان و باقر خان
نیز هر کدام از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفایس قریب یک لک روپیه پیشکش نمودند
دهم شاهزادهٔ والاگهر بلند اختر سلطان دارا شکوه چون جشن ولادت نخستین ثمرهٔ شجرهٔ
امید خویش سلطان سلیمان شکوه را که در راه زینت افزای عرصهٔ وجود گشت از جهت
قرب اکبرآباد بوصول آنحضرت خلافت موقوف داشته بودند مجلس عالی ترتیب آراسته
التماس قدوم میمنت لزوم والد سلیمان مکان نموده بودند و بندگان حضرت نزول فیض شامل
شاهزادهٔ عالمیان را بقدوم همایون مزین گردانیدند آن گوهر خرد بعد از اقامت
مراسم پاانداز و نثار رواداری شکر قدوم سعادت آفرین پیشکشی که از جواهر و مرصع
آلات و امتعه نفیسه ترتیب داده بودند گذرانیدند و بندگان حضرت سلطان سلیمان
شکوه را بحضور اشرف طلبیده چشم جهان بین را بتماشای جمال بزم افروزش
جواهر داروی نور کشیدند و چون نخستین ثمرهٔ آن بهین خلف آبای علوی و امهات

سفلی

سفلی بود از دیدن و دید آن مهیبت آثار شرش بسیار متبهج و منتعش گردیدند و شاهزاده عالیمقدار بر حسب
امر جهانمطاع با آصفخان خانخانان سپه سالار و یعقوب زیارچه و شمشیر مرصع و بعد از آن به خان عالم
و میر جمله و جعفر خان و اعتقاد خان و موسوی خان خلعت با فرجی و دیگر امرا را نیز خلعت دادند
و هم درین بزم یمین الدوله امین الملک و الملة سپه سالار عالیمقدار آصفخان خانخانان شرف قدوم
ارزانی داشتند و آن زبده خوانین آداب دان و عمده امرای زمان بعد از ادای مراسم پا انداز
و نثار و شکر مقدم شهنشاه سلیمان اقتدار از نفایس جواهر و مرصع آلات و بعضی اشیای
میناکاری با تخت روان طلائی که در کمال نفاست ساخته بودند و تمام تمته نفیسه که در
عراق و گجرات که قیمت مجموع آن پنج لک روپیه میشد پیشکش نمودند که آن حضرت بواسطه
خاطر آن مؤتمن دولت همه را عز قبول بخشیده تمام روز آنجا بفرح و انبساط گذرانیدند
نوروز هم بزم فرخنده شرف آفتاب قرین گشته شرف دودمان سعادت نشان صاحبقرانی
با شکوه آسمانی بر سریر آسمان شکوه جلوس اجلال فرمودند و کف جود و دست نوال
به بذل و افضال برگشودند سپه سالار عالیمقدار را بعنایت فیل خاصه با یراق نقره و دو راس
اسپ خاصه شیردله مسرج بزین طلا نوازش تازه نمودند و میر جمله را از تغیر اسلام خان
بمیر بخشی گری و منصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه و عنایت خنجر مرصع
سرافراز گردانیدند و دران روز فیروز نیز جمعی از امرا پیشکشها گذرانیدند از انجمله آسمک
محمل زربفتی بود که با ستونهای نقره ملمع سپهدار خان در گجرات بیک لک روپیه تمام کرده
فرستاده بود و آنچه درین نوروز عالم افروز پیشکش شاهزاده های عالیمقدار

و امرا نیابی مدار شرف قبول یافت سی لک روپیه قیمت شد بیست و یکم فروردین بهادرخان روهیله را
بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار از اصل و اضافه و خلعت خاص سرافراز ساخته
رخصت بجاگیر فرمودند بیست و چهارم فروردین عبدالله خان بهادر فیروزجنگ را بعنایت
خلعت خاص و فیل و اسپ خاصه نوازش فرموده رخصت معاودت به تینه ارزانی داشتند بیست و نهم
از روی مرحمت و بنده نوازی منزل اسلامخان را که تازه بر کنار دریای جون ساخته بسیار بجای خوشنشست
بتشریف قدوم مشرف ساختند و آن خان ادب شناس قاعده دان بعد از اقامت رسم پا انداز
و نثار از جواهر و مرصع آلات و اقمشه یک لک روپیه بر سبیل پیشکش گذرانیده شکر مقدم خلیفه
زمان که از عطایای ایزد منان است بتقدیم رسانید سی یکم فروردین باقرخان بصوبه داری جونپور
متعین گشته بعنایت خلعت و اسپ سربلند شد و اصالتخان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و یکهزار و پانصد سوار و عنایت خلعت خاص و علم و فیل بلند مرتبه گردانیده
از تغیر باقرخان بصوبه داری دهلی سرافرازی بخشیدند دوم اردیبهشت اسلامخان که
روز آخر جشن نوروز تسلیم صاحب صوبگی بنگاله نموده بود بعنایت خلعت خاص و خنجر مرصع و اسپ خاصه
نوازش یافته مرخص گشت درینولا چون متمردو مفسدان کامان پهاری معروض واقفان پایه سریر
اعلی گشت مرشد قلیخان میر توزک را بتنبیه آن کوته اندیشان تعین فرمودند لشکرشکن
نبیره عبدالرحیم خان خانان و ابوالبقای خویش عبدالله خان را با جمعی دیگر از منصبداران که
جمعیت مجموع قریب دو هزار سوار میشد بکومک خان مشار الیه مقرر ساختند یازدهم اردی
بهشت مطابق هفدهم ذی القعده که سال رحلت نواب رضوان مآب مهد علیای ممتاز

الزمانی بود بدستور معهود در روضهٔ منوره آن جلد آرامگاه انجمنی آراسته صلحا و فقها و حفاظ قرآن و

ذاکران را احضار نمودند و حضرت صاحبقران ثانی بشرف قدوم ارزانی داشته بفاتحه فاتحه روح آن

غفران پناه را شاد و خرسند نمودند و بیست و پنجهزار روپیه بمستحقین و بیست و پنجهزار روپیه بمستحقات قسمت کردند

چهاردهم چون بعرض اشرف رسید که بابهره بی نامی که از جانب نذر محمد خان والی بلخ بسفارت متوجه

متوجه پایهٔ سریر اعلی شده بحوالی دارالخلافه رسیده و شاره علیه بصدور پیوست که تربیت خان

رفته او را بملازمت کیمیا خاصیت آورد و بابهره بی همراه خان شار الیه بسعادت تسلیم عتبهٔ جلال بلندی

کونین جاه حاصل نموده بعد از ادای تسلیمات عریضه نیاز نامهٔ نذر محمد خان از روی ادب گذرانید و سوغات

نذر محمد خان را که نه باز توبغیون و دو شنقار و نه چرغ و صد راس اسپ و پنجاه شتر نر و ماده و صد من

سنگ لاجورد و بعضی پارچه های کار ایران و ماوراء النهر و پارهٔ سمور و قالی و نمد تکیه و تلاتین و

چینی آلات و غیر آن بود بنظر اشرف درآورد و بمبلغ پنجاه و دو هزار روپیه قیمت شد بیستم ایلچی

مذکور از جانب خود چهل اسپ و سی و پنج شتر اشرف نر و ماده و پارهٔ سمور و دیگر امتعهٔ توران

زمین پیشکش نموده عنایت پادشاهانه او را بخلعت و بکدهٔ مرصع و یک اشرفی چهارصد تولگی

و دیگر روپیه چهارصد تولگی و خواجه یاقوت تحویلدار سوغات را بخلعت و یک اشرفی و یک روپیه

که هر کدام صد توله بود نوازش کرد [illegible]

[illegible] کسی را که بخت یاری و دولت مدد کاری کند همه اوضاع و

اطوارش بر وفق اقتضای عقل مصلحت کیش و خرد عاقبت اندیش باشد و هرگز پای اندیشه اش

بسنگ خطا بر نیاید و چون اقبال از و رخ تافته قضا عنان اختیارش را بقبضهٔ اقتدار ادبار

سپارد گلشن خار و روزش تار گردد و دولتش دشمن و گنجش مار شود تبه رأیی سررشته کارش بقبضه رای
گشاید و بلند پروازی پایه قدرش بر پستی رساند کوکب صدق این گفتار از افق حال ججهار سنگ
مآل را یافست که تا اختر سعادت در طالعش رو بافق می‌نمود ملک و مالش بکمال و گل دولتش زینت تارک
اقبال بود و چون او بار عنا بکمر کردارش شد طریق تبه رأیی و زیانکاری که جز بوخامت عاقبت و زوال
نعمت منتهی نگردد پیش گرفته سر و مال و ناموس را بباد فنا داد مبیّن این مقال آنکه چون حضرت صاحبقران
ثانی بمقتضای کرم و رأفت و رحم و شفقت که پیرایه وجود سلاطین معدلت آثار است پرده عفو و اغماض
بر قبایح اعمال آن ره نورد وادی شقاوت که سابقاً سمت گزارش یافته پوشیده باستدعای
بعضی دولتخواهان که از ایشان استشفاع نموده بود دست از استیصال او کشیدند و دیگر باره
ملک و مال بر و مسلّم داشته او را کومکی لشکر دکن ساختند بعد از مدتی که با مهابتخان خانخانان
در انصرام مهمات اقدام نموده بود از رخصت حاصل کرده بکرماجیت پسر خود را آنجا گذاشته
بوطن آمد و از زیاده طلبی‌ها بر سر بهیم نراین زمیندار ولایت گدهه که آن ولایت از قدیم الایام باو
تعلق داشت و گاه بدلالت سعادت اطاعت نموده گاه بوسوسه جهل تمرد میورزید رفته رفته کار
بر او تنگ ساخت و بعهد و پیمان او را از قلعه چوراگده که حاکم نشین آن ولایت است برآورد و نقض
عهد بر خود روا داشته با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان و منسوبانش بقتل رسانید و قلعه مذکور
و توابع آنرا با اسباب و اموال بسیار بدست آورده متصرف شد و پسر بهیم نراین که خانه در آن
در آمدن از مالوه او را با پیشکش پدرش بپایه سریر اعلی آورده بود و بسعادت حضور
سر افرازی داشت از جور و تعدی او استغاثه نموده بعرض اقدس پایه سریر اعلی رسانید

که جهجهار شقاوت آثار طمع در ملک و مال مرتهن کرده او را بفریب از قلعه برآورده و خلاف عهد خود کرده
بقتل رسانیده و از نقد و جنس آنچه داشت با تمامی سرکار که به تصرف شده بنابران فرمان مطاع از مکمن
جلال بنام جهجهار شرف صدور یافت که بی حکم ما بر سر ایشان رفتن و بعد از آن نقض عهد و پیمان کردن مناسب
نبود پیشکار ارتکاب این امور نمود باید که آن ولایت را بالکلیه بتصرف بندهای درگاه جهان پناه
دهد و اگر التماس دارد که ولایت مذکور باو مرحمت شود در عوض آن از جاگیرها که در حوالی وطن دارد
واگذارد و از زرهایی هم که از این بدست آورده مبلغ ده لک روپیه بدرگاه معلی فرستد فرمان را
شنیده رکیک رای داده نفرستاد و چون آنحضرت پیش از رسیدن گرامی از نوشته وکیل او که در
درگاه بود معلوم گشت باغوای جهل پای ضلالت از شاهراه عبودیت بوادی عصیان گذاشت
و پسر با حیت پسر خود را که با سپاه خویش در بالای گهاٹ دکن همراه خانزمان گذاشته بود
اشاره نمود تا از آنجا گریخته روانهٔ وطن شد خانزمان که باستیصال او را تعاقب نماید درین باب
کوتاهی کرد و عمدهٔ شهامت شعاران جلادت آثار خاندوران که در برهانپور بصاحب صوبگی
پائین گهات قیام داشت بعد از استماع این خبر با راجه بهار سنگه و چند رئیس بندیله و مادهو سنگه
هاڈه و راو کرن و مظفر بهادر و شیخ فضل الله و جمعی منصبداران دیگر از برهانپور ایلغار نموده
به پنج روز در مقام [illegible] از اعمال صوبهٔ مالوه خود را بآن متهور رسانید و جنگ نمایانی کرده
قریب دو صد و پنجاه کس او را بقتل آورده و آنمرد [illegible] خود نیز زخم خورده با جمع
قلیلی که از دم تیغ بهادران فیروزی نشان جان برده بود در جنگلهای انبوه و کوهستانهای
صعب در آمد و از راههای غیر متعارف که بجز زمینداران آن سرزمین دیگری بآن پی نبرده

خود را در پرگنهٔ دهاموتی به ید تهور خویش رسانید چون تحقیق پیوست عرض باریافتگان بارگاه جلال
رسید بواسطهٔ جرأت سائر کوته نظران ناعاقبت ایمن استیصال آن کافر نعمت ادبار سگال بر ذمّهٔ
همت قهرمان جلال لازم گشت و بیست هزار سوار جلادت شعار با سه سردار با وقار شجاعت آثار
یکی عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که دران زودی چنانچه سبق ذکر یافته او را رخصت معاودت
به تهانه نموده بودند و دوم سید خانجهان سیوم خاندوران که بعد از تعاقب بکرماجیت
متهور در نواحی مالوه آماده نشسته بود انتظار حکم اشرف داشت بتنبیه آن سرگروه گمگشتگان
وادی ضلالت معین ساختند و نخست سید خانجهان را که کامیاب سعادت حضور بود بعنایت
خلعت فاخره و دو راس اسپ خاصه نواخته با سردارخان راو امرسنگه ولد راجه گجسنگه و مختارخان
و کشن سنگه بهدوریه و الهداد خان و جمال خان کاکر و بارام و جیرام پسر راجه انوپ سنگه
و هادی داد برادر رشید خان انصاری و ایندر سال نبیرهٔ راو رتن و روپ سنگه نبیرهٔ
بکرماجیت کچهواهه و جمعی منصبداران و دیگر فوجی از تابینان یمین الدوله آصفخان و جمعی تفنگچیان که
مجموع آن لشکر هشت هزار سوار باشد رخصت فرمودند و بهریک از امرا و منصبداران
مذکور نیز هنگام رخصت از خلعت و اسپ و غیر ذلک مرحمتی نمودند و بهادرخان روهیله
که او را رخصت جاگیر نموده بودند با امرسنگه زمیندار باندهو و احمد بیگ خان و چندر من
بندیله و راجه سارنگ دیو و جمعی منصبداران دیگر که همگی شش هزار سوار جمعیت داشتند
در فوج عبدالله خان معین گشتند و فرمان مطاع شرف صدور یافت که آنخان فیروز جنگ
بهر جا که رسیده باشد از آنجا متوجه دفع ججهار بدکار گردد و فرمان قضانفاذ بنام

خاندوران

خاندوران نیز صادر شد که با دیبی سنگه ولد راجه بهارت بندیله و مادهو سنگه ولد راو رتن سنگه

و نظر بهادر خویشکی و شمس خان و غیره پسران شیرخان و احداد خان مهمند جمعیت سوار و

لشکر صوبه مالوه که همگی شش هزار سوار بودند کمر همت بدفع و رفع آن مخذول وخیم العاقبت بر بندد

و صوبه مالوه را بدستور سابق بخان مشار الیه تفویض نموده بجابی و اله ویردیخان را که حکومت

برهانپور در پائین گهات دکن متعین ساخته‌اند و در هر یک از آن سه فوج دیوان و بخشی و واقعه نویس

علیحده تعیین فرمودند و مقرر گشت که خاندوران از راه چندیری بحوالی بهجور آمده جهة گذرانیدن

ایام برشکال اقامت نماید و عبدالله خان ابلج را از مردم جهجهار تهور گرفته انجا جمعی را نگذارد

و از آب بهتیمه گذشته در حوالی بهاندیر تا انقضای ایام برسات توقف کند و سید خانجهان

در بدون رحل اقامت افگنده و بعد از آنکه فصل برشکال بانجام رسد هر سه فوج بیکدیگر ملحق گشته متوجه

استیصال آن نابکار گردند و چون جهجهار رو بکریاست از تعیین شدن افواج قاهره آگهی یافتند

فنا و زوال ملک و مال خویش را معاینه دیده از راه فروتنی ولابه گری وکیلی بدرگاه

جهان پناه فرستادند و بوسیله خانخانان سپه سالار معروض داشتند که اگر از بادیه

سیرا علی شخصی را نزد این بنده ها فرستند بوساطت او مطالب و مدعیات خود را معروض

داشته استعفای جرایم خویش نمائیم چاره جوی کار خراب خود شویم از انجا که صفت مدارا و

مماشات با خلق خدا پیرایه وجود حضرت صاحبقرانی است و طبع مبارک آن حضرت

برای عفو تقصیرات و صفح زلات بنده ها همواره وسیله جوست سند رکب رای اگر قبل ازین

نیز انجا رفته بعد از اطلاع برارادهٔ فاسد آن بی سعادت او را ندیده معاودت کرده

بود نور توران مدبر نرسنا و فرمودند که اگر سی لک روپیه نقد بصیغهٔ پیشکش داده سرکار بیانوه را در
عوض چوراگده واگذارد و بکرماجیت را با جمعیتی که همراه او پیشتر از این در دکن گذاشته بود بدستور سابق نزد
خانزمان بالای گهات روانه سازد نبیرهٔ صاحب بیگ خود را نیز مشمول تربیه جلال فرستند تا
پیوسته ملازم رکاب همایون باشد دیگرباره تقصیرات او بعفو مقرون خواهد شد و حکم مطاع
نفاذ پیوست که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و سید جانجهان و خانزمان هر یک بهر جا
رسیده باشند تا برگشتن کب رای توقف نمایند و دیبی سنگه ولد راجه بهارت بندیله را
که همراه خانزمان معین شده بود بخطاب راجگی و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و منصب
سه هزاری ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه بلند آوازه گردانیدند و چون راجگی ولایت اوچه
و توابع آن و ریاست قوم بندیله سابقاً با آبای او تعلق داشت و حضرت جنت مکانی بجلدوی
کشتن شیخ ابوالفضل از اینها گرفته به برسنگدیو عنایت کرده بودند و از آن تاریخ راجگی
آن سرزمین از خانوادهٔ اینها بیرون رفته بود بندگان حضرت مقرر فرمودند که اگر ججهار
مقهور از تیره بختی با امتثال احکام مطاع گردن ننهد قلعه اوندچه را مفتوح ساخته براجه
دیبی سنگه بندیله تفویض سازند تا آن سرزمین با او متعلق باشد بالجمله مبلغ هشتم اردیبهشت
پیشکش اعظم خان صاحب صوبه بنگاله که قبل از تغیر شدن روانه پایهٔ سریر اعلی گردانیده
بود و از دو فیل و پنجاه اسپ تانگن و بیست و پنج خواجه سرا و پنج لک روپیه نقد از بابت
پیشکش زمینداران آن ملک که بهر که صاحب صوبه شود میدهند و دو صد و بیست
یسر و اگر و دوبه و عرق بسیار و پارچه سفید بیشمار که مجموع هفت لک روپیه باشد

. نظر مبارک رسید هشتم خرداد که عید قربان بود بفیض قدوم همایون نوربخش عرصهٔ عیدگاه
گشته شرایط نماز عید بتقدیم رسانیدند و بدولتخانهٔ عالی معاودت فرموده دران روز
سعید بنا بهره بی ایلچی بلخ سی هزار روپیه و بهمراهان او پانزده هزار روپیه انعام فرمودند
در بنولاد و الفقار خان از تغیر سید لطف علی بخاری بفوجداری میان دواب متعین گشته بعنایت
خلعت و اسپ و منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار سرافراز شد مرشد قلیخان
که بتنبیه مفسدان کامان پهاری رفته بود بعد از وصول بانحدود هر روز بر یکی از کوهها
و جنگلهای محکم که آن مردود و دران فراهم آمده بودند تاخته جمعی را بقتل رسانید چنانچه
دران چند روز که بدفع مقهوران اشتغال داشت قریب سه هزار نفر از انها بقتل رسیده چهار صد
کس اسیر گردیدند و از نیطرف میر ضیاء الدین حسین نبیرهٔ غیاث الدین علی آصفخان با
چندی دیگر از تابینان بسرپا لا بدرجهٔ شهادت رسیدند و بقیة السیف مخذولان
که دران سرزمین ثریاوار جمع آمده بودند مانند بنات النعش متفرق گردیده بپای مردی
فرار جانی بدر بردند و خان مشار الیه با همراهان معاودت نموده چهاردهم
خرداد احراز سعادت ملازمت نموده دولتخان که سابقاً خواصخان خطاب داشت
و داخل خواصان بود از نیکو خدمتی و حسن عقیدت بمرتبهٔ امارت و حکومت رسیده
یازدهم تیر از تغیر یوسف محمد خان تاشکندی بصوبه داری ولایت تهته و مرحمت
خلعت و اسپ سرافراز گشت خواجه آقا بخطاب آگاه خانی و خلعت خاصه و
خدمت فوجداری این روی آب دارالخلافه نوازش یافت روز تیر از ماه تیر

جشن عید گلابی بدستور مقرر مرتب گشته فرح افزای خاطرها شد و شاهزاده های کامکار و امرای نامدار
رسم گذرانیدن صراحیهای گلاب اقامت نمودند هفتم امرداد سیفخان را که در زمان حضرت جنت مکانی
نیز صاحب صوبگی گجرات داشت از تغیر سپهدار خان که این خدمت را مرضی طبع اقدس نکرده بود
بحکومت صوبهٔ مذکور متعین گردانیدند و بعنایت خلعت و خنجر مرصع با [illegible] خاصه و فیل و منصب چهار هزاری
ذات و پنجهزار سوار از انجمله سه هزار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه بلند مرتبه گردانیده رخصت
فرمودند درینولا حکیم مسیح الزمان که بطواف حرمین شریفین رفته در معاودت به بصره و از
بصره بکشتی تا بندر لاهری آمده بود بتقبیل عتبهٔ جلال مستسعد گشت و ملازم علی پاشا حاکم بصره
که پنج اسپ عربی از جانب او برسم پیشکش همراه حکیم بدرگاه والا آورده بود نیز بزمین بوس
حریم دولت مشرف شد و اسپان از نظر انور گذرانیده بعز قبول موصول گردید از انجمله
دو اسپ بسیار سرامد بود و عنایت بادشاهانه حکیم را بمرحمت خلعت و فیل و منصب
سه هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار و انعام بیست هزار روپیه و حکومت بندر سورت
و سرانجام خدمات آنحدود از تغیر معز الملک نوازش فرمود نوزدهم امرداد شاهزاده های
عالیمقدار و امرای نامدار بخلعت بارانی مرحمت شد دوم شهریور بدستور مقرر و عادت
معهود مجلس میلاد سعادت بنیاد حضرت سرور انبیا علیه افضل الصلوة و ازکیها
مرتب گشته حافظان و ذاکران و ارباب استحقاق از اطعمه و حلویات و عطریات و دوازده
هزار روپیه مقرری هر یک بهرهٔ خویش یافتند و ایشان دعای بقای عمر و دولت
شهنشاه جهان و شاهزاده های کامران کرده ملایک آمین گفتند از سوانح آنکه چون

بطغیان

نجابت خان ولد میرزا شاهرخ که فوجداری دامن کوه ولایت پنجاب باو تعلق بود معروض حجاب بارگاه
جلال گردانید که اگر مهم سری نگر به بنده تفویض یابد دو هزار سوار برای کومک این خانه زاد تعین شود
زمینداران کوه را امان را فراهم آورده آن خدمت را بتقدیم رساند و شرط میکند که یا ولایت
مذکور را مسخر سازد یا از زمیندار آن ولایت پیشکش شایسته بگیرد التماس مشارالیه درجه قبول یافت
و دو هزار سوار بکومک او فرستادند و خانه زاد مذکور سرانجام آن مهم نموده روانه گشت و بسیار جلدو
بچستیان بپا پیاده در آمده نخست قلعه شیرکده را که از قلاع محکم زمیندار سری نگر است و آن متهوران این
قلعه را در سرحد ولایت خود بر کنار آب جون ساخته بود با جمعی نفران در انجا اقامت نموده گاه
و بیگاه بملک پادشاهی در آیند و بر رعایای آن مرزبوم دست انداز نمایند و ضرر می رسانند
و بر ولایت سرمور که یکی از زمینداران آن نواحیست نیز تشرف باشد در اندک فرصتی بدست
آورد و چون قلعه مذکور از قدیم بزمیندار سرمور که در آن مهم با لشکر ظفر اثر همراهی نموده شرایط
دولتخواهی بتقدیم میرسانید تعلق داشت و زمیندار سری نگر بتغلب و تعدی از او گرفته بود آن
قلعه را مشارالیه حواله نمود و چون زمیندار سرمور اظهار کرد که قلعه بیرات ملک موروثی ماست
و زمیندار سری نگر بزور متصرف شده اگر کومکی بمن برسد همراه کسان خود فرستاده آن قلعه را
مستخلص میسازیم نجابت خان جمعی را بکومک مردم او تعین نمود و آنها رفته قلعه مذکور را نیز از
متهوران گرفته با قریه بسیاری که بآن تعلق بود بمردم زمیندار سرمور حواله کردند و خان مشارالیه
از قلعه کالسی متوجه قلعه سانتور شده آن قلعه را که سه طرفش آب و یکطرف که خشکیست
راهی در کمال باریکی دارد و چنانچه پیاده بدشواری عبور تواند کرد و در استحکام و متانت

آنرا ثانی قلعه سری نگر توان شمرد و ده بسیاری بآن تعلق است جبراً قهراً از مقهوران گرفته چکنور

زمینداران لکهن پور را با صد سوار و قریب هزار پیاده در آن قلعه گذاشت و متوجه پیش شده

تا کنار آب گنگ بتصرف در آورده نزدیک پیرو و از آب گنگ عبور نموده خبر یافت که قریب چهار هزار

پیاده از مقهوران بر گنبل بالا که در دره کوهستان سری نگر است و غیر این راه که زیاده از بیست

گز عرض ندارد راه دیگر برای بر آمدن در آن ملک نیست جمعیت نموده آن راه را بسنگ و آهک

مسدود ساخته اند و جمعی از تفنگچیان بمحافظت آن بازداشته لهذا کوجر گوالیاری و داود سکه

را با تهور رای بمحافظت بنه و اسباب گذاشته متوجه دره مذکور گشت چون بسر گنبل رسید مقهوران

بجنگ پیش آمده شروع در انداختن تیر و تفنگ نمودند ازین سو مبارزان جلادت نشان بعون حفظ الهی

برو گرفته بکام جرات پیش دویدند و دیوار را از دست آن گروه شقاوت شعار گرفته رخنه ها

در آن افگندند و خود را بمقهوران رسانیده جنگ نمایانی نموده چنانچه در آن گیر و دار بهادر نو

که یکی از سرداران عمده مخذولان بود بقتل رسید و جمعی کثیر اسیر و دستگیر گشتند و بجانب جالم

همراهان بتلاش و تردد تمام از گنبل گذشته کوجر و غیره را که بر سر راه وا گذاشته بود با احمال

و اثقال طلب نموده در پائین گنبل نزول کرد و از آنجا روز دیگر روانه پیش گشته خود را

بسی کروهی بکر رسانید زمینداران آن ولایت را از دست برد های متواتر و فتوحات متوالی

بهادران جانفشان و غلبه و استیلای ایشان رعب عظیمی بخاطر راه یافته وکلای خود را نزد

نجابتخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و اگرچه قبل ازین نیز بدادن هفت لک

روپیه پیشکش راضی شده بود درینمرتبه ده لک روپیه برای سرکار بادشاهی و یک

لک

لک برای خان مشار الیه تقبل نمود و چنان مقرر شد که لشکر تا رسیدن پیشکش همانجا توقف نماید اما چون
نجابت خان راه دور و عقبات مشکله طی نموده بسیار بمیان ملک غنیم درآمده بود و آذوقه به لشکر
نمی رسید و غله بسیار گران شده درین اثنا ما و پنو نامی که همیشه بوکالت رسیده از سری نگر بدرگاه
والا می بود و نزد او اعتبار تمام داشت از پیش مشار الیه برسم سفارت نزد نجابت خان آمده
پاره نقره آلات بطریق پیشکش آورده بعد از چهارده روز که در لشکر توقف نموده مقرر کرد که
تا پانزده روز پیشکشی که برقرار یافته سامان و سرانجام نموده برساند و خویش خود را گرو
گذاشته خود باین بهانه بدر رفت و چون در لشکر عسرت بسیار بود و میدانست که زیاده از
بیست سی روز دیگر دران مقام توقف نمی توانند و برشگال نیز نزدیک شده در هر دو سه روز
کس نزد نجابت خان فرستاده از روی فریب پیغام کرد که بسرانجام پیشکش مشغولم و عنقریب
آنرا برداشته بخدمت میرسم تا آنکه بهمین طریق قریب یک ماه و نیم ماه دیگر گذشت و عسرت بحد
کمال رسید چنانچه غله سیری بیک روپیه پیدا نمی شد و مقهوران درین مدت راه های اطراف
و نواحی لشکر را بسنگ و چوب مسدود ساختند و نجابت خان از خردسالی و بی تجربگی و
غرور صوحانی که او را در ابتدای حال دست داده بود از کید مخالفان غافل گشته بمآل حال
کار نمی برد و همچنان بیخبرانه دران مکان نشسته بود و چون از فقدان آذوقه کار مردم از دست رفته
بهلاک نزدیک شدند کوچ کو الیا ریرا با دویست سوار بجانب سرکینه فرستاد که از آنجا
غله برساند و همین که او پنج شش کروه از لشکر جدا شد جمع کثیری از مقهوران بر و ریختند
و چون راهها مسدود یافت دل بر هلاک خویش نهاده بازوی جلادت بجنگ بگشاد

و با پسران و همراهان خود داد دلاوری داده مردانه زهراب دم تیغ خورد و به بحیب ناکامی
فرو برده و نجابتخان انچنان بیخبر بود که اصلا این واقعه باور نشنید و انتظار مراجعت کوچ و آوردن
آذوقه داشت تا آنکه مقهوران لشکر را بنوعی احاطه نمودند که هیچکس را پای آوردن کاه و هیمه نمی توانست
آمد و از هر طرف نمودار شده تفنگ و فلاخن می انداختند و هرگاه جمعی بهادران بر ایشان حمله
میکردند گریزان میشدند و باز بهجوم می آوردند آخرالامر که دست از کار و کار از دست رفت
بجز برگشتن چاره ندیدند و چون کوچ کرده دو سه کروه طی کردند راهها را مسدود یافته لاعلاج
مردم پیاده شده هر جماعتی بطرفی روانه گشتند و چند کوالیاری و جمعی دیگر که شرم سپاهیگری
دامنگیرشان بود همانجا شمشیرها کشیده با مقهوران داد نبرد دادند و کشش و کوشش
بسیار کرده مردانه جرعه هلاک درکشیدند و گروهی دیگر که در کوهستان متفرق شده بودند هر چند
تن در جائی ضایع گشتند و خود با قلیلی از مردم بمحنت تمام برآمده و از غفلت و بی تدبیری سردار
ناکرده کار چشم زخم عجبی بآن لشکر رسید الحق دو خطای عظیم از و سرزد یکی آنکه همان روز که بکوهستان
درآمده بود بسهری بکر نرفت که اگر میرفت یا فتح میکرد یا معامله پیشکش را صورت میداد دیگر
آنکه چون می نشست در جائی بایست نشست که غله و آذوقه و افسری بلشکر میرسیده باشد
تا هر قسم کاری که بآسانی میسر شود بسازد خامی دیگر آنکه جمعیتی که همراه برده بود همه را ضبط نبایست
کرد و نگاه نتوانست داشت چنانچه از ده هزار پیاده زمیندار که از دامن کوه پنجاب
با خود برده بود زیاده از هزار کس با او نمانده بود و همه از رفقه آن آذوقه پریشان گشتند
و سواران نیز زیاده از نصف متفرق شدند و فریب مقهوران خورده مدتی در میان کوهستان

سرگردان

سرگردان بود و لشکر را خراب کرد و آخر غنیم یک لک روپیه که در مدت چند دفعه باز داده در حقیقت دادن
جهة بدام آوردن او پاشیده بود نه چیزی از ایشان نتوانست گرفت و چون این معنی معروض پایه بندگان
بارگاه جلال گردید بر خاطر اشرف گران آمده او را به تغییر منصب و جاگیر تادیب نمودند و خدمت
فوجداری دامن کوه کانگره را از تغییر مشار الیه بمیرزا خان شاه نواز خان ولد عبد الرحیم خان خانان
تفویض فرمودند و او را بعنایت خلعت و اسپ و جاگیرهای نجابت خان نوازش نموده بآن حدود
مرخص ساختند روز پنجشنبه سلخ شهر ربیع الاول مطابق بیست و یکم ماه شهریور جشن فرخنده وزن قمری
سال چهل و ششم از عمر ابد طراز حضرت صاحبقران ثانی انعقاد پذیرفت و ذات اقدس آنحضرت را
بدستور مقرر معهود بزر و سیم و اشیاء دیگر وزن کرده آن وجه را بانعام فضلا و صلحا و ارباب
استحقاق مقرر داشتند و درین روز مبارک نابهره بی ایلچی نذر محمد خان بعنایت خلعت و خنجر
مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان از نثار طلا و نقره که در هر وزن مهیا میسازند نوازش
فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند و بخواجه یاقوت تحویلدار پیشکش خلعت و پنجهزار روپیه
نقد مرحمت نموده او را همراه مشار الیه مرخص ساختند و چون جواب نامه نذر محمد خان و فرستادن
شخصی در برابر ایلچی او بسفارت بلخ بر ذمه عطوفت پادشاهانه لازم بود میرک حسین خوافی را
باین خدمت تعیین فرموده با نامه که علامی افضل خان بحسب اشاره علیه انشا کرده بود و سوغات
لایقی مشتمل بر صد و شصت قطعه یاقوت و دو صد و پنجاه قطعه زمرد و یک زنجیر فیل با ده
با حوضه نقره بجهة سواری و بعضی تحف و نفایس دیگر که قیمت مجموع یک لک و بیست و پنجهزار روپیه
پیشتر مرخص ساختند و هنگام رخصت بمرحمت خلعت و اسپ و ده هزار روپیه نقد نواختند اکنون

عنان گسست چنانکه خرام قلم بوادی نگارش همه احوال شقاوت اشتمال جمهور پریشان روزگار معطوف داشته
معلوم روشناسان دیار آگاهی میگرداند که چون مستند رکب رای از درگاه والا بجهت رسانیدن
احکام مطاعه که بستن دکر نیافته نزد آن سرگشته بادیه ضلالت رفت از آنجا که در دیوان قضا حکم
فنا و زوال و خرابی و استیصال او بامضا رسیده بود توفیق امتثال احکام مطاعه نیافت
و بحصانت قلاع و متانت حصون و انبوهی جنگل و وسعت ملک و کثرت مال و بسیاری خیل و حشم
مغرور گشته طریق بغی و عصیان و راه سرکشی و خذلان پیش گرفت و رایند کور مراجعت نموده حقیقت
حال بمسامع جلال رسانید بنابر آن مورد غضب پادشاهی که نمونه قهر الهی است گردیده سرداران
ثلاثه که سابقاً بر حسب امر اعلی جابجا توقف نموده انتظار معاودت کب رای و انقضای ایام
برشکال میبردند فرمان قضا نفاذ شرف صدور یافت که چنانچه سابقاً مقرر شده کمر به
استیصال آن بی سعادت سیه روز تیره کار بربسته بیخ وجود نابودش از مزرع هستی برکنند
و بر خاطر آفتاب اشراق خلیفه زمان که وصیقه یاب حقایق کونی و الهی است پرتو افکند
که چون سرداران مذکور هر سه عمده اند و هر یک براسر مصدر کارهای بزرگ و خدمات
سترگ میتوانند شد مبادا نظر بر قدم خدمت و مراتب منزلت خویش نموده از عمل
کردارهای یکدیگر سر بپیچند و در میان ایشان موافقت و اتفاق که انصرام مهام عظیمه بدان منوط است
کما ینبغی صورت نگیرد بنابر آن بهار گلشن حشمت و اجلال طراز کسوت شوکت و اقبال
نوبر زمان قهرمان خدای که آوازه هیبت کشورکشایی محیط چتر آسمان شرف
شهنشاه دین را گرامی خلف رخش گلشن سلطنت را بهار سعادت زیبا نیش آشکار

فلک قدر سلطان نصرت نصیب گل فتح شهزاده اورنگ زیب را بآن مهم تعین نموده کارفرمائی افواج
بعهدهٔ کاردانی آن گرامی گوهر محیط خرد مقرر فرمودند و فرمان مطاع بنام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
و سیّد خانجهان و خان دوران صادر شد که شاهزادهٔ عالمیان را سردار خود دانسته هرچه باید کرد
نخست بخدمت ایشان عرضداشت نمایند و باستصواب آن درّة التاج خلافت بفعل آورند و در باب
کوچ و مقام و حرکت و سکون ایشان آنچه صلاح حال و مصلحت دولت ابد پیوند دانسته باشند معروض داشته
التماس نموده باشند تا موافق آن عمل نمایند و پنجم شهر ماه الهی که ساعتی در کمال سعادت بود شهنشاه زمان
شاهزادهٔ کامران را باضافهٔ هزار سوار که منصب ایشان از اصل و اضافه ده هزار ذات و
پنجهزار سوار باشد و عنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و طرّهٔ مرصع و دو راس اسپ تپچاق یکی
مسبّح بزین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده مرخص ساختند و هنگام رخصت
دست دعا بدرگاه کبریا برداشته فاتحه خواندند و فتح و نصرت آن قرّة باصرهٔ سلطنت از حضرت
مجیب الدعوات استدعا نمودند و اگرچه لشکرها که سابقاً معیّن شده بودند برای استیصال
ججهار خسران مآل و اولاد و اتباعش کفایت مینمودند از غلبهٔ اهتمامی که بشان برکندن بیخ و
بنیاد آن کافر نعمتان داشتند در خدمت شاهزادهٔ جوانبخت نیز شایسته خان خلف آصفخان
خانخانان و رستم خان دکنی و راجه بتهلداس که او را از اجمیر طلب فرموده بودند و راجه رایسنگه
و شیخ فرید و دلدار خان و شیر خان ترین و سیّد عالم بارهه و گوکلداس سیسودیه و مهیش داس
راتهور و هرسنگه راتهور و جمعی دیگر از منصبداران و هزار سوار از تابینان یمین الدوله و هزار سوار
احدی تیرانداز و تفنگچی تعین فرمودند وقت رخصت شایسته خان که مقرر نموده بودند که همواره

ملازم رکاب شاهزادهٔ عالیمقدار بوده از خدمت ایشان جدائی نگزینند خلعت خاص و خنجر مرصع و اسب
و فیل و دیگران نیز فراخور حال هر یک مرحمت فرمودند و قاضی محمد سعید دیوان بیوتات بخدمت بخشیگری و واقعه
نویسی آن لشکر معین شده دیوانی بیوتات بمکرمت خان باز گشت نهضت رایات نصرت آیات حضرت
خدایگانی بصوب دکن جهت سیر و تماشا و مفتوح ساختن باقی قلاع و ولایات نظام
چون سیر و تماشا دکه از نشاط افزای و عطایای مجدد حضرت خالق العباد و با ولیای این دولت خدا
داد بهشت و بنیه مفید آن دکن و تسخیر باقی قلاع ملک نظام وجهه خاطر عاطر پادشاه هوشمند خرد پرور
کامل دانا بود حکم بر آوردن پیشخانه بجانب دکن شرف صدور یافت بفرموده فال میمون روز
سراپرده از شهر بیرون زدند فلک خیمه بر کند اول بجایی که شد بارگاه سلیمان بپای سرانداز خان
قلماق بقلعه‌داری اکبرآباد معزز گشته اعظم خان را که از بنگاله تغییر شده صوبه الهآباد از تغییر سیف خان
یافته بود فرمان شد که تلطف خان پسر خود را با جمعیتی در الهآباد بگذارد و خود بدار الخلافه آمده بحکومت
آن مستقر سلطنت قیام نماید و چهاردهم مهر در ساعتی که سعد اکبر از آن استعارهٔ سعادت نمودی
و مفتاح میمنتش ابواب مغلقه بر روی اورنگ نشینی دولت گشودی مسند آرای اورنگ جهانستانی از این جهت که
سفر ممالک جنوبی بود بر تهیه سوار شده باقبال خدا داد و بخت مادرزاد از مستقر اورنگ خلافت
متوجه مقصد گشتند نخست باغ نور منزل به نزول موکب جلال زینت گشت بپادشاه جهان این سفر مبارک باد
که ملهم غیبی جهت تاریخ این یورش اقبال بزبان یکی از نکته‌دانان انجمن حضور داده بود معروض واقفان
پایه سریر اعلی گردیده مژدهٔ مبارکی این سفر میمنت اثر رسانید و تسخیر فتوحات پی در پی گردید و بعد از دو
مقام از آنجا بدو کوچ ماهیچه اعلام نصرت اعتصام نوربخش ساحت فتحپور گشت و سه روز بسیر تالاب

لادن

بحر وسعت آن مقام و شکار مرغابی اشتغال نمودند بیست و یکم مهر ساحت روپباس مقر نزول همایون مقرر
شد و شش روز در انجا بجهت صید نخجیر اقامت فرمودند درین تاریخ مرشد قلی خان میر تورک بخدمت
فوجداری شهر او محال ترتیب منیفه آن نامزد و بمنصب دو هزاری و دو هزار سوار از اصل و اضافه
و مرحمت خلعت و اسپ و علم لوای مفاخرت برافراخته دستوری یافت و میر خان که لباس عبودیتش
بطراز اخلاص مطرز است با وجود داروغگی کرکراقخانه و بخشیگری احدیان بخدمت والای میر تورکی
نیز از تغییر خان مشار الیه و عنایت خلعت و عطای عصای مرصع و منصب نهصدی بذات و دویست
سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بیست و هشتم مهر ظل ورود بموضع بارنی انگکنده هشت
روز دران مقام بنشاط صید و شکار پرداختند درین قلعه اودیچه و دهامونی چوراگده به نیروی
اقبال بی زوال حضرت صاحبقران ثانی تا و آوارهٔ شیطان جهار [illegible] باولاد و اتباع از ان دیار
دست آمدن خزاین و دفاین آن گرشته دست ادبار سبحان الله کفران نعمت عجب تخمیست که بجز سوختن خانمان و خجالت
عاقبت بر ندهد و طرفه تجربه ایست که غیر فنا و زوال و عقوبت و نکال ثمر نبخشد و بسا باشد که کافران نعم
منعم حقیقی روزی چند در دار دنیا مهلتی یافته دران نشاه بعذاب ابد معذب گردند لیکن هرکه
با ولی نعمتان مجازی بتخصیص سلاطین دیندار و خواقین معدلت آثار که منظور نظر عنایت آفریدگار اند این شیمه
ذمیمه مرعی و مسلوک دارد بلاشک هم درین نشاه بوبال اعمال خود گرفتار شده از روزگار بهیچ جا امان نیابد
و بزودترین وقتی و بدترین حالی در مکافات خانه دنیی باتش کردار خود بسوزد و فروغ صدق این
مقال از مآل حال [illegible] و دریا دریا قوت و غیرهم که سبق ذکر یافته و عاقبت کار جهار پریشان روزگار
و فرزندان و منسوبانش که سمت تحریر خواهد یافت آشکار است صورت واقعه آن گرشته وادی شقاوت اینکه

چون فرمان مطاع بسرداران افواج ثلاثه رسید عبدالله خان از بهاندیر و سید خانجهان از بداون و خاندوران
از جهور که جهت گذرانیدن ایام برشکال رسیدن حکم واجب الامتثال توقف نموده بودند راهی شدند
و چهار گروه از بهاندیر گذشته بیکدیگر ملحق گشتند و کمر همت باستیصال آن نکوهیده خصلت که بزمگاه ریاست
و مکنت که از باده غرور بیهوش گشته بوسوسه دیو پندار خاک ادبار بر فرق اعتبار خود بیخت بستند
و چون سه کروهی اوندچه که آغاز انبوهی جنگل است رسیدند هر روز بهر قدر ممکن بود از ان جنگل که تراکم
اشجار روشنایی را غصبان در تمام هندوستان ضرب المثل است می بریدند و راه ساخته پیش میرفتند
تبرزن ره بیشه میکرد سر * بود بیشه را سیل آب تبر * بجنگل بریدند راه آنچنین * بود سهمی
ره بریدن همین * دلیران سوی بیشه بردند راه * بود شیر را بیشه آرامگاه * آن سرگروه مقهوران
شقاوت آثار در اوندچه توقف نموده قریب بچهار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم آورده
بود باستظهار صعوبت جنگل که آنرا از برای خود حصن حصین و پناه منیع متینی می پنداشت اراده
جنگ داشت و اکثر اوقات جمعی سواران جرار و پیادگان جلادت آثار میفرستاد تا در پناه
اشجار جنگلها بر دلیران لشکر نصرت شعار تیر و تفنگ می انداختند و چندی را آب تیغ مجاهدان شجاعت
نشان آتش در خرمن جان میزد در روز شنبه نوزدهم مهر افواج منصوره بحوالی موضع کمرولی که یک
کروهی اوندچه است و مخذولان آنجا را جنگگاه قرار داده بودند رسیدند و راجه دیبی سنگه
با هراول فوج خاندوران و اول توپخانه رفته کوهچه کمرولی را از دست دلوی کمریه که یکی از سرداران
عمده جهار مقهور بود با جمعی کثیر آنجا کمینگاه ساخته اقامت داشت گرفتند و او را زنده دست
آورده پیش خاندوران بردند و خان مشار الیه او را نزد خان فیروزجنگ فرستاد و چون از

مردم معتبر آن بوم و بر بود خان فیروزجنگ او را استمال گردانیده مقرر کرد که کس فرستاده جمعیت
خود را طلب نماید و جمعی را موکل ساخت که تا آمدن مردم مشار الیه او را بطریق نظربند نگاه دارند القصه
چون نصرت و تائید الهی قرین دولتخواهان این دودمان خلافت نشانست و همواره قضا و قدر که کارگزاران
این پیشگاه سلطنت اند کارهای مشکل را بر بندهای این درگاه والا آسان میسازند چنانچه مشهور که از
نهایت انبوهی جنگل و دشوارئی راههای نواحی اوندچه و بسیاری جویها و جرها و جلهای حوالی آن اگر
ثبات قدم میسر نبود بنده های درگاه معلی را در تسخیر اوندچه سعی بسیار بایست کرد و مشقت
بیشمار بایست کشید از جنگل بریدن و پیش پیش سپاهیان سرداران اندیشناک شد و خوف و
هراس عظیمی در دل او راه یافته ارکان ثباتش متزلزل گشت و اکثر خزاین خود را که در جنگلهای
مجهوله مدفون ساخته بود گذاشته و بقیه اسباب و اموال و دواب و اهل و عیال خود و
منسوبان خود را از قلعه اوندچه بر آورده بجانب قلعه دهامونی که آن از راجه برسنگدیو بود و او
ساخته بود و محکمترین قلاع آن ملک است روانه ساخت و جمعی را بحراست اوندچه گذاشته خود نیز با
بکرماجیت و سایر فرزندان و اقربا و منتسبان خویش متوجه آنجا گردید و شد و سرداران لشکر
ظفر اثر چون بحقیقت حال آگهی یافتند خود را بحوالی قلعه اوندچه رسانیده ملچارها را ترتیب دادند و
در زینه پایها چه تورش سرانجام نموده آخر شب دوشنبه بیست و دوم مهر بهادران جلادت
شعار بزینه و کمند صاعد مدارج فتح آن حصار محکم اساس گشتند مقهوران کنهار بالعبد از دست
و پا زدن بسیار دل از دست و دست از کار رفته بصد محنت از طرف دیگر راه نورد وادی
فرار گشتند دلیران عرصه کارزار خود را بدرون حصار انداخته دروازه را کشودند و سرداران

فیروزی شان را حصول آن قلعه قوی بنیان شده شکر موهبت ایزد منان که چنان فتح مشکل نمائی بر ایشان آسان گردانید
بتقدیم رسانیدند و باقامت اوان در آن کفرستان شعار اسلام آشکار ساختند و یک روز در اوندچه
مقام نموده چون ایشان بدان قرار گرفته بود که آن وحشی رمیده را در جایی مجال درنگ نداده
زودتر بدام عقوبت درآورند راجه ربی سنگه را که اوندچه و توابع آن از درگاه والا باو مرحمت
شده بود با جمعیت مشارالیه آنجا گذاشتند و عرضداشتی مشتمل بر بشارت فتح و حقایق
وقایع بخدمت شاهزادهٔ عالمیان سلطان اورنگ زیب بهادر و درگاه والا نوشته مصحوب
مسرعان ارسال داشتند و بیست و چهارم مهر از آنجا بتعاقب ججهار مقهور کمر همت بسته روان شدند
و از آب بیتوا که چون هفت شعبه منقسم است و هفت را هندیان سات و شعبه را دهاره میگویند
بسات دهاره اشتهار دارد و قصبهٔ اوندچه بر کنار آن واقع شده و بواسطهٔ تندی آب و
بسیاری سنگهای کلان گذشتن از آن بسیار صعب و دشوار است عبور نموده بر سبیل استعجال
روانهٔ سمت دهامونی گشتند چهارم آبان ماه بسه کروهی دهامونی رسیده خبر یافتند که
مقهوران بقلعه رفته عیال و اطفال خویش را با بعضی اسباب و اموال که پیش از خود بقلعهٔ مذکور
فرستاده بودند از آنجا برآورده‌اند و بسمت چوراگده که باستواری حصار آن بیشتر اعتماد
داشتند روانه ساخته و عمارات حوالی قلعه را اخراب کرده ته بنای گرگه ججهار را که چون بوم بلند
گرگه را دو توا میگویند بر بنای دو توا اشتهار دارد با جمعی از معتمدان خویش بحراست آن
حصار گذاشته‌اند و از آب دسان گذشته بطرف پرگنهٔ کهوله که سمت چوراگده است رفته‌اند
تا اگر قلعهٔ دهامونی مسخر غازیان لشکر اسلام گردد خود را بقلعهٔ چوراگده رسانند خفیفت

قلعه

قلعه و پاموتی آنکه نزدیک بدامن کوه بر زمین بلندی واقع شده و در کمال متانت و استحکام است سه طرف شرقی
و شمالی و جنوبی آن جرهای عمیق دارد و از جهت کندن نقب و ساختن کوچه سلامت از اطراف ثلاثه متعذر است
و در جانب غربی که جر ندارد خندقی بعمق بیست ذرع بادشاهی حفر نموده بجرهای مذکور متصل گردانیده اند
القصه سرداران شجاعت نشان شروع در بریدن اشجار جنگل و ساختن راه نموده در عرض دو روز
بحوالی قلعه رسیدند و بتهیه اسباب قلعه گیری پرداخته ملچارها بکنار خندق رسانیدند و مقهوران
از درون حصار بانداختن بان و تفنگ و حقه و سنگ آتش کارزار برافروختند و تا نیم شب
از طرفین بازار جنگ گرم بود عاقبت متحصنان در مشاهده تهور و جلادت و جانفشانی و جرات
دلیران عرصه وغا مغلوب رعب و هراس گشته چاره کار منحصر در دادن قلعه دیدند و ترنابی قلعه دار کس نزد
خانهوران فرستاده زنهار طلب گشت خانمذکور کس او را نزد عبدالله خان بهادر فیروزجنگ آورده هر دو
باتفاق در استمالت مشار الیه کوشیدند و قول دادند که او را با سایر محصوران بجان امان بخشیده
درین اثنا جوانان نبرد جو و دلیران کار طلب که گرم کارزار بودند بتخصیص بهادرخان روهیله که از طرف
جنوبی ملچار یکبار بجر رسانیده بود سپر حفظ الهی بر سر کشیده بکام جلادت از جرها گذشتند
و خود را بدر قلعه رسانیده دروازه را آتش دادند و ترنابی و سایر متحصنان از مشاهده
جرات و ستیزه دستیهای بهادران عرصه وغا و شیران بیشه هیجا دود حیرت از کاخ دماغ
بسر آورده نجات خود را منحصر در فرار دانستند و از سمت شرقی راه یافته در ظلمت لیل پیاده
بدر رفتند و خود را بجنگلی که در حوالی آن قلعه بود رسانیدند و بهادرخان و ظفر بهادر خویشگی از تسکین
غوغای محصوران و بر نیامدن صدای توپ و تفنگ حصار بر فرار نمودن آن مقهوران وقوف یافته این معنی را

بسرداران اعلام کردند و لشکریان هجوم آورده از اطراف داخل قلعه شدند و دست تطاول بغارت اموال
اشیای کفار بکار گشودند خاندوران چون بر حقیقت داخل شدن یغماچیان بقلعه و شروع نمودن در نهب
و غارت اطلاع یافت بدشواری تمام از خندق گذشته با اسحاق بیگ بخشی فوج خود و خواجه عنایت و دو
کس از مردم معتمد خود را بمحافظت آن راه گماشته بواسطه ممانعت غارتگران بمیان قلعه در آمد تا آن
وقت اوباش ده یازده خانه را خالی کرده بودند چون خان مشار الیه شروع در منع غارتگران و ضبط
اموال نمود شخصی از سمت جنوبی قلعه فریاد برآورد که در یکی از برجها جمعی مقهوران ظاهر شوند علی اصغر ولد
جعفر بیگ آصفخانی بخاندوران گفت که بر رفته آنها را دستگیر میسازم و چند انکه خان مشار الیه منع
نمود که شب تاریست و درین هنگام هجوم عام مخالف از موالف متمیز نمی گردد و اگر چون گرفته چند مانده باشند
صباح گرفتار پنجه اجل خواهند شد بمنع او ممنوع نگردید و از روی کار طلبی متوجه آنجانب گشته بر
فراز حصار بر آمد تا در برجها تجسس مقهوران نماید متقاربان این حال از گل شمعی که یغماچیان افروخته برای تفحص
مال می گشتند انبار باروت که در ته برج بود آتش گرفته تمام آن برج را با هشتاد گز دیوار از جانب دو ذیل
برج که ده گز عرض داشت پرانید و علی اصغر با چندی از همراهان او و جمعی غارتگران که در بالای حصار بودند
بچنان بهوا بر بردند که اصلا اثری از ایشان ظاهر نشد خاندوران چون در آن وقت بجهه محافظت
اسپان مقهوران بجانب طویله رفته بود خود محفوظ مانده از سنگریزه ها که باطراف افتاد
بعضی که همراه او بودند فی الجمله آزاری یافتند اما بخیر گذشت و چون اکثر آن بلا بجانب بیرون
پریده بود سرداران و دیگر لشکریان که در خارج حصار توقف کرده بودند بعد از طلوع صبح
داخل قلعه شوند آسیب بسیار رسید از آنجمله سنگی بر سر عبدالله خان و دو سنگ یکی بر دست

دیگر

و یکی بر سینهٔ سید خانجهان و یکی بر کمر بهادر خان و یکی بجبرام پسر راجه انوپ سنگه خورد و چون سنگها خرد بود و بخیر
گذشته ایشان سالم ماندند اما قریب سه صد آدم و دویست اسپ از سپاهیان که بیشتر آنها
از مردم امر سنگه ولد راجه گجسنگه بودند ضایع شدند و این قسم قضیهٔ چشم زخم آن فتوحات عمده که لشکر
نصرت طراز انسپاه نصرت تأیید ایزد کارساز بلطف الهی میسر شده بود گردید و خانه دوران از
اموال و اسباب قلعه آنچه از دستبرد غارتگران سالم مانده بود بحیطهٔ ضبط در آورده علی
الصباح چون خبر نجابت شعار الیه رسید که بعضی سپاهیان که جهت آوردن کاه و هیمه بجنگل رفته
بودند چاه زری یافته اند خود سوار شده رفت و بعد از تجسس سوای آن سه چاه دیگر پیدا کرده
دو لک و پنجاه هزار روپیه که از چاه های مذکور بر آمد سرکار خاصهٔ شریفه ضبط کرد و چون
خاطر سرداران فیروزی نشان از فتح قلعه دهامونی و ضبط اسباب و اموال که در آن حصار بود
جمع شد برحسب امر اعلی که سابقا تصدیر پیوسته بود سید خانجهان بجهت نظم امور آن ولایت
و تفحص فراری ماند و چون بعد از تجسس بسیار معلوم سرداران فیروزی نشان شد که جهار مقهور در قصبهٔ
شاهپور که از انجا تا قلعه چوراگده دو کروه است نشسته ارادهٔ رفتن دارد اما مگر کس نزد زمیندار
دیوگده فرستاده و او را بطمع زر نموده که شاید آن گمراه و منسوبانش را از میان ملک
خود راه دهد و او قبول نموده و از این جهت در عزیمت مذبذب است و بسر انجام قلعه چوراگده
اشتغال دارد تا اگر عساکر منصوره کار براو تنگ سازند در ان حصار استوار متحصن
گردد بنابران عبدالله خان بهادر فیروزجنگ و خانه دوران با سایر امرا بایلغار در سیم ابان متوجه
آنصوب شد اتفاقاً مقارن این حال جهار مقهور خبر فوت زمیندار دیوگده شنیده از عزم

که دشت برآمد و توپهای قلعه چوراکده را شکسته اسبابی که در انجا بود آتش زد و منازلی که بیم تر این

دران قلعه ساخته بود بباروت پرانیده با اهل و عیال و اموال از راه لانجی و کرد له بطرف دکن

روان شد این معنی در اثنای راه معلوم سرداران لشکر ظفر پناه گشته بتعاقب مقهوران پیشتر از پیشتر

بال استعجال گشودند و روز جمعه ماه آذر بحوالی کانکاوه چوراکده رسیده خاندوران بصلابت خان

فیروز جنگ با چندی از بنده های درگاه والا بقلعه رفت و بر بام کلیسیا برآمده باقامت

اذان و دعای افزونی عمر و دولت خلیفهٔ زمان قیام نمود و احداد خان مهمند را با یعقوب

عموی شار الله ویردی و شیر و دیال عالم و دلاور پسران شیر خان و صد سوار از تابینان خود

و بصاحب بیگ سنگرام رسید ارکنور و پانصد پیاده گوند و تفنگچی بمحاربت آن حضیا خرج آثار

گذاشته نزد عبدالله خان بهادر فیروز جنگ معاودت کرد و در شاه میور که بچوراکده نزد بکسبت

از تقریر راکوی جودهری پیرکریلی که بدین خاندوران آمده بود معلوم شد که جهار مقهور بسیار

گرانبار رسیده و شصت زنجیر فیل بیست نر و چهل ماده که بعضی خزانه طلا آلات و نقره آلات

و دیگر نفایس و برخی عماری عورات بار دارند همراه دارد و قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده

با او مانده اند و هر روز چهار گروه گوندی که نزدیک هشت گروه رسمی باشد طی مسافت می نماید سرداران

کاروان شجاعت شان با آنکه میان ایشان و مقهوران یازده روزه فاصله شده بود دیگر

همت بتعاقب آن بدعاقبتان بسته دوم آذر ناره پور روانه شدند و قرار دادند که

که هر روز ده گروه گوندی که قریب بیست گروه رسمی باشد قطع مسافت نمایند و تا آن مقهوران

کافر نعمت را بسزای اعمال خویش نرسانند و اسباب و اموال شان را بدست نیارند از پا

نشینند

نشستند شاهزادهٔ فیروزمند نصرت نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر که با جمعیت شایسته کار از دنبال سرداران
فیروزی نشان طی مراحل نموده پشت لشکر ظفر اثر بمعاضدت و مظاهرت خویش قوی ساخته بودند روز بروز
حقایق فتوحات و سوانح حالات که از عرایض سرداران و نوشتجات وقایع نویسان آن لشکر منصور سمت
ظهور می‌یافت بدرگاه والا معروض میگردانیدند و چون خاطر اولیای دولت قاهره از آوارگی آن
سرگشتگان وادی بدنامی و دشمنکامی جمع گردید بموجب فرمان قضا جریان در دهانهٔ کوهی قرین دولت رحل
اقامت افکنده‌اند اکنون بیان مآل حال مقهوران خسران مآل را بمحل خویش حواله نموده بر سر تحریر وقایع
حضور می‌آید چون از عرایض شاهزادهٔ جهانیان حقیقت معموری و وسعت و صفا و نزهت و وفور
آبهای روان و مالابهای محیط آن جنگلهای پرصفا و آلنگهای دلگشا و نزهتهای لایق و شکرگاه و کثرت اقسام
شکار وحش و طیر معلوم رای جهان آرا گردید خاطر اشرف بندگان حضرت بسیر و شکار آن ولایت رغبت فرمود
و چون بعد از تحقیق معلوم رای مهر انور شد که میانه راه راست و راه اوندچه مقصد چندان تفاوتی
نیست زیرا که راه راست از دار الخلافه اکبرآباد بدولتآباد دویست و پنجاه و هشت کروه است
بدین موجب از اکبرآباد تا گوالیار بیست و نه کروه از گوالیار تا سرونج شصت کروه و از
سرونج تا کنار آب نربده پنجاه کروه و از کنار آب مذکور تا برهانپور چهل کروه از برهانپور تا
دولتآباد براه گهاتی روهنکهیر پنجاه و یک کروه و راه اوندچه از گوالیار تا اوندچه بیست و
شش کروه و از اوندچه تا سرونج براه اسلام آباد پنجاه و دو کروه است که تفاوت بیست و یک کروه
باشد بنابر آن نهم آبان از موضع باری بسعادت و اقبال متوجه آن صوب گشتند در همین تاریخ
مخلصخان که از جاگیر خود آمده بود باستلام عتبهٔ والا مشرف شد نهم آبان شیخ دبیر که

عادلخان او را برسم حجابت روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردانیده بتقبیل عتبهٔ جلال سرفرازی حاصل نموده یک
زنجیر فیل که بطریق پیشکش آورده بود گذرانیده بانعام ده هزار روپیه نوازش یافت و مکرمت خان را
بتسخیر قلعهٔ جهانسی که از قلاع محکمه و حصون حصینهٔ ملک بندیله است و بسنتا نامی زمینداران متعهد ججهار مقهور
با جمعی بحراست آن حصار استوار قیام داشت رخصت فرموده مقرر نمودند که در تفحص دفاین آن مرز و بوم
و نیز لوازم سعی بتقدیم رسانند مخلص خان حسینی دیگر را بهمراهی خان مشار الیه تعیین ساختند و بهر کدام
از خلعت و اسپ نوازش نمودند و روز پنجشنبه نهم آبان موضع سیرا که از توابع بیهانوه است محط سرادقات
جلال گشت و چون در آن حوالی موضعیست که بدیهوم گهات مشهور است و آنجا آبشاری در کمال ندرت
و غرابت و نزهت و لطافت واقع شده روز دیگر قرین سعادت و اقبال بتماشای آن آبشار تشریف
بردند و طبع اشرف از مشاهدهٔ آن بسیار منبسط گشته قریب دو پهر آنجا توقف فرمودند الحق
بغایت آبشار زیبا درستی و بنهایت کیفیت و صفا دارد چنانچه از زبدهٔ مردم ایران و توران
که ملازم رکاب سعادت انتساب بودند کسی باین خوبی آبشاری در جایی نشان نداد مگر آبشار او
پر کشمیر که بدست آویز خط سبزه و طرهٔ سنبل سیراب بی بدل دعوی زیادتی با حسن سادهٔ آن دارد و چون
حوالی آن آبشار جایی که صلاحیت نزول اقدس داشته باشد نبود بهمان منزل معاودت کرده ۳ روز
مقام نمودند و مکرر با شاهزاده های عالی مقدار بسیر آن آبشار زندکور که صفای آن آب سیمناب و در
خوشاب برده توجه فرموده ماهتاب لیالی ایام البیض را آنجا مغتنم گذرانیدند بیست و نهم آبان
منهیان اقبال بشارت فتح قلعهٔ جهانسی رسانیدند صورت این واقعه آنکه چون مکرمت خان با همراهان
بحوالی آن رسیده شروع در پیش بردن ملچارها و تهیهٔ اسباب قلعه گیری نمود و بسنتا قلعه‌دار

نظر بر عاقبت کار نموده دانست که از دست او کاری نخواهد گشود و نیز تلاشی که کند بیهوده خواهد بود

بنابران سپردن قلعه را اسلم شقوق دانست و از مکرمت خان زنهار طلبیده قلعه را با توپخانه

آراسته که از آنجمله ده توپ کلان از چهار ربع گز در حضور خود در آن قلعه ریخته بود حواله بندهای درگاه

جهان پناه نمود و آمده خان مشار الیه را دید قلعه جهانسی که بکمال متانت و استحکام دارد و بر سر فراز

کوهچه و آن کوهچه در میان جنگل انبوهی که بیشتر اشجارش خاردار است واقع شده و درختانش

که سقهوران عمری آنها را برای مفر و گریزگاه خویش مانند فرزند پرورش نموده بودند مرتبه درهم رسته و

انبوه است که مار را از بیم خلش خار در آن مجال دخول نیست و چندان آذوقه و سرب و باروت

که اگر یکسال محصور گردند کفاف باشد در آن حصن حصین سرانجام نموده بودند لیکن چون عنایت

الهی شامل حال دولتخواهان این درگاه جهان پناه است و به نیروی تایید و امداد جنود غیبی

کارهای یکساله درین دولت ابد مقرون بیک روز ساخته میشود و چنین فتوحات عمده بزودی

و آسانی صورت می پذیرد مجملاً حضرت صاحبقران ثانی قرین سعادت جاودانی در اثنای

راه بسیر قلعه جهانسی تشریف برده بلندی صورتی آن را از رفعت معنوی بخشیدند و گردهرداس

برادر راجه بتهلداس را بحراست آن قلعه متعین ساختند هفتم آذر نزدیک بموضع دتیه نزول

اجلال نمودند دتیه بر دامن کوهی واقع شده جنگل خوشی دارد و راجه برسنگدیو آنجا عمارتی

هفت طبقه بر روی هم که اساس آن هشتاد و چهار لک است بر روش هنود در کمال پرکاری ساخته

و مبلغ کلی صرف بنای مذکور نموده و بر صحراهای سبز و جنگلهای نزه و آبهای آن مشرف است

بندگان حضرت بتماشای آن عمارت شرف قدوم ارزانی داشتند و چون در یکی از باغهای

حوالی دیه از جمله دفاین چهار تفهور چاه های زر نشان پیدا نمودند بانتحق بیگ یزدی دیوان سرکار نواب خورشید

احتجاب شاهزاده عالمیان بیگم صاحب که مرد کدخدای معتمد نسبت حکم شد که بانجا رفته تفحص نماید و آنچه بیابد

بحیطهٔ ضبط درآورد و باقی بیگ قلماق را فرمودند که با مکرمت خان در جنگلهای حوالی آن دیه دفینه های

آن مرد و دار آن امرا بدرآمده تجسس کنند چهارم در سه کروهی اوندچه محیط سرادقات حشمت و جاه گردید و

بسیر قلعه و عمارات آن توجه نمودند راجه دبی سنگه که بعد از فتح آن ولایت قلعه داری اوندچه بدو تفویض

یافته بود با وجود بیماری صعبی که در آن ایام داشت سعادت ملازمت و اقامت مراسم تصدق و

پا انداز و نثار و پیشکش نموده شکر مقدم همایون شهنشاه زمان بتقدیم رسانید و عمارات اوندچه که

اگرچه بروش عمارت دیه ساخته اند اما از آن بهتر و وسیع تر است بنور قدوم بادشاه اسلام از ظلمت

کفر برآمد و حکم قضا نفاذ به هدم بتخانه کلانی که بیر سنگه دیو زر بسیار خرج کرده در جنب عمارات خود ساخته بود

و شکستن اصنام آن شرف صدور یافت و در حصار اوندچه قریب چهار کروه بادشاهی است و آنرا از

تخته سنگهای کلان برآورده اند و بیرون حصار مذکور جنگلی در کمال خضرت و نضارت محیط و در یک جانب

آن دریای بهتوان روانست روز دیگر بکنار تالاب بیر ساگر که دورش پنج و نیم کروه بادشاهی ساخت

نموده اند و ساخته راجه بیر سنگه دیو است نزول موکب جلال مزین گشت و سه روز بر کنار تالاب مذکور

اقامت فرموده بسیر کشتی اشتغال نمودند و مرغابی بسیار بباز شکار کردند روز چهارم از آنجا

بدولت کوچ نموده کنار تالاب سمندر ساگر را که در پرگنه جتهره راجه مذکور ساخته و در پیش آن بندی اعظیمی

بسته محیط انوار فیض گردانیدند تالاب مذکور از سه صد گولاب خرد و کلان که در آن پرگنه بشمار

درآمده در وسعت و صفا نسبت امتیاز دارد و دورش را هشت کروه ورقع بادشاهی نموده اند

آن

و آبش ز پاکی از روی تند میریزد و الحق شبیه و نظیرش در زیر زنهٔ حباب سپهر اکنون نایاب است از صفای روی آبش عارض
عارض مهوشان چون در آب و پیش موج و حبابش در غبغب گلرخان حبابی در آب اگرچه در وسعت پهنا بحر محیط را
ماند اما چون بحر محیطش گویم که این سفینه حال هذا عذب فرات است و آن مصداق مقال هذا ملح اجاج و هرچند که در
روح بخشی کار عین الحیوة کند لیکن چگونه با چشمهٔ خضرش سنجم که آن چشمه حقیر است و این بحری مواج
زهی وسعت ملک هندوستان * که بحر محیطش بود در میان * خجل گشته دریا ازین بال آب
که بر روی بود نه فلک یک حباب * محیطی که از صافی جوهرش * شمردن توان در صدف گوهرش * اگر بر کنارش
کند خضر جا * دهد چشمهٔ خویش را رونما * و چون آب و هوای آن مقام ملایم طبع اقدس افتاد و روزی چند
آنجا بدولت رحل اقامت افکندند و پرگنهٔ جهره را که محصول حاصل سالیانه‌اش هشت لک روپیه جمع دارد
و تعلقی بر ابر است باسلام آباد موسوم گردانیده پرگنات حوالی را تابع آن ساختند و داخل خالصهٔ شریفه
نموده عمّال تعیین فرمودند و بیست و دوم آذر نور حدقهٔ دولت و نجابت یاری نور حدیقهٔ سلطنت و کامکاری
سلطان اورنگ زیب بهادر حسب اشارهٔ علیه قرین نصرت و فیروزی از نواحی دهامونی مراجعت فرموده
باستلام عتبهٔ والا تارک مباهات برافراختند و هزار مهر و هزار روپیه بسبیل نذر گذرانیدند در
شایسته خان و جمعی دیگر که در خدمت آن قرّة التاج خلافت بودند نیز بسعادت اندوز ملازمت گشتند
بیست و چهارم بکرم خان و اسحق بیگ یزدی و بابی بیگ قلماق که بجهت بعضی از قلاع این حوالی و تنبیه قلعه جهانی
رفته بودند بتقبیل عتبهٔ عبودیت سرافراز گشتند و بیست و هشت لک روپیه که از جاده‌های
آن نواحی بر آورده بودند بخزانهٔ عامره واصل گردانیدند و مبلغ مذکور را با سی و چهار لک روپیه
دیگر که در مدت اقامت موکب منصور در آن ملک بدفعات خداوندان وسیلهٔ خلق جهان و مردم شاهزاده

عالمیان و میر خان و قلعه دار خان و غیرهم از جنگل ها سوفی برآورده بودند بر دویست و پنجاه فیل بار کرده
با کرابا دو فرستادند و راجه برسنگه بود در جنگلها و بیغولها چاهها کنده و در هر چاهی یک لک و دو
لک روپیه انباشته بود و جمیع خزانه خود را باین طریق مدفون ساخته بر سر هر چاهی نشانی کرده بود
چنانچه غیر خود و چند معتمد او غیری بران اطلاع نداشت و ججهار زنجیر چاههای مذکور را بحال خویش
گذاشته پاره بر آنها افزوده بود القصه از دفاین ججهار تیره روزگار و نقودی که خود
همراه داشت آنچه بدفعات داخل خزانه عامره گردیده قریب یک کرور روپیه شد و خیال می‌آید
که قریب پنجاه لک حاصل دار از تصرف آن کافر نعمت برآمد دلیل وسعت دولت روزافزون
و عظمت سلطنت ابد مقرون حضرت صاحبقران ثانی و تفوق آن بر سایر دولتهای روزگار
همین بس که یک ججهار مردودی که در میان بنده های این درگاه خلایق پناه پایه اعتبارش در مرتبه اوسط
بود چندین ملک و مال که کم کسی از سلاطین هند اقبال را میسر است در تصرف داشت امید که تا روز نشور
این دستگاه حشمت و جاه از آفت عین الکمال محروس باد مجملاً حضرت صاحبقران ثانی دهامونی را
با توابع بجاگیر سردار خان مقرر نموده او را بحراست قلعه و ضبط ولایت مذکور تعیین نمودند و سید
خانجهان را بحضور اشرف طلب فرموده قرین سعادت جاودانی از راه سیرونج عنان عزیمت
بصوب دولتآباد که مقصد اصلی بود منعطف گردانیدند و یازدهم ماه ظاهر بلده سرونج
مضرب خیام بارگاه فلک احتشام گشت حاصل احوال سعادت مآل بندیله ها و رسیدن سر ججهار
ججهار و بکرماجیت بدکردار بپایه سریر اعلی چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
و خان دوران با سائر بنده های جانسپار و فدویان اخلاص شعار چنانچه سبق ذکر یافته

دوم آذر از شاه پور تسوجه تعاقب مقهوران گشتند و از ولایت گدهه کمکه و بکلانجی که تعلق بگوندگوند
واره گذشته بسرحد چانده رسیدند شنیدند که مقهوران چهار کروه پیشتر فرود آمده از وصول
افواج منصوره با آنحوالی غافلند و منتظر ساختند که بدستور هر شب بعد از دو پهر سوار شوند و بر سر مخذولان
رفته ذیل هستی را از لوث وجود شان پاک سازند لیکن چون در راه جرها و نالها هموار نبود بیابان نشان
میداوند خاند دران نجان بهادر فیروز جنگ گفت که درین موسم جا ها شب طرح جنگ انداختن از
آداب سپاهیگری دور مینماید بنابران کوچ نمودن شب را بصباح قرار دادند و صبحگاه که
هندوی شب تیغ هلال از خون شفق پاک ساخته در نیام جهان کرد و شهسوار مهر نیزهٔ زرنگار شعاع
از پی دفع خیل ظلام بکف آورد بهادران سپاه ظفر پناه بقصد دفع مقهوران گمراه سوار شوند
و یکپهر از روز گذشته خود را بمنزلگاه آنها رسانیدند اما آن مخاذیل شبانشب خبر وصول
لشکر منصور یافته و از برق باد سرعت استعاره نموده گریخته بودند بهادران ظفر مآب چون عقاب
از دنبال غراب بال شتاب گشوده برا ثرپی آنها رفتند و تا شامگاه بیست کروه کوهی که جهل
کروه رسمی باشد طی مسافت نمودند و چون اسپان لشکریان بعضی نعل انداخته و برخی کوفته و مانده شده
بود بواسطه نعلبندی را آسودگی مراکب دو پهر درنگ نمودند و باز نیم شب سوار شده بسرعت تمام
راندند و دو پهر روز گذشته قراولان عبد الله خان بهادر فیروز جنگ خبر فرستادند
که سپاهی فوج بندیله که فیلان خزانه و عماریهای عورات با سایر احمال و اثقال خویش
انداخته خود از عقب میروند نمودار گردید عبد الله خان بهادر چهارصد سوار تفنگچی و کمانداران بکومک قراولان
فرستاد و بهادر خان که هراول فوج او بود پیغام نمود که از فوج قراول خبردار بوده اگر غنیم

زور آور و کومک آنها نماید قراولان بعد از رسیدن کومک مقهوران از آتشبازی تیر و تفنگ گرفته رانده پیش رفتند

و بیکنام عموی بهادرخان نیز با هشتاد سوار خود مرکب جلادت تاخته از قراولان گذاره گشت جمعها را جراحت

بدکرد و او چون صورت حال بدین منوال دیدند بعضی آنها را که اسپان ایشان از زبونی قوت رفتار زده شد گذشته خود

برگشتند و با فوج خویش صف بسته ایستادند و گروهی از مخالفان تیره ایام بیکنام را بهجوم آورده

درمیان گرفتند مشار الیه پیاده و دامن حمیت آتش کارزار را بر افروخت و بعد از ترددات دلیرانه و تلاشهای

شیرانه با هفت کس از مردم خود به زخمهای منکر در میدان افتاد و در همین وقت مادهو سنگه ولد راو رتن

که داخل فوج همراه خاندوران بود از جانب راست بیکنام تاخته بدلالت تیغ آبدار جمعی از مردودان

سوی آتش دوزخ رهنمون گشت و بساد حمله آن غنچه خار گلشن وجود را از جا بر داشته تعاقب دوانید

خاندوران خود را به بهادرخان رسانیده همرد و باتفاق ترتیب سپاه بندیله که بوجود جهجهار

و بکرماجیت استحکام داشت تاختند و آن دو بد اختر تقدیر دست و پائی زده جمعی را کشتن دادند

و آخر الامر طبل و نقاره خود را با چهار فیل و شتر که در بار داشت گذاشته بجنگل گریختند

و آن روز تنگ یا نیم جانی بدر بردند و غازیان لشکر اسلام تا هنگام شام در جنگل به تجسس آن شقاوت

شعاران بدبر بند قیام نموده چون اثری نیافتند فرود آمدند و زمینداران اطراف و نواحی را

طلبیده از آنها به ترهیب و ترغیب سراغ مقهوران نمودند که بکدام سمت رفته اند و در تفحص بودند

تا آنکه در پهر شب خبر یافتند که عیال و اطفال را با هشت فیل خزانه بطرف گلکنده روان کرده خود نیز از

دنبال میروند و چون بهادرخان با وجود کوفتی که در آن ایام داشت درین سواری و تردد به همه جا شراکت

و رفاقت نموده بود عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران او را با بنه و اسباب و غنایم

کهان

که بدست آمده بود و جمعی که اسپان زبون داشتند عقب گذاشته باگروهی از سپاهیان
بهادر جنگجوی خوش اسپ بتعاقب مخذولان سوار شدند و خاندوران هراول آن لشکر نصرت اثر و جستن
پی و سر کردن راه بعهده خویش گرفته با آنکه مقهوران در گم کردن پی فیلان حیله بسیار کرده بودند
خان مشار الیه که در فنون سپاهگری و سرداری و اصابت رای و تدبیر از امرای عصر است
مطلقاً پی را گم و راه را غلط نکرده درست بهمان راه که باغیان رفته‌اند برفت در راه خبر بسرداران
رسید که مقهوران ده فیل خزانه در جنگل شمال جهتگاه سابق گذاشته رفته‌اند و چون مطلب اصلی قتل
مردودان و قلع بیخ فساد ایشان بود خود متوجه آن نگشته کس نزد بهادرخان و محمود بیگ
خوافی که دیوان لشکر عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بود فرستادند که فیلان مذکور را با زری
که بار دارند بدست آورده ضبط نمایند و آنروز بسی کروه بیمی طی راه کرده شامگاه فرود آمدند
و اسپان را نعل بسته و آسوده کرده نیمشب باز سوار شده در اثنای راه بخاندوران که پیش
برفت خبر رسید که اودیبهان پسر ججهار روسیاه و سیام دوا که مدار علیه او بود و آن بدگهر و بکرماجیت
پسر اکبر تمامی عیال و اطفال خود را با هشت زنجیر فیل خزانه همراه آنها نموده پیشتر بجانب
گلکنده فرستاده بودند از جمله فیلان مذکور شش فیل را بواسطه گم کردن پی بطرف چانده
روانه کرده‌اند و دو ماده فیل جلد همراه گرفته بسرعت تمام میروند چون توجه بفیلان مذکور
موجب تراخی در مطلب اصلی که رسیدن بباغیان و قلع ایشان بود میشد سرداران کاردان
اصلاً مقید بآن نگشته راهی را که منتهی بمقصد میگشت از دست نگذاشتند و پیشتر از
پیشتر استعجال نموده همت بر نیل مطلوب گماشتند اتفاقاً جمعی از تابینان خان مشار الیه

که در عقب مانده بودند بفیلان مذکور برخورده هر شش را با ارزی که بار داشتند بدست آوردند
و چون لشکریان نصرت شان چهار گروه راه دیگر طی کردند شیبانی خان الغان ظاهر گشت و خان دوران
سید محمد محمد خلف خویش را با پانصد سوار نعل ما دهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و خواجه عنایت الله
و اسحاق بیگ بخشی بر سبیل چاپقون فرستاده خود نیز با اندک فاصله از دنبال روان شد و چون
ایشان بباغیان نزدیک رسیدند آن مردودان دست و پا گم کرده فرصت نیافتند که چنانچه
طریقه جهال کفره شقاوت شعار این دیار است بعنوان مقرر جوهر نمایند بنابران از روی اضطراب
و اضطرار برانی پار تبی زن کلان اجه برسنگه بود زخم خنجر و بسایر نسا و جواری و اطفال هر یک
زخم شمشیر یا خنجری زده قصد نمودند که خود نیک یا جانی بدر برند متعاقب آن چاپقونچیان رسیده
جوهر تیغ بر فرق کفار بخوبی نشاندند و از شش برق شمشیر بلارک بر برگ و بار کاشهرار نابکار راندند جمعی که
بالضروره دست از حیات شسته و دندان از جان کنده دست و پایی میزدند بدستبرد خان دوران
و همراهان او که متعاقب چاپقونچیان رسیده بودند از پا درآمدند و در کنهان بسیر چهار رود در چمن سال
و لبد بکرماجیت زنده گرفتار گشتند مجملاً که از نعمت خلیفه زمان مقهوران را بر زمین نشانند که عبرت
لاولی الابصار بیک متنفس از زنان و فرزندان ایشان نیز جان بسلامت نبرد و بسی سرها که
هر یک حباب محیط فتنه و فساد بود بیک نفس بباد فنا رفت و از این صورت که سمت وقوع یافت
معنی روشن سرکشی با سر افرازان سرنگونی آورد و بر خاطرها نهان مانند لمعه خورشید تابان بر
ساحت جهان تافت و بهادران فیروزی نشان رانی پار تبی و سایر زنان زخمدار را از
میدان برداشته با اسباب مقهوران و فیلانی که مرصع آلات و اشرفی بار داشتند نزد عبدالله خان

بهادر فیروز جنگ معاودت نموده و لشکر نصرت شعار قرین فتح و ظفر بر کنار تالابی که در آن حوالی بود
نزول نموده و تحوایان از نقود و جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات و سایر اسباب مقهوران آنچه
بدست آمده بود جهت سرکار خاصه شریفه ضبط کردند و هنوز بر کنار تالاب مذکور بواسطه آسایش چهارپایان
و تفحص بقیة السیف مقهوران اقامت داشتند که خبر ججهار و بکرماجیت مرده و که خود را بجنگل انبوهی از ان
نزدیکی کشیده و گوندان آن سرزمین هر دو را بخواری تمام کشته بر خاک مذلت افکنده بودند خاندوران
بر سر سرکشان بندیله بشتاب رفته قاتلان را احضار کرد و از کیفیت واقعه استفسار نموده سر هر دو انخبر
را که کدوی شراب غرور و سبوی باده شر و شور بود فرموده تا از تن جدا کردند و
بریدند ججهار را سر از تن تهی گشت آن بیشه از اهرمن بسر هم بامداد تیغ دو سر براه سقر شد بدر رفیق
بدر باقبال خاقان گردون شکوه یکی زنده زان گروه ز اولاد و اتباع او کس نماند
درین بوستان ریشه خس نماند و آن سرها را با انگشترها که در دست داشتند و اسب و
یراق ایشان که نزد قاتلان بود پیش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ آورده بصوابدید خان مشار الیه
سر آن دو سفیه فتنه گر را که وجود نابود شان ماده شر و غبار و زاینده شورش و فساد
بود مصحوب بهادر بیک داروغه تفنگچیان خاصه بدرگاه خلایق پناه فرستادند و تائید
الهی و اقبال جهانگشای پادشاهی این قسم فتوحات عمده که در مدتها بدشواری صورت نبندد
بزودی و آسانی نصیب اولیای دولت روز افزون شده و نیز اخلاص و نیکو خدمتی
و فدویت و جانفشانی هر یک از بنده های درگاه والا که باین خدمت تعیین شده بودند
از نوبت تردد و مشقت بی غش بمحک تجربه و امتحان کامل عیار برآمد و بتاریخ بیستم ماه

کرحوالی سپهر مخیم بارگاه جلال بود بهادر بیگ و و پهر زور نجا کبوس حریم دولت سرفراز گشته سرهای نخوت آن گروه
پایمال جنود اقبال سایهٔ ذو الجلال شده بود ونجا که آتش ان شهپهر افگند بر حسب اشارهٔ علیه آنها را از دروازه
سرای سپهر آئین آویختند تا موجب عبرت سایر گردنکشان خودسر گردد تتمهٔ احوال سرداران سپاه منصور آنکه
بعد از کفایت شر منافقان و بد اندیشان و فراغ خاطر از دفع ایشان رای صائب عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ و خاندوران جنان اقتضا نمود که چون این سفر نصرت اثر بجد و دملک جانده منتهی شده
پیشکشی از زمیندار آن ولایت که عمده ترین زمینداران گوندوانه است بگیرند بنابران سنگرام
زمیندار گموزر را با نوشتجات مبنی بر وعده و وعید و تعلیم بیم و امید نزد او فرستاده خود نیز
از عقب متوجه آن صوب گشتند بعد از وصول مشار الیه و رسانیدن خطوط مذکور چون هیبت تمام از
دستبردهای نمایان آن سرداران سپاه هیمش شجاعت نشان در دل او راه یافته بود بجز اطاعت
و انقیاد چاره ندیده برهنمونی طالع قدم در جادهٔ بندگی و فرمان پذیری خلیفه زمان گذاشت
و بعضی اموال و اسباب متهوران بندیله در ملک بغارت رفته بود فراهم آورده در سه کروهی جانده
برکنار رودربایی ربیته دولتخواهان درگاه جهان پناه را دید و اسباب مذکور را گذرانید و قرار داد که
پنج لک روپیه از نقد و جنس تحفه پیشکش شهنشاه زمان و یک لک روپیه بصیغه مهمانی دولتخواهان
سرانجام نماید و از جملهٔ پیشکش او که بدو دفعه وصول یافت دو فیل نامی بود یکی موسوم بروپ سنگار
و دیگری بمهوجراج و نیز مقرر شد که هر سال بابت فیل پنج نر و یا نزده ماده بدرگاه معلی فرستند
یا در عوض هشتاد هزار روپیه نقد بخزانه مالوه واصل گرداند و در ورتبا با خود را بسعادت ملازمت
اشرف اعلی رساند و سرداران کاردان عهدنامه بر طبق آن از وگرفته قرین ظفر و نصرت عنان

لشادن

سعادت بدرگاه آسمان جاه مطوف ساختند بالجمله بیست و چهارم دیماه موکب آسمان شکوه از دریای
نربده عبور نموده آرزوی آب فیض زلال اقدس حضرت صاحبقران ثانی مزین گشت و الله وردیخان صوبه دار
پائین گهات از برهانپور باستقبال جبهه سائی عتبه عبودیت سرمایه سعادت اندوخت روز دیگر جشن وزن
شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد طراز انعقاد پذیرفته بعادت معهود آنحضرت را بطلا و اشیا سنجیدند و
گروهی انبوه از اهل استحقاق و ارباب احتیاج از آن وجه بکام رسیدند درین روز نجابت خان جان
بسعادت ملازمت مشرف گردیده هزار مهر بسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت با چارقب زر
دوزی و شمشیر و خنجر مرصع و انعام یک لک روپیه نقد نوازش یافت و رستم خان دکنی و جمعی دیگر
از بندهای درگاه جهان پناه که همراه او بودند نیز احراز سعادت ملازمت نمودند و سید نجابت خان
بارهه از جاگیر خود آمده تقبیل عتبه جلال را سرمایه دولت ساخت و شاهنواز خان صفوی حسب تکلیف و
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بلند مرتبه گردید امر سنگه ولد راجه
گجسنگه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار نوازش یافت و چون عادلخان
از خردسالی و انجام کار ناشناسی جمعی از رنود و اوباش نظام الملکیه بتخصیص ساهوی سیاه روی
که تصرف در بعضی از محال ملک نظام نموده بود حمایت و اعانت مینمود و در ارسال پیشکش مقرری حرف تعلل و
اهمال میورزید قطب الملک نیز در انحراف از جادهٔ بندگی و فرمان پذیری عادلخان طریقه منافقت
مسلوک میداشت و از فساد اعتقاد که موروثی اوست اظهار آثار روا علان اطوار شنیعه مینمود و
و با وجود قرب جوار و تمکن و استیلای این دولت پایدار خطبه بنام والی ایران کرده بود بنابران حضرت
صاحبقران ثانی بحکم شرع و حمیت همت تشیید مبانی سلطنت و رابطهٔ استحکام قواعد ملت

وقت تنبیه پرده‌ور ابر ذمّهٔ همّت والانهمت لازم شمردند و چنانچه طریقهٔ سلاطین دیندار حق‌پرور

عدالت شعار است مقرر فرمودند که نخست بواسطهٔ اتمام حجّت نزد هر کدام یکی از بندهای فهمیدهٔ سنجیده را

با فرمانی مشتمل بر وعد و وعید و نصیحت و تهدید برسم سفارت بفرستند شاید بیاوری سعادت دیده

از خواب غفلت گشوده خیر از شر و صلاح از خطا باز شناسند و از اعمالی که فساد دین و دنیای

ایشان در آنست باز آیند بموجب این قرارداد دیگر میرزا خان دیوان بیوتات را که از راه یافتگان اعتماد آمیز

و بصفت فهمیدگی و کارآگهی اتصاف دارد بسفارت بیجاپور تعیین نموده بعنایت خلعت و اسب و فیل نواخته چند

فرمان واجب الاتباع با یک قبضهٔ شمشیر و کمر که آنرا بصوب گوینده مع یراق و پردلهٔ مرصع برسم

تبرّک مصحوب او جهت عادلخان فرستادند و فرمودند که زبانی ابلاغ نماید که اگر آن عدالت پناه خواهد

که ملک آبا و خانهٔ معمور خود بپای سپر افواج قاهره نگرداند بندگی این درگاه والا اختیار نموده

پیشکش لایقی بپایهٔ سریر اعلی فرستد و بعضی محال ولایت نظام را که متصرف شده بتصرف اولیای

دولت ابد پیوند دهد و بهره ساهوی مقهور و سایر اوباش نظام الملکیه را که در ولایت او مسکن

نموده اند اخراج نماید و اگر اخراج نتواند کرد دست از حمایت آنها بدارد تا افواج قاهره

باستیصال ایشان تعیین فرموده آن گروه نابکار را در هر جا که باشند بسزای این کردار

ناصواب خویش برسانیم ملک او نیز در این امر با بندهای درگاه والا طریقهٔ موافقت و مرافقت

مسلوک دارد و عبد اللطیف گجراتی را که خدمت نگاه داشتن سررشتهٔ دفتر بعهدهٔ او بود

و بصفت سنجیدگی و معقولیتی داشت بسفارت گلکنده تعیین ساختند و بعنایت خلعت و اسب

و فیل نوازش نموده مرخص گردانیدند و فرمان عالیشان با کمر مرصع و فرگل خاصه بسبیل تبرک

مصحوب

مصحوب او جهة قطب الملک فرستاده بود نقل فرمان حضرت صاحبقرانی به قطب الملک ایالت و امارت پناه آو

و عقیدت دستگاه عمدة الاماجد الکرام سلالة الاکارم العظام نقاوهٔ خاندان عزت و علا عضد الدوله دودمان

مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ مختصان سعادت کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر

آداب خیرخواهی جوهر مرآت صفا و صفوت فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص

بعنایت الملک المنان قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند که چون بادولت

و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین متین حضرت سید انام علیه و علی آله و صحبه صلوات الملک العلام

و مؤید مروج مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب که در هر جا که حکم اشرف اقدس ما جاری باشد

احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرماییم و

بمسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت و عظمت علی رؤس الاشهاد سب اصحاب

کبار که آیات قرآن مجید و فرقان حمید دلالت میکند بر فضل ایشان و اخبار و آثار صحاح ستة

و کتب معتبره اولی شهادت میدهد بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالی عنهم و قرابت

قریبه نیز در مادهٔ آن طایفه علیه با فضائل صوری و معنوی جمع گشته مینمایند و آن ایالت و شوکت پناه

آنها را منع نمیکند و بسزای آن اعمال نمیرسانند بنابرین از روی ارشاد حکم میفرماییم که نوعی نماید

که در آن ملک این امر قبیح و فعل شنیع بالکل برطرف گردد و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب این قسم

امر قبیح شود در حال او را سیاست نماید و اگر اینچنین نکند معلوم میشود که آن ایالت پناه هم باین معنی

راضی است درینصورت بر ما فرض می شود که در مقام گرفتن آن ملک شویم و مال اهل آن ولایت را بر

خود حلال دانیم و خون آنها را هدر شناسیم دیگر بعز عرض رسید که خطبه را در آن ملک بنام

والی ایران منع نمایند در وقتی هر گاه آن ایالت پناه دعوی مریدی ما نمیوده باشد با والی ایران چه رجوع دارد میباید که

بعد ازین با هم والی ایران یاد خطبه مذکور نسازد و دران ملک خطبه بنام نامی القاب سامی ما مزین باشد دیگر چون

مبلغ کلی از بابت پیشکش و غیره آن ایالت و شوکت پناه را می باید داد چنانچه تفصیل آن از اوراقی

که بدستخط دیوانیان کرام رسیده و همراه این فرمان عالی شان فرستاده شده معلوم میگردد

ضرور بود که بنده سنجیده فهمید و تعهد را بانصوب نظر ساختیم با مقدمات مسطوره صدر را خاطر نشان

آن عظمت و شوکت پناه کنند و اعلام نماید که ما بدولت و اقبال نظر بر نور اخلاص و صدق اعتقادی

که پدر آن ولایت و شوکت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که از ان مرحوم

بوقوع آمده این همه عنایات پادشاهانه نسبت بآن قطب فلک ایالت مبذول میفرمائیم و آن ملک را از ابتدا

مرحمت مینمائیم و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جاده دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و احکام

جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات سرکار خاصه شریفه بعد ازین ضرر بنی را و لیای دولت قاهره

بآن ملک نرسد و موازی مبلغ مذکور را از جواهر نفیسه مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان

نامی مشل ڈاک همند و دیگر و سایر تحف و هدایا گرفته روانه درگاه والا گردد و از جهت معتمد

کار آگاه و مخلص بلا اشتباه ملا عبد اللطیف را که از بنده های روشناس اعتماد ولی این درگاه

خلایق پناه است با وجود آنکه خدمت دفترتن و تنخواه داشت و بودن آن لایق العنایت در رکاب

ظفر انتساب لازم بود پیش ایالت و شوکت پناه فرستادیم و هر ارشادی که آن قطب فلک

ایالت و ابهت را بابیست نمود زبانی بآن معتمد فرموده ایم می باید بموجب آنچه در صدر

این فرمان عالی شان حکم شده و هر چه زبانی ارشاد فرموده ایم عمل نماید و راین پیشکش را

بالجمان

آنچنان ترتیب داده مصحوب مشار الیه روانه سازد که در ایام نوروز عالم افروز در دولتآباد از نظر انور
اعلی بگذرد و نفاست جواهر و خوبی فیلان پیشکش مذکور بعنوانی باشد که مجرای خوب آن نصفت و شوکت
دستگاه ازین جهت بشود و یقین داند که اگر توفیق قبول این احکام بیابد و باین ارشادها مسترشد
نگشت و پیشکش مزبور را بروشی که حکم جهان مطاع واجب الاتباع شرف صدور یافته روانه درگاه
فلک اشتباه که ساکنان اقالیم سبعه را ملجا و پناه است نگرداند افواج قاهره و عساکر منصوره
پادشاهی بآن ملک در خواهند آمد انوقت بآن ملک و اهل آن ملک برسد از نتایج اعمال خود
خواهد دانست بالجمله چهارم بهمن ماه الهی خانه زوران که بعد از وقوع فتح مقهوران بندیله و گرفتن پیشکش
از زمیندار چانده متوجه درگاه آسمانجاه شده باستلام سدّه سنیّه تارک عزّت بر افراخت
و هزار مهر و هزار روپیه نذر گذرانید و فیل روب سنگهار را که از زمیندار چانده گرفته بود با
پنجاه هزار روپیه یراق طلا که از جانب خود برای آن ترتیب داده بود بنظر انور در آورد و
مقبول طبع اشرف افتاده مهابت سندر موسوم گردید و در سرکار خاصه شریفه آن فیل را
به پنجاه هزار روپیه قیمت کردند و اموال و اسباب بندیله های مقهور از جواهر و مرصع آلات
و طلاآلات و پیرایه عورات و غیرهم که بدست آمده بود و یا زنان و دختران و درکیهان پسر ججهار
مقهور و درجن سال پسر صاحب بیگه بکرماجیت مردود که همراه آورده بود نیز از نظر اشرف
گذرانید درکیهان را بندگان حضرت اسلام قلی نام کرده بمعتمد خان سپردند و درجن سال را
بعلی قلی موسوم گردانیده حواله فیروز خان نمودند و رانی پاربتی زن ججهار که زخم جمدهر داشت در
گذشت و دیگر زنان و دختران را بخدمت خادمان محل مقدس دادند و خان مشار الیه

بعنایت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصع و خطاب بهادری و انعام صد راس اسپ

و اضافهٔ دو هزاری ذات و دو هزار سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد

مفتخر و مباهی گشت و مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و دیگر بفضل الله تعالی بیگ اوزبک و سایر بهادران

خان شار الیه نیز بسعادت ملازمت مستعد شد هر یک فراخور خدمت و ترددی که نموده بود

بعنایات و رعایت سرافراز گشتند ششم بهمن عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بتقبیل عتبهٔ جلال شرف

گشته هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و فیل بهوجراج از بابت پیشکش زمیندار

بجانده که همراه داشت بنظر اشرف در آورده بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و

شمشیر مرصع و دو راس اسپ خاصه و اضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار که از اصل و اضافه

هفتهزاری ذات و هفتهزار سوار باشد کامیاب گردید بهادر خان نیز احراز سعادت ملازمت

نموده بعطای خلعت و خنجر مرصع و اسپ تپچاق مباهی شد نهم بهمن عمارات موضع کراره که شکارگاه

مقرر نواحی برهانپور است و صفت صفا و نزهت آن سابقاً سمت گزارش یافته فیض نزول

اشرف پذیرفت بندگان حضرت سه روز در آن مقام دلکش بنشاط صید و شکار پرداختند و چون

ازین رهگذر که مضیفهٔ نواب مهد علیای ممتاز الزمانی در برهانپور صورت وقوع یافته میل دیدن

آن بلده نداشتند روز چهارم از کراره قرین سعادت کوچ فرموده برهانپور را در دست راست

گذاشتند و بدولت متوجه بالاگهات شدند و چون بنواحی دولت آباد رسیدند خان زمان

صاحب صوبهٔ بالاگهات با جمیع کومکیان آن صوبه از دولت آباد آمده سعادت اندوز ملازمت

گردیدند بعضی از افواج قاهره به تنبیه ساهو پرداخته اند نظام الملکیه و تسخیر نمودن

بوده

قلاع ملک نظام چون ساهوی بهونسله که سرگروه شقاوت منشان ضلالت نهاد بود و جمعی دیگر از
اوباش نظام الملکیه چنانچه پیشتر مذکور شده با وجود گرفتار شدن و محبوس بودن نظام در قلعهٔ گوالیار بروابط
تألیف قلوب اهل آن دیار و اطاعت نمودن ایشان طفلی از اقربای بجای او برداشته نظام الملک
نام کرده بودند و بعضی قلاع و محال ملک نظام را متصرف شده باستظهار آن حصون حصینه که
در تصرف داشتند سر از اطاعت و بندگی درگاه فلک اشتباه پیچیده [illegible] موجب غضب بادشاهی که نمونهٔ
قهر الهیست گشته بودند درینولا که نواحی دولت آباد از پرتو اشعهٔ رایات نصرت آیات منور
گشت بر خاطر آفتاب اشراق حضرت صاحبقران ثانی پرتو افکند که افواج قاهره بقلع بیخ و بن
فساد آن طایفهٔ ضاله و استخلاص قلاع و محال متعلقهٔ نظام از آنها تعیین فرمایند لهذا آن سه فوج
دریا موج از شیران بیشهٔ وغا و نهنگان بحر هیجا بسپهسالاری سه سردار شجاعت شعار شهامت
آثار یکی خاندوران بهادر دوم خان زمان سیوم شایسته خان باین کار تعیین گشتند و مقرر شد که اگر
عادلخان بدلالت سعادت چنانچه سابقاً امر اعلی شرف صدور یافته دست از حمایت آن مفسدان
فتنه گر بدارد و درین امر با عساکر منصوره موافقت نماید فهو المطلوب والا در خرابی ملک او نیز کوشش
ثمر نافرمانی در کنار روزگارش گذارند و از انجمله در فوج خاندوران بهادر راجه جیسنگه و [illegible]
و رشیدخان انصاری و راجه بیتهلداس و مادهو سنگه ولد راو رتن و رامسنگه ولد راجه گجسنگه
و سردار خان ولد لشکر خان و مبارزخان نیازی و قزلباش خان افشار و نظر بهادر خویشگی
و اهتمام خان و راجه رامداس کچواهه و معلی خان ولد زبردست خان و نور محمد مخاطب بمعز خان و تابی بیگ اوزبک
مخاطب بقراقخان و جانسپار خان و لطف الله ولد شکر الله خان و سید عالم بارهه و کرم الله ولد علیمردان خان

بهادر و کوکلداس سیسودیه و بهیم داس راتهور و بادیداو و رشید خان و خواجه عنایت الله و جمعی دیگر
منصبداران و از دکنیان جوهر خان حبشی و سرفراز خان و اوداجیرام و دربیراد و هونیه و بولاجی کرلی
و ساداتخان و چندی دیگر را با هزار سوار احدی تیرانداز و تفنگچی که مجموع دوازده هزار باشند تعین
کرده بدستور سابق بخشیگری و واقعه نویسی آن فوج را بعهده اسحق بیگ مقرر نمودند و فرمودند که راجه
جیسنگه با راجه سبهلداس و امر سنگه و سایر راجپوتان هراول فوج مذکور باشند و مبارز خان و ادهم میرزا
که سپاهی قرارداده پخته کار کرده است با سائر افغانان بچنداول و سعی بسیار کنند در مهم
دکن چنداولی مرتبه هراولیست چه اگر غنیم بر سر زور است بهراول آویزش مینماید و الا چون اردو
در عقب میباشد و چنداول را نگاهبانی اردو ضرورست بر سر چنداول میرود و آن فوج را از
یکطرف با غنیم جنگ باید کرد و از یکسو محافظت اردو باید نمود مجملا حکم اشرف بنفاذ پیوست
که خاندوران بهادر بطرف قندهار و ناندیر که و بهینه لک گلکنده و بیجاپور است رفته کوشش
و بهر جانب که احتیاج شود تاخت نماید و قلعه اودگیر و اوسه را که هر دو از قلاع حصینه مشهور و
آنسرحداست مفتوح سازد و با خانزمان بهادر خان روهیله و سید شجاعت خان و شاد بیگ خان
و راو ستر سال و راجه بهار سنگه بندیله و بیرم دیو راتهور و خواجه برخوردار و حکیم خوشحال و اوزبک خان
و بهگوانداس بندیله و دلیر همت و مغل ولد میرزا شاهرخ و محبت خان و کشن داس بهدوریه و قطب خان
علی ... و راو بلوچ و حبیب خان کررانی و حکیمات راتهور و سید میرزای سبزواری و سعید
شیرانی و سیام سنگه راتهور و راجه اودیبهان و حسنعلی خلج و عجب سنگه سیسودیه
و دیالداس جهالا و جمعی دیگر از منصبداران و از دکنیان بالوجی و آتش خان حبشی و کامجی
دیوجی

و تیموجی و تینبک راو و تهاجی و لد بهادرجی و رستم راو و باباجی و بهیکوجی و ترمل راو و سیدی یوسف و اعتبار

راو و یاقوت جمالخانی و جمعی دیگر و هزار سوار از راجپوتان رانا جگت سنگه و هزار سوار احدی تیرانداز

و تفنگچی که این جماعت نیز دوازده هزار سوار باشند معین گشتند و همراه اول فوج مذکور راو ستر سال

و سایر راجپوتان و جمعی اولی به بهادرخان و افغانان دیگر تفویض یافت و حکم شد که خان مشار الیه با جمع اکثر

رفته محال وطن ساهو را که در چهار کرنده و آشتی واقع است و بحدود احمدنگر اتصال دارد از گروه مفتوح

و ولایت کوکن را که در تصرف آن مقهورست مستخلص سازد و دیگران را که علیحده نصب در پیوند و بعضی ولایات

عادلخان را که دران ضلع است تاخت و تاراج نماید و همراه شایسته خان الله ویردیخان و شیخ

فرید ولد قطب الدین خان و یکه تازخان و راجه بکرام و سید ابوالفتح و سید عبد الوهاب و میر جعفر

ولد میر حاج و ارزو کیشان راوت راو و سعادتخان بیجاپوری و سرور خان و فرحانخان و مهدی راو

و غیرهم و هزار سوار از تابینان آصفخان خانخانان سپه سالار که مجموع شش هزار سوار باشند

معین گشتند و تسخیر قلعه جنیر و سنگمیر و ناسک و ترنبک و بعضی محال دیگر را بعهده سعی و کوشش خان

مشار الیه مقرر گردانیدند و بیست و ششم بهمن که ساعت رخصت آن افواج قاهره بود خانزمان

بهادر را بعنایت خلعت فاخر و خنجر خاصه و اسپ و فیل و خانزمان را بمرحمت خلعت و خنجر

خاصه و اسپ و فیل و شایسته خان را باعطای خلعت و خنجر خاصه و اسپ با یراق نوازش نموده

مرخص ساختند و بهر یک از همراهان مشار الیهم نیز فراخور حالت و نسبت از خلعت و خنجر و اسپ و انعام

عنایتی فرمودند یازدهم اسفندارمذ ماه موکب گیهان شکوه بحوالی دولتآباد رسیده چون عمارت

دولتخانه درون حصار مهاکوت که حکم جهان مطاع بتعمیر آن عز صدور یافته بود از جهت ناتمامی

هنوز لیاقت نزول اقدس نداشت و کنار حوض قتلو که در دو کروهی دولتاباد وقعت بحسب صفا
فضا و خوبی آب و هوا بهترین مواضع آن حوالی بود بنابران کنار حوض مذکور مخط سرادقات جاه و جلال
گردید و چون نوروز جهان افروز نزدیک بود پیشکاران پیشگاه سلطنت حسب الامر قضا نفاذ بر
کنار آن تالاب کوثر زلال تختگاه عالی بواسطه آراستن جشن فرخنده نوروزی ساختند و بر روی
تختگاه مذکور بارگاه عظمت و جاه برپای کرده بآرایش آن مجلس خجسته و جشن همایون قیام نمودند و
چهاردهم اسفندارمذ بتماشای قلعه دولتاباد که در روی زمین مثل و مانند ندارد و شمهٔ از وصف
آن در مقام خود سمت تحریر یافته توجه فرمودند و مانند خورشید تابان که بر طارم چارم آسمان بر آید
صاعد مدارج آن حصار چرخ آثار گشته بعد از مشاهدهٔ غرایب صنایعی که در تراشیدن کوه و حفر
خندق در سنگ خارا و ساختن راه از اندرون کوه و برآوردن حصارهای متعدد و غیر ذلک بکار
رفته بهره مندان سعادت حضور خطاب فرمودند که هر تعریفی که درباب این قلعه می شنیدیم بجا
بوده و زیاده بران نیز گنجایش داشته این قسم قلعه تا حال ندیده بل تخیل نفرموده بودیم
عمرهای مردم این دور خود وفا بساختن این قسم بناهای نمیکند مگر این کار از مردم قدیم که عمرهای
دراز و بنیه های قوی داشته اند تمشیت پذیرفته باشد شانزدهم اسفندارمذ سپهدار خانخانان
از راه بالچپور آمده بتقبیل عتبهٔ عبودیت چهرهٔ مراد افروخت و چون درینولا بمسامع جلال رسید
که از جملهٔ قلاع نظام الملکیه که در ضلع قلعه چاند و در دو هورب واقع است شش قلعه را قوم
ساهوی تهور و دو قلعه را نهو چیل نام مفسدی و شش قلعه را متمردان دیگر متصرف شده و باستظهار
استحکام آن حصون حصینه تن باطاعت در نداده مصدر سلسلهٔ فتنه و فساد میگردند و بر رعایای

بکمال

پرگنات آن نواحی آثار پرسانند بنابران حکم جهان‌مطاع لازم الاتباع بصدور پیوست که الله‌ویردیخان که بنابر
بهمراهی شایسته خان متعین شده بود با یکه‌تازخان و دو هزار سوار از جملهٔ شش هزار سوار آن فوج متوجه تسخیر
قلاع مذکوره گردد و بیست و چهارم اسفندارمذ از عرضه‌داشت شایسته خان معروض واقفان پایهٔ سریر اعلی گردید
که قلعه را یسیج بسعی و تدبیر احمدخان نیازی از تصرف مردم ساهو برآمده بحیطهٔ تسخیر درآمد و بیست و هفتم اسفندارمذ
بهرجی زمیندار بگلانه از وطن خویش آمده بسجدهٔ آستان سدره‌نشان ناصیهٔ عبودیت را صندل آلود سعادت
ساخت و چون از اوضاع و اطوار عادلخان معلوم شد که بوسوسهٔ دیوبنیاد اغوای نزدیکان دور از
کار قدر سعادت و بندگی و فرمان‌پذیری بندگان حضرت که باعث سرافرازی دنیا و آخرت اوست
ندانسته در صدد هدم بنیان ملک و دولت خویش است و نهانی اخبار را خبردار نمودند که بقلعه‌دار اودگیر و
اوسه مدد خرج فرستاده و ذخیرهٔ آنجا نیز با جمعی بجهت محافظت آن دو قلعه تعیین کرده و ساهوی
مقهور را استمالت بسیار نوشته فرزند ولد او را با جمعی بامداد او متعین گردانیده بنابران حضرت صاحبقران
ثانی در همین تاریخ سید خانجهان را نیز با سپهدارخان و رستم خان دکنی و شاهنوازخان صفوی
و صف‌شکن‌خان رضوی و مرتضی‌خان و راو کرن و شیرخان ترین و خلیل خان آتش با پانصد سوار تفنگچی و
احدادخان مهمند و مرادکام نبیرهٔ میرزا رستم و لهراسپ پسر میرزا حیدر صفوی و هرسنگه راتهور و قلعه‌دارخان
و راجه بهروز پسر راجه روزافزون و سید لطف علی بخاری و جیرام ولد راجه انوپسنگه و خواجه ابوالبقا و یعقوب
بیگ ولد شاه بیگخان کابلی و اندرسال نبیرهٔ راو رتن و عبدالهادی ولد صفدرخان و اسمعیل آتالیق و از
دکنیان منکوجی و سرزه راو و حسن خان ولد فخرالملک و ولی محمد لازخان و کرسناجی و نیت راو و حمید خان و
جمعی دیگر از منصبداران که جمعیت مجموع ده هزار سوار باشد برای تنبیه آن بیهوشان بادهٔ غفلت تعیین

فرموده خان مشار الیه را هنگام رخصت بعنایت خلعت فاخره و شمشیر خاصه و اسپ تپچاق و فیل و یکصد
و بهر یک از همراهان او خلعت و اسپ مرحمت نموده مقرر ساختند که خان دوران و خانزمان که سابقاً
مرخص شده بودند و این فوج که بافضل معین گشت از سه طرف بملک عادلخان در آمده زند وله را بکومک مقهوران
فرستاده کما ینبغی تادیب نمایند و نگذارند که مخالفان بیکدیگر پیوسته مادهٔ فساد را تقویت دهند
و ملک بیجاپور را تاخت و تاراج خراب و بیاب کرده چنان کنند که یا عادلخان از سرمستی بادهٔ
غرور بهوش آمده اطاعت احکام مطاعه نماید یا سزای کردار ناصواب خویش یافته نیست
گردد. سیوم اسفندارمذ از عرضداشت شایسته خان بعرض اشرف رسید که صالح بیگ نظام الملکی جاگیر قلعه
گهیر درگ بیاوری بخت قدم در جادهٔ دولتخواهی که بفوز مطالب عمده منتهی میگردد گذاشته مردم ساهو
مقهور را که در آن حصار بودند مقید گردانید و قلعه را با پرگنه های نواحی آن بتصرف اولیای دولت روز
افزون داد آغاز سال نهم از دور اول جلوس همایون حضرت صاحب قران ثانی
در هنگام سعادت انتسام پیک فرخنده پی بهار در رسیده مژده سرسبزی گلزار نصرت و فیروزی اولیای
دولت پایدار رسانید و نخل آرزوی پیر و جوان را بثمر مراد و بار ور گردانید فصل مقدم نوروز عالم افروز
چارسوی جهان را آئینی تازه بست و چارباغ عالم کن فکان را نزهتی بی اندازه داد برهنگان بستان از
ریاحین و ازهار خلعت گوناگون پوشیدند و تشنه لبان گلستان از سرچشمهٔ خضر طراوت رسیدند
هوا بغازه گری عذار گل نشسته صبا بشانه کاری طرهٔ سنبل برخاست و مشاطهٔ بهار عارض گلگون
چمن را دیگر باره بخط و خال بنفشه و ریحان بیاراست باز شادروان گل بر روی چار انداختند
زلف سنبل بر بناگوش بهار انداختند و در ساعت سیوم از روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال سنه هزار

و چهل و پنج هجری شمع چهارمین فانوس چرخ پرتو ورود بعشرتگاه حمل انداخته ظلمتکدهٔ خاک را از فروغ شرف

و سعادت رشک آئینه خانهٔ افلاک ساخت و سال نهم از دور اول جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی

بمبارکی و فیروزی آغاز شد پیشکاران پیشگاه خلافت بارایش جشن نوروزی پرداخته قبلهٔ بارگاه

حشمت و جاه را باوج مهر و ماه برافراختند و نیّر گیتی افروز اوج سلطنت دران ساعت خجسته سریر جهان

آرائی را بفرّ جلوس میمنت مقرون پایهٔ قدر بآسمان رسانیدند و چون دران ایام فرخنده انجام اکثر عمده های

دولت در مهمها بودند شهنشاه مهربان پیشکش نوروزی ایشان را معاف فرمودند و شاهزادهای

کامکار و بعضی امرای نامدار که بدولت حضور اشرف اختصاص داشتند هر یک از راه وفور اخلاص تحفه

از قسم جواهر و مرصع آلات گذرانیدند و بنابر خاطرجوئی ایشان بشرف قبول اقتران یافت و دران

روز فیروز منصب گرامی گوهر محیط خلافت سلطان دارا شکوه باضافهٔ دو هزار سوار دوازده هزاری

ذات و هشتهزار سوار و منصب دو دیدهٔ اقبال و بخت سلطان شاه شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب

بهادر هر یک باضافهٔ یکهزار سوار ده هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت و ملا تقیا حاجب

قطب الملک که برای تهنیت ورود موکب جلال پادشاه زمین بزمین ملک دکن از جانب او بدرگاه معلی

آمده بود سعادت زمین بوس دریافته و دو فیل مست و فیل ماده با بعضی جواهر مرصع آلات در میان

صندوقچه بلور مرصعی که از جانب قطب الملک برسبیل پیشکش آورده بود قیمت مجموع یک لک و بیست

هزار روپیه شد گذرانیده بعنایت خلعت سرافراز گردید پنجم فروردین وحید زمان حاجی محمد جان

قدسی را بجایزهٔ قصیده که در مدح شهنشاه سلیمان مکان گفته بود بزر برکشیده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه

که همسنگ او برآمد بانعام مرحمت فرمودند و رنگخان کلاونت را که از قدیمیان این درگاه والا

در آمد گویند کان هندی بان این حضرت نیز از روی عنایت برز سنجیده چهار هزار و پانصد روپیه
که همسنگ شمار آید شد باو انعام نمودند یازدهم فروردین آصفجاه خانخانان قریب پنج لک روپیه
از جواهر نفیسه و مرصع آلات نفیسه و سایر تحف و نوادر پیشکش نمود و از آن جمله یا درّی بود مرصع
با الماس که عقل در تماشای آن خیره میشد و کفشی استاد صنع آنرا از اطلس فلک ترتیب داده و از روی
جواهر چهره زیب نقش ساخته و با درّی مذکور بقیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد نوزدهم فروردین
یکی از بانیان هندی از ولایت پتنه که هرگز از وطن خود بر نیامده و پیشتر فرمان روائی را ملازمت نکرده بود
بیاوری بخت و رهنمونی طالع خود را بر درگاه جهان پناه رسانیده پانصد مهر و پنجهزار روپیه
نقد بطریق نذر و سه زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید و بعنایت خلعت و سر پیچ مرصع و اسب تازی
افتخار افراخت بیست و دوم فروردین میر ابوالحسن که از معتمدان عادلخان و خویش محمد امین ملا علیه بود
و قاضی سعید که عادلخان بعد از تعین شدن افواج منصوره بتاخت ملک بیجاپور دیده از خواب غفلت
گشوده ایشانرا بجهت تمهید معذرت روانه پایه سریر اعلی گردانیده بود بوسیله یمین الدوله
آصفجاه خانخانان سعادت ملازمت اشرف یافتند و پیشکشی مشتمل بر بعضی جواهر و مرصع آلات
با عرضداشتی از روی کمال عجز و شکست که از جانب عادلخان آورده بودند گذرانیدند
بعنایت خلعت سرافراز گشتند بیست و پنجم فروردین بهرجی زمیندار بکلانه خلعت یافته
بکومک اللهوردیخان که به تسخیر قلعه دهورب وغیره معین شده بود مرخص گشت و راجه دیبی سنگه از
کوهی که ذات صحت یافته خاطر از ضبط و نسق قلعه و ولایت او بدرجه که باقطاع او مقرر بود جمع
نموده درین تاریخ سعادت اندوز ملازمت گردید و بعنایت خلعت و اسب و خنجر مرصع سرافراز

اتی

گشته بلشکر سعید خان بهادر تعین شده بود و پنجم فروردین کیتی ستانی مهندار حافظ را بعنایت خلعت و خنجر
مرصع و بعضی مرصع آلات دیگر مفتخر و مباهی گردانیده رخصت وطن فرمودند مجملی از احوال ایلچیان
که نزد عادلخان و قطب الملک رفته بودند آنکه مکرمت خان چون بحوالی بیجاپور رسید عادلخان تا موضع
باکهیره که چهار کروهی شهر است ز سر کرده قدم از دیده نعلین باستقبال فرمان عالیشان و تبرک
سلیمان زمان شتافته او را دریافت و باعزاز و احترام تمام به بیجاپور برده شرایط مهمانداری
بتقدیم رسانید اما از عهده اتست خان مشارالیه معروض حجاب بارگاه جلال گردید که عادلخان خود
اظهار دولتخواهی میکند لیکن بعضی نزدیکان او از شرارت ذاتی فتنه انگیزی دارند و او را
بحال خود نمیگذارند بنابران حکم مجدد شرف صدور یافت که افواج بلند در تاخت و تاراج توابع
بیجاپور بیشتر از پیشتر ساعی بوده دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو نگذارند و عبداللطیف
چون بنواحی گلکنده رسید قطب الملک بدلالت سعادت بخت کروه راه استقبال نموده چنانچه
رسم این دولت ابدقرین است شرایط تعظیم و مراسم تسلیم ورود فرمان عالیشان و تبرک خلیفه
زمان بتقدیم رسانید و عبداللطیف را با احترام تمام بشهر آورده منزلی خوش جهة نزول او مقرر
گردد و لوازم اکرام و مهمان پذیری بعمل آورده بعد از گفت و شنید بسیار این معنی بر و محقق
گشت که هرچه بجز قبول احکام مطاعه و سلوک طریق اطاعت و انقیاد و رضاجوئی و دولتخواهی
بندگان حضرت از و سرزند موجب زوال نعمت و خسران و نکال در دنیا و آخرت خواهد بود
بالضروره طریق بندگی و شیوه سرافکندگی اختیار نموده جمیع احکام مطاعه را که در
فرمان قضا جریان مرقوم بود قبول نمود و از وادی پیروی اهل بدعت و ضلالت قدم باز کشیده

متابعت شهنشاه اسلام پناه که نشسته بعنوانی که در ممالک محروسه پادشاهی متعارف و معمول است خطبه را بنام
نامی خلفای راشدین مهدیین مزین و بالقاب همایون شهنشاه دین پناه محلی گردانید مکرر خود در مجلس خطبه حاضر شده
اقامت مراسم نثار نمود و سکه نیز باسم همایون حضرت صاحبقران ثانی زده از زر سرخ و سفید
مسکوک بنام نامی آنحضرت پاره بپایه سریر اعلی فرستاد و در سرانجام پیشکش شده و در سلخ
یکم فروردین نقود مذکوره بدرگاه والا رسیده از نظر همایون گذشت حضار مجلس بهشت آئین زبان
بمبارکباد گشودند و ادای مراسم تسلیم نمودند از روزی که قطب الملکیه دولت یافته اند هیچیک از ایشان
این مراسم اطاعت ننموده و هرگز در آن ملک باین عنوان خطبه نخوانده بود اکنون بیان احوال ایلچیان را بوقت
خویش حواله نموده بسر نگارش وقایع سرداران کاردان و عساکر فیروزی نشان می آید و فتوحاتی
که ایشان را بامداد توفیق الهی و اعانت اقبال جهانگشای پادشاهی روی نموده باز مینماید نخست
احوال فتح الله و بردیخان و گشایش قلاع که بحسن سعی و کوشش او دست داده صورت واقعه
آنکه چون خان مشار الیه بموجب فرمان جهان مطاع از شایسته خان جدا شده متوجه قلعه دهوربان و نواحی
گشت نخست بپای قلعه چاندور رسیده آن حصار استوار را که بر قله کوهی واقع شده بهمراهی
اکثر قلاع آن دیار است محاصره کرده بسرانجام لوازم قلعه گیری پرداخته مراسم سعی و تلاش بتقدیم
رسانید و بنجم فروردین قلعه را مفتوح ساخته کلید حصار بدرگاه والا فرستاد و متمردان آن
ولایت از مشاهده این حال و نیرنگیهای اقبال بی زوال سایه ذو الجلال جان و مال خویش را
در معرض فنا و زوال دیده چاره کار منحصر در جبین سای بندگی درگاه خلایق پناه دانستند و سر خط
فرمان بنهاده گردن بربقه عبودیت دادند و نخست کنهیرا و قلعه دار انجرائی که آن نیز از قلاع

کرهی واقع شده و استعداد و استحکام آن زیاده از قلعه جاندورت اما طلبیده خان شان را الله داد و برادر هشتم

فرو رفتن قلعه مذکور را با آنچه از اسباب قلعه داری در آن حصار بود تسلیم بنده های درگاه خلایق پناه نموده

و خان مذکور بواسطه امیدواری قلعه داران دیگر بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار از برابری رالحیوز

گردیده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه عامره سرکار خاصه شریفه باو داد و خاطر از سامان و استحکام

آن قلعه جمع نموده عزم تسخیر قلعه کانجنه و ماخبر که تعلقدار دهورت متعلق بود کرد و بهم فرو رفتن بنای

آن حصار چرخ آثار را آمده مداخل و مخارج را ملاحظه نمود و از چار طرف ملچارها قرار داد و از آنجمله یکی با خان

را با جمعی روبروی دروازه قلعه و حسن علی پسر خود را با گروهی در جنوب رویه نشانید و غضنفر پسر

دیگر خویش را با جماعتی تسمالر دیه و سر و رحان و چندی دیگر را در عقب قلعه معین کرده نشانید و خود در مکانی

که از همه ملچارها خبر تواند گرفت نزول نموده قرار داد که چون صدای کرنا بلند کردد از چار جانب

یورش نمایند و در وقت مناسب بموجب قرارداد کرنا کشیده بهادران جلادت نشان از اطراف

و جوانب بقلعه دویدند و با آنکه تفنگ و بان و سنگهای کلان از حصار مانند باران بهار

میبارید سپر حفظ الهی بر سر کشیده بملاحظه خود را بپای دیوار رسانیدند و بازوی جرات

باستعمال آلات حرب کشودند درین اثنا کنهیرا و قلعه دار آنجا اگرچه قدم توفیق لوادی

بندگی و دولتخواهی نگذاشته بود کسی نزد محصوران فرستاده پیغام کرد که اگر قلعه را حواله اولیای

دولت روزافزون نمایند من متعهد جان بخشی شما میشوم و الا عنقریب گرفتار شده خانه

جان بسیلاب تیغ دشمنان خواهید داد و درونیان چون تامل نموده دانستند که اگر حضور

مخالفت با بنده های درگاه والا میشود کنهیرا و که حصن حصین و حصاری متین در تصرف داشت

و بعد از کثرت آزار ایشان افزون بودن باطاعت در نمیداد و اختیار بندگی و دولتخواهی و رفاقت
با بندگان درگاه آسمان جاه خدمتگاری و جانفشانی نمی نمود تا چار امان طلبیدند و راو مذکور پیش رفته برادر
خود را باندرون قلعه فرستاد و حارس قلعه را بعهد و پیمان ایمن ساخته نزد الله ویردیخان آورد و آن نیز در قلعه
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و همچنین در اندک زمانی قلعه روله جوله و اهونت و کوال و تورها هیر حلاکر
و دیگر قلاع آن سر زمین مسخر بنده های بادشاهی گردید باقبال بی زوال حضرت صاحبقران ثانی و سعی و تردد
الله ویردیخان آن قسم قلاع که همه بر کوه واقع است بزودی و آسانی مفتوح شد مگر قلعه راجدیو هیر که چند
محاصره آن بدو ماه کشید و سبب این بود که چون جندی از اقوام نیطام بد فرجام در آن قلعه
بودند اهل قلعه بواسطه گریزانیدن ایشان بقدر مقدور دست و پائی میزدند و میخواستند که گرفتار
پنجهٔ اقتدار اولیای دولت پایدار گردند عاقبة الامر بهادران نبرد جو بعون عنایت الهی که همیشه
شامل حال اولیاست از روی غلبه و استیلا در آخر ماه خورداد آن قلعه را نیز که بر بالای کوه و در
استحکام قرینهٔ قلعه انجراییت مفتوح ساختند و خویشان نیطام را دستگیر نمودند و چون
خاطر الله ویردیخان از فتح قلاع مذکوره باطمینان گرائید بحوالی قلعه دهوربی که بغایت محکم و
استوار و در رفعت و متانت مشهور آن دیار است شتافته کمر همت بتسخیر آن بست
و بهوجبل حارس قلعه چون آوازه فتح قلاع دیگر شنیده و از احوال سایر قلعه داران پند پذیر شده بود
تاب مقاومت جنود اقبال بیزوال شهنشاهی از حوصله طاقت خویش فزون یافته هر چند
که باستحکام قلعه خود اعتماد تمام داشت لیکن چون او را امید کومکی از هیچ جا نبود صلاح کار خود در
قبول بندگی و اطاعت دیده کس نزد الله ویردیخان فرستاد و التماس نمود که اگر عهد میکنید که

[illegible]

که مبلغ یک لک روپیه در وجه انعام من مقرر داشته مرا در سلک بنده های درگاه خلایق پناه منتظم گردانند
و منصب و جاگیر لایق من نوازند قلعه را بتصرف شما میدهم و رتبهٔ عبودیت و دولتخواهی خلیفهٔ زمان را برتبهٔ
جان میسازم چون خان سپهسالار الیه چندانکه بطور مسکو دید که آن قلعه را بهیچ وجه نمیتوان گرفت زیرا که کوه آن از
کوه های قلاع دیگر اثبت بلندتر و صعبتر است و نه نقب میتوان زد و نه تدبیری دیگر برای گرفتن آن میتوان کرد
و بعد از قلعه دولتاباد مثل آن قلعه در دکن نیست و نیز برشکال نزدیک رسیده وقت تنگ شده بود
بنابران ملتمسات او را بدرگاه معلی معروض داشت و دست از محاصره کشیده در حوالی قلعه بانتظار حکم
اشرف نشست بعد از وصول عرضداشت خان سپهسالار الیه بپایهٔ سریر اعلی حسب الالتماس او مطالب
بهوجیل بعز انجاح مقرون گشته بر طبق آن فرمان عاطفت عنوان صدور یافت و حکم شد که او را
بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرافراز سازند و بعد از سپردن قلعه بانعام یک لک
روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه نوازند و در نهم تیر ماه بهوجیل در سلک بنده های این آستان سدره
نشان منتظم گردیده و تسلیمات زمینبوس عنایات بادشاهانه بجا آورد و آن قلعهٔ آسمان شکوه را
با اولیای دولت قاهره سپرد و احوال شایسته خان آنکه چون از حضور اقدس مرخص گشت در
روز پیش از نوروز عالم افروز خود را بسنگمنیر رسانید و پرگنات آن سرکار را که پسران ساهو
مقهور و جمعی مفسدان دیگر در تصرف داشتند مستخلص گردانیده مقهوران را از ولایت مذکور
آواره ساخت و بواسطه آنکه مدبران تیره بخت پناه بقلعه ناسک برده بودند شیخ فرید ولد
قطب الدین خان کوکه را فرستاد که رفته آنجا نشیند و نگذارد که مزاحمتی باحوال رعایای آن بوم و
بر رسانند و احمد خان نیازی را با ندربوری و احداد خان مهمند را با نگوله جهت ضبط پرگنات

وجمع نمودن و استمالت ساختن رعایای آن صوب که از جور و تعدی مرد و دامن بهم پیچیده و ملاحظهٔ لشکر ظفر اثر متفرق
و پراگنده شده بودند رخصت کرد و متعهد رسالت که برفق و مدارا آنها را فراهم آورده تسلی نمایند و سرگرم
زراعت و عمارت سازند و در هر جا جمعی را بگذارند تا احدی از مفسدان در محالی از محال آن ولایت دخل
نتواند نمود و بمجرد رسیدن شیخ فرید مقهوران مجال درنگ نیافته از ناسک بجانب گوکن رفتند چون این خبر بآستانه
خلافت رسید باقر سرگروه تابینان یمین الدوله آصف‌خان خانخانان را با هزار و پانصد سوار بضبط سرکار جنیر و
جنسیه مخذولان رفته جو تعیین نمود و در این وقت فرمان قضا جریان شرف ورود بخشید که چون الغمده الملک
خاطر از بند و بست سنگیر و توابع آن جمع نموده نواحی احمدنگر خالی است بعد از اطلاع بر مضمون این فرمان
عالیشان خود را بآنحدود رسانند لهذا خان مشار الیه حسب امر مطاع بلاتوقف بجانب احمدنگر شتافت
و چون از نوشته باقر معلوم شد که او تعاقب پسر ساهوی مقهور را با سایر مفسدان روانه گوکن شده
و در جنیر کسی نیست یا پانصد سوار باکرور گجی بجنیر فرستاد و آنها بدان صوب شتافته شهر را از دست مردم ساهوی
مقهور گرفته متصرف شدند و باستماع این خبر واقع مقهوران را در ما هولی تصور نموده بقصد تنبیه
ایشان روانه آنجانب گردید و پسر ساهوی مرد و دپیش پدر بد اختر خویش که در نواحی چمار گونده بود
رفت جمعی کثیر همراه گرفت چون اهل و عیال او در قلعه جنیر بودند بدان صوب شتافت و بعد از وصول
بآن حوالی مردم بادشاهی از شهر برآمده با او مقابله نمودند و فیما بین جنگ نمایانی واقع شده از
طرفین مردم بسیار کشته گشتند و شایسته خان از این معنی آگهی یافته هفتصد سوار از تابینان خود بکومک
آنجماعه فرستاد و مقهوران سر راه بر ایشان گرفته دست جرأت بمحاربه گشودند بعد از جنگ و جدال
بسیار سواران مذکور خود را بشهر رسانیدند و باتفاق جمعی که سابقاً آنجا بودند شهر بند را استحکام

و نگذاشتند که آمد و شد داخل حصار شود اما قوت و ضعف او بالکلیه ندانستند و مکرر نوشتجات
ایشان بشایسته خان رسید که بیجاپوریان ما را احاطه نموده اند بواسطه تحصیل آذوقه و آوردن کاه
و هیمه از شهر نمی توانیم آمد و عسرت میکشیم لهذا با وجود آنکه خان مشار الیه اکثر کومکیان و تابینان
خود را چنانچه مذکور شد بجاها تعیین نموده جمع قلیلی با خود نگاه داشته بود بتخییر شتافته به نیروی
اقبال بیزوال پادشاهی مخذولان را مغلوب گردانید و از آن ولایت رانده تا کنار دریای بهنوره تعاقب
نمود و بسیاری از آن گروه شقاوت شعار را علف تیغ آبدار ساخته قرین ظفر بتخییر معاودت کرد
و چون قلعه جنیر استحکام و سرانجام تمام داشت و باین مایه جمعیت تسخیر آن میسر نبود تا سرراه
از گوکل طلبیده و بحراست شهر و ولایت جنیر معین گردانیده خاطر از آن سرکار نیز جمع نمود
درانکه مدتی سرکار سنگمنیر و جنیر را که مشتمل بر هفده پرگنه و دو کرور و شصت لک دام
جمع دارد بحیطه تصرف اولیای دولت روز افزون در آورده بموجب حکم اشرف یازدهم خرداد روانه
درگاه معلی گشت اکنون احوال فوج خاندوران بهادر را بنحوی بیان میسازد که چون آن امیر جلیل
پیشقدم میدان معرکه دلیری و شجاعت بقندهار رسید باشاره علیه که سابقاً شرف صدور یافته بود
تسخیر قلعه اوسه و اودگیر را پیشنهاد همت ساخته متوجه آن صوب گردید در اثنای راه هر جا مناسب
دانست جمعی را جهت محافظت سرحد و رسد غلّه از دستبرد مخالفان گذاشته خاطر جمع کرد
بیست و هفتم اسفندارمذ ماه سال گذشته در یک کروهی قلعه اودگیر فرمان مطاع پرتو ورود
افکند که چون بیجاپوریان در قبول احکام مطاعه و فرستادن پیشکش تعلل مینمایند لهذا خان جهان را
با فوجی بهادران جلادت نشان از حضور اشرف تعیین نموده مقرر فرموده ایم که مشار الیه از طرف

سولاپور و خانزمان از جانب اینداپور بولایت ایشان درآمده دست جرأت بنهب و غارت بگشایند
می باید که او نیز از جانب بیدر محال آنجا را تاخت و تاراج نماید تا باعث هوشیاری آن سیه
مستان باده غفلت گردد و بعد از اطلاع خان مذکور بر مضمون فرمان قضا جریان بکنار آب ونجره رفته
احمال و اثقال لشکر را با جمعی که اسپان زبون داشتند و در تاخت همراهی نمیتوانستند کرد در جای
محفوظی گذاشت شامگاه شب نوروز سوار شده تا پنج گهری از روز گذشته خود را بحوالی
قصبه کلیان که از محال آبادان ولایت است رسانید و چون خبر یافت که مردم قصبه از بیخبری همه جای
خود اند بر سر ایشان تاخت برده قریب دو هزار کس را بقتل آورد و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر
ساخت و اکثر مواشی و اموال و اسباب اهل آن قصبه را غنیمت گرفته از آنجا بنراین پور که در یک
نیم کروهی کلیان واقعست شتافت و در محل مذکور نیز از قتل و اسر و نهب و غارت دقیقه نامرعی
نگذاشت و شب هنگام همانجا منزل نموده چون لشکریان گرانبار غنیمت شده بودند روز
دیگر از آنجا بهالکی رفت و غنایم را با بعضی مردم در قلعه بهالکی که خالی از استحکام نبود گذاشت
و آنرا بنگاه ساخته کاه و غله بسیار تهیه آذوقه لشکر جمع کرد و بعد از شش روز با دلیران حصن افکن
سوار شده مکمتانه را که در ده کروهی بهالکی و دو کروهی بیدر واقعست و بمعموری شهرت دارد تاخت
و تا کنار قلعه بیدر رفته هر جا معموره یافت بنهب و غارت خراب و بیاب ساخت چنانچه در عرض ۳۰ روز
پنجاه محل آبادان ولایت پی عسکر منصوره گردید و بر کنار آب ونجره نزول نموده در آن مقام
یکروزه بجهة آسایش اقامت گزید و از آنجا به ۳ روز بهالکی مراجعت کرد و در برگشتن نیز از محال
معمور آن ضلع تاختن و سوختن دود و گرد برآورد و آنها را چون خانه بد اندیشان این دودمان

خلاف نشان خراب و ویران ساخت درینوقت قریب ده هزار کس از مقهوران که بسرداری بهلول محمد ولد

خیریتخان بیجاپوری عموی زندوله و یاقوت نبیرهٔ یاقوت حبشی حرام نمک در برابر فوج آنخان سعادت

نشان معین شده بودند نیز نزدیکی بیدر آمده آنجا توقف نمودند و دو هزار سوار گزیده بحوالی لشکر

منصور فرستادند و چون آنگروه نمودار گشتند راجه جی سنگه که هراول بود با جمعی دیگر از بهادران

شجاعت شعار سوار شده بر مقهوران تاختند و بیک حمله آن خس و خار گلشن وجود را متفرق و پریشان

ساختند و خانزمان بهادر بیدر را از بهالکی کوچانیده بدیونی که سه کروهی اودگیر است رفت

و درینجا جمعی سپاهیان را مقرر نمود که غنایم و احمال و اثقال لشکر بناندیر رسانیده معاودت

نمایند و خود تا برگشتن ایشان همانجا توقف کرد و چون آنجماعه رسیدند کوچ نموده بصوب بیجاپور متوجه

گشت و جمیع محال و مواضع آن سمت را تاخته درانداخت و اثری از آبادانی نگذاشت و درین

بین غنیم محال دستبردی نمایان نموده و دورگرد بود تا آنکه عساکر نصرت طراز از برابر کلبرگه گذشته

سلطانپور و هیراپور را که دو قصبهٔ کلانست تاختند و غنیمت بسیار بدست آورده در هیراپور

فرود آمدند و چون بعد از تاراج آن دو قصبه مردم سرداران لشکر غنیم را بهدف تیر ملامت

ساختند آن مقهوران را عرق حمیت بحرکت آمده و در روزی که سپاه ظفر پناه از هیراپور

کوچ نموده بکنار آب بهنوره میرفت بلشکر نزدیک شده شوخی آغاز کردند خانزمان بهادر

اراده داشت که بعد از رسیدن بمنزل اردو را فراهم آورده و لشکر را تزوک کرده بر مقهوران

بتازد درینوقت بعضی جوانان نیز دو جوشتل عرب خان و خواجه عنایت الله و سلطان یار و اسفندیار

پسران الله یار که مخاطب بهمت خان و اهتمام خان و حسینی قدیمی تاب خیرگی غنیم نیاورده

بر طلب سپاه مخالف تاختند و راجه جیسنگه کی بکهلا ایشان شتافت خاندوران بهادر که مشاهده این حال نمود
بهادر خان را بمحافظت اردو وا گذاشته خود نیز از عقب راجه جلو انداخت و مبارزان سپاه ظفر پناه مقهوران را
پیش انداخته تا منزلی که از آن کوچ کرده بودند دوانیدند و در اثنای گیر و دار تیری بپای عزیز خان رسید و
بهادران شیر دل جمعی کثیر از آن رو بصفتان از اسپ پنجه مردی از پای در آورده قریب دویست اسپ
از ایشان غنیمت گرفتند و قرین ظفر بمعسکر معاودت نموده یک روز بجهت آسودگی اسپان مقام
کردند و از انجا بدو منزل بفیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفتند درین وقت نوشته
مکرمت خان رسید که بیجاپوریان تالاب شاهپور را شکسته خالی کردند و مردم شاهپور و دیگر جمیع
محال حوالی بیجاپور را کوچانیده بقلعه بردند و درین نواحی آب و آذوقه مفقود الاثر است بنابران
خاندوران بهادر بطرف بیلی و غیره محال جاگیر نبیره یاقوت حبشی که مردم بوده کمال آبادی داشت روانه
گشت و نیز این پور رفته شب در انجا بسر برده صبحگاه سوار شده بکملاپور که چهارده کروه مسافت
داشت تاخت و از جنس غله و عقاقیر و غیره ذالک که بکملاپور بود غنیمت وافر بدست لشکریان
نصرت نشان افتاد و از انجا چهار کروه پیشتر رفته جاگیر ریحان سولاپوری را که قصبه کلان
و دو پرگنه‌های معمور داشت غارت کرده و سوزانیده بسلطانپور و هیراپور معاودت کرد در آن سر زمین
که برین دو محل تاخت آورده بیدر را در دست راست گذاشته بود و درین دفعه در دست چپ گذاشته
جمیع ولایت آباد غنیم را که متصل بسرحد قطب الملک بود ویران نمود و یکی از معتمدان خود را با محمد
تقی نامی که از جانب قطب الملک نزد او آمده بود جهت تاکید دادن پیشکش و مهماری عبد اللطیف
بگلکنده فرستاد و خود برکنار آب و نجره مابین سرحد ملک تلنگانه و بیجاپور و تلنکانه بانتظار

آن شخص اقامت گزیند درین اثنا خبر رسید که فوج غنیم که دوازده کروهی عقب لشکر منصور توقف داشت بکومک
فوج مخالف که بسرداری رندوله در برابر سید خانجهان تعین است شتافته آنخان شجاعت نشان بمجرد استماع
این خبر اردو را بقلعه کونکیر که از توابع ملک نظام الملک است فرستاده جریده شد و آن روز شانزده کروه
طی مسافت نموده در موضع دیکلور بواسطه رسیدن مردمی که عقب مانده بودند نزول نمود روز دیگر
پای همت برکاب سرعت در آورده بیست و چهار کروه مسافت طی کرد و از کهات اودگیر
گذشته سه کروه بجانب اوسه رفت و شنید که لشکر غنیم که در آن نزدیکی بود خبر رسیدن سپاه
ظفر پناه یافته برگشت لهذا شب هنگام همانجا فرود آمد صباح آن خبر رسید که رندوله نیز از برابر
فوج سید خانجهان برخاسته بطرف سولاپور رفت مقارن این حال فرمان قضا جریان عز ورود
بخشید که عادلخان میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید را بدرگاه والا فرستاده التماس نموده
بود که قلعه اوسه و اودگیر را بامن مرحمت نمایند و در جواب حکم شد که آن دو قلعه از متعلقات
ملک نظام الملک است و باو مناسبتی ندارد و ما آنها را باو نخواهیم داد و بهتر آنست که ازین اندیشه
باطل درگذرد و دیگر خواهش این معنی ننماید و چون دید که این دو قلعه را باو عنایت نخواهیم کرد ناچار
از سر این مطلب گذشته قبول احکام مطاعه نمود و نوشته بکرمت خان بر طبق انچه بدرگاه والا
رسیده آنکه عمدة الملک دست از خرابی ملک او باز دارد و تسخیر قلعه اوسه و اودگیر اشتغال نماید بنابران
در هفتم تیرماه متوجه محاصره اودگیر گردید اکنون تتمه این احوال را حواله بوقت خویش نموده بر سر وقایع
فوج سید خانجهان می آید چون خانجهان مشار الیه رخصت یافت از راه شاهگده و بیر بدهارور رفته بنه
و اسباب زاید را آنجا گذاشت و هنوز کومک افواج بر داخته بر حسب امر مطاع شاه نواز خان صفوی

و پیش یکی از سرداران فوج هراول ساخت و از مغلان مرادکام میرزا ده میرزا رستم و نوذر ولد میرزا حیدر صفوی
و قلعه دار خان و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان تفنگچی و تیرانداز و از راجپوتان راو کرن تهور و هر سنگه سیسودیه
راتهور و جیرام ولد انیرای و ناهر خان سولنکی و چندر بهان نروکه و تهور داس کچواهه و چندی دیگر همراه
خان مشار الیه معین نمود و فوج غول را بوجود خویش استحکام داده در برانغار رستم خان را با الهداد خان
مهمند و خواجه هادی ولد صفدر خان و راجه بهروز و پسر راجه روزافزون و بعضی منصبداران دیگر و جمعی از
احدیان تفنگچی و کماندار و در جرانغار مرتضی خان را با شیر خان تهین و راجه رامداس و تابینان
صف شکن خان که خود بسبب عارضه باشیه در دهارور مانده بود و جمعی دیگر از منصبداران و احدی و تفنگچی
و تیرانداز جای داد و فوج چنداول را به تهور سپهدار خان قوی پشت گردانیده خلیل خان پسر آتش خان
با مردم توپخانه و راجه دیبی سنگه و سید لطف علی بخاری و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان همراه او
تعیین کرد و از دهارور متوجه خرابی ملک غنیم گشته نخست ساباجی و کشناجی و شرزه راو را با جمعی
دیگر از دکنیان به تسخیر سراد هون فرستاد ایشان در یازدهم فروردین به تسخیر خود را حوالی سراد هون
رسانیدند و عنبر نامی که از جانب ریحان سولاپوری بحراست آن مقام قیام داشت بیرون قلعه در
انبه زاری بود خبر وصول لشکر شنیده خود را با معدودی بقلعه رسانید و از مردم او چند نفر
بقتل رسیده مابقی زخمی بدر رفتند دکنیان مذکور اسپی چند بدست آورده قلعه را محاصره نمودند
و بعد از ۳ روز مفتوح ساختند و توپ و تفنگ و ادوات جنگ با هر چه از قسم آذوقه در آن
حصار بود متصرف شده عنبر مذکور را نزد سید خانجهان آوردند خان مشار الیه او را بالتماس
سرداران دکهنی آزاد کرد و کشناجی و شرزه راو را با جمعی تفنگچیان در سراد هون گذاشته

نموده

متوجه دهار اسیون گردید و در اثنای راه سه محل عمده آباد و از محال جاگیر ریحان سولاپوری را با مردم پنج قریه

یک جا اجتماع نموده بودند تاخته جمعی کثیر را اسیر نمودند و مواشی و آذوقه بسیار بدست آوردند و تا سه روز

فرور دین بدهار اسیون رفته چون مردم آنجا اکثر اسباب غلات خود را گذاشته گریخته بودند آنچه از ایشان مانده

بود لشکریان بیغما بردند سید خانجهان ابوالبقا پسر برادرزاده عبدالله خان را با تکتاش بیگ ملازم خود

و جمعی تفنگچیان در آنجا گذاشته سامان تهانه داری ایشان نمودند و روز دیگر سوار شده بقصبه کاشی که

قلعه محکمی دارد و از آنجا تا سولاپور شش کروه مسافت است شتافت مردم قلعه دست جرات باستعمال آلات حرب

گشوده شروع در انداختن بان و تفنگ نمودند خان مشار الیه لشکر را یک بان انداز دور از قلعه باز داشته

خود بجهت ملاحظه مداخل و مخارج بر دور حصار گشت که در این اثنا بهادران قلعه گشا تاب توقف نیاورده

از هر سو بقلعه دویدند خلیل خان خود را بدروازه رسانید و سید منصور ولد سید خانجهان نیز

تاخته بپای حصار آمد و از یکطرف شاهنواز خان و از طرف دیگر رستم خان و سپهدار خان گام

جلادت پیش نهاده یورش نمودند و بهادران از چهار جانب بدیوار قلعه بر آمده آن حصار محکم اساس را

که در آن ولایت شهرت دارد بر سر سواری مفتوح ساختند از قسم توپ و تفنگ و بان و سرب و باروت

و آذوقه هرچه در آن بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و جمعی کثیر از محصوران بدلالت تیغ آبدار

مبارزان شهامت شعار ره نورد وادی فنا گشته چندی از لشکریان نصرت نشان نیز گل شهادت را

بتارک سعادت ساختند بنده های درگاه جهان پناه بعد از فتح قلعه کاشی و ضبط و سرانجام آن بقصبه

دیوکانون آمده آنرا بجاروب نهب و غارت رفتند و اسباب و آذوقه بسیار غنیمت گرفته از انجا

متوجه ساسوره گشتند چون عادلخان ششصد سوار از سواران سرداری رندوله در برابر سید خانجهان تعین

نزده بود آن روز چندی از مقهوران در اثنای راه خود را نموده و بانی چند انداخته گریختند آخر روز
سپاه ظفر پناه فرود نزول نموده و دو گهری از شب گذشته دکنیان به دور لشکر آمده بان اندازی
شروع کردند و صباح روز جمعه بیست و سیوم فروردین که سرداران نصرت نشان سوار شدند از عقب
نمایان گشته شوخی آغاز نمودند و شاهنواز خان که سردار فوج هراول بود چون دید که مقهوران دنبال
لشکر گرفته اند و پیکار بر فوج چنداول افتاده از کار طلبیها بکومک چنداول شتافت و آن فوج را
با مداد خویش مستظهر گردانیده باتفاق سپهدار خان و رستم خان که او هم بکومک چنداول آمده بود
رو به لشکر غنیم آورد و از جانبین با انداختن بان و تفنگ آتش جنگ برافروخته تا دو کروه نبرد
کنان قطع مسافت نمودند و سید خانجهان چون دید که جمعی از غنیم از حد بیشتر در تضییع جا از محافظت اردو
متفرد داشت و مردم خود را در غول گذاشته با جمعی سواران جرار بهادران جلادت شعار که با شعبان بران
غدار در تلاش بودند ملحق گردید و تهورانه بر قلب سپاه مخالف تاخته دمار از روزگار خصم تیره کار بر آورد
و دیگران و بعضی از جیوتان دیگر همراهی نموده نهنگ سان دران دریای لشکر غوطه خوردند و شاه نواز خان
و خلیل خان نیز با همراهان خویش داد دلیری و مردانگی داده جمعی کثیر از مخالفان را در آن معرکه به نشتر
پیکان خون از شریان گشودند و بنوک سنان رخنه در جوشن جان فکندند لشکر دکن در آن روز دقیقه
از دقایق ستیز و آویز فرو گذاشت ننموده کارزاری که از این طایفه کمتر بظهور پیوسته بود چنانچه زمره
که شمشیر جادلی نشست و سرداران لشکر نو زخمی بر روی ایشان خورده از اسپ غلطید و دکنیان هجوم آورده او را
سوار کرده از معرکه بدر بردند و شکست بر لشکر دکن افتاده گروهی انبوه طعمه ثعبان تیغ مبارزان
گشتند و مردم بسیار زخمدار گردیده رفتند از این طرف نیز چندی جان نثار گشته جمعی چهره مردی بگلگونه زخم

آغشته

آراستند و شکر نصرت اثر قرین ظفر بدهار اسیون معاودت نموده تا آخر فروردین آنجا اقامت
نمود و سید خان جهان چون شنید که مخالفان مردم پراکنده خود را جمع کرده دیگر باره ارادهٔ دستبردی
دارند مصلحت چنان دید که پیش از آنکه ارادهٔ مقهوران از قوه بفعل آید تاختی بر سر ایشان برده آن خیره
چشمان را تنبیه بلیغی نماید و افواج منصوره بعضی اسباب زاید و چهارپایان لاغر را بمستحفظان
دهار اسیون گذاشته صبح روز اول اردی بهشت جریده بجانب گنیان روانه شدند و تا یک روز
هفت کروه رسمی قطع مسافت نموده در حوالی کرنه تولچا پور بسپاه مخالف برخوردند و دوله خود با
جمعی دور ایستاده برابر هر یک از افواج منصوره فوجی فرستاد و سید خان جهان فیل سوار در میان افواج
اربعه که هراول چنید اول برانغار و جوانغار باشد ایستاده از همه جا خبر گرفت فرهاد پدر زندوله
با خاصه خیل عادلخان و جمعی دیگر که روبروی سپهدار خان بودند بخان شار الیه درآویختند و سید خان جهان
قریب با پانصد سوار از تابینان خود بکومک او فرستاد و خان شار الیه با همراهان بر مقهوران حمله آورده
آنها را از جا برداشت و قریب یک کروه تعاقب دوانید و پراکنده ساخت و قریب دویست غنیم را
افواج منصوره تلاش نموده گاهی در ستیز و گاهی در گریز بود آدم و اسپ بسیار از مخالفان
کشته و زخمدار در آن معرکه افتاد و چون آب و آذوقه در آن حوالی نبود بهادران فیروزی نشان
عنان معاودت بدهار اسیون معطوف داشتند و مقرر ساختند که بدهار اسیون رفته بنگاه و
اسباب زاید را آنجا بگذارند و از پایین اوسه و بلدرک عبور نموده بسمت کلبرگه روان شوند و در
نهب و غارت و خراب کردن محال آبادان آنحدود دقیقه نامرعی نگذارند و خاطر از بنه جمع نموده
بموجب قرارداد نهم اردی بهشت از دهار اسیون کوچ کردند و بهر محلی و موضعی که میرسیدند

آنرا بتاراج و نهب و غارت رفته پی سپر مراکب سیکروانیدند و سه پهر شب بیست و پنجم ماه مذکور که لشکر
ظفر اثر در ده کروهی اوسه اقامت داشت دکنیان نزدیک اردو آمده شروع در بان اندازی
نمودند و بهادران از ملچارها که بر دور لشکر ترتیب داده بودند برآمده بر مقهوران دویدند و آن
مخذولان را متفرق ساخته گریزانیدند چون مخالفان را از فوج خاندوران بهادر خانزمان که
جمعیت و استعداد زیاده از سید خانجهان همراه داشتند یاسی بهم رسیده و مردم بسیار انبوه
که در برابر آن دو سردار تهور شعار بودند جدا شده بامید آنکه شاید اینجا دستبردی توانند کرد
بر سید والا محل کرده بودند صبحگاه که عساکر منصوره از آن منزل کوچ نموده راهی شدند دکنیان دلیر
در اطراف لشکر نمودار گشته پای جرأت پیش گذاشتند و از روی غلبه دست تطاول دراز کرده نخست
بسهدار خان و راجه دیبی سنگه در آویختند و آن خان شجاعت نشان با راجه تاخته مقهوران مغرور را
پاره‌ای عقب دوانید و در آن زد و خورد عموی راجه دیبی سنگه را با بعضی راجپوتان او زخم تفنگ رسید و دیگر باره
غنیم خیره بطریق هجوم آورده شوخی آغاز کرد خلیل خان که طرح بود خود را به بسهدار خان رسانید و سید
خانجهان نیز جمعی را بکومک ایشان فرستاد آن بهادران شیردل حمله آورده مقهوران را از جا برداشتند
و دو کروه تعاقب نموده چندی را بتیغ آبدار بر خاک هلاک انداختند درین اثنا از فوج برابر غول
تفنگی آمده بکمر شمشیر سید خانجهان که سوار فیل بود رسید و حفظ الهی نگهبانی نموده چون سرد
شده بود کارگر نیفتاد خان شار الیه از فیل فرود آمده بر اسپ سوار گردید و بر قلب سپاه
مخالف تاخته مانند سیل بهاری که خس و خاشاک را در رباید مقهوران را برداشته منهزم ساخت
شاهنواز خان و رستم خان نیز غنیم خویش را مغلوب ساختند و احداد خان و بهروز ولد راجه

روز افزون

روز افزون که همراه رستم خان بودند تردد نمایانی کردند اسپ احداد خان بضرب بان در معرکه افتاد و او بر اسپ دیگر سوار شده داد مردانگی داد و مرتضی خان و شیر خان ترین و راجه رامداس و تابینان صف شکنی ان نیز با جمعی که از جانب چپ بر ایشان هجوم آورده بودند کارزاری دلیرانه کرده در تلاش و کوشش تقصیر نمودند و تا سه پهر روز میان لشکر منصور و سپاه بجاپور بازار نبرد گرم بود عاقبت از همه طرف بهادران شجاعت نشان بر دکنیان غالب آمده اسپ و آدم بسیار از آن گروه نابکار کشته و زخمی شد و چون دران ولایت از آبادانی کمتر اثر ماند و موسم برشکال در رسید رای دولتخواهان چنان اقتضا نمود که عنان معاودت بجانب بیر معطوف گردانیده در اثنای راه اگر جائی دست بیابند آن متهور را از ایواقعی تنبیه نمایند و آل الملک بادشاهی در آمده بهر جا امرا علی بصدد و ربیوند جهت گذرانیدن ایام برشکال رحل اقامت بیفکنند باین عزیمت روانه شده بیست و هشتم اردی بهشت که از هشت کروهی سرادهون کوچ نمودند غنیم از عقب نمودار گشت شاهنواز خان که همیشه هراول بود چنداول اختیار کرده کس پیش خانجهان فرستاد و پیغام نمود که با هراول جنگیم و چون امروز جنگ بچنداول افتاده ما چنداول میشویم درین باب مبالغه از حد گذرانید بنا بران خان مذکور قبول این معنی نمود و بعد از طی یک کروه راه مخالفان رسیده بفوج شاهنواز خان در آویختند و آغاز بان اندازی نمودند ازین جانب نیز بهادران عرصه شهامت باند اختن کمان و بان و تفنگ هنگامه جنگ گرم ساختند و تا قریب یک پهر میانه هردو فوج ابواب محاربه مفتوح بود چون خیرگی غنیم از حد گذشت سید خانجهان خود نیز آمده بشاهنواز خان پیوست و از دست راست خلیل خان با سید لطف علی و مردم توپخانه و از دست چپ مرتضی خان و شیر خان ترین با همراهان

خود رسانیدند و دکنیان را برگشته منهزم گردانیدند کهیلو و ریحان سولاپوری بفوج رستم خان

که در عقب غول بود در آویختند و سپهدارخان و بیرام خان او خود را بکومک رستم خان رسانیده نبرد

نمایانی کردند و غنیم را شکست داده متفرق ساختند آنروز بهادران شیردل به نیروی اقبال بیزوال

شهنشاهی مخالفان تیره‌بخت را تنبیه بلیغ نمودند و آن مقهوران جمعی کثیر را بکشتن داده بکام ادبار ره نورد

وادی فرار گشتند و دیگر جرأت مقابله ننموده از سی کروهی سر راه بیون عنان معاودت معطوف ساختند

و لشکر نصرت طراز بسرا و بیونی از انجا بکنار آب دنجره و از کنار آب مذکور بدهاروز آمدند و در

باز وهم خردا و برهمنی از پیش رندوله رسیده خطی از وی بخانجهان رسانید خلاصه مضمون آنکه چون

عادلخان قدم بجاده بندگی و اطاعت بندگان حضرت گذاشته و قبول دادن پیشکش و خدمات

دیگر نموده و بنده تعهد مینماید که قلعه اوسا و اودگیر را بتصرف اولیای دولت روزافزون

در آورد اگر رایات جاه و جلال زیاده ازین در دولتاباد توقف نفرموده بدین سعادت و اقبال متوجه

مستقر خلافت گردند باعث این میشود که رعایای این ملک که درین مدت خود فرسوده پای

و مقام شان پی سپر عساکر منصوره گشته از بیم و هراس برآمده مطمئن شوند و این ولایت

بار دیگر رو بآبادی آورد و ما دام که بدولت در دولتاباد باشند رعیت جرأت زراعت

و عمارت نمی نماید و سید خانجهان حقیقت حال را بدرگاه جهان پناه عرضداشت نموده

خود در بیر منتظر حکم اشرف نشست سوانح فوج خانزمان آنکه چون آن هزبر معرکه دلیری و شجاعت

از درگاه والا روانه شد باحمدنگر رسید روزی چند بجهت سرانجام آذوقه توقف نمود

و احمال و اثقال را انجا گذاشته لشکر را سبکبار ساخت و بترتیب افواج پرداخته فوج هراول را

بسرداری بهادرخان مقرر کرد و برانغار را بشهپا مردی سید شجاعت خان و جوانغار را بشجاعت
شاه بیگخان قوی پشت گردانید و فوج چنداول را بتهور و مردانگی راو ستر سال استحکام داده عنان را
بوجود خویش بیاراست و بسمت جنیر روانه شده در موضع انگولر که شش کروهی احمدنگر است
نزول نمود و خبر یافت که ساهوجی سیاه باطن ساجی بهونسله که قلعه ماهولی را متصرف بود ابواب مصالحه
مفتوح ساخته آن قلعه را بتصرف خود در آورده و اورا همراه گرفته بجنیر آمده و میخواهد که از راه
پارکانون بطرف پرینده رود خان مذکور بمجرد استماع این خبر از انجا نیز کوچ نموده یازده کروه راه
طی کرده بموضع راجپور که از مضافات جنیر است رسید و روز دیگر نوزده کروه قطع مسافت
کرده قریب بقریه پارکانون که ساهوی متهور آن قریه را جهت نزول او بار قرار داده بود
آن مردود که ازین معنی آگهی یافت فسخ عزیمت پارکانون کرده راه غیر متعارفی که میان کوه و جنگل
واقع شده و سر از جاکنه و پونه بر می آورد در پیش گرفت بعد از تجسس احوال آن تیره بخت
بر خان زمان مکشوف گردید که از دریای بهیوره گذشته و بلوهکانون که از توابع
پرگنه پونه و ملحقات ملک عادلخانیست رسیده و چون حکم شده بود که اگر آن مدبر بملک عادلخان
در آید خان مشار الیه او را تعاقب نماید و حقیقت حال بدرگاه خلایق پناه معروض داشته
منتظر جواب نشیند بنابران بکنار آب بهیوره رفته منزل گزید و صورت واقعه را عرضداشت
نموده بتسلی خاطر رعایا و آبادساختن محال آن نواحی مشغول گشت و چون احتمال داشت که از
بکوچ نمودن لشکر منصور المقهور که بفاصله بیست و پنج کروه اقامت داشت روی ادبار
بآن صوب آورده متعرض احوال سکنه و رعایای آن محال گردد بهادرخان را با جمع

کیهری دران نواحی گذاشت و شاه بیگخان را با جمعی دیگر بکار کونده فرستاده که قلعه آنرا مسخر ساخته
همانجا اقامت نماید و شاه بیگخان بدانصوب شتافته قلعه را محاصره کرد و بعد از سه پهر که میان محصوران و
سپاه ظفر نشان جنگ واقع شد مخالفان از پای ثبات بلغزش درآمده و کاه بدندان گرفته زینهار
جستند شاه بیگخان ایشان را امان داده آزاد ساخت و قلعه را متصرف شد مخذولان بجانب
جنیر روانه گشت که تا رسیدن جواب عرضداشت آنسرکار را بحیطهٔ ضبط درآورد و چون نوشته
گروهی جنیر رسید فرمان قضا جریان عز ورود بخشید که چون شایسته خان را حکم کرده ایم که از سنگمنیر بجنیر رفته
سرکار مذکور را بحوزهٔ تصرف اولیای دولت قاهره درآورد و اگر تواند قلعه آنرا مسخر سازد رفتن
آن عمدة الملک بدانصوب مناسب نیست میباید که چنانچه نخاندوران بهادر و سید خانجهان حکم شده
که یکی از راه پرینده و دیگر از راه کانی ملک عادلخان درآمده شروع در تاخت و تاراج نماید
آن عمده و دولتخواهان دیگر از این طرف داخل ملک او شده در خراب کردن و ویران ساختن محال آباد آن ولایت
دقیقه ناهموی سپاه رود و لشکری که عادلخان بکومک او تعیین نموده باشد خان مشار الیه
بموجب حکم اشرف بجائی که بهادرخان بود معاودت کرده زواید اسباب خود و لشکریان را نزد او
واگذاشت و مخفف گشته بیستم فروردین داخل ملک بیجاپور شد و بهر محل آباد و موضع معموری که رسید
نهب و غارت و قتل و اسر و خراب کرده بی سپر افواج بحر امواج ساخت و پانزدهم ماه مذکور
بپائین گهات رود ابالی رسیده خود آنجا توقف نمود و جمیع لشکریان و دواب و اسباب
ایشان را بسلامت از آن گهاتل گذرانید بعد از آن روانه بالا شده پانصد کس از تابینان
خویش را در پائین گهات گذاشت که شاید غنیم جسارت نموده پیش آید و بجا دران سپاه

منصور

منصور فرصت دستبردی چون صف راه گسل طی کرد جمعی از مقهوران نمایان گشتند و مردم پایین
گسل از کمینگاه برآمده بر آنها تاختند و خود نیز از نیمه راه کهاتی برگشته بر غنیم حمله آورد و آن
مقهوران را از پیش انداخته قریب دو کروه تعاقب نمود و جمعی را از مرکب حیات پیاده کرد و گروهی را
زخمی ساخته قرین نصرت بازگشت و چون زمین پایی کهاتی نشیب و فراز بسیار داشت
و افواج یکدیگر را نمیدیدند فوج کلانی از مخالفان بر او ستر سال در آویخته راو مذکور داد مردی
و دلاوری داد و دقیقه از دقایق سعی و تلاش فرو نگذاشته به نیروی بازوی شهامت غنیم را برداشت
و بسیاری از مخالفان بضرب تیغ مبارزان بخاک هلاک افتاد و جمعی از راجپوتان مشار الیه نیز جان نثار
گشتند و راو قرین ظفر بلشکر ملحق شد روز دیگر خان زمان با سپاه منصور از گسل گذشته بهفت روز خود را
بحوالی کولاپور رسانید و بلا توقف بمحاصره قلعه و قصبه قیام نمود بهادران شجاعت شعار عزم یورش نموده
قدم جرأت پیش نهادند و محصوران از بیم جان دست اضطرار بمدافعه گشادند عاقبة الامر بکوشش
مبارزان عرصه وغا قلعه و قصبه کولاپور مفتوح گشته قریب پانصد کس از متحصنان عرضه تلف گردیدند
و نزدیک بهفتصد نفر اسیر و دستگیر شدند و سپاه منصور بهمانجا نزول نمود درین اثنا خبر بخان
زمان رسید که از مردم محال آن نواحی جمعی کثیر با عیال و اموال و مواشی کوهی شامخ را که [illegible]
درین نزدیکی واقع است ماوای حصین ساخته آنجا فراهم آمده اند و خان مشار الیه بهادرخان و شاه بیگ خان را
بر سر آن گروه تعیین نمود آن بهادران در هر معرکه مردی بقدم جرأت و جلادت بر آن کوه برآمده مخذولان را
مغلوب ساختند و قریب هزار کس را به تیغ بیدریغ گذرانیده زیاده از دو هزار نفر اسیر نمودند
و از مواشی نزدیک بچهار هزار با اموال و اسباب بسیار غنیمت گرفته قرین ظفر بمعسکر معاودت

کردند و لشکر نصرت اثر از انجا کوچ کرده چون بکنار آب کشن کنکا رسیدند ساهوی مقهور با جمعیت

خود و لشکر بیجاپور که مجموع قریب ده هزار سوار بود نمودار گشته تا سه روز با افواج بحر امواج کار در

ستیز و کاوش در گریز میسور و شوخی و خیره چشمی نموده اکثر اوقات بازی می‌انداخت خانزمان با دولتخواهان

چنان مصلحت دیدند که بر بنگاه لشکر دکن تاختن برده مقهوران را تنبیه بلیغ نمایند تا رعب و هیبتی

در دل ایشان پیدا شده من بعد دلیر نزدیک سپاه ظفر شعار نتوانند آمد بموجب این قرارداد

شاه بیگ خان را با جمعی از احدیان بمحافظت اردو گذاشته خود با سایر امرا و لشکریان نیم شب سوار شده صبحگاه

بر سر بنگاه غنیم رسید مقهوران خود پیشتر از کنگاش آگهی یافته بودند و از اسباب خویش هر چه امکان

داشت بار کرده گریزانیده و خود سوار ایستاده بعد از رسیدن افواج قاهره فی الجمله تلاشی

کردند و قریب صد کس را بکشتن داده گریختند و از قسم خیمه و فرش و غیر ذلک آنچه مانده بود بدست لشکریان

نصرت نشان افتاده سپاه منصور بمعسکر اقبال مراجعت نمود روز دیگر که صبحگاه افواج بحر

امواج سوار شده هر یک در جای خود ایستاده انتظار کوچ کردن اردو داشتند دکنیان

نمودار گشته قریب شش هزار سوار بر فوج سید شجاعت خان و بهادر خان که نزدیک هم ایستاده بودند

تاختند و آن مبارزان عرصهٔ مردی پای همت فشرده و دست جرات بمقابله و مدافعه گشوده

جمعی مقهور را از مرحلهٔ حیات بوادی فنا گردانیدند و چندی از سادات بدرجهٔ شهادت رسیدند

درین وقت شاه بیگ خان با همراهان جلو انداخته از جانب راست بر غنیم حمله آورد و ارکان

ثبات مقهوران متزلزل گشته غبار روگار بدست فرار سپردند و چون کشتی خس از

پیش باد صبا گریزان شده پراکنده و پریشان گردیدند و خانزمان با سایر دولتخواهان

از انجا

از انجا بمرچ که یکی از شهرهای مشهور معروف ملک عادلخانست رفته آنرا بتاراج و نهب و غارت رفت و از
مرچ بشش کروهی شهر خود را برای باغ که از شهرهای قدیم آن ولایتست رسانیده بتاخت و تاراج
گردانیده ازان برآورده اقسام عطر و عنبر و چینی و غیر ذلک چندانکه بحساب در نیاید بدست بهادران فیروزی
نشان درآمد چنانچه بجای هیمه صندل و عود و بقم میسوختند و اسپان را از ظرف چینی آب و دانه
میدادند دیگر چیزها را برین قیاس باید کرد و لشکر منصور ده روز در رای باغ اقامت
نموده از انجا عنان معاودت معطوف داشت و مخالفان دنبال سپاه ظفر پناه گرفته
گاهی شوخی میکردند و با قی می انداختند روزی که بنده های درگاه جهان پناه بفاصله یک
کروه از بالای مرچ گذشته برکنار جوی آبی منزل نمودند و افواج سواره بیرون اردو استاده بودند
تا لشکریان بفراغ خاطر کاه و هیمه بهم آورند مخالفان بهیات مجموعی رسیده بفوج شاه بیگخان
درآویختند خانزمان با آنکه اکثر تابینان و همراهان او بواسطه تحصیل کاه و غله متفرق شده
بودند با قلیلی از مردم خود و جمعی احدیان که همراه داشت جلو انداخته نهنگانه در دریای لشکر
غنیم غوطه خورد چنانچه مخالف از سوالف میمنه زبون شد و شاه بیگخان نیز با همراهان از دست
چپ حمله آورد آن دو هژبر ژیان مقهوران را بر داشته تا دو کروه دوانیدند و خون
جمعی ازان خیره چشمان را به تیغ آبدار آتشبار بر خاک هلاک ریخته قرین نصرت معاودت
نمودند غنیم از آن دستبرد پای همت سست گشته دیگر بگرد لشکر ظفر اثر نگردید و بعد از
وصول خانزمان بکنار آب بهونیره فرمان عالیشان پرتو ورود افکند که چون از عرضداشت
مکرمت خان بوضوح پیوست که عادلخان نظر بر عاقبت کار خویش افکنده و بهبود حال

خود شناخته از خواهشهای دور از کار گذشت و احکام مطاعه را بسمع رضا اصغا نموده متقرر ساخت
که اگر ساهوی احتراز از وادی ضلالت قدم شتابه راه اطاعت گذاشته قلعهٔ جنیر را با بعضی قلاع دیگر
ملک نظام الملک که متصرف است بتصرف اولیای دولت قاهره دهد او را نوکر کند و اگر از تیره رائی
و تیره روزی این معنی تن در ندهد در تسخیر قلاع مذکوره و استیصال آن بدسگال با بنده های درگاه
جهان پناه اتفاق نموده دقیقه از دقایق سعی و کوشش فرونگذارد و از فیلان نامی و جواهر قیمتی
و مرصع آلات و دیگر نفایس موافق قیمت لک روپیه برسم پیشکش مصحوب کرمت خان روانه درگاه معلی
نماید بنابران حکم میفرمائیم که آنعمدهٔ ارباب ارادت بعد از اطلاع بر مضمون فرمان قضا جریان متوجه درگاه
جهان پناه گردد تا او را در حضور اشرف بعضی مقدمات ضروری ارشاد فرموده دیگرباره
بجهت گرفتن قلعهٔ جنیر و غیره باتفاق عادلخان از ساهوی بدکیش و دفع فساد آن بدسرشت اندیش
مرخص سازیم و خان زمان بموجب امر اعلی روانه درگاه معلی گشت اکنون بر سر تحریر وقایع
حضور آمده بدینگونه چهره پردازی شاهد بیان مینماید که چون یمین الدوله خانخانان سپهسالار
حکم شده بود که فوجی از تابینان خود بتسخیر قلعهٔ انکی و تنکی و الکه پالکه که در هژده کروهی دولت آباد
واقع است بفرستند و آن اعضاد سلطنت عظمی خلیل بیک ملازم خود را با پانصد سوار
باین مهم تعین نموده بود هشتم اردی بهشت خبر فتح قلاع مذکوره بحسن سعی خلیل بیک مذکور و
سایر تابینان آنعمدهٔ خوانین بلند مکان بمسامع جلال رسید کیفیت آنکه قلعه را یا بسبب انجام
و استعداد نگاه نمیتوان داشت یا بامید کومک و چون از استیصال نظام مدتی گذشته بود و
تغیر قلعهٔ جنیر و اولاد او و دیگر در تسخیر قلعهٔ دیگر از قلاع ملک نظام آذوقه و سرانجام نمانده

نمانده بود و بنابران بعضی حصون بزرگ که اولیای دولت قاهره بمحاصرهٔ آن مشغول گردیدند مسخر شد و برخی
باندک تلاشی مفتوح گردید و الا اینهمه قلعهٔ محکم اساس را که بیشتر بر قلل جبال واقع است و سالها سعی
باید کرد تا یکی از آنها مسخر گردد و اگر کرم الطاف الهی و اقبال اقلیم گشای پادشاهی امداد نمی‌نماید و این قسم
منصوبه‌ها دست نمی‌دهد چگونه باین زودی و باین آسانی مفتوح توان ساخت القصه بیست و چهارم اردی بهشت
قاصد حاجی کپسا تقا از جانب نذر محمد خان بایلچی گری بپایهٔ سریر گردون مصیر آمده مشمول عنایات
پادشاهانه گردیده بود و لباس عقیدت خود را بطراز اخلاص و ارادت خلیفهٔ زمان مطرز ساخته
مشوق بندگی شهنشاه دین پناه قطع تعلق از وطن و مسکن مالوف خویش کرده و بجبهه سائی
عتبهٔ عبودیت سرفرازی و از این حاصل نموده در سلک بندهای درگاه جهان پناه انتظام یافت
و بمرحمت خلعت و شمشیر و اسب و فیل و بیست هزار روپیه نقد مباهی گشت و چون عالیجاه ولیجان
معروض داشته بود که اکنون که از روی اخلاص خود را در سلک مریدان بندگان حضرت منتظم
گردانیده و رقبهٔ بندگی و فرمان پذیری را زیب رقبهٔ جان ساخته‌ام التماس شبیه مبارک دارم
و جهت اطمینان خاطر خویش استدعای عهدنامه نیز نموده بود که من بعد آبرو و ملک او
از مضرت عساکر فیروزی مآثر در امان باشد بتاریخ بیست و هفتم اردی بهشت از روی عنایت
شبیه همایون که بند آن تسبیح از لآلی شاهوار و زمرد آبدار بود با آویزهٔ مروارید گرانبها
و شمشیر مرصع و عهدنامهٔ مزین منقش بپنجهٔ مبارک بمحمد حسین سلدوز داده مصحوب میر ابوالحسن
و شیخ دبیر و قاضی ابوسعید که بطریق حجابت از آنجا بپایهٔ سریر اعلی آمده بودند
جهت خان مشارالیه فرستادند و هنگام رخصت میر ابوالحسن را بعنایت خلعت و

اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد و شمشیر و دبیر را مرحمت خلعت و اسپ و پنجهزار روپیه و قاضی سعید را

بعطای خلعت و اسپ و پنجهزار روپیه کردانیدند نقل عرضه داشت عادلخان که در شکر این عنایت

خلیفهٔ زمان نوشته بخبس مرقوم میسازد با اخلاص عبودیت او نسبت به بندکان این حضرت

معلوم همکنان کردد نقل عریضهٔ محمد عادلخان عرضه داشت بنده فدوی با ارادهٔ و عقیدت مستقیم

محمد بن ابراهیم ذره وار موقوف عرض ایستادهای پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلیحضرت خاقانی سلیمان

مکانی خلیفة الرحمانی صاحبقران ثانی میرساند که فرمان عالیشان قضا توامان و تسبیه بیمثیل

و نظیر آن پادشاه پادشاهان و شمشیر قبضه مرصع مرحمت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب

محمد حسین سلدوز مرسول بود با عهدنامه مدار استواری روابط و وسیلهٔ معتبر درگاه صاحبقرانی

معتمد بارگاه سلطانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمت خان بساعتی که تولا کند

بر و تقویم فیض ورود و شرف نزول بخشیده این مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیه ارادت

بر دوش را باوج رفعت و سمای عزت رسانید با رای این مرحمت عظمی شرایط استقبال

و تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده آیا بچه زبان شکر این عطیهٔ عظمی نماید و بکدام حسن ادا از عهدهٔ

این موهبت کبری بر آید و بجز دعای آنحضرت که ورد شبانروزی و ذکر مجامد که وظیفهٔ اوقات

خود ساخته و لمحه بغفلت نمیکذراند چون در روز دوم وصول فرمان عالیشان که

دوشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجة الحرام بود پاشا خان معزالیه رخصت ملازمت سرای سعادت

یافتند و این مرید از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فیلانی که داشت پیشکش بقدر

وسع و امکان خود ترتیب داده همراه ایشان روانه درگاه والا ساخت بعد از دریافت

سعادت

سعادت استسلام عتبه والا شرح حال ارادتمندی و اعتقاد درستی که در خدمت عالی متعالی
دارد و برای العین مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید و بکرار چند شرح حال
تکرار نماید بکرات محمد حسین سلدوز در همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شد آنچه درین مجلس
از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهده موالیه شده باشد یقین که در عرض تقصیر نخواهد
گردید سایه چتر همایون بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد عادلخان بردو در جمیع عرایض
خود که بدرگاه خلایق پناه میفرستد این غزل هزار داستان گلشن عرفان خواجه حافظ
شیراز بر این طریق کتابه بآب طلا مینویسد ~ خور اگر نهاده حمایل برابرم یعنی
غلام شاهم و سوگند میخورم ؛ گر دیده ام مشاهده جهان خرجان من ؛ وز این حجت تمام بر اعدا
مظفرم ؛ شکر خدا که از مدد بخت کارساز ؛ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ؛ رانیم
مزن بوصف زلال خضر که من ؛ از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم ؛ من جرعه نوش بزم تو
بودم هزار سال ؛ کی ترک آب خورد کند طبع خوگرم ؛ شاها اگر بعرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و مسکین این درم ؛ گر باورت نمی شود از بنده این حدیث ؛ از گفته کمال
دلیلی بیاورم ؛ گر برکنم دل از تو و بردارم از تو دل ؛ این مهر بر که افکنم آن دل کجا برم ؛
بر سن نهاد سایه خورشید سلطنت ؛ اکنون فراغت ز خورشید خاورم ؛ نامم ز کارخانه
عشاق محو باد ؛ گر جز محبت تو بود شغل دیگرم ؛ ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود ؛ در سایه
تو ملک فراغت میسرم ؛ عهد الست من همه با مهر شاه بود ؛ در شاهراه عمر از این عهد نگذرم
بادشاها جهان بکام تو باد ؛ هفدهم خرداد شایسته خان که بعد از ضبط سرکار خیر دستگیر

بموجب حکم اشرف روانه درگاه معلی گشته بود سعادت تقبیل عتبهٔ جلال یافت بیستم سید خانجهان
که بعد از اطاعت نمودن عادلخان فرمان معاودت او بپایهٔ سریر اعلی شرف صدور یافته بود
باستسلام شده سفینهٔ مساعی گشته هزار مهر بسبیل نذر گذرانید و رستمخان دکنی و سپهدار خان
و شاهنواز خان و خلیل خان و دیگر بنده‌های درگاه والا که همراه خان مشارالیه بودند
نیز سعادت اندوز ملازمت گشتند بیست و سیوم تیرماه آنچه خان زمان که او را حکم شده بود که لشکری
که همراه داشت در احمدنگر گذاشته روانه درگاه والا گردد بشرف زمین‌بوس حریم سلطنت مشرف
شده بعنایت خلعت خاص و خنجر مرصع مع پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه و خطاب
بهادری معزز و نامور گردید و بعد از چند روز بجهت تسخیر قلعهٔ جنیر و غیره و تنبیه ساهوی مقهور مرخص
شد و شکرالله پسر خان مشارالیه بمرحمت خلعت و اسپ مفتخر گردیده بجهة محارست برهانپور
و توابع آن به نیابت پدر معین گشت و حکیم خوشحال بعنایت خلعت و اسپ و خدمت بخشیگری
فوج خانزمان مباهی شده همراه خان مشارالیه رخصت یافت سیزدهم تیر جشن عید گلابی مرتب گشته لوازم آن
بفعل آمد درین ایام بازرها رشاخسار خلافت و اعیان دولت از دور و نزدیک و اکثر بنده‌های
روشناس خلعت بارانی مرحمت شد چهاردهم تیرماه ملا عبداللطیف از سفارت گلکنده با فوز
مطلوب و نیل مقصود مراجعت کرده احراز سعادت ملازمت نمود و از آنچه قطب الملک با و تکلف
کرده بود قیمت دو لک روپیه نقد و جنس از قسم فیل و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات
پیشکش نمود و مبلغ چهل لک روپیه نقد و جنس از جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و صد زنجیر فیل نر و ماده
از انجمله دو با یراق طلا و دو با یراق نقره و پنجاه اسپ عربی و عراقی با زینهای مرصع و طلا

و نقره و دیگر تحف که قطب الملک شیخ محمد طاهر نجیب خود که همشیره زاده شیخ محمد خاتون پیشوائی او

داده همراه عبد اللطیف برسم پیشکش روانه درگاه معلی گردانیده بود با تعهدنامه بخط و مهر قطب الملک که من بعد

قدم از شاهراه اطاعت و بندگی بیرون نگذارد و خلاف رضای بندگان حضرت بهیچ وجه جایز ندارد از نظر

انور گذشت نقل عهدنامه مذکور تعهدنامه مرید موروثی نیکخواه مخلص فدوی بلا اشتباه عبد الله قطب الملک

آنکه چون بندگان اعلیحضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفه الرحمانی سلیمان مکانی صاحبقران ثانی خلد الله ملکه و

سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه که نثار جان گرامی فدای نام نامی و لقب گرامی آنحضرت

باد از روی کرم و رافت جبلی این جبهه محقر را بشرایط ذیل نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن بنیابت

درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص

تعهد مینماید که همواره درین ملک خطبه چاریار باصفا را چنانچه اسم هر یک از آن اکابر دین

رضوان الله تعالی عنهم اجمعین صریحاً در آن مذکور شود و نیز بنام نامی و لقب گرامی بندگان اعلیحضرت

خاقانی ظل سبحانی در جمیع اعیاد لاینقطع میخوانده باشد و هرگز پیرامون روشی که سابقاً میخوانده اند

نگردند و پیوسته زر سرخ و سفید را بسکه مبارک که از درگاه عالم پناه کننده فرستاده اند میزده باشند

و نیز مقرر نمودم که از ابتدای سنه جلوس همایون مبلغ دو لک هون را که از جمله چهار لک هون بابت

نظام الملک خود قبول نموده ام سال بسال بی عذر و اهمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم بدین

گونه اگر شاهزاده والاگوهر بلند اختری انتظام بخش صوبه دکن باشند بخدمت ایشان نقد و سیم

و الا بهر یک از عمده های آن دولت ابدی الاتصال که پرداخت صوبه مذکور برای رزین او مفوض

باشد برسانم و هشت لک روپیه از جمله سی و دو لک روپیه پیشکش که تا آخر سنه یا المقطع برین

نیازمند درگاه مقرر شده بود باقیمانده زر با دو لک هون سال منفصل که سنه جلوس مبارک باشد
بدرگاه معلی بفرستم و آنچه تفاوت قیمت جواهر و فیلان و اسپان و غیرها موافق قیمت حضور اشرف نسبت
بقیمت گلکنده از پیشکش حال مشخص شود حاجت این مرید موروثی تعهد مینماید که بلا عذر
واصل خزانه عامره سازد و در سنوات آینده هم اگر جنس از جمله زر پیشکش فرستاده شود
همین طریقه سلوک باشد و بعد ازین همیشه با اولیای این دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و موالف
و با مخالفان که اسم بی مسمای نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم با راستی و رسوخ این
نیازمند در تعهدات مذکوره ظاهر و باهر گردد و در حضور رفعت پناه فضایل و کمالات دستگاه
مولانا عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشته قسم یاد کردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام ازین نیازمند سر زند
و اگر خدا نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت در انتزاع ملک محق خواهند بود و [illegible]
عمده های دولت که صاحب صوبه دکن باشند آنکه چون همچشمان بسبب پیشقدمی این نیازمند
در قبول اطاعت و بندگی درگاه جهان پناه کمر عداوت من حیث بسته اند اگر احیاناً عادلخانیه
بعد از معاودت رایات عالیات بمستقر خلافت و مقر سلطنت از کوته اندیشی و نا عاقبت
بینی دست تطاول بملک این نیازمند دراز کنند اولیای دولت در دفع شر آنها از ملک من
ممد و معاون باشند و اگر با وجود آنکه این نیازمند طلب امداد و اعانت نماید صاحب صوبه دکن
تغافل بگذراند و اگر عادلخانیه بتعیف و تعدی ازین نیازمند ملکی بگیرند آن مبلغ ازین هشت لک
روپیه پیشکش هر ساله مجرا باشد این چند کلمه بر سبیل حجت نوشته شد تحریراً فی تاریخ شهر ذی الحجه
الحرام سنه هزار و چهل و پنج القصه مبادی تأییدات الهی و برکات فیض و فضل نامتناهی مهم دکن

بحسب خواهش اولیای دولت ابد پیوند صورت انصرام و سعی انتظام یافته گردنکشان آن
دیار سر بر خط فرمان نهادند و سفهای فتنه گر بعضی متقلد قلادهٔ بندگی گشته برخی بدلالت
تیغ مجاهدان عرصهٔ غارت نورد وادی فنا شدند چنانکه آوارهٔ وطن خویش گردیده بودند
عادلخان آنها را موجب امرا علی نوکر کرد بیخ فتنه و فساد بالکلیه از آن مرز و بوم برکنده آمد و رعایا
و برایای آن دیار که جورکش رنج و بلا و دستخوش محنت و عنا بودند در کنف امنیت و فراغت
برآسودند قطب الملک در اظهار آثار بندگی و ارادت سبقت نمود و عادلخان اگرچه در ابتدا از
بوسوسهٔ دیو پندار و اغوای و آخته طلبان معاندانه فهم پی بسنجار بهبود کار خویش نشناخته تن بفرمان
پذیری که متضمن خیریت دنیا و آخرت بود در نداد و بعضی اندیشه های فاسد و اراده های باطل
پیش گرفته در تخریب ملک خویش سعی نمود اما آخر الامر بتدبیرات صائبهٔ شهنشاه جهانستان و دستبرد
های نمایان سرداران سپاه نصرت همراه خواب غفلت گشوده از بیراهه روی جهل و غرور
عنان تافت و نیک از بد و خیر از شر شناخته دانست که بجز شاهراه بندگی و اطاعت سلیمان
زمان از طریقی دیگر بکعبهٔ مقصود نمی توان رسید و فرامین قضا جریان آیین فرمانفرمای و نهی مبین را
بجان تلقیا نموده بیست لک روپیه از نقد و جنس بتفصیلی که در مقام خود مذکور خواهد شد برسم
پیشکش مصحوب مکرمت خان روانهٔ درگاه والا نمود و در عرض سه ماه این همه فتوحات گوناگون
نصیب روزگار فرخنده آثار دولتخواهان این دودمان خلافت نشان شده نیز نیکهای آمال
کشورگشای ملکستان حضرت صاحبقران ثانی را بر همگنان روشن مبرهن ساخت و در این یورش از
پیشکش و سایر داران دکن برسیدند ارکونده و انه و دفاین و اموال چهار قریب دوکرور روپیه که

نزدیک بشش صد و هفتاد و هزار تومان عراقی و هشت کرور خانی رایج ما وراء النهر میشود و بسبب کارخانهٔ شریفه عاید گشته

این ولایتهای که قریب یک کرور روپیه حاصل هر سالهٔ آنست ضمیمهٔ ممالک محروسه شد قید رقم که در یورش اقبال مسخر

بندهای درگاه جهان پناه گردید معلوم نیست که هیچ یک از سلاطین روزگار بالکهای وسیع مفتوح ساخته

باشد همانا این رباعی را از غیب بزبان حالگه گستر پرداز معنی طراز انجمن بلاغت طالبای کلیم داده اند

شاها بجهت کشور اقبال گرفت ۞ تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت ۞ حل قلعه بیکسال گرفتی که بکیش

شاهان نتوانند بچل سال گرفت ۞ و در قصیده گفته ۞ ز غنیمت که درین سال آنقدر بگشود که تیغ شاه ز ملک

عدو قلاع و حصار ۞ و فتوحاتی که درین سال همایون فال اولیای دولت بی زوال را اتفاق حصنی و سهولت جهی رو داد

بجز نظر عنایت ایزدی و امداد جنود غیبی صورت نتواند بست و اگر ارباب بصیرت و بصائر صور حال حضرت

صاحبقران ثانی را که ذات قدسی صفات ملکی ملکاتش مظهر جلال و جمال خداوند ذو الجلال است در آیینه

خیال مشاهده نمایند هر آینه پی بکنه کمال آنحضرت برده بر حقیقت این معنی وقوف خواهند یافت

که بتحقیق در دار الاثبات ازل منشور وجود فایض الجود آنحضرت صاحب دولت دارین را بطغرای غرای المؤید من

عند الله مزین گردانیده و جنود مسعودش را از اسلحهٔ تقدیر جوشن نصرت و تایید پوشانیده اند و

البته زور بخت قضا قدر را بدستکاری پیشگاه خلافتش داده و مقالید قلاع و مفاتیح خزاین

دنیا را در کف کفایتش نهاده اند و الا چه گنجایش دارد که بسعی و تلاش در اندک فرصتی اینقدر از خزاین

و دفاین بدست در آید و این قسم قلاع و ولایات مفتوح گردد و اگرچه بظاهر بنابر آنکه بی کینه معامله سر کرده اند

کوشش سرداران کاردان و جد و جهد سپاهیان جان بکف ایشان را باعث پیشرفت این امور و موجب

انصرام این مهام میدانند اما بر عارفان معارف الهی و واقفان سرائر پادشاهی پوشیده نیست

که دو

که وقوع مقدمات مذکور بمحض تأییدات آسمانی و تدبیرات صائب حضرت صاحبقران ثانی بوده چه آنحضرت
از روزی که عساکر منصوره شروع در مهم نموده‌اند تا هنگام فراغ خلاصهٔ اوقات شبانروز را صرف
ارشاد سرداران عساکر منصوره و مطالعهٔ عرایض ایشان و نوشتن فرامین مطاعه در جواب هر یک و سرانجام
آذوقه و مایحتاج سپاه ظفرپناه میفرمودند که سعی آنحضرت را درین مراتب ازینجا قیاس میتوان کرد
که در مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان اکثر بیست سطری سی سطری بخط خاص قلمی فرموده‌اند بعضی بواسطهٔ
اخفای اسراری که اظهار آن مفاسد عظیم داشت و برخی بجهتی که بیشتر باعث وثوق و اعتماد گردد
و پاره‌ای بنابر فرط اهتمامی که در زود رسیدن آنها داشتند و اگر مدبری میفرمودند تا تقریر کردن مطلب
و مسوده نمودن و نوشتن آنکس دیر میشد و آنچه مضمونش را بعلامی افضل خان تقریر فرموده‌اند و آن
وزیر کامل هوشمند دانا بنیک شنیدن موافق طبع اقدس مسوده کرده و منشیان از روی مسودهٔ او
نوشته‌اند و بار دیگر بمطالعهٔ اشرف رسیده و در صدر اکثر آنها نیز سطری چند بخط مبارک
مرقوم شده قریب بهزار خواهد بود دیگر آنکه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شروع در مهم
دکن فرموده‌اند تا الحال که قریب پنجاه سالست هر لشکری که ببالاگهات رفت از کمی تسعیر غله و عسرت
و تنگی پریشان و خراب برگشته ازین جهت آن مهم بعقدهٔ تعویق می‌افتاد و درین سال بمیامن رای بالغه
و تدبیرات صائبه و سعی و اهتمام آنحضرت غله در آن ملک بنوعی وافر و ارزان شد که اصلاً
سپاه ظفرپناه از ممر آذوقه عسرت و تنگی نکشیده و این بدو جهت بود یکی آنکه بندگان
حضرت بدولت سرانجام شایسته فرموده بودند دیگر آنکه لشکر پازیرا چنان جریده
و سبکبار ساخته بودند که فراغانه در ملک غنیم تردد نموده برای خود تحصیل آذوقه مینمودند

اگرچه در نظر اهل روزگار این قسم فتوحات عظیمه در عرض این مدت قلیل غریب و عجیب می‌نماید اما از صاحب‌دولتی
که با وجود نظر عنایت الهی امداد جنود غیبی خود به سر کمال توجه و اهتمام و رای و تدبیر کارگزار و مهمات
هوشمندی و کاردانی و رسائی و معامله‌فهمی بظهور رسانند پیش برد چنین امور مشکله بزودی و
آسانی شگفت نیست نهضت موکب منصور حضرت صاحبقران ثانی از دولت‌آباد و تسخیر نصرت
و فیروزی بصوب ماندو و سوانح دیگر چون مهمات دکن بر وفق اراده اعلای
این سلطنت ابدمقرون صورت پذیرفته هیچگونه امری که مستلزم توقف موکب اقبال در دولت‌آباد
تواند بود نمانده وزیر عادلخان از درنگ رایات جلال در انصوب متوهم و اندیشناک بود که مبادا
بندگان اشرف اعلی باطناً از تقصیرات او نگذشته اراده تسخیر بیجاپور داشته باشند
ازین جهت بوسیله مقربان درگاه جهان‌پناه چنانچه سابقاً ایمائی شده التماس نمود که اکنون
که جمیع مهمات اینحدود حسب المدعا تفصیل یافته و این چند قلعه که در تصرف ساهو غنوده مانده
بنده تعهد استخلاص آنها بهر نحو که صورت بندد نموده اگر رایات جاه و جلال قرین سعادت
و اقبال بصوب مستقر خلافت ارتفاع یابد باعث آن میشود که رعایای ولایت بیجاپور
که پایمال دست‌انداز و فرسوده ترکتاز عساکر منصوره شده و از نهیب قهر و آسیب سطوت
بهادران شیرصولت متفرق و پریشان گشته اند بی‌هول و هراس باوطان خویش بازآمده
بخاطر جمع شروع در زراعت و عمارت نمایند و دیگرباره این ولایت خراب بتوجه خاطر
ملکوت‌ناظر بندگان حضرت رو به آبادی آورد لهذا اعلیحضرت صاحبقران ثانی مقرر فرمودند که از
دولتاباد بصوب شادی‌آباد ماندو توجه نموده تا انقضای ایام برسات و اطمینان خاطر دهقانان

سیر راغی از فتح بقیهٔ قلاع که خاندوران بهادر و خانزمان بهادر خویش به این امور معیّن بودند و رفع خار

ساهوی مقهور و بعضی مفسدان دیگر و استقرار احوال آن ممالک درماند و که بسیار خوش ترکیب است و فصل ربیعات

کوه و دشت آن بغایت سبز و پرگل میشود و هوا خوش میگذرد و اقامت گزیده به سیر و شکار اشتغال می نمایند

بعد از آن بفیروزی و اقبال متوجه مقر خلافت و مستقر سلطنت گردید بدین عزیمت صائب سنی یکم تیرماه مطابق

هفدهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر باغی که در عین سعادت بود موکب منصور نهضت نمود و در همین تاریخ

مکرمت خان از بیجاپور رسیده باستلام عتبهٔ علیه چهرهٔ مراد افروخت و پیشکش عادلخان مشتمل بر نفایس

جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر خوش منظر نامی فرد کامل نوع خرد و اسپان عربی نژاد و دیگر

تحف که خان مشارالیه همراه داشت از نظر انور گذشت الحق فیلان بسر اندام نمایان شاهد ناظران گردید

چنانچه در صندل پیشکش قطب الملک مثل یکی از آن ندیده شده از الجمله امان الله نام فیلی بود کوه پیکر

خوش منظر که بآن تنومندی و زیبائی کم اتفاق می افتد و پسند خاطر اشرف گشته بگجراج موسوم شد

و مکرمت خان از جانب خود نیز سوای دو لک روپیه جواهر و دیگر تحف پیشکش نمود از الجمله دو زنجیر

فیل تکلفی عادلخان بود یکی را که بخوش صورتی و بلندی و جوانی و بی عیبی اتصاف داشت عز قبول بخشیده

داخل فیلان خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه قیمت شد و دیگری را باو مرحمت فرمودند و چون عادلخان از سر

صدق و اخلاص قدم در شاهراه عبودیت گذاشته بود عنایت پادشاهانه پرتو شمول بحال او افکنده

از ضلع ملک او را بر او مسلّم داشتند و قلعهٔ پرینده را که سابقاً بنظام الملکیه تعلق داشت و ثانی الحال

چنانچه سمت گذارش یافته قلعه دار بطمع زر آنرا بتصرف او داده با توابع باو وا گذاشتند

و چون ولایت کوکن که بر کنار دریای شور بطول افتاده سابقاً نصف ازو و نصف از نظام

بود در نیولا این نمیره را که بندر چیول از انجمله بیر با قلاعی که داشت باز مرحمت فرمودند و عهدنامهٔ علامی
افضلخان باشارهٔ علیه بر طبق این مراتب انشا نموده آنرا بخط خوشنویسان بآب سیر اعلی بر
لوح طلائی نقش کردند و بنا بر آن که عادلخان معروض داشته بود که فیل سره نامی که داشتم در کار
سعادت فرستادم و بر فیل خوبی نمانده از روی مزید نوازش دل سوبهان نام فیل خاصه برای نقره
و ماده فیل و چهارده تقوز پارچهٔ نفیس گجراتی از مخمل زربفت وغیره با لوح طلائی مذکور مصحوب محمد زمان
شرف اصطبل برای او فرستادند و شاهزادهٔ میمون بخت اختیار سلطان اورنگ زیب بهادر
با ایالت و حکمرانی ولایات دکن که مشتمل بر چهار صوبه و شصت و چهار قلعه از انجمله پنجاه و سه در کوه
و یازده بر روی زمین است سرفراز فرمودند یکی از آن چهار صوبه دولتاباد است با احمدنگر و دیگر محال که
آنرا صوبهٔ دکن مینویسند و دولتاباد حاکم نشین آنست دویم تلنگانه که شهر آنرا ناندیر و قلعه اش را
قندهار خوانند و این هر دو صوبه در بالای گهات واقع است سیوم خاندیس که قلعه آسیر و برهانپور
مشهور است چهارم برار که حاکم نشین آن ایلچپور و قلعه نزدیک ایلچپور گاویل است که بر قلعه کوهی واقع
شده و بآن متانت و استحکام در آن سرزمین قلعه نیست و این دو صوبه در پائین گهات است و
جمع هر چهار صوبه دو ارب دام است که بتوفیق پنج کرور روپیه باشد القصه در غرهٔ امرداد آن قرهٔ
باصرهٔ خلافت را بعنایت خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و دویست اسپ
صد عراقی و صد ترکی و شش گرد نام فیل خاصه که چنانچه سبق ذکر یافته ایشان در سن
پانزده سالگی برچه بر روی آن زده بودند با ماده و انعام ده لک روپیه نقد نوازش فرموده
از دو منزلی دولتاباد رخصت معاودت فرمودند و مقرر نمودند که خانزمان بهادر در

با سائر جاگیرداران آنجا چهار صوبه در ملازمت شاهزادهٔ فیروزبخت بوده بخدماتی که ایشان بفرمایند قیام
نموده باشند و سیف‌خان بهادر را خلعت خاصه نواخته امر نمودند که تا فارغ شدن خانزمان بهادر
از تسخیر قلعهٔ جنیر و غیره در خدمت آن دُرّة التاج سلطنت باشند و باهتمام فتح ده قلعه که از جمله
چهل قلعه ملک نظام در تصرف ساهو و مفسدان دیگر مانده بود و بندهای درگاه والا بمحاصره
آنجاها قیام داشتند بعهدهٔ آن شاهزادهٔ هوشمند سعادت پیوند نمودند و خود بدولت با باقی
عساکر منصوره در ضمان حفظ ایزد منان از راه کهات چنداپور متوجه مقصد گشتند چهار و نیم امرداد مواضع
کرار نازار توابع برهانپور که صفت آن بسمت تحریر درآمده محط سرادقات جلال شد و بسبب طغیان آب تپتی
و کثرت بارندگی و گِل و لای آن سرزمین چند روز مقام کردند از سوانح این ایام گرفتار گشتن و بسیاستگاه رسیدن
بایسنغر جعلیست تبیین این مقال آنکه در روز جنگ باشانی بایسنغر پسر شاهزاده دانیال مرحوم که سالار
سپاه بود و بعد از شکست بجانب گولاکنده رفته در آنجا باجل طبیعی سپری گشت و یکی از بی‌سر و پایان
فتنه‌اندیش حیله‌ساز که دیگ سودایش باتش هوا در جوش و در بعضی اندیشه‌های فاسد و خیالهای محال
بخاطر فاتر رسانیده خود را باسم بایسنغر معدوم موسوم ساخت و بجانب بلخ رفت والی بلخ بگمان آنکه
در دعوای خود صادق باشد او را عزت بسیار داشته ارادهٔ نسبتی نیز نمود آخر الامر بواسطهٔ
آنکه مبادا او نباشد و این امر موجب ندامت گردد موقوف داشت و او از موقوف شدن آن اراده
که بگوش او رسیده بود آزرده شده از بلخ بجانب ایران رفت و اگرچه شاه صفی والی ایران او را
نزد خود طلبید و ندید اما پارهٔ تکلفات و تواضعات نمود و از ایران به بغداد و در روم رفت
و بعد از مدتی دست اجل گریبانش کشیده بتهته آورد و در آنجا نیز اظهار این معنی کرد و دولتخان

صوبه‌دار آن ولایت بر حقیقت حال وقوف یافته او را تعیین ساخته به درگاه جهان‌پناه فرستاده

چون به پایهٔ سریر اعلی رسید وقاص حاجی که او را در بلخ ملاقات کرده بود به مجرد رسیدن او شناخت و بندگان

حضرت بواسطه تحصیل یقین فرمودند که تو وقاص حاجی را می‌شناسی گفت می‌شناسم و در میان

مجلس بهشت آیین او را اشاره کرد و چون یقین حاصل شد که این بیان منشأ است حکم سیاست او

فرمودند و بجزای کردار ناصواب خود رسید بیستم امرداد آقا افضل جاگیردار تربرده که او را بواسطه

دیوانی دکن طلبیده بودند از صوبهٔ گجرات آمده احراز سعادت ملازمت نمود و بعنایت خلعت

و اسب و تفویض خدمت مذکور و خطاب اعتمادخانی مفتخر گشته مرخص شد بیست و سیوم بندگان حضرت

راکب سفینهٔ دولت گشته قرین سعادات از آب تپتی عبور فرمودند و کنار آب را بفر نزول مزین

ساختند و لشکریان گرانی مجموع با دواب و اسباب بکشتی از آب گذاشتند درین تاریخ

پیشکش وزیرخان که از دار السلطنت لاهور فرستاده بود و شصت راس اسپ عراقی با بعضی تحف و

نفایس دیگر از نظر انور گذشت سیوم امرداد امیرخان ولد قاسم خان نمکین را بمرحمت خلعت و اسپ و حکومت

نوازش فرموده بدان صوب مرخص ساختند سیوم شهریور عبدالله خان بهادر فیروزجنگ را بعنایت خلعت

و خنجر مرصع سرافرازی بخشیده بصوبهٔ بهار که در عهدهٔ ضبط او بود رخصت نمودند ششم شهریور

در کنار آب نربده محط سرادقات جلال گشته روز دیگر از آن آب نیز موکب منصور بکشتی عبور کرد نهم دولتخانهٔ

شادی آباد ماندو از فر نزول همایون زینت روضهٔ جنان یافت و تمام این راه دولت‌آباد تا ماندو

از فیض باران برشکال در سبزی و خرمی و وفور گلهای الوان گویی باغ آراسته بود که بندگان

حضرت با ملتزمان رکاب سعادت دران سیر می‌فرمودند یازدهم جشن وزن قمری سال چهل و هفتم از عمر طراز

حضرت صاحبقران ثانی انعقاد پذیرفته ذات اقدس آنحضرت را بنقود و اشیای معهوده سنجیدند و بینوایان محتاج
از ان وجه بکام رسیدند و درین روز فرخنده دو لک روپیه بنواب قدسی القاب شاهزاده جهانیان بیگم صاحب
و یک لک روپیه بمهین شجره دوحه خلافت سلطان داراشکوه و هشتاد هزار روپیه بنهال حدیقه اقبال
و بخت سلطان شاه شجاع بهادر انعام شد و نوازش خان باضافه پانصد سوار که از اصل و اضافه چهار هزاری
ذات و دو هزار و پانصد سوار باشد و مکرمت خان باضافه پانصد سوار که از اصل و اضافه دو هزاری
ذات و هزار و پانصد سوار باشد و عبداللطیف باضافه دو صدی ذات و پنجاه سوار که از اصل و اضافه
نهصدی ذات و دویست سوار باشد سرافراز شد و رستم خان دکنی بمرحمت خلعت و اسپ نواخته
رخصت سنبهل که باقطاع او مقرر بود فرمودند و کلیان جهالا که از پیش رانا جگت سنگه بتهنیت
فتوحات تازه آمده بود ملازمت نمود پیشکشی که از جانب او آورده بود گذرانید درین روز
فیروزه انگشتر یاقوتی در کمال نفاست که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت قطب الملک تا فی الحال آنرا بر
سبیل پیشکش فرستاده بود از نظر انور گذشته بغایت مستحسن طبع اشرف افتاد و
شیخ محمد طاهر حاجب قطب الملک خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه و میر محمد رضا و غیره که
همراه او بودند خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه عنایت نموده آنها را رخصت فرمودند چون
قطب الملک التماس کرده بود که من هم از آنجا که خود را در مریدی بندگان حضرت راسخ و در بندگی
و اخلاص صادق میدانم امیدواری از تسبیح مبارک و فیل دارم لهذا جهت او نیز تسبیح همایون
که بندش از لآلی غلطان بود مع آویزه مروارید قیمتی و ظفر نشان نام فیل خاصه با یراق نقره
و هژده تقوز پارچه نفیس و لوح طلائی که عهدنامه بر ان نقش کرده بودند مصحوب شیخ محمد طاهر فرستادند

عرضداشت قطب الملک که بعد از وصول اشیاء مذکوره بدرگاه والا فرستاده و جهت ظهور آثار بندگی و ارادت

او مرقوم میکرده عرضداشت مخلص صادق الاعتقاد و مرید موروثی قویم النسبا و عبد الله قطب الملک

تحفهٔ دعائی که کروبیان ملاء اعلی را استقبال آن رسید و هدیهٔ ثنائی که لمعات شوارق آن عالم

و عالمیان را پرتو افشاند نثار درگاه آسمان جاه و معیار بارگاه عرش اشتباه اعلیحضرت کیوان

رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاه عالم پناه مهر سپهر سلطنت و جهانبانی ماه درخشان

آسمان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین الآفاق برهان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق

مالک ممالک اقالیم سبعه بالطول و العرض جالس سریر انا جعلناک خلیفة فی الارض خسرو جمشید فر نوشیروان

داد دارای خورشید رای اسکندر استعداد ناصب رایات عالیات فتح و ظفر رافع اعلام

نصرت فرجام سلطنت هفت کشور معمار کارخانهٔ دولت و دین مصداق کریمه و فضل الله

المجاهدین علی القاعدین خدایگان عرصه عالم واسطه امن و امان زمرهٔ بنی آدم شهریار سلیمان

اقتدار مسیحا آثار محمد کردار افضل و اکمل خواقین روزگار ادام مآثر سلطنته و خلافته

و حشمته و اقباله علی صفایح الشهور و السنین و اشاع احکام معدلته و نصفته و ابهته و اجلاله فی

السموات و الارضین بجاه محمد سید الاولین و الآخرین معروض ایستادگان محفل خلد تزیین و

بسمع باریافتگان محفل فردوس قرین میرساند که همایون توقیع رفیع منیع و کرامی

فرمان جهان مطاع عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذره پروری و منبع عطوفت و مرید نوازی

بنام این فدوی صادق الارادت شرف نفاذ یافته بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در

طی هر سطر آن مکرمتی اندراج داشت مع لوح مبارک همایون صفحهٔ مذهب مرحمت مشحون که بلا خلاف

انموذج

انشوح لوح خاطر بچون بمثابهٔ صفحهٔ سرنوشت کائنات از وصمت تغیر و تبدیل مصون و مأمون بود و شبیه

بی شبه و نظیر مبارک که برکات وصول فیض شمول آن عطیهٔ عظمی و میامن ورود و سعود آن موهبت کبری محن

فراق آئین براحت وصال جاودانی تبدیل یافت و نکایت حرمان بشارت حضور فایض النور سعادت

لقای فرح افزا تسرور بسرور مبدل شد مصحوب سیادت و عزت دستگاه عمدة السادات الاجلاء خواجه زاهد

ارسال یافته بود در ساعتی که تولا کند بآن خورشید کالوحی المنزل من السماء بمیامن ورود مسعود

مبارک مفاخرت و فرق مباهات این مرید مهجور را عرش فرسا گردانید و غایت فیل ظرف شان فتح توأمان

که بی شائبهٔ تکلف و نمایهٔ تعسف تا غایت فیلی باین حسن اندام و خوش‌خوئی و باین لطافت ترکیب و تناسب

اعضا و نیکو منظری بنظر این فقیر و بی نیاز نیامده است و محتمل که تا حال واقع شده باشد که باین شایسته فیلی از

فیلخانهٔ مراحم بیکران بهیچ یک از مریدان ثابت الارادة عنایت شده باشد مع بعضی تبرکات

فایض البرکات که نمونهٔ حلّه‌های بهشت عنبر سرشت و رشک نفایس جهان فردوس نشان تمیتواند بود

هر آئینه فرق عزت را باوج دولت رسانیدند از عهدهٔ شکر کدام نعمت و سپاس کدام

عنایت برتوانند آمد که اگر خواهد شکر یک لطف از الطاف گوناگون و تفقدات از حد و حصر بیرون

که در ضمن فرمان عالیشان عطوفت عنوان نسبت باین مرید صادق الاعتقاد مندرج بود نماید سالها

از عهدهٔ آن نمیتواند برآمد و اگر در مقام سپاس یک عنایت از عنایات مذکوره توقف در آید عمر نوح و

امتداد او زمان آن وفا نمیکند اگر سالها عد لطف تو خواهیم برون باییم ز عهدهٔ آن کجا هیچ همان به

که آنرا لطیف که دانم که هم لطف از خود کند عذرخواهی بالجمله چون علامات وصول آن کواکب درخشان

عاطفت و احسان از مشارق طلوع سمت ظهور یافت علی العادة المستمرة بروجهی که لازمهٔ ارادت و وظیفهٔ

بندگی این مرید موروثی بود و باشد امر استکانت و خضوع استقبال نموده بوظایف تعظیم و تکریم و مراسم سجدات

و تسلیم قیام نموده امر واضح شده و چنانچه شمه از آن شاید از عرضداشت سیادت و عزت دستگاه

موصی الیه ابرا بسیادتکان پایه سریر اعلی منصه ظهور رسیده باشد و امیدوار آن هست که بعد از وصول مشار الیه

بسعادت سجده درگاه خلایق پناه حقیقت صدق ارادت و خلوص عقیدت وی نقیبا و احکام مطاعه ورودی

مجددا در سلک مریدان اخلاص عقیدت بیان قدیم الاختصاص تواند در آمد و بعضی اشارات فایض البشارات

و احکام مطاعه لازم الاطاعات که در طی آن منشور اقبال شرف صدور یافته بود از تقریر دلپذیر

سیادت و وکالت ایاب رالیه و عزت و فضیلت نصاب شیخ محمد طاهر که بهر دو بخت بلند و

طالع ارجمند بسعادت سجده آن درگاه آسمان جاه استسعاد یافته مشمول مراحم بیکران و عنایات از

بر سر افزون سعادت نموده بود بگوش جان این جانب رسید همه را استماعا و اطاعة از صمیم قلب تلقی

بقبول نموده توفیق امتثال اوامر مطاعه را در هر باب از درگاه احدیت سائلت و نقل کموتی که در

فرمان قضا جریان اندراج یافته بود که سرانه فیلان تا ایمی این سر کار است و در رواج فیلهای که مانده بود

منحصر بود در ان بموجب اشاره عالیه در ضمن فرمان مرتضی خط مبارک که بنام عمدة الملک خان دوران بهادر

شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فقیر وی در آمد قبل از ورود فرمان عالی شان روانه

درگاه آسمان جاه شده است محتمل که واصل فیلخانه عامره شده باشد چون با وجود آنکه در آن ضمن اطاعت

امر بعمل آمده بود حالی از فرستادن عرضداشت مناسب نمود و تحفه که قابل فرستادن بوده باشد

کم از پیش در سر کار نمانده بود نهایت حیرت دست داده بود که چه باید کرد درین اثنا بیش

بعضی تحایا رحیانچه سیادت و وکالت پناه موصی الیه بعرض خواهد رسانید الماسی که بوزن الماس سابق

بوده و در آب و رنگ بران رجحان ثابت و صاحبش مدعی آن بود که الماس کهنه بهتر است اگرچه بظاهر خرد بود

که الماس با این ارزانی هرچند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد که پیشکش فرستاده شود و اما بحکم بالا بزرگ

کالای بزرگ کله خرید نموده جسارت در ارسال آن واقع شد لطف کریم و کرم عمیم عذرخواه حقارت آن خواهد نمود

زیاده بر ادب نمی‌نماید همیشه ظل ظلیل سلطنت و خلافت و عظمت و فرمانروائی بر مفارق عالم و

عالمیان پاینده و مستدام باد بالجمله چون در حوالی قلعه پاندو که کمال وسعت و نهایت فسحت دارد

انبوهی بیشه و جنگل شیر بسیار بهم رسیده بی‌تکلف و متردد این آزار میرسانند و بمرتبه دلیر شده بودند

که بدرون قلعه درآمده مردم را گرفته می‌بردند چنانچه اهل پاندو میگفتند که زیاده از دویست نفر درین

چند گاه از درون حصار برده و خورده‌اند بنابران حضرت صاحبقران ثانی که همواره آسایش

و رفاهیت عباد را نصب العین ضمیر آفتاب اشراق ساخته توجه خاطر ملکوت ناظر برفع ضرر ایشان

مصروف میدارند بهمت بر دفع آن درندگان گماشته در اندک فرصتی هشت شیر قوی هیکل را بتفنگ

خاصه شکار فرمودند و دو شیر بچه را ملازمان خدمت باشارهٔ آن حضرت زنده گرفتند و

اهل آن سرزمین بدولت خلیفهٔ زمان از آسیب آن سباع خلاصی یافتند یازدهم مهر تربیت خان را

بجهة تنبیه زمینداران جیت پور که از تیره‌بختی و تیره‌رائی براه‌زنی و فساد اندیشی اشتغال

می‌نمود و باستحکام مقر خویش مغرور بوده هیچ یک از احکام آنحضرت را نمی‌دید و اطاعت

نمیکرد تعیین فرموده بعنایت خلعت و اسب و علم نواختند و درین تاریخ شصت هزار روپیه نقد

و هشت زنجیر فیل پیشکش معتقد خان که از اوریسه فرستاده بود بنظر انور درآمد از آن جمله یک فیل

بقرهٔ باصرهٔ دولت سلطان سلیمان شکوه عنایت شد درین تاریخ از عرضه داشت خاندوران

بهادر نزد فتح قلعه اودگیر و اوسه بمسامع جلال رسید صورت این واقعه آنکه چون بعد از اطاعت نمودن عادلخان
مشار الیه حسب الامر مطاع متوجه تسخیر آن دو قلعه گشت نخست بقلعه‌داران پیغام نمود که اکنون که تمامی
قلاع و ولایات نظام الملک بتصرف اولیای دولت روزافزون در آمده داخل ممالک محروسه گردیده و
عادلخان که التماس این دو قلعه داشت قطع طمع نموده بهتر آنست که شما نیز بطیب خاطر دست ازینها داشته
حواله بندهای درگاه جهان پناه نمائید تا بجان و مال امان یابید و الا اگر خواست الهی بوده باشد
قلعه‌ها بقهر و غلبه مفتوح شده شما بوبال اعمال خویش گرفتار خواهید گشت و چون آن کوته نظران
ناعاقبت‌بین باستعداد و استحکام حصار مغرور گشته چشم از ملاحظه انجام کار پوشیدند
و قبول این معنی ننمودند خان مشار الیه عزم محاصره جزم کرده روز یکشنبه نهم تیرماه در ظاهر
قصبه اودگیر نزول نموده اطراف قلعه را بضبط احتیاط در آورد و قسمت ملچارها پرداخته نظر بهادر
خویشگی و اهتمام خان و رومی خان را اندرون قصبه مقابل دروازه جنوبی جا داد و سزاوار خان
ولد لشکرخان و سرانداز خان دکنی و چند منصبدار را در برابر دریچه قلعه که مابین جنوب و مغرب
واقعست نشانید و تابینان مبارزخان و حسن آقای رومی را با تفنگچیان و زنفی و نقب زن در مغرب
روی حصار که صلاحیت نقب زدن داشت معین ساخت و خبرگیری و کومک نمودن هر یک از
ملچارهای مذکور را بعهده خود و تابینان خود گرفت بهادران فیروزی نشان جلد و چسپان
ملچارها را پیش برده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و شروع در کندن نقب و ساختن
کوچه سلامت نمودند نقبها چون بحصار نزدیک شد محصوران از پای همت بلغزش در آمده
متوهم گشتند و سیدی مفتاح حبشی که حارس قلعه بود کس نزد خاندوران بهادر فرستاده

بعجز

پیغام داد که آرزوی دولت بندگی درگاه خلایق پناه دارم اگر متعهد شوند که مرا کامیاب این تمنا
ساخته منصبی لایق من مقرر سازند قلعه را حواله شما نموده خود بر می‌آیم و از انجا که زبون گیری پیشهٔ
شیر مردان شهامت شعار است خاندوران بهادر انجاح مطالب او را از اسباب تسخیر قلاع
دلهای مخالف و موالف دانسته منصبی لایق تجویز کرد اما چون هنوز آن رنجهٔ شکنجهٔ خوف و دهشت را
وقت نجات از زندان محنت و مشقت رسیده بود پا از حد خود فراتر نهاد و بعضی التماسهای
دور از کار نمود و خان مشارالیه کس او را از پیش خود رانده پیغام داد که هنوز دیده
از خواب غفلت نگشوده باشی تا نیرنگی اقبال سحر نمای سایهٔ خدا و دستبرد بهادران
قلعه‌گشا بر تو مکشوف گردد و فرمود تا نقبی که به پای برج شرقی شیرحاجی رسیده بود به
باروت انباشته آتش دادند و برج مذکور که دورش قریب صد گز بود و توپ و منجنیق
و سایر آلات حرب بسیار بر فراز آن نصب نموده بودند پریده سنگهای گران با آن پاره
که از آتش سوزان جهید در سپهر هوا سنگچیر گردید و بدین واسطه که حصار ارک سالم بود خاندوران
بهادر آن روز مصلحت در یورش ندید و با خود اندیشید که اگر نقب‌های دیگر را آتش داده
سایر بروج را نیز بپرانند قلعه ویران شده بعد از افتتاح تعمیر آن از نو باعث تعطیل اوقات
و موجب مشقت بنده‌های درگاه والا میگردد و نیز چون پسر درویش محمد بن ابراهیم عادلخان را
بعد از فوت جد و گشته شدن پدر از آنکه آن پسر گریزانیده به این قلعه آورده بود و اینجا اقامت
داشت ملاحظه نمود که اگر قلعه پرانیدن و یورش و جنگ مفتوح گردد مبادا او در آن میان کشته
شود لهذا کس مفتاح قلعه‌دار را که از پیش خود رانده بود طلبید و برج پرانیده را با جهای
ج

نقب دیگر که مهیا شده بود بشتاب رالیه نمود و اورا با وعدهٔ امان نزد درونیان فرستاده پیغام
داد که اگر بهبود کار و سلامت احوال خود میخواهید بگام اطاعت برآمده قلعه را بسپارید
والا عن قریب غراب وجود نابکار خویش را طعمهٔ عقاب جان شکار اجل خواهید ساخت و چون مژدهٔ
امان بمحصوران رسید سیدی مفتاح که فتح قلعه و قتل خویش را معاینه دیده بود حیات تازه یافته
سر بر خط فرمان نهاد و قدم رغبت براه بندگی و متابعت گذاشته بدیدن خاندوران بهادر
آمد و در روز پنجشنبه هفدهم ماه قلعه را حواله بندهای درگاه معلی نمود و چنان قلعهٔ نامی محکم با سرانجامی
بمیامن اقبال معجزنمای حضرت صاحبقران ثانی و حسن سعی آن جان سپاهی منش مدبر کاردان در مدت
قلیلی مسخر اولیای دولت روز افزون شد نبیرهٔ ابراهیم عادلخان که در آن حصار بود زنده
بدست افتاد و چون سیدی مفتاح مذکور قلعه را داد و با وجود استمالت های عادلخان
با او نوشته بود سپر درویش محمد را برای او نفرستاده بود دولتخواهان درگاه خلایق پناه سیدی
خاندوران بهادر منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خطاب حبش خانی برای او
تجویز نموده درینباب بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرد قلعهٔ اودگیر بر فراز کوهچهٔ صلبی واقع
شده و حصار آنرا از سنگ و آهک در کمال استحکام برآورده اند و سوای خندق
عمیقی که حفر نموده اند بر دور آن خندقی دیگر خدا آفرین در سنگ پدید آمده و مزید متانت و
حصانت آن گشته مجملاً چون خاندوران بهادر قبل از محاصرهٔ قلعهٔ اودگیر بپای قلعهٔ اوسه
رفته بتهیهٔ تسخیر آن پرداخته بود و ملچارها قرار داده رشید خان را با جمعی دیگر از مبارزان
عرصهٔ جلادت بمحاصرهٔ آن گماشته بود در شوال که خاطر از افتتاح قلعهٔ اودگیر و سرانجام

لوازم

لوازم آن جمع ساخته باو شتافت رشید خان با همراهان دایره محاصره بر محصوران تنگ کرده بود بعد از رسیدن
شکر منصور خاندوران بهادر به بهوجراج قلعه دار پیغام نمود که صلاح حال او در آنست که مجدداً از فتح قلعه و دیگر بند پذیر
گشته قلعه را بدهد تا او را بجان و مال امان داده مرحمت و عنایت پادشاهی شامل سازیم والا عنقریب نصرت
و فیروزی نصیب بنده های درگاه جهان پناه خواهد گردید و او سزای کردار ناصواب خویش خواهد رسید
و چون از بهوجراج خبری که مشعر بر قبول این معنی باشد نیامد بار دیگر خاندوران بهادر جانفشان با وجود آنکه
توپ و تفنگ از سر حصار بسان ژاله و باران بر بهادران مثل گل بارید در عرض پنج شش روز ملچارها تا کنار
خندق رسانیدند و کمر جد و جهد بسته کارزارهای دلیرانه نمودند و نقبها از هر طرف پیش بردند و متحصنان از
مشاهده این حال تزلزل در ثبات افتاده زنهار جویان امان طلب گشتند و بهوجراج قلعه دار التماس
امان نامه و عهد التفات و مهربانی و منتظم گردانیدن او در سلک بنده های درگاه جهان پناه نموده بعد از
اطمینان خاطر برآمد و خاندوران بهادر در رادیدن قلعه را متصرف شد بنده های درگاه معلی را دو جان نثار الیه
منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار برای او تجویز کرده بود بدرگاه معلی معروض داشت
و خاطر از ضبط و نسق آن قلعه نیز جمع نموده اهتمام خان نزاکه از بنده های قدیم الخدمت این خاندان سلطنت است
بحراست آن حصار استوار گذاشت و عنان معاودت معطوف داشت و چون عرایض خان نثار الیه بدرگاه والا
رسید التماسی که در باب سیدی مفتاح و بهوجراج کرده بود بعز قبول مقرون گردید و نثار الیه را
در ولایت تلنگانه جاگیر دلخواه نمودند و معلومخان پسر زین خان کوکه که حضرت عرش آشیانی از اصل و اضافه
منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخته قلعه داری اودگیر را تفویض فرمودند و بجهت
خاندوران بهادر خلعت خاص و اسپ خاصه با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل مرحمت

نموده فرستادند بیست و یکم تربیت خان از حبیب پور معاودت و زمیندار آن ولایت را که تا حال بقدم اطاعت

نیاورده با جا تقدیم عجز و انکسار پیش آمده بود با خود آورده بدولت ملازمت سر بر سعادت

حضرت رسانید و چون ایام برشکال بانجام رسید و خاطر اشرف از تسخیر قلعه اودی و دیگر جمع گردید

بتاریخ بیست و پنجم مهر کوکب جلالی و برج دولت و اقبال نهضت از راه اوجین و کهای چانده متوجه دار الخلافه

اکبرآباد شده و مداح خان بعنایت خلعت و اسپ سرافراز شده رخصت گورکهپور که بجاگیر او مقرر بود یافت

و چون در این ولا از عرضه داشت وزیر خان معلوم گشت که میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان را

که خدمت فوجداری کانگره و [illegible] خلل و فتوری در دماغ بهم رسیده و ترک سپاهگری نموده گوشه

عزلت اختیار کرده لهذا او قاص حاجی را بخطاب شاه قلی خانی و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ

و الحاق و فیل و علم و اضافه هزار ذات و هزار و دویست سوار که از اصل و اضافه دو هزار ذات

و دو هزار سوار باشد بلند مرتبه گردانیده از تغییر مشارالیه بفوجداری دامن کوه کانگره معین ساختند

سیوم آبانماه مصحوب کلیان جهالا که از جانب رانا جگت سنگه آمده بود سرپیچ مرصع و شمشیر طلای

مینا کاری جهت رانا فرستادند و هم آبان ساحت اوجین [illegible] که رایات مهر تو انوار [illegible] بر فرق

و نیز فضل الله مخاطب برحمت خان را بمرحمت خلعت و علم سرافرازی بخشیده رخصت بنگاله که بجاگیر او

مقرر بود نمودند دوم آذر تلطف خان پسر اعظم خان که از زیر [illegible] جدا شده بود سعادت استیلام

عتبه جلال یافت از سوانح تعین کردن فوج بر سر زمیندار و هندیره است حقیقت این واقعه آنکه آنحضرت

صاحبقران ثانی قبل ازین ولایت و هندیره را بسیوا رام برادرزاده راجه [illegible] مرحمت نموده

بودند و مشارالیه کروپلی نموده بر سر زمیندار آن ولایت رفته او را از آنجا اخراج نموده ولایت

۱۰

مذکور را

و ولایت مذکور را متصرف شد بعد از چند ماه آن را سیندار مردم بسیار فراهم آورده بر سر سواران لشکر
کشید و بر وی غالب شده و بر وی غالب گشته آن ملک را دیگر باره به تصرف خود درآورد و چون این معنی معروض
داشت افغان پایه میر اعلی کرده به معتمد خان از انعامات خلعت و اسپ نواخته با راجه بیتهلداس و سیورام مذکور
و جیرام ولد راجه انوپ سنگه و راجه بهروز ولد راجه ... و سید عبد الماجد امروهه و خواجه ...
خویش عبد الکلان بهادر و میرزا جنگ و سید جلال و هرسنگه ولد راو رتن و رستم خان ولد ملک علی
ولد ارسلان بیک دیوانی امیر بیک ولد شاه بیگ خان کابلی و سید سعادت الله حاجی پوری و شش صد سوار
احدی کماندار و تفنگچی به تنبیه آن بد اصل معین ساخته سیوم آذر رخصت گردانیدند و به هر یک از همراهان
او نیز خلعت و اسپ عنایت فرمودند و اگرچه بندگان حضرت قبل از جلوس همایون که از جنیر متوجه دار الخلافه
بودند از اجمیر عبور نموده به زیارت پیشوای اهل یقین خواجه معین الملة والدین فایز گردیده بودند اما چون آبای
کرام قدسی مقام آنحضرت بعد از سیر برآرای زیارت مرقد منور آن خیل ارباب عرفان کرده از
روح پرفتوحش استمداد و استعانت نموده بودند و آن حضرت را بعد از جلوس همایون این معنی دست نداده
بود درین وقت بقصد متابعت سنت اسلاف کرام از روی عقیده عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند
پانزدهم آذر دار البرکة اجمیر را به قدوم میمنت لزوم مهبط انوار فیض ساختند و در دولتخانه کنار تالاب
انا ساگر نزول اجلال فرمودند حضرت جنت مکانی بر شبشتر تالاب مذکور عمارت دلکشی سراپا از
سنگ مرمر ساخته اند و دیوانخانه جهروکه عام و خاص نیز بود که حضرت صاحبقران ثانی
در نهایت خوشی تعمیر یافته والحق چنین بنا مکانی از حیثیت صفا و نزهت تا دلنشینی عمارت
و طراوت و نضارت بهارستان در جهان کم اتفاق افتاده مجملاً آن شهسوار عرصه جهانستانی

که از کمال حق پرستی و خدادانی رعایت تعظیم و احترام اهل الله را بر ذمهٔ همت آسمان پیوند لازم
و متحتم میدانند بواسطهٔ مراعات ادب از دولتخانهٔ عالی پیاده متوجه روضهٔ منورهٔ خواجه معین الملة والدین
قدس سره العزیز شدند و بعد از اقامت آداب زیارت و فاتحه ده هزار روپیه بمجاوران و فقرای آن
آستان تقسیم فرمودند و چون در آن مرتبه بموجب نذر مسجدی عالی بنیان که چگونگی آن در خاتمهٔ احوال ایام
سعادت فرجام پادشاهزادگی گذارش یافته دران روضهٔ منوره بنا فرموده بودند و در نهم تیر از
محاسن اتفاقات اتمام آن رشک بیت المعمور و فیض پذیرفتن از ورود موکب منصور مقارن افتاده
بود و بعد فراغ از زیارت بتماشای مسجد مذکور که در کمال صفا و زیبائی و فیض بخشی و دلکشائی
ساخته شده توجه نموده ساعتی در صحن فسیح آن بکام بخشی ارباب حاجات و تفقد حال اهل مناجات
پرداختند و نماز شام را دران محل قبول طاعت بجماعت ادا کرده بدولتخانهٔ عالی معاودت فرمودند
بنیاد مسجد مذکور تا سقف از درون و بیرون و فرش صحن آن جمیع از سنگ مرمر است و بیک لک
روپیه تمام شده و ملاجان گیلانی تاریخ اتمام آن بنای خیر را قبلهٔ اهل زمان شد مسجد
شاه جهان یافته هشتم آذر از دراج کشور نامور صاحب بیگم را ناحیت سنگر که شاهزادهٔ والاگوهر
بلند اختر سلطان داراشکوه حسب الحکم همراه کسان آن گوهر افسر سلطنت آمده بود باستلام عتبهٔ جلال
مبارک سعادت برافراخت و رام پرشاد نام فیلی با یراق نقره و نه راس اسپ پیشکش گذرانیده بعنایت
خلعت و سرپیچ مرصع و یک تسبیح مروارید نوازش یافت و چون احمیر با قطاع راجه بیتهلداس مقرر است
ارجن پسر راجه مذکور که بنیابت پدر آنجا بود شصت هزار روپیه نقد و نه راس اسپ و چهار زنجیر فیل
از جانب راجه پیشکش آورد و بندگان حضرت از روی مرحمت همه را براجه بخشیدند و در همین هنگام از عرضداشت

خان

خان زمان بهادر بشارت فتح قلعهٔ جنیر و غیره و انصرام یافتن مهمات ممالک جنوبی و دفع شر مفسدان آنحدود
بالکلیه مسموع و اذهان پایهٔ سریر اعلی گشت حقیقت این واقعه آنکه چون خان شار الیه دوم بار از درگاه والا
مرخص شده بار دوم و پیرامون حوش پیوست آگهی یافت که ساهوی مقهور بگفتهٔ عادلخان راضی شده
تن بقبول نوکری او و دادن قلعهٔ جنیر و قلاع دیگر باولیای دولت قاهره نموده و خان شار الیه بنابر عهدی
که کرده بود رندوله را که شمشیر اوست تعین نموده که در استیصال ساهوی مقهور و استخلاص قلاعی که در تصرف
اوست با بندهای درگاه والا طریقهٔ موافقت و حسن سعی مسلوک داشته بهیچوجه از صلاح و صوابدید
آن خان سعادت نشان بیرون نباشد لهذا الجنیر رفته بعد از ملاحظهٔ مدخل و مخارج بهادر خان را با دیبی سنگه
و کار طلب خان و اوزبک خان و سید میرزا و صادق بیگ و هزار سوار و با جگت سنگه و هزار نفر تفنگچی محاصره
آن قلعه مقرر ساخت بهادر خان از همت بر سپاه زود و جلد و چسبان در آمده نخست بر سر سنگچانی که بر دور
قلعه نشانیده بودند تاخت برد و بعد از جنگ و جدل بسیار آن مقهوران را از اندر جای ایشان بدر کرده خود
سپرد و در آن کارزار بسیاری از مخالفان عرضهٔ تلف گشته چندی از بهادران اینطرف نیز جانفشانی
نموده و جمعی زخم برداشتند و چون خان زمان بهادر خاطر از سرانجام اسباب محاصره و استحکام ملچار
جمع کرد با بقیهٔ جنود عاقبت محمود بقصد استیصال ساهوی مخذول که در نواحی قصبهٔ پونه بود روانه
آن صوب گردیده بر لب آب گهور ندی نزول نمود و ازین جهت که رود مذکور بسبب کثرت باران در عین
طغیان بود و عبور از آن بهیچوجه صورت امکان نداشت قریب یکماه در آن مکان بواسطهٔ تنزل آب
یافتن گذر توقف کرد و آب که فی الجمله کم شد از آن رودخانه گذشته بکنار آب اندران آمده
قریب بلوه کانون نزول نمود و ساهوی مردود که در هفده کروهی لوهکانون اقامت داشت

از خبر وصول لشکر منصور قالب تهی کرده بکوهستان کوندهانه و پورندر گریخت خانزمان بهادر
اراده داشت که او را تعاقب نموده از هیچ جا مجال درنگ ندهد لیکن بدین جهت که میان آن مقهور
سه رودخانه عظیم مثل ایندرایان و مول و موته واسطه بود این عزیمت را در آن گرمی از قوه
بفعل نتوانست آورد و چون قبل ازین بدولتخان مشارالیه نوشته بود که بهر جا رسیده باشند
توقف نمایند که من بعد تسخیر بقیه قلاعی که بنظام الملک متعلق بود از ساهو گرفته بجد تمام میسر ستم
خطی بدوله نوشته بااو در باب تعاقب آن مقهور مصلحت دید و تا باز آمدن قاصد در آن
مقام اقامت گزیدند و دولت در جواب نوشت که صلاح دولت درین است که دست از تعاقب آن مست
باده غرور بدارند لهذا خانزمان بهادر از آب ایندرایان بهر وجه که بود عبور نموده لشکر را سه فوج کرده یکرا
بکار زورمانی خود و دوم بسرداری راو ستر سال و سیوم بسرکردگی پرتهیراج مقرر ساخت و همت بر
دفع آن سالک طریق شقاوت که از گتل کونهانه گذشته متوجه بطرف قلعه ماهولی یا سمت وندار
با چیواری رود گماشت و راه بورگهات که از اکثر طرق در وسعت و آبادانی بهتر بود اختیار نموده
متوجه آن صوب گردید و ساهوی سیاه روز گتل کونهانه گذشته داخل ولایت کوکن شده
و بتهانه دار وندارایح پوری و زمینداران آنجا ملتجی گشت که شاید او را چند روزی
در آن ضلع جای دهند و آنها از همعنانی ابا نموده پیغام نمودند که رانده درگاه پادشاهی را که
مستوجب غضب الهیست در ملک خود جای دادن و در خرابی خانه آبا و خود سعی کردن است هر که مدعی عقل
و شعور باشد چگونه باین معنی راضی تواند شد و آن مردود مغلوب یاس و نومیدی گشته از گتل
مذکور فرود آمد درین وقت عساکر منصوره نیز از آن گتل گذشته داخل ملک کوکن شدند و رنولد

ما کم برزدی

هم به نزدیکی کابل کوهنهار رسید آن تیره رای تیره روز سراسیمه گشته بجانب قلعه ماهولی ره نورد وادی فرار
شد خان مشار الیه که این خبر شنیده تا گذشتن بخاره و بقیه اردو از کابل و رسیدن ولکه پاره
دور بود صبر نموده بجهت آنکه مبادا آن مقهور فرصت یافته خود را بجائی رساند در تعاقب او بال
استعجال گشود و بدلالت توجه اقلیم گشای حضرت صاحبقرانی بهمان سمت که ساهوی مقهور فرار نموده بود
روانه شده بعد از طی ۳ کروه راه خبر یافت که آمرزود در قلعه مورنجن که درون کوه و میان جنگل
واقع شده و از اینجا پانزده کروه است نزول ادبار نموده میخواهد که ساعتی برآسوده کوچ نماید خان زمان
بهادر بعد از اطلاع بر این معنی بهیچ چیز مقید نگشته در کمال سرعت روانه گردید و چون ۳ کروهی
قلعه مذکور رسیده فراز پشته که در میان راه بود برآمد سپاهی لشکر ظلمت اثر او که هنوز کوچ نکرده بود
نمایان گشت با وجود که بسبب تنگی راه و وفور گل و لای تند راندن آن خان شهامت شعار شجاعت
نشان از بنده های درگاه والا و تابینان مشار الیه کم کسی با او رسیده بود نظر همت بلند بر قلت
جمعیت نیفکنده و باستظهار تائید آلهی و اعتضاد اقبال بی زوال بادشاهی از آن پشته فرود آمده
بجانب غنیم شتافت و آن مقهور خبر وصول لشکر ظفر اثر یافته باضطراب تمام از احمال و اثقال
آنچه ضروری بود بار کرده روانه ساخت و زواید را همانجا گذاشته خود با جمعیتی که همراه داشت
از عقب اردوی خود راهی شتابی گشت و چون یک دو کروه راه طی نمودند بهادران سپاه منصور جلوریز
از عقب رسیدند و با وجود آنکه همراهان او بیشتر و آسوده تر بودند جرات مقابله نموده از
بنه و اسباب آنچه همراه گرفته بود نیز گذاشته عنان قرار بدست فرار داد و مبارزان عرصه
وغا که همگی همت بر دفع و رفع آن مقهور وخیم العاقبت مصروف میداشتند اصلا باسباب

مقهوران التفات نکردند و آن مرد و دو را پیش انداخته در اثناء راه این یورش نخست همی
تمامی مردم زبون اسپه و جمعی کثیر از مردم خوش اسپه او را بسیلاب تیغ دادند و دستگیر نمودن آن گروه
نورد وادی ضلالت را وجهه همت ساخته آن روز قریب دوازده گروه دیگر در تعاقب او طی مسافت نمودند
و از کثرت قطره و تردد دی که سپاه منصور را در کل ولایات قطع شده دو اسپ در زیر ران خان زمان
بجا در ضیاع گشته چون اسپ دیگر باو نرسیده بود بر مرکب یکی از تابینان خویش سوار شد و آن فرخنده
ساعتی زمین گیر گردید و همچنین اسپان سواران اکثر بنده های درگاه والا و تابینان خان مشار الیه
از کار افتاد بنابر آن ساهوی مقهور با جمعی همراهان بپامردی مرکبان تازه زور از دست
بجا در آن مهبط ضلالت خلاصی یافته جانی بدر برد و جمیع بار و بنه و اسپ و شتری که همراه داشت
با نقاره و چتری و پالکی آن مقهور و نشانهای منتظم جعلی که او را با خود می گردانید بدست سپاه
ظفر پناه افتاد و درین وقت که خیمه و اسباب هیچ یک از لشکریان نصرت نشان نرسیده بود آنها
بکار آمده موجب رفاهیت ایشان گردید و جنود اقبال قرین فیروزی عنان بسعادت معطوف
گردانیده شب هنگام در زمینی که فی الجمله خالی از آب در کل نبود منزل نمودند و آن مقهور حیات را
غنیمت شمرده شب در بیابان خود را بپای قلعه ماهولی رسانیده خواست که بجانب رنگنه و ترنگلواری
رود آخر اندیشه نمود که مبادا در راه ها گرفتار سرپنجه عقوبت مبارزان عرصه جلادت گردد بقصد
بهتر از قلعه ماهولی که داخل ملک کوکن است منزلی نیافته در پای آن قلعه رحل اقامت افکند و
دیرینه هر کس از اقوام و اعوان خود را که در حالت شدت و رخا رفیق شفیق او بودند همراه نگاه داشت
و باقی مردم را وداع نموده گفت چون کار باینجا کشید شما سر خویش گرفته از هر طرف خواهید

بدر رویه که من بواسطهٔ محافظت جان خود درین حصار متحصن میشوم و باید پسر بدگهر خود قلیلی از اسباب
و اموال که با او مانده بود بقلعه درآمد و این خبر در دوازده کروهی ماهولی بخانزمان بهادر رسید
با وجود قلیلی راه آن مسافت را بیک روز طی نموده خود را بپای قلعه رسانیده در انحوالی منزل گزید
و جمعی مقهوران که در پای قلعه بنگاهبانی اشتغال داشتند با گروهی که بفراهم آوردن غله و آذوقه
مشغول بودند بمجرد دیدن اعلام نصرت اعتصام افواج قاهره گریختند و اسپ و شتر و گاو
بسیار که بجهت بار کردن آورده بودند با جمیع آن غلات بدست غازیان لشکر منصور افتاد و
خانزمان بهادر ملچار برابر دروازهٔ کلان قلعه را که راه آمد و شد غله و اسباب و سایر دواب
از آنجا بود برای جه بهادر سنگه بندیله حواله کرده مداخل و مخارج را بر محصوران بسته گردانید
و رندوله نیز بعد از چند روز رسیده دروازهٔ دوم را که بسبب کوه و جنگل که در میانه
فاصله بود تا این دروازه هفت کروه مسافت داشت گرفته ملچار کرد و چون از دو طرف
کار بر اهل حصار تنگ ساختند ساهوی تیره اختر از در عجز درآمده بخانزمان بهادر نوشت
که بجهت اختیار بندگی درگاه آسمان جاه نموده قلعه‌ها را حواله اشخاص میکنم و خان مشار الیه جواب
داد که بر بندگان حضرت التماس بندگی تو مقبول نخواهد شد اگر خلاصی خود خواهی محالهای عادلخان باز
ده و هرچه رضای خاطر او باشد تن در ده و چون آن بی‌سعادت دانست که دیگر بار نعمت بندگی
خلیفهٔ زمان که از تیره‌بختی و تیره‌رایی خویش از دست داده میسر نیست قرین تأسف و تحسر گشته
ناچار بدانچه عادلخان از سابق باو شرط کرده بود راضی شد و عهدنامه‌ها بنشان بخان مشار الیه
و محمد امین وکیل او طلب و بعد از آنکه عهدنامه مصحوب قاضی سعید ابدالی معتمد خویش فرستاد از ابتدای

مطلب‌های دور از کار و خواهش‌های بی‌هنجار که قبول آن کمال بُعد داشت پیش گرفته از آنچه قرار
یافته بود تقاعد نمود و تشخیص معامله بطول انجامیده محاصره قلعه بامتداد کشید و بعد از گفت
و شنود بسیار و رد و بدل بی‌شمار آن سرگشته وادی ادبار از حصار برآمده در کمر
کوه قلعه بار زنده وله ملاقات نمود و قرارداد که قلعه جنیر و غیره را با اولیای دولت قاهره
بسپارد و بانچه قبل ازین عادلخان مقرر نموده بود نوکر او شود و بعد از دو روز طومار
مطالبی که در تسلیم نمودن قلاع به بنده‌های درگاه والا داشت نوشته مصحوب قاضی
سعیدا و ساونت نام وکیل خود نزد خان زمان بهادر فرستاد و آن خان شهامت‌نشان کارآگاه
چون درین مواد حکمی باو نرسیده بود جواب او موقوف نموده نقل طومار با عرضداشت خویش پایه
سریر اعلی ارسال داشت و بعد از چند روز که فرمان واجب الاذعان شرف ورود بخشید
جواب ملتمسات او را مطابق آنچه در هر باب حکم شده بود نوشته فرستاد و ساهو
معتمدان خود را با نوشتجات بنام قلعه‌داران جنیر و ترنبک و ترنکلواری و هریس وجودهن
و جوند و هرسرا در باب سپردن قلعه‌ها به بنده‌های درگاه معلی مصحوب قاضی سعیدا نزد خان
زمان بهادر روان ساخت و خان مشارالیه برای حراست هر یک از آن حصون حصینه یکی از بنده‌های
درگاه معلی را با جمعی از سوار و پیاده معین نموده همراه آنها فرستاد که قلعه‌ها را بحیطه تصرف
درآورده ضبط نمایند و بمیامن تأییدات آسمانی و اقبال مسخر نمای کشورکشای حضرت
صاحبقران ثانی آن ملک از غبار فتنه و فساد پاک گشته حال جمهور رعایا و سکنه و
متردّدین که پایمال شر و شور بدکیشان و دست فرسود ظلم و زور و جور اندیشان بودند

بامن

بامنیت و رفاهیت گرائید و مثل قلعهٔ خیبر که در متانت و استحکام ثانی قلعهٔ دولتاباد است با چندین

حصن حصین و حصار متین دیگر مسخر گردیده ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت و بعد از آنکه خاطر خان زمان از انصرام

آن مهم بجمعیت گرائید از پای قلعه ماهولی برخاسته چند روز دیگر در آن حوالی بواسطهٔ خویش نظام

که رندوله او را از ساهو گرفته همراه خود داشت و بعادلخان در باب سپردن او بدولتخواهان درگاه والا

عرضداشت کرده انتظار جواب میکشید توقف نمود و چون نوشته عادلخان برندوله رسید بادشاهزاده

او خویش نظام را حواله خان زمان بهادر نموده خود ساهو را همراه گرفته به بیجاپور رفت و لشکر

ظفر اثر قرین نصرت و فیروزی عنان معاودت بصوب دولتاباد معطوف داشته بخدمت شاهزادهٔ

مؤید منصور سلطان اورنگ زیب بهادر پیوست. باقی احوال خاندوران بهادر در وقتی که او را بعد از

تسخیر قلعه اوسه و اودگیر روی نمود آنکه چون شنیده بود که قطب الملک گجموتی نام فیلی دارد بسیار

خوش صورت و نیکو خو و از عزیزی آنرا همیشه اندرون خانهٔ خود نگاه میدارد و در مدت ایلچیان

و مردم پادشاهی که بگلکنده آمد و شد کرده اند نهان داشته لهذا بعد از فتح قلعه اوسه

بکوهیر که بسرحد ولایت گلکنده است رفته بوعد و وعید آن فیل را با سیصد و پنجهزار هون که

یک لک روپیه باشد بصیغهٔ نعلبهای از قطب الملک گرفت و از آنجا بحدود بیدر که آمده قلعه کیلر

قلعه آسته از مضافات پرگنه کورمانه کاتون برابر که از دیرباز جمعی متمردان متصرف بودند

باطاعت هیچ حاکمی و صوبه داری در نمیدادند مفتوح ساخته ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید و

کنگ سنک بیس از ذوگوکیای زمیندار دیوگده فرستاده پیغام کرد که اگر بهبود کار خویش

میخواهی می باید که آمده این بنده های درگاه جهان پناه را ببیند و پیشکشی لایق جهت بندگان

حضرت اعلی بر ہند تا ہموارہ درکنف امن وسلامت باشد والا پاپایمال سرکشی خویش خواہد گردید وبعد از
رسیدن لشکر ظفر اثر بیکمرلی نایکو رکنک سنکہ از پیش گوکیا مراجعت نمودہ پسرام کیل وکیل اورا با خود
آورد معلوم شد که چون از تند باد نخوت وغرور در کاخ دماغ گوکیا خلل وفتوری بہم رسید وآنچه آن
شجاعت نشان پیغام کرده بود راضی نیست وبعد از وصول نایکو خاندوران بہادر بعزم تسخیر قلعه آن
که محکمترین قلاع ولایت گوکیاست ورمیتسندرای تعلقہ مذکور مستحکم وخود بران متحصن نموده
بترتیب ملچارها وتہیه لوازم قلعه گیری پرداخت واسباب محاصره مہیا ساخت بہادران جلادت
شعار در عرض تسخیر وزاز اطراف ملچارها تا کنار خندق رسانیده کار بر محصوران تنگ
ساختند وآن گروه را قلعه دل تسخیر رعب وہیبت گشته دست تشبث بذیل عجز وانکسار زدند
وکس فرستاده امان طلبیدند خان بشار الیه قبول این معنی را بشرط بدان ساخت که درونیان
از اسباب واسلحه ودواب آنچه باشد در قلعه گذاشته خود برآیند بجان امان یابند واز آنجا
که جہل پرده ادبار بر روی کار ایشان کشیده بود باین شرط راضی نشده بیشتر از پیشتر در ضبط
واستحکام قلعه سعی نمودند ورضی خان که بنده قدیم الخدمت درگاه والاست ودر فنون قلعه گیری از
نقب زدن وغیر ذلک وقوف ومہارت تمام دارد نفر موده خاندوران بہادر در برخندق
قلعه که بیست گز عرض وده گز عمق داشت پل محکمی بست وبسیاری از عرصه وغا از آن گذشته حصار را
مرکز وار بدایره محاصره در آوردند مقارن این حال کمیاپی بسنداره جانده که خان بشار الیه اورا
طلبیده بود با یکهزار و پانصد سوار و سه هزار پیاده رسیده ہفت ودو ہزار روپیه بصیغه مہمانی
گذرانید وسکرانم رسید اکنون نیز بموجب حکم اشرف از سپاہی وبنداره که جماعه فیما چنانند

بانہر

قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فراهم آورده بملک کوکیا در آمد و در اثنای راه از اهل آن ولایت
که هنگام عبور عساکر ظفر مآثر گریخته در کوه دامنها و جاهای قلب اجتماع نموده بودند مواشی و اسباب
بسیار غنیمت گرفته بلشکر منصور ملحق گشت و چون بر کیفیت محاصره و طیار شدن نقب بسعی رومیخان
وقوف یافت بالتماس پرانیدن قلعه را موقوف داشت و باتفاق کیسا کس نزد کوکیا فرستاده
او را بر حقیقت حال آگاه گردانید و به پند و نصیحت از خواب غفلت بیدار ساخت و کوکیا بسعی کیسا
سنگرام صواب دیدن جان دوران بجا در دادن جمیع فیلان خود نموده در کار نامی را که مدار علیه او
بود با طومار آسامی یکصد و پنجاه فیل از نر و ماده فرستاد خان مشار الیه گفت که چون کوکیا بآمدن
خود و دادن فیلان راضی شد متحصنان قلعه را بجان امان بخشیدیم مشروط بانکه اسبها آورده را بر
قلعه را خالی کنند تا ما تهانه ساخته جمعی بمحافظت آن بگذاریم و چون کیسا کوکیا باین شق راضی شد
نقب ملچار رومی خان را بباروت انباشته آتش دادند یک برج با قریب پنجاه کس از مقهوران
که بر فراز آن بودند پریده بهوا رفت بعد از آن نقب ملچار راجه جی سنگه را که زیر برج سنگین کلانی رسیده
بود آتش دادند از جهت کمی باروت خللی در قوایم آن راه یافت اما نپرید نقب سیوم را که بعهده سپهدار
خان بود چون پرانیدند یک برج پاره از دیوار با قریب صد کس از مخذولان اوج گرفته نگونسار گردید
و راه وسیعی کشوده شد و بندهای کار طلب رزم جو خصوص راجه جی سنگه و سپهدار خان هجوم آورده داخل
قلعه شدند و تیغهای تیز بر آن کشیده آتش در خرمن عمر مخالفان زدند و قریب دو هزار کس از مقهوران عرضه
تلف گشته آن حصار مسخر اولیای دولت پایدار گردید و دیوچی قلعه‌دار زن و بچه بدست مردم سپهدار خان
گرفتار شد در ان فتح اکثر بندهای درگاه جهان پناه از جوش اخلاص و دولتخواهی میدان اظهار

داد اعلان تا خسته جوهر مردی و پردلی عیان ساختند و بعد از وقوع این حادثه با دختری که در دمام گوگلیا بود بد در حیرت
بنده کشته باقی فارس سنگ اضطراب برآمده در روز مبارک دوشنبه هفتم بهمن پانزده کروهی کوکبه بدین
خاندوران بهادر سایر دولتخواهان درگاه والا آمده یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و مجموع فیلان خود را
که از نر و ماده یکصد و هفتاد زنجیر بود بجهه پیشکش بندگان اعلی داد و تعهد نمود که چهار لک روپیه دیگر در
سه سال بخزانه عامره واصل سازد و من بعد قدم از جاده اطاعت و انقیاد بیرون ننهد آرزو چنین پیشکش
گرفتنی را که مجموع فیلان یا غیر آن را یکبار زار گیستانند باصطلاح اهل هند گوتها چار گویند که عبارت از روفتن
خانه باشد مجملا چون خاندوران بهادر کوکبه را در طریق بندگی و فرمان پذیری مستقیم یافت قلعه باکیور را باز
باو معوض داشت و از ان مهم بالکلیه فراغ خاطر حاصل نموده با جنود نصرت و فیروزی از راه کالی بهنیت
روانه درگاه سلاطین پناه گردید چون بحوالی کالی بهنیت روانه درگاه سلاطین پناه گردید چون بحوالی
کالی بهنیت رسید بهیم نراین بنده از انجا بدلالت بخت بندگی و دولتخواهی بندگان حضرت اختیار نموده سیصد
فیل بر سبیل پیشکش داد و شکر ظفر اثر از انجا کوچ در کوچ متوجه پایه سریر اعلی گردید مجملا بیست و هفتم آذر رایات
حضرت آیات از احمدآباد صوب دارالخلافه ارتفاع یافته کنار تالاب جوکی محط سرادقات جاه و جلال گشت
دران منزل اندجیت سنکه بعنایت خلعت خاصه و اسپ و فیل مباهی گشته رخصت وطن یافت و پرتاب کنور ولد رانا
جکت سنکه خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلای میناکاری و اسپ و فیل و چندی از راجپوتان عمده رانا
مثل راو بلوی چوهان و راوت مانسنکه چندراوت و غیرهما که همراه او بودند خلعت و اسپ مرحمت
نموده ایشان را رخصت معاودت بوطن خویش فرمودند و از روی عنایت جهت رانا جکت سنکه
نیز فیل فرستادند و از انجا بدولت کوچ در کوچ متوجه مقصد گشتند چهارم دیماه عمدة الملکی علامی

افضلخان و مکرمتخان دیوان بیوتات با جمیع اهل دفتر و کارخانجات زاید بجهت تخفیف کثرت اردو از
راه راست بدار الخلافه رخصت فرموده بنفس نفیس با خاصان عمده شکار زرین سعادت جاوید و دولت
پایدار بشکار باری توجه نمودند نهم دی شفقت خان پسر اعظم خان از تغییر عبد الرحمان ولد صادق خان
بخدمت عرض مکرر و مرحمت خلعت سرفراز شد شانزدهم دیماه عمارات کنار تالاب باری که
بتازگی در کمال موزونیت و خوشی صورت اتمام پذیرفته بود فیض نزول اشرف یافته پسند خاطر
مشکل پسند خلیفه زمان آمد و چون تمام آن از سنگ سرخ ساخته شده بود بلعل محل موسوم گردید و در
همین تاریخ سیف خان که بحراست صوبه اکبرآباد قیام داشت سعادت اندوز ملازمت گشت
و معتمد خان که بتنبیه زمیندار دهندهیره تعیین شده بود با راجه بیتهلداس و سایر همراهان احراز
دولت ملازمت نموده او را بدرگاه خلایق پناه آورد صورت این واقعه آنکه خان شار الیه با همراهان
آن ولایت رفته بمحاصره قلعه شهرا که محکمترین حصون آن ولایت است قیام نموده مبارزان عرصه جلادت
کار بر محصوران تنگ ساختند زمیندار مذکور تاب مقاومت فزون از حوصله طاقت خود یافته زینهار
طلبید و خان شار الیه او را دید و آن ولایت بتصرف اولیای دولت روزافزون درآمده بنده های درگاه
جهان پناه قرین فیروزی معاودت نمودند القصه بندگان حضرت بعد فراغ از شیر شکار بندارا باری
متوجه روپ باس گشته بیست و دویم دیماه عمارات کنار تالاب روپ باس را که محل مذکور بنام او معمور است
بفیض قدوم همایون زینت ساختند این عمارات که تمام از سنگ سرخ بنظر نمود که آن بانی ابنیه
سلطنت و کشورکشائی بنا شده و تازه صورت اتمام یافته و بغایت مطبوع و دلنشین است
باری موکب منصوره از روپ باس نهضت و از آنجا بدو منزل بباغ دهره نزول اجلال فرمود و افضلخان و

و مکرمت خان که پیشتر بدار الخلافه رفته بودند و امانت خان و سایر بنده‌های درگاه جهان پناه که در آن
مستقر سلطنت اقامت داشتند بدولت ملازمت فایز گشتند و وصول موکب منصور خدیو صاحبقران
ثانی بدار الخلافهٔ اکبرآباد و بعد احتشام جشن فرخنده وزن شمسی آنحضرت که بتاریخ بیست و ششم دیماه مطابق نهم شهر شعبان
المعظم سنه هزار و چهل و پنج هجری از باغ دهره بر فیل سوار شده باشکوه آسمانی قرین سعادت جاودانی
متوجه مقر سلطنت گشتند و شاهزاده جوانبخت کامکار سلطان داراشکوه در عقب خوضه فیل نشسته
سعادت معهود در اثنای کوچه و بازار زر افشانی آغاز نمودند و بمبارکی و فیروزی داخل قلعه مبارک شده میمنت
افزای دولتخانه عالی گردیدند و در ایوان چهل ستون عام و خاص که آن را برای جشن خجسته و بزم فرخنده وزن شمسی
چهل و ششم از عمر ابد قرین فرمانروای روی زمین آراسته بودند بر تخت دولت نشستند و اگرچه هنگام جلوس
همایون چنانچه سبق ذکر یافته سجده را منع فرموده بجای آن زمین بوس قرار داده بودند و تا امروز مردم این
طریقه مسلوک میداشتند اما چون در نظر ظاهربینان بسجده مشتبه میگشت و این معنی گره خاطر انور بادشاه
حق پرست دین پرور بود درین روز خجسته حکم فرمودند که زمین بوس نیز بر خلائق معاف باشد و چنانچه سابق از
در ازای عادتی تسلیم و یک زمین بوس بجا می‌آوردند بعد عرض زمین بوس یک تسلیم دیگر چهار تسلیم
بجا آورده باشند و درین ساعت سعد بر طبق این امر اعلی احکام صوبجات فرامین قضا نفاذ شرف صدور
یافت که چون بورود احکام ممالک نظام خلعت های فاخر و دیگر عنایات منعم گردند بدستور
مذکور عمل نمایند و از عام و خاص به سعادت غسلخانه تشریف قدوم ارزانی داشته ایوان رفیع بنیان آن را
که بموجب حکم اشرف در غیبت آنحضرت برداشته بار دیگر بطرحی که مقرر شده بود سرا پا از سنگ مرمر
بنا نموده و بغایت عالی ساخته و با دیگر نشیمنها که مجدداً تعمیر یافته و حمام غسلخانه که متصل آن در روی

زمین

زینت حال یافته شد و سیر فرموده بمحل مقدس تشریف بردند الحق حمام مذکور جهانی عالی بنا ایست که کلک سخن پرداز

از عهده توصیف آن بتواند برآمد بنیادکنان حضرت که در همه باب بتخصیص عمارت از طبع متصرف دقیقه یاب مشکل پسند

خویش میزان عدالت و استقامت در دست دارند آنرا بنوعی که ازین خوبتر نشاید در مکان مناسبی که بر دریای

جون و باغ باچهرو که و جمیع باغات آن روی آب است فرست طرح فرموده اند و استادان صنعتگر از بدایع صنایع

که در حرف بنائی و سنگتراشی فوق آن متصور نباشد مثل آئینه کاری و منبت کاری و پرچین کاری و نقاری و غیر ذلک

از درون و بیرون فرو گذاشت نکرده اند و در رخت کن و سرد خانه و گرم خانه بطرف دریا جالی

های کلان ساخته و آئینه های حلبی نصب نموده اند که از همه جا دریا و باغات مذکور در نظر است

مجملا روز دیگر که یکپهر و یک گهری گذشته ساعت وزن مبارک خوش کرده بودند سلیمانی بار را در مجلس غسلخانه خاص بطلا و

سایر اشیا بدستور مقرر سنجیدند و آنحضرت بعد فراغ از وزن یکسیان بر تخت مرصع نشسته دست دریا

نوال بجود و افضال برگشادند و تحت از شاهزاده های کامکار گرفته تا بامرای ذوی الاقتدار

و سایر بنده های اخلاص شعار بهمه فراخور نسبت و حالت خلعت مرحمت نمودند معتمد خان را باضافه

پانصدی ذات که از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و هزار و دویست سوار باشد سرافراز ساختند

و راجه بیتهلداس را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار ممتاز گردانیده دستوری

بطرف وطن مالوف رخصت فرمودند خلیل خان قراول بیگی را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات

و هزار سوار سربلند ساختند و باقیخان و سرانداز خان هر یک را از اصل و اضافه بمنصب هزاری

ذات و هزار سوار نوازش فرمودند و بهمیا ولد آصفخان خانخانان را منصب پانصدی ذات و دویست

سوار عنایت نمودند و در همین روز خجسته بهادرخان روهیله و نجابت خان خلف میرزا شاهرخ

ودر شنبه قلیچ خان بسعادت تقبیل عتبهٔ جلال فائز شد. پنجم بهمن بهادرخان بعنایت خلعت و اسپ و فیل سرمباهی
گشته بمتهرا و مهابن که فوجداری آن با وی متعلق بود رخصت گشت و نجابت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات متهرا
و دو هزار و پانصد سوار مفتخر گردید و چون از بنات عفت سمات شاهنواز خان خلف میرزا رستم صفوی
مخدره که بسعادت نسبتی پیوند شاهان ولیاقت ازدواج صاحب کلاهان داشت برای شاهزادهٔ مؤید منصور
محمد سلطان اورنگ زیب بهادر خواستگاری فرموده بودند بتاریخ هشتم بهمن که ساعت مسعود
مختار اختر شناسان عصر بود تادیهٔ رسم ساچق نموده یک لک و شصت هزار روپیه از انجمله شصت هزار
روپیه جواهر و مرصع آلات و شصت هزار نقد و چهل هزار اقسام اقمشه بسیار و آیین شایسته مصحوب
میر جمله و معتمد خان و دیگر خانه زادان و خلیل خان بنزد خان مشار الیه فرستادند و نهم بهمن الله وردی خان
بمرحمت خلعت و اسپ و فیل و خدمت فوجداری سرکار لکهنو و بیسواره و تنبیه مفسدان آن ولایت
نواخته مرخص ساختند. هشتم اسفندارمذ عبد الرحیم بیک برادر عبد الرحمن بی اتالیق عبد العزیز
سلطان پسر کلان نذر محمد خان والی بلخ که بقصد بندگی درگاه جهان پناه از بلخ روی امید باستان
سدره نشان آورده بود سعادت ملازمت یافته یکدست باز و نعون و سه تقوز شتر بر سبیل
پیشکش گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکاری و منصب هزار و پانصدی
ذات و هشتصد سوار و انعام بیست و پنج هزار نقد کامیاب مطلب گردید. نهم اسفندارمذ عید رمضان
مژدهٔ فرخندگی و بهروزی رسانیده خلیفهٔ زمان که از پیروی سرور پیغمبران علیه صلوات الملک المنان
رتبهٔ پیشوای سلاطین جهان یافته‌اند عیدگاه را بفیض قدوم همایون مزین ساخته اقامت نماز
عید نمودند و در رفتن و برگشتن بزرفشانی دست جود کنار تمنای بینوایان کوچه و بازار را لبریز نقد

برادو کردانیدند یازدهم اسفندارمذ ماده دموی بر انامل مبارک آنحضرت بحیثیتی شدید آغاز کرده مزاج
همایون از نهج اعتدال فی الجمله منحرف گشت بتجویز حکمای صاحب تجربه دو مرتبه خون کشیدند و شاهزاده های
کامکار و امرای صاحب اقتدار از اشرفی و روپیه تصدقات گذرانیدند و ابواب خیرات بر اهل استحقاق
مفتوح ساختند صحت ذات مبارک آنحضرت که سلامت همه آفاق در سلامت اوست از درگاه مجیب الدعوات
خواسته عاقبت و بیشکاران دار الشفای تقدیر برای تقویت دین و ایمان و باعث امن و امان مرض صحت و شربت
شفا ترتیب دادند و بعنایت حکیم علی الاطلاق مزاج اشرف دیگر باره مرکز دایره اعتدال گشت اما
تا بیست روز که ایام کوفت و نقاهت بود بعام و خاص غسلخانه بر نیامده در خوابگاه مبارک تکیه بر
بستر آسایش داشتند و گاه بعضی مقربان حضرت و خاصان دولت را از روی مرحمت طلبیده
کورنش میدادند و بدیدار فیض آثار تسلی بخش خاطر ارادت کیش اخلاص سرشت ایشان میگشتند
تخصیص علامی که اورا اکثر روزها بواسطه بعضی مطالب ضروری طلب میفرمودند و مهماتی که اهتمامی
بایشان بود در اندرون سرانجام می یافت آغاز سال هجدهم از دوره اول جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی
خدایرا سپاس که سال هجدهم سریر آرائی پادشاه سکندر شان و سلیمان
زمان بنصرت و فیروزی صورت انجام یافت و سال هجدهم بدولت و بهروزی آغاز شد مقدم نوبهار طراوت
بخش گلشن روزگار آمده آرایش جشن فرخنده نوروزی نشاط افزای طبایع گشت و بعد از هشت
ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه نجومی از روز جمعه بیست و دوم شهر شوال سنه هزار
و پنجاه و شش هجری نیر اعظم برج حمل تحویل نموده اعظم خواقین انجم حشم و اکبر سلاطین عالم بعد از
بیست روز که بسبب عارضه مذکور آفتاب دیدار در سحاب خلوت از نظر آرزومندان اخفا داشتند

درین ساعت خجسته قرین صحت و عافیت از محل آسایش برآمده بدولت و سعادت بر تخت مرصع جلوس فرمودند
و چشم جهان‌نما بنور روشن و دل عالمیان از شکفتگی غیرت گلشن ساختند شاهزاده‌های والا تبار و جمیع امرای
نامدار و بنده‌های خلاص شعار زرها نثار نمودند و تصدق‌ها گذرانیدند و جمعی از آن و چون بعضی
شعرای پایه سریر اعلی اشعار غرا در تهنیت سلامت ذات اقدس و صحت مزاج همایون بعرض اشرف
رسانیده صلات گرانمایه یافتند در آن روز مبارک نخست پیشکش ملکه جهان بیگم صاحب مشتمل بر تخت
طلای منبت کار زمرد نشان و هر دو بار که قیمت مجموع دو لک و پنجاه هزار روپیه میشد از نظر انور
گذشته بشرف قبول موصول گردید بعد از آن دیگر شاهزاده‌های کامگار و امرای نامدار بترتیب
مدارج اعتبار پیشکش نمایان کشیدند روز دوشنبه سیوم فروردین خان دوران بهادر که درین سفر
دولت اثر چنانچه گذشته مصدر خدمات بزرگ و ترددات سترگ شده بود درین فتوحات
عظیمه و مغانم کثیره سرخرو و سربلند خود را بسعادت ملازمت خلیفه زمان و مرشد عالمیان
رسانید و هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و شش هزار روپیه بصیغه تصدق گذرانید و پسر درویش
محمد ابن ابراهیم عادلخان را که در قلعه اودگیر بدست آورده بود بشرف تقبیل عتبه جلال فائز گردانید
و بندگان حضرت روز دیگر جهت آن اسیر مقرر نموده فرمودند که در قلعه اکبرآباد محبوس باشد و راجه
جی سنگه نبیره راجه مان سنگه و مبارز خان افغان و ماداهو سنگه ولد راو رتن و رام سنگه پسر راجه بیتهلداس و جمعی
دیگر از بنده‌های درگاه خلایق پناه که رفیق خان مشار الیه بودند نیز احراز سعادت ملازمت کیمیا
خاصیت نمودند و سیدی مفتاح قلعه‌دار اودگیر که بمساعدت بخت در سلک بنده‌های درگاه سلاطین
پناه انتظام یافته بخطاب حبش خانی سرافراز شده بود همراه خاندوران بهادر روی امید

باستان بندگان آورده جبهه سای عتبه عبودیت را سرمایه تفاخر ساخت و یک زنجیر فیل پیشکش
گذرانیده و خان دوران بهادر دو زنجیر فیل از بابت پیشکش گوگنا و غیره که در تمام ایام سلطنت
حضرت جنت مکانی و از ابتدای جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی تا حال هیچکس از امرای عالیشان یکبار
از کسی نگرفته بود و در عهد حضرت عرش آشیانی نیز شاید نادر اتفاق افتاده باشد با هشت لک روپیه نقد
که از زمینداران گوندوانه و غیره هم باج و مقرری پیشکش بندگان حضرت و پاره برای خود گرفته بود از
نظر انور گذرانیده دو لک روپیه قیمت آن فیلان شد که مجموع ده لک روپیه بوده باشد از انجمله
فیل کجمونی بود که قطب الملک آنرا بسیار عزیز میداشت و چنانچه گزارش یافته همواره در دولتخانه خود می
و خان والا شان الیه از وجه پیشکش خود یک لک روپیه یراق طلا برای فیل مذکور ساخته پوشانیده بود
و چون آن فیل بصورت و هیکل و خوشخوئی در نوع خود درجه کمال داشت پسند خاطر اشرف حضرت
صاحبقران ثانی که در هر چیز مرتبه شناسائی بمعراج رسانیده اند افتاده بپادشاه پسند موسوم گشت
و قیمت آن یک لک روپیه مقرر شد و بندگان اعلیحضرت قدرشناس جوهر پاکیزه گوهر انند خان دوران
بهادر را که خدمت نمایانی نموده بود و فراخور اخلاص و عقیدت و جانفشانی و فدویت او مشمول
عواطف ساخته بخطاب نصرت جنگی و عنایت خلعت خاص با چارقب زردوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع
و دو اسپ خاصگی یکی با ساز طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و اضافه هزار ذات و هزار سوار
دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزار ذات و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و بتنخواه آن
ده کرور و هشتاد لک دام موافق بیست و هفت لک روپیه حاصل میشود سرکار گیده گوین بخشیدند و پرگنه تیجاره علیپور
که چهار لک و پنجاه هزار روپیه حاصل داشت از تغییر خالصه شریفه صوبه مالوه از این تاریخ در عوض طلب اضافه

خان مشار الیه مرحمت فرمودند و از روی قدردانی نوازی و بنده پروری باین کلمه که فوق جمیع عنایات
آن عمده دولتخواهان جان‌نثار است مشرف و مباهی ساختند که ما در عنایاتی که نسبت بشما سمت ظهور یافت
بر شما منتی نداریم بلکه بقصر شمشیر و زور سعی و تردد نمایان خود از ما گرفته اید در سلک خدمات نمایان از شما
بظهور آمده و اگرچه جمیع بنده ها درین یورش در سعی و تردد تقصیر نکردند اما خدمت شما از همه در یورش دکن
شما ازیشان پیش است و خان مشار الیه برابر این مرحمت که زیاده از حوصله طاقت بنده هاست اخلاص شعار آداب
شرایط تسلیم و تعظیم بجا آورده شکر و سپاس گذاری که بیرون از حیز امکان باشد بتقدیم رسانیدند و بر مراتب
قدردانی افزوده بعرض رسانیدند که هر چه شد باقبال حضرت شده خوشا حال بنده که خدمات او در نظر
شاه مقبول و مرضی خاطر ولی نعمت حقیقی افتد و بدینگونه مشمول عواطف گوناگون گشته بین الاقران
لوای مباهات برافرازد و راجه جی سنگه نیز بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ تپچاق و اضافه یکهزار
سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار باشد و عنایت پرگنه چاتسو از سرکار
اجمیر که نزدیک وطن او بود و دو لک روپیه حاصل داشت از تغییر خالصه شریفه و ماهو سنگه
بعطای خلعت و اسپ و اضافه چهار صد سوار که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار
سوار باشد و امر سنگه ولد راجه گج سنگه بعنایت خلعت و اسپ و اضافه پانصدی ذات و پانصد
سوار که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار باشد سرافرازی یافتند
و درهمین روز مبارک منصب جعفر خان را باضافه هزاری ذات پنجهزاری ذات و سه هزار
سوار مقرر نمودند روز دیگر حضرت قران ثانی بادشاهزاده های والاتبار و پردگیان
سرادقات عصمت و عظمت بمنزل یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار تفضل

قدوم مهبط انوار آسمانی ساختند و آن دستور العمل نویسان بلند مقدار تا قامت هر یک را باندازه و شمار نموده

تشنیع عالی از نوادر [illegible] بر کنده اند [illegible] بیشتر [illegible] خان الیه [illegible] دو هزار [illegible]

جواهر [illegible] صنع الله [illegible] در تصرف [illegible] سردار خان [illegible] اصل و اضافه دو هزار [illegible] سوار

و ایلچیان انجلیز [illegible] سوار [illegible] اصل و اضافه [illegible] هزار [illegible] پانصد سوار

و میر [illegible] وزین [illegible] خان [illegible] اصل و اضافه [illegible] بانصد [illegible] سوار [illegible] کرده

و ریله [illegible] صلابت خان [illegible] صادق خان [illegible] اصل و اضافه بانصدی [illegible] و فتحجان [illegible]

و میران [illegible] و آوردن [illegible] اصل و اضافه بانصدی [illegible] منصب [illegible] جمع

و شش صد سوار [illegible] وزیر خان [illegible] منصب [illegible] سرداران [illegible]

و شش صد سوار [illegible] بیست [illegible] نیز [illegible] و افغانان [illegible] خود

تیغ جهاد غازیان لشکر اسلام گشته تفصیل این اجمال آنکه بهویت مذکور در سلک بنده های درگاه

[illegible] بیست [illegible] داده [illegible] منصب [illegible] ایشان [illegible] نموده

با هزار و پانصدی [illegible] پانصد [illegible] دو هزار [illegible]

هزار و دویست [illegible] بود [illegible] فتح [illegible]

[illegible] بیست [illegible] منجانی [illegible] دو هزار [illegible] بود [illegible]

از [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] وده [illegible] انرا [illegible] شاد [illegible]

اولاد [illegible] نفر [illegible] خود نموده [illegible] خان [illegible]

انتظام [illegible] خود [illegible] دو صد [illegible]

جمعی را که در حوالی خانه او منزل داشتند احضار کرده در قلعه بر در خانه خویش مشغول زد و داشت

به نوبت معهود چون عذر خانه خان مشار الیه رسیده آن جمعیت را تعیین نمود که بانی الضمیر او پرداخته

ز نور ابابیل روم خود [illegible] سر کجات [illegible] صدر حاتب [illegible] انجمنند

[illegible] کس که چنین خدمت [illegible] بر ان [illegible] دلالان [illegible] بیستند

[illegible] ناحق [illegible] بسیار زرده در مجد [illegible] ستاره [illegible]

بیعت که ضلالت ناحق [illegible] تیغ و تیر زده شعله [illegible] واقعه

[illegible] شهادت [illegible] آتش کار زار [illegible] این

بعاد و زر عوادت [illegible] همایش [illegible] زبان اسلام [illegible]

[illegible] بیعت زر [illegible] زبان [illegible] غرض [illegible] الیه [illegible]

اسلام [illegible] حیات [illegible] جان سلامت [illegible] و جوان [illegible] انجمن

[illegible] اعوان و انصار آن [illegible] خلعت [illegible] آفتاب و جامه

[illegible] شهادت [illegible] سجاده [illegible] زر

دیگر [illegible] کان خدمت [illegible] سلیمان زمان [illegible] جود

شب مع جلال رسیده [illegible] عالم [illegible] صبح [illegible] انوار

ملازم او [illegible] روز عالم [illegible]

بفیض از ید بیضا کرده بید او عطا کشوده درین بزم همایون با قناعتی که در شعر طبع روانی و در تصنیف

[illegible]

لباس خاصه و جرایبی که با آن لباس منصوبند بسیار هیبت از اصل و اضافه به منصب هزاری ذات

و دولت سوار شده بر افراز گشت و آنچه درین نوروز عالم افروز از پیشکش شاهزاده های والا تبار و امرای
نامدار بعز قبول یافت به بست لک روپیه رسید چون دار الخلافه اکبرآباد بر زمین کنار دریای جون که آکنده ها و ناهمواریها
دارد آباد است و از ابتدای طرحی که تعمیر بلاد معظم را است در بنا نکرده اند بلکه بتدریج در هر زمینی
باقتضای مکان عمارتی ساخته اند ازینجهت آن شهر گرامی بهر سه نقص داشت یکی نداشتن جلوخانه بیرون
دروازه قلعه که دولتسرای بادشاهی جمیع کارخانجات و بیوتات سرکار خاصه شریفه در آن واقعست
و بدین سبب هر بام و شام که امرا و سایر بنده های بادشاهی بکورنش می آمدند از کثرت اسپ و آدم
مردم آزار میکشیدند تخصیص در عیدها و نوروزها و ایام جشن و سور و اوقات سواری که آنحضرت
که از اجتماع فیلان کوه شکوه و خیل و حشم و انبوه مسلمانان را بیم جان بود دوم نداشتن مسجدی که
فراخور عظمت و شان آن سواد اعظم باشد سیوم تنگی اکثر کوچه ها و بازارها درین ایام که رایات جلال
قرین نصرت و اقبال از دولتآباد مراجعت نمود و حضرت صاحبقران ثانی که همیشه توجه خاطر اقدس و تصرف
طبع اشرف آنحضرت کار جهان بهمت زوال پذیرفته و خوشیهای عالمگیر فکان صفت کمال یافته
میدانی که اهل هند آنرا چوک گویند در پیش دروازه قلعه رو ببازار کلان بطرح مثمن بغدادی
که قطر آن یکصد و هفتاد درع بادشاهی در هر ضلع اطول چهارده حجره و ایوانی و در هر ضلع
اقصر پنج حجره و دکان باشد بساعتی بنا کردند و چون مسجد جامعی که سابقاً بر کنار دریای جون بنا نموده
بودند بغایت بنای عالی بود و بسبب آنکه اهتمام تمام در عمارات روضه منوره داشتند و اکثر
صنعتگران با عمله و فعله بساختن آن مشغول بودند دیگر صورت اتمام نمی یافت اراده فرمودند
که بر یکطرف این میدان که محل اجتماع خلق جهان خواهد بود مسجدی که در خور آن باشد نیز از سرکار

خاصهٔ شریفه بانو نواب خورشید احتجاب رابعه سیرت آسیه سیرت پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان
بیگم صاحب که همواره جویای ثواب اندوزی و خواهان اظهار آثار خیر و حسنات اند التماس نمودند که میخواهیم بدولت
حضرت خسروانه ساختن این مسجد در زائره اعمال مرتب شود از آنجا که خاطر آن ملکهٔ ملکی صفات فرشته شیم
نزد شهنشاه عالم بسیار عزیز است تعمیر آن بنای خیر آثار سرکار ایشان مقرر گشته مسجد عالی که طول
بنا یکصد و سی گز و عرض صد گز پادشاهی و فضای صحن هشتاد ذرع در هشتاد ذرع و در سمت قبلهٔ
آن سه گنبد و بر سه طرف دیگر پنجاه طاق ایوان بادشاهی اساس نهادند و ملازمان سرکار علیه عالیه آن بانوی
قدسی سرشت بکارگری و اهتمام مسجد مذکور مشغول گشتند و بدولت حضرت صاحبقران ثانی که معمار
همت و سرکاری معدلتش سرتاسر جهان را چون بنای این سلطنت خدا داد معمور و آباد ساخته
بعد برداشتن بنیاد آن مسجد در خور عمارت قلعه و سایر بناهای عالی از دار الخلافه که سواد اعظم ربع
مسکونست زائل شد اما چون رفع تنگی کوچه ها و بازارها بغیر خرابی خانه های بسیار نمی شد و نصرت
آن تخلیه انبوه عایدیست متوجه بهمین نگشتند شب سه شنبه بیست و پنجم فروردین موافق ششم شهر ذی القعده
که تاریخ رحلت نواب غفران مآب مهد علیای ممتاز الزمانی بود در روضهٔ منوره آن جلد آرامگاه بدستور
هر سال مجلس عرس منعقد گشت و جمیع سادات و فضلا و حفاظ قرآن و ذاکران نیز باهم آمده بذکر و تلاوت
مشغول گشتند و حضرت صاحبقران ثانی و پادشاهزاده های کامکار والا تبار و اعیان دولت
پایدار آن محفل قدسی را بنور حضور قرین ساخته بدستور مقرر پنجاه هزار روپیه بمستحقین و پنجاه هزار
روپیه بمستحقات تقسیم کردند و برای آن بانوی جلد مکان تحصیل دعای فراوان نمودند غرهٔ اردیبهشت
اهتمام محافظت قلعه دار الخلافه بعنایت نقاره و منصب ... و اندرنیجان را که قلعداری او دیگر باو مفوض بود

بمرحمت علم سیاهی گردانیدند مقیم شاهزاده والاگهر بیک اختر شکوه سپهر سلطان اورنگ زیب بهادر که
باشارهٔ جهت کدخدائی از دولت آباد متوجه پایهٔ سریر اعلی شده بودند نظام پور دار الخلافه رسیده بباغ نور
منزل نزول [illegible] نمودند و حضرت صاحبقران ثانی از روی رأفت پدرانه و مراسم بادشاهانه و فرط محبت
و اشتیاق این رباعی بخط مبارک نوشته فرستادند و شوق افزائی فرزند ارجمند ارادت کیش اخلاص
پیوند گشتند — با مژده اگر زر در آئی چه شود ؛ یا تاخته پیش از خبر آئی چه شود ؛ زود آمدنت نظر تشویشم
دیرست از زود اگر زودتر آئی چه شود ؛ و بجهت احترام آن گوهر اکلیل سلطنت فرمودند که شاهزاده جوان
بخت سلطان مراد بخش با یمین الدوله مبارز الملک آصف خان خانخانان سپه سالار و عضد و فرمان روائی
خاندوران بهادر نصرت جنگ و افضل وزرای دوران خواقین بلند مکان علامی افضل خان و رستم الزمانی
سید خانجهان عمدة الملک شایسته خان و مقرب الحضرت الخاقانی جعفر خان بخشی الممالکی میر جمله
و صدر الصدور موسوی خان و سائر بنده های عمده روز دیگر که دوشنبه هشتم اردی بهشت باشد
آن شعشعهٔ دوحهٔ عظمت و جلال و ثمرهٔ شجرهٔ بهجت و اجلال را استقبال نموده بملازمت اشرف آورند
و شار الیهم بموجب امر اعلی پذیره گشتند شاهزاده عالمیان بآئین آمد یکسال و دو بهر
گذشته که سعادت ملازمت یافته بود جبهه سائی عتبهٔ اخلاص را سرمایهٔ سعادت ساختند و هزار اشرفی
و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و همان مبلغ بطریق نثار گذرانیدند و بندگان حضرت از کمال عطوفت
آن درة التاج خلافت را در آغوش اشفاق کشیده بانواع تفقد و مرحمت نواختند و بعنایت
خلعت خاص سیاهی گردانیدند و خویش نظام الملک که خانزمان بهادر در اوراز ناسور گرفته
بخدمت شاهزاده مؤید منصور آورده و در ملازمت آن گوهر افسر خلافت بدرگاه معلی آمده بود.

سعادت اندوز ملازمت گشت و بشنیدن خان جهان حواله شد تا او را با دو و نظام الملک که یکی در زمان حضرت
عرش آشیانی در قلعهٔ احمدنگر و دیگری در فتح دولتاباد بدست آمده بودند در قلعهٔ گوالیار نگاهدارد و از آنجمله
که نواب علیهٔ عالیه بیگم سلیمان معظم بیگم صاحب متحمل زحمت سامان کدخدائی شاهزاده های کلان ... بود در نیمه سنه گذشته
حضرت این تکلیف بایشان نفرموده روز مبارک دوشنبه بیست و دوم اردی بهشت که جشن فرخنده
شاهزاده جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر منعقد بود مبلغ ده لک روپیه از سرکار خاصه
شریفه برای سرانجام لوازم کدخدائی آن زیب اورنگ سلطنت انعام فرمودند چون در آنبیر
که وطن راجه جی سنگه است از خانزادان او اسپ خوب که تا هزار روپیه قیمت داشته باشد حاصل
می شود درین تاریخ حضرت صاحبقران ثانی بیست راس اسپ مادیان برای نتاج مشار الیه و بواسطه
آنکه در سفر دکن تردد بسیار کرده و مصدر خدمات پسندیده شده بود او را بعنایت خلعت خاصه
و فیل و اسپ خاصه رخصت وطن نمودند که روزی چند برآسوده باز وقت کار روانه جهاندار گردد و بیست و
چهارم اردی بهشت از عرایض منهیان ممالک جنوبی بعرض واقفان پایه سریر اعلی رسید که خانزمان
به بعضی امراض مختلف که از دیرباز در خانهٔ تن او مسکن گرفته بود در دولتاباد بدار بقا انتقال نمود
حضرت صاحبقران ثانی که آیهٔ رحمت و شفقت و منبع قیمت شناسی و قدردانی اند بر فوت
آن سرخیل مستعدان بارگاه اخلاص و فدویت که خانزاد شجاع سپاهی مدبر کاردانی بود اظهار
تأسف و تاثر بسیار فرمودند از سوانح دولت افزا فتح ولایت اوجینیه و قتل بربات
زمیندار آن ملک و استیصال اعوان و انصار او و سایر مفسدان آن دیار است صورت این واقعه
آنکه در اواخر سال گذشته عبدالله خان بهادر فیروز جنگ حسب امر اعلی مان آن

نهم نموده

مهم نموده با تابعینان خود و مختار خان فوجدار مونگیر که از توابع صوبه بهارست و میر رفیع بخشی و سایر کومکیان
آن صوبه متوجه دفع متمردان ولایت مذکور گردیدند و ایشان از گورکهپور که بجاگیر او مقرر بود بی آنکه درین
باب حکمی باو رسد ار روی کارطلبی بکومک خان فیروزجنگ شتافت و خان فیروزجنگ کمر همت
باستیصال متمردان و تسخیر آن ولایت چست بسته قلعه بهوجپور را که حاکم نشین آن ملک بود و کمال وسعت
و استحکام و نهایت استعداد و سرانجام داشت و پرتاب متمرد در آن حصار محکم اساس محصور بود
محاصره نمود و بسبب انبوهی جنگل و استواری قلعه و بسیاری لشکر جرّار از تفنگچی و غیره در انحصار ایام
محاصره قریب شش ماه امتداد یافت و هر روزه میان اهل حصار و سپاه نصرت شعار جنگ
توپ و تفنگ گرم بود و نایره آتش قتال و جدال اشتعال داشت عاقبت به نیروی اقبال عالمگیر
شهنشاه جهانستان بتدبیر و جهد اخلاص‌مندان بهادر فیروزجنگ سعی و تلاش بهادران ظفرنشان قلعه
سخت بنیاد با قلعه تربهاک که بهندی عبارت از سه برجه است و در اندرون بهوجپور بر کنار رود
خانه واقع شده و ده قلعه دیگر که در آن نواحی بود مسخر اولیای دولت روز افزون شده
جمعی کثیر علف شمشیر گشتند و جمعی غفیر اسیر و دستگیر گردیدند و همچنین زبردست خان و صف‌شکن بهادر
که خان بشارالیه ایشان را ایلغار قبل ازین بگرفتن قلعه کالوپور که جنوب رویه بهوجپور واقعست
فرستاده بود و آن حصن استوار را بدایره محاصره در آورده کار بر محصوران تنگ ساخته
بودند در یک وقت یورش کرده قلعه مذکور را مسخر گردانیدند و در آن قلعه نیز گروهی انبوه از
مقهوران قتیل و اسیر گشتند القصه بعد از فتح قلعه بهوجپور پرتاب متمرد که سرکرده باغیان
او چیفیه بود با عیال و معدودی از اهل ضلال بپای مردی فرار خود را از آن مهلکه بدر انداخته

باغی که درمیان حصار داشت درآمد و چون بهادر ظفرشعار باین معنی پی برده از عقب آن مقهور بباغ مذکور
شتافتند آن مخذول با همراهان از رخنه بدر رفته خود را بخانهٔ خوشی که درمیان قلعه ساخته بود و نهایت
استحکام داشت رسانیدند اتفاقاً دو پسر زبردست خان با چندی از جوانان محمود بیگ که بدون او دران خانه
پیشتر بخانه او درآمده بودند مردی بتوقف کرده آن مردود با همراهان رسیده فیمابین جنگ در پیوست و پسران
زبردست خان که خانه زادان شجاع مردانه بودند از شاخسار خلال نمکی میوه جانبازی چیده حلاوت
بخش کام نیکنامی گشتند و چندی دیگر زخمهای کاری برداشتند و عارض مردی را گلگون ساختند و مقهوران دروازه را
استوار کرده دران خانه متحصن گشتند و شکر ظفر اثر از عقب رسیده مختار خان که همراه آن سپاه
ظفرپناه بود بر دروازه ملچار کرده نشست و گروهی از بهادران از اطراف دیگر فرو گرفته دست جلادت
بکارزار گشودند پرتاب تیره روز چند مرتبه حمله آورده خواست که راه گریزی وا کند هر مرتبه بهادران
جلادت بکارزار گشودند پرتاب تیره روز چند مرتبه حمله آورده خواست که راه ظفر شعار جمعی از همراهانش
بجهنم فرستاده او را برگردانیدند و یک زنجیر فیل نر با ماده فیل و نقاره و نفیر که همراه داشت
گرفتند و از یکپهر روز دوشنبه پانزدهم اردی بهشت تا صبح روز سه شنبه شانزدهم فیمابین ابواب حرب و
پیکار مفتوح بود در وسیان داد سعی و تلاش دادند چنانچه از سر تفنگ شیرازی بخشی شنیده که بکمال استماد
بصحت قول او و اراد شنیده شد که دران فرصت پرتاب هژده نفر زنان او و بیست نفر از لشکریان
نصرت شان را بتفنگ زده بودند عاقبت محصوران از فقدان آب کار بهلاکت رسیده مضطرب گشتند
و پرتاب از راه عجز و انکسار درآمده کس نزد عبدالله خان بهادر فیروز جنگ فرستاد که اگر عاطفت
خانی مرا بجان امان دهد و اگر نه من برآمده بپناه بادشاهی آورم و چنانچه رسم آن قوم است که

چون رهنمای سپه بنیاد ارا اسلحه و لباس عریان تشبیه بر بتها شده لنگی بست و دست زن خود گرفته توسیله
خواجه صندل حبشی عبد الله خان نزد آن شجاعت نشان آمد و خان شار الیه ارباب مقهور را با زن او مقید
ساخته بقیه مفسده را که رفیق طریق شقاوت او بودند بقتل رسانیدند و از اموال ارباب سایر
مقهوران غنیمت بسیار بدست بندهای درگاه جهان پناه آمده بتائید الهی و اقبال کشورگشائی بادشاهی
تمام آن مرز و بوم شریر خیز از خاشاک وجود مفسدان فتنه جوی شورانگیز پاک گردید و بیست و ششم اردی بهشت
عرضداشت خان فیروز جنگ و سایر دولتخواهان که در آن لشکر نصرت اثر بودند مشتمل بر بشارت فتح و فیروزی
بپایه سریر اعلی رسیده فرمان مطاع بنام خان شار الیه شرف صدور یافت که ارباب را بیاسا رسانند و زن کی اسباب
و اموال آن مردود را باو مرحمت فرمودیم متصرف شود و بعد از ورود حکم اشرف خان فیروز جنگ بعضی اموال او را
بسپاهیان واگذاشته برخی خود تصرف نمود و زنش بحباله نکاح پسرزاده خود درآورد طوی کدخدائی شاهزاده
کامکار بختیار سلطان اورنگ زیب بهادر چون جشن کدخدائی نخستین تجلی آفتاب خلافت سلطان داراشکوه
و دویمین لمعه نیر سلطنت سلطان شاه شجاع بهادر و سامان سرانجام و ساز و آئین و توره و تزوک
آن مفصلا و مشروح در وقایع سنه نهم مرقوم شده مراتب این جشن فرخنده را که از محافل حنابندی و محفل عقد و
چراغان و آتشبازی و رسوم عیش و طرب رو داد در دهش و فرح و نشاط بالت آن دو فرخنده جشن آنست
و تفاوتی اگر باشد بقدر تفاوت سن آن فرخنده اختران اوج جهانبانی است اگر بسطی در تفصیل نگارد
خلاف حفظ مرتبه ایجاز و اختصار که در کلام مستحسن است خواهد بود لاجرم احتراز از اطناب لازم داشته
بتحریر ضروریات مبادرت مینماید بدینگونه تجلاآرائی شاهد بیان مینماید که شب دوشنبه بیست و نهم ماه اردی
بهشت مطابق بیست و دوم شهر ذی الحجة الحرام سنه هزار و چهل و شش هجری در غسلخانه مجلس حنابندی

شاهزاده جهانیان بدستور مقرر و آیین معهود انعقاد یافته آتشبازی و چراغان و لوازم دیگر چنانچه
ازان خوبتر نشاید از جانبین بفعل آمد و شب شنبه که چهار گهری بصبح مانده ساعت عقد خوش کرده بودند
در سرای شاهنواز خان مجلس نکاح منعقد شده حضرت صاحبقران ثانی از کمال عنایت بگوهرهای خلعت فاخره
با چارقب مروارید دوزی و شمشیر مرصع و خنجر خاصه و دو تسبیح مروارید غلطان و دو اسب تپچاق یکی با ساز
زرین مرصع و دیگری زرین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل شاهزاده بلند اختر مشمول مرحمت
نمودند و قرة العین سلطنت سلطان مراد بخش و امرا و اعیان دولت ابد پیوند بموجب اشاره علیه در خدمت
شاهزاده جوانبخت سوار شده بخانه شاهنواز خان رفتند بندگان حضرت نیز بشش گهری از شب مانده
درین سعادت جای راکب سفینه دولت گشته بجهت سرافرازی آن فروغ دیده اقبال بخت شرف
قدوم ارزانی داشته میمنت بخش و زینت افزای آن محفل خلد شمایل گردیدند و تبارک استحسان لوازم کار
از حد بیرون گذرانیدند و بیرون آن اوج شرف و سعادت را از حضور اشرف تهنیت نموده مبارکباد گفتند و کشتی
سوار شده بدولتخانه عالی معاودت فرمودند امید که برکات این خجسته پیوند تا یوم قیام بر صفحات لیالی
و ایام مستدام باد یگانه عرصه معنی طرازی طالبای کلیم تاریخ ازدواج آن دو سعد اختر را چنین در
سلک نظم کشیده * جهان کرده سامان بزم نشاطی : که کلبانگ عیشش بگردون رسیده : قران کرده
سعدین و زینسان قرانی : فرح خیز و بی مثل دوران ندیده : ز پیوند این گلبن باغ دولت : زمانه گل
عیش جاوید چیده [illegible] رنگ زیب آنکه ایزد : سزاوار تأیید عیشش دمیده نهال برومند
بستان دولت : که اقبال در سایه اش آرمیده : خرد بهر تاریخ تزویج گفتا : دو گوهر بیک عقد دوران
کشیده : القصه چون دران شب سلاله خاندان صفویه شاهنواز خان در حجاب بود و نتوانست بشکر

بعقد

مقدم خجسته زمان خلیفه که از عطایای بزرگ ایزد منانست و شرایط پا انداز و نثار و پیشکش که طریقه ادب شناسان

قاعده دانست بجا آورد و آنرا بهنگام فرصت موقوف داشته بود در روز یکشنبه پنجم خرداد پیشکشی لایق از جواهر

و مرصع آلات و [illegible] و اقمشه و امتعه نفیسه از نظر انور گذرانید و از انجمله آنچه بجهت سرافرازی او ملحوظ نظر

قبول گردید یک لک روپیه قیمت شد و در همین روز بیدلخان ولد دلاورخان کاکر حسب الالتماس عمدة الملک سعید خان

از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خدمت فوجداری پیشکش بآیین خلعت و علم مباهی

گشت دوشنبه ششم پیشکش رکن السلطنه اسلام خان صاحب صوبه بنگاله چهل زنجیر فیل شایسته زده نر و

بیست و چهار ماده و از جمله زرها هفت زنجیر با یراق نقره و پنجاه اسب تانگن ابلق و دیگر نفایس آن دیار

بنظر اشرف درآمد و یکپهر از همین روز مبارک گذشته بندگان حضرت شهنشاهی فیض شامل آن ایام خجسته انجام

پادشاهزادگی خویش که نهال دولت ثمر بوستان خلافت سلطان اورنگ زیب بهادر مرحمت فرموده بودند

و جشن فرخنده کدخدائی شاهزاده جوانبخت انجام رسیده بود تیمن قدم بخشیدند و آن درة التاج سلطنت

بعد از ادای شکر این موهبت عظمی تمامت مراسم پا انداز و نثار نموده پیشکش لایقی از قسم

جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه گذرانید و بموجب اشاره علیه یمین الدوله آصفخان خانخانان

سپه سالار و [illegible] و نقوز یارچه و شمشیر مرصع و علامی افضلخان و خاندوران بهادر نصرت جنگ و سید

خانجهان بارهه خلعت مع چارقب زردوزی و بدیگران خلعت مرحمت کردند و چون لازم بود که بجای

خانزمان بهادر یکی از بنده های عمده را تعیین نمایند تا در دولت آباد بخدمت شاهزاده فیروز بخت

سلطان اورنگ زیب بهادر قیام داشته باشد بنابر آن شایسته خان خلف سپه سالار عالیمقدار را

باین خدمت معین ساختند و مقرر نمودند که پیش از شاهزاده جهانیان بدولت آباد شتافته تا آمدن شعشعه دوحه

خلافت بنیاد به تنظیم امور آن دیار بپردازد و از آنجا که فتنه و فساد خاصیت آب و خاک آن ولایت بندیله و طینت
آن طایفه شقاوت نهاد سرشته بشر و شورست با وجود آنکه ججهار و اولاد نابکار او بسزای کردار خود
رسیده بودند بتغییر پرتهیراج نام خرد سالی از فرزندان آن مقهور که او را از معرکه قتال گریزانیده بود و دیگری بخانه چنپت بود
بعضی نوکران ججهار زنده گران آمده آن طفل را دست آویز ساخته سر بشورش و فساد برآوردند و گاهی دهی
از پرگنات آن ملک را تاخت می‌نمودند و بمحال خالصه و جاگیرداران آن ولایت دستی می‌انداختند و چون این
حقیقت معلوم رای مهرانور بندگان حضرت شده بود در روز شنبه هفتم خان دوران بهادر نصرت جنگ را
بعنایت خلعت و شمشیر و فیل خاصه و دو اسپ تپچاق نوازش فرموده مرخص ساختند که نخست باسلام
آباد معروف بچهره رفته آن فتنه انگیزان را تنبیه نماید و بصوب مالوه که در عهده ضبط اوست و آنجا
جاگیردار وست شتافته بسر انجام معاملات آن صوبه بپردازد در این تاریخ شاهزاده مؤید منصور بخت سلطان
اورنگ زیب بهادر طاوس بوقلمونی که اصلا نقش و نگار الوان طاوس هندی بر پر و بال نداشت و آن را هنگام
آمدن آن شاهزاده بخت از دولتاباد بپایه سریر اعلی در حوالی اسلام آباد چهره شخصی بخدمت
ایشان گذرانیده بود بنظر اشرف در آوردند و چون از حضار مجلس بهشت آئین تا آن وقت کسی طاوس
سفید ندیده بود در نظرها غریب نمود و هم خرداد بعرض مقدس رسید که باقر خان نجم ثانی صوبه‌دار
الهاباد باندک بیماری از کشور حیات رحلت بست و شجاعت خان بارهه را که سید محمود خان
خداداد در عهد حضرت عرش آشیانی برتبه امارت فایز شده در سلک مقربان انتظام داشت
بعنایت خلعت و شمشیر و اسپ تپچاق و فیل و منصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار از
اصل و اضافه نوازش نموده بجای باقر خان صوبه‌داری الهاباد تفویض فرمودند از سوانحی که در

ایام محبت سیاست پادشاه اسلام باعث تقویت شرع وملت حضرت سید انام علیه وعلی آله واصحابه
الف الف صلوة والف الف سلام گردید قبل ولیت شقی طغوت بنیاد شمیرمقال آنکه در بلده سرهند هندوی
مذکور بمال وجمعیت [illegible] مغرور گشته یک مرد مسلم وشش زن مسلمه را جبرا وقهرا اسیر کرده هرکدام را
با سمی از اسامی هنود حجود موسوم ساخته و دلالت بکفر وارتداد میکرد و از جمله زنان مذکوره سیده را
که زینب نام داشت گنگا نام کرده در سلک ازدواج خود درآورده بود و ازو فرزندان حاصل نموده چون
اقاصی و اهالی سرهند بحقیقت واقعه خبر یافتند صورت حال را محضر نموده بپایه سریر معلی ارسال داشتند
وبعد از ظهور این مقدمه فرمان مطاع اقدس جلال شرف صدور یافت که ولیت ملعون را با آن مسلم و مسلمات
بدرگاه جهان پناه فرستند وبعد از رسیدن او وثبوت پیوستن واقعه حکم شد که متصدیان
مهمات دار العداله بران کافر تیره درون اسلام عرضه دارند اگر ظلمت کده باطن خبیثش بنور ایمان روشنی
پذیرفته مهتدی شود فهو المطلوب والا بند بندش جدا ساخته هر عضو را بر سر گذری بیاویزند تا موجب
عبرت سایر جهال هنود گردد وچون آن ملعون از اصراری که بمقتضای شقاوت ذاتی و ضلالت جبلی
در کفر خود داشت قبول دعوت اسلام نکرد او را بموجب حکمی که سمت گزارش یافت در کمال خواری
و مذلت بپایه یسار رسانیده ذیل هستی را از لوث وجود کفر آمودش پاک ساختند واین سیاست
که از شهنشاه دین پرور اسلام پناه بوقوع پیوست موجب تشیید مبانی شرع وملت وباعث
استحکام قواعد دین ودولت گردید سیزدهم تیر جشن عید گلابی ولوازم آن بدستور معهود
سالهای گذشته بفعل آمد پانزدهم بعرض مقدس رسید که مختار خان بدست افغانی از نوکران
خود کشته شد حقیقت واقعه اینکه افغان مذکور عامل جاگیر مشار الیه بود چون او را تغییر کرده بحضور

طلبیده در وقت محاسبه بازخواست آن جاهل تیشه گرشید و بر مختارخان دوید و زخمی بر وزد و مختارخان نیز جمدهری بآن

بد بر رسانید خامند کو بهمان زخم درگذشت و مردمش کار تمام ساختند پنجشنبه هفتم تیر سید جان جهان مرحمت خلعت

خاص مباهی گشته بجانب گوالیار و آن نواحی که بجاگیر او مقرر بود مرخص شد که ایام [illegible] گذرانیده بعد از آن هرجا

حکم شود حاضر گردد درین ایام فرخنده فرجام که موسم برسات و هنگام اعتدال هوا و خضرت و نضارت باغ و

راغ است و در و دشت مملکت وسیع هندوستان از نمو گلشن نجبت اولیای این دولت روزافزون

سبز و خرم میشد هوای سیر و شکار بندار ابار که بخصوص این فصل از حیثیت هوا و فضا و نزهت

و طراوت بغایت فرحناک و دلکشاست از ساحت خاطر انور حضرت صاحبقران ثانی سر بر زده

روز یکشنبه چهارم امرداد رایات جلال قرین دولت و اقبال بدان صوب نهضت فرمود و چون سعادت

بنیاد حضرت نبوی صلوة الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین نزدیک بود بصدر الصدور موسوی خان

حکم شد که در دار الخلافه توقف نموده آن شب متبرک بدستور مقرر و آئین معهود در ایوان دولت بنیان چهل

ستون مجلس میلاد ترتیب دهند و فضلا و صلحا و ارباب استحقاق را فراهم آورده بعد از اقامت

مراسم تلاوت و ذکر و عبادت دوازده هزار روپیه مقرر را بآنجماعت قسمت کرده دعای افزونی

جاه و حشمت خلیفه زمان حاصل نمایند بندگان آن حضرت بدولت سیر کنان رخصت افگنان بباری رفته

در عمارات کنار تالاب آن مقام که صنعت آن سمت گزارش یافته نزول اقبال فرمودند و چند روز

در آن سرمنزل دلکش رحل اقامت افگنده بنشاط شکار پرداختند و شهر دهم امرداد قرین دولت

خداداد ازانجا رایات سعادت بصوب دار الخلافه معطوف گردانیده بعد از سیر و شکار روپباس

و فتحپور بیست و سیوم ماه مذکور داخل دار الخلافه شد بیست و چهارم از وقایع صوبه تهته که بدریافت

شود

شور نزدیک بود دوازده پهر متصل واحد شدتی باران بارید که یاد از طوفان نوح میداد و اکثر عمارات
انبوه شده آدم و اسب و سائر دواب بسیار در زیر آن هلاک گردیدند و تندبادی نمونهٔ صرصر عاد برخاسته
اشجار تنومند [illegible] بیخ برکند و از موج دریا ماهی بسیار بکنار افتاد و قریب به هزار کشتی که بعضی خالی از و
برخی غله بار کرده از بندرگاهات اطراف به شهر می آوردند پاره در میان آب و پاره بکنار رسیده غرق گردید
و خسارت بسیار از آن به مردم عاید شد و از زور باد آب دریا بلند شده بر روی زمین افتاد و در شهر جا که
رسید شورستان گردید قابلیت زراعت در آن نماند سیوم امرداد مطابق سلخ شهر ربیع الاول
سنه هزار و چهل و هفت هجری جشن وزن مبارک قمری سال چهل و هشتم از عمر ابد پیوند حضرت صاحب
قران ثانی ترتیب یافته بدستور معهود آن ذات اشرف را با اشیای مقرر وزن کردند و از آن وجه
دل یک جهان مفلس مستحق و خاطر یک عالم پریشان محتاج بدست آوردند درین روز فرخنده و مجلس خجسته
منصب بهار گلشن شوکت و کامرانی طراز کسوت حشمت و جهانبانی شاهزاده کامکار بختیار سلطان
دارا شکوه که دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه پانزده هزاری ذات و نه
هزار سوار مقرر گشت و منصب هریک از نیرین اوج سعادت و کمال زیب بخش فلک جاه و جلال سلطان
شاه شجاع بهادر و سلطان اورنگ زیب بهادر که ده هزاری ذات و شش هزار سوار بود بدو
هزاری ذات و یکصد یکهزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاری ذات و هفت هزار سوار بوده باشد
افزایش پذیرفت و چون بقا شاهزاده کلان نیابت آفتاب گیتی نوازش پایهٔ آن دو گوهر افسر و اورنگ
بدین مرحمت مباهی گشته بودند درینوقت عطای جهانگیر ضمیمهٔ منصب آن دو قرهٔ باصرهٔ سلطنت
و خلافت گردید و هم درین روز مبارک آفتاب اوج جهانداری که همواره بلوامع بنده نوازی

ذرّه پروری روزن امید عالمیان را فروغ مهر بخشید پرتو تربیت بحال سرآمد ارخان و باقیخان

که دو غلام معتمد با اخلاص این درگاه سلاطین پناه اند افگنده منصب هر یک را از اصل و اضافه

دو هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند ارخان را بفوجداری

سرکار لکهنو و سواره از تغیر الله وردیخان و باقیخان را بفوجداری اسلام آباد و چهبره و لواجی

آن بعین ساختند و هر کدام را بعنایت خلعت و شمشیر و اسپ با زین و فیل و علم مفتخر گردانیده رخصت

فرمودند و چون درین موسم برشکال آسمان بنظر رافت از زمینیان باز گرفته باران رحمت که جهان و جهانیان را

چشم براه بود نمی بارید و شدت گرما و بیم قحط و غلا خلایق را مضطرب داشت بنابر آن قبل از وزن همایون

قدوهٔ سادات عظام سلالهٔ دودمان حضرت خیر الانام گوهر درج شرف و کمال سید جلال و اقضی

القضاتی قاضی محمد اسلم فضیلت دستگاه معارف آگاه شیخ عبد السلام مفتی و سر حلقهٔ ارباب کشف

و شهود ملا محب علی سندی و شیخ المشایخ شیخ ناظر و جمعی دیگر از اهل فضل و صلاح حسب امر اعلی بنماز

استسقا رفته از درگاه کبریا استدعای فتح باب رحمت کردند و فی الجمله باران بارید اما نوعی نشد

که متعطشان زلال فیض الهی سیراب کردند و درین روز فیروز که سر سال ولادت با سعادت شهنشاه

ولی شعار ملکی صفات بود آسمان در احسان برای اهل جهان گشود و سحاب دامن وار آن لآلی امطار نثار بزم

خدایگان نمود و باران عظیم بار بر عالم تفسیده سیراب نم فیض گشت و زمین خشک لب از شمیم

چشمه سار رحمت طراوت گرفت الحمد لله علی ذلک نهم شهریور میر جمله میر بخشی را که احوال او سبق

ذکر یافته بمرض لقوه و فالج در گذشت و بندگان حضرت معتمد خان بخشی دوم را که از جمله ملازمان

قدیم الخدمت بود بجای او خدمت بخشیگری اول تفویض فرموده بعنایت خلعت خاص نواختند و تربیت حال او را

باضافه پانصدی ذات که از اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار باشد و مرحمت خلعت
سرافراز گردانیده بخدمت بخشیگری دوم معزز ساختند و چون بعد از کدخدائی ساعت نزدیکی برای رخصت سعادت
نوگل بهارستان دولت و بخت سلطان اورنگ زیب بهادر بجانب دولتآباد و نیز قریب بنگاه
سعادت اندوز ملازمت اشرف بودند در روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی که بعد از انقضای دو و
نیم گهری انجم شناسان وقت ساعت دیده بودند حضرت صاحبقرانی از روی کمال عنایت و مهربانی

آن درخشنده گوهر برج اوج جهانبانی را بمرحمت خلعت خاصه با نیمه آستین و خنجر مرصع [illegible]
خاصه و دو راس اسپ یکی عراقی و دیگری ترکی با ساز [illegible] و در میان ممالک [illegible] اتصال دارد و در [illegible]
که ولایت معمور خوش آب و هوا [illegible] مضافات سورت و گجرات [illegible] التماس آن [illegible] بعد از وصول [illegible]
بنجاه [illegible] [illegible] عنایت نموده [illegible] مخلص گردانیده [illegible] فاتحه

سلامتی خلف ارجمند سعادت پیوند خویش خواندند و آن جان جهان را بخدای زمین و آسمان سپرده
مرخص ساختند روز بست و سوم ۲۳ شهریور عزیزخان برادرزادۀ عبدالله خان بهادر فیروزجنگ از اصل و
اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ
سربلندی یافته از تغیر اصالتخان بحکومت دار الملک دهلی معین گشت فتح ملک تبت به نیروی
اقبال کشورکشای حضرت صاحبقران ثانی چون این معنی همواره در خاطر عاطر حضرت
جنت مکانی بود که ملک تبت را مفتوح سازند و از قوه بفعل نیاید چنانچه بمرتبه هاشم خان

در ایام صوبه داری خود باشاره آنحضرت از سپاه و زمینداران لشکر آراسته فراهم آورده متوجه آن مهم گردید

و در آن ملک مجال دخل نیافته جمعی کثیر را بکشتن داد و خسارت بسیار کشیده بی نیل مطلب

مراجعت کرد لهذا درین سال همایون فال حضرت صاحبقران ثانی که دست قضا مفاتیح ابواب معلقه در کف اقتدار

اولیای دولت آن حضرت نهاده نظر بر خان صوبه دار کشمیر را بتسخیر تبت مأمور ساختند و خان شایسته

و سرانجام آن یورش نموده از ملازمان بادشاهی که کومکی آنصوبه اند و با بنیان خود و زمینداران قریب

و دو هزار سوار و پیاده فراهم آورده اول تیر راه که ... بود

از راه کرچ متوجه آنصوب گشت و بعد از طی عقبات دشوار بیرون ... آمد

شرح صعوبت آن ... دیده اند ... کوه ... که از آن ... انجا

در وصف ... لائق دارد و ... دره کوهها ... خم اندر ... نمیتوان ...

میان دره را گرفته و ... دره ... ساخته بودند تا ... بسیار ...

سر کوهها را گرفته ممانعت نمایند و مدخل ندهند چنانچه با شلم خان چیلکه بر سر تبت رفته از

شکست یافته برگشت مجملاً چون لشکر نصرت اثر بآن حوالی رسید ظفر خان خبر یافت که ابدال

خود با جمعیتی که دارد آمده و در سر کوهها مردم تعیین کرده در صدد ممانعت سپاه خود را

فوج قرار داده یکی کوه خنگ کشتواری و محمد زمان خویش خود و فرهاد بیک بلوچ و چندی دیگر از منصبداران

و حسین بیک و غیره زمینداران و جمعی از تابینان خویش را بسرکردگی که سر کوب طرف دست راست

داشتند فرستاد و مراد بیک کرد و چندی دیگر از کومکیان کشمیر را با سوار و پیاده بسیار از مردم

خود را رسیده از بر سر گریوهی که در سر کوه جانب دست چپ بود تعیین ساخت و شادمان یکلیوال را ادهم حتی که
برادر همین ابدال است و بیادر خان و محمدی بیگ استاجلو و سید پسر یادگار حسین خان و پسر خورشید خان
بیرام علی بیگ ... و بیگی دیگر از منصبداران را با دویست سوار و هزار پیاده از تابینان خویش که اکثر آنها
تفنگچی بودند تعیین نمود که رفته در برابر دیواری که ابدال خود با شصت تن ایستاده در عقب آن بود بایستند
تا او بر کوهها کومک نتواند رسانید چون این فوج یکبار به بالا رسیدند تبتیان آغاز شوخی
نمودند و بعقب دیوار هجوم آورده دست جسارت بانداختن تفنگ گشودند و شادمان
یکلیوال که هراول آن لشکر بود بعد از مشاهده این حال با استظهار حفظ الهی روانه آن سمت گشت
و دیگران نیز از عقب رفتند و از طرفین آتش کارزار شعله ور گشت چون این خبر بظفر خان رسید بتکیه
عنایت ایزد ظفر بخش و اقبال شهنشاه فلک رخش نموده دوست بیگ کابلی و خواجه گل را بحکمت
محافظت اردو گذاشت و خود نیز با قاضی محمد قاسم کریبرودی بخشی صوبه کشمیر متوجه آن صوب شد
و بکنار تالاب رفته ایستاد و چون جای مقهوران بسیار بلند و محکم بود تا نماز شام جنگ امتداد
یافته از هیچ طرف صورت فتح و ظفر در آب و آینه تیغ و خنجر جلوه گر نگشت و چون خورشید جهانتاب
از جلوه عالم افروزی فرونشست و شب مانند کوکب بخت مدبران تیره و تاریک گشت تمام بهادران
قلعه تستان بهمانجا ملچار کرده نشستند در آن روز چون ابدال جمعی را بالای کوه فرستاده
مقرر ساخته بود که سنگهای کلان بجانب مبارزان جلادت نشان غلطانند از
آسیب سنگ و تفنگ جمعی از سپاه بهادران ظفرنشان کشته و زخمی شدند و از
مقهوران بسیاری بضرب بندوق و پیکان بهادران اینطرف مرحله پیمای وادی فنا گشتند

و ظفرخان همان شب کس فرستاده آن دو را کنار تالاب آورد تا صباح بحراست لشکر
قیام کرد و چون ابدالی جرأت سپاه نصرت اثر را مشاهده نموده دانست که علی الصباح لشکر
بسر کوهها بر خواهد آمد و او عرصه تلف خواهد گردید نیم شب فرصت غنیمت شمرده با چهار کس از
محرمان خویش چنانچه دیگران را خبر نشد گریخته خود را بقلعه علی رای انداخت و صباح که تابعیان
بخبر یافتند از دنبال او شتافتند و ظفرخان با همراهان داخل آن تنگه شده فرمود تا
دیوار سر راه را انداختند و راه عبور را گرد و لشکر ساختند و سه ضرب نقاره ابدالی که
یک ضرب از آنجمله علی رای از هاشم خان گرفته بود با بسیاری از اسباب تورخانه او بدست آورد
و همان روز خود را بکبرنگ که کره که ابتدای ملک تبت و از سند پاره شش کروه است و درین طرف آب
نیلاب واقع شده رسانید در حوالی قلعه علی رای نزول نمود حقیقت قلعه مذکور آنکه کوهیست مرتفع طولانی
و از هیچ جا راه برآمدن ندارد و دریای نیلاب در سمت شمالی آن کوه روانست بر هر دو سر کوه علی رای
دو قلعه ساخته و هر کدام یک راه باریکی دارد که پنج شش تفنگچی آنرا مسدود میتوانند
ساخت یکی که بلند ترست بکربوچه موسوم و دیگری که پست تر واقع شده بکجنال که معروفست
و هر دو از بالای کوه بهم راه دارد و ابدالی رسیده از تبت خود در قلعه کربوچه متحصن گشته بود و محمد مراد
نامی که وکیل و مدار علیه او بود بحراست حصار کجنال که قیام داشت و اولاد و عیال و اموال
ابدالی آن روی آب در قلعه شکار بودند ظفرخان چون ملاحظه ارتفاع و استحکام آن دو قلعه نمود
دانست که بمحاصره و محاربه فتح نمودن کمال اشکال دارد زیرا که تمامی مدت توقف لشکر در تبت
بیش از دو ماه نیست و اگر زیاده اقامت واقع شود برف راهها را مسدود ساخته مراجعت

متعذر

متعذر میگردد و اگر زمستان دران ملک درنگ نمایند بسبب فقدان آذوقه سپاه مستاصل
میگردد لهذا رای او بدان قرار گرفت که سپاه و رعیت تبت را که از سلوک ابدال بکمال ناراضی
داشتند [illegible] از وی برگردانیده بخود مایل سازد و فوجی بجهت تسخیر قلعه شکار و بدست آوردن
فرزندان ابدال که آن روی آب نیلاب فرستند تا ابدال بی تعجیل دروازه زنهار جو گردد و بموجب این
قرارداد میرزا فخرالدین نقشی ملازم خود را که مدار علیه او بود با فوجی از بلوچ و قریب چهار هزار سوار
و پیاده بر سر قلعه شکار تعیین کرده خود بتدبیر کار ابدال پرداخت و آدم خان برادر ابدال را با
دیگر تبتیان که در سلک ملازمان درگاه جهان پناه انتظام داشتند و بعضی مستمندان
کشمیر که با اهل آن ولایت آشنا بودند بر سپاهی و رعیت تبت گماشت که ایشان را بسلوک
طریق اطاعت و دولتخواهی خلیفه زمان ترغیب نموده برعایت و عنایت امیدوار سازند
و در برابر هر یک ازان دو قلعه فوجی تعیین فرمود که سد راه آمد شد مردم و بردن آذوقه نمایند
و از اهل آن ملک هر که پیش خان مشار الیه می آمد او را باحسان و حسن سلوک بجانب خود می آورد
میرزا فخرالدین چون از ظفرخان رخصت یافته روانه شد بکنار آب نیلاب رفته چوب و تخته
بسیار فراهم آورده کشتی چند ساخت و چون تبتیان سر راه گرفته دیواری کشیده
بودند و جمعی تفنگچیان را جهت منع عبور لشکر در عقب دیوار باز داشته میرزا مذکور دو هزار
کس را نیم شبی در کشتیها نشانیده برهنمائی بعضی مردم آن ملک فرستاد که بطرف
پایین آب رفته هرجا راه بیابند از کشتی برآیند و بر سر جمعی که کنار آب را گرفته اند
ریخته راه را از دست ایشان بگیرند از انجا که شتافته ناگهان بر نگاهبانان

گذرگاه ریختند و آنها مضطرب شده بعضی کشته گشتند و برخی بپای مردی فرار جانی بردند و میر فخرالدین
با سایر لشکریان از آب سیلاب عبور کرده خود را بپای قلعه شکار که بر قله کوه بلندی واقع است
رسانید و در پای کوه مذکور نزول کرده بتهیهٔ اسباب یورش پرداخت [illegible]ید ابدال که
در سن پانزده سالگی بود با گروهی انبوه از سپاهیان آن ملک بمحاربت قلعه قیام داشت
فوج میر فخرالدین را جمع قلیلی تصور نموده روز دیگر دلیرانه با جمعیتی که همراه او بودند بقصد محاربه از
قلعه بر آمد میر فخرالدین چون ازین معنی آگهی یافت با همراهان قدم جرات بکوه گذاشته سر راه بر مخالفان
گرفت و در کمرگاه کوه فیما بین جنگ در پیوسته از جانبین بسی جلادت بکشش و کوشش
گشادند و با آنکه تبتیان بر فراز و لشکر منصور در نشیب بودند از آنجانب جمع کثیر علف
شمشیر شدند و ازین طرف نیز فرهاد بیگ بلوچ زخمدار و چندی از تابینان ظفرخان جان نثار گشتند
و مخالفان را پای ثبات بلغزش آمده تا دروازه که بجانب کردست تعاقب نمودند و بیرون دروازه ملچار
کرده نشستند و ازین ستیزه‌ها در ان ظفرشان و ملچار ساختن ایشان رعب و هیبت تمام در دل میر ابدال
راه یافته نوعی مضطرب شد که مادر خود را با سه برادر خرد و دو همشیره و زن دیگر پدر در قلعه گذاشته
از طلا و نقره آنچه توانست همراه برداشت و از دروازه که بجانب کاشغر است همان شب بیرون رفته بصوب
کاشغر شتافت صباح آن رستم امداد یعنی میر فخرالدین خبر یافته با همراهان بقلعه داخل شد
اما ضبط اموال نتوانست کرد و لشکری که همراه بودند بیسه را تاراج کرده زنان و فرزندان ابدال را بدست
آورده جمعی را بتعاقب میر ابدال تعیین ساخت آنها باو نرسیده معاودت نمودند و پاره طلا
و نقره که از غایت اضطراب فرود رفتن در راه انداخته بودند آوردند و از استماع خبر این فتح

موالفتح

سوالغان ولکیر گشته ظفرخان در تسخیر قلعه کریوچه و کجنساک پیشتر از پیشتر ساعی گشت و جمعی از مردم
تبت را که آن [illegible] را دیده رعایتها یافته بودند و تلاش خدمت و دولتخواهی داشتند
فرمودند تا با حارسان قلعه کجنساک که از کمی آذوقه بکمال عسرت میکشیدند گفتگو در میان آورده
ایشان را از ابدال برگردانیدند و با ابدال نیز بوساطت کثیر سنگه کشتواری و یکشادمان
بکلیوال حرف صلح در میان آورده او را از خبرداری قلعه کجنساک غافل ساخت و چنانچه قرار یافته
بود روز پنجشنبه پنجم شهریور ماه الهی فوجی بسرکردگی آدم خان تبتی و محمد زمان خویش خود بجانب
قلعه کجنساک فرستاد و بمجرد رسیدن فوج محمد مراد حارس قلعه با سایر مردم برآمده قلعه را حواله بنده های
درگاه جهان پناه نمود و ابدال که برگشتن مردم از او و گرفتاری زنان و فرزندانش موجب یاس
و نومیدی او شده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت این واقعه قتل خود را بچشم یقین دید خواستن
امان را حصار عافیت خویش دانست و بوسیله کثیر سنگه و یکشادمان بکلیوال زنهار خواسته برآمده ظفرخان را
دید و روز دیگر ظفرخان با جمعی از بنده های بادشاهی تا بنیان خود و ابدال را همراه گرفته متوجه
قلعه کریوچه رفت و بعد از رسیدن آن حصار بفتح آثار و خواندن خطبه بنام نامی و القاب سامی شهنشاه
جهان مدار بمعسکر ظفر اثر معاودت نمود و حقیقت فتوحات را که بمیامن اقبال قلعه گشای
ملک ستان حضرت صاحبقران ثانی رو داده بود بپایه سریر اعلی عرضداشت و فخر الدین
با لشکری که همراه داشت و زنان و فرزندان و سایر مردم ابدال و قریب دو لک روپیه که از اموال
او بدست آمده بود بجان نثار الیه ملحق گشت از سوانح اقبال بی زوال سایه ذوالجلال آنکه
در آن سفر اهل و عیال حبیب چک و احمد چک که در زمان صوبه داری اعتقاد خان دهای عظیم

در کشمیر کرده از آنجا به تبت گریخته بودند و در نیوفت ابدال آنها را بکشمیر فرستاده بود که خللی
اندازه باعث تذبذب خاطر لشکر منصور گردند بدست ظفرخان افتاده مقید گشتند و بجمعیت حکم
دیگر که در زمان میرزا علی اکبر شاهی فساد عظیمی کرده پناه بمردم تبت برده بود با صد کس از فرزندان
و خویشان خود زینهار خواسته نزد خان شایسته آمد و با احتمال آنکه برف راهها را مسدود
سازد با چکانی که باشاره ابدال بکشمیر رفته بودند فساد کنند ظفرخان ابدال را
با سه فرزندان و خویشان او و سایر مفسدان آن مرز و بوم و چکان مذکور همراه گرفته
بکشمیر معاودت کرد و آن ولایت را بمحمد مراد کس ابدال که اظهار دولتخواهی بسیار کرده بود
وا گذاشت و بیست و هشتم شهریور از عرضه داشت ظفرخان و نوشته واقعه نویس حقیقت
فتح تبت بمسامع جلال رسید مرحمت پادشاهانه شامل حال خان شایسته گشته خلعت و خنجر
مرصع برای او فرستادند و منصبش را از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر
فرمودند اکنون شمه از چگونگی راه و ملک تبت بیان می‌نماید تبت دو راه متعارف دارد یکی راه
کرج که ظفرخان از آن راه رفت و دیگری راه لار که از آن راه برگشت راه کرج در سه منزل نزدیکتر است
و کتلهای صعب و تنگیهای بسیار دارد که یکیک سوار از آن میگذرد و اکثر جاها از دشواری راه سواران
پیاده شده اسپان را کشیده می‌برند ایلاق و برف و سرما کمتر است و راه لار که قدری
دورتر است در بسیار جا برف و یخ سال تا سال میماند و هرگز برطرف نمی‌شود و تردد بر روی
آن عبور کنند بیک جا خود کوهیست که زیاده از نیم کروه ارتفاع دارد و از بالا تا پایین یخی در کمال
صلابت بسته و آن کوه را چنان فرو گرفته که اصلا سنگ و خاک پیدا نیست و جوهای آب

روی یخ جاریست رهروان در نهایت صعوبت از آن میگذرند و اگرچه چهار پنج منزل راه مذکور هموارست
اما در سی کروهی کشمیر کتلیست که هیچکس از سپاه خان جهان هیچ آن نشان نمیدهد اگرچه بتماشش درنیامده اما
نشیب و [illegible] سخن قریب بحکمروه پادشاهی خواهد بود بمرتبه تند است که نه در بالا رفتن سواره میتوان رفت
و نه در زیر آمدن از این پهر دو راه اصلا آبادانی ندارد و تا سه روز در رفتن و آمدن آذوقه همراه باید برداشت
ظفرخان و لشکری که با او بودند چندان آذوقه همراه برده بودند که روزی که از کشمیر روانه شدند تا روزی
که باز داخل کشمیر شدند آدم و دواب را کفایت کرد و ولایت تبت مشتملست بر پنجاه و یک پرگنه و سی و هفت
قلعه و چون تمام آن ولایت کوهستانست و عرصه تنگی دارد زراعت کم میشود و آنچه میشود بیشتر جو و گندم است
و اگرچه آن ملک از قرار واقع ضبط نشد که حقیقت حاصلش معلوم گردد اما آنچه شنیده شده و فیلکا آباد باشد
یک لک روپیه حاصل میشود و جوئی آبی دارد که بر یک تشوئی ریزه های طلا از آن بهم میرسد و هر سال قریب دو هزار توله
طلا بدل اجاره آن است و چون طلای کم عیار است توله زیاده از هفت روپیه خریده و فروخته نمیشود و اکثر
سردسیری مثل زردآلو و شفتالو و خربزه و انگور در آنجا خوب میشود و در هوا آن بسیار بحلاوت می باشد
و یک قسم سیب سرخی دارد که در روز آن نیز مثل برف سرخ است و عجب اینکه توت و خیار و زردآلو و شفتالو
و خربوزه و انگور آنجا همه یکبار میرسد القصه چون حضرت صاحبقران ثانی را باستماع کلام کاربرد
نصایح و مواعظ بزرگان دین و دولت بتخصیص صاحبقران اعظم که همواره تتبع اوضاع و اطوار
آنحضرت را باعث ترقی مراتب عالیه و مدارج رفیعه میدانند رغبتی تمام است بنابران اکثر اوقات
ندمای شیرین زبان و فصحای روشن بیان از کتب معتبره داستانهای دلپسند و سخنان سودمند
انتخاب کرده بعرض مقدس میرسانند و آنچه مستحسن طبع وقاد و پسند خاطر نقاد آن

حضرت می‌نمایند که شنیده در خاطر می‌سپارند و معبران انجمن حضور نقل می‌نمایند چنانچه از کتاب واقعات صاحبقرانی

که بزبان ترکی در کتابخانهٔ والی یمن بوده و میر ابوطالب تربتی آنرا درین ولایت آورده خود ترجمه فارسی کرده

چنان معلوم می‌شود که شخصی تقریر نموده حضرت صاحبقران آنرا بزبان مبارک آنحضرت [illegible] شده و داستان

و تفویض نمودن میرزا پیر محمد خلف میرزا جهانگیر پسر کلان حضرت صاحبقرانی بایالت تختگاه سلطان

محمود غزنوی که در کارنامهٔ بزرگانه نوشته شده درینولا بعرض مقدس رسیده بسیار مستحسن افتاد و دیگر روز در مجلس

بهشت آیین بزبان الهام بیان جاری ساخته نقل آنرا بخلف الصدق خانزادهٔ سلطنت و جهانداری

سلطان اورنگ زیب بهادر که قبل ازین چند روز رخصت معاودت بدولتآباد دکن یافته روانه

شده بودند و بحال ایشان مناسبت تمام داشت از روی عاطفت فرستادند و آن داستان

دلپذیر بموجب امر اعلی درین صحیفهٔ والا مندرج گردید تا مطالعه کنندگان از آن ارشاد یابند نقل

داستان مذکور در تزوک بخاطرم خطور کرد که بحدود کابلستان و سرحد هندوستان و نواحی غزنین وتاجر

قندهار مردی را تعیین نمایم که تواند آن ممالک وسیعه را بحیطهٔ ضبط در آورد و درین امر چنین کنکاش

دیدم که یکی از نبیره زاده‌ها را با آنحدود تعیین نمایم باز بخاطرم رسید که مبادا غرور سلطنت بکاخ دماغ ایشان

برآید اندیشه کردم که اگر یکی از امرا مقرر نمایم محتمل است که او نیز اندیشهٔ محال بخاطر رساند درین فکر متردد بودم

ناگاه از مشرق دلم سر زد که اگر ملک تعالی این دولت و سلطنت ارزانی داشته هیچکس نتواند که در سلطنت

من خلل نماید و اگر ارزانی نداشته کوشش‌ها هیچ سود نکند در تزوک از کتاب بوستان شیخ

سعدی فال کشودم این ابیات برآمد ـ چو دولت نبخشد سپهر بلند ـ نیاید بمردانگی در کمند

نه سختی رسید از ضعیفی بمور ـ نه شیران بسرپنجه خوردند و زور ـ خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا

جامه بر تن در رود مرا ازین شعر شکفتگی حاصل شد گفتم سرحد هندوستان را تا آب سند و غزنین و کابل
تا حدود قندهار را که مملکت سلطان محمود غزنوی بود به جهانگیر نسبت که یکی از فرزندان ارزانی داشتم که اگر پای
شود و درین جهان بجای من خواهد بود و از غیر من حکم مثل من خواهد بود ولیکن غیر من و از بیگانه نوکر بهتر
خواهد بود و درین کنکاش راسخ شدم و ایالت و امارت حدود هندوستان و کابلستان و قندهار را
تا حدود سند و ملتان با شاهزاده پیر محمد جهانگیر ارزانی داشتم و چون در مجلس امرا و سرداران
تومانات و قشونات و هزارجات جمع آمدند شاهزاده پیر محمد را طلبیده نشستم و کلاه خود را بر سر وی
گذاشتم و فرجی خاصه خود را در وی پوشانیدم و بوی گفتم که تدبیر امور ملکی را که من کرده ام اول آنکه
چون بر تختگاه سلطان محمود غزنوی سلطنت کردی بر آن مملکت فرمانفرما شوی مرا و خود را فراموش
نکنی و از مرتبهٔ خود برتر نزنی دوم چون بر آن ولایت مستولی گردی از حال همسایگان خود که در نواحی
و بیرون ملک تو اند بیخبر نباشی همیشه از حال ایشان آگاه باشی سیوم از احوال درون مملکت و
حال رعیت خبردار باشی و خود متوجه احوال رعایا گردی که تنگری تعالی ملک خود را بجهت نگهبانی احوال
بندهای او خبردار باشی چهارم بجا ارزانی داشته چهار هزار نوکر سپاه اگر قبول شوی هر کس ترا در آید
دیگر آنکه هر کسی که تنگری تعالی برات رزق وی را بر تو نوشته و سپاهی را رخصت ندهی و اگر
رخصت طلبد دیده و دانسته رخصت دهی که سپاهی کم اسب و سپاهی که جان خود را مغرور شد
و سر خود را بر کف دست گرفته سربازی میکند و بدانکه حصار ملک سپاه است و خزانه و زر پنجم آنکه خلاف
شریعت نکنی و دین را رواج دهی که دولت بدین قایمست و با سادات و علما و مشایخ صحبت بداری
و از بدان و اشرار و بدنفسان اجتناب نمائی و در هر مجلس امیر سلیمانشاه و اتا یالیغ و سنجم

و امیر قطب الدین دیوان بیکی مقرر کردم و اسلام خواجه برلاس امیر تزوک نمودم و برات خواجه کوکلتاش را
صاحب اسراری ساختم و امر کردم که در مجلس وی دوازده نفر از امرا اجلاس نمایند علی عجمی امیر بهلول
امیر محمد درویش برلاس ایلچی خواجه تیمور خواجه حسین صوفی امیر غیاث الدین خان امیر [illegible] امیر سنبال شاه
امیر شمس الدین جیچرا بهادر سوکل تیمور و از هر یک امرا سخن پرسیدم تا بر حسب خبر ایشان مطلع گردم
امیر سلیمان شاه برکانه جواب داد گفت من ایلچی را بر درخت می بینم نمی دانم و در امور کلی و جزئی احتیاط مرعی میدارم
تا چوب نخورد و امیر قطب الدین گفت اگر پشت من قایم باشد بر شکم چوب بخورم و آنگاه گفت پشت
پناه من امیر است و دیگر کسی را نمی دانم اسلام خواجه گفت او چراغ خانه کیست و دو بیت که اگر دو نبود
خانه خراب گردد برات خواجه گفت چراغ کیست که بر روشنائی آن راه رویم تا چراغ امیر را افروخته
میبینیم و در روشنائی آن زندگانی مینمائیم امیر علی عجمی گفت که حیات و زندگانی مباد بعد از امیر من
و هر یک سخنان مخلصانه بعرض رسانیدند و درین وقت پیر محمد جهانگیر زانو زده گفت که اگر بر امیر عاصی
گردم رخصت داد یا عمی طاغی شده باشم دمقرد دنیا و آخرت گردم و دین و اسلام خود را فروخته باشم
من و برات تسلی داده گفتم که چون چهار رکن ولایت و سلطنت خود را بتو ارزانی داشته ام برادران
تو بر تو حسد خواهند برد و سخنان در لباس و بر ملا در حق تو خواهند گفت باید که زیر و روز آتش حسد ایشان را
بنام مرادی نظر نکرده و دور دیر از نعل گرفته رخصت ارزانی داشتم بالجمله چون در بنولا بروحی کی در مقدمه
جلد دوم محرر خواهد گشت حکم اشرف بنفاذ پیوست که من بعد تاریخ جلوس همایون از غره ماه جمادی
الاخری معتبر باشد و بنابر این از مطلع غره ماه مذکور آغاز سنه یازده جلوس جهانگیری که مبداء دور
دویم است اعتبار کرده می شود لهذا وقایع سنه ده را که تا اواخر جمادی الاخری نقید تحریر

ورآمده درین مقام ختم نموده باقی احوال را حواله بجلد دویم که مشتمل بر وقایع دوره دوم است می‌نماید از آنجا که خاطر
قدسی مظاهر حضرت صاحبقران ثانی همواره بترویج شرع نبوی و تتابع سنت مصطفوی علیه افضل الصلوة و
اکمل التحیات ... راغب است درین وقت بر ضمیر آفتاب اشراق پرتو افکند که هرگاه در زمان میمنت اقتران
آنحضرت مدار ضبط اوقات بر سنین و شهور قمری بوده و بنای تاریخ هجری بر آنست اولی آنکه درینمعنی نیز
متابعت سنت آنسرور نموده تغییر نموده سنوات قمری را منتهای تاریخ جلوس همایون سازیم و چون بوصول
رایات جلال مدار الخلافه بقصد سیر آن سرای در غره شهر جمادی الآخری اتفاق افتاده و آغاز
کشورگشائی هشتم ماه مذکور نیز بجلوس همایون مزین گشته امر اعلی بصدور پیوست که من بعد ابتدای سال
تاریخ جلوس اشرف را از ماه مذکور اعتبار نمایند و ازین جهت که مبدا تاریخ هشتم ماه مناسب
نبود غره ماه قرار دادند و بجمیع صوبجات فرامین مطاعه شرف نفاذ یافت که حکام و متصدیان
مهمات و سائر الناس از ابتدای سال همایون فال منتهای ضبط اوقات و ضبط امور بدین تاریخ گذارند
و چون مقرر گشته که محرر این مجموعه سعادات هر ده ساله احوال را که یک دور ازین سلطنت ابد مقرون باشد
یک جلد مرتب سازد لهذا بوقایع شهریور ماه که مطابق شهر جمادی الاولی است دور اول و جلد نخست را
زیور اتمام و پیرایه اختتام بخشید و خاتمه را بذکر بعضی مشایخ و غیرهم که ادراک این دولت
ابد پیوند نموده اند مزین ساز و از غره جمادی الاخری سنه هزار و چهل و هفت هجری بر
تهیه دور دوم و ترتیب جلد ثانی رفته وقایع نگار گردد و خاتمه را بذکر طبقات مشایخ
... و فضلای متبحر و اطبای حاذق و شعرای بلاغت شعار که این عهد سعادت مهد دریافته بنعمت
ملازمت حضرت صاحبقران ثانی فایز گشته اند چون اعلیحضرت پادشاه دین پرور دولت

پناه را بااهل الله کمال حسن عقیدت و بصحبت عارفان آگاه نهایت میل و رغبت بود جهت همین صدر
این تذکره را بذکر سامی آن طبقه علیه مزین میسازد نخست سید محمد رضوی النجاری ساکن خطه احمدآباد گجرات
که نسب شریفش به پنج واسطه بسید اعلی مرتبه شاه عالم و از شاه عالم به [illegible] واسطه بحضرت امیر
المومنین علی کرم الله وجهه میرسد کسوت وجود آن سلاله دودمان اصطفا و ارتضا بطراز حسن خلق
و خلقت و زود کا و فطرت آراستگی داشت باطن با ظاهر موافق و معنی الظاهر عنوان الباطن در شان او
صادق سیدی بود زاهد متقی جواد مهربان نیک ذات خیّر هر چه می یافت در راه خدا بفقرا انفاق میکرد
و همواره اطعام مساکین می نمود دیگر سید در وقتیکه بندگان آنحضرت همراه حضرت جنت مکانی بگجرات تشریف
برده بودند آن سید ملکی صفات بملازمت اشرف فایز شده بود و مرتبه دیگر بهنگامی که
رایات جلال از جنیر متوجه مستقر الخلافت بود در گجرات شرف ملازمت یافته مشمول عواطف
پادشاهانه گشت و بواسطه ضیق النفسی که در اواخر حال او را طاری شده بود بعد از
استقرار سلطنت روزافزون جهت تهنیت جلوس اشرف نتوانست آمد و خلف ارشد خویش
سید جلال را که ذکر او خواهد آمد بدرگاه خلایق پناه فرستاد و در سال هشتم جلوس مبارک
حضرت صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجری این عالم ناپایدار را بدرود کرده در گنبد
متصل دروازه مغربی روضه حضرت شاه عالم مدفون گشت آن مغفور رحمت ایزدی تاریخ ولادت
خود را مرشد دست و دامان آل رسول یافته بود تاریخ رحلت مغفرت آیتش را نبیره او
سید جعفر ولد سید جلال که آثار صلاح و اصالت و آدمی زادگی از سیمای حالش ظاهر و
هویداست سید محمد آخر الاولیا یافته سید جلال خلف صدق سید محمد سید نجابت

جمیل و معقول و پاکیزه روزگار و مغنی سیادت و نجابت از صورت حالش آشکارست از صباحت وجه و ملاحت
تکلم و خلق و تواضع بهره کامل و از پرهیزکاری و طاعت و دانش طبیعت نصیبه وافر دارد و محاورات
دلپذیر مبشر [illegible] با دانت محفل میسازد و صحبت روح پرورش آینه دلها را از زنگ کدورت مبرا دارد
تتبع علوم عقلی و نقلی بسیار کرده و در تصوف استحضار تمام دارد و چنانچه از هر جاکه سخنی مذکور
شود دیگر آنکه بکتاب رجوع کند واقف است و از احوال مشایخ ماضیه خبر دارد و چون موزونیت طبع ضمیمه سایر
کمالاتش گشته بمناسبت آنکه از سادات صحیح النسب کریم الحسب رضویست رضائی تخلص میکند و این
سه رباعی از اشعار اوست ۞ آن ماه که مهر او مرا مضطر داشت ۞ در خاک فراق بر سرم افسر داشت
چون پرده ز خورشید رخ خود برداشت ۞ تا که دیدم که در کلاهم سر داشت ۞ عشقت که کام دل از جان شکند
عشقت که بیداد نهان می‌شکند ۞ عقلم آذر شدست و عشق ابراهیم ۞ کین بتها بتیشه آن می‌شکند
هرچند که چون روح مجرد پاکم ۞ آلوده و پابند جهان خاکم ۞ همچون مهتاب زیر پای همه کس
می‌افتم و نور دیده افلاکم ۞ آن سید پسندیده سیر چه در زمان حیات پدر و چه بعد از آن مکرر
بدرگاه خلایق پناه آمده فیض ملازمت حضرت صاحبقرانی که مرشد کامل اهل الله یافته
و نهایت تعارف کسب کرده با داب خدمت سلاطین بوده گشته صحبت فرحناکش دلنشین شهنشاه
زمان زرین شده و همواره منظور عنایت و تربیت و مشمول رعایت و مرحمت آن حضرت است
و مکرر بر زبان الهام بیان خلیفه جهان جریان یافته که امروز سیدی که از حیثیت حسب و نسب
و صورت و سیرت و نیکی و قابلیت شایستگی آن داشته باشد که ما او را بشرف صحبت
خویش مباهی گردانیم بعزت و احترام همت استیاز و شرف اختصاص بخشیم سید جلال است

و نیز بارها فرموده اند که وجود سید جلال درین عصر مغتنم است و ولادت آن خلف دودمان سیادت و نقابت
در یازدهم جمادی الآخری سنه هزار و سی هجری واقع شده و تاریخ تولدش لفظ وارث رسول است اکثر
اهل گجرات بلکه سکنهٔ هر دیار باین سلسلهٔ علیه ارادتی دارند و روز عرس حضرت [illegible] زیارت از سال
رحلت ایشان باشد قریب یک لک آدم از گجرات و توابع آن در روضهٔ آنجناب جمع میشوند و آنقدر طعام که
بجمیع این مردم کفایت کند پخته سفره عام میکشند القصه این سلسله ولی خیرات و ازین دودمان مردم مشهور
برخاسته اند از آنجمله سید جلال ملقب بمخدوم جهانیان که در بلدهٔ اوچه آسوده اند و سید برهان الدین
معروف بقطب عالم که در موضع بتوه سه کروهی بلدهٔ طیبهٔ احمدآباد مدفون اند و سید محمد که بشاه عالم اشتهار
دارند و مرقد منور ایشان در رسول آباد که بیرون شهر احمدآباد است واقع شده کمالات صوری و معنوی
آن سه بزرگ دین از نهایت ظهور و کمال شهرت از شرح و بیان مستغنی است شیخ شمیر که در السنهٔ اهل
هند بمیان میر اشتهار داشت آنقدوهٔ ارباب دین و زبدهٔ اهل یقین از سلسلهٔ قادریه بود در تجرد
و تفرد و سیر و تصفیهٔ باطن و کمالات نفسانی و ملکات ملکی از مشایخ پنجاب بل اکثر بلاد و بقاع عالم
امتیاز داشت مولد شریفش موضع سیهوان از مضافات تهته است در صغر سن بدار السلطنه لاهور
آمده سلوک طریق حق پیش گرفت و قریب چهل سال در زاویهٔ عزلت چنان بسر میبرد که کسی از احوال خیر مآلش
اطلاعی نبود و آخر بسبب ظهور بعضی خوارق مردم بآن گنج مخفی پی بردند اهل دنیا را تلقین نمی نمود
مگر آنکه ترک دنیا کنند و هر که در خدمت آنحضرت بسلوک طریق حق مشغول میشد زودتر اثر شغل در
ظاهر میگشت در مدة العمر تأهل اختیار نکرده بود گذشتگی و استغنای عجیبی داشت از مجلس
خبری قبول نمی کرد و بخانهٔ کسی نمی رفت بزرگ معنوی بسیار مسن شده بود چنانچه در اواخر حال

ادهم

مردمان دیده اش از لباس نور عاری گشته چشم سرش نیز فروغ خود بچشم سر داده بود در سنه هزار و
چهل و چهار هجری آنجناب را شوق دیدار معشوق حقیقی عنان گیر گشته بجانب دار القرار شتافت و روح مجردش را
از بند عالم [illegible] حل نمایند در موضع غیاث پور که نزدیک بعالم گنج دار السلطنه لاهور است مدفون گردید
شیخ ملا اول ... آن سالک طریق حق نیز در دار السلطنه لاهور عزلت گزین بود و در اقلیم تجرد کوس انفراد
میزد و در کمال توکل میزیست و بموجب سخن لا کد و لا رد طلب نمیکرد اما هرچه برای او میبردند میگرفت و صرف
فقرا میکرد و مرد خلیق مهربان خوش صحبت مهمان دوستی بود سخنان بلند و نکات دلپسند بخاطر داشت
و در مقامی که مناسب بود نقل مینمود و از سینه هرگز بنهایت نشده بود خواجه خاوند محمود آن سلاله
اجداد نبیره خواجه علاء الدین عطار است که خلیفه و داماد خواجه خواجگان زبده اولیای کرام شاه خواجه
بهاء الدین نقشبند بوده از قدوة السالکین خواجه اسحق خواجه دوستی اجازت دارد در عهد سلطنت حضرت
عرش آشیانی از ما وراء النهر بکابل و از کابل بهند آمده آنحضرت را ملازمت کرده مشمول عواطف گردید
و در خطه دلپذیر کشمیر مجاورت گزیده خانقاهی در بلده مذکور تعمیر نموده و با مریدان خویش در انجا بسر برد
مکرر بدولت ملازمت حضرت صاحبقران ثانی و بفیض عنایت و رعایت آن پادشاه ولی شعار
درویش دوست فائز گردیده بالفعل از سرکار خاصه شریفه هر ساله وظیفه مقرری دارد
و بعبادت حق و دعای ظل ظلیل حق مشغولست خواجه مشار الیه مریدان از همه طایفه بتخصیص اهل ماوراء النهر
بسیار دارند و صاحب سلسله است میرزا حسام الدین ولد قاضی خان اصلش از بدخشانست و
تولد و نشو و نما در هندیافته پدر او که قاضی نظام نام داشت در اوایل عهد حضرت عرش آشیانی
بهند آمده در سلک بنده های درگاه جهان پناه آن حضرت منتظم شد و توفیق خدا شناسی

یافته رفته رفته بمرتبه امارت رسید بخطاب قاضیخانی نامور گردید و چون جنگ و تردد ها نمایان ازو بظهور
پیوست ثانی الحال غازیخان خطاب یافت و خود نیز در ابتدای حال داخل منصبداران آنحضرت و در زمره اهل سپاه بود
آخر الامر جذبه جاذبه دامنگیر او گردید ترک و تجرید گزید و پای از بند علایق رهانید و [illegible] زاویه عزلت
گزیده بریاضت و طاعت مواظبت گردید در هر دو روز ختم قرآن مینمود فی الجمله تحصیلی کسب کرده
و جمال علم را بزیور عمل آراسته بود و تقید به اهل کرامت خواجه باقی سمرقندی الاصل کابلی المولد که اواخر حال
در دار الملک دهلی ساکن بود ارادت داشت و ازو اجازت یافته بود مولانا محب علی سندی
مرویست فاضل موحدی متعین بی تکلف طرف تصوف بدرویش عاقبت خود را برمسلمانان وقف کرده
همواره در اسعاد و امداد ایشان ساعی بود اهل کفر و ضلال را بشرف اسلام داعی میباشد و هر که بدلالت
توفیق این اراده میکند او را بخدمت بندگان حضرت آورده برای او التماس انعام و علوفه و عنایات
دیگر مینماید از قوم حبشی است دارد قبیله گروه برادر میرزا علی بیگ جد او که در خدمت حضرت فردوس مکانی
بهند آمده بود در جنگ افغانان جان نثار گشت و صدر الدین محمد پدرش در صغر سن با موکب
همایون در آمده شد از جهت در السنه و افواه بسندی اشتهار دارد و هنوز طفل بود که پدرش
بعالم بقا انتقال کرد و بکسب علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول گشته از حکام آن ولایت فی الجمله رعایتی
می یافت بعد از آنکه تهته باولیای دولت ابد پیوند متعلق شد ملازمت عبدالرحیم خانخانان اختیار
کرده با او از سند بهند آمد و ببرهانپور رفت و در سی سالگی ترک تعلق کرده عزلت گزین زاویه
تجرد گشت و عزم زیارت حرمین شریفین نموده هنگام توجه آن سفر سعادت اثر در بندر سورت
ادراک فیض صحبت کیمیا خاصیت جناب ولایت مآب کرامت انتساب شیخ محمد فضل الله

طالب شهود نموده منظور نظر قبول آن قافله سالار سالکان راه یقین گردید و از دست آنجناب چنانچه رسم
طبقات مشایخ کبار است خرقه پوشیده اجازت یافت و بعد از طواف حرمین شریفین باز بتتور
مراجعت نموده رحل اقامت افکند در یورش اول دکن که حضرت صاحبقران ثانی را بعد از جلوس اورنگ
جهانبانی دست داد بسعادت ملازمت اشرف فایز شده و مشمول انواع عواطف و عنایات گشته ملازم
رکاب همایون پادشاه حق‌جوی دین‌پرور یزدان‌پرست عدل‌گستر گردید شیخ ناظر مردیست مرتاض و
متابعت شریعت و آداب طاعت و عبادت بسیار مقید نسبت ارادت بخدام سیادت منقبت
ولایت مرتبت سید احمد بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی الاصل الگجراتی الموطن که از زمره
ارباب وجد و حال و اهل فضل و کمال خطه پاک گجرات بوده درست میکند و شجره ارادت شیخ
اسمش ناصر محمد بن سید حاجی مرحوم است اما از مرشد خویش بشیخ ناظر موسوم و بالفعل باین اسم
معروفست و ولادتش در مدینه مشرفه واقع شده و آنجا نشو و نما یافته در اوایل حال بسیاحت
کرده در ایام پادشاهزادگی بملازمت اکسیر المنفعت حضرت صاحبقران ثانی فایز گردیده تا حال در سفر
و حضر ملازم رکاب سعادت انتساب آنحضرت است در روز و شب خواه هوا گرم و خواه سرد باشد جبه جامه
پنبه و بر روی آن چکن پشمینی پوشیده و جمدهر و شمشیر و ترکش پر تیر بر کمر بسته و سپر حمایل کرده و
کمان و نیزه در دست گرفته بیرون خوابگاه مبارک میباشد و بطاعت خدا و پاسبانی سایه خدا
اشتغال نموده همیشه روبنده ارادت میگوید من عند الله باین امر مامورم و با وجود آنکه
از سرکار خاصه شریفه روزینه مقرری دارد و فیل و اسپان متعدد و بندگان حضرت بار
مرحمت فرموده اند بعضی اوقات بصحرا رفته گشتان کاه می آورد و فروخته بآن وجه معاش

یسکند و بسیار دیده شد که بتعلقها و کیاه تا مدتی رتق نمیابد اخلاص نسبت به بندکان حضرت درجهٔ کمال دارد
چنانچه از زبان الهام بیان آن خلیفهٔ زمان استماع افتاده که شیخ ناظر در اخلاص نسبت بما از دیگر مخلصان
بسیار در پیش است خوارقی که بعضی اوقات ازو بظهور می پیوندد و موجب حیرت [illegible] عقلای روزگار است
این که ریزهٔ کلوخی یا سفالی از کسی گرفته نام خدا میبرد و در دم اشرفی یا روپیه کرده باز میدهد نسبت
باکثر بنده های روشناس درگاه معلی بفعل آمده و برما نیز شبی ازین قسم اشرفی سنگ کوک بسکهٔ مبارک
حضرت صاحبقران ثانی داده و از زبان گهرفشان حضرت صاحبقران ثانی استماع افتاده که ما
بسیار دیده ایم که شیخ قطرهٔ آبی در دست کسی چکانیده مروارید شده و موم کل را بشکل مروارید ساخته
و بمروارید [illegible] یافته و شیخ چوب را ماهی کرده و خاک را نبات و نمک ساخته دیگر فرمودند که
شیخ سماع را آنچنان از روی جذبه و اثر میکرد که در وقت سماع او ما اگر نشسته بودیم بر میخاستیم
و معلوم میشد که از روی حالست و روزی کلاونتان در حضور اشرف سرود میگفتند شیخ را وجدی و
سماعی دست داد در اثنا آب طلبیده جامی آبی آوردند قدری خود خورد و باقی بمردم داد
هر که ازان چشید گفت شهد نابست و از زبان راجه بکرماجیت که از بنده های معتبر ایام پادشاهزادگی
آن حضرت بود نقل فرمودند که روزی شیخ بمن گفت باش تا نماز معکوس بکنیم و تماشا کن آنگاه ترسی
و معلق شروع در نماز کرد و من یکبار دیدم که محاسنش که دران وقت سیاه بود همه سفید شد و لمحهٔ
دیگر مشاهده کردم که سرش از تن جدا بود و بعد از لمحهٔ باز بحالت اصلی رجوع کرد و آنچه از
بنده های پادشاهی و دیگر مردم شنیده که همه خود از شیخ دیده اند زیاده از حیز تحریر است
در روزی که راقم احوال او را بعرض مقدس رسانید شاهزادهٔ والا گوهر بلند اختر سلطان داراشکوه

دقیقی

و قاضی محمد اسلم پیر و باتفاق معروض داشتند که در دار الخلافه اکبرآباد شیخ یکمرتبه کوزه و مرتبه دیگر
رومالی در حضور اکبر گرد و چون بر صدق قول ایشان اعتماد کمال است این وقایع نگار را بنوشتن
این مقدمه مامور ساختند و این نیز معروض داشتند که بکرّ برگ کاهی بدست ما داد و در دست ما گرم زنده
شد و پرید شیخ جلیل راجه مرد نیست بی تعلق مرتاض رضی القلب صافی ضمیر ساکن دار الخلافه
اکبرآباد است و در آن خطهٔ فیض اساس روح قرین در خلوت بشرف ملازمت کیمیا خاصیت
حضرت صاحبقران ثانی مشرف شده چون از گل وجودش بوی گل فقر و مسکنت می آمد مورد
توجه خاطر ملکوت ناظر گردید بعضی اوقات سخنان گرامیشان آن سالک راه تقی موافق تقدیر نیز افتد
از آنجمله وقتی بصدر الصدور موسوی خان گفته بود که در فلان تاریخ قندهار بتصرف اولیای
دولت روزافزون در می آید و در فلان وقت بغداد از تصرف قزلباش بروم منتقل میشود و این هر دو
مقدمه که خان مذکور از زبان او بعرض مقدس رسانیده بود موافق قول شیخ مشار الیه
بفعل آمد چنانچه در جلد دوم این کتاب سعادت نصاب سمت گزارش خواهد یافت و این نقل بحضر
از زبان الهام بیان حضرت صاحبقران ثانی که صدق عبارت از کلام بلاغت نظام
آنحضرتست استماع افتاده ملا خواجه اصلش از ولایت بهار است و در سلک مریدان
قدوة المشایخ میان میر انتظام دارد و در سن شباب از بهار بدار السلطنه لاهور آمده دست
ارادت بآنجناب داد و بریاضت و مکاشفه مشغول گشت تحصیل برخی از علوم رسمی نموده
و جمال حال را بزیور حال آرایش داده و بسیار مرد آزاده بی تعلقیست تا حال اختیار تأهل نکرده
و چیزی از کسی قبول نمیکند در دار السلطنه لاهور بسعادت ملازمت حضرت صاحبقران ثانی

رسیده چون بعیار کیمیای نظر آن حضرت طلای خلقتش که در بوتهٔ ریاضت گداز یافته بود بغش بر آمد
منظور نظر عنایت گشت و بالفعل در آن بلدهٔ طیبه بدعای بقای عمر و دولت روز افزون مشغول است

ملا شاه بدخشی او نیز از مریدان جناب میان میر است در ایام شبابی از بدخشان بدار السلطنه لاهور آمده
کامیاب فیض خدمت آنجناب گردید و دست داده بسلوک طریق حق مشغول شده و تا آخر حیات اجل
از آنکه میان میر از صومعهٔ حیات رخت بر بندد زمستان در دار السلطنه لاهور و تابستان در خطهٔ دلپذیر کشمیر
بسر میبرد و بعد از آن باجازت مرشد خود در کشمیر فردوس نظیر اقامت گزید و بالفعل در بلدهٔ مذکور معتکف زاویه
تجرد است او نیز بروش میان میر نموده تا اهل اختیار نکرده و چیزی از کسی نمی گیرد و بخلق آمد و شدی ندارد و مرد
وارسته ای بی تعلق متوکلیست

شیخ صادق برهانپوری از قدیم اخلاص تمام بخدمت حضرت صاحبقران ثانی
دارد و در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی بخدمت آن حضرت پیغام نموده بود که چراغ این دودمان خلافت
بمیان نور دولت بندگان حضرت روشنی پذیرفته خلعت وجود سعادت آمود آن برازنده افسر
اورنگ و طراز سلطنت جاوید طراز مطرز خواهد گشت و بعد از اندک مدتی صدق گفتارش بظهور پیوست

شیخ پیر از اهل وجد و سماع بود و در سلک دعاگویان حضرت صاحبقران ثانی انتظام داشت
و در بعضی سفرها از ملازمت رکاب سعادت انتساب آنحضرت فیض شرف می اندوخت و شهنشاه
خدا آگاه که تفقد حال درویشان را از اسباب سرافرازی کونین می شمارند مراعات احوال او
میفرمودند و ذوق سرود بسیار داشت و خود نیز بعضی تصانیف خطابانه می بست القصه مشایخ
صاحب حال از ممالک هندوستان بیشمار برخاسته اند و مردم صاحب نام درین دیار زیاده
از اندازهٔ اوهام گذشته اند و بالفعل نیز اولیای کرامات ایشان بسیار هستند اما اکثر مجهول الحال اند

اگرچه این طبقه رفیعه در همه جا بیابند اما در مملکت هندوستان بیشتر از طبقه فضلا ملا شکر الله
شیرازی که بخطاب افضل خانی و لقب علامی مخصوص است و مراتب ترقیات او درین آئین نامه سعادت
عنوان [illegible] کمال فضیلت و مولویت دارد و بسیار مرد ملایم آرمیده خلیق قابل معقول
آراسته رنگین است از کتب اخلاق و نسخ حکمت عملی کتابی بتمامی نسخه وجود حکمت عملی کتابی بتمامی نسخه
وجود حکمت آموزش تصنیف نشده مراتب حکمت را بعضی پیش میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده و
برخی از میر تقی الدین محمد نسابه شیرازی استفاده کرده عزت و اعتبار آن وزیر فلاطون فطرت
ارسطو فطنت کامل دانا درین دولت ابد طراز بمحض استعداد و استحقاق است نه از راه مساعدت
طالع و حسن اتفاق و حضرت صاحبقران ثانی از روی شناسائی و قدردانی او را تربیت فرموده
بمرتبه جلیل وزارت کل و منصب والای پنجهزاری رسانیده اند و او بعقل و دانش خویش حفظ این
مراتب نموده به نیکو خدمتی و حسن اخلاص و عقیدت شکر این عطیه عظمی بجا می آورد و هرگز خیال نمیکند که
غبار کدورتی از وی بر آئینه خاطر مبارک خلیفه زمان نشیند قاضی محمد اسلم مولودش خطه پاک هرات است
در صغر سن از هرات بتقریب تجارت رفته در آن شهر کرامت بهر کسب بعضی از علوم دینیه نمود و در
عنفوان شباب از آنجا راه هند آمده مورد عنایت حضرت جنت مکانی گردید و امر قضای اردوی
معلی باو تفویض یافت و در عهد حضرت صاحبقران ثانی نیز این امر جلیل القدر برو مسلم گشت و منصب
امامت فرایض خمس که شهنشاه یزدان پرست همیشه بجماعت ادا مینمایند نیز بشار الیه مفوض است
و اگرچه فضیلت قاضی درجه اوسط دارد اما فرد کامل سلیم النفس نیکذات خلیق حق پرستیست
و در امور قضا از روی راستی و درستی حکم میکند و انوار قید و صلاح از ناصیه حالش آشکار است

شیخ [illegible] نبیرهٔ قاضی ابوالعلائی صحیح صدیقی است مولد و موطنش قصبهٔ صدیور از مضافات
خیرآباد است منقولات را از شیخ عبدالله خیرآبادی استفاده نموده و در معقولات شاگرد
ملا محمد یوسف است در فقه مهارت تمام دارد و مرد سلیم النفس مهذب الاخلاق [illegible] مفتی
اردوی کیهان شکوه و منظور عنایت خلیفه زمانست ملا مومن از مردم بهار است تتبع
عربیت و معقولات بسیار نموده و مرد نیک نهاد فرشته خصال است قبل ازین یکجنبه بخدمت خلیفه زمانست
معلمی شاهزاده والاگهر نیک اختر سلطان اورنگ زیب بهادر قیام داشت و اکنون در بهار بتدریس
و دعای دولت ابد پیوند اشتغال دارد و وظیفه بجهة او از سرکار خاصه شریفه مقرر و معین است
ملا شاه بیگ کابلی مرد ملای جامع خلیق پسندیده اطوار است و از اکثر علوم عقلیه و نقلیه بهره دارد و بخدمت
معلمی شعبهٔ دوحهٔ عظمت و جلال سلطان شاه شجاع بهادر سرمایه مباهات است طبقه اطبا عمدة الملک وزیر خان
اصل نامش حکیم علیم الدین مولد و موطنش پنجاب است طب را پیش حکیم دوائی خوانده و درین فن
سلیقه موافقی دارد و در مزاج مبارک شهنشاه زمان و شاهزاده‌های کامکار را از و بهتر
کسی نمی‌شناسد از مساعدت بخت در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی بدولت بندگان
حضرت صاحب قران ثانی فائز گشته از راه طبابت باعلی مرتبه نسبت و محرمیت یافت و جوهر
ذاتی و رشدی در معاملات دنیا داشت در امور مالی و ملکی دخیل شد و بعد از آنکه حقیقت
راستی و درستی و دیانت و امانت و اخلاص و ارادت بر پیشگاه خاطر انور پرتو ظهور
افکند شایسته اعتماد و اعتبار گشته قبل از جلوس همایون یکجنبه بخدمت دیوانی
بیوتات و چندی بمیر سامانی و بعد از آن بدیوانی آن حضرت سرافرازی داشت و چون اورنگ

خلافت بفر وجود اشرف زینت بالا گشت بمرتبه امارت یافته بمنصب والای پنجهزاری ذات و پنجهزار
سوار و صاحب صوبگی پنجاب که وطن اصلی اوست مفتخر و مباهی شد و بالفعل تارک طبابت است
حکیم صدرا مخاطب بمسیح الزمان والدش حکیم فخر الدین محمد شیرازیست که شاه طهماسب والی
ایران او را میرزا محمد نام کرده بود و میرزا محمد حکیم اشتهار داشت و نسبت آن سلسله بحارث
طبیب میرسد که ادراک فیض خدمت حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه نموده منظور نظر توجه
آن حضرت بود و مشهور است که آن حضرت در حق او دعا فرموده اند که همیشه طبابت در خانواده
او باشد ظاهرا این مقدمه وقوع دارد و ببرکت دعای آن حضرت است که طبیبان حاذق
از اولاد او بهم رسیده و تا حال این درّ شریف از آن خانواده بوده و هست زنبیل بیک عمّ حکیم
صدرا در اوائل عهد حضرت عرش آشیانی بهند آمده مشمول عنایات آنحضرت شده بود
و بحکیم زنبیل معروف گشته و حکیم خود در سنه هزار و یازده بجانب هندوستان سفر گزیده دولت
اندوز ملازمت شهنشاه عرش آستان گردید و در سلک بنده های درگاه سلاطین پناه
انتظام یافت همواره آن حضرت او را منظور نظر رحمت و تربیت داشته برادر زاده حکیم زنبیل
میخواندند و در عهد حضرت جنت مکانی قرب و منزلتش سمت تزاید و تضاعف پذیرفته
بمسیح الزمان مخاطب گشت و بعد از آنکه آفتاب عالم آرای اوج جهانستانی از مشرق
سریر برطالع گشته تیرهای گیتی را بپرتو تربیت شناسی و قدردانی نورانی ساخت
بر عزت و اعتبار حکیم افزوده منصبش بسه هزاری رسید و چون از فرط صلاح التزام
ترک طبابت کرده بود بندگان حضرت او را تکلیف بخدمت عرض مکرر که اعتماد تمام

بمنصب ... سربلند گردانیدند و با آنکه در ایام دولت حضرت جنت مکانی یکبار توفیق طواف
حرمین شریفین یافته حج واجب کرده بود در زمان سعادت عنوان حضرت از خلیفهٔ زمان
رخصت حاصل نموده بزیارت آن اماکن مشرفه رفت و بعد از مراجعت [illegible] بعالی
سمت که از شیافته بخواهش خویش بضبط و حکومت بندر سورت معین گشت حکیم مردیست
در لباس ورثی اهل صلاح همواره بطاعت و عبادت مواظبت مینماید و قطع نظر از مهارت
در علم طب از دیگر علوم نیز بهره دارد در صفاهان پاره از شیخ بهاء الدین محمد جبل آملی
استفاده علوم نموده و علم طب را در ایران از حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود مشهور کبار
او از یک سلسله بنی اعمام یکدیگراند و در هند از حکیم علی گیلانی که سرآمد اطبای زمان حضرت عرش آشیانی
بود کسب کرده منور و صاحب طبع است شعر پاکیزه میگوید و الهی تخلص میکند حکیم ابو القاسم گیلانی
مخاطب بحکیم الملک که حکیم شمس الدین پدرش نیز در عهد حضرت عرش آشیانی حکیم الملک خطاب داشت
ولادتش در هند واقع شده در طبابت بسیار حذاقت دارد و مرد صالح عابد ساده لوح
صادق باخلاص است سوای علم طب از علوم دیگر نیز بهره دارد اگرچه در عهد حضرت جنت مکانی
نیز از اطبای معتبر مقرر آن حضرت بود اما در بندگی حضرت صاحبقران ثانی اعتبار تمام یافته بمنصب
دو هزاری فائز گردید حکیم رکنای تخلص مسیح والدش حکیم نظام الدین احمد و مولد و منشأش
کاشانست الحق طبیبیست ماهر و شاعری سخن [illegible] در ایران نزد شاه عباس معزز بود چون
خوی تندی دارد با شاه نساخته متوجه این صوب صواب گشت و او و مسیح الزمان هر دو همراه
بهند آمده کامیاب دولت ملازمت کیمیا خاصیت حضرت عرش آشیانی شدند و

حکیم از انوقت باز بسعادت بندگی این دودمان علیه سرافرازی داشت چون پیری او را دریافت تارک
طبابت و خدمت شده و درین اواخر عمر حب وطن بر طبیعتش غالب گشته استدعای رخصت نمود بنابران
حضرت [illegible] ان تا [illegible] کور را منقضی المرام رخصت وطن ارزانی داشته مبلغی گرانمند خرج عنایت
کردند و درین رفتن بتوفیق طواف حرمین شریفین یافته بعراق معاودت نمود و بدعای دولت ابد پیوند مشغول
گشت و چون در سلک مدحت سرایان این دودمان علیه انتظام داشت و دارد و اکثر مثنویات از روی
مرحمت او را بانعامی یاد و شاد میفرمایند حکیم از شعرای غرای زورکار است تا حال هفت دیوان
ترتیب داده و بالفعل بترتیب دیوان هشتم مشغول است حکیم مومنای شیرازی در ایامی که بهند آمده
بمهابت خان مربوط شد و در اواخر عهد حضرت جنت مکانی در سلک بنده های آنحضرت انتظام یافت
و بافضل کامیاب خدمت سعادت حضرت صاحبقرانی است طبیعت خوبست و اخلاق خویش را
مهذب ساخته بکمال حسن خلق و ملایمت و آدمیت و یکتائی دارد و ازین جهت در پیشگاه خاطر
ملکوت ناظر شهنشاه دقیقه یاب حقایق آگاه که طبع مستقیمش در دار العیار شناسائی صیرفی
نقود انسانیت و مردمیت راه یافته مشمول عنایات آنحضرت است و او را عزیز میدارند
حکیم فتح الله بن حکیم ابوالقاسم شیرازی حکیم فتح الله مشار الیه مرد فاضل دانشمندی
بود و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی بهند آمده بهره مند سعادت ملازمت آن حضرت
شد و شرحی بر قانون نوشته موشح بنام نامی حضرت عرش آشیانی ساخت و خود آنرا
بفارسی ترجمه نمود و مدتی درین مملکت بتدریس و تصنیف اشتغال داشت و در اواخر عمر رخصت
حاصل کرده متوجه وطن گشت و در حوالی شیراز داعی حق را لبیک اجابت گفت و این حکیم

فتح الله که نبیرهٔ اوست طبیب امام قلیخان پسر الله وردیخان حاکم فارس بود بعد از آنکه شاه صفی
والی ایران امام قلیخان را بقتل رسانید بموزونی بخت سفر هند اختیار کرده بدولت بندگی
حضرت صاحبقران ثانی سرافراز گردید و در رتبه چون معالجات خوب ازو بظهور رسید [illegible] اتفاقاً [illegible] پایهٔ
سریر اعلی شده در سلک حکمای محرم متعهد انتظام یافت و اکنون بشمول عواطف بادشاهانهٔ آن حضرت

شیخ قاسم خلف شیخ عبدالرحیم برادر شیخ حسن مخاطب بمقربخان مرد با دراکی است از علم طب
و ریاضی بهره دارد و در جراحی بغایت صاحب وقوف است این علم پیشه در سلسلهٔ ایشان بوده
جدش شیخ کبیر جراح سرآمدی بود بخدمت حضرت عرش آشیانی سرافرازی داشت و
مقربخان عمش که درین فن مثل ندارد کامیاب ملازمت جنت مکانی بود و خود بدولت
بندگی حضرت صاحبقران ثانی سرافراز و زبدهٔ آن حضرت مغفرت و الحق مرد خلیق بکمالات
آدمیت و شایسته طبیعهٔ شعر است

حاجی محمد جان قدسی مولد و موطنش مشهد مقدس است در [illegible]
جلوس همایون حضرت صاحبقران ثانی بسرشمونی طالع سفر هند اختیار نمود و در سلک بندهای درگاه خلایق
پناه انتظام یافت مردیست در کمال صلاح و حسن خلق و آدمیت و شاعری در نهایت پاکیزه گویی
و رسائی فکر و قدرت طبیعت مخزن طبع وقادش سرمایه بخش بحر و کان و الفاظ آشنا
معانی بیگانه باتش سرمشق سخنوران جهانست و بی نظر فیضی از بهای عالیه نسبت قصاید غرا دارد
و مثنوی را بکمال رسانیده بالفعل بنظم کتاب بهمینت نصاب بادشاهنامه مشغولست
و این ابیات از اشعار آبدار آن سخن طراز سخن آفرین است

بسر آن سیم که کنم سرگشتی تیغ جفا
چو شمع زنده سر خوش دیده ام سر پا

دمی که بگذرد دم بی گریه ساقی
نفس کند بلم کار رزندهٔ مینا

کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت | دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا | بشیه ... سبیل ...
ز بس گرفته زغم کار گریه ام بالا | بعیش تند دلیم عمر داغ کس نرسید | زبرگ لاله بود برگ عیش من پیدا

[illegible]

چو صبح نفسی راست کرده آیه جای
که برکند ز تشنه سر همت سم زبال هما
کریم را چه که درخورد خرج دخلش نیست
ولی مرا خور همت بهم رساند قضا
برای بیت مژگان ندیده ام خوابی
قبول صورت آدم چرا کند دریا
بلند نامی اهل هنر ز من باشد
نه شان ابر شناسند شوکت دریا
مه پریکان بود در سینه من دسته بود
که توان چو اندیشش از رو توان کرد ز [illegible]

رسیده تیغ بکف ما ز طلعتی رفقا
من و سپاس عطایی نکرده مردم
نرسد بعد عطایش همیشه وجه عطا
و ما ز صحبت خلقم نمانده است [illegible]
و گرنه برکف دریا کسی نبسته حنا
مرا چه جرم که هموار دم کسی لب طعن
همه چو کوه با آواز من کنند صدا
ای مرا بخت افتاده ز عالم نظر
پیش از آنم که ز آتش نهد [illegible]
با من خسته ز یک عالمی [illegible]

چو آفتاب از آن زر بار رساند به نیم
که بار هست نشان کردنم نکرده دوتا
بنا نخواهد [illegible] تنگ خشت
[illegible]
چو آفتاب توان زیستن رساند به خدا
چنین که خوار بود آدمی نمی دانم
نمی رسد ز لب جوی [illegible] بی نوا
بآب جوی چه خیزد مرد کسی که سبز بود
مردم چشم مرا خاک رهت نور نظر
خط رخسار تو با جوش طلسمی دارد
من یکی سوخته [illegible] بال [illegible] سوخته پر

[illegible]
مهر را [illegible]
با [illegible]
[illegible]
صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
با [illegible]
[illegible]

[illegible]

جائیه را که ازل حسب نواید و انست   تا فلک نام تو بر دیده نگارد چو نگین   شد ز معماری عدلت ز کران تا بکران   هر که در گلشن خلق تو گنبد سپر بود   گر کنی تا به فلک مسیح سیاه بند سیر نو
کرد و قبای براندخت خصا عدو برو   کرد و چون حلقهٔ خاتم تن خود را چنبر   خانه چون دانهٔ تسبیح بهم در بردر   چون نسیم صد خوش بر گل بنگار گذر   غنچه از شاخ خوبیکان محبت زجگر

[illegible]

یعنی این باغ باندازه یک پیکل است   هر که امشب می می نوشد بما منسوب نیست   در چنین فصلی که بلبل مست گلشن گلرنگ است   سر نوشتیم با قضا از بس پریشان زد رقم
کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشاید   پارسا در حلقهٔ مستان نشستن خوب نیست   گر همه پیمانهٔ عشرت خالی خوب نیست   هر که دیدش گفت مضمونی کزین مکتوب نیست

ابواب هنرپروری و هنرمندنوازی مفتوح گردید بتقریبًا احوال ایشان را بعرض اشرف رسید
و در سلک بندهای درگاه منتظم گردید الحق شاعریست جادوفن و نکته‌پردازی شیرین‌سخن
که رنگینی جواهر الفاظش دل جگر کوهساران معدن و کان خون کرده و سیرابی لآلی معانیش آب مروارید
عمانی برده و نهایت بی‌تعلق و مهذب الاخلاق و خوش صحبت است تتبع سخنان اکابر از عربی و
فارسی بسیار کرده و نکات بلند و سخنان دلپسند بخاطر دارد و بمداحی خلیفهٔ زمان مفتخر و بعنایات
آنحضرت مباهی است و درین اوقات از نثر لآلی مضمون بصدق سخنوری پادشاه‌نامه در رشته
نظم منسلک شد و این دو کتاب او و حاجی محمد جان قدسی نظم می‌کنند بعد از اتمام مقبول خاص و
عام خواهد شد درین عصر مثل این دو شاعر در جهان نایابست و این چند بیت از اشعار
آن محیط گوهر منقبت قصیده در مدح حضرت صاحبقرانی

چمن تمام فرح شد ز انبساط بهار — بچه باده در رو چه گل گوشه دستار
رطوبتیست هوا را که بر نمی‌آید — ز زیر شبنم نرگس چو چشم نمناک دار
کشیده وسمه بر ابروی موجه تر — نهاده پرتو گلها حنا بدست چنار
شود ز جدول تقویم کهنه آب روان

در آن غنچه‌ی طلب را جا نیست
[illegible] چشم را پا نیست
[illegible] سخن بسته [illegible]
چشمه حباب [illegible] در [illegible]

ابوطالب کلیم تخلص وطنش کاشان و مولدش همدان است
در اوایل حال بجهت کسب علم بشیراز رفته تحصیل در آن خطه
فیض اساس بسر کرد و از آنجا بهند آمده مدتی در دکن
و چندی درین مملکت و [illegible] اوقات گذرانید و بعد
از آنکه اورنگ خلافت [illegible] جلوس میمون حضرت صاحبقران
ثانی مزین گشت و متاع قابلیت و کمال از کسادی برآمده

کنه رطوبت اسهال الاثر در بار
نهال شمع صفت آب به هر گل را
[illegible] نگار
زمانه ساز طرب می‌نیزند چیاکه بگوشر
بان نشاط که بر تیر تشکنند بمار
بتیر مژگان بسکه زد چشمت زرستی قلم

دی بهار ز طغیان آب می بیند
چمن ندارد امروز غبار در کار
کدورت از پی حسن بهار می‌طلبد
ز رنگ تو به عنکبوت فتنه بار
دارم از غنچه دل از خیال گلشنی
سفینه دارم که هر ورقش نو در برو رنی

ز بحر شعر خطرها سفینهٔ اشعار
چنین گزین تخم نه تعجیل میدهد بهار چاک
با آستین توان رفت ز آئینه زنگار
شکست توبه می درین بهار ابام
همچو گل پوشیده‌ام از خون دل پیرهنی
این رباعی مصنوع ازوست

که در هر مصرع یکی از ازمنهٔ ایام ماضی و حال و استقبال و یکی از عناصر اربعه و یکی از گلها و یکی از

اسلحه و یکی از جواهر التزام کرده
الماس [illegible] تیغ سوسن امروز
بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود

از باد دیر بود گل لعل نشان
فردا یاقوت لاله آتش خفتان
تا هست خدا تو نیز خواهی بودن

دی شد سمن از خاک زمرد پیکان
آنی که سر تیغ آسمان پایه بود
زیرا که همیشه ذات با سایه بود

بعون الله تعالی در [illegible] سنه ۱۲۲۸ من هجرة النبوی
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] شد
ع

